۱۳۲

کتابخانهٔ مجلس شورای ملی

کتاب

مؤلف

جلد (۱۳۲) از کتب (خطی) اهدائی

آقای سید محمد صادق طباطبائی به کتابخانهٔ مجلس شورای ملی

شمارهٔ ثبت کتاب ۳۱۵۴۸

(۱۲۶۴۸۵)

خطی اهدائی

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی

۸۳۲

۱۳۴

کتابخانهٔ مجلس شورای ملی
کتاب
مؤلف
جلد (۱۳۴) از کتب (خطی) اهدائی
آقای سید محمد صادق طباطبائی به کتابخانهٔ مجلس شورای ملی
شمارهٔ ثبت کتاب ۳۱۵۲۸

خطی اهدائی
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
۸۲۲

کتابخانه مجلس شورای ملی
۱۳۰۲

فی هذا المجلد

شرح زیج الغ بیک فارسی نیست ناتمام — تنبیهات ملا مظفر

رساله مشتمل بر چند علم برای تفصیل

اکسیر — فراست — بیطاری — در احوال برهان الکلام

در قلع آثار جامه — در فلاحت — در الکتاف — در افلاج

معرفت انفاس دلالت — معرفت تسخیر — معرفت نیرنجات

در سیمیا — در رمل الام — رساله در جفر

بسم الله الرحمن الرحیم

تبارک الذی جعل فی السماء بروجا وجعل فیها سراجا وقمرا منیرا وهو الذی
جعل اللیل والنهار خلفة لمن اراد ان یذکر او اراد شکورا ملک الملکی که مصباح
صباح وجعلنا سراجا وهاجا افروخته حکمت اوست ورایت آیت وانزلنا من المعصرات
ماء ثجاجا برافراخته قدرت او قادری که از کمال حکمت ربانی منشئ اطباق سماوات سبع و
بانی سبع شداد [illegible] بید قدرت رفع السماء بغیر عمد برافراخت وصفحه بساط
افلاک را بحکمت نقش بند انا زینا السماء الدنیا بزینة الکواکب بصور [illegible] کواکب
ثواقب از ثوابت وسیارات [illegible] والارض بعد ذلک دحیها [illegible]
را بفرمان کن فیکون با انواع بدایع واصناف صنایع [illegible] مزین گردانید [illegible]
را [illegible] لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم بر صفحه حال او کشید [illegible]
ولقد کرمنا بنی آدم رسانید و بموجب تلک الرسل فضلنا بعضهم علی بعض [illegible] افضلیت [illegible]
[illegible] صاحب رساله [illegible] لولاک لما خلقت الافلاک [illegible] است [illegible]
[illegible] اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم [illegible]
[illegible] خلافت [illegible] یا ایها الذین
آمنوا صلوا علیه وسلموا تسلیما اما بعد چنین گوید اضعف عباد الله واحوجهم الی الله
المستعان الغ بیک بن شاه رخ بن تیمور گورکان احسن الله احواله وانجح آماله که [illegible]
[illegible] مصالح امم [illegible] بر مقتضی الملک [illegible]
[illegible]
[illegible] توفیق الهی رفیق [illegible]

این ضعیف کشته بروفق زمود من طلب شیئا وجد وجد نعم فطنت وخامه فکرت غواص
معلوم در وقایق فنون را کاسید و در علم هیات و نجوم حکم کرد تقریر من والد و دین و در اختلاف کلمه زمان غبار تغیر و
تبدل برای آن نکرد و مبین و مکشوف گردانید چنین حضرت باری عز اسمه از خزانه کرم عمیم قال من
شئی الا عندنا خزائنه وما ننزله الا بقدر معلوم این بنده حقیر را کتبی موهبت عظمی مکرم
گردانید و بشرف اختصاص در میتار کشید قوات تا مضمون شعر ان آثارنا تدل علینا فانظروا
بعدنا الی الآثار بر کتاب به غرایب نکار روزگار نکاشته اید در غایت افق روز استشهاد
برفته فلک دور دوران اشتهر داد است ارکان اختیار فرمود و با عنایت و امداد حضرت استاد
دستور علماء العالم منصب رایات الفضل والحکم سلک سالک التحقیق تاج مناهج التدقیق مولانا
صلاح الملة والدین موسی مشهور بقاضی زاده رومی رحمة الله علیه بالغفران و حضرت
مولانا اعظم افضل الحکماء فی العالم مولانا غیاث الملة والدین جمشید الکاشی
از یک شمع انجمن دانشوران ایام جهان نمای فضل گستری بود اتفاق شروع افتاد و در مبادی حال
حضرت مولانا مغفور مبرور غیاث الدین جمشید طاب ثراه بنور الله مرقده را اجابت حق
نموده بنزد دار الغرور بجهان پایدار سرور رحلت نمود و در اثنای حال پیش از اتمام این مهم سانحه دیگر
در خلد آشیانه حضرت استادی شکرالله مساعیه بجوار رحمت پروردگار رفت پس به اتفاق فرزند ارجمند
علی ابن محمد قوشچی که در حداثت سن و عنفوان شباب قصب السبق در مضمار فنون علوم ربوده
که ابوه وانق و رجاء متحقق است که صحبت ما ثر آن علی اقرب الزمان و تسمیع الاذان باطراف و
اکناف جهان منتشر و مستفیض گردد انشاء الله العزیز بعون عنایت الملک و فیض فضل منتهای این مهم خطیر
عسیر با تمام رسانیده آمد و آنچه از رصد پیش ستارگان برصد و امتحان معلوم شد در این کتاب ثبت افتاد و مشتمل
بر چهار مقاله مختلف بیان محاسن شتم و بدیع گرم بزرگان صدرنشین و حکام خرده بین التماس دارم که بر سهو و خطا
که در آن تلفیق و اقع گردد است اطلاع یابند به قلم مشکبار و خامه گوهر نثار آنچه قابل اصلاح باشد
تصحیح نمایند و آنچه از سهو تقدیم و تبدیل خارج باشد بذیل عفو بپوشند و مستور دارند و معذور باشند نه
عاذل و ساتر معایب نه مظهر مثالب بکسوت اعمال اینشان بطراز الذین یستمعون القول
فیتبعون احسنه اولئک الذین هدیهم الله و اولئک هم اولو الالباب
مطرز گردد فمن عفی و اصلح فاجره علی الله مقالهٔ اول در معرفت تواریخ و آن مشتمل
است بر مقدمه و پنج باب مقدمه در معرفت معنی تاریخ و سال و ماه و اجزاء آن چون از همه اجرام سماوی
ظاهرتر آفتاب و ماه است سال گردش بر دور آفتاب نهاده اند و مدت یک دور آفتاب را یعنی از

هنگام مفارقت او از یک نقطه چون اول حمل مثلا تا معاودت او باز بهمان نقطه یکسال اعتبار کرده اند و هر یک را
سال شمسی گویند و آن دیگر را قمری گویند پس هر یک از سال شمسی باشد و قمری و هر یک از این دو حقیقی باشد
که سیر حقیقی برین قدر در او معتبر باشد نه عدد ایام و شهور و در اصطلاحی که عدد ایام و شهور در او معتبر باشد
غیر سیر پس اقسام هشت شود و هر یک در محل خود بیان خواهیم کرد انشاء الله تعالی و شب و روز بر دو نوع
است یکی حقیقی و آن نزد منجمان و اهل مغرب زمین از نیمروز روز است تا نیم روز دیگر و نزد منجمان خطا ابتدا
از نیمروز شب است تا نیم شب دیگر و نزد عرب و اهل شرع از اول غروب است تا اول شب دیگر و نزد غیر
ایشان روز اول روز است تا اول روز دیگر چنین شبان روز حقیقی را اطلاق کنند و در اصطلاح منجمان باشد
دوم شبان روز وسطی و آن مقدار یک دور فلک اعظم است با سیر وسط شمس و آن بر صدد تعدیل
تعدیل الایام است و روز نزد منجمان اهل فارس و روم از طلوع مرکز شمس است تا غروب آن و نزد اهل
شرع از طلوع صبح صادق است تا غروب جرم شمس تمام و چنین روز معلوم شد به اصطلاح شب
نیز معلوم شد با آنکه اصطلاح بر ابتدای روز و انتهای شب است و انتهای این بر ابتدای آن منجمان و لابت
از شب روز وسطی و حقیقی را بیست و چهار قسم کرده اند و هر یک را ساعت مستویه و معتدله نیز گویند
و اقسام را انصاف شب و روز ساعات وسطی و اقسام حقیقی را ساعات حقیقی خوانند و نیز هر یک از شب
و روز جداگانه دوازده قسم متساوی کنند و این ساعات معوجه و زمانی گویند و منجمان خطا و بعضی شب و روز
را یکبار جداگانه دوازده قسم کنند و هر یک را جاع گویند و هر جاع را به نسبت به بیست و پنج ترتیب کرده به این جدول است

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	١	٢	٣	٤	٥	٦	٧	٨	٩	٩	١١	١٢
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

و هر جاع را هشت قسم کنند و هر یک را که گویند و باز شبان روز را صد جزو قسم کنند و هر قسمی را فنکی گویند پس نصیب هر
جاعی از فنکات هشت صد و سی سه باشد و ثلث و نصیب هر که صد و چهار باشد و سدس و ابتدای شب روز نزد
ایشان از نیمه جاع اول کنند چنانکه در نیم شب که مبدء شب و روز ایشان است یک نیم از جاع زه دشکو گذشته
و یک نیم مانده و اول سالی که در آن سال حادثه عظیم واقع شود چون ظهور ملتی یا دولتی یا طوفان یا
زلزله یا امثال اینها از آن مبدء سازند و چون ضبط او قات وقایع و احوال دیگر خواهند که کنند به آن منتسب
کنند و آن را تاریخ خوانند و آن بحسب اصطلاح هر قوم مختلف باشد و آنچه مشهور است تاریخ هجری است
و تاریخ فرس و تاریخ رومی و تاریخ ملکی و تاریخ خطا و ایغور و هر یک در محل خود گفته شود انشاء الله تعالی باب ٢

اول در معرفت تاریخ هجری اول این تاریخ اول محرم آن سال بوده که پیغمبر ما محمد صلی الله علیه و آله از مکه
به مدینه هجرت کرده است و آن به عرف و حساب پنجشنبه بوده است و بر روایت آدینه و پنجشنبه گرفته ایم و اول شهور
این تاریخ از رؤیت هلال تا رؤیت هلال دیگر گرفته اند و آن هرگز از سی روز زیاده نشود و از بیست
و نه روز کمتر نه تا چهار ماه متوالی سی سی روز و نه بیست و نه ماه متوالی بیست و نه اگر زیاده شد و هر دوازده ماه را
سالی گیرند پس سالها و ماهها باعتبار [illegible] قمری حقیقی شود چنان محرم را سی روز گیرند و صفر را بیست
و نه و همچنین یک ماه را سی و یک ماه را بیست و نه تا آخر سال و در هر سال دوم و پنجم و هفتم و دهم و سیزدهم و پانزدهم
باشد و هیجدهم و بیست و یکم و بیست و چهارم و بیست و ششم و بیست و نهم و از این سی ساله کبیسه باشد و در لفظ
بهزیجح ادوط جمع است و بعضی به جای هیجدهم شانزدهم را کبیسه دارند پس به ترتیب بهزیحج
ادوط باشد و به شما باعتبار [illegible] سالها و ماهها قمری اصطلاحی باشد اما معرفت مدخل سال
عرب [illegible] و ده و دویست از سالها ناقصه هجری طرح کنند تا دویست و ده کمتر ماند و اگر
ده باشد پس سالها تامه را بر سی قسمت کنند و خارج قسمت را در پنج ضرب کنند و نگاه دارند و بر
سالها [illegible] باقی از قسمت بر ترتیب بهزیجح ادوط نظر کنند که چند سال کبیسه است و چند سال
غیر کبیسه است عدد سالها کبیسه را در پنج و غیر کبیسه را در چهار ضرب کنند و به محفوظ افزایند جمع کنند
و پنج بر آن افزایند و بعد از آن مجموع هفت هفت طرح کنند تا مدخل سال ناقصه مطلوب معلوم شود و برای مدخل
ماه مطلوب عدد ماهها تامه را تضعیف کنند و به عدد ماهها تامه شش بر مدخل سال افزایند و از مجموع
هفت هفت طرح کنند باقی مدخل ماه مطلوب باشد و جهت معرفت مدخل سال جدولی [illegible] ام که چون
در سالها ناقصه هجری دویست و ده و دویست و ده طرح کنند و باقی در جدول در آید مدخل محرم و هفت
هفت طرح کنند مدخل سال مطلوب
حاصل شود و جهت هر ماه که مطلوب
ماه اول بود [illegible]
و چون از هفت زیاده شود هفت
طرح کنند مدخل ماه معلوم شود و ما به جهت معرفت مدخل جدولی [illegible] که چون [illegible] ناقصه هفت
هفت طرح کنند و باقی را در بالای جدول از [illegible] ماه مطلوب مدخل آن باشد و جدول اینست

مدخل تاریخ فارسی

باب چهارم در استخراج سه تاریخ از یکدیگر چون یکی از سه تاریخ معلوم باشد و خواهند
که یکی از دو تاریخ دیگر معلوم کنند تاریخ معلوم را به روز کنند طریقش آنست که اگر تاریخ پارسی معلوم بود
سالهای تامه را در سیصد و شصت و پنج و ماهها تامه را در سی ضرب کنند و اگر تاریخ عربی معلوم بود
سالهای تامه آن در سیصد و پنجاه و چهار ضرب کنند پس سالهای تامه را بر سی قسمت کنند و خارج قسمت
در یازده ضرب کنند و حاصل ضرب اول جمع کنند و در باقی از قسمت به ترتیب بهزیجح ادوط نظر
کنند که از سالها تامه چند کبیسه است عدد آن کبایس را بر مجموع افزایند و ماهها تامه را یکی را سی و
یکی را بیست و نه و اگر تاریخ رومی معلوم بود سالها تامه در سیصد و شصت و پنج ضرب کنند و ربع عدد سالها
ناقصه را بر حاصل ضرب افزایند پس ماهها تامه را به ایام هر یک طریقی که چهار ماه رومی سی و یک و در آن تشرین
دوم و حزیران و نیسان و ایلول باشد و شباط را در کبیسه بیست و نه روز و بی کبیسه بیست و هشت
روز و هفت ماه باقی رومی سی و یک سی و یک و چون ماه و سال از تاریخ معلوم بطریق مذکور به روز شود ایام گذشته
از ماه حاضر بر آن افزایند تا روزهای تاریخ معلوم حاصل شود پس اگر [illegible] بر روزها باید افزود و اگر تاریخ
مطلوب مقدم بود بر تاریخ معلوم [illegible] روزهای تاریخ مطلوب حاصل شود پس از آن سالها
باید کرد و بیکی از آن طریقه که گفته شد یعنی اگر تاریخ مطلوب پارسی بود روزها را بر سیصد و شصت و پنج قسمت باید
کرد و خارج قسمت سالهای تامه باشد و از تاریخ پارسی و باقی را بر سی قسمت باید کرد و خارج قسمت ماهها
تامه باشد و کمتر از سی که باقی ماند باشد روزهای بود از ماه حاضر و اگر تاریخ عربی بود بر سیصد و پنجاه و چهار
قسمت باید کرد و باز خارج قسمت را بر سی قسمت باید کرد و در [illegible] قسمت باید
بطریق مذکور معلوم باید کرد که از سالها تامه چند کبیسه [illegible] آن سال [illegible] معلوم شود
و برای معرفت مدخل هر ماه که خواهند جدولی دیگر درج کرده ایم که چون ماه را در طول جدول طلب
کنند و مدخل سال را در بالای جدول متقاطع آن مدخل ماه مطلوب باشد

باب دوم در معرفت تاریخ رومیان

و ابتدای تاریخ روز شنبه بوده است
بعد از وفات اسکندر بن فیلقوس
رومی به دوازده سال شمسی
لیکن ماههای این تاریخ شمسی
اصطلاحی باشد و سیصد و شصت و پنج روز

و ربعی باشد و نقصان سالی گیرند ماههای این سال دوازده است از آنجمله هفت ماه را هر ماهی سی و یک
روز شمرند و چهار ماه دیگر هر ماهی سی روز یکی را بیست و هشت و در هر چهار سال یکبار آن ماه را بسبب
اجتماع ارباع مذکور بیست و نه شمرند و آن سال را سال کبیسه خوانند و تفصیل نام ماهها و عدد روز
ایشان اینست لا تشرین الاول ل تشرین الآخر لا کانون الاول لا کانون الآخر ل شباط لا آذار ل نیسان لا ایار ل حزیران لا تموز لا آب ل ایلول و برای
معرفت مدخل سال از عدد سالهای ناقصه بیست و هشت بیست و هشت طرح کنند و نقصان کنند
بیست و هشت یکی کم باشد پس آنچه مانده باشد با خارج قسمت او بر چهار جمع کنند و ده
بران بیفزایند و از مجموع هفت هفت طرح کنند باقی مدخل سال مطلوب باشد
و همچنین مدخل هر ماه که خواهند جدولی نهاده ایم که چون از سالهای ناقصه رومی بیست و هشت
بیست و هشت طرح کنند آنچه ماند در طول جدول طلب کنند و ماهی که مطلوب بود در بالا بطلبند
و در ملتقی هر دو مدخل ماه مطلوب بود و جدول اینست و السلام

باب سوم در معرفت تاریخ

رومی ابتدای این تاریخ روز سه شنبه
بوده است اول سال یزدجرد شهریار
سالها و ماهها این تاریخ شمسی
اصطلاحی است سیصد و شصت و
پنج روز را یک سال گیرند ماه
ماهها سی سی روز گیرند و پنج روز زاید
در آخر آبان ماه بعضی گیرند و بعضی
در آخر سال گیرند و چنین بعد سالهای ناقصه این تاریخ سی و چهار ماه کبیسه است و هر چهار سال یک روز
در یازده ضرب کنند بعد از آن بر سی قسمت کنند اول نقصان باید کرد تا خارج قسمت

اول عدد سالهای تام باشد و روزها که یک روز را یک جز گیرند پس یک نقصان باید کرد چنانچه ماهها گذشته
از سال ناقصه آنچه نماید و آن روزها را از آن ماه گذشته باشد و اگر تاریخ رومی بود روزها
بر سیصد و شصت و پنج قسمت باید کرد و بر خارج قسمت یکی باید افزود پس تاریخ حاصل را از باقی نقصان
نقصان باید کرد تا سالهای تام رومی معلوم شود پس از باقی روزها جهت هر ماهی سی روز از آن ماه
نقصان باید کرد و عدد ایام ماهی که نوبت بود رسد نگر که باشد از آن عدد ایام باشد از آن ماه که نوبت بوده
باشد و باید که مدخل روز معلوم از تاریخ معلوم نگاه کنند اگر نتیجه مدخل روزی حاصل باشد از تاریخ مطلوب عمل
صحیح باشد و الا خطا بود و باید که معلوم باشد که تاریخ رومی پیشی از تاریخ هجری یکچند بود روزه ٣٣٥٧٥٥
بود و چنین مرفوع کنند چنین باشد الد لح که و پیشی از تاریخ فارسی یکچند بود روز ٣٣٣٣٣٢٢ و چون او
مرفوع کنند چنین باشد الو لح یه و تاریخ یزدجرد پیشی از تاریخ فارسی یکچند روز ٩٢٢ ٣
و چون مرفوع کنند چنین باشد و بجهت سهولت این عمل دو جدول آورده ایم یکی بجهت سالها و دیگر بجهت
ماهها که سالها مجموعه و مبسوطه هر از تاریخ معلوم ایام مرفوع آن تاریخ از جدول سالها برگیرند و جمع کنند
و با زیادتی که از جدول ماهها برگیرند و در زیر آن ده جمع کنند پس روز مطلوب را از آن زاید و مابین التاریخین
از ایام مرفوع زیاده یا نقصان کنند حاصل را در جدول تاریخ مطلوب متوجه کنند آنچه به جدول سالها مجموعه
مبسوطه سالها بود که گذشته از تاریخ مطلوب و آنچه زیاده آید در جدول شهور آن تاریخ متوجه کنند

باب پنجم در معرفت تاریخ ملکی و آن منسوب است بسلطان جلال الدین ملکشاه بن الب ارسلان سلجوقی و مبدا این تاریخ نزد بعضی یکشنبه پنجم شعبان سنه سبعین و سبعمائه ... از هجرت و نزد بعضی دیگر جمعه دهم رمضان بود سنه احدی و سبعین و اربعمائه چنانکه تفاوت هزار روز و چهار صد هفت روز باشد سبب این اختلاف ما را معلوم نیست و چون این تاریخ مشهور است بر آن رفتیم و اول سال روز کبیره که نصف النهار آن روز آفتاب بحمل آمده باشد و همچنین ماهها را از نزول آفتاب به برجی گیرند پس سالها و ماهها این تاریخ شمسی حقیقی باشد بعضی ماهها سی روز گیرند تا اعداد ایام در اوراق تقویم مختلف نشود پس ماهها این تقسیم شمسی اصطلاحی شود و سالها ماهها این تاریخ بعینه اسامی ماههای فرس باشد الا آنکه این ماهها را بجلالی منسوب کنند و از اوراق تقویم و خمسه مسترقه را در آخر اسفند مذ ماه گیرند و بعضی سال بکرد کبیسه باشد یک کبیسه بر پنج سال افتند و سه عدد ... اگر از این تاریخ تا کنون معلوم باشد

و چون که این تاریخ معلوم کنند تاریخ معلوم را بطریق مذکور بایام کنند و چون التاریخین را از بد نقصان کنند و ایام باقی را در این جدول تعویض کنند آنچه بیند از سالها مجموعه و مبسوطه باشد آن سالهایی باشد که تاریخ ملکی و آنکه ایام جزوی باقی مانده باشد بر آن ماه ... روز کبیره گیرند ... روز فروردین جلالی ... باشد و آن ... باشد از ... که نوبت بدو رسیده باشد و اگر ... باقی روز ... باشد از ... تمام اعتبار کنند پس در روز آن مقتضی این جدول فروردین جلالی باشد تقویم شمسی ... اگر حمل آمده باشد فبها و الا در روز ... اگر گذشته باشد و ... دیگر رسیده باشد همین عمل کنند تا فروردین معلوم شود که کدام روز است و اگر تاریخ ملکی معلوم باشد و خواهند که یکی از تواریخ سابقه معلوم کنند ... تاریخ ملکی را در این جدول در آورند و ایام ... در مقابل آن باشد برگیرند ... را بایام جمع کنند و جهت ... روزی اضافه کنند و ایام ماه ... بر آن افزایند تا ایام تاریخ ملکی معلوم شود و ... که بعد مثل ... امتحان کنند و طریقش آنست که ایام تاریخ ملکی ... طرح کنند ... پس ... آن عدد ابتدا از جمعه شماره روز اگر موافق ... معلوم روز بود فبها و الا یک روز یا دو روز بر آن افزایند یا کم کنند تا موافق شود و باید که بعد مثل و بطریقی که در سبق ذکر رفت تاریخ مطلوب از آن معلوم کنند و باید که معلوم باشد که تاریخ رومی مقدم است بر تاریخ ملکی بجملگی روز ۱۰۵۲۹۷ و چون مرفوع کنند چنین باشد ... و تاریخ عرب مقدم است بجملگی روز ۱۶۶۷۹۵ و مرفوع چنین ... و تاریخ فرس مقدم است بجملگی ۱۲۳۱۲۳ و مرفوع آن چنین ... والله اعلم

باب ششم در معرفت ادوار که در این تاریخ اعتبار کرده اند حکمای ختا و ترکستان روزها و سالها را دوازده ... دوره ... چنانکه ... را بحیوانی ... لیکن ... را ادوار ... که بر ... ا ک ر ی ... بن ... ی ... کن ... سن ... دم ... چون این ... دوره ... که ترکیب کنند ... بر ... دوره ... دورها ... جمع ... ترتیب ... جدول ... کنند ... اول ... و ... ماهها ... و در ... و موقت

هر سه دور صد و هشت و ده سال باشد پس سالها را مبدأ نگیرند بلکه نه بهر دو دور دیگر خواهند که تقیید بدو دور دیگر مبلغ کنند
و بنود روز آن که از پیش عالم گسسته و برعزم آنان مبدأ را به مبدأ سال اوّل روز دوره شش نکورن که موافق سنه شمسیه
هشتم شوال سنه سبعه و اربعین و ثمانمائه هجری هشت هزار و شصد و نود و شش و سی و دو الف سال گذشته
است که در فاسش آنست ۸۹۶۲ و از آن تا قصه نه هزار و هشت و شصت سال تمام گذشته است
مدد فاسش آنست ۹۸۲۵ و هر یک از ده هزار سال باشد و از کان دو دور برود و آن ده که نه مذکور
در حصار جنین بنود تقدیر تاریخ ایشان ما را معلوم نیست **فصل دوم در معرفت سالها و اقسام**
سالها این تاریخ را شمسی حقیقی خوانند چرا که لذ وقت رسیدن آفتاب به نقطه اول برج حمل تا وقت
باز رسیدن بهمان موضع و آن نزدیک ایشان دو سیصد و شصت و پنج روز دو هزار و چهار صد و شش
فنک باشد و در فاسش آنست ۲۵ ۳ ۲۲۳۶ فنکات و یک سال را به بیست و چهار قسم
متساوی قسمت کنند هر قسمی پانزده روز و دو هزار و صد و دو تنها فنک باشد و در فاسش آنست ایام ۱۵ فنکات
۲۱۸۴ و پنج سه سر یک فنک و اوائل فصلها اواسط فصلهای سال ایشان باشد چنانچه
اول بهار نزد ایشان در صدد و بند دلو باشد و نقطه انقلاب ربیعی در وسط فصول ایشان باشد
و اسامی اقسام سال بلغت ایشان و عدد ایام و فنکهای هر قسمی از اول تا آخر در این جدول نهاده شد
والله اعلم بالصواب

در معرفت مداخل اقسام سال رومی در سنجه هرگاه که خواهیم که مدخل قسمی از اقسام بیست و چهارگانه در سال
معین بدانیم بباید که در سال پیش از آن سال یا بعد از آن سال و اشنه باشیم که مبدأ قسمی در کدام روز واقع
بوده است روز دو شنبه دو ما از اصل اقسام سال خوانیم و آن در سال اول روز دو شنبه نکورن مذکور بعد از
پنجاه و پنج روز و شش هزار و صد و چهل فنک بوده و در فاسش آنست ایام پس که خواهیم که مبدأ از سالی
دیگر معلوم کنیم بنگریم که میان آن سال و سال اصل چند سال است عدد ... در مقدار فضل مدت یک سال

شمسی

شمسی **سیصد و شصت** روز که پنج روز و دو هزار و چهار صد و شش فنک است ضرب کنیم و فنکها را
چنین بیرون ده هزار زیاده شود هزار یکی بر عدد روزها افزاییم و آن ده هزار را افکنیم تا تفاوت میان سال
اصل و سال مطلوب حاصل شود و پس اگر سال مطلوب بعد از سال اصل باشد آن تفاوت
بر اصل مذکور که پنجاه و پنج روز و شش هزار و صد و چهل فنک بوده افزاییم و اگر ایام از شصت بگذرد شصت
بکاهیم و اگر سال مطلوب پیش از سال اصل بود از ایام تفاوت شصت شصت طرح کنیم و باقی را
بر اصل اقسام سال بکاهیم و اگر نتوان کاست شصت روز بر اصل افزاییم و نقصان کنیم و اگر فنکهای
تفاوت از فنکهای اصل کم باشیم ده هزار بر اصل افزاییم و نقصان مبدأ هم باشد در سال مطلوب
از روز مبدأ دو شنبه شمرده و فنکها را از حساب بگذرانیم و هر موضع که رسد مبدأ سال مطلوب
باشد و چون مبدأ سال معلوم شود ایام فنکهای هر قسمی را از جدول مبدأ به اقسام هر سال بگیریم و بر ایام
فنکات مبدأ سال افزاییم و چون ایام از شصت زیاده شود شصت از آن طرح کنیم تا مدخل آن اقسام
معلوم شود و دیگر فصل سال را با **سیصد و شصت** روز در اعداد ضرب کرده در جدول که نوشتیم وقت
حاجت معد باشد و جدول مذکور این است و جدول دیگر برای معرفت مبادی سالها و اعداد
چنین بر فنکات مرقوم در آن جدول در آید معلوم شود که چند که وقایع گذشته است از آن کتب و ...
اول باید که یک سال ... آرام
آن که مبدأ و وقتی معلوم باشد و از
اصل سالها بخوانیم و آن در سال
اول روز دو شنبه نکورن مذکور است
و سه روز و هزار فنک بوده و است
که در فاسش آنست **اسامی** ۲۰ فنکات
پس تفاوت آن سال و سال مطلوب
بگیریم و در فصل یک سال
شمسی بر یک سال قمری که آن ده روز
هشت میان ده هزار فنک
است و در فاسش آنست ۱۰ ایام ۶۲۳
فنکات ضرب کنیم و حاصل را بر اصل
... افزاییم اگر سال مطلوب

بعد از سال اصل باشد و از مجموع مدت یکماه قمری اوسط و آن کط روز ۵۰۳۱۲ فلک است و در رقم این است
که گذشته باشد ایام ۲۹ فلکات ۵۰۳۱۲ طرح میکنیم تا کمتر از مدت یکماه بماند و اگر سال مطلوب بیش از
سال اصل باشد حاصل الضرب را بعد از طرح مدت ماه قمری از دور از اصل سر سال نقصان کنیم
و اگر شود آن کاست مدت یکماه قمری بر سر اصل سال افزاییم

و بعد از آن نگاه کنیم پس آنچه ماند کمتر از مدت یکماه بین اول آرام دو دور باشد در سال مطلوب پس از آن اراییم
مدخل و کسر در سال مطلوب نقصان کنیم و اگر نقصان شود آن گاه شصت روز بر ایام مدخل و کسر افزاییم و بعد
از آن نقصان کنیم آنچه باقی ماند مدخل مبدأ آرام ای باشد بحسب اوساط … در سنین و مدت یکماه
قمری می افزاییم تا مدخل ماهها یکی بعد از دیگری معلوم میشود و هر مدت ماه قمری را و همچنین نقل سال شمسی را
بر قمری در اعداد ضرب کرده در جدول نهادیم تا باسانی از آنجا بر میگیرند والله اعلم

فصل پنجم در معرفت حصه آفتاب و ماه را با یکجهة حصه آفتاب بین اول آرام و دو کسر را در سال
از سدس مدت یکسال شمسی که آن شصت روز و هشت هزار و هفتصد و چهل فلک است و در رقم این است
ایام ۶۰ فلکات ۸۷۴۰ نقصان کنیم آفتاب باشد با اول آرام آنکه مدت یکماه قمری که پس از آن باشد
بر آن افزاییم تا حصه آفتاب در ماهها یکی بعد از دیگری معلوم شود و هر حصه که باشد مدت یکسال از دو بگاهیم تا حصه
حصه آفتاب باشد در ماه حصه ماه باید که اصل حصه در مبدأ یکسال معلوم باشد و آن در اصل اول اند و در آن مذکور
مذکور است و دیگر در هشت هزار و ده صد فلک بوده و در رقم این است ایام ۲۱ فلکات ۸۱۰۰ پس تفاوت میان
آن سال و سال مطلوب بگیریم و در رقم این است ایام ۷ فلکات ضرب کردیم و حاصل را بر اصل حاصل
سر سال افزاییم اگر سال مطلوب بعد از سال اصل باشد و از مجموع مدت یکماه قمری با اصل سر سال افزاییم و بعد
از آن نگاه کنیم پس آنچه باشد کمتر از مدت یکماه بین اول آرام ماه در سال مطلوب پس از آن ایام مدخل
و کسر افزاییم بعد از آن نقصان کنیم آنچه باقی ماند مدخل مبدأ آرام آنکه باشد بحسب اوساط در سنین
و مدت یکماه قمری را افزاییم تا مدخل ماهها یکی بعد از دیگر معلوم میشود و با مدت ماه مدخل ماهها یکی بعد از دیگر
معلوم میشود و با مدت ماه قمری دهیم و آن را در هفت روز و سیصد و هشتاد و پنج فلک در رقم این است
ایام ۲۵ فلکات که آن فاضل فضل یکسال شمسی است و بر سیزده دور فاضله قمری ضرب کنیم و حاصل
ضرب را اگر سال مطلوب بعد از سال شکور مذکور بود بر اصل حصه ماه افزاییم و مجموع اگر زیاده شود
از مدت دور فاضله قمر و آن بیست و هفت روز است و هفتصد و شصت فلک است و در رقم این است
ایام ۲۷ فلکات مدت دور فاضله قمر باشد تا کمتر بماند و آنرا محفوظ خوانیم و اگر سال مطلوب
پیش از سال اصل باشد حاصل ضرب را بعد از طرح دور فاضله از دور از اصل حصه ماه نقصان کنیم و اگر
شود آن کاست مدت یکدور فاضله قمر را بر اصل حصه افزاییم و بعد از آن نگاه کنیم محفوظ باشد پس از محفوظ ما بین
آرام و کسر را در سال مطلوب نقصان کنیم و اگر شود آن کاست مدت دور فاضله قمر را محفوظ افزاییم
تا شود آن کاست باقی نسخ حصه ماه باشد با اول آرام ای سال مطلوب پس از آن در ضرب کنیم حصه ماه و حاصل
ابد و یکجهة حصه در ماهی هفده روز و هشت هزار و هشتصد و پنجاه و چهار فلک که در رقم این است ایام

فلکات داکی سیر حصه قمر باشد در یک ماه از ابتدا تا حصه یعنی یکی از اینها دیگر معلوم شود و هر حصه که معلوم شود ایام
را در دویست و چهل و هشت روز زیاده شود و دویست و چهل و هشت روز از آن نقصان کنیم باقی حصه در تمام دو
تا صد و هشتاد و دو ضرب کنیم حاصل عدد فلکات تعدیل آفتاب باشد و زایده باشد و اگر از صد و هشتاد و دو ضرب
کنیم حاصل عدد فلکات تعدیل آفتاب باشد و زایده باشد و اگر از صد و هشتاد و دو قمر باشد و ما فضل مدت سال شمسی
را بر سیزده دور خاصه قمر و همچنین سیزده حصه دور قمر را در یک ماه بر یکی از اوراد ضرب کرده در جدول
دائره ماوره تا بسهولت از آنجا برگیرند والله اعلم بالمقصود

در استخراج تعدیل آفتاب اگر ایام تا تمه حصه هیچ نبود و اگر صد و هشتاد و دو روز باشد در برج و در برج دو حال آفتاب را تعدیل نبود
و اگر کمتر از صد و هشتاد و دو روز باشد عدد ایام حصه را در تمام دو تا صد و هشتاد و دو ضرب کنیم و در تسع حاصل عدد فلکات
تعدیل آفتاب باشد و زایده باشد و اگر از صد و هشتاد و دو روز زیاده باشد فضل حصه را بر صد و هشتاد و دو در تمام حصه
تا سیصد و شصت و چهار ضرب کنیم و در تسع حاصل عدد فلکات تعدیل بود و ناقص باشد و ما بجهت تعدیل آفتاب
جدولی آورده ایم که با زاء ایام تا تمه حصه از آن جدول تعدیل بردارند

فصل پنجم در استخراج تعدیل ماه حصه قمر در هر ماه چنانکه گفتیم معلوم کنند پس در ایام تا تمه آن نظر کنند اگر کمتر از
صد و بیست و چهار باشد در تمامش تا صد و بیست و چهار ضرب کنند حاصل عدد فلکات تعدیل ماه باشد و زایده باشد
و اگر از صد و بیست و چهار زیاده نقصانش بر صد و بیست و چهار بگیرند و در تمامش تا دویست و چهل و هشت ضرب
کنند حاصل تعدیل ماه باشد و ناقص بود و ما تعدیل ماه را در جدولی نهاده ایم تا با زاء ایام تا تمه حصه قمر تعدیل بگیرند از جد
ول آن بگیرند

در معرفت اوایل ماه بهار از هر سال که خواهند و تغییر ماه و شهور در سالی که در واقع شود حد فصل ماه بهار اوسط
چنانکه گفتیم معلوم کنند و تا زادگان حصه آفتاب و ماه معلوم کنند و با آن حصه تعدیل برگیرند و از تعدیل زیجه
زایده باشد بر حد فصل ماه بیفزایند و سطر اول افزایند و اگر ناقص باشد کم کنند تا حد فصل حقیقی هر ماه معلوم شود و فلکات
اگر از مقدار نیم شب و یک روز کمتر باشد بگیرند و هر روز و افزایند از هر ماه از ایام دور ... معلوم

معلوم شود روز مدخل هر ماه و مدخل ماه کے بعد از آن باشد معلوم شود که ماه اول پس روز نا شود بیست نه روز باشد که زیاده از سه روز منقوا لی بر شکی نبود زیاده از دو ماه منقوا ٤ بیست نه روز کیرند پس مدخل هر ماه را اعتبار کرشند اگر سال مشهون باشد که سیزده ماه و در وی افتد هر ماه که مدخل بکنیم ازدو اقسام سال ماه بها و در وی افتد افتاده تون باشد و ما بعد و ٤ روز کردیم بجهة مقدار مجموع بخشب و یک روز در هر ماه به تقریب

فصل نهم در معرفت دور پنجم در اهل فتا رادوری دیگر است که در اعتبار روزها بران اجتهاع اعتبار میکنند و آن دور بر دوازده میگردد ا کن ب حو د من ر جن ه ن د ح و بو ع دک ط جن ی شو ا خالی مه بی از بیج جمله چهار عدد نی باشد یعنی تحسبه و آن باشد ما بل سبابی و آن کن و بن و شبو و آن چهار چونکه باشد یعنی زند و آن مایل به نیکی باشد و آن چند و تهرو چهره بدون شد یعنی سعید و آن بغایت نیک باشد و جن خالی باشد و دو چون باشد یعنی زغر و آن بغایت تباه باشد و آن لی و نز باشد و ادشا نکون مذکور که از مبدا ساختند یم روز جمعه بود که شش است از ایام دوازده گانه پس روزهای اقسام سال بر همان ترتیب که یاد کردیم شمار ند و چون نوبت باقسام طاق رسیده منفرجی که اول است دیگر که سیوم است و شنیک و نیک که پنجم است روز مبدا آن قسم در روز مقدم بران قسم هر دو را یکی شمرند یعنی یکیرد در روز مقدم نوبت بان رسیده باشد در روز مبدا آن قسم ملحق شود و باقی بر همین ترتیب بوده باشد و اگر خواهند که مبدا سال معلوم کنند که از روزها دوازده گانه کدام است سال های تامه ما بین اول ث نکون مذکور و ما بین سال مطلوب را در فصل سال شمسی بر سیصد و شصت روز که در فصل سیوم از نیج باب سبق ذکر یافته ضرب کنند و اگر خواهند از جدولی که بجهة تضاعیف فصل سال بر سیصد و شصت روز نهاده ایم بردارند و از ایام تامه حاصل ضرب دوازده دوازده طرح کنند تا دوازده یا کمتر باقی بماند پس اگر سال مطلوب بعد از اول ث نکون مذکور که مبدا است باشد بشکریم که مجموع فضلات حاصل مذکور و فضلات اصل اقسام سالی که در فصل سیوم از نیج باب سبق مذکور شد کمتر از ده هزار و پنج روز افزاییم و چون روز زیاده باشد دوازده طرح کنیم تا دوازده یا کمتر باقی پس آن عدد از ایام

دوازده

دوازده گانه شمریم و بهر روز که نوبت رسد مبدا سال مطلوب آن روز باشد و اگر سال مطلوب مقدم باشد بر ث نکون مذکور بنگریم که فضلات حاصل ضرب مذکور زیاده از نگاه ث اصل اقسام سال است یا نه اگر زیاده باشد ایام فی از طرح دوازده گانه زاید از چهار طرح کنیم و اگر زیاده نباشد از نیج طرح کنیم و اگر طرح نتوان کرد دوازده بر او افزاییم تا طرح توان کرد و آنچه باقی بماند عدد از ایام دوازده گانه شمریم بر آن روز که نوبت رسد مبدا سال مطلوب آن روز باشد فصل دهم در استخراج این تاریخ از تواریخ مشهوره و عکس آن اول باید دانست که مدخل ث نکون مذکور که ما آن را اصل ساخته ایم متاخر از مبدا تاریخ رومی بچند این روز ۶۳۰۷۶۷ و چون مرفوع کنند باشد چنین باشد ر ز ط کر و از هجری به چند این روز ۳۰۰۰۶۷ و چون مرفوع کنند چنین باشد ا ا ا کا د و از یزدجردی بچند این روز ۱۹۹۲۲۳ و چون مرفوع کنند چنین باشد الدیجو و از ملکی بچند این روز ۱۳۳۲۵۱ و چون کنند چنین باشد ل ز ا ٤ و ما جدولی آورده ایم که اگر از این تاریخ معلوم باشد و خواهند که یکی از تواریخ مشهوره معلوم کنند بر بیننده که بین التاریخین معلوم و اول ث نکون مذکور که ما آن را مبدا ساخته ایم چند سال تامه است و از ایام اگر باشد چند است پس سال ها تامه را در بین جدول در آورده و آنچه باز آن بیند از ایام و فضلات بر گیرند و اگر تاریخ معلوم بعد از ث نکون اصل باشد فضلات را بر فضلات اصل که آن شش هزار و صد و چهل فضلات است چنانچه در فصل سوم از نیج باب سبق ذکر یافته افزایند و اگر ده هزار یا بیشتر باشد یکی بر ایام افزایند و ایام ما بین تاریخ مطلوب و مبدا ث نکون اصل را بر این ایام افزایند و ایامی که از سال ها تامه خطا گذشته است بر آن جمع کنند پس بر آن ایام بطریقی که در باب چهارم و پنجم سبق ذکر یافته تاریخ مطلوب معلوم کنند و اگر پیش از ث نکون اصل باشد فضلات را که از جدول برداشته اند از فضلات اصل نقصان کنند و اگر نتوان کاست برابر آنچه از جدول برداشته اند یکی روز افزایند تا توان کاست پس از این ایام آنکه در باب اول ما بین روز ها و روزها داشته باشند آن روزها جمع کنند و مجموع را از ایام ما بین مبدا تاریخ مطلوب و ث نکون اصل نقصان کنند پس بر آن ایام که مانده بطریقی مذکور تاریخ مطلوب معلوم کنند و اگر یکی از تواریخ مشهوره معلوم باشد و خواهند که از این تاریخ معلوم کنند تاریخ معلوم را بطریقی مذکور به ایام کنند و میان ایام تامه

مرفوع

از آن و ایام ما بین مبدأ تاریخ معلوم و مبدأ تکوین اصل تفاضل گیرند پس اگر فصل از اول ایام تاریخ معلوم
زیاده باشد مقدار شش هزار و صد و چهل فنک که از فاضل ثبت ٦١٤٠ در ایام تفاضل بکاهند و الا
مقدار مذکور بر ایام تفاضل افزایند و آنچه حاصل شود [illegible] ماند در جدول معکوس بیفکنند و آنقدر که
باشد از سالها مجموعه و مبسوطه از جدول برگیرند و اگر فصل تاریخ را معلوم باشد از سالها مبدأ انشاء
تکوین اصل یعنی آنقدر سال که از مبدأ تاریخ خطا تا مبدأ تکوین اصل گذشته است
افزایند حاصل سالهای تامه باشد از تاریخ مطلوب که گذشته از مبدأ تاریخ مطلوب و آنقدر
از ایام که از تقویم ماند ایام تامه باشد که گذشته و اگر از تقویم فنکات [illegible] ماند از ایام بگردند
بیکروز تامه بگیرند و اگر فصل ایام تاریخ معلوم و مبدأ تکوین اصل زیاده باشد یعنی تاریخ معلوم پیش
از انشاء تکوین اصل باشد سالها را که از جدول برگرفته اند از سالها مبدأ انشاء تکوین اصل
نقصان کنند آنچه ماند سالهای تامه باشد که گذشته از تاریخ خطا اگر ایام هیچ جزو [illegible] ماند از تقویم
و از آن سالها ناقصه باشد و آنقدر که از ایام تقویم [illegible] ماند از ٣٦٥ روز نقصان باید کرد و اگر
فنکات چیزی از تقویم [illegible] ماند یا اگر ماند کمتر باشد از دو هزار و چهارصد و سی و شش فنک
که از فاضل ثبت ٢٤٣٦ و الا از روز ٣٦٤ روز نقصان باید کرد تا ایام معلوم کنند مدخل
تاریخ تامه باشد که گذشته از سال ناقصه خطا و چون مدخل بطریق [illegible] سال ناقصه خطا بطریق
مذکور از درستی معلوم شود و چون مدخل [illegible] ماهها سالهای ناقصه خطا بطریق مذکور
معلوم کنند بعد از آن معلوم شود که تاریخ معلوم از کدام ماه واقع است و چندم روز است
از آن فصل یازدهم در ایام مشهوره از هر تاریخی بدانکه در تاریخ عربی غرهٔ محرم سر سال نو است
و ده روز اول محرم ایام معدودات است و دهم محرم عاشورا است و بیست و هفتم رجب
استفتاح است و بیست و هفتم مبعث و معراج پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم است شب پانزدهم شعبان
شب برات است شب بیست و هفتم رمضان شب قدر است غرهٔ شوال عید فطر است و ده روز اول
ذوالحجه ایام معلومات است هشتم ذوالحجه روز ترویه است نهم روز عرفه است دهم عید اضحی است
یازدهم و دوازدهم و سیزدهم که روز التشریق است و ایام معدودات و دهم روز نحر [illegible] است
و یازدهم و دوازدهم ایام التشریق است و سیزدهم تشریق [illegible] است و روز سیزدهم و چهاردهم
و پانزدهم از هر ماه ایام البیض است محرم و ذوالقعده و رجب و ذوالحجه ماهها حرام است در تاریخ [illegible]
دوم تشرین الآخر عید [illegible] خوانند و اول کانون اول را عید [illegible] خوانند و شب بیست و پنجم را شب
میلاد گویند که ولادت عیسی علیه السلام بوده است و اول کانون آخر را عید [illegible] گویند و ششم

[illegible]

[illegible] خوانند و دوم شباط را [illegible] خوانند و هفتم شباط سقوط جمره اول باشد و چهاردهم سقوط جمره دوم
باشد و بیست و یکم سقوط جمره ثالث باشد و [illegible] باشد و بعد از آن [illegible] باشد
و بیست و ششم شباط اول عجوز بود و آن هفت روز بود و بیست و [illegible] خوانند و [illegible] ایار
اول [illegible] خوانند و آن چهل روز بود و بیست و یکم حزیران مولد یحیی بن زکریا [illegible] تموز [illegible]
[illegible] خوانند و [illegible] تموز اول [illegible] باشد و آن هفت روز بود اول آغاز [illegible] بوده
[illegible] باشد و ششم [illegible] را عید [illegible] خوانند و پانزدهم [illegible] باشد و بیست و [illegible] یحیی بن زکریا باشد
و سیزدهم ایلول عید الصلیب خوانند در تاریخ فرس فرس را ایام [illegible] بوده است و روزها و ماهها را
نامها بوده است و آن اینست ا هرمز ب بهمن ج اردیبهشت د شهریور ه اسفندارمذ و
خرداد ز مرداد ح دی باذر ط آذر ی آبان یا [illegible] یب تیر یج [illegible] ید [illegible] یه [illegible]
[illegible] رشن [illegible] فروردین [illegible] بهرام [illegible] رام [illegible] باد [illegible] دی بدین [illegible] دین [illegible] ارد [illegible] اشتاد [illegible] آسمان
[illegible] زامیاد [illegible] ماراسپند [illegible] انیران [illegible] [illegible] ا اهنود ب اشتود ج اسفندمد
د [illegible] ه [illegible] و هر روز از هر ماه که نام آن روز با نام ماه یکی باشد از آن جشن [illegible] فروردین
[illegible] ماه و [illegible] ماه و [illegible] آبان ماه و نهم آذر ماه و دوم بهمن ماه و پنجم اسفندارمذ ماه [illegible]
[illegible] و [illegible] و بیست و سوم [illegible] باشند و آن نام [illegible] و [illegible] اول فروردین [illegible]
[illegible] باشد و ششم نوروز خاصه و [illegible] مهر ماه مهرگان عامه است و بیست و یکم مهرگان خاصه و [illegible]
[illegible] عالم [illegible] آفریده [illegible] اول [illegible] ماه بود و [illegible] بازدهم
[illegible] بود و [illegible] بیست و ششم اردیبهشت و اول [illegible] بیست و ششم [illegible] و اول
[illegible] شهریور و اول [illegible] آبان بود که [illegible] باشد و [illegible] روز
باشد و پنجم اسفندارمذ ماه [illegible] دوم است مقاله دوم در معرفت اوقات و طالع
هر وقت و آنچه تعلق بدان دارد بیست و دو باب است باب اول در تعیین [illegible] چون وضع
جدول [illegible] تقدیر [illegible] وسط عدد [illegible] تفاضل که مناسب هر مقام باشد
وضع میکنند و تحقیق آن اعداد را [illegible] وضع میکنند پس اگر عددی خواهیم که در سطر عدد موجود نبود
و عدد متوالی در سطر عدد بگیریم بر وجهی که عدد اول کمتر از عدد [illegible] ضرب کنیم و حاصل را بر تفاضل
میان هر دو عدد قسمت کنیم خارج قسمت را بر حصه عدد اول افزاییم اگر متزاید بود و الا بکاهیم
تا حصه عدد [illegible] حاصل شود و اگر سطر عدد را بیک یک جزو [illegible] کرده باشند احتیاج به قسمت
نباشد فاکر حصه عدد معلوم باشد آن عدد مجهول متوالی طلبیم که یکی از حصه معلوم کمتر باشد و یکی بیشتر

پس تفاضل میان هر دو عدد حقه در تفاضل میان حصه مقدم و حقه مسلم ضرب کنیم و حاصل ضرب
را بر تفاضل میان هر دو حقه قسمت کنیم و خارج قسمت را بر عدد اقل بیفزاییم تا عدد مجهول معلوم گردد
و اگر سطر عدد در یک جزو تغییر کرده باشند احتیاج بضرب نباشد **باب دوم در معرفت**
جیب و سهم جیب عمودی باشد که از یکطرف بر قطری افتد که بر یکطرف بر قطر افتد
که بر یکطرف آن قوس گذشته باشد پس لازم آید که نصف دور را و تمام دور را جیب [illegible] باشد
و نیز لازم آید که هر چهار قوس را یک جیب باشد دو کم از نصف دور که هر یک تمام دیگری
باشد و از این جهت در جدول جیب بر اجزای ربع اقتصار نمایند و چون [illegible] ربع جیب قوس
از ربع تا نصف قطر نقصان کنند [illegible] تمام آن قوس باشد و هر قوس باشد و هر قوس که کمتر از
ربع باشد جیب تمام او را از نصف قطر افزایند حاصل سهم آن قوس باشد و اگر زیاده از ربع
باشد فضل او را بر نصف قطر باشد افزایند حاصل سهم آن قوس باشد و اگر سهم معلوم باشد
و خواهند که قوس آن معلوم کنند تفاضل میان او و میان نصف قطر بگیرند و در تفاضل جدول
جیب معکوس کنند پس آن قوس را از ربع نگاه دارند اگر فضل نصف قطر را باشد و بیفزایند اگر فضل
سهم را باشد آنچه ماند یا برابر قوس آن سهم باشد و چون در اعمال نجومی احتیاج به سهم اندک
است و از جدول جیب سهم قوس و قوس سهم هر دو معلوم می‌توان کرد چنانچه مذکور شد جدول
سهم را بنا ننهادیم و جیب را بازاء یک یک دقیقه قوس در جدول وضع کردیم و در کار آوردن [illegible]
[illegible] از جدول [illegible] و جیب [illegible] جدول جیب
و ذلک [illegible] بطریق برهان [illegible]
عمل باستخراج آن [illegible] تقریب [illegible]
بطریق برهان [illegible] کتاب [illegible] جدول عمل کردیم
باب سوم در معرفت ظل مقیاس ظل عمودی باشد قائم بر سطح افق یا بر سطحی که قائم باشد بر هر یک
از سطح افق و سطح دایره ارتفاع [illegible] مقیاس [illegible] افق باشد و در
سطح دایره ارتفاع بود [illegible] قائم شود [illegible] سطح [illegible] بود و ظل خطی
باشد مستقیم یعنی آفتاب بر آن تابد که مقیاس بر او قائم باشد میان قاعده مقیاس و طرف خطی [illegible]
مقیاس گذرد و اگر مقیاس موازی افق باشد ظل اول و ظل معکوس خوانند و اگر قائم بر افق باشد
ظل دوم و ظل مستوی خوانند و خطی که واصل باشد میان سر مقیاس و سر ظل [illegible] قطر ظل خوانند
و ظل اول که [illegible] افق طلوع کند ظل اول منعدم باشد و [illegible] و [illegible] ارتفاع
[illegible] ظل اول [illegible] ظل دوم [illegible] آن باشد یعنی چون

بر ارتفاع

نیز بر افق باشد ظل دوم ناقص می‌بود و نیز اگر در ارتفاع [illegible] ناقص می‌شود و چون [illegible] بنسبت و در اکثر
رسد معدوم شود و تقدیر ظل با اجزای مقیاس کنند و مقیاس را بشصت جزو تقسیم کنند
و مقیاس ظل دوم گاه بر دوازده جزو تقسیم کنند و از [illegible] گویند و گاه به هفت
قسم و نیم که اقدام گویند و چون راس مقیاس را مرکز سازند و بقامت مقیاس دایره [illegible]
قطر و قوسی رسم کنند که [illegible] باشد مقیاس [illegible] ظل [illegible] که ظل عمودی باشد
که از یک طرف آن قوس بیرون رفته باشد و قائم شده باشد بر قطری که از آن طرف گذرد
و از این جهت [illegible] هر خطی را به قوسی که بدین صفت باشد آن خط را ظل آن قوس
گویند و در اعمال نجومی بکار دارند و چون [illegible] اصطلاح ظل اول ارتفاع [illegible] می‌شود
و ظل دوم ظل تمام ارتفاع [illegible] از این جهت ظل هر قوسی را ظل اول آن قوس [illegible]
و ظل تمام [illegible] ظل تمام دوم آن قوس گویند پس اگر قوسی معلوم باشد و خواهیم که ظل آن
قوس معلوم کنیم جیب آن قوس را بر تمام جیب آن قوس [illegible] ضرب کنند و خارج قسمت
یک مقدار باشد بعینه و از این جهت [illegible]
ظل اول [illegible] جدول جیب [illegible]
در جدول [illegible] ظل دوم [illegible] در جدول نهادیم [illegible]

و [illegible] که بطرف دیگر از آن قوس گذرد [illegible]

باب چهارم در معرفت میل اجزای فلک البروج از معدل النهار
میل هر جزو نقطه که بعد او [illegible] معدل [illegible]
[illegible] از اعتدال [illegible] مقدار باشد بعینه پس معرفت میول اجزای یک
ربع کفایت باشد در معرفت میول اجزای منطقة البروج و [illegible] ما
[illegible] استخراج میول [illegible] فلک جیب بعد جزو مفروض را از اعتدال
اقرب در جیب میل کل ضرب کنیم [illegible] جزو حاصل آید
[illegible] جزو مفروض [illegible] اعتدال اقرب [illegible] از انقلاب
اقرب بگیریم [illegible] میل اول حاصل کنیم [illegible] آن جزو [illegible] جیب
[illegible] اول جزو مفروض بر جیب تمام میل [illegible] قسمت کنیم تا جیب تمام میل
[illegible] جزو مفروض حاصل آید [illegible] بعد جزو از اعتدال را در جدول [illegible]
[illegible] آن قوس را میل اول [illegible] جزو مفروض حاصل آید و [illegible] میل را
در جدول نهادیم [illegible] میل [illegible] میل معلوم کنند و چون میل [illegible]

اول [illegible]

یعنی حصص دیگر

باب پنجم در معرفت بعد کوکب از معدل النهار

عرض مر او و میل اول باشد
کواکب بی میل ثانی در جهادو در دو در یک درجه یک جهت جمع کنیم و الا تفاضل بگیریم و در ثریا حصه بعد گوییم
تنم و جهت مختلف بعد جهت مجموع یا جهت تفضل باشد پس جیب حصه بعد را در جیب تمام میل مستلی
ضرب منحط ضرب کنیم و حاصل جیب بعد باشد وجهی دیگر جیب حصه بعد را در جیب تمام میل کلی
ضرب کنیم و حاصل را بر جیب تمام میل ثانی درجه آن کوکب قسمت کنیم خارج قسمت جیب بعد باشد
و جهت آن جهت حصه بعد باشد و اگر کوکب را عرض نباشد میل درجه او بعد باشد و اگر عرض باشد اما درجه او را
میل نباشد جیب عرض بعد او در جیب تمام میل کلی منحط ضرب کنیم حاصل جیب بعد باشد و جهت او جهت
عرض و اگر میل بعد درجه او میل کلی باشد حصه بعد بعینه بعد باشد وجهی دیگر جیب بعد درجه کوکب
را از انقلاب اقرب در جیب تمام عرض کوکب منحط ضرب کنیم حاصل جیب بعد کوکب بود از دائره
مارّه به اقطاب اربعه پس جیب عرض کوکب را بر جیب تمام بعد از دائره کوکب مارّه به اقطاب اربعه
منحط قسمت کنیم و بر خارج قسمت از جدول جیب قوس برگیریم و در آن قوس اول خوانیم و جهت آن جهت
عرض کوکب بود پس اگر عرض و میل درجه کوکب در یک جهت باشد قوس اول و میل کلی را جمع کنیم و اگر
در زیاده شود تمام مجموع از نصف دور بگیریم و اگر در دو جهت مختلف باشد تفاضل میان ایشان بگیریم
در جیب تمام بعد از دائره مارّه به اقطاب از بعد منحط ضرب کنیم حاصل جیب بعد کوکب باشد
و جهت آن جهت قوس دوم

باب ششم در معرفت غایت ارتفاع و انخفاض

و در آفاق استوائی تمام بعد کوکب غایت ارتفاع او باشد در بلاد ده یعنی بلاد شمالی و جنوبی بعد کوکب
از تمام عرض کوکب بلد بکاهیم اگر در جانب قطب خفی باشد یعنی جنوب و بیفزاییم اگر در جانب قطب
ظاهر باشد و اگر از نود زیاده باشد تمام آن تا صد و هشتاد بگیریم غایت ارتفاع کوکب باشد و در
عکس این عمل کنیم در افزودن و کاستن غایت انخفاض حاصل آید پس اگر بعد کوکب کمتر از تمام عرض
بلد نباشد آن کوکب ابدی الظهور باشد اگر بعد در جهت قطب ظاهر باشد ابدی الخفا باشد اگر در جهت
قطب خفی باشد و در دوره چهارم ماس افق شود اگر بعد از معدل النهار زیادت از تمام عرض بلد باشد
و الا غایت قرب او به افق بقدر فضل بعد بر تمام عرض بلد باشد

باب هفتم در معرفت مطالع خط استوا

و آن مطالع فلک مستقیم نیز گویند جیب تمام قوسی که میان جزو مفروض و نقطه اعتدال
اقرب باشد در جیب تمام میل اول آن جزو منحط قسمت کنیم جیب تمام مطالع آن جزو حاصل آید وجهی دیگر
میل اول حرف مفروض را از جدول میل ثانی مستوی کنیم مطالع جزو مفروض حاصل آید و چون مطالع
یک ربع معلوم شود مطالع تمام دور معلوم توان کرد به طریقی که قوس مفروض و مطالع آن را از دور

نصف

از نصف دور یا از دور نقصان کنند تا آنچه از مطالع مطالع بماند از قوس مفروض باشد و اگر بر دور
از نصف دور افزاییم هم قوس و هم مطالع حاصل آید و به جدول فلک مستقیم بکار رود و آغاز از اول حمل
دیگر را باشد از اول جدی ابتدا کرده‌ایم

باب هشتم در معرفت تعدیل النهار و قوس النهار و ساعات النهار

و آن در خط استوا تعدیل النهار نبود و نصف قوس النهار به جهت
ربع دور باشد و در موضعی که عرض مساوی تمام میل کلی بود و تا بنده تعدیل النهار ربع دور رسد و نهار اطول
تا آنکه شبانه روز باشد و نهار اقصر ... آن باشد و در دیگر بقاع که میان این دو موضع باشد
تعدیل النهار به مقدار ربع بود کمتر از ربع و تعدیل النهار هر چهار نقطه که میلهای ایشان برابر باشد
یکسان بود بعینه پس معرفت تعدیل النهار یک ربع کفایت باشد در معرفت تعدیل النهار تمامه
ادوار منطقه البروج و چون ظل میل اول جزو را در ظل عرض بلد منحط ضرب کنیم حاصل جیب
تعدیل النهار آن جزو یا آن کوکب باشد وجهی دیگر جیب میل اول جزو را در جیب تمام عرض
بلد منحط قسمت کنیم تا جیب سعت مشرق آن جزو حاصل آید پس جیب تمام سعت
مشرق را در جیب تمام میل اول منحط قسمت کنیم خارج قسمت جیب تمام تعدیل النهار باشد
وجهی دیگر جیب سعت مشرق را در جیب عرض بلد ضرب کنیم و حاصل را در جیب تمام
میل اول قسمت کنیم خارج قسمت جیب تعدیل النهار باشد وجهی دیگر مطالع خط استوا در
معلوم باشد و تعدیل النهار کلی یعنی تعدیل النهار نقطه انقلاب معلوم کنیم و جیب مطالع استوائی
جزو مفروض را در جیب تعدیل النهار کلی منحط ضرب کنیم جیب تعدیل النهار آن جزو حاصل آید
و چون تعدیل النهار را بر ربع دور افزاییم اگر جزو مفروض در جهت قطب ظاهر بود یا بکاهیم اگر
در جهت خفی بود نصف قوس النهار آن جزو حاصل آید وجهی دیگر از مطالع بلد جزو که
را از مطالع فلک مستقیم باشد آن جزو را ابتدا از اول جدی نقصان کنیم باقی قوس النهار
آن جزو باشد و در قسمت قوس النهار بر پانزده عدد ساعات مستوی آن روز معلوم کنیم و اگر
بر دوازده قسمت کنند اجزاء ساعات معوجه آن روز حاصل آید ... و تمام قوس النهار
از دور قوس اللیل باشد و از قوس اللیل به طریق مذکور عدد ساعات مستوی و اجزاء ساعات معوجه
از دور حاصل شود و تمام قوس النهار به دور قوس اللیل باشد و از قوس اللیل به طریق مذکور عدد ساعات
مستوی و اجزاء ساعات معوجه آن شب معلوم شود و اگر عدد ساعات مستوی آن روز
از بیست و چهار نقصان کنند باقی عدد ساعات شب باشد و بالعکس یعنی اگر عدد ساعات
شب را از بیست و چهار نقصان کنند باقی عدد ساعات روز باشد و همچنین اگر باقی ساعات

معوجه روز از روز مه نقصان کنند باقی را جزو ساعات معوجه شب شود و عکس این طریقه
که ذکر کردیم در استخراج قوس النهار و قوس اللیل و عدد ساعات مستویه و اجزاء ساعات معوجه
تقریبی است و اگر کسی خواهد که تحقیق نزدیکتر باشد ساعات نصف النهار که بطریق
مذکور معلوم کرده باشند و تقویم آفتاب در وقت طلوع و غروب معلوم کنند پس مطالع جزو
آفتاب را بوقت طلوع از مطالع نظیر جزو آفتاب بوقت غروب نقصان کنند باقی قوس
النهار حقیقی باشد و اگر عکس این عمل کنند یعنی مطالع نظیر جزو آفتاب را بوقت غروب از مطالع
جزو آفتاب بوقت طلوع نقصان کنند باقی قوس اللیل حقیقی باشد و از آنجا خواهند که عدد ساعات
مستوی آن روز یا آن شب معلوم کنند اول اجزاء یک ساعت مستوی معلوم باید کرد
و طریقش آنست که اگر انصاف ساعت وسطی باشد دور را با وسط شمس بر بیست و چهار قسمت
کنند تا اجزاء یک ساعت وسطی معلوم شود و اگر انصاف ساعت حقیقی بود مطالع تقویم
آفتاب را بنصف النهار متقدم از مطالع تقویم آفتاب بنصف النهار متاخر نقصان
کنند و باقی را بر دور افزوده بر بیست و چهار قسمت کنند خارج قسمت اجزاء یک ساعت
حقیقی از روز باشد و اجزاء یک ساعت حقیقی را بازاء تقویم آفتاب در جدول وضع کردیم
پس اگر قوس النهار یا قوس اللیل را بر اجزاء یک ساعت قسمت کنند عدد یک ساعت وسطی
آن روز یا شب معلوم شود و اگر بر اجزاء یک ساعت حقیقی قسمت کنند عدد یک ساعت حقیقی
معلوم شود و چون قوس النهار و قوس اللیل بر دوازده قسمت کنند اجزاء ساعات معوجه معلوم
شود و مطالع بروج نصف النهار بعرض موضع رصد اورده ایم و چون تعدیل کوکب را در اعمال
کردیم میل اول استعمال کنیم قسمت متفرق تعدیل النهار و قوس النهار آن کوکب
حاصل شود و **باب نهم در معرفت مطالع البلد** چون تعدیل النهار را که در جهت
عرض بلد باشد از مطالع استوا او نقصان کنند و تعدیل النهار را که خلاف جهت
عرض بلد باشد بیان افزایند مطالع آن جزو که در خلاف جهت عرض بلد باشد بران افزا
بلد مطالع آن جزو به بلد حاصل شود و ما مطالع اجزاء بروج را بافق شمالی نیز از یک
درجه عرض اول تا عرض لو بجدول در عین مقاله ایراد کرده ایم و در آنجا مطالع اجزاء بروج
دوازده گانه بافق جنوبی معلوم توان کرد و طریقش آنست که نظیره بروج شمالی شش
برج بر درجات سوا افزاییم و دیگر از جدول مطالع برگیریم پس از آنجا مطالع شش برج
را مطالع سوا بگیریم باقی مطالع مطلوب باشد و بجهت بروج جنوبیه شش برج را در

سوا بگیریم

سوا بگیریم و باقی را از جدول مطالع برگیریم پس بر این مطالع شش برج افزاییم حاصل مطالع مطلوب باشد
و اگر مطالع معلوم باشد و درجات استوا خواهیم که معلوم کنیم صد و هشتاد درجه بر مطالع افزاییم اگر
مطالع کمتر از صد و هشتاد باشد و صد و هشتاد درجه از مطالع نگاه داریم و اگر مطالع زیاده از صد و هشتاد باشد
پس این مطالع را در جدول تقویم کنیم آنچه باشد از درجات سوا و شش برج از آن نگاه داریم اگر صد و
هشتاد درجه مطالع افزوده باشیم و بیفزاییم اگر کاسته باشیم آنچه حاصل شود مطلوب باشد
باب دهم در عمل عکس مطالع یعنی معرفت مطالع از مطالع چون مطالع معلوم باشد
و خواهیم که درجه سوا را بی جدول بعمل معلوم کنیم طریقش آنست که اگر مطالع استوائیه باشد
جیب فاضل میان آن و ربع دور یا نیم دور بعد از آنکه اقرب باشد در جیب تمام میل
همین مطالع منحط ضرب کنیم حاصل جیب بعد از انقلاب باشد پس اگر مطالع از ربع اول باشد بعد انقلاب
را از نود نگاه داریم و اگر از ربع دوم باشد بر نود افزاییم و اگر از ربع سوم باشد بر دویست و هفتاد
نگاه داریم و اگر از ربع چهارم باشد بر دویست و هفتاد افزاییم مطالع حاصل آید **بوجهی دیگر** جیب
مطالع را بر جیب تمام میل منکوس آن مطالع منحط قسمت کنیم خارج جیب بعد از اعتدال
باشد پس اگر مطالع از ربع اول باشد بحال خود گذاریم و اگر از ربع دوم باشد از دور نقصان کنیم
حاصل مطلوب باشد **بوجهی دیگر** اگر مطالع در افق ... معلوم باشد آن مطالع را درجه
سوا اعتبار کنیم و بازاء آن مطالع منحط استوا معلوم کنیم و این مطالع را میل منکوس بگیریم پس اگر مطا
لع از ربع کمتر باشد یا از سه ربع بیشتر باشد این میل را از تمام عرض بلد که هم در آنجا بیفزاییم اگر افق
شمالی بود و بعکس در افزودن و کاستن میل اگر افق جنوبی بود و اگر از ربع دور زیاده شود تمام
آن تا نصف دور بگیریم ارتفاع عاشر معلوم شود **بوجهی دیگر** مطالع طالع را در جدول مطالع فلک
مستقیم ... تقویم کنیم تا عاشر معلوم شود پس ارتفاع عاشر بطریقی که در باب ششم از این
مقاله ذکر کرده ایم معلوم کنیم و عرض اقلیم رؤیت بطریقی که موقوف بر مطالع نباشد چنانکه در باب
ششم از این مقاله ذکر خواهیم کرد معلوم کنیم و جیب ارتفاع عاشر را بر جیب تمام عرض اقلیم رؤیت
منحط قسمت کنیم و خارج قسمت قوس برگیریم و در آن را محفوظ خوانیم پس اگر مطالع طالع از نصف
دور کمتر باشد ... درجه مطالع طالع شمالی بود و اگر زیاده باشد جنوبی بود پس اگر عرض اقلیم
رؤیت و درجه مطالع هر دو مخالف باشند در جهت محفوظ را بر درجه عاشر افزاییم و اگر موافق
باشند تمام محفوظ را با نصف دور افزاییم طالع حاصل آید **بوجهی دیگر** که بمعرفت اقلیم رؤیت
حاجت نیفتد مطالع طالع را درجه استوا انگاریم و بازاء مطالع سوائی در میل اول بگیریم ...

جیب میل را در ظل تمام ارتفاع عاشر مسطح ضرب کنیم و حاصل را در جدول ظل معکوس کنیم و آنچه برآید
تعدیل ظاهر نام نهیم و آن را بر مطالع استوائی که داریم افزائیم اگر درجه عاشر بر توالی متوغر باشد از نقطه
انقلاب که از خلاف جهت عرض بلد است و الا نقصان کنیم تا مطالع حاصل آید و در این مواضع دولت
که بعضی کمتر از میل کلی نبود و اگر عرض بلد کمتر از میل کلی باشد تعدیل مطالع را بر تعدیل استوائی
می افزائیم اگر درجه عاشر بر توالی متوغر باشد از احد انقلابین و لیکن متقدم بود بر نقطه که بعضی
در جهت عرض بلد است در عرض بلد باشد و الا نقصان می کنیم تا مطالع حاصل آید باب

یازدهم در معرفت مطالع ممر درجه ممر کوکب

جیب بعد کوکب را از دائره
مارّه بر اقطاب اربعه که در باب معرفت بعد مذکور شده بر جیب تمام بعد او از معدل
النهار مسطح قسمت کنیم و خارج قسمت را در جدول جیب معکوس کنیم آن قوس بعد نقطه مطالع
باشد از انقلاب پس اگر موضع کوکب بر انقلاب صیفی متقدم باشد از نود بکاهیم و اگر متوغر
بود بر نود افزائیم و اگر بر انقلاب شتوی متقدم باشد از دویست و هفتاد بکاهیم و اگر متوغر بود بر دویست
و هفتاد افزائیم حاصل مطالع ممر آن کوکب شود و این طریق عمل در کوکبی است که عرض او و میل
تام درجه او مختلف الجهة باشد و در کوکبی که متحد الجهة باشد اگر حاصل ضرب ظل عرض او در
ظل میل کلی مسطح برابر جیب تقویم او باشد ممر عمل هم برسبیل مذکور باید کرد و الا
آنچه که بعد نقطه مطالع را که نوشته ایم بر نود افزوده و در آنچه کم از نود ایم باید کاشت و در حاصل
باقی نصف دور افزودن تا مطالع ممر حاصل شود **وجهی دیگر** نود درجه بر تقویم کوکب
افزائیم و بس حاصل را جدول مطالع عرضی که موافق بعد کوکب باشد هم در مقدار و هم در جهت
مطالع بگیریم آنچه باشد نود درجه از او بکاهیم مطالع ممر کوکب باشد **وجهی دیگر** که احتیاج
بعد نباشد هم در مقدار و هم در جهت منکوس کنیم آنچه باشد نود درجه بر او افزائیم حاصل
مطالع ممر کوکب باشد و چون مطالع ممر کوکب را در جدول مطالع استوائی منکوس کنند
درجه ممر معلوم شود

باب دوازدهم در معرفت طلوع و غروب کواکب

در خط
استوا مطالع ممر بعینه مطالع طلوع باشد و در آفاق مائله اگر بعد کوکب در جهت قطب
ظاهر بود تعدیل النهار آن کوکب از مطالع ممر آن نقصان کنیم و اگر در جهت قطب خفی
بود بر آن افزائیم مطالع طلوع حاصل آید و چون عکس این عمل کنیم در افزودن و کاستن مغارب
آن کوکب حاصل شود **وجه آن** قوس النهار آن کوکب بر مطالع طلوع و نصف دور بر
مغارب افزائیم مطالع نظیر درجه غروب حاصل و آن را مطالع غروب خوانند **وجه آن** برکت

از مطالع

از مطالع طلوع و غروب را در جدول مطالع عرض بلد منفرد وقت منکوس کنیم درجه الطلوع و نظیر درجه غروب
معلوم شود و اگر مغارب را در افق نظیر بلد معرفت منکوس کنیم هم درجه غروب معلوم شود **وجه آن**
مطالع را از مطالع طالع نقصان کنیم اگر کمتر از نصف قوس النهار بماند کوکب فوق الارض و
شرقی باشد و غربی اگر از این زیاده باشد تحت الارض بود و شرقی

باب سیزدهم در معرفت سمت الارتفاع یا انخفاض

جیب ارتفاع یا انخفاض را در ظل عرض بلد مسطح ضرب کنیم
یا آنکه در جیب عرض بلد ضرب کنیم و بر جیب تمام عرض بلد قسمت کنیم حاصل ضرب یا ارتفاع قسمت
حصه سمت باشد و جهت او مخالف جهت عرض بلد باشد در عمل ارتفاع و موافق در عمل انخفاض
پس اگر جهت بعد کوکب موافق جهت حصه سمت باشد مجموع جیب را قسمت مشرق نامند
بجهت آنکه بعد بود وانشته باشد بجهت آنکه ابدی الظهور بود یا ابدی الخفا بود و بر تقدیر اول حصه سمت
بعینه تعدیل سمت باشد و بر تقدیر دوم همان عمل کنند که بجهت جیب سمت مشرق معلوم
بجای آریم و حاصل را بجای جیب سمت مشرق بکار داریم پس تعدیل سمت را بر جیب تمام
ارتفاع مسطح قسمت کنیم خارج قسمت جیب سمت باشد و جهت او تعدیل باشد **وجهی دیگر**
معکوس ارتفاع و انخفاض را یکبار بر تمام عرض بلد افزائیم و یکبار از آن بکاهیم و نصف مجموع را
نیم و نصف الفاضل میان هر دو جیب المحفوظ دوم پس اگر کوکب در جهت قطب
خفی بود و فوق الارض یا در جهت قطب ظاهر بود و تحت الارض محفوظ دوم را از
جیب بعد افزائیم و حاصل را بر محفوظ اول مسطح قسمت کنیم خارج قسمت جیب سمت باشد
و جهتش از شمال و جنوب جهت بعد بود و اگر در جهت قطب خفی باشد و تحت الارض یا در جهت
قطب ظاهر بود و فوق الارض تفاضل را میان محفوظ دوم و جیب محفوظ اول قسمت
کنیم خارج قسمت جیب سمت باشد و جهت آن جهت بعد باشد اگر فضل جیب بعد را بود
و الا خلاف جهت بعد بود و اگر جیب بعد مساوی محفوظ دوم باشد کوکب عدیم السمت بود و
وجهی دیگر از ارتفاع فضل دائر معلوم کنیم چنانچه در باب بیستم از دوم مقاله معلوم خواهد
شد پس جیب فضل دائره را در جیب تمام بعد کوکب ضرب کنیم و حاصل را بر جیب
تمام ارتفاع قسمت کنیم خارج قسمت جیب تمام سمت باشد پس اگر کوکب در جهت
قطب خفی بود جهت سمت موافق جهت بعد باشد و الا اگر دائره زیاده از تعدیل النهار
نبود یا آنکه زیاده بود و لیکن حاصل ضرب جیب تمام فضل دائره در ظل عرض بلد مسطح
کمتر از ظل بعد باشد سمت در جهت عرض بلد باشد و اگر برابر ظل بعد باشد کوکب یا

سمت بود و اگر زیاده از ظل بلد بود سمت در خلاف جهت عرض بلد باشد و همیشه جهت
سمت ارتفاع مشرق و مغرب جهت ارتفاع و انحطاط و انخفاض باشد **باب چهاردهم**
معرفة ارتفاع از سمت و جیب تمام سمت را در جیب تمام بلد منحط عرض کنیم ضرب
و حاصل را در جدول جیب منحرف گیریم و جیب بر تمام آن قوس هر یک از جیب عرض بلد
و جیب بلد را منحط قسمت کنیم پس قوس بگردد خارج قسمت را از جدول جیب بر گیریم
و جمع کنیم و اگر بعد کوکب در جهت قطب خفی بود و فوق الارض و در جهت قطب ظاهر
باشد و تحت الارض و الا تفاضل میان هر دو بگیریم تمام ارتفاع یا انحطاط کوکب باشد
و اگر کوکب را بعد نبود خارج قسمت اول تمام جیب تمام ارتفاع کوکب باشد و اگر کوکب بعد تمام سمت
بود خارج قسمت جیب بعد بر جیب عرض بلد منحط جیب ارتفاع باشد و در کوکبی که بعد او در جهت
قطب ظاهر زیادت از عرض بلد باشد اگر سمت شرقی او متناقص باشد سمت غربی او متزاید گیرند
بجای قوس خارج قسمت دوم تمام او را نصف دور بگیریم و عمل بپایان رسانیم و در استوای
جیب بعد را بر جیب بعد منحط قسمت کنند جیب تمام ارتفاع بیرون آید و همیشه جهت ارتفاع
تابع جهت سمت باشد **باب پانزدهم در معرفت نصف النهار** و از طرق سهل راست آمد آنکه
که زمین را هموار کنند بر وجهی که اگر آب بروی آن ریزند از همه جوانب برابر سیلان کند و برای
تسویه زمین آلتی سازند مثلث متساوی الاضلاع و بر نصف قاعده او نشانی کنند و از راس مثلث
شاقولی در آویزند و سطح زمین را چندان گردانند که این مثلث را به هر طرف که گردانند شاقول
برابر نشان افتد پس دائره بر زمین رسم کنیم و بر مرکز مقیاس نصب کنیم و مدخل و مخرج ظل
را از محیط دائره نشان کنیم و این قوس را که در میان هر دو نشان است نصف کنیم و از مرکز منتصف
خطی اخراج کنیم آن خط یکی از خط نصف النهار باشد **بوجهی دیگر** که چون آفتاب بقوس نزدیک
باشد شاقولی در آویزیم و برابر مقدار ظل شاقولی خطی بکشیم و در این حالت ارتفاع آفتاب
بگیریم و از آن سمت استخراج کنیم و جهت آن بدانیم و از آن طرف خطی که مستقل شاقول است
در جهت سمت از شمال و جنوب بهمان مقدار را و بعد رسم کنیم آن تقاطع را و به که جز ظل
شاقول است در جهت سمت از شمال و جنوب از خط ظل آن منحرف شود که شاقول را
سیخی تصور کنند که متوجه ظل شده است اگر ارتفاع شرقی باشد جانب یمین او شمال باشد
و اگر غربی باشد جانب یسار و اگر آفتاب را در آن حال سمت نباشد ظل بعینه خط اعتدال
باشد و اگر سمت بربع رسیده باشد ظل بعینه خط نصف النهار اعتدال باشد **باب شانزدهم در**

معرفت طول و عرض بلد اما بجهت معرفت طول خسوفی که در وقع خواهد شد استخراج کنیم و ساعات
بعد بود خسوف تا تمام انجلا از نصف النهار مقدم بطول بلدی که معلوم باشد حاصل کنیم و در بلد
مطلوب الطول بالت رصدی بعد بود خسوف تا تمام انجلا از نصف النهار معلوم
معلوم کنیم و تفاوت میان هر دو را در پانزده ضرب کنیم حاصل ما بین طولین باشد
اگر ساعات بعد بلد معلوم الطول زیاده باشد حاصل را از طول بلد نقصان کنیم
و الا بران افزائیم طول بلد مطلوب حاصل شود **و در جهت عرض بلد** ببینیم که در آن
بلد سایه مقیاس در نصف النهار در یک جهت واقع میشود از شمال و جنوب یا در جهتین
پس اگر ذات ظل واحد گویند یا آنکه گاه شمالی وگاه جنوبی واقع میشود و در این بار منقسم بود
قسم میشود یکی آنکه سایه یکبار مقیاس دوره تمام کند و در این ذات ظل دائره گویند دیگر
آنکه سایه دور تمام نکند این را ذات ظلین گویند پس اگر بلد ذات ظل واحد باشد
میل کلی را برابر اصغر ارتفاعات آفتاب افزائیم یا از اعظم ارتفاعات آفتاب را نکاهیم
تمام عرض بلد حاصل شود و اگر ذات ظلین باشد میل کلی را برابر اصغر ارتفاعات که در جانب
قطب ظاهر است از میل کلی بکاهیم تا عرض بلد حاصل شود و اگر بشود آن کاست عرض بربع ر
سیده باشد **و اگر** ذات ظل دائره باشد ابعد الظهور که از سمت الراس از جانب قطب خفی بگذرد
و نصف مجموع ارتفاع اعظم و ارتفاع اصغر بگیریم عرض بلد حاصل شود **و اگر** ذات ظلین از سمت
الراس در جانب قطب خفی گذرد بجای ارتفاع اعظم تمام او نصف دور مستعمل باید
داشت و عمل بپایان رسانید **و اگر** طول بلد معلوم باشد و عرض خواهیم که بدانیم ارتفاع
آفتاب را در نصف النهار بگیریم و تقویم آفتاب در نصف النهار آن روز که ارتفاع گرفته
ایم استخراج کنیم پس میل اول آن تقویم را اگر با ارتفاع مخالف باشد در جهت بر آن افزائیم
یم و اگر با ارتفاع موافق باشد و با عرض بلد مخالف بر ارتفاع افزائیم حاصل تمام عرض
باشد و اگر میل را برابر ارتفاع افزائیم و در حاصل نود بکاهیم باقی عرض بلد باشد و بلد ذات
ظل دائره اعظم ارتفاعین را اعتبار باید کرد و باقی عمل بجهت اطوال و عروض بلاد آنچه آورده‌ایم
و اطوال اجزاء حالات گرفتیم و عروض از خط استوا **باب هفدهم در معرفت عرض**
اقلیم رؤیت اول ارتفاع آفتاب بطریقی که در باب ششم از این مقاله سبق ذکر یافته استخراج
کنیم اگر ارتفاع عاشر نود درجه باشد عرض اقلیم رؤیت موجود نباشد اگر کمتر بود موجود باشد
و بجهت استخراج آن جیب ارتفاع عاشر را بر جیب ما بین عاشر و طالع منحط قسمت کنیم

جیب تمام عرض اقلیم رؤیت خارج شود و بوجهی دیگر جیب تمام ارتفاع عاشر را در جیب تمام
میل اول مطالع طالع منحط ضرب کنیم جیب عرض اقلیم رایت حاصل شود و جهت عرض
اقلیم رؤیت حاصل شود و جهت عرض اقلیم رؤیت همچنین مخالف جهت ارتفاع عاشر
باشد در شمال و جنوب بوجهی دیگر جیب عرض بلد را بر جیب تمام میل
اول طالع منحط قسمت کنیم و خارج را در جدول جیب معکوس کنیم و آن قوس را المحفوظ
خوانیم پس محفوظ را با میل ثانی جزو درجه که بر تربیع طالع راست جمع کنیم اگر میل در جهت
قطب خفی باشد و تفاضل میان هر دو بگیریم اگر در جهت قطب ظاهر بود حاصل عرض
اقلیم رؤیت باشد و جهت عرض اقلیم مخالف جهت عرض بلد باشد اگر میل ثانی در جهت
قطب ظاهر زیاده از محفوظ باشد و الا موافق جهت عرض بلد باشد باب سیزدهم در معرفت
تقویم بعد میان دو کوکب اگر هر دو کوکب عدیم العرض باشند ما بین التقویمین ارتفاع بعد
باشد و اگر یکی ذو عرض باشد و یکی عدیم العرض یا هر دو ذو عرض باشد هر یک از این
دو نوع پنج قسم تواند بود اول آنکه تقویم هر دو یکی باشد دوم آنکه ما بین التقویمین کمتر از
ربع باشد سوم آنکه ربع باشد چهارم آنکه زیاده از ربع باشد و کمتر از نصف پنجم
آنکه مساوی نصف باشد اما اقسام نوع اول در قسم اول بعد بقدر عرض باشد
و در قسم سوم بقدر ربع دور و در قسم پنجم بعد تمام عرض تا نصف دور و در دو قسم
دیگر جیب تمام عرض را در جیب تفاضل میان ربع دور و ما بین التقویمین منحط
ضرب کنیم و حاصل از جدول جیب قوس بر گیریم و ازاد در قسم دوم از ربع نقطه
کنیم و در قسم چهارم بر ربع افزائیم بعد ما بین الکوکبین حاصل شود اما اقسام نوع دوم
در قسم اول اگر هر دو عرض در یک جهت باشد تفاضل و الا مجموع بعد باشد و در قسم
پنجم مجموع هر دو عرض را اگر هر دو در یک جهت باشند از نصف دور نقصان کنیم
و اگر در دو جهت باشند و در قسم سوم جیب عرض یک کوکب را در جیب عرض
دیگر منحط ضرب کنیم و حاصل از جدول جیب قوس بر گیریم و ازاد اگر هر دو عرض
متفق باشند و در جهت از ربع نقصان کنیم و الا بر ربع افزائیم بعد حاصل شود و در
دو قسم دیگر جیب تمام عرض یک کوکب را در جیب ما بین التقویمین منحط ضرب کنیم
و از جدول جیب قوس حاصل بر گیریم و تمام آن را محفوظ اول خوانیم و جیب عرض همین
کوکب را بر جیب محفوظ اول منحط قسمت کنیم و از جدول جیب قوس خارج بر گیریم و محفوظ

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین حمد الشاکرین والصلوة علی خیر خلقه محمد وآله اجمعین اما بعد این کتاب مشتمل است بر مقدمه
و دو مقاله مقدمه در بیان آنچه پیش از شروع درین علم دانستنی است و آن دو قسم است قسم اول
در آنچه تعلق بهندسیات دارد و هر چه قابل اشارت حسی بود اگر هیچ نوع قسمت پذیر نبود آنرا نقطه خوانند
و اگر در یک جهت قسمت پذیر بود آنرا خط خوانند و اگر در دو جهت قسمت پذیر بود یعنی در طول و عرض قسمت پذیر
باشد آنرا سطح خوانند و اگر در هر سه جهت قسمت پذیر باشد آنرا جسم خوانند و خط یا مستقیم بود یا منحنی مستقیم آن بود
که نقطهای که بر وی فرض توان کرد محاذی یکدیگر باشند و منحنی آن بود که نه این چنین باشد و سطح نیز یا
مستوی بود یا غیر مستوی مستوی آن بود که میان هر دو نقطه که بر وی فرض توان کرد اگر بخط مستقیم وصل
کنند آن خط از آن سطح بهیچ جهت بیرون نیفتد و غیر مستوی آنست که نه این چنین باشد و چون خط منحنی
سطح مستوی محیط شود چنانکه در آن سطح نقطه فرض توان کرد که خطهای مستقیم که از آن نقطه بآن خط
کشند همه برابر باشند آن سطح را دایره خوانند و آن خط را محیط دایره و خط مستدیر نیز گویند و آن نقطه
را مرکز و هر یک از خطهای مستقیم را نصف قطر و هر خط مستقیم که دایره را بدو پاره کند آنرا وتر خوانند و پاره که از
محیط باز کند آنرا قوس خوانند و اگر بر مرکز گذرد آنرا قطر خوانند و درین شکل تصور آنچه گفتیم آسان

شود و هر سطح که بیک خط یا زیاده
یا دو محیط شود آنرا شکل مسطح گویند پس اگر سه خط
یا دو محیط بود آنرا مثلث خوانند
این شکل و اگر چهار خط یا دو محیط شود آنرا ذو اربعة اضلاع
گویند یا مضبوط است و اگر پنج خط
یا دو محیط بود آنرا ذو خمسه اضلاع خوانند و شکلش
این است و برین قیاس و هر جسم
که یک سطح یا زیاده یا دو محیط شود آنرا شکل مجسم خوا
نند پس اگر شکل مجسم چنان بود
که در میان او نقطه فرض توان کرد که همه خط که از آن نقطه

بمحیط آن

بمحیط آن جسم بر استقامت کشند همه برابر باشند این شکل را کره خوانند و آن سطح را
محیط کره و سطح مستدیر نیز گویند و آن نقطه را مرکز و آن خطها را انصاف اقطار و چون سطح
مستوی کره را بدو پاره کند بر ظاهر کره دو دایره حادث شود پس اگر آن سطح بمرکز کره گذشته
باشد آن دایره را عظیمه خوانند والا صغیره گویند و زاویه کنج را گویند و آن دو قسم بود
سطحی و مجسمه سطحیه آن بود که از احاطه دو خط بسطح پیدا شود و مجسمه چون کنج مثلث و چهار
کنج ذو اربعه اضلاع و پنج کنج ذو خمسه اضلاع پس اگر این دو خط بر وجهی باشند که بعد از اخراج هر دو
چهار زاویه متساویه حادث شوند آن زاویها را قایمه گویند و هر یک از این دو خط را عمود
بر آن دیگر گویند چنانکه درین شکل است

و اگر زوایای مختلف حاصل شوند نیز آن
بزرگتر را منفرجه و خردتر را حاده گویند چنانکه درین شکل است

و مجسمه آن بود که از احاطه یک سطح یا زیاده بجسم پیدا شود همچو کنجهای خانه و اگر خطی بر
سطح قایم شود چنانکه هر خط که در آن سطح از موضع قیام وی بر استقامت اخراج کنند با آن خط
زاویه قایمه محیط شود آن خط بر سطح عمود بود و چون سطحی بر سطحی قایم شود چنانکه خطی در هر دو سطح
بهم جا یابد که آنرا فصل مشترک خوانند و از فصل مشترک هر خطی که
بر یکی از آن دو سطح عمود سازند آن عمود از آن سطح دیگر بیرون نیفتد هر یکی از آن دو سطح
عمود باشند بر آن دیگر و چون دو خط با یکدیگر بر وجهی باشند که بر هر نقطه که بر یکی از آن دو
خط فرض کنند بعد همه از آن خط دیگر برابر باشد آن دو خط را متوازی گویند و دو سطح
را نیز که برین صفت باشند هم متوازی گویند و چون کره بر نفس خود حرکت کند بعد از
تمام دوره نقطه که بر محیط کره فرض کنند دایره رسم کند الا دو نقطه متقابل که آنرا دو
قطب کره و دو قطب حرکت گویند و قطری که واصل باشد میان دو قطب آنرا محور گویند
و این دوایر با یکدیگر یا متحد باشند یا متوازی یکی از اینها عظیمه باشد و آنرا منطقه خوانند و باقی
صغیره و این دوایر را مدارات این نقطها گویند و دو قطب کره را دو قطب هر یک از این
مدارات نیز گویند بلکه هر دایره که بر کره فرض کنند خواه متحرک و خواه ساکن دو نقطه بر آن
کره از دو طرف آن دایره که بعد هر یک از اطراف محیط آن دایره برابر باشد آن دو نقطه
را قطب آن دایره نیز گویند قسم دوم در آنچه تعلق بطبیعیات دارد و هر جسم که از فراهم آمده باشد
از اجسام مختلفة الطبایع آنرا مرکب خوانند والا بسیط گویند و آن منقسم شود به فلکی و عنصری
فلکی افلاک باشند و آنچه در دست و اینها را اجرام اثیری و عالم علوی خوانند و عنصری عناصر چهار
گانه باشند که آن آتش و هوا و آب و خاک است و اینها را با آنچه در ضمن اینهاست عالم سفلی
و عالم کون و فساد خوانند و مرکب منقسم شود بتام و غیر تام مرکب تام آن بود که حفظ صورت خود

کنند تا منتفع به همه حیات و نباتات و حیوانات و غیر تمام آن بود که نه اینچنین باشد هیچ ابره
منتج و مانند آن و حرکت فلک منقسم شود به بسیط و آنرا متشابه نیز گویند و مختلف بسیط آن بود که
هر نقطه که بآن حرکت متحرک باشد گرد مرکز آن فلک در ازمنه متساویه زوایا احداث کند
و بعبارت دیگر از محیط آن فلک در ازمنه متساویه قسیّ متساویه قطع کند و مختلف آن بود
که نه اینچنین باشد و باز منقسم شود بمفرده و مرکب مفرده آن بود که از یک فلک صادر شود و مرکب
که آن بود که زیاده از یک فلک صادر شود و هر حرکت مفرده بسیط است و هر مختلفه مرکبه است اما
نه بسیط مفرده نیست و هر مرکبه مختلفه نه متقابله اوضاع مقاله اولی در بیان احوال اجرام علوی و آن مشتمل است
باب اول در بیان عدد افلاک کلی و کیفیت و ترتیب آن بدانکه عالم یک کره است مرکزش مرکز
زمین و افلاک نه اند کرد یکدیگر درآمده مانند توبرتوی پیاز چنانکه سطح مقعر هر یک مماس سطح محدب
فلکیست که در جوف اوست از آن نه یکی فلک الافلاک است که محیط است بجمیع افلاک و فلک
اعظم و فلک اطلس نیز گویند دوم فلک البروج است که جمیع ثوابت در او اند سیم فلک
زحل است چهارم فلک مشتری است پنجم فلک مریخ ششم فلک شمس است هفتم فلک زهره است هشتم
فلک عطارد است نهم فلک قمر است و در شمار ابتدا شمار افلاک از فلک قمر کنند پس
فلک الافلاک را نهم گویند و باین فلک قمر منتهی شود فلکیات و در جوف او عناصر چهارگانه
اند اول کره آتش چنانکه سطح محدب او مماس سطح مقعر فلک قمر است دوم کره هوا چنانچه سطح محدب
او مماس سطح مقعر کره آتش است و سیوم کره آب و چهارم کره خاک و این هر دو نیز یک
کره اند چه آب بر زمین احاطه تامه نکرده است بلکه قریب بر ربعی از کره زمین ظاهر است چنانکه
مکشوف سطح ... بر ربع سطح مقعر هوا باین هر دو کره محیط شده است و بلندیها و پستیها که برروی
زمین است او را از کره بودن بیرون نیاورده که نسبت بزمین قدر محسوس ندارد و صورت
افلاک و عناصر برین گونه است هر دو دایره بجای فلکی است و میان هر دو دایره بجای فلکی بالعنصر

باب دوم در بیان دوایر مشهوره و اجرام و ابعاد و قوسهای مشهور

محیط هر دایره را به سیصد و شصت قسمت متساوی قسمت کنند و قطر هر دایره را صد و بیست و هر
قسمی را درجه گویند و باز هر درجه را بشصت قسم متساوی بخش کنند و هر یک را دقیقه گویند و باز
هر یک دقیقه را بشصت قسم کنند و هر یک را ثانیه گویند و هم چنین ثانیه را بثالثه و

ثالثه

و ثالثه را برابعه تا آنقدر که حاجت افتد قسمت کنند و هر قوس که کمتر از نود درجه
باشد باقی او را تا نود تمام آن قوس گویند و از دوایر عظام مشهوره منطقه فلک اعظم است
و آنرا معدل النهار نیز گویند و دو قطب آنرا دو قطب عالم گویند یکی را که در جهت بنات
النعش است قطب شمالی گویند و دیگری را قطب جنوبی و منطقه البروج و فلک البروج نیز گو
یند و او تقاطع کند با معدل النهار در دو نقطه که آن دو نقطه را دو نقطه اعتدال گویند
و دایره ماره باقطاب اربعه است و آن عظیمه باشد که به چهار قطب این دو منطقه گذرد
اقصر قوس که از این دایره در میان این منطقه تا میان دو قطب ایشان افتد آنرا میل کلی
گویند و دایره میل است و آن عظیمه باشد که بجزوی از فلک البروج یا بمرکز کوکبی و بدو
قطب معدل النهار گذرد و قوسی از این دایره که میان جزو فلک البروج و معدل النهار افتد
از جانب اقرب میل اول آن جزو گویند و قوسی از این دایره که میان مرکز کوکب و جزو
فلک البروج و معدل النهار افتد از جانب اقرب بعد آن کوکب گویند و دایره عرض است
و آن عظیمه باشد که بجزوی از فلک البروج یا بمرکز کوکبی و بدو قطب فلک البروج
گذرد و قوسی از این دایره که میان جزوی فلک البروج و معدل النهار افتد از جانب اقر
ب آنرا میل ثانی آن جزو گویند و آن چه میان مرکز کوکب و منطقه البروج افتد آنرا عرض
آن کوکب گویند و دایره افق است و آن عظیمه بود که یک قطب او سمت الراس باشد و دیگر
قطب او سمت القدم باشد و مراد بسمت الراس نقطه ایست از فلک که خطی که از مرکز عالم بر استقامت
شخص گذرد بآن نقطه منتهی شود و مقابل آن سمت القدم بود و این دایره فلک را بدو نیم کند یکی ظاهر و مرئی
و آن نیمه بود که در جانب سمت الراس بود و دیگری خفی و غیر مرئی و آن نیمه بود که در جانب سمت القدم بود و
باین دایره طلوع و غروب کواکب معلوم شود و تنصیف معدل النهار کند بر دو نقطه یکی را نقطه مشرق
و مشرق الاعتدال گویند و دیگری نقطه مغرب و مغرب الاعتدال گویند و خطی که واصل میان این
دو نقطه آنرا خط مشرق و مغرب گویند و منطقه البروج را تنصیف کند به دو نقطه یکی را طالع و دیگری را
غارب و سابع گویند و قوسی از این دایره که میان جزوی از فلک البروج یا مرکز کوکب و میان
نقطه مشرق افتد از جانب اقرب آنرا سعت مشرق گویند و آنچه از این دایره میان جزوی
فلک البروج یا مرکز کوکب و نقطه مغرب افتد آنرا سعت مغرب گویند و دایره نصف النهار است و آن
عظیمه است که بدو قطب افق و بدو قطب معدل النهار گذرد و افق را تنصیف کند بر دو نقطه یکی را که بقطب
شمالی نزدیکتر بود نقطه شمالی گویند و دیگری را جنوبی و خطی واصل میان این دو نقطه را خط نصف النهار
گویند و دو قطب او دو نقطه مشرق و مغرب باشد و منطقه البروج را تنصیف کند به دو نقطه یکی را که
فوق الارض است عاشر و وتد السماء و دیگری را رابع و وتد الارض گویند و نیز تنصیف کند هر یکی از نصف

ظاهر و نصف خفی از معدل النهار را و قوسی ازین دایره که میان قطب معدل النهار و دایره
افق یا میان قطب افق و دایره معدل افتد از جانب اقرب آنرا عرض بلد گویند و دایره
مشرق و مغرب است و دایره اول السموت نیز گویند و آن خطی بود که بدو قطب نصف
النهار گذرد و دایره وسط السما و الرویت است و آن عظیمه بود که بدو قطب فلک البروج
و بدو قطب افق گذرد و دو قطب او دو نقطه طالع و غارب باشد و او تنصیف کند هر یکی
از نصف ظاهر و نصف خفی از فلک البروج را و قوسی ازین دایره که میان قطب فلک
البروج یا میان فلک البروج و قطب افق افتد از جانب افق و سمه اقرب آنرا عرض اقلیم
الرویت گویند و دایره ارتفاع است و آن عظیمه بود که بدو قطب افق گذرد و بنقطه
مفروضه از فلک و افق را قطع کند بر دو نقطه که آن دو نقطه را دو نقطه سمت گویند و بنا بر این
سبب این دایره را دایره سمت نیز گویند و خط واصل میان این دو نقطه را خط سمت گویند
و قوسی که ازین دایره میان نقطه مفروضه و افق افتد از جانب اقرب آنرا ارتفاع آن
نقطه گویند اگر نقطه فوق الارض باشد و انحطاط آن نقطه گویند اگر آن نقطه تحت الارض
باشد و قوسی از افق که میان این دایره و اول السموت افتد از جانب اقرب آن را
قوس سمت آن نقطه مفروضه گویند و سمت ارتفاع آن نقطه نیز گویند و اگر این نقطه تحت
الارض باشد سمت انحطاط آن نقطه گویند و از دوایر صغار مشهوره مدارات میول است
و مدارات یومی نیز گویند و آن صغاری بود موازی معدل که مرتسم شود از حرکت نقطهای مفروضه
مانند مراکز کواکب و غیر آن بحرکت معدل و هر یکی را مدار نقطه گویند که از حرکت او مرتسم
شده باشد و از مدار هر مرکز کوکب آنچه فوق الافق باشد قوس النهار آن کوکب گویند
و آنچه تحت الافق باشد قوس اللیل او و آنچه میان افق و دایره میل که بنقطه مشرق و یا نقطه
مغرب گذرد واقع شود آنرا تعدیل النهار آن کوکب گویند و تفاضل میان هر یک از قوس النهار
و قوس اللیل کوکب و میان نصف دور بقدر ضعف تعدیل النهار بود و آنچه میان مرکز کو
کب و افق واقع شود آنرا دایر گویند و مدارات عرض است و آن صغاری بود موازی
فلک البروج که مرتسم شود از حرکت نقطهای مفروضه بحرکت فلک ثامن و مقنطرات است
و آن صغاری بود موازی افق آنچه فوق الافق باشد مقنطرات ارتفاع گویند و آنچه تحت الارض
باشد مقنطرات انحطاط گویند و از مقنطرات یک مقنطره که مماس سطح الارض باشد آنرا
افق حسی گویند و افق مذکور را افق حقیقی و باقی قسی مشهوره را مثل طول بلد و تقویم کو
کب و امثال آن هر یک در محلی که تقریب اقتضا کند بیان کرده خواهد شد باب سیوم در بیان
حیات و حرکت فلک نهم و هشتم یعنی فلک الافلاک و فلک البروج و کیفیت قسمت فلک

البروج

بروج و ذکر شمه از احوال ثوابت هر یک ازین دو فلک را محیط شده است دو سطح متوازی
که مرکز ایشان مرکز عالم است و در فلک نهم هیچ ستاره نیست و جمیع ثوابت در ثخن
فلک هشتم مرکوزاند و فلک نهم در قریب بشبانروزی دوره تمام کند و حرکت او از مشرق
بمغرب باشد و فلک هشتم در هفتاد سال یکدرجه قطع کند چنانچه در بیست و پنج هزار و دویست
سال یکدوره تمام کند و حرکت او از مغرب بمشرق باشد و منطقه او چنانچه سبق ذکر
یافته با معدل النهار تقاطع کند بر دو نقطه یکی از آن دو که چون کوکب بحرکت خود بآن رسد و گذرد
در جانب شمال شود آنرا اعتدال ربیعی گویند و آن دیگر را اعتدال خریفی و غایت بعد این
دو دایره یعنی میل کلی بارصاد مختلف یافته اند و بحسب رصد هیئت و سه درجه و سی دقیقه
و هفده ثانیه است و دو نقطه از فلک البروج که اینجا غایت بعد است دو نقطه انقلاب خوانند
یکی را که در جانب شمال است نقطه انقلاب صیفی خوانند و آن دیگر را نقطه انقلاب
شتوی پس منطقه البروج باین چهار نقطه دو نقطه اعتدال و دو نقطه انقلاب بچهار ربع
منقسم شود و مدت مکث آفتاب در هر ربعی فصلی باشد از فصول چهارگانه مشهوره
و هر یکی از دو ربع متلاصق ازین ارباع چهارگانه دو نقطه توهم کرده اند که آن ربع بآن
دو نقطه بسه قسم برابر منقسم شود پس پنج دایره عرض گذرانیده اند یکی ازین پنج بدو
نقطه اعتدال و چهار دیگر بچهار نقطه متوهم و لا بد که فلک البروج و سایر افلاک کلی
بسطوح موهومه این پنج دایره و سطح دایره مارّه باقطاب اربعه بدوازده قسم برابر منقسم
شود و هر یک ازین دوازده قسم را برج گویند و طول هر برجی سی درجه باشد و عرض صد و
هشتاد درجه شش ازین بروج و آن حمل و ثور و جوزا است ربیعی بود یعنی مدت مکث آفتاب درین
شش برج فصل ربیع باشد و شش دیگر که آن سرطان و اسد و سنبله است صیفی و سه دیگر و
آن میزان و عقرب و قوس است خریفی باشد و سه باقی که آن جدی و دلو و حوت است شتوی
و چون کوکبی از حمل بثور رود و بجوزا برین ترتیب حرکت کند گویند بر توالی حرکت کرده و چون
بروج را ابتدا از مغرب گرفته اند حرکات خود را همه بر توالی باشد و باید دانست که کواکب
ثابته از کثرت بحدی اند که احصای آن ممکن نیست اما علمای این فن از جمله یکهزار و بیست و
دو ستاره را رصد کرده اند و مواقع آنها را از فلک البروج تعیین کرده اند و از برای
تعریف و تعیین این کواکب چهل و هشت صورت توهم کرده اند چنانچه بعضی ازین
کواکب بر نقش این صور واقع می شوند یعنی بر خطوطی که این صور از آن خطوط متوهم
می شوند یا در میان این خطوط و این ها را کواکب داخل صور گویند و چون خواهند که
ازین کواکب جزوی نشان دهند گویند کوکبی بر سر فلان صورت یا بر دست راست او است

بابرها جب اوست و برین قیاس و بعضی بردن این صور در فع شوند و ابنهاء الکواکب خارج صور
گویند و چون ازین کواکب خواهند که جزو منه گویند کوکبی که بیوقوب های جب فلان صو
رتست یا بیوقوب دست فلان صورتست و برین قیاس و ازین صور [illegible] هشت کانه جهت
یک در جانب شمال است از منطقه البروج و پانزده در جانب جنوب و دوازده بر نقش منطقه و
صورهای بروج دوازده کانه ازین صورت گرفته اند باب چهارم در هیات افلاک کواکب [illegible]
هنگام که سیاره خوانند آفتاب را یک فلک است بره متوازی السطحین یکی اسافل [illegible] گویند
مرکز شمس مرکز عالم بود و منطقه اش در سطح منطقه البروج بود و دیگری را خارج مرکز گویند
و درو فلک شمس این [illegible] مرکزش نقطه [illegible] مرکز عالم لیکن منطقه اش در سطح منطقه
البروج بود و سطح محدب او مماس سطح محدب ممثل بود بر نقطه مشترکه و او را اوج گویند
و مقعرش نیز مماس مقعر ممثل بود بر نقطه مشترکه و آنرا حضیض گویند و لا محاله از
ممثل بعد از فرا رفتن خارج مرکز دو کره مختلف الثخن باقی ماند یکی محیط بخارج مرکز و دیگری
محاط خارج مرکز و رقت محیط از جانب اوج بود و غلظش از جانب حضیض و رقت و غلظ
محاط بر عکس و این دو کره را دو متمم گویند و شمس جرمی بود مجدی مصمت مرکوز در
ثخن فلک خارج مرکز چنانکه سطح مماس او دو سطح خارج مرکز شود بر دو نقطه و هیات افلاک
کواکب علویه یعنی زحل و مشتری و مریخ و فلک زهره بعینها مثل هیات فلک شمس است و هیچ
تفاوت نیست الا بدو چیز یکی آنکه هر یک ازین ها را فلکی است مرکوز در ثخن فلک خا
رج مرکز او چنانکه آفتاب در ثخن خارج مرکز خود با تفاوت و آنرا فلک تدویر خوانند
و هر یک ازین کواکب چهارگانه مرکوز اند در تدویر چنانکه سطح تدویر و کوکب بیک نقطه
مماس شده اند و دیگر آنکه منطقه خارج مرکز این کوکب نه در سطح منطقه البروج است بلکه
منطقه البروج را قطع می کند بر دو نقطه متقاطر یعنی بر دو نقطه که بر دو طرف قطری از اقطار
فلک البروج اند و دیگر این دو نقطه بعد ازین خواهد آمد و فلک خارج مرکز را در غیر آفتاب
فلک حامل گویند و هیات فلک قمر بعینه مثل هیات افلاک چهارگانه است
و تفاوت نیست الا بدو چیز یکی آنکه در قمر فلکی که حامل در ثخن اوست منطقه این فلک مدار
سطح منطقه البروج است بلکه مایل است از سطح او و با حامل در یک سطحند و باین جهت این فلک را
فلک مایل گویند و دوم آنکه قمر را فلک دیگر بود متوازی السطحین محیط بفلکی که حامل در ثخن
اوست و مرکزش مرکز عالم بود و منطقه اش در سطح منطقه البروج و آنرا فلک جوزهر گویند
و هیئة افلاک عطارد از هیات افلاک کواکب چهارگانه بدو چیز تفاوت دارد یکی آنکه
در عطارد فلکی که حامل در ثخن اوست و آنرا مدیر گویند مرکزش مرکز عالم نیست و منطقه اش

و نه منطقه اش بلکه در سطح منطقه البروج نه بلکه با حامل در یک سطحند و دوم آنکه فلک عطا
رد را فلک دیگرست که مدیر در ثخن اوست بهمان طریقه که حامل در ثخن مدیرست یعنی محدب
بر نقطه مشترکه و هم چنین مقعر و مرکزش مرکز عالم است و منطقه اش در سطح منطقه البروج
است و این فلک را ممثل عطارد گویند و لا محاله عطارد را دو اوج باشد یکی مشترک میان
ممثل و مدیر و آنرا اوج مدیر گویند و دیگری مشترک میان مدیر و حامل و آنرا اوج حامل گویند
و دو حضیض بهمین طریقه و صورت
افلاک بحسب سطح برین گونه باشد
صور افلاک کواکب سیاره

باب پنجم در حرکات افلاک کواکب سیاره حرکات این افلاک که بعضی از مغرب بمشرق
است و بعضی بر عکس اما آنچه از مغرب بمشرق است از آنجمله حرکات افلاک ممثله است و آن
مساوی حرکت فلک ثوابت بود و این حرکت جمیع اوجات حرکت کنند الا اوج قمر و اوج
حامل عطارد و حرکت خارج مرکز شمس است و آن هر شبانه روزی [illegible] دقیقه و ثانیه باشد
و حرکات افلاک حامله است و آن مر زهره را مساوی حرکت خارج مرکز شمس است و عطارد را مسا

ضعف آن در فضل را و هر شبانه روزی دو دقیقه و مشتری را چهار دقیقه و پنجاه و نه ثانیه و مریخ
را سی و یک دقیقه و بیست و هفت ثانیه و قمر را بیست و چهار درجه و بیست و دو دقیقه و پنجاه و شش ثانیه
باشد و آنچه از مشرق به مغرب است از آنجمله حرکت مدیر عطارد است و آن مثل حرکت خارج مرکز
شمس است و حرکت جوزهر قمر است و آن هر شبانه روزی سه دقیقه و یازده ثانیه باشد و حرکت
مایل قمر است و آن هر شبانه روزی یازده درجه و نه دقیقه و هفت ثانیه باشد و از تعداد حرکات
شامل در رض مشتبه لاجرم اگر اعلای آنها بر توالی حرکت کند اسفل بر خلاف توالی حرکت
خواهد کرد چنانکه در متحیره است یعنی پنج کوکب غیر قمر و اگر اعلی بر خلاف توالی باشد اسفل بر توالی
خواهد بود چنانکه در قمر است و دوم آن است که اینها را اعتبار کنند و حرکت تدویر قمر را در حر
کات مشترک شمرند و باقی را دو حرکات خوانند و حرکت تدویر آنرا حرکت خاصه نیز گویند
مر قمر را و در شبانه روزی سیزده درجه و سه دقیقه و پنجاه و چهار ثانیه باشد و هریک از کواکب
علویه را بقدر فضل حرکت خارج مرکز شمس است حرکت حامل او باشد و زهره را سی و شش
دقیقه و پنجاه و نه ثانیه بود و عطارد را سه درجه و شش و شش دقیقه و بیست و چهار ثانیه بود و باب هشتم
در بیان احوالی که عارض میشود سیارات را و آن چهار فصل است فصل اول در آنچه کواکب
را در طول عارض شود و طول کوکب و تقویم کوکب نیز گویند و آن قوسی بود از منطقة البروج
میان اول حمل و موضع کوکب در طول بر توالی و مراد به موضع کوکب در طول طرف خطی بود
که از مرکز عالم به مرکز کوکب گذرد و به فلک البروج منتهی شود اگر کوکب ساکن نبود والا نقطه
تقاطع دایره عرض بود که بطرف خط مذکور گذرد با منطقة البروج یعنی اقرب تقاطعین بطرف
مذکور و این خط را خط تقویم گویند و حرکت طرف او را حرکت تقویمی گویند و چون هریک از سیارات
را افلاک متعدد است و حرکات همه متشابه به گرد مرکز عالم نیست لاجرم حرکت تقویمی سیارات
مختلف است مثلا شمس را دو فلک است یکی ممثل و حرکت او متشابه است به گرد مرکز خو
دش که آن مرکز عالم است و دیگر خارج مرکز و حرکت او گرد مرکز عالم متشابه نیست و قمر را
چهار فلک است بجز جوزهر دوم مایل و حرکت هر دو متشابه به حول مرکز عالم است و سوم حامل و
حرکت او نیز گرد مرکز عالم متشابه باشد اما بر صدور صاحب معلوم کرده اند که حرکت او نیز گرد مرکز
عالم متشابه است و این یکی از مشکلات این فن است و چهارم فلک تدویر است و حرکت او
حول مرکز عالم متشابه نیست بلکه حول مرکز خودش متشابه است و هریک از علویه و زهره را سه فلک
است یکی ممثل و حرکت او حول مرکز خودش که مرکز عالم است متشابه است و دوم فلک حامل
و حرکت او نه متشابه به حول مرکز خودش است و نه متشابه به حول مرکز عالم بلکه حول نقطه متشابه است
که مرکز حامل در جانب اوج بمقدار بعد مرکز حامل از مرکز عالم دور است برهان ست یعنی بر

خطی

خطی ماره بر مرکزین و این نیز از مشکلات این فن است و سوم فلک تدویر است و حرکت
او نیز حول مرکز عالم متشابه نیست بلکه حول مرکز خودش متشابه است و عطارد را چهار فلک
است یکی ممثل و حرکت او متشابه است گرد مرکز خودش که مرکز عالم است و دوم مدیر
است و حرکت او متشابه است گرد مرکز خودش نه گرد مرکز عالم و سوم حامل و حرکت او نه
متشابه به گرد مرکز خودش است و نه گرد مرکز عالم و نه گرد مرکز مدیر بلکه گرد نقطه متشابه است
که در منتصف مابین مرکز عالم و مرکز مدیر است و بعد آن نقطه از مرکز مدیر مساوی بعد مرکز
حامل است از مرکز مدیر و این یکی دیگر از مشکلات این فن است و در متحیره این نقطه را
که حرکت حامل گرد او متشابه است گرد مرکز خودش نه گرد مرکز عالم و چون سیارات را
حرکت تقویمی نسبت به مرکز عالم مختلف بود اهل این فن برای ضبط تقویم ایشان اوساط
و تعدیلات اثبات کرده اند و وسط در غیر قمر و شمس بود از ممثل که محصور باشد میان اول حمل
و طرف خط وسطی بر توالی قوسی بود و در قمر از منطقة مایل میان نقطه محاذی اول حمل و طرف
خط وسطی بر توالی و مراد بخط وسطی در قمر خطی بود که از مرکز عالم به مرکز تدویر بر قمر
گذرد و به منطقة مایل منتهی شود و در شمس خطی بود که از مرکز عالم بیرون آید موازی خطی که از مرکز
خارج به مرکز شمس گذرد و در متحیره خطی بود که از مرکز عالم بیرون آید موازی خطی که از مرکز معدل
المسیر به مرکز تدویر گذرد و حرکتی که خط وسطی بآن حرکت این وسط را قطع کند حرکت وسط
خوانند و این در شمس و متحیره سوی عطارد به مقدار مجموع حرکت ممثل و حرکت خارج مرکز است
و در قمر بمقدار فضل حرکت حامل است بر توالی بر مجموع حرکت جوزهر و مایل بر خلاف
توالی و در عطارد بمقدار فضل مجموع حرکت ممثل و حامل است بر توالی بر حرکت مدیر بر
خلاف توالی و در غیر شمس را جزئی که تعدیل خوانند و آن قوسی بود از ممثل میان طرف خط وسطی و میان
طرف خط وسطی و میان طرف خط تقویمی و مادام که شمس در نصف هابط بود یعنی از اوج تا حضیض
او و تعدیل را از وسط نقصان باید کرد تا تقویم حاصل شود و مادام که در نصف صاعد بود یعنی در نصف
مقابل تعدیل را بر وسط باید افزود تا تقویم حاصل شود و از این شکل تصور آنچه گفتیم ایشان شود و
خطی که از دو در متحیره

هر حول مرکز عالم منشا به سبب پس قوسی از مثل که محصور باشد میان خط وسطی آنرا تعدیل
ثابت گویند مادام که مرکز تدویر در نصف هابط باشد یعنی از اوج بحضیض رود از وسط
نقصان باید کرد و مادام که مرکز تدویر در نصف صاعد باشد یعنی از حضیض باوج رود بر وسط
باید افزود تا مرکز معدل حاصل شود و در عطارد از اوج و حضیض مدیر را اعتبار باید کرد و در قمر
باین تعدیل حاجت نباشد چه حرکت حامل او حول مرکز عالم منشا به است و باز در قمر
و متحیره را تعدیلی دیگر است که موجب آن تدویر بود و بیانش آن است که موقع خطی که از مرکز عالم
بمرکز تدویر گذرد و ما آنرا خط مرکز معدل گوییم در قمر بحرکت وسط او معلوم شود و در
متحیره بوسیله تعدیلی که سبق ذکر یافته معلوم می شود که اگر همین خط بمرکز کوکب نیز گذشتی
در استخراج تقویم بتعدیلی دیگر حاجت نبودی چه همین خط بعینه خط تقویمی می شد اما از خط
بمرکز کوکب میگذرد و گمره در دو حال یکی آنکه کوکب در ذروه مرئیه باشد دوم آنکه کوکب
در حضیض مرئی باشد و مراد به ذروه و حضیض مرئی دو نقطه تقاطع خط مذکور است با محیط تدویر
بر آنکه دورتر است از مرکز عالم ذروه مرئیه گویند و آنکه نزدیکتر است حضیض مرئی و کوکب
چون بحرکت تدویر حرکت میکند از ذروه و حضیض زایل میکند ولا محاله خط تقویمی با خط مرکز
معدل بزاویه بمحیط می شوند و این زاویه بسبب قرب و بعد مرکز تدویر از مرکز عالم مختلف می شود
لاجرم مرکز تدویر را در اوج حامل فرض کرده اند و مقدار آن زاویه را بحسب بودن کوکب
در هر جزوی از تدویر استخراج کرده اند آنرا تعدیل اول و تعدیل خاصه نامیده اند و باز از
دیاد این زاویه را بسبب نزدیک شدن مرکز تدویر بمرکز عالم بحسب هر جزوی از اجزاء حامل
استخراج کرده اند و آنرا تعدیل دوم نامیده و آنرا با تعدیل اول جمع می کنند و این مجموع را
تعدیل معدل می نامند و در قمر مادام که در نصف هابط بود از تدویر یعنی از ذروه بحضیض رود
تعدیل معدل را از وسط نقصان می کنند مادام که در نصف صاعد بود یعنی در نصف دیگر بر وسط
می افزایند تا تقویم حاصل شود چه اعلای تدویر قمر بخلاف توالی حرکت میکند و اسفل بتوالی و در متحیره
مادام که کوکب در نصف هابط بود از تدویر تعدیل معدل را بر مرکز می افزایند و مادام که در
نصف صاعد بود از مرکز معدل نقصان می کنند تا تقویم حاصل شود چه اعلای تدویر متحیره بتوالی حرکت
می کنند و اسفل بخلاف توالی و از این
دو شکل تصور آنچه گفتیم آسان شود

وبعضی

و بعضی مرکز تدویر متحیره را در بعد اوسط از حامل فرض کنند و معنی بعد اوسط را در این نزدیکی بیان
خواهیم کرد و در این حال زاویه که میان دو خط مذکور یعنی خط تقویمی و خط مرکز معدل واقع شود بحسب
بودن کوکب در یک جزو از اجزاء تدویر استخراج کنند و آنرا تعدیل اول و معدل خوانند
و هر یک از زیاده شدن و کم شدن زاویه مذکوره را به سبب قرب و بعد مرکز تدویر از
مرکز عالم بحسب هر جزوی از اجزاء حامل استخراج کنند و آنرا تعدیل ثانی گویند و بآن تعدیل
اول را معدل کنند و به تعدیل معدل بطریق مذکور تقویم استخراج کنند و این طریق مشهور
تر است لیکن ما در زیج جدید طریقه اول را اختیار کرده ایم بنا بر نکته که در عمل ظاهر میشود و باید
دانست که هر گاه که حرکت مرکزی گرد نقطه منشا به باشد البته قطری از اقطار آن کره همیشه
محاذی آن نقطه خواهد بود و چون حرکت مرکز تدویر قمر بر گرد مرکز منشا به است
لاجرم قطری از اقطار تدویر همیشه محاذی مرکز معدل المسیر است و چون حرکت
مرکز تدویر قمر بر گرد مرکز عالم منشا به است بایستی که قطری از اقطار او همیشه محاذی مرکز
عالم بودی اما بر صد و حساب معلوم کرده اند که محاذات قطر او به نسبت بنقطه ایست که بعد
او از مرکز عالم در جانب حضیض مثل بعد مرکز حامل است از مرکز عالم و این نقطه را نقطه محاذات
گویند و دو طرف این قطر را که در متحیره محاذی مرکز معدل المسیر است و در قمر محاذی نقطه محاذات
آنکه دورتر است ذروه وسطی گویند و آنکه نزدیکتر است حضیض وسطی و از آنچه گفتیم لازم آید که
چون مرکز تدویر در اوج یا در حضیض باشد ذروه وسطی با ذروه مرئیه و هم چنین حضیض
وسطی با حضیض مرئی متحد باشند و در غیر این دو حال از هم منفرق شود و باین سبب از
برای معرفت خاصه و مرکز کوکب بر توالی حرکت تدویر که تعدیل اول و دوم بقوه او معلوم می کنند
محتاج بتعدیل دیگر می شود و آن چنان است که خاصه وسطی قوسی را گویند از منطقه تدویر
که محصور باشد میان ذروه وسطی و مرکز کوکب بر توالی حرکت تدویر در همه وقت
که خواهند معلوم است زیرا که حرکت تدویر چنانچه سبق ذکر یافته معلوم است پس ما بین الذروتین
را مادام که مرکز تدویر در نصف هابط است بر خاصه وسطی می افزایند و در نصف دیگر
کم میکنند تا خاصه مرئی معلوم شود و این ما بین الذروتین را نیز مادام که مرکز تدویر در نصف ها
تعدیل ثالث گویند و در متحیره ما بین الذروتین بمقدار ما بین خط وسطی و خط مرکز معدل
است و از این جهت تعدیلات در متحیره زیاده مرتبه نباشد چنانچه در قمر و اهل این فن
هر یک از افلاک خارجه المراکز و تدویر را بچهار قسم کرده اند فوقی و علوی با هم برابر و دو
سفلی با هم برابر و این اقسام را نطاقات می نامند بعضی از ایشان در قمر
اختلاف ابعاد را اعتبار کرده اند و بعضی اختلاف سیر را پس مبدء نطاق اول و سیم

بحسب هر دو رای در خارج مرکز اوج و حضیض باشد و در تدویر ذروه و حضیض مرئی و بعد ا
نطاق دوم و چهارم نزد هیچ آن ابعاد در بعد اوسط باشد بحسب مسافت و آن دو نقطه
تقاطع است با دایره مرسوم بر مرکز عالم اما در تدویر بعید مرکز او از مرکز عالم و اما در خارج
مرکز بعید بنصف قطر خارج مرکز تدویر و مع هذا آن مسیر اوسط باشد و در بعد بحسب مسیر و آن در
خارج مرکز دو طرف خطی است که از مرکز عالم شود بر خط ما بین اوج و حضیض و در تدویر دو
نقطه ماس محیط است با دو خطی که از مرکز عالم بسوی او آید و نطاق اول آن بود که چون کو
کب از اوج یا ذروه در گذرد و در وی باشد و باقی بر توالی حرکت و کوکب در نطاق اول
و ثانی هابط بود و در دو نطاق دیگر صاعد و در اول و رابع مستقیم بود و در دو نطاق دیگر
منخفض و از این دو شکل

تصور آنچه گفتیم آسان شود و از آنچه عارض می شود کواکب متحیره را در طول رجعت و استقامت
و اقامت سبب بیانش آن است که چون کوکب در ذروه تدویر باشد حرکت او بتوالی سر
یع نماید چه کوکب در این حال بمجموع هر دو حرکت حامل و تدویر حرکت کند و چون باسفل تدویر
انتقال کند و هر چند بیشتر باشد کمتر و اهم حرکت کوکب بتوالی بطی پیدا کند بجهت آنکه در این حال کوکب
بمقدار فضل حرکت حامل بتوالی بر حرکت تدویر بخلاف توالی حرکت کند و هر چند کوکب
بحضیض نزدیکتر شود حرکت تدویر بخلاف توالی سریعتر شود و فضل مذکور کمتر شود و کوکب بطی
تر نماید تا چون حرکت مرکبه کوکب بتوالی است کوکب را مستقیم گویند تا حدی که حرکت
مرکبه کوکب بتوالی تدویر بخلاف توالی با حرکت حامل بتوالی متساوی کنند و کوکب چند روز بر جای
خود بیک جا ایستاده است و در این حال کوکب را مقیم گویند و بعد از این حرکت تدویر بخلاف
توالی زیاده از حرکت حامل بتوالی و کوکب بمقدار فضل بخلاف توالی حرکت دو در این حال کوکب
را راجع گویند و بعد از این هر چند بحضیض نزدیکتر شود حرکت او در رجعت سریعتر شود تا
بوقتی که کوکب بحضیض رسد و آنجا غایت سرعت او باشد در رجعت و چون از حضیض بگذرد
در رجعت بطوء پیدا کند تا در رجعت بطی تر شود تا آنگاه که مقیم شود و بعد از آن مستقیم شود تا در
استقامت سریعتر شود تا باز بذروه رسد و حالت اول عود کند و از آنچه گفتیم معلوم شد که
کوکب در یک دوره تدویر دو بار مقیم می شود یکی بعد از استقامت و پیش از رجعت و این موضع را

از تدویر مقام اول گویند و دیگری بعد از رجعت و پیش از استقامت و این موضع را
مقام ثانی گویند و اما این فضل را بذکر ابعاد و ابعاد مراکز و مقادیر اقطار تدویر ختم کنیم پس گو
ییم بعد مرکز خارج مرکز شمس از مرکز عالم بجزوی که نصف قطر خارج مرکز شصت درجه باشد دو
درجه و یک دقیقه و سی ثانیه است و بعد مرکز حامل قمر از مرکز عالم بجزوی که نصف قطر حا
مل شصت درجه باشد ده درجه و بیست و سه دقیقه است و بعد مرکز حامل از
مرکز عالم مر زحل را سه درجه و بیست و نه دقیقه است و مشتری را دو درجه و چهل و هفت د
قیقه است و مریخ را شش درجه و چهارده دقیقه است و زهره را یک درجه و دو دقیقه است اما عطارد
را بعد مرکز حامل او از مرکز عالم بر یک قرار نیست بیانش آن است که بعد مرکز حامل او از مر
کز مدیر سه درجه است و هم چنین بعد مرکز مدیر از مرکز عالم معدل المسیر و بعد مرکز معدل المسیر از
مرکز عالم هم سه درجه اند لیکن مدیر مرکز حامل را گرد مرکز خود حرکت میدهد چنانکه مر دوایر
که آنرا مدار مرکز حامل خوانند پس لازم می آید که مرکز حامل در دوره یکبار بر مرکز معدل المسیر
منطبق شود و در این حال بعد او از مرکز عالم سه درجه شود و در این حال بعد او از مرکز عالم
سه درجه شود و یکبار در مقابل شود و در این حال بعد او از مرکز عالم نه درجه شود و در سایر احوا
ل میان سه درجه و نه درجه باشد و جمیع این مقادیر که بیان کردیم بجزوی است که نصف قطر حا
مل و آن اجزا شصت درجه باشد و همین اجزا نصف قطر تدویر مر زحل را شش درجه و پنجاه و
یک دقیقه است و مشتری را یازده درجه و چهل و هفت دقیقه است و مریخ را سی و نه درجه و
چهل و سه دقیقه است و زهره را چهل و سه درجه و ده دقیقه است و عطارد را بیست و دو درجه
و سی دقیقه است و زهره را چهل و سه درجه و ده دقیقه است و جمیع این مقادیر که مذکور
شد بحسب رصدهاست بعضی موافق است با رصد سابق و بعضی مخالف

فصل دوم

در احوالی که کواکب را عارض شود در عرض شمس را هیچ عرض نبود زیرا که منطقه مثل او و خارج مرکز او چنانچه
سبق ذکر یافته هر دو در سطح منطقة البروج اند و باقی کواکب از منطقة البروج گاهی بشمال
میل کنند و گاهی بجنوب بجهت آنکه مناطق حوامل ایشان مقاطع فلک البروج است بر دو
نقطه و آن دو نقطه را جوزهر گویند و در علویه و قمر یکی را که چون مرکز تدویر کوکب از وی گذ
رد و شمالی شود در منطقة البروج راس گویند و آن دیگر را ذنب و در سفلیین تعریف راس
و ذنب بوجه مذکور نتوان کرد بنا بر آنکه در این دو یعنی معلوم خواهد شد پس گوییم که راس
زهره عقده بود که چون از وی گذرد باوج متوجه شود و راس عطارد عقده بود که چون از وی گذرد
بحضیض متوجه شود و ذنب هر یک مقابل راس بود و دوایری که بر سطح فلک حادث شود از
توهم قطع مناطق حوامل مر عالم را افلاک مائله گویند و غایت این میل مر قمر را پنج درجه است

و زحل را دو درجه و نیم و مشتری را یکدرجه و نیم و مریخ را یکدرجه و ثلث و زهره را سه درجه
و عطارد را سه ربع درجه است و این میل در قمر و علویه ثابت است و در سفلیین ثابت نیست
بلکه فلک مایل منطبق می‌شود بر سطح منطقة البروج در وقتیکه مرکز تدویر سفلیین یکی از دو نقطه
جوزهر رسیده و چون مرکز تدویر از جوزهر بگذرد میل میکند نصف فلک مایل آن نصفی که مرکز
تدویر در وست اما زهره را بجانب شمال و عطارد را بجانب جنوب و این میل متزاید می‌شود
تا آنگاه که مرکز تدویر بمنتصف ما بین العقدتین رسد و آنجا غایت میل باشد و بعد از آن
میل متناقص می‌شود تا آنگاه که فلک مایل باز منطبق شود بر منطقة البروج و مرکز تدویر بر جوزهر
دیگر رسد بعد از آن حالت اول را عود می‌کند و از آنچه گفتیم لازم می‌آید که مرکز تدویر زهره همیشه
شمالی باشد از فلک البروج و مرکز تدویر عطارد همیشه جنوبی باشد و قمر الجزا این یک عرض است زیرا
که مناطق مایل و حامل و تدویر ایشان همه در یک سطح اند و بحرکت را عرض دیگر است و آن چنان است
که قطرها بذروه و حضیض ایشان در سطح مایل نیست اما در علویه بگردد وقتی که مرکز تدویر در یکی از دو
نقطه راس و ذنب باشد و چون مرکز تدویر از راس بگذرد ذروه میل بجنوب کند از سطح ما
یل و حضیض میل بشمال کند از سطح مایل و این میل متزاید می‌شود تا آنگاه که مرکز تدویر به
منتصف ما بین العقدتین رسد بعد از آن میل متناقص می‌شود تا وقتیکه مرکز تدویر بذنب
رسد و در این حال قطر تدویر باز در سطح مایل در آید و چون مرکز تدویر از ذنب بگذرد
ذروه میل کند بشمال و حضیض بجنوب و همچنین متزاید می‌شود تا آنگاه که مرکز تدویر باز
بمنتصف ما بین العقدتین رسد بعد از آن متناقص میشود تا آنگاه که مرکز تدویر باز براس
رسد و قطر تدویر باز در سطح مایل در آید و بعد از آن حالت اول عود میکنند و از آنچه گفتیم
لازم می‌آید که ذروه همیشه از مایل در جانب منطقة البروج باشد و حضیض در خلاف آن جانب اما
در سفلیین بگردد وقتی که مرکز تدویر در منتصف ما بین العقدتین باشد و آنجا اوج و حضیض سفلیین است
و چون مرکز تدویر از اوج بگذرد ذروه میل کند اما زهره را بشمال و عطارد را بجنوب و میل حضیض
بخلاف این بود و این میل متزاید می‌شود تا آنگاه که مرکز تدویر بعقده رسد و آنجا غایت میل قطر
مار بذروه و حضیض بود بعد از آن میل متناقص میشود تا وقتیکه مرکز تدویر بحضیض رسد و قطر
تدویر باز منطبق شود بر سطح مایل و بعد از آن ذروه باز میل کند اما زهره را بجنوب و عطارد را
بشمال و متزاید میشود تا در عقده دیگر بغایت رسد باز متناقص می‌شود تا آنگاه که مرکز تدویر
باوج رسد و حالت اول را عود کند و این عرض را میل ذروه و حضیض گویند و غایت این
میل ذروه زحل را شش درجه است و مشتری را دو درجه و چهل و شش دقیقه و مریخ را دو درجه
و هفت دقیقه و زهره را دو درجه و نیم و عطارد را شش درجه و ربع است و علویه را غیر آنچه

کردیم

کردیم عرض دیگر نبود اما سفلیین را عرض دیگر است و آن چنان است که قطر مار ببعدین اوسطین
این دو که مقاطع قطر مار بذروه و حضیض است بر قوایم در سطح فلک مایل نبود مگر در
وقتیکه مرکز تدویر سفلیین در هر یکی از دو نقطه راس و ذنب باشد و چون مرکز تدویر سفلیین
از راس بگذرد و طرف متاخر در طلوع ازین قطر و آنرا طرف مسائی خوانند از سطح مایل
بشمال میل کند و طرف متقدم و آنرا طرف صباحی گویند بجنوب و این میل متزاید می‌شود
تا آنگاه که مرکز تدویر بمنتصف ما بین العقدتین رسد و آنجا اوج زهره بود و حضیض عطارد و
بعد از این میل متناقص میشود تا مرکز تدویر بذنب رسد و قطر مار ببعدین در سطح
مایل در آید و چون مرکز تدویر از ذنب بگذرد و طرف مسائی بجنوب کند و طرف صباحی
بشمال و متزاید می‌شود تا آنگاه که در منتصف ما بین العقدتین بغایت رسد بعد از آن
متناقص میشود تا مرکز تدویر باز براس رسد و قطر در سطح مایل در آید بعد از آن حالت
اول عود کنند و این عرض را عرض دورآب و انحراف و التوا گویند و غایت این عرض زهره
سه درجه و نیم و عطارد را هفت درجه است و این فصل را بذکر مواضع اوجات
و جوزهرات که بحرکت ثوابت متحرکند ختم کنیم پس گوئیم در تاریخ اول محرم سال ششصد و چهل
یکم از هجرت نبی علیه السلام بود که تاریخ جدید را بر آن وضع کردیم اوج شمس در دو درجه
بیست و شش دقیقه سرطان واقع است و اوج زحل در سیزده درجه و پنجاه و شش دقیقه قوس
و اوج مشتری در بیست و نه درجه و دو دقیقه سنبله و اوج مریخ و اوج زهره در بیست
و درجه و بیست و پنج دقیقه جوزا و اوج عطارد یعنی اوج مدبر او در چهار درجه و بیست و هفت
دقیقه عقرب است اما جوزهرات زحل متقدم است بر اوج او بقدر پنجاه درجه و ذنب او متا
خرست از اوج او بسی درجه و راس مشتری متقدم است بر اوج او بهشتاد درجه و راس
مریخ متقدم است بر اوج او بشصت و چهار درجه و راس زهره متقدم است بر اوج او بنود درجه
و این همه که ذکر کردیم بحسب رصد است **فصل سیم** در بیان احوالی که عارض می‌شود کواکب
سیاره را در طول و عرض با هم کواکب ثابته بارض و خصوصاً قمر را
گاه چنان می‌شود که مواضع حقیقی این کواکب مختلف مواضع مرئی
می‌شود در طول و هم در عرض بیانش آن است که خطی خارج از مرکز عا
لم بمرکز کوکب تقاطع میکند با خطی که از موضع ناظر بمرکز کوکب رفته است و
این [illegible] زاویه اختلاف منظر [illegible] می
گویند و صورتش این است و در تقاطع مرئی کوکب بعد از آن

زاویه از ارتفاع حقیقی کمتر می شود کوکب
بر سمت الراس نباشد چه اگر بر سمت
الراس باشد هر دو خط بر یکدیگر
منطبق می شوند هر چند کوکب
از سمت الراس

دورتر دایم تر و بیشتر باشد اختلاف منظر بیشتر باشد و غایتش وقتی بود که کوکب بر افق حسی
باشد و چون دو دایره عرض کند را یکی بموضع حقیقی کوکب و آن طرف خطی بود که از مرکز
عالم بر مرکز کوکب گذشته منتهی شده باشد به سطح فلک البروج و دیگری بموضع مرئی کوکب
و آن طرف خطی بود که از مرکز عالم بیرون آید خطی که از موضع ناظر بر مرکز کوکب گذرد و بیرون آمده منتهی
شده باشد به سطح فلک البروج گاه باشد که این هر دو دایره عرض بر یکدیگر منطبق شوند و آن
وقتی بود که کوکب بر دایره وسط السماء رویت باشد و درین حال کوکب را اختلاف طول
نبود و موضع مرئی کوکب در طول بعینه موضع حقیقی کوکب بود در طول و آنچه از دایره عرض میان
موضع حقیقی و موضع مرئی باشد و آن درین حال بعینه اختلاف منظر است آنرا اختلاف
عرض گویند و گاه باشد که این هر دو دایره متقاطع شوند فلک البروج را هر یک بر نقطه
دیگر قطع کنند و درین حال موضع مرئی کوکب در طول غیر موضع حقیقی کوکب بود در طول
و قوسی از منطقة البروج که میان این دو عرض باشد آنرا اختلاف طول گویند و عرض
مرئی گاه باشد که مساوی عرض حقیقی بود و درین حال کوکب را اختلاف عرض نبود و گاه
باشد که زیاده از عرض حقیقی بود و گاه باشد که کمتر از عرض حقیقی بود و هر یک ازین ز
یادتی و کمی را اختلاف عرض گویند و گاه چنان اتفاق افتد که کوکب بر منطقة البروج
باشد و منطقة البروج بسمت الراس گذشته باشد و درین حال کوکب را اختلاف عرض نبود و
اختلاف عرض نبود اختلاف منظر بعینه اختلاف طول باشد فصل چهارم در بیان احوالی که عارض
می شود کواکب را در اوضاع که نسبت با یکدیگر دارند از جمله احوالیست که قمر را اقتباس شمس
عارض می شود و آن چنان است که قمر جرمی کثیف صیقلی است از مقابله آفتاب کسب نور می
کند و چون کری است و از آفتاب خرده تر همیشه قریب بیک نیمه او که مواجه شمس است مضیء
بود و قریب بیک نیمه او مظلم و او بطرف ما بود و از ضوء هیچ ننماید و این حال را محاق گویند
و چون از اجتماع گذرد دوازده درجه تقریبا از آفتاب دور شود قدری از نصف مضیء نمایان
شود و آنرا هلال گویند و تا میرود مقدار مرئی از نصف مضیء زیاده می شود تا چون بمقابله آفتاب

رسد

رسد نصف مضیء تمام مواجه شود و آنرا بدر گویند و چون از مقابله گذرد قدری از نصف مضیء
ناپیدا شود و تا میرود مقدار مرئی از نصف کم می شود تا چون باز باجتماع رسد از نصف مضیء
هیچ ننماید و نصف مظلم تمام مواجه ما شود و محاق شود بعد از آن حالت اول عود کند و درین
صورت تصور این اوضاع آسان شود و اگر اجتماع در حوالی یکی از دو عقده راس یا ذنب وا
قع شود قمر میان بصر و آفتاب حایل شود و روی آفتاب را بپوشد و این حال را کسوف آفتاب گویند
گویند گاه بتمامی بپوشد چنانکه هیچ ننماید و این را کسوف کلی گویند
و گاه پاره از او را بپوشد و این را کسوف
جزوی گویند و تیرگی که بر
روی آفتاب نماید آن
رنگت ماه باشد

و اول گرفتگی از جانب غربی آفتاب پیدا شود و از همین جانب ابتدای انجلا باشد و اگر استقبال
در حوالی یکی از دو عقده واقع شود زمین میان آفتاب و ماه حایل شود و مانع آید از حصول ضوء
آفتاب بماه پس ماه برنگ اصلی خود نماید و این حال را خسوف و ماه گرفتگی گویند و خسوف
نیز گاه کلی باشد و گاه جزوی و خسوف و انجلا هر دو از جانب شرقی ماه پیدا شود بر عکس کسوف
و بباید دانست که آفتاب همیشه متوسط بود میان اوج قمر و مرکز تدویر او و بیانش آن است
که اوج و مرکز تدویر قمر هر گاه که با مرکز شمس در نقطه از فلک البروج مثلا اول حمل مجتمع شوند مرکز
تدویر بحرکت حامل هر شبانه روزی بیست و چهار درجه و بیست و دو دقیقه برود اما حرکت کند
و اما بسبب جوزهر اوج را بخلاف توالی ببرد و مرکز تدویر را نیز رد کنند خود یعنی یازده درجه
دوازده دقیقه پس بعد مرکز تدویر از شمس سیزده درجه و ده دقیقه باشد و چون شمس پنجاه و نه
دقیقه بتوالی حرکت کند همین مقدار از مرکز تدویر دور شده باشد و از اوج دور شود و همین اوج هر
یک از اوج و مرکز تدویر دوازده درجه و یازده دقیقه شود و از این جهت حرکت حامل را
بعد مضاعف یعنی بعد مرکز تدویر از مرکز شمس چون مضاعف کنند بعد مرکز تدویر باشد از
اوج و از آنچه گفتیم لازم آید که مرکز تدویر بر قمر همیشه در اجتماع و استقبال وسطی در اوج باشد
و در تربیع شمس در حضیض بود و در جزوی دو بار باوج و دو بار بحضیض رسد و مثل این توسط
اوج هر عطارد را باشد میان مرکز تدویر او و اوج حامل و بیانش آنست که هر جا که مرکز تدویر او

با هر دو اوج مجتمع شود بعد از آن مرکز تدویر بحرکت حامل بقدر ضعف حرکت مرکز شمس بتوالی حرکت
کند و به ذروه اوج حامل رسد بقدر حرکت مرکز شمس بخلاف توالی یا بر دو مرکز تدویر را نیز همین مقدار
رد کند پس اوج مدیر از سمت اوج حامل و مرکز تدویر بقدر مرکز شمس باشد و از اینکه
گفتیم لازم آید که مرکز تدویر از آن زمان که از اوج مدیر مفارقت کند تا باز با او معاودت کند
دو بار با اوج حامل دو بار بحضیض او رسد و از جمله احوال که مخصوص بقیاس عارض شود
و آن چنان است که بعد مراکز علویه از ذروه تداویر همیشه مساوی بعد مراکز تداویر است از مرکز
شمس پس همیشه احتراق علویه در ذروه باشد و در وسط استقامت و مقابله در حضیض
باشد و در وسط رجوع و از این جهت بعد ما بین دو برج از شمس در مقارنه و حال آنکه در یک دقیقه مجتمع
اند بیشتر باشد از بعد ما بین این دو در مقابله و حال آنکه شمس برج در میان است چه در ابعاد
و اجرام بیان کرده اند که قطر تدویر مریخ از قطر فلک شمس بتفاوت بسیار اعظم است و چون شمس
از علویه اسرع است با هر کدام که مقارن شود بعد از مقارنت از وی بگذرد تا بیش شود و آن کوکب
در صباح از جانب مشرق نمایان شود و کوکب را در این حال مشرق گویند تا آنزمان که شمس از او
نصف دوره دور شود نزد بعضی تا آن زمان که ثلث دوره دور شود و بعد از آن او را مشرق
نگویند و چون شمس از جانب مغرب بکوکب نزدیک شود بعد میان ایشان کمتر از ثلث باشد
نزد بعضی و کمتر از نصف باشد نزد بعضی کوکب را در این حال مغرب گویند تا آنزمان که با شمس
مقارن شود و بعد از آن حالت اول عود کند اما سفلیین مرکز تدویر ایشان همیشه مقارن مرکز
شمس باشند یعنی خط وسطی سفلیین با خط وسطی شمس همیشه با شمس مقارن باشند چون در وسط
استقامت مقارن شود بعد از آن از جانب مغرب نمایان شوند و ایشان را مغرب گویند تا آنزمان
که در وسط رجوع باز مقارن شوند و بعد از آن از جانب مشرق نمایان شوند و ایشان را مشرق
گویند تا آنگاه که در وسط استقامت باز مقارن شوند و حالت اولی عود کند **مقاله ثانیه** در بیان
هیئات زمین و قسمت او باقالیم و بیان آنچه لازم آید او را در اختلاف اوضاع علویات و آن
دوازده باب است **باب اول** در بیان هیئات زمین و ذکر اقالیم زمین چنانکه گفتیم کره ایست و آب
ما که سطح او محیط است و عمارت بر کمتر از یک ربع است از سطح او و آنرا ربع مسکون
خوانند و چون مرکز زمین مرکز عالم است پس سطح دایره معدل النهار بر سطح محیط بزمین دایره
عظیمه احداث کند و آنرا خط استوا خوانند و چون دایره دیگر فرض کنند که بدو قطب خط استوا گذرد
زمین باین دو دایره بچهار ربع منقسم شود دو شمالی و دو جنوبی طول هر ربعی بقدر نصفی از دایره عظیمه
و عرضش بقدر ربع از دایره عظیمه و از این چهار ربع یک ربع شمالی مسکون است اما تمام معمور نیست بلکه
بعضی از او در جانب شمال از فرط سرما ممکن نیست که حیوانات در او توانند بود و آن مواضعی است که عرضش

زیاده از

زیاده از تمام میلی کلی بود و در آن مقدار معموری مواضع عمارت از کوهها و دریاها و بیشه‌ها بسیار است
و در میان دریاها نیز جزایر معمور و غیر معمور بسیار است و تفصیل آن از کتب مسالک و ممالک
معلوم شود و در جانب جنوب از خط استوا اندک عمارتی یافته اند اما از غایت کمی آنرا در
حساب نمی آورند و مبداء عمارت را در طول منجمان از جانب مغرب گرفته اند تا بعد شهرها
از آن جهت مبداء در جهت توالی بروج باشد و بعضی هندوان از جانب مشرق گرفته اند
تا بعد در جهت حرکت اولی باشد و مبداء عمارت از جانب مشرق موضعی است که آنرا کنگدز
خوانند و از جانب مغرب جزیره ایست که وقتی معمور بوده و اکنون خرابست و آنرا جزایر خالدات
گویند و از آنجا تا ساحل دریا ده درجه است و منجمان بعضی مبداء عمارت از جزایر خالدات
گرفته و بعضی از ساحل دریای مغرب و جمهور اهل صناعت معظم معموره را در عرض بهفت قسم
کرده اند هر قسمی در طول از مغرب تا مشرق و در عرض چندانکه در غایت درازی روز
نیم ساعت تفاوت کند و مبداء اقلیم اول نزد جمهور آنجا بود که درازی روز دوازده ساعت
و نصف و ربع ساعتی بود و عرض بلد آنجا دوازده درجه و دو ثلث باشد و از خط استوا تا آنجا
بجهت کمی عمارت داخل اقالیم نداشته اند و بعضی آنرا داخل اقالیم دارند و مبداء اقالیم اول
خط استوا گیرند و وسط اقلیم اول باتفاق آنجا بود که نهار اطول سیزده ساعت باشد و عرض
شانزده درجه و نصف و ثمن باشد و مبداء اقلیم دوم آنجا بود که نهار اطول سیزده ساعت
و ربع باشد و عرض بیست درجه و ربع و خمس و مبداء سیم آنجا بود که نهار سیزده ساعت
و نصف و ربع باشد و عرض بیست و هفت درجه و نیم و مبداء چهارم آنجا بود که نهار چهارده ساعت
و ربع باشد و عرض سی و سه درجه و نصف و خمس و مبداء پنجم آنجا بود که نهار چهارده ساعت
و نصف و ربع باشد و عرض سی و نه درجه ثلث عشر درجه و مبداء ششم آنجا بود که نهار
پانزده ساعت و ربع باشد و عرض چهل درجه و ربع و ثمن و مبداء هفتم آنجا بود که نهار
پانزده ساعت و نصف و ربع باشد و عرض چهل و هفت درجه و خمس و وسطش جائی
بود که نهارش شانزده ساعت باشد و عرض چهل و هشت درجه و نصف و ربع و ثمن و آخر
خرش نزد جمهور جائی بود که نهار اطولش شانزده ساعت و ربع باشد و عرضش پنجاه
درجه و از آنجا تا به نهایت عمارت بجهت کمی عمارت داخل اقالیم نگیرند و بعضی
در اقالیم داخل دارند
و آخر اقلیم هفتم را
آخر عمارت گیرند و معمو
رات اقلیم این است

باب دوم در خواص خط استوا و بقعه که بر خط استوا بود دایرهٔ معدل النهار بر سمت الراس

آن بقعه گذرد و قطب معدل النهار بر افق بود و دایرهٔ افق جمله مدارات یومی را بدو نیمه کند یک نیمه ظاهر و یک نیمه خفی و بدین سبب روز و شب همیشه متساوی بود و جملگی کواکب را طلوع و غروب بود و فلک را بقیاس با آن بقاع کرهٔ مستقیمه خوانند زیرا که دور فلک در این بقاع دولابی باشد و منطقة البروج در شبانروزی دو بار بسمت الراس گذرد یکبار بوقت وصول اول حمل بسمت الراس و یکبار بوقت وصول اول میزان و در این دو وقت دو قطب فلک البروج بر افق باشند و دایره مارّه بر اقطاب اربعه بر افق منطبق باشد و فلک البروج و معدل النهار هر دو بر سطح افق قایم باشند و از اول حمل تا اول میزان اجزا فلک البروج همه جانب شمال سمت الراس گذرند و قطب شمالی فلک البروج تحت الارض بود و قطب جنوبی فوق الارض و چون قطب جنوبی بغایت ارتفاع رسد و آن بقدر میلی کلی بود و دایره مارّه با قطاب اربعه بر نصف النهار منطبق شود و نیمه دور فلک البروج از سمت الراس از موضع سرطان از جانب شمالی هم بقدر میلی کلی باشد و از اول میزان تا اول حمل اجزاء فلک البروج همه از جانب جنوب الراس گذرند و قطب شمالی فلک فوق الارض بود و قطب جنوبی تحت الارض و چون قطب شمالی بغایت ارتفاع رسد دایره مارّه باقطاب بر نصف النهار منطبق شود و اول جدی بر نصف النهار بود و در موضع غایت دوری منطقه از سمت الراس بود و در این حال ارتفاع قطب و بعد اول جدی از سمت الراس هر یکی بقدر میلی کلی باشد و در این بقاع سمت مشرق از میلی کلی نگذرد و آفتاب سال دو بار بسمت الراس اهل این بقاع گذرد و آن در وقت تحویل بدو نقطه اعتدال بود و در آن دو روز بوقت نصف النهار اشخاص را سایه نباشد و در باقی سال در یک نیمه او جانب شمال و فصول سال هشت باشد دو تابستان و ابتداء آن وقت رسیدن آفتاب بدو نقطه اعتدال باشد و دو زمستان و ابتداء آن وقت رسیدن آفتاب بدو نقطه انقلاب باشد و دو بهار و ابتداء آن وقت رسیدن آفتاب باواسط اسد و دلو باشد و دو خریف و ابتداء آن وقت رسیدن آفتاب باواسط ثور و عقرب باشد و بعضی علما گفته اند اعدل بقاع بر روی زمین خط استوا است و گویا از تنعم

احوال

احوال فصول گفته اند یعنی همیشه حال یکدیگر نزدیک تر است چه مواضعی که بر خط استوا است مانند سودان مغرب و اسافل بربر و جنوب مصر و بلاد حبشه و زنگ و جنوب سرندیب همه گرم سیر است و اهل این بقاع سیاهان و جعد مویان اند و از اعتدال مزاج در خلق و خلق بیک دور افتاده اند **باب سیم** در خواص آفاق مایله بر وجه کلی هر موضعی که نه معدل النهار و نه قطب او بر سمت راس آن موضع باشد دور فلک بحرکت اولی حمایلی باشد و از سمت راس و آفاق آن مواضع را آفاق مایله خوانند و آن پنج قسم بود اول آنکه عرض او کمتر از میل کلی بود و دوم آنکه عرض او مساوی میل کلی باشد و سیوم آنکه عرض او از میل کلی بیشتر و از تمامش کمتر بود و چهارم آنکه عرض او مساوی تمام میل کلی بود و پنجم آنکه عرض او از تمام میل کلی بیشتر و از نود کمتر بود و در تمام این آفاق یک قطب معدل النهار بقدر عرض بلد فوق الارض بود و دیگری نهان قدر تحت الارض و این آفاق همه معدل النهار را تنصیف کنند پس چون آفتاب بیکی از دو نقطه اعتدال رسد روز و شب هر دو برابر شود و مدارات یومی را تنصیف نکنند مدار هر نقطه که بعدش از معدل النهار کمتر از تمام عرض بلد بود آن مدار را قطع نکنند پس اگر در جهت قطب ظاهر بود آن مدار ابدی الظهور بود و اگر در جهت قطب خفی بود ابدی الخفا بود و در مدارات ابدی الظهور و هم چنین در مدارات ابدی الخفا یک مدار اعظم جمیع بود و او مماس افق شود و آن مداری بود که بعد او برابر تمام عرض بلد بود و دیگر مدارات را بدو قسم کنند یکی بزرگتر و یکی خردتر آنچه در جهت قطب ظاهر بود قسم ظاهر او بزرگتر از قسم خفی بود و آنچه در جهت قطب خفی بود بر عکس و هر دو مدار که از دو جانب معدل النهار بعدشان برابر بود ظاهر هر یک مساوی خفی دیگر باشد و هر دو مدار که در یک جهت بود قسم ظاهر دیگری بمعدل النهار نزدیکتر از قسم ظاهر دوم تر بود و اگر در جهت قطب خفی باشند بر عکس اگر در جهت قطب ظاهر باشند و باین سبب در هر افقی که مدار هر دو منقلب باشد که از جانب قطب ظاهر بود بعیدتر این مدارات آفتاب از معدل النهار مدار دو منقلب باشند و چون آفتاب بگذرد همه روز کوتاه تر از روز گذشته بود تا دیگر منقلب و آن کوتاه ترین روزها بود و بعد از آن همه روز دراز تر بود از روز گذشته تا رسیدن به منقلب اول و هر کوکبی که بعد او از معدل النهار در جانب قطب خفی بود و آن نه کوکب فوق الارض بدایره اول سموت برسد و آن کوکب که بعد او در جانب قطب ظاهر بود مثل عرض بلد باشد در مداره یکبار بسمت الراس رسد و مماس دایره اول السموت شود فوق الارض و آنچه بعد او بیشتر از عرض بلد بود بدایره اول سموت نرسد و آنکه بعد او کمتر از عرض بلد بود مدار او دو اول سموت او فوق الارض

به دو نقطه قطع کند یکی مشرق و دیگری مغرب باشد کوکب در آن دو نقطه باول سموت رسد باب چهارم
در خواص یک یک قسم از اقسام پنج گانه آفاق مایله امّا در قسم اول مداری که بعد او از معدل
النهار در جانب قطب ظاهر بقدر عرض بلد بود فلک البروج را قطع کند بدو نقطه متساوی البعد
از منقلب و چون آفتاب بیکی از آن دو نقطه رسد در نصف النهار آن دو روز هیچ شخص
سایه نباشد و دو قطب فلک البروج بر افق باشند و مادام که در آن قوس بود از
فلک البروج که میان آن دو نقطه بود از جانب قطب ظاهر گذرد و سایه نصف النهار در
جانب قطب خفی افتد و در قوس باقی از فلک البروج از سمت راس در جانب قطب خفی
گذرد و سایه در جانب قطب ظاهر افتد و دو قطب فلک البروج را طلوع و غروب بود و
مادام که قوس اول بر نصف النهار گذرد قطب فلک البروج که در جانب قطب ظاهر بود تحت
الارض بود و قطب دیگر فلک البروج فوق الارض و مادام که قوس دوم بر نصف النهار
گذرد بر عکس این بود یعنی قطب فلک البروج که در جانب قطب ظاهر بود فوق الارض
باشد و قطب دیگر تحت الارض و در ارتفاع را در نقصان دو غایت بود یکی در جهت
قطب ظاهر و آن ارتفاع بیشتر بود و دیگر در جهت قطب خفی و آن کمتر بود و امّا در قسم
دوم مدار منقلبی که در جهت قطب ظاهر بود بسمت راس گذرد و مدار دیگر منقلب بسمت
رجل و ارتفاع آفتاب را یک غایت بیش نبود در جانب نقصان و در جانب زیادت
نبود و سایه هیچ در جانب قطب ظاهر بود الّا آن روز که آفتاب در منقلب ظاهر
بود و در آن روز هیچ شخص را سایه نبود و یک قطب فلک البروج که در جانب قطب ظاهر
بود ابدی الظهور بود و در هر دوره یکبار مماس افق شود و غروب نکند و قطب دیگر ابدی الخفا بود و در
دوره یکبار مماس افق شود و طلوع نکند و امّا در قسم سیوم آفتاب را دو ارتفاع بود یکی اعلی که بقدر
مجموع تمام عرض بلد و میل کلی باشد و دیگر اسفل که بقدر فضل تمام عرض بلد بر میل کلی باشد و قطب
ظاهر فلک البروج را دو ارتفاع بود یکی اعلی بوقت رسیدن منقلب قطب خفی بنصف النهار
و دیگر اسفل بوقت رسیدن منقلب دیگر به نصف النهار و امّا در قسم چهارم مدار منقلب
ظاهر اعظم مدارات ابدی الظهور بود و مدار منقلب خفی اعظم مدارات ابدی الظهور بود و مدار
منقلب خفی اعظم مدارات ابدی الخفا و در هر دوره یکبار منقلبین بافق رسند و در این حال قطب
بروج ظاهر بسمت راس رسد و قطب بروج خفی بسمت رجل و منطقة البروج بر افق منطبق شود و بعد
از این یک نیمه منطقة البروج بیکبار از افق برخیزد و یک نیمه دیگر بیکبار از افق فرو شوند و آن نیمه که تحت
الارض بود بتدریج طلوع می‌کند تا تمامی آن نصف بیک دو معدل النهار برابر طلوع کند و آن
نیمه که فوق الارض بود بتدریج غروب کند تا تمامی آن نصف بیکبار در معدل النهار غروب کند پس اگر

قطب ظاهر شمالی بود آن نصف که از اول جدی تا اول سرطان بود یکبار طلوع کند و دیگر
نصف در یکبار در معدل طلوع کند و اگر قطب ظاهر جنوبی بود بعکس این باشد یعنی از نصف
که از اول سرطان تا اول جدی بود و قبه بر آید و نصف دیگر بتدریج در مدت یکروز طلوع
کند و در این آفاق روزی افزاید تا یکدوره همه شب شود و آن شب سه روز نبود و غایت
ارتفاع آفتاب بقدر ضعف میل کلی باشد و در جانب شمال باین آفاق عمارت منتهی شود
و امّا در قسم پنجم اعظم مدارات ابدی الظهور منطقة البروج را قطع کند بر دو نقطه که میل آن
دو نقطه در جهت قطب ظاهر برابر تمام عرض بلد بود و اعظم مدارات ابدی الخفا نیز منطقة البروج
را بر دو نقطه متساوی المیل در جهت قطب خفی قطع کند و منطقة البروج باین چهار نقطه بچهار
قوس منقسم شود یکی ابدی الظهور و در منتصف آن منقلب قطب ظاهر بود و مدت بودن
آفتاب در این قوس نهار اطول بود و دیگری ابدی الخفا و در منتصفش منقلب دیگر بود و
مدت بودن آفتاب در این قوس لیل اطول باشد و دو طرف قوس اول مماس افق شود
و غروب نکند و دو طرف قوس دوم مماس افق شود و طلوع نکند امّا آن دو قوس باقی اینکه
در منتصفش اول حمل بود معکوس طلوع کند یعنی آخر قوس پیش از اولش طلوع کند بر خلاف
معهود و مستوی غروب کند اگر قطب ظاهر شمالی بود و مستوی طلوع کند و معکوس غروب
کند یعنی آخر قوس پیش از اولش غروب کند اگر قطب ظاهر جنوبی بود و آن قوس که اول میزان
در منتصفش بود بعکس مذکور طلوع و غروب کند و در این آفاق منقلب ظاهر را دو ارتفاع بود
یکی اعلی و آن بقدر مجموع میل کلی و تمام عرض بلد باشد در جهت قطب خفی از سمت الراس
و دیگری اسفل و آن بقدر فضل عرض بلد بر تمام میل کلی باشد در جهت قطب ظاهر و قطب ظاهر
فلک البروج را نیز دو ارتفاع بود یکی اعلی و آن بقدر مجموع تمام عرض بلد و تمام میل کلی باشد
و دیگر اسفل و آن بقدر فضل عرض بلد بر میل کلی باشد و قطب ظاهر فلک البروج با منقلب
ظاهر از دو طرف سمت الراس بر نصف النهار بعد متساوی باشند و همچنین قطب خفی با منقلب
دیگر بجهت آسانی تصور و طلوع و غروب معکوس افقی فرض کنیم که عرضش هفتاد و دو درجه شمالی باشد
و در این عرض دو برج ابدی الظهور باشند و آن جوزا و سرطان و مدت بودن آفتاب در این
دو برج نهار اطول بود و دو برج ابدی الخفا و آن قوس و جدی بود و مدت بودن آفتاب در این دو
برج لیل اطول بود و هشت برج باقی را طلوع و غروب بود چهار برج که منتصف آن اول حمل بود
معکوس طلوع کنند و مستوی غروب کنند و چهار برج دیگر که منتصف آن اول میزان باشد
بر عکس یعنی مستوی طلوع کنند و معکوس غروب کنند پس در وقتی که اول سرطان بر
ارتفاع اعلی باشد در جانب جنوب و آن چهل و سه درجه و نیم بود و اول میزان بر مطلع افق

باشد و اول حمل بر مغیب اعتدال و نصف ظاهر فلک البروج در جانب جنوب ما بین مغیب
و مطلع اعتدال باشد و قطب فلک البروج بر ارتفاع اسفل بود و آن چهل و شش درجه و نیم باشد

و در آن وقت و هیات
فلک بر این شکل می باشد
و چون فلک ادوار حرکت کند
اجزاء میزان و عقرب
مستوی
طلوع
کنند

و اجزای حمل و ثور مستوی غروب کنند چنانکه مطلع هر جزوی از اجزاء میزان از مطلع
اعتدال دورتر و بجنوب نزدیکتر می شود و از مطلع هر جزوی که پیش از وی باشد و مغیب هر
جزوی از اجزای حمل از مغیب اعتدال دورتر بشمال نزدیکتر شود و از مغیب جزوی
که پیش از وی باشد و هم برین ترتیب اجزاء عقرب و ثور را بعد مشرق از جانب
جنوب و بعد مغرب از جانب شمال می افزاید تا چون نوبت طلوع باول قوس رسد نوبت بعد
مشرق بنقطه جنوب رسد و اول قوس مماس نقطه جنوب شود و طلوع نکند و چون نوبت غروب
باول جوزا رسد بعد مغرب بنقطه شمال رسد و اول جوزا مماس به نقطه شمال شود و غروب نکند
و وضع فلک البروج چنان بود که نیمه ظاهر او از اول جوزا تا اول قوس در جانب مغرب و از
نقطه شمال با نقطه جنوب و قطب ظاهر فلک البروج بر دایره اول السموت باشد از جانب
مشرق و وضع فلک برین شکل باشد و بعد از آن چون حرکت کند
اول جوزا از
نقطه شمال
از افق بلند شود

دور جانب

و در جانب مشرق آید و اول قوس از نقطه جنوب از افق دور شود و در جانب غروب
آید و قوس از ثور که باول جوزا پیوسته بود از افق برآمدن گیرد و معکوس یعنی اجزاء او که
پیش از درجه بیست و نهم و درجه بیست و هم پیش از درجه بیست و هشتم تا تمام ثور طلوع
کند و بعد از آن بهمین ترتیب اجزاء حمل نیز طلوع کند و هر دو در جزو و اجزاء این دو
برج که طلوع کند مطلع او از نقطه شمال دورتر بمطلع اعتدال نزدیکتر شود از مطلع جزوی که
پیش از طلوع کرده باشد و هر جزوی که طلوع کند نظیر او از اجزاء عقرب و میزان غروب
کند و مغیب هر جزو از نقطه دورتر و جنوب بمغیب اعتدال نزدیکتر شود از مغیب جزوی
که پیشتر از او غروب کرده باشد با تمامی ثور و حمل از ربعی که میان شمال و مشرق باشد
برآید و تمامی عقرب و میزان در ربعی که میان جنوب و مغرب باشد فرو شود و چون نوبت
بطلوع اول حمل رسد از نقطه مشرق طلوع کند و اول میزان از نقطه مغرب غروب کند و در آن
وقت نصف ظاهر از فلک البروج که از اول حمل بود تا اول میزان در جانب شمال بود و از مطلع
اعتدال تا مغیب او و اول سرطان بر ارتفاع اسفل بود از جانب شمال و آن سی درجه و
نیم باشد و هر دو بر نصف النهار باشند و قطب ظاهر فلک البروج بر نصف النهار باشد

و در جانب سمت الراس و ارتفاع
او هفتاد و شش درجه و نیم باشد
و هیات فلک بر این شکل باشد
و بعد از آن بحرکت اعظم
برقرار گذشته
و حوت و دلو
معکوس
بر این
گیرند

از ربعی که ما بین مطلع اعتدال و نقطه جنوب باشد برآیند و اسد و سنبله معکوس فرو شدن در
ربعی که ما بین مغیب اعتدال و نقطه شمال باشد تا چون نوبت طلوع باول دلو رسد مماس
جنوب شود و بر نیاید و نوبت غروب باول اسد رسد مماس شمال شود و فرو نشود و نصف ظاهر
فلک البروج از اول دلو تا اول اسد در جانب مشرق بود و از نقطه جنوب با نقطه شمال و قطب
ظاهر فلک البروج بر دایره اول السموت باشد در جانب
مغرب و در آن وقت هیات فلک برین شکل باشد

و بعد از آن بحرکت ادنا
اوّل است از نقطه
شمال برخیزد
و در جانب
مشرق

بلند شود و در اجزاء اسد و سنبله مستوى طلوع کنند از ربعى که میان شمال و مشرق باشد
و اوّل دلو از افق فرو شود در جانب و دلو از افق فرو شود و در جانب دلو و حوت مستوى غروب
کنند در ربعى که میان جنوب و مغرب باشد تا چون نوبت طلوع کند و اوّل حمل از نقطه
مغرب غروب کند و وضع اوّل که از آنجا آغاز کرده بودیم باز آید **باب پنجم** در خواص مواضعى که
عرضش ربع دور بود و آن در همه روى زمین جز دو نقطه نتوان بود و در این دو موضع قطب معدل النهار
بر سمت راس بود و دایره معدل النهار بر افق منطبق باشد و دور فلک رحوى باشد و هر
نقطه که بحسب حرکت اوّل با هر مدار موازى معدل النهار حرکت میکند نه طلوع کند و نه غروب بلکه برابر
ارتفاع متساوى گرد سر گردد و اگر قطب شمالى بر سمت راس بود نصف شمالى ظاهر بود
و نصف جنوبى خفى و اگر قطب جنوبى بر سمت راس بود بر عکس و طلوع و غروب نبود الا بحرکت
ثابته هر کوکب که بحرکت خاصه خود از جهت شمال معدل بجهت جنوب شود یا از جهت جنوب
بجهت شمال آید طلوع کند یا غروب و چون بر معدل النهار بود بر افق بود و آفتاب در یک سال
که در بروج شمالى بود در افقى که قطب شمالى بر سمت راس بود فوق الارض باشد و در دیگر نیمه
تحت الارض و در افقى که قطب جنوبى بر سمت راس بود بعکس پس شبانروزى یک سال آنجا نیمه
روز و یک نیمه شب و بقدر آنکه در نصفى بطى‌تر و در نصفى سریع‌تر باشد میان روز و شب تفاوت
باشد و آن تفاوت با هفت شبانروز بود و در این افق مشرق از مغرب متمیز نبود و در همه جهات
شاید که کوکب طلوع کند و غروب کند و نصف النهار نبود بل در همه جهات بغایت ارتفاع شاید
که برسد و غایت ارتفاع آفتاب بقدر میل کلى باشد **باب ششم** در بیان مطالع بروج
مطالع قوسى بود از معدل که با قوسى از منطقه البروج طلوع کند و این قوس بروج را مطالع بروج گویند
و مغارب قوسى بود از معدل که با قوسى از بروج غروب کند و در خط استوا میان دو دایره میل
که یکى افق بود و دو متحد شوند یعنى آنچه در میان دو دایره میل بود از معدل مطالع بود مر آنچه را از بروج
در میان این دو دایره میل افتد و مطالع خط استوا را مطالع فلک مستقیم و مطالع کره منتصبه
گویند و در آفاق مایله متحد شوند میان افق و منطقه که باوّل قوس از بروج گذرد و سمک اعظم دو دایره ابدى

الظهور شود

الظهور شود و در خط استوا هر ربعى که محدود بود به دو نقطه از چهار نقطه دو اعتدال و دو انقلاب برج
طلوع کند و با دیگر قوسها متساوى از فلک البروج قوسها متساوى از معدل طلوع نکنند بلکه هر قوسى
که کم از ربعى باشد یا بیش از نصف اگر یکى طرفش احدى الاعتدالین بود مطالعش کمتر از وى باشد و اگر یک
طرفش احدى الانقلابین بود مطالعش بیشتر از وى باشد و هر قوس که بیشتر از ربع و کمتر از نصف بود
بیشتر از ربع بود بعکس این باشد یعنى مطالع آنکه یک طرفش احدى الاعتدالین باشد و مطالع آنکه
یک طرفش احدى الانقلابین باشد کمتر بود و منطقه البروج بچهار ربع منقسم شود که نقطهاى چهارگانه
بر اوساط این چهار ربع باشد در ربعى که احدى الاعتدالین بر منتصف او باشد زیاده باشد از
مطالع خودش پنج درجه و در ربعى که احدى الانقلابین بر منتصف او بود کمتر باشد از مطالع خود هم
پنج درجه پس تفاوت میان طلوع ربعى با طلوع ربعى ده درجه تواند بود و مطالع هر جزء را
قوسى که ابعاد ایشان از دو نقطه اعتدال متساوى بود متساوى شدند ده درجه اوّل حمل و ده درجه
اوّل میزان و ده درجه آخر حوت و ده درجه آخر سنبله متساوى بود و مطالع هر برجى برابر
مغارب آن برج بود این همه که گفتیم در خط استوا بود اما در آفاق مایله نصف نصف طلوع کنند
اگر متحد و با اعتدالین باشد و ربع ربع طلوع نکنند بلکه ربعى که طرفش اعتدالى بود که چون کوکب متوازیا
از او گذرد بجانب قطب ظاهر شود یا کمتر از ربعى معدل طلوع کند بمقدار تعدیل النهار کلى یعنى
تعدیل النهار مدار منقلب و در ربع که یک طرفش اعتدال دیگر بود بیشتر از ربع طلوع کند هم بمقدار
تعدیل النهار مذکور پس مطالع نصفى که بر منتصف او اعتدال بود کمتر از مطالع نصفى دیگر بود با ربعه
امثال تعدیل النهار و از آنچه گفتیم حکم او نصف متحد و با انقلاب معلوم شد اما حکم دو نصف با اعتدالین
این یکى بود لیکن در یک نیمه نزد لا دو در یک نیمه بر خلاف دلا یعنى مطالع برج حمل برابر بود بل مطالع
برج حوت و مطالع دو برج حمل و ثور برابر بود با مطالع دو برج حوت و دلو بر این قیاس هر قوسى
دو که ابعاد ایشان از نقطه اعتدال متساوى بود مطالع ایشان برابر بود و مطالع هر برجى با مغارب
برابر نبود لیکن با مغارب نظیرش برابر بود و مطالع همه برجى در افق شمالى برابر بود
با مغارب آن برج در افق جنوبى که عرضش برابر آن افق شمالى بود و ابتداء مطالع از اعتدال
ربیعى گیرند و مطالع استوائى را بعضى ابتداء انقلاب شتوى گیرند براى نکته که در عمل ظاهر شود
باب هفتم در بیان درجه ممر و درجه طلوع و درجه غروب و درجه ممر کوکب درجه باشد از
فلک البروج که با کوکب هم به نصف النهار گذرد و چون کوکب عدیم المنقلبین باشد یا عدیم
العرض بود درجه کوکب بعینه درجه ممر باشد و الا همیشه یک نقطه دیگر باشد از فلک البروج
و قوس ما بینهما اختلاف ممر گویند پس اگر درجه کوکب در نصفى بود که از منقلب ظاهر است
بمنقلب خفى بیش از کوکب بنصف النهار رسد اگر عرض کوکب در جانب قطب ظاهر باشد

و بعد از کوکب منتصف النهار رسد اگر عرضش در جانب قطب خفی باشد و اگر درجه کوکب در نصف دیگر
بود بعکس این باشد یعنی بعد از کوکب منتصف النهار رسد اگر عرض کوکب در جانب قطب ظاهر
باشد و پیش از کوکب رسد اگر عرضش در جانب دیگر باشد و درجه طلوع درجه را گویند از فلک
البروج که با کوکب بهم طلوع کند و درجه غروب درجه را گویند که با کوکب بهم غروب کند
و حکم درجه طلوع و غروب در خط استوا بعینه حکم درجه ممر باشد با تفاوتی اما در غیر خط استوا در
افقی که عرضش زیاده از میل کلی نباشد کوکب پیش درجه اش طلوع کند و بعد از درجه اش غروب
کند اگر عرض کوکب در جهت قطب ظاهر باشد بعکس اگر عرض کوکب در جانب قطب خفی باشد
یعنی بعد از درجه طلوع کند و پیش از درجه غروب کند و در افقی که عرضش بیشتر از میل کلی باشد
حکم طلوع و غروب همین است بعینه جز آنکه اگر کوکب در اعتدال باشد که چون از و گذرد در
جانب قطب خفی شود با درجه اش باهم طلوع کند و اگر در اعتدال دیگر باشد با درجه اش
باهم غروب کند و در باقی آفاق مایه منطقه البروج بدو نقطه البروج اما بدو نقطه که بعد هر یک
از اعتدال که چون کوکب از و گذرد در جانب قطب خفی شود چون بعد نقطه بود که بسمت الراس
گذرد و از منقلب ظاهر بدو قطعه مختلف منقسم شود یکی صغری در منتصف اعتدال مذکور
بود و دیگری عظمی در منتصف اعتدال دیگر بود پس اگر درجه کوکب احدی النقطتین باشد کوکب
با درجه اش باهم طلوع کند و اگر یکی از درجات قطعه صغری بود بعد از درجه اش طلوع کند
اگر عرض کوکب در جانب قطب ظاهر باشد و پیش از درجه کوکب از درجات قطعه عظمی
باشد حکم بعکس این بود یعنی کوکب پیش از درجه اش طلوع کند اگر عرضش در جانب
قطب ظاهر باشد و بعد از درجه طلوع کند اگر عرضش در جانب خفی باشد و نیز منطقه البروج
بدو نقطه دیگر که نظیره آن دو نقطه باشد بدو قطعه مختلف منقسم شود و قطعه صغری نظیره
قطعه صغری مذکور و قطعه عظمی نظیره قطعه عظمی مذکور بود پس اگر درجه کوکب یکی از دو نقطه باشد
کوکب با درجه اش باهم غروب کند و اگر یکی از درجات قطعه صغری باشد کوکب پیش
از درجه اش غروب کند اگر عرض در جانب قطب ظاهر باشد و بعد از درجه اش غروب
کند اگر عرض در جانب قطب ظاهر باشد و بعد از درجه اش غروب کند اگر در جانب قطب خفی
باشد و اگر درجه کوکب یکی از درجات قطعه عظمی باشد حکم بعکس این بود یعنی کوکب بعد از
درجه اش غروب کند و اگر عرض کوکب در جانب قطب ظاهر باشد و پیش از درجه اش غروب کند
اگر در عرض در جانب قطب خفی باشد و باید دانست که هر کوکب که درجه طلوع او در نصفی بود که میان الشمس
و نظیر جزو اوست آن کوکب بروز طلوع کند و اگر در نصف دیگر بود آن کوکب بشب طلوع کند
و درجه غروب کوکب اگر در نصف اول باشد بشب غروب کند و اگر در نصف دیگر باشد

بروز

بروز غروب کند **باب هشتم** در بیان صبح و شفق صبح روشنایی است که در جانب شرق
پیش از طلوع آفتاب پیدا شود و شفق روشنایی است بعد غروب آفتاب و در جانب غرب
ماند و صبح و شفق متشکل بشکل [illegible] اند بوضع متقابل چه در اول ظهور صبح روشنایی بغایت ضعیف
و طولانی می باشد و آنرا صبح کاذب می گویند و بعد از آن روشنایی در افق پهن می
شود و آنرا صبح صادق می گویند و بعد از آن بسرخی می گراید تا وقتی که آفتاب طلوع کند و شفق
بعکس صبح است بعد از غروب آفتاب در افق غرب بسرخی ظاهر می شود و بعد از آن بیاض عریض
و بعد از آن بیاض باریک طولانی تا با آن که بکلی منتفی شود و بتجربه و امتحان معلوم شده است
که در ابتدای صبح و انتهای شفق انحطاط آفتاب هژده درجه می باشد پس در افقی که عرضش چهل
هشت جزو درجه باشد وقتی که آفتاب در منقلب ظاهر باشد آخر شفق باول صبح متصل
شود غایت انحطاط آفتاب در این عرض در این وقت از هژده نمی گذرد و در افقی که عرضش زیاده
از مذکور باشد شفق بنهایت نارسیده صبح پیدا شود **باب نهم** در بیان تاریخ سال و ماه و اجزا آن
از شبانروز و ساعات چون از همه اجرام سماوی ظاهرتر آفتاب و ماه است سال گردش دور
آفتاب نهاده اند و ماه یکدور آفتاب را ابتدا از هنگام مفارقت او از نقطه چون اول حمل مثلاً تا بوقت
معاودت او بآن نقطه یکسال اعتبار کرده اند و ماه گردش بر دور ماه نهاده اند یعنی از هنگام
مفارقه او وضعی معین آفتاب چون اجتماع یا هلال تا وقت معاودت او بهمان وضع یکماه
اعتبار کرده اند و چون دوازده ماه نزدیک است بیکدور آفتاب بعضی دوازده دور ماه را
یکسال گرفته اند و این را سال قمری گویند و آن دیگر را سال شمسی و چون دور ماه نزدیک است
بحصه سیر آفتاب در یک برج یکماه اعتبار کرده اند و این را ماه شمسی گویند و آن دیگر را ماه قمری
پس هر یک از سال و ماه شمسی باشد و قمری و شبانروز دو نوع است یکی حقیقی و آن نزد منجمان
ولایات ماوراء النهر زمین از نیم روز است تا نیم روز دیگر و نزد منجمان خطا و ایغور از نیم شب است
تا نیم شب دیگر هر دو اصطلاح مقدار شبانروزی بحسب اختلاف آفاق مختلف نشود چه
آن مقدار یک دوره معدل است با مطالع استوایی قوسی که آفتاب بسیر خاصه خود قطع کرده است
از نیمروز و از نیم شب تا نیم شب و نزد عرب و اهل شرع از اول شب است تا اول شب دیگر و نزد
بعضی دیگر از اول روز است تا اول روز دیگر و بر این دو اصطلاح مقدار شبانروزی در هر افق
چند دیگر می شود و چون شبانروز حقیقی اطلاق کنند مراد مصطلح منجمان باشد و دوم شبانروز وسطی
مقدار یک دور فلک اعظم است با سیر وسط شمس که آن پنجاه و نه دقیقه و هشت ثانیه و بیست
ثالثه است و چون مطالع قوسی که آفتاب بسیر خاصه خود قطع میکند مختلف است از دو جهت یکی
آنکه سیر آفتاب گاه سریع می باشد و گاه بطی چنانکه پیشتر معلوم شده است پس قوسی که آفتاب بسیر

خود قطع میکنند گاه زیاده از روز وسطی می‌باشد و گاه کمتر و چهارم آنکه بر تقدیر آنکه حرکت آفتاب بر سمت
معدل مختلف نشدی و دوائر قوسهای متساوی قطع کردی مطالع این قوسها چنانکه مشهور
معلوم شده است متساوی نمی‌بود پس باین دو سبب مقدار شبانروز حقیقی و شبانروز وسطی
مختلف میشوند و چنانکه گاه شبانروز حقیقی زیاده از شبانروز وسطی شود و گاه بعکس و درین تفاوت
وقت سال اندک بود الا بایام کوتاه و آن در یک دو روز محسوس شود تا چون مدت بسیار شود محسوس
شود و روز نزد منجمان و اهل فارس و روم از طلوع مرکز آفتاب است تا غروب او و نزد اهل
شرع از طلوع صبح صادق است تا غروب تمام جرم شمس و چون روز معلوم شد هر اصطلاح
شب نیز بآن اصطلاح معلوم شود چه ابتدا روز انتهای شب است و ابتدای شب انتهای آن
و شبانروز وسطی و حقیقی را بیست و چهار قسم متساوی کنند و آنرا ساعات مستوی
و معتدل نیز گویند و اقسام وسطی را ساعات وسطی و اقسام حقیقی را حقیقی گویند و نیز هر یک از شب
و روز را بدوازده قسم متساوی کنند و آنرا ساعات معوجه و زمانیه نیز گویند و اول سال
که در آن سال حادثه واقع شده باشد چون ظهور رسول یا دولتی یا طوفانی و زلزله و مثل آنها آنرا
مبدا ساخته تا ضبط اوقات حوادث دیگر خواهند که کنند بآن مبدا نسبت کنند و آنرا تا
ریخ خوانند و آن بحسب اصطلاح هر قوم چیزی دیگر باشد و آنچه مشهور است تاریخ هجری است و تاریخ
فرس و تاریخ روم و تاریخ ملکی اما تاریخ هجری اول او اول محرم آن سال بوده است که پیغمبر ما محمد مصطفی
علیه السلام از مکه بمدینه هجرت کرده است و در اهل شرع ماههای این تاریخ را از رؤیت هلال
گیرند و آن هرگز از سی روز زیاده نباشد و از بیست و نه روز کمتر نبود و تا چهار ماه متوالی سی آید و زیاده
نی و تا سه ماه متوالی بیست و نه آید و زیاده نه و جمهور دوازده ماه سال قمری گیرند و اسامی
محرم را سی روز گیرند و صفر را بیست و نه روز و هم چنین یکی را سی و یکی را بیست و نه روز
گیرند تا آخر سال و در هر سی سال یازده روز ذی الحجه را سی گیرند و آن در سال دوم و پنجم و هفتم و دهم
و سیزدهم و پانزدهم و هجدهم و بیست و یکم و بیست و چهارم و بیست و ششم و بیست و نهم باشد و این
یازده سال را سال کبیسه باشد و در لفظ بهزیجوح یح ادوط جمع است و بعضی بجای پانزدهم شانزدهم
را کبیسه دارند پس ترتیب لفظ بهزیوح ادوط باشد و تاریخ فرس اول اول سال جلوس یزدجرد بن
شهریار بوده است و در مسعیده و نصف پنج روز را با آخر سال گیرند و ماهها را سی سی روز گیرند
پنج روز زیادتی را بعضی در آخر آبان ماه گیرند و بعضی در آخر سال گیرند و نام ماههای ایشان اینست
فروردین ماه اردیبهشت ماه خرداد ماه تیر ماه مرداد ماه شهریور ماه
مهر ماه آبان ماه آذر ماه دی ماه بهمن ماه اسفندارمذ ماه و اما تاریخ
رومی مبدا او بعد وفات اسکندر بن فیلقوس رومی بوده است بدوازده سال شمسی و مسعیده و نصف

ربع روز

ربع روز و ربعی سال باز یافت و نقصان سال کبیسه و ماههای ایشان دوازده باشد از آن جمله هفت
ماه را هر ماهی سی و یک روز شمرند و چهار ماه دیگر را هر ماهی سی روز و یکماه را بیست و
هشت روز شمرند و در هر چهار سال دیگر بر آن ماه را بسبب اجتماع ارباع مذکور بیست و نه روز شمرند
و آن سال را سال کبیسه خوانند و تفصیل ماهها و عدد روزها این است تشرین اول سی و یکروز
تشرین آخر سی روز کانون اول سی و یکروز کانون آخر سی و یکروز شباط بیست و هشت روز
آذار سی و یک روز نیسان سی روز ایار سی و یکروز حزیران سی روز تموز سی و
یک روز آب سی و یکروز ایلول سی و یکروز و اما تاریخ ملکی مبدا او روز جمعه
دهم رمضان سنه احدی و سبعین و اربعمائه هجریه است و اول سال روزی را گیرند که در نصف
النهار آن روز آفتاب بحمل آمده باشد و هم چنین ماهها را از نزول آفتاب هر برجی گیرند
و بعضی ماهها را سی سی روز گیرند تا عدد ایام دوران و آن تفاوت دیگر مختلف شود و اسامی ماههای این
تاریخ بعینه اسامی ماههای فرس باشد الا آنکه این ماهها را بکلی مقید کنند و آنها را بالقدیم
و پنج روز زیادتی در آخر سال گیرند و در هر چهار یا پنج سال یکروز زیاده کنند تا آن پنج روز شش روز
شود **باب دهم** در بیان ظل آنچه تعلق بآن دارد و مقیاس ظل عمودی باشد قایم بر سطح افق
یا قایم بر سطح که قایم باشد بر هر یک از سطح افق و دایره ارتفاع غیر از جانب بعض مقیاس چون اول
افق باشد و در سطح دایره ارتفاع بود و در سطحی که برو قایم شده و در جانبی باشد که هر دو را آن
سطح در آن جانب بود و ظل خطی باشد مستقیم در سطحی که مقیاس برو قایم باشد میان قاعده مقیاس
و طرف خط شعاعی که بر سر مقیاس گذرد و اگر مقیاس موازی افق باشد و آنرا سطح ظل اول و ظل
معکوس خوانند و اگر قایم بر افق باشد آنرا ظل دوم و ظل مستوی خوانند و خطی که در اصل
میان سر مقیاس و سر ظل آنرا قطر ظل خوانند و تا اول که نیر از افق طلوع کند ظل اول منعدم شود و بعد
از آن حادث شود و هر زمان ارتفاع می‌افزاید تا اگر بسمت راس رسد ظل اول نامتناهی شود و ظل دوم
بر عکس این باشد یعنی چون نیر بر افق باشد ظل دوم نامتناهی باشد هر زمان ارتفاع متناقص می‌شود
تا چون نیر بسمت الراس رسد منعدم شود و نقطه نیر ظل را اجزاء مقیاس کنند بهفت جزو تقسیم
کنند و آنرا اقدام خوانند مقیاس ظل دوم را دو گاه بدوازده قسم کنند و آنرا اصابع گویند
و گاه بشصت قسم کنند و آنرا اقدام گویند و چون ظل دوم منعدم شود تا بغایت کوتاهی رسد
آنرا زوال گویند اول وقت ظهر باشد و اول وقت عصر نزد امام شافعی و صاحبین رحمهم الله
آنگاه بود که ظل حادث شود باز یاده شود برابر زوال بقدر قامت مقیاس نزد امام ابا حنیفه رحمه الله
باب یازدهم در معرفت خط نصف النهار و سمت قبله زمین را هموار کنند بر وجهی
که اگر آب بر وی ریزند از همه جوانب برابر سیلان کند و برای تسویه زمین آلتی سازند مثلث متساوی

است تبیین و منتصف قاعده او را نشان کنند و از راس مثلث را بهر طرف که گردانند شاقولی
بر آن نشان آید پس دایره بر زمین رسم کنند و بر مرکز دایره مقیاس ظلی نصب کنند و طریق
آسانتر آن است که مقیاس ساکن مخروط شکل بر قایم بر زنند و بر مرکز دایره مذکوره دایره رسم
کنند به دو قاعده و مقیاس را چنانکه تنصیف کنند که قاعده مقیاس بر این دایره تمام
منطبق شود و پیش و بعد ظل را از این دایره نشان کنند و قوس را که در میان هر دو نشان
است تنصیف کنند و از مرکز به منتصف خطی اخراج کنند آن خط خط نصف النهار باشد
و چون خط دیگر بر وی عمود سازند خط الاعتدال باشد و لا جرم دایره مذکوره بایں دو خط چهار
ربع شود و هر ربعی دایره را نود قسم منقسم
کنند و این دایره را دایره هندیه گویند

و صورتش این است

و آنچه معرفت سمت قبله تقاطع باشد
میان افق و سمت
که سمت راس در گذرد
و خطی که مرطل
از مرکز

افق باین نقطه گذرد خط سمت قبله بود و گوییم اگر بلد با مکه موافق در طول است قبله نقطه جنوب
باشد اگر عرض بلد زیاده از عرض مکه بود و الا نقطه شمال بود و اگر در طول موافق نباشند تفاوت
مابین طولین را بهر پانزده درجه را چهار دقیقه یک ساعت گیریم و آنچه برآید از ساعات و دقایق
نگاه داریم آنگاه روزی را رصد کنیم که آفتاب در آن روز به درجه هشتم جوزا یا به درجه بیست و سیوم
سرطان تحویل کند پس در آن روز از نیم روز بمقدار ساعات و دقایق که نگاه داشته ایم گذرد
ظل مقیاس خط سمت قبله بود و اگر طول بلد بیش از طول مکه بود و الا پیش از نیم روز بمقدار ساعات
و دقایق مذکور ظل مقیاس خط سمت قبله بود باب دوازدهم در معرفت ابعاد و اجرام
به جهد و حساب معلوم کرده اند که دور زمین یعنی محیط عظیم که بزمین فرض کنند هشت هزار
فرسخ است هر فرسخی سه میل و هر میلی سه هزار گز و هر گزی بیست و چهار اصبع و هر اصبعی مقدار پهلوی
شش جو معتدل و عرض هر جو مقدار شش تار موی یال اسب و قطر زمین دو هزار و چهار صد و چهل
و پنج فرسخ است و مساحت تمام روی زمین بیست هزار بار هزار و سیصد و شصت و سه
هزار و ششصد و سی و شش فرسخ است و مساحت مقدار معموره از روی زمین چهار هزار بار

هزار

هزار بار هزار و ششصد و هفتاد و شش هزار و هفتصد و پنجاه فرسخ است و بعد مقعر فلک قمر از مرکز
عالم چهل و یک هزار و نهصد و سی و شش فرسخ است و بعد محدب فلک قمر که مقعر فلک عطارد
باشد از مرکز عالم هشتاد و پنج هزار و هفتصد و شصت فرسخ است و بعد محدب فلک عطارد که مقعر فلک
زهره باشد دویست و هفتاد و پنج هزار و سیصد و هشتاد فرسخ است و بعد محدب فلک زهره که
مقعر فلک شمس باشد هزار بار هزار و ششصد و چهل و هشت هزار و ششصد و هشتاد و دو فرسخ است
و بعد محدب فلک شمس که مقعر فلک مریخ باشد دو هزار بار هزار و بیست و بیست و هفت هزار و
نهصد و سی و چهار فرسخ است و بعد محدب فلک مریخ که مقعر فلک مشتری باشد چهارده
هزار بار هزار و هفتصد و هفتاد هزار و ششصد و هفتاد و دو فرسخ است و بعد محدب فلک
مشتری که مقعر فلک زحل باشد بیست و سه هزار بار هزار و نهصد و نود و یک هزار و دویست و
پانزده فرسخ است و بعد محدب فلک زحل که مقعر فلک ثوابت باشد سی و سه هزار بار هزار
پانصد و نه هزار و صد و هشتاد و هشت فرسخ است و بعد محدب فلک ثوابت که مقعر فلک
اعظم باشد سی و سه هزار بار هزار و پانصد و بیست و چهار هزار و ششصد و نه فرسخ است اما محدب
فلک اعظم را بجز خدای جل جلاله کس نداند و هم چنین معلوم کرده اند که قطر آفتاب
هفده هزار و پانصد و سی و هشت فرسخ است و جرم او صد و شصت و شش برابر جرم
زمین است و قطر قمر هفتصد و سی و یک فرسخ است و جرم او سدس سبع جرم زمین است
و قطر زحل چهارده هزار و چهار صد و سی و پنج فرسخ است و جرم او صد و هشتاد و دو برابر

زمین است و قطر مشتری
چهارده هزار و پانصد
نود و شش فرسخ
است و جرم

او صد و هشتاد و هشت برابر
زمین است و قطر مریخ سه هزار و هفتصد و
نود و پنج فرسخ است و جرم او
سه برابر زمین است و قطر زهره

اشد و نصف فرسخ است
و جرم او مقدار ثلث ربع زمین است
و قطر عطارد دو صد و نه فرسخ است و جرم او یک
بخش از دوازده هزار و هفتصد و شصت و نه بخش
زمین است و اعظم ثوابت مرصوده دو بیست و هفت
صد برابر زمین است و اصغر ثوابت
مرصوده هجده برابر
زمین است

بسم الله الرحمن الرحیم

سپاس و ستایش مالک الملکی را سزاست که بنظر تحقیق در مرحمت سیاحان عالم خاک را لباس حال محیط
افلاک الفت و مربوط ساخت و اتصالات اجرام علویرا باعث امتزاجات اجسام سفلی کرده و قالب وجود و
نوع انسان را قابل ادراک حقایق و دقایق صنایع خود کرده بنده را از منازل سافله بمراتب عالیه منقل
و تحویل فرموده و از ایشان اهل سعادت را از ظلمت غوایت انحراف فرموده بنور هدایت
رسانیده و اکمل ایشان را که محمد مصطفی است درجه اعلی نبوت و مرتبه قصوی رسالت کرامت
فرموده پیغمبر آخر الزمان لقب داده و باب مدینه علم و خازن اسرار او را که مظهر عجایب و مظهر غرایب
است بخلافت او تعیین کرده و اولاد و احفاد او را که از غایت شهرت و ظهور از تعریف و تو
صیف مستغنی اند تاج کرامت بر سر نهاده و خلعت امامت پوشانیده و بحکم صحیح مثل اهل
بیتی کمثل سفینة نوح راهنمای اهل نجات کرده صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین اما بعد
چنین گوید وزیر احقر و بنده کمترین محمد قاسم منجم مظفر که چون عنایت خاطر فیض مآثر و همواره
ضمیر منیر پادشاه جمجاه سپهر سپاه مظهر لطف الهی و دین مبین الملقب بکلب آستان علی علیه
السلام ابو المظفر شاه عباس الحسینی الصفوی خلد الله ملکه و سلطانه و افاض علی العالمین

بر وی واضح شد که تحقیق و تنقیح احکام نجومی را چه دخل بود و بخاطر فاتر این بنده و داعی خطور می‌کرد که به قدر
استعداد و توانائی خود بعضی رسایل در این فن تالیف و ترجمه نموده در [illegible] آن [illegible]
معروض دارد و لیکن در این مدت هیجده سال که ملازم رکاب ظفر انتساب بود از کثرت
اسفار که بسبب دفع اهل خلاف بر ذمت همت والا نهمت شاهی لازم شده بود این
مطلب در عقده تعویق و [illegible] در پرده توقیف بصورت مستور ماند تا آنکه در این ولا
[illegible] رکاب همایون شده تا آخر الامر تیغ بوسعید صاحب دولتان [illegible]
بحصول رسید فی الجمله اشهار فرصت روی نمود که شروع در مقصود رود و اول در خاطر این
شکسته رسوخ یافت که چون احکام عمده جهان در صفایح شهور تقویم فرو ثبت می‌نمایند جزئیت
زیرا که مدت تاثیر انقسام احکام قصیر است بالغ و معطل آن لا یعد و لا یحصی است و کتب و رسایل
که در این باب منظر رسیده و اکثر [illegible] آن کما هو حقه نرسیده اند و تا منقح گذارده
بعضی از این نوع در قلم آورده و در ترکیب احکام کرده آنچه نکرده و [illegible] تخفیف [illegible] و از
آنچه لابد بود در گذرد و شرایط آن چنانچه که استادان فرموده اند و خود نیز تجربه و استنباط
نموده لازم دارد تا آنکه در تاریخ یکهزار و سی و یک هجری شروع در این امر نمود امید
که [illegible] به مجلس بهشت آئین [illegible] منظور نظر کیمیا اثر گردد بنده و گرد و این کتاب
سالنامه به [illegible] المنجمین موسوم گردانید مشتمل بر مقدمه و شش باب و خاتمه   مقدمه
در شرایط این نوع احکام عمده در این باب آنست که منجم در نوشتن احکام عمومی بسیار در
این نوع شتاب نکند و از فراغت خاطر و ذهن و صفای [illegible] این امر نماید که هر گاه از کثرت
فکر خسته و [illegible] گردد ترک کند و بعد از [illegible] و [illegible] و تعیین احوال باز رجوع
نماید و در [illegible] زمان و مکان که از ارکان احکام است نیکو ملاحظه کند که در هر فصل و هر
ولایت چه حکم باید کرد و مقتضی وقت چه چیز است و چون دو نظر یا بیشتر مؤید یا موافق
هم باشند مؤکد دانند و اگر متعارض باشند جبر کنند و نظر قوی [illegible] از ضعیف و نظر [illegible] غالب
بر چند [illegible] کون سبب سهولت حصول مقدم است [illegible] که قوت نظر چند زیاده باشد و طالع
اجتماعات و استقبالات هر ماه [illegible] اجتماع سبب [illegible] هر نظر که [illegible] طالع واقع شود
[illegible] مقارنه و تربیع و مقابله آنرا در تاثیر قوی دانند خواه چند باشد و خواه [illegible] و نظر قبول
و [illegible] مثل دفع قوت و دفع طبیعت و حصار و اعتراض و انتکاث و امثال آن که در
مداخل کتب احکام مفصل و مشروح است و مقتضی هر کدام منظور داشته با مقتضی نظر
[illegible] و او را باعث تاکید و تاخیر دانند و اگر خصوصیت [illegible] باشد و منافی [illegible] و ایراد
[illegible] احکام [illegible] را نیز منظور دارد و ما این را در [illegible] باب تحقیق

بر چندی مفصل تقریب ایراد نموده ایم و این [illegible] آخر کتاب بیان خواهد شد و هر نظر
از نظرات مشهوره که میان دو کوکب باشد اگر در اول وقت یا قریب آن ساقط شود تحقق
می‌شود و آنرا منظور داشته هر کدام نظر دارند لیکن [illegible] ترجیح را چون بزرگان قایم مقام
تغلیب گرفته اند از آن غافل نباید بود و [illegible] دلایل چند باید دانست و [illegible]
و [illegible] و رجعت و استقامت و شرف و هبوط و خانه و وبال [illegible]
و آنچه بدین مانند از اوضاع و اوقات نظرات نیکو ملاحظه کنند و مقتضی هر یک را با
مقتضی آنها نیکو مقابله [illegible] نمایند و [illegible] و کثرت [illegible] و در برج [illegible] تحولات
هوا بسیار [illegible] وقت وقوع فتح ابواب و وقت اجتماع و استقبال و [illegible]
قرانات و [illegible] طریقه [illegible] وقت فتح ابواب و نظر [illegible]
[illegible] و بعد از رعایت این شرایط و هر چه ظن غالب گردد علیحده مسوده نماید پس مقتضی طالع
سال و فصل را که در هر باب ثبت این مذکورات [illegible] است منظور [illegible]
و این ها مقابله و مخالطه نماید و هر چه موافق باشد [illegible] دانند و آنچه مخالف باشد مقتضی طالع
سال و فصل را اگر چیزی ثابت [illegible] نموده باشد غالب [illegible] و در هیچ وقت جزئیات کلی
و [illegible] بالاصل معارضه نتوانند کرد و هر چه مقتضی طالع سال یا فصل باشد هر چند از اوضاع جزوی
در هر وقت که با آن موافقت کنند در آن ایام [illegible] تاثیر آن مقتضی باشد و [illegible]
طالع سال و رسیدن در هر وقت [illegible] که در [illegible] طالع است غافل نباید بود
و بعد از جمیع این ملاحظه قوام احکام [illegible] صفحه تقویم [illegible] و هر نظر از این نظرات
[illegible] اوضاع که [illegible] مخصوص [illegible] در احکام کلی [illegible]
[illegible] هر کدام خواهد شد و چون یکی از آثار علوی حادث گردد مثل قوس و قزح [illegible]
[illegible] و چیزهای دیگر که در کتب احکام مثبت است [illegible] تفصیل آنها را
[illegible] بسیار موثر دانند و هر گاه یکی از این امور دست دهد در احکام [illegible] آن نظر
کند اگر موافق احکام تقویم خود [illegible] حکم [illegible] کنند چنانچه بطلمیوس
که [illegible] صاحب [illegible] است در کتاب ثمرة الفلک [illegible]
باید که [illegible] الجوم [illegible]
علامات [illegible] که [illegible] بود [illegible] تاثیر آن با آنکه نسبت با اوضاع فلکی از فروع شمرده اند
بسیار قوی [illegible] و در این باب مبالغه بسیار نموده اند [illegible] تاثیر و نیز
در کتب ایراد کرده اند و تجربه نیز مصدق آنست و جمعی از اعلام بعضی علامات [illegible]
در رسایل خود تاثیرات نوشته اند مثل آنکه جمع شدن کلاغ [illegible] ایشان

وآتش گرفتن زیر دیگ و بانگ کردن مرغان خانگی و خروس بسیار خاریدن و طواف کردن
خطاطیف در هوای آب و بانگ کردن ایشان و التفات گاو روی بجنوب و پکهای را با تمام بر زمین
نهادن و گرگ بآبادی بیامدن و موش و مور آذوقه خود را از سوراخ بیرون ریختن علامات
باران دانسته اند و هم چنین بانگ کردن مگس بسیار در خانه و بر جبین گوسفند و چراگاه
نمودن روشنائی چراغ بشبانه ظلمت علامت سرما بوده و همچنین بر بیرون آمدن مرغان از درخت
و در آب غوطه خوردن علامت سرما و باران باشد اگر این آثار نیز علاوه اوضاع فلکی دانسته حدوث
هیئت چه سخن لکا برای اثر نباید دانست مه بذا که ارباب احکام بر این نهاده اند
در ولایت دیار امیرز از بانگ این ازنی و عصفور خوک در درخت صعود باران استدلال کرده اند
اگر در همان ولایت این آثار علاوه اوضاع سماوی دانسته منظور دارند شاید بدرست باشد
شرط در احکام در همه مقام لایق و مناسب باشد بعضی جهات خواهد شد انشاء الله تعالی که
تنها و شترا احکام کسی مسلمات و درست آید که عاقل و سلیم و معتقد بدین و مقابله و راست
قول و فارغ از خلایق و علایق و اسباب معاش و متوجه بمبداء و معاد و کم خوار و کم آزار
و داننده علم طبیعت و مستحضر دلایل و متابع آثار بود و اکثر اوقات بمطالعه کتب احکام مشغول
بوده باشد **باب اول در احکام قرانات کواکب** و آن مشتمل است بر شش فصل اولا باید دانست که هر
قرانی که در وتد واقع شود تاثیر آن قوی تر است از آنکه در مابین اوتاد حادث گردد و حامل او نیز از اهل
اوتاد خواه چند باشد و خواه ردی اگر کوکبی در آن برج خوشحال تاثیر چیدان قوی و در وی ضعیف
باشد و اگر بدحال باشند بعکس و از کوکبی که کدام قوی و مستعلی باشند تاثیر آن در آن
قران عظیم تر باید دانست و اثر منسوبات او غالب باشد هر اندک بر از حدود نیز غافل نباید بود
که اثر چند در حد سعد و اثر ردی در حد نحس موکد باشد و ارباب مثلثات و وجوه نیز بر این قیاس
و نیز باید دانست که مقارنه مشتری و زحل مخصوص احکام ماه نیست بلکه سالها و قرنها مؤثر باشد
و آنرا اعتبارات که ایراد آن لایق این جا نیست و مطالب احکام جزئیه که در صحف
تقویم منسوب شده انشاء الله تعالی با اکثر اجل امان و بد و عمه وفا کنند در آن باب و سایر
احکام کلی کتاب علیحده نوشته شود **فصل اول در احکام قرانات کواکب با زحل** در مثلث اربع و بروج
اثناعشر **قران مشتری با زحل در مثلث** دلالت کند بر خروج جمعی که در دین و مذهب بحث سخن
کنند و انتقال ملک و دولت بود خصوصا در طرف مشرق و حرکت لشکرها و ویرانی و قحط
بشهرها و در اطراف و فاش گشتن دزدها و هلاک حاجیها و دواب و سم شکافته و فرود
رفتن سفلگان و تشویش در رعایا و اشراف و حکام و بدگشتن هوا و تفاوت مزاجها و وقوع
امراض و خشکسالیها که زحل مستعلی باشد وقف و شود و تغیر عادات و رسوم خلایق و ظهور سلاطین

و حکام عادل

و حکام عادل و مشهوری سرحد و مدارس و قوت علما و فضلا و فقها خاصه که مشتری مستعلی
باشد و اکثر این تاثیرات در جهت مشرق و اقلیم اول و بعضی از اقلیم دوم بود **اگر در حمل باشد**
قوت اشراف و صدور بود و ظهور پادشاهی بزرگ و با هیبت و قتل بعضی از ملوک و سلا
طین و خرابی خانه شان و حدوث حوادث جدیده و نقصان جور و ستم و پدید آمدن دود نها
در ولایع صوامع و معابد و افکندن بناها و عمارات عالیه علی الخصوص در طرف مشرق
سیما که مشتری مستعلی و قوت حال باشد و قلت زرع و جور حکام بر رعایا و کثرت مرض
و سکته و وبا و رخیا ر در اجیق و موت یکی از ملوک عرب سیما که زحل مستعلی باشد
اگر در ثور باشد دلالت کند که پادشاه عراق و فارس با خوشی با اوی تا آید
و هلاک بعضی از اکابر و عظما باشد و ظهور عداوت و حقد و حسد میان مردم و صلاح زرع
و خوشحالی مشایخ و مزارعان و مرگ یکی از فقها و ارباب عمایم و قضاة علی الخصوص
که مشتری بر حالت مذمومه باشد و ظهور پادشاهی از طرف مشرق و اقلیم چهارم
و انتقال ملک و وضع رسوم غریبه و بسیاری ملخ و تاراج و غارت و احراق مواضع
و خشک کردن سباع و بسیاری صید و شکار و شوکت ترکها و هلاک بزرگان و وزرا و پادشاهت
همراه خرابت اهل علم و ضیق معاش طلبه و وقوع موت در میان مردم و کثرت و باد شدید
و ارتفاع مکاروت و روخیه مطلقه سیما که زحل بر حالت مذمومه باشد پس اگر زحل
مستعلی باشد دلالت کند بر مرگ ملک بابل و وقوع فوت و رفتن خلایق و رفتن سباع
و کمی باران و نقصان زرع در اکثر بلدان و اگر مشتری مستعلی بود دلالت کند بر سیر
در ملک بابل و موت بعضی از عظما و هلاک کبری از زر و میان و خوشی هوا و صلاح حال زرع
اگر در جوزا باشد دلالت کند بر فتنه و امراض و سوء حال وزرا و موت یکی عظما از آن
و ضرب سپاه و پادشاه و سوختن مواضع و غارت نمودن و جلای مردم از مساکن و دزدها
و هبوب ریاح و ظهور شخصی که دعوی کرامت کند و رواج علم فقه و حدیث علی الخصوص که
مشتری محمود الاحوال و مستعلی باشد و قلت غله و زرع و ارتشی رونق اصحاب دیوان
و کارو بسیاری رجف و قلب و غش کردن نقود و دستی بازارها و بدگشتن هوا و سرما و رونق
خضرویها که عطارد متصل باشد **مقارنه مشتری با زحل در مثلث خاکی** دلالت کند بر بزرگ شدن
قدر او نیدان ضیاع و عقار و قوت حال مشایخ و سعادت خاندانهای قدیم و فراخی طعام و رغبت
خلایق بزرع و حرث و سعادت روی و صحرانشینان و قوت حال اهل طایف و میل زود انتقال
ملک و دولت سیما در طرف جنوب و وقوع زلزله سیما که زحل در وتد رابع بود و نظر عداوت

عطارد و قمر با او درین باب موثر و موکد باشد و بودن از رجیف و ف و بنا نهادن و اختلاف
هوا و سرما در وقت سیما که زحل در عاشره باشد و بهار و دراز و رسوم [illegible] و معظم این
تاثیرات در میانه مشرق و جنوب و اقلیم اول بود اگر در ثور باشد حرب و قتال افتد در
[illegible] باشد [illegible] و خرابی در ارض بابل و فارس و موت یکی از فرزندان سلاطین عظیم الشان
و صعوبت رسیدن بمردم و کثرت امطار و سیول و بسیاری زرع و باغها و بستانها و بناهای قدیم و [illegible]
[illegible] و هم [illegible] خاصه که زحل در بیت رابع بود و نظر عداوت عطارد با او درین
باب باشد [illegible] و مصدق و فراغ [illegible] و [illegible] و کوسفند و [illegible] در
جانب جنوب خاصه که مشتری محمود الاحوال باشد اگر در سنبله باشد دلالت کند بر [illegible]
[illegible] و خرابی [illegible] بالخصوص که زحل در بیت رابع بود و سیما بنظر عداوت
عطارد و حرب و [illegible] دولتی و تغیر در امور ممالک و [illegible] در وقت خرا
ی ولایت روم و کثرت امراض و موت در عالم و قلت [illegible] و وزیدن بادها و قحط در ولایت
خوزستان و اهواز و موت وزرای [illegible] و اشراف و حسن حال اهل جبال و اکراد و
و بحث مردم در دین و مذهب و کفتکوی علما و اگر زحل مستقیم بود دلالت کند بر خرابی
ارض در مغرب و دوام آن تا [illegible] سال و قلت امطار و حرارت میاه [illegible] و اگر مشتری مستقیم
بود در ولایت روم و اکثر حوالی [illegible] باشد و خرابی [illegible] و کثرت [illegible]
و خرابی در مغرب و قلت حبوب [illegible] و اصلاح حال زرع [illegible] که قحط در اهواز و حوالی
آن شایع کردد اگر در جدی باشد دلالت کند بر مرگ اغنام و تلف شدن اسبان و استر
و دراز کوش و قلت [illegible] و نقصان ابها و رودها و چاهها و موت بعضی از ملوک عراق و هلاک
دزدان و جانوران درنده و کثرت [illegible] و [illegible] و اگر زحل مستقیم باشد
دلالت کند بر تلف شدن چارپایان و کمی [illegible] و نقصان ابها و اگر مشتری مستقیم بود موت
بعضی از ملوک [illegible] و [illegible] در جبال و هلاک دزدان و [illegible] و قلت حرارت
[illegible] در کار زرع مقارنه مشتری و زحل در مثلثه هوائی دلالت کند بر قوت اهل ادیان و رفتن
سخنان در دین و مذهب و مناقشه و مباحثه در علوم ظاهری اگر در جوزا باشد
کند [illegible] علما و حکما و [illegible] کتابها و بودن در دینها و بحثها در دین و مذهب و ظهور کسانی که دعوت
مردم کنند و سعی خلایق در طلب فضل و ادب و رواج علم طب و نجوم و پدید آمدن مردم
فصیح و سخن [illegible] و بادهای سخت و [illegible] عمارات عالیه و خروج [illegible] و اسیر و غارت
و صعوبت خلایق و هول و هراس از امراض مهلکه خاصه و موت پادشاهی عظیم الشان و کثرت
دزدان و قاطعان طریق و قوت کرفتن طایفه عرب و [illegible] نمودن مال مردم و نهب [illegible]

وقلت

و قلت امطار و میاه و کثرت دزدان و قاطعان طریق سیما عرب و غارت اموال [illegible]
آب و باران و کثرت جانوران [illegible] سیما و زرع و [illegible] و اگر مشتری مستقیم بود بزرگان در
جبال [illegible] و کثرت قحط باشد در ارمنیه و حوالی آن و صلاح زرع خاصه بابل و خوبی
میوه‌ها اگر در میزان باشد دلالت کند بر قوت حال دهقانان و کرانی غلات و [illegible]
قدیمه و [illegible] و ظهور مردم فصیح و درنده [illegible]
و بسیاری باد و باران [illegible] و ظهور پادشاهان عادل و اغلب این تاثیرات در جانب
مغرب بود و خصومت اهل روم [illegible] و کثرت اهل طغیان و [illegible] و قحط در آن ولایت
با کثرت امراض و وبا و اگر زحل مستقیم بود بسیاری علل و امراض بود اکثر از سعال و کثرت نهب
و غارت در بلاد عرب و قلت امطار و اگر مشتری مستقیم بود اختلاف در میان لشکر
[illegible] روم [illegible] باشد [illegible] اعدا و احراق اکثر آن بلاد [illegible] و قحط
[illegible] احوال [illegible] بود اگر در دلو باشد دلالت کند بر شدت و زحمت خلایق
و قحط در اکثر بلاد و [illegible] در میان ملوک و امرا و [illegible] و قضات و قوت [illegible]
عظیم و کثرت امطار و ثلوج [illegible] و حسن حال اهل فلاحت و اکراد و اهل جبال و [illegible]
بناهای بلند و [illegible] بزرگان و [illegible] طایفه و [illegible]
[illegible] پادشاهان و هلاک بزرگان [illegible] مردم و کثرت
بحث و مناظره در علوم و [illegible] و اگر زحل مستقیم باشد شدت بمردم
رسد و قحط در اکثر بلاد و قلت امطار و میاه و خشکی رودخانه‌ها و اگر مشتری مستقیم
باشد خوبی و خوشی اهل بابل بود و ارزانی ولایت [illegible] در اکثر بلاد با کثرت ثلوج و امطار و
میاه و طغیان رودخانه‌ها و اگر مشتری مستقیم باشد خوبی و خوشی اهل بابل بود و ارزانی
ولایت [illegible] در اکثر بلاد و قلت امطار و میاه و خشکی رودخانه‌ها و اگر مشتری مستقیم
خوبی و خوشی اهل بابل بود و ارزانی ولایت [illegible] در اکثر بلاد با کثرت ثلوج و امطار و میاه
و طغیان رودخانه‌ها و اگر مشتری مستقیم باشد خوبی و خوشی اهل بابل بود و ارزانی
ولایت [illegible] در اکثر بلاد با کثرت ثلوج و امطار و میاه و طغیان رودخانه‌ها باشد و اگر مشتری
مستقیم باشد خوبی و خوشی اهل بابل بود و ارزانی ولایت [illegible] اما مقارنه مشتری
و زحل در مثلثه آبی دلالت کند بر قوت و رفعت مردم سفله و نقل دولت از طبقه علیا
بطبقه سفلی و خلاف کردن قومی با پادشاه و اکابر و ظهور سلطانی عادل و بسیاری آبها و [illegible]
[illegible] و [illegible] قران دریا و خوف [illegible] سفاین [illegible] و [illegible] از کثرت میاه و امطار
و بسیاری [illegible] و [illegible] و اکثر این تاثیرات در جانب شمال بود اگر در سرطان باشد

دلالت کند بر تغیر سلطنت ملوک و سلاطین و فرو رفتن قوی و غلبه کردن اشراف
بر اراذل و خلات و تاثین و یران و آفت کشتها و شدت سرما در وقت و خرابی جاها از
آب خاصه در سواحل شمالیه و در دیگر بلدان و بارندگی در حد وسط بود و کثرت قتال میان ملو
ک و موت بزرگان و خرابی در اکثر بلاد و ارزانی در بهار و قبض خاطر پادشاه
و کثرت دزدان و قاطعان طریق و اهل فسق و کدورت فقها و قضاة و ارباب عمایم و سکی
نت ورع و اگر زحل مستقیم باشد ملک بابی مضبوط باشد بضبط ملک کم ان
و قلت امطار و نقصان آبها و کثرت صفادع و اگر مشتری مستقیم باشد کثرت قتال
و نزاع و جدال بود میان ملوک و موت پادشاه عراق عرب و بیماری و مرگ در اهل
جبال و خرابی بلاد و کثرت تولید و قلت امطار بود و نشیب سیل ربیع اگر در عقرب
باشد دلالت کند بر کثرت امطار و حدوث حریق و خسارت فقها و قضاة و ارباب
دین و فرح اهل فلاحت و اهل جبال و اکراد و بالا گرفتن کار مردم فرومایه و ظهور پادشاهی
بزرگ و انتقال دولت از خاندانی دیگر و تبدیل رسوم خلایق و فرو رفتن بسیاری از
نامداران و برخاستن فتنه و حرب در اطراف و اکناف عالم و خرابی جاها از آب و غرق
کشتی ها و خروج لشکرها و مرگ هوام و اسب و غارت و قتل خاصه در جانب شمال و اقلیم
چهارم و اگر زحل مستقیم بود مرگ بعضی ملوک جبال بود و خرابی بلاد و ارزانی غلها و هلاک متوطنان
اکراد و هلاک کنندگان خاصه عقرب و مار و کمی باران و کثرت حبوب در بهار و اگر مشتری
مستقیم بود بعضی از ترک و میان با بعضی دیگری ربه کنند و در میان ایشان حدوث قتل و قمع
باشد و هیجان اعدا و احتراق اکثر بلاد و فراوان شدن قحط و کثرت باران بود و اگر در حو
ت باشد دلالت کند بر کثرت مرگ در اقالیم و هیجان اعدا بر ملوک و قلت مرغ و ماهی
و کثرت امطار و ثلوج و طغیان میاه و هلاک شخصی بزرگ از معارف پادشاه در عراق
و والی شدن ولد او و حسن حال مشایخ و اهل فلاحت و موت منکا در مغرب و غلا در بلاد
عجم و بسیاری آبها و آفت حیوانات آبی و تغیر هوا و باران و جدال و خروج سلاطین
و خرابی جاها از آب و تفوق حشم سفله کان و خطر سفاین و فتنه و خلاف میان ملوک
و اگر زحل مستقیم باشد حدوث موت باشد در اکثر اقالیم و هیجان اعدا جبال و جبال
و وقوع محاربه میان ایشان و قلت مرغ و ماهی و بسیاری میغ و کثرت باران و برف باشد
و دور آبها و اگر مشتری مستقیم باشد هلاک حاکم عراق عرب بود و والی شدن وارث او و حسن
حال اهل اقالیم و باشد که در بعضی بلاد قحط شود و کثرت مرغ و ماهی باشد و بسیاری باران
و رعد و برق مقارنه مریخ و زحل در مثلثات ربیع قران کثیر مطلق دلیل شده و فتنه است

محقق

و محقق طوسی قدس سره در سفینه الاحکام آورده که اگر در حین قران زحل مستقیم و قوی
حال بود احوال طبقات زحل بخوبی مایل باشد و استیلا بیشتر بر مردم باشد و تفوق جویند
و عمارات عالیه بنا نهند و در نگهبانی زراعت اهتمام نمایند اگر مریخ مستقیم و قوی حال باشد
دلیل بود بر حرکت لشکرها و حدوث فتنه و خرابی اطراف و حرب و منافقت میان
ملوک و بالجمله امتزاج این دو کوکب دلیل بود بر ضعف پیران و حدوث فتنها و سبب
خاندانهای قدیم و برخواستن دزدان و زدن کاروانها و تعویق در اسباب معاش
و حدوث زلزله خاصه که زحل در رابع بود و کثرت رعد و برق و صاعقه خاصه که وقوع مریخ
در عاشر بود و نظر عطارد و قمر با این دو کوکب تاکید امر مذکور کند و اگر در
سیم یا نهم باشد دلالت بر خرابی معابد و صوامع و هر و نقض ادیان و ابا ن
مقارنه کثیفین در مثلثات دلالت کند بر جمعیت لشکرها و افتادن حرب و بزرگ شدن
مردم سفله و فرومایه و دست رفتن سلاحها و خرابی و سوختن مواضع و علامت صحرانشینان
و غارت و شبخون خاصه در جبال و قلاع و موت بزرگان و زنان و در اجسام مهزوش
و نقصان بارندگی و مکروه سلاطین و اشراف و ظلم حکام و مخالف و تاریکی هوا و گشتن
مزاج و فقد و غلبه خون در ابدان و خوف و ترس در خلایق خاصه روستایی و تاثیر و بیماری
و مری و قتل ها و اکثر این تاثیرات در رو ولایت مشرق و اقلیم سیم بود اگر در عقرب باشد
دلالت کند بر کثرت امراض سیما در اطفال و کدورت هوا و موت اهل جبال و هلاک
یکی از سلاطین در ولایت فورشام با بواق عرب و فتنه و اضطراب عظیم در بلاد
روم و حرب و قتال میان ایشان و عرب و بسیاری کرده و غبار و مرگ در بابل
و کم آبها و هلاک یکی از حکام شام و تنگی طعام و فرو رفتن قدمی و تکمیل آلات حرب
و اسباب طعن و ضرب و رفتن سپاه و احتراق مواضع و تلف شدن
اغنام و مهنه و دست لا طرق و شوارع و خوف خلایق و ظلم و ستم و ظلمت هوا و هبوب
ریاح عاصفه و رعد و برق در وقت اما نقصان بارندگی باشد و عفونت هوا و فتنه در
زمین خراسان و طرف مشرق و ظهور تغیر سلطنت میان دو پادشاه و احتراق مواضع
خضر صفا در سواحل و دروس و ظهور علامتها در هوا خاصه در اوایل و اواخر
شب و اگر زحل مستقیم باشد بیماری کودکان بسیار باشد و سموم و تاریکی باشد
و اگر مریخ مستقیم باشد اندوه پادشاهان مایل باشد و ممکن که هر یکی به یکی مشغول شود
اگر در قوس باشد دلالت کند بر فتنه میان ترکان و عرب و شورش در ممالک ترک
و بعضی از خرابان و صدور جور و ظلم از سلاطین و اجتماع عرب کرد در طرف مشرق

و خوف و فزع در میان خلایق و ظهور علامات آتشی و امکان و زلزله و آفت میوه ها و کثرت
گرما و در وقت درد و خوردن میانه اتراک و اهل جبال و شدت مرز قحط و غلا و کثرت
سموم و در فیافی و قتل و در بقاع کرد و جبار و نهب و غارت و ظلم و ستم و مضرت سباع
و حیوانات وحشی و انسی و اگر عطارد با مشتری شهادت دهد دلالت
کند بر تلف شدن اموال سلاطین و خیانت در خزاین و اگر زهره شاهد باشد
دلالت کند بر سفرها و شدت بزرگ و استیلا و حدت بر خرابها و اگر زحل مستولی باشد بادهای سموم
بسیار وزد و کمی طعام و کسب شبه و اگر مریخ مستولی باشد هلاک یکی از سلاطین بابل و از
منیه بود و قحط در اکثر ... و ولایت و چین بادها **اگر در قوس باشد** دلالت کند بر قیام فتنه
و حرب و استیلای آلات طعن و ضرب و انداختن معارف و نزاع و قتل و غارت و وقت
لشکریان و تلف حیوانات سنجاب و ... و نقصان آبها و وقوع حرب میان ملوک
و حدوث امراض حاده و کثرت موت در اکثر اقالیم و هبوب ریاح و ... در ولایت
ترکستان و طارستان و شهرهای عجم و در هند و چند و با میان و کاشغر و ختن
و ولایت چین و برده کردن زنان و غلبه کردن ترکمانان و اگر شهادت مشتری و عطارد
بود ... دلالت کند بر کثرت زنان و فسق و فجور و شکسته شدن توبها و ظهور خیانت از
مردم امین و بعضی گویند ارزانی نرخها بود و اگر شهادت آفتاب بود دلالت کند
بر سفر اشراف و ... و هر کوکب که در وتد قوس بود منسوب او را آفت
رسد و مضرت رسیدن بعضی از جهت دین و مذهب و رغبت مردم با فضول و بزرگ
و عزایم و طلبت و اگر زحل مستولی بود حرب افتد و شدت بادها سموم بود و اگر مریخ مستولی
بود در بعضی اقالیم باران بسیار بارد و جستن بادهای تند متواتر در ارزانی طعام بود
مفارقه ... دلالت کند بر بدی حال امرا و لشکریان و برخاستن فتنه و کثرت
فرمانها ... بدی احوال و زوال و ... اراذل و ... در مردم و بیماریهای مهلکه و ...
سلطان و قطع عضوها و طلب و شفقه کردن اهل جرایم و خیانت و حرب و
شبیخون و قتل و مصادره اکابر و حیل و هراس در مردم و نقصان بارندگی
و قلت آب و ... و آتشی رو بدی حال اهل قلاع و جبال و عفونت آب و هوا و هم
زلزله و خسف ... و اهل قلاع اجتماع و استقبال بدان منضم گردد و پدید آمدن مور و ملخ ... الحکم
... و بسیاری از ... مردم ... تاثیر در اقلیم سیم
و دوم بود **اگر در ثور باشد** دلالت کند بر فتنه در جبال و قلاع و جنگل و در شوب و اضطراب و نزاع
در میان ... و ... و صفاین ... و سفر ملوک و اشراف

و بیماری در میان خاص و عام و حرکت زنان و غلبه کردن و زوال و سفر پادشاهان و دو کم
فرو شدن و زهره ... دلالت کند بر بسیاری له رجف و زیاده شدن ابهت و هلاک
اشراف و دولت فرمانهای ... سفلگان و بیرون آمدن شخصی از کوهستان
بر پادشاه وقت و غلبه وی ... آخر باطل گردد و ... زنان فاحشه و بسیاری
... نقصان آتشی روان ... بادهای مختلف و هر کوکب که در این حال در وتد بود دلالت
کند بر برف و ... آن ... و ضعف حال سپاه و امرا و ... احوال
ایشان و آفت ... و قطع عضوها و تباهی غلات و ... و بسیاری کرم و ملخ
... خاصه که ... عداوت عطارد ... و ورم و
... و در وقت ... اقلیم و قحط و جوع و بادهای سرد و موت ... و امکان
زلزله خاصه که شهاب موجود باشد و اگر زحل مستولی باشد دلالت کند بر قحط و جوع و
حرکت و سختی و اگر مریخ باشد دلالت کند بر قوت بزرگی از خوزستان یا خراسان
و افتادن حریق و بیماری و زلزله **اگر در سنبله باشد** دلالت کند بر آفت زراعات و
آتشی و کثرت خلاف خاصه در بلاد قبط و نوبه و در میان خلایق و حدوث حرب
و وقوع مرگ ... و وجود شهاب در قحط و گرانی و در ولایت مصر و کثرت
منازعت و در آن ولایت ... و نباتات و آتشی ... وقوع زلزله با انقسام ... و
خرابی بقاع و کوفتن عمارات ... و در ... آشوب ... و خشکی هوا و فتنه در ولایت
حرب و قهستان و فارس ... و بسیاری امراض مهلکه و کمی آبها و نزاع در میان ...
... و وقوع مصائب و اگر قمر شهادت دهد ... و عمال بود و آفت
میوهها و غلات و شهادت عطارد روز ... بود و اگر شهادت ... بود دلالت
کند بر ... ملوک و ... و طلب از رعایا و ... و بسیاری مناظره و ...
شدن ... در میان زنان و هر کوکب که در وتد سنبله باشد منسوبات آن وتد ...
و مضرت رسد و کثرت و تشویش بود و در اراضی جنوب اگر زحل مستولی باشد دلالت
کند بر خرابی اکثر نواحی و وقوع ... در وقت ... آتشی ... و اگر مریخ مستولی
باشد دلالت کند بر جوع و قحط ... در وقت ... هوا و ظهور حشرات الارض
و نقصان کشت و زرع **اگر در جدی باشد** دلالت کند بر حرب و خونریزی در زمین حبشه و زنگ
و بربر و هند و ... و اغنام و ... و آفت ... و اگر شهادت آفتاب
و عطارد بود دلالت کند بر قوت ... و حدوث امراض مزمنه و بیماری یکی از پادشاهان
عظیم الشان و مرگ یکی از ... و کثرت دزدی و حدوث جنون و سایر امراض سوداوی

وهبوب ریاح بارده و در لقاح کثرات و اختلاف هوا و سرماء و برفهای عظیم و در وقت
خاصه که زحل در عاشر بود و قوت حال و زوال و اگر قمر و مشتری شاهد دهند
دلالت کند بر قوت حال سلاطین و لطف حکام و کشته شدن و ظلم سلطان اکثر و در از کوکب
و خروج طایفه مانند و متصل شوند و تا بزرات رود و برای قران اهون از سایر قرانات مشکین بود
و در این برج را کس محمود الاحوال باشد و اگر زحل مستقیم باشد دلالت کند بر خشکی هوا و سختی
سرماء در وقت و اگر مریخ مستقیم باشد سختی سرما و گرما باشد در وقت خود و مقارنه
نحس در مثلثه هوائی دلالت کند بر فتنه و حرب و کثرت اراجیف و بد گشتن هوا و بیماریهای
خونی و در افتادن عداوتها و خلاف شدن محاربات اطبا و در حکام نجوم و خوانت و ظلم و هراس
در خلایق و قتل و کاهش در معارف و خشکسال و در رفتن آتشها در هوا و وزیدن بادهای صعب
وقف و آتشی و خرابی جاها و بد حالی دزدان و بدکاران و دستی مردم در امور دین و بودن
سرماء در وقت و زحمت رودها و هرج قلاع و جبال از لشکریان و انقضای تباهی و موت
پیران و غارت و مشغول در کوهها و تفاوت نرخها و گم در بازارها و اغلب این تاثیر در
اقلیم روم و زمین مغرب بود اگر در جوزا باشد دلالت کند بر فتنه در زمین عرب و شهر
های شمالی و هوای بلاد روم وقف و حال بزرگان و بدی هوا و کمی نمو و برآمدن علامات
و آیات در هوا خاصه که مریخ در عاشر بود با نظر عداوت عطارد و در رفتن بادهای
مضر بر نباتات و حیوانات و اگر شاهد ماه و آفتاب و عطارد بود دلالت کند بر وقوع
نقصانها و پیش آمدن سفرها و حرکت بزرگان وقف و حال مسافران و رسیدن
غم و نکبت باهل حساب و ادب و شکایت و سپاه و نسبت سرداران وقف و مزارع
وکساد بازارها و هر کوکب که در وتد باشد وقف و جواهر اورا و منسوبات عیب
او و طبقات او را در خلایق در حال اعدا و باد و اگر بلا و ظهور ریح و هبوب ریاح
حاره سیما که مریخ در عاشر بود و وقوع حرب در میان عرب و بادهای صعب و سقوط آتش
و دست پراوردن بدکاران خاصه در اقلیم سیم و بیماریهای خونی و بسیاری فصد و حجامت
و فتنه در میان اهل مغرب و آفت طیور و اگر زحل مستقیم بود ظهور عداوت بود در
میان خلایق و بلاها و در اکثر بلاد و وزیدن سموم و ظهور ریح و تواتر هبوب مظالم و قلت
نم و اگر مریخ مستقیم باشد حرکت مردم کوهستان بود بطرف روم و آشوب و حرب
در آن سرزمین و حدوث بیماری و کثرت باران و رعد و برق در وقت اگر در میزان
دلالت کند بر فتنه در جانب مغرب و بیماریهای خونی و آفت لشکریان و بدکاران و ظلم
و ستم وقف و هوا و آتشی و قتل و دزدی و سرماء در وقت و شدت حرب میانه ملوک

و حرکت در

و حرکت در خلایق خاصه زنان اکابر و درد عضوها از بسیاری خون و طغیان معده ان و حرب
و مقاتله در میان عرب و کدورت و سرخی هوا و غارت در بلاد روم و اسیر و برده کردن و فوت
یکی از ملوک حبشه و قایم بی عدد و یکی از پادشاهان مغرب و قحط و جوع و ظهور ریگ و یکی از علامات
هوائی سیما که مریخ در عاشر بود و عطارد رو با و ناظر خاصه که بنظر عداوت و اگر شاهد عطارد
یا مشتری بود دلالت کند برف و حال کیشان و اهل شرک و اگر شاهد زهره بود دلالت
کند برف و حال زنان و حرکت ایشان و اگر شاهد قمر بود دلالت کند بر ظلم و ستم
سلاطین و حصول ذل و قحط و بیماریها و رنج بر ایشان و اگر زحل مستقیم باشد عداوت
باشد میان پادشاهان و اعتدال هوای زمستان و قلت امطار و اگر مریخ مستقیم
باشد عداوت و نزاع باشد میان سلاطین و حرکت خوارج و یکی از شگفتها و کمی
باستان در وقت اگر در دلو باشد دلالت کند بر فتنه در جانب بادیه عرب و حوالی
کوفه و روم و گیلان و جرجان و طبرستان و غلو حرکت ملوک و اشراف و بادهای
مهیج و مکروه و خطر کشتیها وقف و حال مسافران دریا و جستن برقها و صاعقه ها و اگر
شاهد ماه و عطارد بود دلالت کند بر کمی باران و در رفتن بادهای سرد و اگر شاهد
زهره و عطارد بود و ابرهای پرنم و بیماریهای مهلک و ریختن خونها و ظهور علامات
در هوا خاصه که مریخ در عاشر بود بنظر عداوت عطارد و قطع راهها و اگر شاهد
آفتاب بود دلالت کند بر غضب و خونریختن میان دو سپاه و اگر شاهد زهره
و مشتری بود دلالت کند بر خرابی باغها و عمارتها و زیان کردن نافرمانی لشکرها
و هر کوکب که در وتد بود وقف و منسوبات او و جمعیت لشکرها و دلیر شدن اکثر او
و احشام و خرابی ولایت پیران و سران سپاه و بیماریهای خونی و هراس در مردم و فرو
رفتن بعضی عمارات و فتنه و در رسانیدن کوفه و بعد از چند روز حرکت منافقات پدید آمد و را
بهم [illegible] و کرود پس اگر زحل مستقیم باشد دلالت کند بر سختی سرما و گرما هر یک
در وقت خود و اگر مریخ مستقیم بود دلالت کند بر بسیاری قصد و دشمن در زمین
مغرب و کمی باستان مقارنه نحس در مثلثه ابی دلالت کند بر فتنه و تشویش و خلاف
قوی پادشاه و جنبش مردم سفله و غلبه کردن نادان و ستمگران و بیرون آمدن پرده [illegible]
و اکابر خود و در افتادن حرب و مقاتله و ترس خلایق و پریشانی مردم و خرابی [illegible] و نکبت
اهل خیانت وقف و کشتیها و تلف شدن مسافران دریا و بد کرداری لشکریان و
رحمت خاندانهای قدیم و خرابی [illegible] از کثرت آب و ظهور سلطانی عادل

اگر در سرطان باشد کار بدتر بود و مدعیان خروج کنند خاصه در حدود ... بود و ابطال کرده
نکتن فتنها و حربها افتد و در زمین عراق و ولایت عرب و خراسان و فتنه و تشویش و ترس و بیم
و رنج و محنت خلایق باشد و غلبه کردن ترکان بر اطراف و فتنه در قلاع و تلفها و بسیاری امراض
حیف و کذب و ناامنی راهها و قطع طرق و کمی آبها و وفات و حال ... فراوان در دریا و هلاک
حیوانات دریا و اگر مشهد بهرام باشد و مشتری دلالت کند بر تنگی و قحط در جمیع آفاق
و بعضی گویند کشت و زرع تنگ بود و نقصان در اموال ملوک و اشراف و اکابر و هر کوکب
که در وتد ... بود ... معنیات آن وتد و آن کوکب بود و کثرت حروب واقع میان اهل
ارمنیه و حروب و هیجان طایفه اتراک و عداوت میان او میان ... و کثرت برف و باران
و سختی حال لشکریان و امرا و فتنه عظیم و اگر وسط السما بود مرگ یکی از ملوک باشد
و اگر وتد الارض بود خرابی مواضع و اماکن از زلزله خاصه که عطارد ناظر باشد خطر عداوت
و غلبه کردن مردم سفله و زحمت بزرگان از دونان و آفت بدکاران و وفات ... و غارت
در فارس و در مدینه صغری و بابل و آفت نباتات از برف ... و ریختن ... باشد
و آفت جانداران ... خاصه در جانب شمال اگر زحل مستولی باشد دلالت کند بر عداوت
میان مردم و بسیاری باران در وقت و ظهور حشرات الارض و اگر مریخ مستولی باشد
بسیاری خوارج بود و کثرت برف و توسط باران در وقت و بباید دانست که اثر این قران
عظیمترین قرانات کبری است و احکام آن مخصوص ... نیست بلکه سالها از آن استنباط و استخراج
نمایند از امور مخصوصه او چنانکه در مطولات مذکور است و اگر این قرانات نزد تحویل
سال با قران علویین دست دهد یا بوقت انتقال دولت اثر آن عظیمتر باشد اگر در ...
دلالت کند بر حربها و مخالفت و فرو رفتن یکی از ذوی الاقتدار و برخواستن آشوب عظیم
و تسلط خدام بر مخدوم خویش و خوف بلاد و هم در خلایق و آسیب بدکاران و غلبه
کردن وزران و سستی خرابی ... ارتفاع از غلال بحر و مرد ... تجزیه و کثرت فتنه و حرب
در جبال و تنگیها و ظهور حیوانات و هوام موذیه و رعد و برق و موت و آشوب در زمین
عرب و بلاد و سواحل چون عمان و بصره و نواحی آن و تغیر در احوال و رنج و زحمت مردم و ...
جور و ستم از جانب سلاطین و اگر مشتری و عطارد با ایشان بود دلیل بر نقصان و خسران
تجار و ... فرزندان حکام فارس با ایشان و بسیاری بادها و بارانها و اگر زهره با ایشان
بود دلیل است بر ... هوام یکی از ملوک را واقف رسید بزبان و گرفتاری سرداران
و هلاک بعضی از ایشان و چون مشتری با ماه بود باران قوی آید و اگر عطارد با ایشان بود

بهاری

بهاری در ولایت بابل شیوع یابد و اگر زحل مستولی باشد فساد در حشم باشد و خشکی
هوا در وقت و اگر مریخ مستولی باشد فتنه در کوهستان بود و ظهور حشرات الارض و آفت
زرع و کشت و باران و رعد و برق در وقت بود و اگر در حوت باشد دلالت کند بر حرب
و فتنه در سرحدها سیما توران زمین و ولایت طبرستان و جرجان و تنگی طعام در ولایت
شام و دریا بار و حدوث وحشت و ترسیدن جماعت و بیم و خوف از اعدا
اگر مشهد آفتاب بود وفات و حال اشراف و مرگ بعضی از ایشان و بیماری بادشاهی
بود و کمی نمو و بسیاری حیوانات و حرکت ملخ و زنبور و اگر مشهد زهره بود دلیل است
بر آفت زنان و سختی حال ... قران و هر کوکب که در وتد ایشان باشد دلیل
است بر صفات و منفعات آن کوکب قتل و حرب و ... در بلاد یمن و حبشه و نواحی آن
و قتال در شام و عراق عرب و کثرت ماهی و ... و رعد و برق و اگر زحل مستولی باشد
دلالت کند بر بسیاری ملخ و ماهی و خشکی هوا و اگر مریخ مستولی بود دلالت کند بر خرابی
بلاد و بسیاری باران و رعد و برق در وقت تنبیه هر گاه این قرانات در درجه کدخدای (?)
کوکبی باشد آن اقلیم که منسوب بآن کوکب است در شرف ... و فتنه و در میان اهل آن
آشوب بیشتر باشد و چون در برج منقلب وقت ... زود و فتنه بسر شود و اگر در برج ثابت
باشد قوی و پایدار بود و اگر در برج ذو جسدین در حد وسط بود و هر کوکب که نور
بر ایشان افکنند در میان طایفه که منسوب بآن کوکب باشند فساد افتد و اگر هیچ کوکب نور
بر ایشان نیفکنند قران ضعیف الاثر باشد و هم چنین اگر برج آتشی است اثر او در جهت
مشرق باشد و اگر برج خاکی بود در جنوب و اگر برج بادی بود در حد مغرب و اگر برج آبی
بود در حد شمال و نیز هر ولایت که منسوب بود مطلع تأثیر قران در آن ولایت باشد
تنبیه ... هر گاه ... در هر ... جمع شده ... و قمر با ایشان بود اگر
آن برج خاکی باشد زلزله شود ... و اگر آبی باشد فساد از آب و عفونت
عظیم حاصل شود و اگر آتشی بود از آتش و اگر بادی بود از باد قران زهره و زحل و ...
قران زهره و زحل مطلق دلالت کند بر دشواری وضع حمل و شروع مشایخ در نکاح ... الغوامض
و هیج و مرج در ولایت مشرق و فتح عظیم در ولایت روم بسیاری اخبار و فتح و بادهای
درخت شکن و معتدل شدن هوای تابستان و سرمای بافراط در زمستان و این
معنی بسبب امکان و شعاع سایر کواکب متفق ... اگر زحل مستولی بود و قوی حال دلا
لت کند بر تنگی حال مشایخ و اصحاب جبال و ... ایشان ... و طرف و در ... طعام
و بنیاد ... عمارت و اگر زهره قوی و مستولی باشد دلالت کند بر افکندن منازل نزهت مطبوع

درفعت اهل طرب فزنان و بالجمله امتزاج ایشان و میل بود بر اسبابی حرث و نسل
و ظهور کینه و مکر در میان ازواج و تعویق افتادن در اسباب طرب و تماشا و قبض
خاطرها در استیلا اگر بر طبیعتها قران زهره و زحل در مثلثه آتشی دلالت کند بر سرمای در وقت
وقت و علت در زنان و خادمان و اصحاب رامشگران و بر آمدن تکاهوی خرد و دشواری
وضع حمل و عفونت ازواج و تفاوت نرخها و حدوث ابرهای سیاه دوف و میوها و لهو و
طرب در مشایخ و اهل صحرا و آمدن کاروانها و آوردن برده و حقیر و نوقه خلایق و هر شهر
و سه ماه و کم و بازار ابریشم و رقصه اگر در حمل باشد منع مطربان و زنان باشد و دخول
لشکر بیگانه در ارمینیه و وقوع طاعون در خوزستان و اهواز و مرگ عورات و وزیدن
بادهای تند و رعد و برق و باران در ارمینیه کمترک اگر زحل مستقیم باشد پادشاهی
بجدید ظهور کند با کمی رتبه بقدرت و حرب و خونریزی بوده مرگ خلایق و اگر زهره
مستقیم بود مضرت رسد از مردم روم بارمینیه و طاعون در اهواز و خوزستان و جستن
باد شمال و آمدن باران وارد، این تاثیرات قران در برج ثور بود اگر در اسد باشد موت
یکی از سلاطین و فرماندهان و وحشت در ولایت مشرق و هلاک زنان و دشواری
وضع حمل و حدت حال مطربان و خواتین و وقوع مشایخ و بزرگان و بیماری مغنیان و در رنگ و میل خلایق
بفجور و فسق و دلالات زمینت و اگر زحل مستقیم باشد مرگ ملک بابل بوده بزرگان خوزستان
و سختی در ستمکاران و ظهور ربح و اگر زهره مستقیم بود ظهور ربح بود و بسیاری باران بود
اگر در قوس باشد دلالت کند بر تشویش زنان و مطربان و بیماری ایشان و نقصان اجنبیه
و کدورت هوا و منازعت ازواج و کم و عجایب وحشت سرما و موت خواتین معظمه و کمی
نفع مطربان و منع باران و تاریکی و اگر زحل مستقیم بود باران اندک آید و کشت نیکو بود و اگر
زهره مستقیم بود مرگ بعضی از زنان پادشاه بود و کمی باران باشد اما بعضی زراعات
نیکو بود قران زهره و زحل در مثلثه خاکی دلالت کند بر رنج زنان و سختی و اندوه خواجه سرایان و
بیماری در این طبقه و بسیاری و منع حمل و مخالفت ازواج و از زوایع و از زر و دیبا
کشیدن کنیزان و خواتین و رغبت مردم به دوا خورده و نکاح و طرب و زینت و وقف و
آشتی روز با حضن و انکار و عمارات و تفاوت نرخ فواکه و سرما در وقت و جستن بادها و قلت
باران و کم و بازار عطر و رقصه و لباس و عفونت آب و هوا و ارزانی برده و این تاثیرات
در بلاد و ذربایگان و بلاد به جنوب بیشتر باشد و ایضا در دلالت عجب حربها افکنده و باعث
آن زنان باشد اگر در ثور باشد سرما باشد و بدی حال زنان و امراوان و ارباب مناهی
و ملاهی و بسیاری دواب و بیماری گاو و گوسفند و شتر و در مردم همه و کساد برده خاصه در اقلیم

پنجم

پنجم و بلاد ثور و موت فرمانده عظیم در ولایت روم و کثرت موت در زنان و قحط
و کمی طعام در ان ولایت و اگر زحل مستقیم باشد در ولایت بابل حزن و کمی فدو و موت
یکی از ارکان دولت پادشاه روم بود و اگر زهره مستقیم بود گرسنگی و قحط بود و خصو
صیت اگر در سنبله باشد دلالت کند بر حرکت مسافران و فوت و موت زنان و خ
رت مطربان و ازواج و خواتین و عسر ولادت و اندوه اهل اصوات و اکحال و مخالفت
ازواج و خواری حریر و لباس و میل هوا بخشکی و اگر زحل مستقیم باشد لشکرها بجا
نب ارمینیه روان شوند و حدوث باران و اگر زهره مستقیم بود بیماری و موت خلا
یق بود خاصه در اختلاف جنود ارمینیه و بارانهای مضر بر محصولات اگر در جدی باشد
دلالت کند بر بدی حال خواتین و اصحاب لهو و لعب و دشواری وضع حمل و ناسا
زگاری ازواج و بیماریهای قبیح و ابرهای سیاه و شدت سرما و برف خاصه که در دنباله عاشر
قران گذشته و تسلط بیران و اهل جبال و دهاقین و غیر و اهل روم با اعدا و کثرت فوت در جهار
و نقصان در حیوانات و اگر زحل مستقیم باشد دلالت کند بر هلاک چهارپایان خاصه گوسفند
و نقصان آبها و اگر زهره مستقیم باشد دلالت کند بر حرب میان روم و ارمینیه و کثرت
موت و بسیاری باران قران زهره و زحل در مثلثه هوائی دلالت کند بر نکبت زنان و قدح و
خواجه سرایان و انوکران و ناسازگاری ازواج و بر آمدن ابرها و بارندگی ها و سرما
در وقت و دشواری وضع حمل در وقت و اهل مزامیر و اوتار و عاشق بیران و مردم ساتگی
و تکاهوی بر عفت و بدحالی بزازان و عطاران و وقوع تماشا در بساتین و اهل جبال و موت
دختران دوشیزه اگر در جوزا باشد دلالت کند بر ناسازگاری ازواج و محنت خلایق
و دشواری وضع حمل و اسقاط اجنه و وقوع باران و تگرگ و میغ و کثرت جنون خاصه
در میان زنان و حسن حال مشایخ و اهل فلاحت و ضرر مطربان و اگر زحل مستقیم بود دلیل
بر فوت یکی از فرماندهان روم و رسیدن بلاها با اهل ارمینیه و مرگ زنان و اگر زهره
مستقیم باشد سختی بولایت روم رسد و کثرت قحط باشد اما بابستان بسیار باشد
اگر در میزان باشد دلالت کند بر رعد و برق و باران و صداهای مهیب از هوا و مرگ زنان
و صلاح حال مشایخ و اهل جبال و فقرا و اکرا و قلت فواید مطربان و ظهور رامشگران و خواتین
و طرب و شادی اهل رستاق و صعود غبرات و موافقت ازواج و کثرت استعمال مزامیر
و اوتار و ظهور سرما پیش آمدن مردم دون و توانگری ایشان و تاثیر این قران در این
برج بیشتر از سایر قران باشد چه هر دو کوکب در این برج ممدوحند اگر زحل مستقیم باشد

صلاح حال مردم بود و بسیاری حشرات الارض و اگر زهره مستقیم بود اختلاف میان
پادشاهان ظاهر شود و توسط حال کشتیها بود اگر در دلو باشد دلالت کند بر غلبه نشاط در
پیران و کهل و زنان و فساد و نماش در ارزاق و کوچها و نقاهی بر غیبت و شدت
سرما و کثرت موت زنان و بدی حال مطربان و وقوع سعال و نزلات و قوت حال پیران
و ضعف جوانان و کودکان اگر زحل مستقیم باشد نیز حال پادشاهان باشد و حرکت ملک بابل
و کمی باران و اگر زهره مستقیم باشد دلالت کند بر علتهای مردم بیشتر از سعال و بسیاری باران
قران زهره و زحل در شرف او دلالت کند بر غلبه اهل و قوت سرما و تنگی گرما در وقت و زیان
میوه‌ها و نباتات و بیماریها از برودت و خراب شدن مواضع از کثرت آب و بسیاری گرگ
و زرع و فراخی اطعمه و ظهور علت در زنان و حزن و نشاط در پیران و توبه اهل صلاح
و حال زنان زانیه و حبس مردم بفقر و ربا و حرکت دزدان و در آمدن شهرها و بدی حال
شهریان و حصاریان و اهل جبال اگر در سرطان باشد دلالت کند بر خلاص محبوسان و غرق
های دریا و اندوه خواتین و خدمه و اهل طرب و غلبه کردن اهل و قوت سرما و ضعف
کهار وقت و کثرت موت در دیار فرنگ و بسیاری قحط و غلبه مرض خلایق سیما
در زنان و سعادت حال مطربان و زیادتی نمودن ابر و باران اگر زحل مستقیم باشد دلا
لت کند بر کثرت موت در بلاد روم و بسیاری یخ و اگر زهره مستقیم بود باران نیز
متواتر بود و وفور و کثرت در زرع از بسیاری یخ اگر در عقرب باشد دلالت کند بر فساد
زنان بدکاره و کثرت هموم و احزان و شدت احوال مردمان و رعد و برق و باسوال
و آفت زنان زانیه و گرفتاری فرق و اندوه ارباب [illegible] و سرما و خشکی هوا
و خرابی سواحل و تلف شدن رنجها و ابرهای غلیظ پس اگر زحل مستقیم بود دلالت
کند بر حدوث امراض در میان مردم و بسیاری باران و اگر زهره مستقیم بود دلالت
کند بر مصیبت پادشاه بابل و مرگ زنان و تری هوا اگر در حوت باشد دلالت کند بر زحمت
خواتین و توبه اهل طرب و مرگ بعضی از زنان حامله سیما از حرم پادشاه و فرمانداران و
شناعت عداوات و بیچیزی و بی پیری ایشان و کثرت امطار و رعد و برق و کثرت فجور و وقوع
اهل طرب و عشرت و منع حمل و کساد [illegible] و دل مشغولی خلایق و اگر زحل مستقیم بود موت زنان
حامله بود و بسیار زنان ملوک و کثرت باران و رعد و برق و سرماهای مفرط و اگر زهره مستقیم بود
مخالفت اهل ارمینیه بود با ملک بابل و شدت برد و کثرت امطار قران عطارد و زحل در شرف [illegible]
مقارنه عطارد با زحل مطلقا دلالت کند بر افراط برودت هوا و حدوث برف در زمستان

واعتدال

و اعتدال در تابستان زیرا که عطارد با طبع سرد و خشک است و چون کوکب از منطقه منت
میکند هر گاه منطقه بر حمل شود و در حمل برودت است در هوا حاصل میشود و سبب
برف و سرما میشود و در وقت پس اگر زحل در این وقت اقوی بود دلالت کند بر رغبت
مردمان بانواع علوم و فنون دقیقه مانند هندسه و فلسفه و بیرون آوردن اسرار و غوامض امور
و اگر عطارد اقوی بود دلالت کند بر رغبت و کسب مردمان بانواع علوم و صناعات و حدوث
بیماری و رنج در بلاد روم و بابل چه امتزاج این دو کوکب دلیل است بر دروغ گفتن و مکر و تزویر
و سهو و شبهه و اظهار کتب و توقف کار در سفرها و بی رونقی بازار و مشهور شدن معاملات
و وقوع اخبار اراجیف و کثرت هوام و موت یکی از ملوک در ولایت مغرب
قران عطارد و زحل در هبوط [illegible] دلالت کند بر بد شدن احوال دبیران و ارباب دواوین و نو
شتن خطوط ناحق و افتادن در رجیف و زدن سکه و دره و دروغ و ضایع و کساد بازارها و نماز
شدن سخنان کذبه و آمدن کار روا و وقوع معاملات [illegible] و تبه هوا و سرما و رعد و
برق در وقت و کسادت در زرع و تفاوت نرخها و بیماری سوداوی مثل صرع و جنون
و رنج اطفال و رنج بردن عقلا و بدی حال نقاشان و اهل قلم و خشم پادشاه و عطل
در کار و کارگزاران و ستاجران اگر در حمل باشد دلالت کند بر ضعف حال اهل دیوان
و ارباب دفاتر و نوشتن خطوط مزوره و خیانت خلایق و کساد بازارها و خرید و فروخت
بردن و گرفتن و اختلاف کتب و رعد و برق و سرما و تفاوت نرخها و بسیاری تهمت
زدن در خلایق و عوارض اهواز و روم و غلبه کردن اهوازیان و حدوث آشوب و ربا و
وهبوب ریاح و حدوث امراض و اشراف و کتاب و کثرت اراجیف پس اگر زحل
مستقیم بود جنگ در میان عجم و روم و مرگ یاره بزرگان بود و اگر
عطارد مستقیم بود وقوع امراض منتشر در اهواز و خوزستان و چین پادشاهی و باران
بود اگر در ثور باشد دلالت کند بر بسیاری اراجیف و تهمت میان خلایق و میل
مردم بنا راستی و عذر و مکر و نمیمه شنیدن در حق یکدیگر و شکستگی کارها و اندوه تجار و اهل
حرفه و آزرده شدن ایشان از عقلا و دلاوران و دزدان و ظلمت هوا و خرابی کتاب و
وقوع موت در میان خلایق و فرود رفتن یکی از ابنای ملوک و کثرت کارها و خان مظلمه و اگر
زحل مستقیم بود مرگ یکی از فرمانداران و اقربا و تخفیف و ظهور حشرات الارض و اعتدال
هوا و اگر عطارد مستقیم بود دلالت کند بر موت خلایق و قحط و کثرت هوام اگر در جوزا باشد
دلالت کند بر ضعف قوت و امراض و موت و بدی حال وزرا و کتاب و ارباب تعویذ و ظهور خوارج و هیبت

ریاح و قلت نمو زرع و نکبت اصحاب دیوان و کتّاب و درد و حیف و طلب شدن لشکر و سستی
بلندیها و نوشتن خطوط مزوّره و گفتن محالات و ظهور مردم منافق و کذّاب و مشعبد و موحد و بد
گشتن هوا و خشکی و بارندگی و نارواها کارها و بیماری جوانان و رنده و خلایق اگر زحل مستقیم
باشد مرگ چهارپایان و توسط باران و بسیاری حشیش باشد و اما قران عطارد و زحل در مثلث خاکی
دلالت کند بر کدورت خاطر و حیران ارباب قلم و عمال دیگر و وکلا و متصرفان و افتادن ارا
جیف و سخنان دروغ و تهمت و هیچ صنایع و عقوبت بدی حال کاروانها و کساد بازارها و
دخول آفت و طلب و قحط و کثرت و رنج و تفاوت نرخها و کثرت مه و باران در وقت
و بیماریها و انواع صرع و مرگ ناگاه و درد چشم و بیماری اطفال و گرفتاری وزرا و
اگر نحوس باشند دلالت کند بر کثرت مه و باران و سرما و سیول عظیمه و ریاح شدید
و روایات احوال بزرگان و وزرا و قلت فواید کتّاب و عداوت بازرگانان و رنج
دبیران و اهل دیوان و دزدان و حیف و تهمت و عجز میان مردم و شدت حال قران
دیگر اعمال و خصوصاً میان مردم و بیماریهای دماغی و تفاوت نرخها و گرد و غبار و تاریکی هوا
و رعد و برق و وباها در مکان نکهت اگر زحل مستقیم بود خصوص هیبت ها و جنگها افتد
میان مردم و قصد دشمن در اهواز و خوزستان و بسیاری موج دریا و گرانی طعام
و اگر عطارد مستقیم بود دشمن قصد ولایت بابل کند و ظهور سرما و موج و کشتی باشد
اگر در سنبله باشد دلالت کند بر حرکت عساکر و شدت و خلف میان لشکر بابل و حرکت
زنان و کدورت و حرارت مطربان و انتشار خوابیدن و عسرت ولادت و رانده
زنان و مخالفت ازدواج و میل هوا به خشکی و خواری حریر و پلاس و شیوع
چیزهای عجیب و بکار داشتن طلسمات و نیرنجات و اگر زحل مستقیم بود اهواز را باد کس
جنگ افتد و مرگ خوابیدن مفرطه و کثرت باران بود در مواضع مستقیمه و اگر عطارد
مستقیم بود اهل مدینه را با اعدای ربه واقع شود و بسیاری آب رودخانها بگشد
اگر در جدی باشد دلالت کند بر نقص باران و وقوع زلزله سیما که قران در بیت سراج
بود و خوف موت یکی از سلاطین خود و شدت سرما و برف و جلید و تاریکی
هوا خصوصاً که قران در بیت عاشر باشد و قلت فواید کتاب و متصرفان و طرح جنایت
کساد و بازارها و تنگی طعام و مشغولی اهل دیوان و خوف کاروان و مرگ اشراف
و اکابر و اگر زحل مستقیم بود دلالت کند بر وقوع موت در ولایت خوزستان و سختی سرما و
بسیاری بارندگی و اگر عطارد مستقیم باشد مرگ زنان اشراف و طاعون در حیوانات

نجم

نجم و کم گیاه بود قران عطارد و زحل در مثلث هوائی دلیل است بر بیماری بزرگان
و علما و اهل فضل و موت ناگاه خاصه در اعیان و نکبت اهل دیوان و متصرفان و عمال
دیگر روحی سپه و وکلا دیوان و اراجیف و گواهی دروغ و کساد بازارها و گرانی اطعمه و آمدن
کاروانها و آفت و بناهات و آتشی در بودن سرما و بارندگی و حدوث ریاح در وقت
و میل مردم بعلوم دقیقه و بیماری اطفال از ترس و هم و شکستگی اهل حرفه و دعوای
باطل و رنج چهارپایان و آشکارا شدن کینها و مکر و حیله در میان خلایق و اگر این
تاثیر در بلاد هند و اقلیم سیم ظهور آید اگر در جوزا باشد دلالت کند بر کثرت اراجیف
و تهمت و خیانت و رنج عمال و متصرفان و بیماری جوانان و کساد بازارها و رنده و تفرقه
و هم حرکت مفاجات و خصومت میان اهل بر و عامه و گرانی طعام و آفت و آتشی
و جستن بادهای صعب و رعد و برق و بحث علوم ریاضیه و اعمال غریبه و بدی حال اهل قلم
و وقوع سرما و نزول و قتال در جانب شمال و کثرت ابرها اگر زحل مستقیم بود
دلالت کند که حاکم بابل بعضی از اهل حرم خود را بقتل رساند و اگر عطارد مستقیم بود
صلاح مردم و خوشی بود اگر در سرطان باشد دلالت کند بر کثرت اراجیف و تفاوت
نرخها و خصومت عوام و هر مردم شریف و اظهار سخنان باطل و آفت و آتشی و رانده
اهل قلم و حکما و کتّاب و اهل بازار و حدوث ریاح و رعد و برق و در مکان باران و قلت
فواید کتاب و دو نعمت اهل قلم و میل هوا به سردی و اگر زحل مستقیم باشد حدوث باران
باشد و جستن بادهای مختلف و اگر عطارد مستقیم باشد پادشاه و دفع دشمنان
منازعت و مخاصمت کند اگر در اسد باشد دلالت کند بر وفور امطار روز یا دو شان
ریود در رودخانها و قلت رعد و نمو زرع و موت یکی از ارباب علم و کثرت اراجیف و میل
هوا به سرما و کساد بازارها و دلالت بکار و تفرقه و خیانت ها و هر ایشان مردم از هر نوع و
خصومت میان اهل جبال و ساکنان و اگر زحل مستقیم بود دلیل است بر ظفر یافتن ملک بابل
بر دشمنان و موت بعضی فرزندان او و زلزله و باد و سرما و اگر عطارد مستقیم بود دلالت کند
بر قصد آن و فوت حاکم فارس و خرابی بعضی مواضع از آن ولایت و حکم قتل کردن پادشاه
مردم فرزند خود را با شخصی که بمنزله فرزند باشد و بودن سرما قران عطارد در مثلث آبی دلیل است
بر ابرهای سیاه و بارندگی ها و حرکت و رنج بند در وقت و زیان معاملات و آفت و جنب
قران دریا و نقصان کشتیها و آمدن کاروانها و کساد بازار و افتادن اراجیف و رونق کار وزرا
آن وقت قحط و بستان بانان و باغبانان و بیماریها در ارباب قلم و کتّاب و زحمت انبیاء و بکن
که هوا خشک گردد و اگر دلایل دشوار دو دیگر بوده باشد و مقتضی وقت بود تفاوت نرخها بل

کمانی و نوشتن خطوط مزوره و دروغ و تباهی حق حیوانات آبی و محافظه ارباب لشکر و ابقای
اگر در سرطان باشد دلالت کند بر خلاص محبوسان و کشتیهای دریا و اندوه خواتین و دفعه و غلبه کردن
اهل و اعتدال هوا و کثرت موت در دیار فرنگ و بسیاری قحط و مرض خلایق سیما در زنان
اگر زحل مستقیم بود مرگ بعضی از زنان پادشاه باشد و حدوث جنگ و درد و وقوع زلزله و باران
و اگر عطارد مستقیم باشد اسقاط اجنه بود و اندک کشت و زرع و کثرت امراض اگر در عقرب باشد
دلالت کند بر تشویش اهل بازار و در باب دیوان و کتاب و زیان بزرگان و سرما و برف و [illegible]
و اراجیف و خصومت میان مردم و سد و بسته شدن راهها و گرانی غلها و وقوع حرب میان
متعلقان دو پادشاه و کثرت طاعون و موت و مراسلات و ملاقات میانه ملوک و سلا
طین و سوء حال کتاب و وزرا و وقوع موت در دواب و باران و رعد و برق اگر زحل مستقیم
بود حدوث مرگ در اکثر اقالیم و اگر عطارد مستقیم بود حرب میانه دو بزرگ واقع شود و هلاک مردم
بطاعون و مواضع مستوره اگر در حوت باشد دلالت کند بر سوء حال کتاب و وزرا و کثرت نرخ
و ماهی و دریاها و بسیاری رطوبت و ظلمت هوا و کثرت ابرها و بسیاری اراجیف و اندوه
عمال و کتاب و مردم بازار و اهل قضا [illegible] و متاعها و آشفتگی دماغها و وقوع سرما و [illegible] وزرا
و اسراف و بسیاری ماهیات و اگر زحل مستقیم بود بسیاری مرغ و ماهی بود و کثرت نم و باد و اگر عطا
رد مستقیم بود باشد وقوع حرب باشد میان اهل مشرق و روم و بسیاری مرغ و کثرت باد و باران
قران قمر با زهره در مثلثات ربع قران قمر با زحل مطلق دلیل است بر تغیر هوا به سردی و در زمستان از [illegible]
سرما و برف و [illegible] و اگر اتصالات بعد از انصراف او باشد از اجتماع و استقبال تاکید امر مذکور کند به
عجب زمان و مکان [illegible] اگر قمر در اتصال ساتر زحل شود در ولایت مغرب پادشاهی عظیم الشان
فرو رود و قران قمر با زحل در مثلثه [illegible] دلالت کند بر خشکی هوا و حرکت باد سموم در وقت ملوک
بر مردم [illegible] و [illegible] الناس و رسیدن ظلم و بیداد میان خلایق و کثرت اراجیف و وقوع
سفرهای [illegible] اگر در حمل باشد دلالت کند بر مضرت رسیدن از اتراک بولایت ارمینیه و [illegible]
و [illegible] میانه ایشان و تغیر هوا و [illegible] و بادهای متعفنت و سرما و باران در وقت
[illegible] و حیوانات و تفرقه عامه و [illegible] لشکریان و بدی حال رسولان و پیکان و [illegible] خوف زنان حامله
و اطفال و [illegible] خاطر و حدوث اخبار دروغ و مکر و غدر در میان خلایق و در توقف ماندن مهمات
و [illegible] اجتماع مردم و اگر زحل مستقیم بود [illegible] و بارانها [illegible] در وقت و اگر
قمر مستقیم بود [illegible] باران باشد در وقت اگر در ثور باشد دلالت کند بر اندوه عوام و مسافران
و [illegible] و تاریکی هوا در وقت و در توقف ماندن کارها و مکروه بزرگان و سرگردانی
رسولان و جاسوسان و اخبار اراجیف و موت یکی از بزرگان و باران در وقت و اگر زحل مستقیم باشد

مرگ بزرگان

بزرگان باشد در ولایت خوزستان و آمدن یخ در وقت و اگر قمر مستقیم بود اسقاط اجنه
و حدوث باران بود در وقت اگر در جوزا باشد دلالت کند بر حدوث هوا و ابرها و تاریکی هوا و با
سرما در وقت و پدید آمدن چیزی برکت و اصلاح میان مردمان و بیماری در میان خلایق در وقت
حیوانات و ملال [illegible] و زحمت آتش کاران و رنج دواب و تنگی حال عوام و جمعیت
علما و طلب علوم و ضعف زنان حامله و اندوه مالداران و مسافران و کثرت رسل و رسایل
در میانه ملوک و اگر زحل مستقیم بود مرگ چهارپایان و کثرت باد بود و اگر قمر مستقیم
بود خوفها و کثرت باران بود در وقت قران قمر با زحل در مثلثه خاکی دلالت کند بر تیرگی هوا و درستی
هوا و اصلاح [illegible] نباتات و گیاه و فراخی اطعمه در شهرها و [illegible] میان مردم و [illegible]
[illegible] اگر در [illegible] باشد دلالت کند بر [illegible] میان حکام و [illegible] باد و سرما و [illegible] در وقت
و تنگی طعام و اندوه و تفرقه اهل [illegible] بزرگ زاده و زنان [illegible] و [illegible] دواب و [illegible]
و تنگی حال [illegible] و رنج زنان حامله و [illegible] بود و آمدن برف در وقت و اگر
زحل مستقیم بود کثرت [illegible] در میان مردم و تنگی آب و گرانی طعام بود و اگر قمر مستقیم بود اسقاط
اجنه بود و تنگی [illegible] و کثرت باد و باران اگر در سنبله باشد دلالت کند بر آشفتگی حال زنان و دور ماندن
مسافران و [illegible] عوام و اراجیف و سردی هوا در وقت و [illegible] و گرانی غلها و [illegible] و اطعمه
و [illegible] تلف شدن خلایق از مرض سل و [illegible] الصدر و نقرس و [illegible]
عوام و اگر زحل مستقیم باشد کثرت باران [illegible] در وقت و اگر قمر مستقیم بود [illegible] باشد میان
اهل [illegible] اگر در میزان باشد دلالت کند بر [illegible]
رسولان و جاسوسان و توقف مسافران و بسته شدن راهها و خصومت عوام و ظلمت هوا و سرما در وقت
[illegible] و نباتات و حیوانات و کثرت میاه و حدوث امراض و تفرقه عامه اگر زحل مستقیم باشد کمی
آب و باران بود اگر قمر مستقیم باشد بسیاری باران در وقت قران قمر با زحل در مثلثه هوایی دلالت
کند بر [illegible] کار مسافران و [illegible] خشکی هوا و بادهای سرد در وقت و جستن بادها و تنگی در
معاش و کسب و بدی حال [illegible] و [illegible] رسولان و جاسوسان و کثرت اراجیف اگر در جوزا باشد
دلالت کند بر جستن بادها و تنگی در معاش و کسب و بدی حال [illegible] رسولان و جاسوسان و کثرت
اراجیف اگر در جوزا باشد دلالت کند بر جستن بادهای سرد و [illegible] اهل فضل و اهل علم و [illegible]
[illegible] میان ایشان و ظهور شر و رنج مسافران و زحمت عوام و سستی بازارها و تیرگی هوا و ابرها
[illegible] میان مردمان و اهل علم و [illegible] و مباحثه [illegible] عوام و ضعف
بازارها و اندوه [illegible] و کثرت اراجیف و اگر زحل مستقیم بود یکی از سلاطین با بعضی از اهل حرم
خود در [illegible] رسانند و اگر قمر مستقیم بود [illegible] اهواز و خوزستان باشد و بسیاری خیر و نیکویی باران

در وقت اگر در میزان باشد دلالت کند بر ملال در عوام و زنان عامه و البته شدن راه‌ها و دیگر کارها
و وقوع اراجیف و حیرت خلایق و بادهای مخالف و فرستادن رسولان عقد و نکاح و حج بردن و امر و نهی
در وقت و کثرت اوجاع و دهشت خلایق و گرسنگی اگر زحل مستقیم بود بسیاری باران باشد
در وقت و حبس بادها و قلت و اگر قمر مستقیم بود دشواری وضع حمل بود و کثرت باران‌ها در وقت
اگر در دلو باشد دلالت کند بر حبس بادهای مضطرب و قبض خاطر بزرگان و تفرقه قطاع و شیوع وهم و هراس
در مردم و شدت سرما و تاریکی هوا و باران و صاعقه در وقت بسیاری نزاع میان عوام و قتال ایشان و بیماری
مرض و موت و هیجان اعدا به شهرها و ظهور سرور و وقوع بعد از آن و قوت اهل علم و ارباب قلم
و فقها و اهل ادب و هم زنان عامه و زحمت مسافران و مشقت عوام و اگر زحل مستقیم بود دلیل است
بر بسیاری باران در وقت و حدوث کینه و عداوت در زمین ارمینیه قران قمر با نحس در مثلثه آبی
دلیل است بر سرما و باران و تری هوا و جریان آبها و وقوع دشواری کار مسافران دریا و نقصان ماهی
و کثرت ابر اگر در سرطان باشد دلالت کند بر سرما و باران و بادهای جنگ در وقت و کراهت
عامه و رنج و زحمت مسافران دریا و بادهای مختلف و آفت حیوانات آبی و نقصان کار و کدورت
و زیادتی آبها و رنجوری از آن دلالت عوام و خیانت دلالان و شدت مرض و موت و وبا اگر در زحل
و کراهت خاطر بزرگان و اگر زحل مستقیم بود مرگ بزرگی از اهل [illegible] و اگر قمر مستقیم بود کدورت
خاطرها نیز و اهل حرث بود اگر در عقرب باشد دلالت کند بر فرو ماندن کشتیها و در ماندن جاسوسان
و گرفتار شدن و تیرگی هوا و تیرگی آسمان و بادها در وقت و بادهای مخالف و در توقف ماندن مهمات
عوام الناس و کثرت مراسلات میان ملوک و سلاطین و اگر زحل مستقیم باشد باران در عقد [illegible]
بود و اگر قمر مستقیم بود موت بود و هلاک بیشتر حیوانات و زیاد و کثرت باران در وقت
اگر در حوت باشد دلالت کند بر ابر و تیرگی و تاریکی هوا و باران‌ها و وقوع سرما در وقت و آفت و
حال مسافران دریا و ملال علما و وزرا و اشراف در بندوه عامه خاصه زنان و تشویش خدمتگزاران
و طغیان آب چشمه‌ها و کاریزها در وقت و اگر زحل مستقیم بود کمی باران باشد و اگر قمر مستقیم بود
بسیاری باران و بیماری [illegible] و زرع فصل در قرانات کواکب مشتری مثلثات اربع و بروج الثلاثه قران مریخ
و مشتری مطلق دلیل است بر اعتدال هوا در زمستان و افراط گرما در تابستان پس اگر مشتری
و قوی مستقیم بود دلالت کند بر ظهور عدل و راستی و انصاف در میان بزرگان و حرمت و [illegible]
ملوک و سادات و اشراف و علما و فقها را و اگر مریخ مستقیم و غالب باشد دلالت کند بر فتنه و پیکار
مهتران و [illegible] رسیدن به [illegible] و ضرر اشراف و مرگ اهل [illegible] و دین و فتنه انگیختن و به حیله اخراج آیند
و کوکب دلیل بود بر آفت رسیدن به [illegible] و غلات و غلا اسعار و عزت سلاح و ناخوشی
حوامل و اهل فضل و ادب و تقلب سپاهیان و ظلم از ایشان بود مقارنه مریخ و مشتری در مثلثه آتشی

دلالت کند

دلالت کند بر قوت حال ارباب سلاح و در اوج شدن لشکرها و حرص و بدن ایشان خاصه در
جانب مشرق و مصادره [illegible] توانگران و فرستادن لشکرها بحرب و غزا و آمدن باد سموم و نقصان
باران و خشکی هوا و قحط [illegible] و قصد نسبت به زراعات و افتادن فتنه‌ها به وجه قصاص و عدل پادشاه
و سلاطین و زدن و [illegible] و گرمی هوا در وقت سیما که مریخ در فلک بود منطقه منظره آفتاب
و فراخی طعام و بیماریها از حرارت و غلبه خون و صفرا و اغلب این تاثیرات در جانب مشرق بود
و طرف خراسان و عراق اگر در حمل باشد دلالت کند بر استیلا و حدت [illegible] بر خراج و [illegible] و اشراف
و فوت و موت و [illegible] و جدال میان مردم جهت دین و مذهب و فتنه و خوف و میان امرا و وزرا
و قصد بزرگان و کشتن و گرمی هوا در وقت و عزت آلت حرب و وقوع قتل به وجه قصاص و بیماریها
از حرارت و اکثر این تاثیر در ولایت مشرق بود و عراق در اقلیم سیم و همچنان فتنه در ولایت روم
و مرگ یکی از فرزندان پادشاه و بسیاری بادها باشد و اگر مریخ مستقیم بود مرگ پادشاه بابل و سلاطین
جبال و فلسطین بود اگر در ثور باشد مرگ یکی از ملوک بابل و خراب شدن بعضی مواضع از آن ولایت
و ظفر یافتن اعدا بر ایشان و سقط شدن دواب در آن موضع و نقصان میان [illegible] و شدت گرما
در وقت خاصه که در وتد عاشر بود و موت شخصی عظیم القدر و حسن حال امرا و لشکریان و [illegible]
میانه اکابر و سروران سپاه و قوت حال سپاه و قصد ارباب [illegible] و بیماریها از حرارت و [illegible]
دم و تشویش حرب در زمین ترکستان و غلبه اتراک اگر مشتری مستقیم بود مرگ بزرگان باشد و اگر
مریخ مستقیم بود مرگ پادشاه و ظفر یافتن دشمن بر ایشان و کمی باران اگر در قوس باشد دلالت
کند بر [illegible] در علوم و خصومت اعیان و اشراف با اتراک و [illegible]
جادوان و [illegible] توانگران و وزرا و [illegible] و وزیدن بادها و بسیاری گرد و غالب شدن بزرگان بر [illegible]
ان و گرما در وقت سیما که قران در بیت عاشر باشد و کثرت حریق و [illegible] طعام و وقوع [illegible] و زلزله
و حدوث مرض و وبا و اختلاف [illegible] و خصومت آن و قتل بعضی از اهل [illegible] و بیماری و موت
در ولایت روم و قصد آن یکی از فرزندان [illegible] عمارت و ارزانی طعام و قوت و موت یکی
از توانگران اگر مشتری مستقیم بود مرگ دشمنان سلاطین بابل بود و کثرت رنج و بیماریها و موت
و اگر مریخ مستقیم باشد موت پادشاه بابل و تلف مردم کوهستان و نقصان باران [illegible] قران مریخ و مشتری
در مثلثه خاکی دلالت کند بر فتنه و خوف و میان بزرگان و بودن اراجیف و کثرت مصارف و [illegible]
و خوف و [illegible] هوا و زوال زرع از [illegible] و [illegible] حیوانات پرنده علی الخصوص که در بیت
عاشر بود و بیماری از خشکی و گرمی و قوت ارباب سلاح و [illegible] و [illegible] علما و اشراف
و اراذل الناس و بیماریهای سوداوی و وقوع [illegible] و خوف [illegible] و حرکت لشکریان و هلاک
ستوران و [illegible] و اغلب این تاثیر در اقلیم دوم و سیم بود و اگر در ثور باشد

دلالت کند بر برف و نباتات و منازعت میان اکابر و اشراف و زحمت این طایفه از اهل [illegible] و
واقف از اتفاقات از امور خاصه که در رابع بود و از ربع خاصه که در عاشر بود و گرمی و خشکی در
در وقت و خرابی بسیار در بلاد و تشویش بزرگان و هلاک اشراف و خرابی اکثری از قرا و دیه ها و اهل
مشغولی در رساتیق و موت یکی از قضاة و اگر مشتری مستقیم بود خرابی بیشتر از مواضع بود و بسیاری
برف و اگر مریخ مستقیم بود خرابی بعضی از مواضع خوزستان و فارس باشد و موت اکابر و حدوث
امراض اگر در ششم باشد دلالت کند بر کثرت اندوه اکابر و اعیان و شکایت ایشان از اشرار
و سپاهیان و استیلاء حرارت بر مزاج اشراف و بزرگان و فساد طبع و تلف شدن اموال
تجار و فرح اهل عراق و موت اکابر و فقها و تربیت بعضی در قضاة و فوت ایشان و کثرت و زوال
و قطاع الطریق و فساد انطاکیه و بسیاری دود و دام و کثرت فساد ایشان و اگر مشتری مستقیم بود
مرگ بزرگان باشد و اگر مریخ مستقیم بود مرگ حاکم با [illegible] و ظفر یافتن دشمن بر او و کمی باران سال
اگر در حوت باشد دلالت کند بر قوت لشکریان و امرا و ضعف وزرا و اشراف و بیماری و مذلت
در این طبقه و رنجش ایشان از امرا و اهل سلاح و فوت او باش و مردم قلاش و [illegible]
و موت در مردم ولایت روم و مرگ سباع و هوام موذیه و هلاک طیور [illegible] و انعام
و [illegible] در اکثر ربات و زد و خورد میانه ایشان و یکی از فرق اسلام و تفرقه مردم از
مساکن و اوطان و خوف و فتنه در میان مردم و مشغولی سلاطین و دوری دیدن لشکرها و در سال
عساکر بحرب و غزا و جابکی غازیان و تغیر هوا و خشکی و اگر مشتری مستقیم باشد هلاک و زوال و کثرت بارندگی
و افراط آب در وقت و اگر مریخ مستقیم بود بسیاری بردن باشد و مرگ گوسفند و کمی بدران و سختی سرما
در وقت قران مریخ و مشتری در سنبله هوا [illegible] دلالت کند بر فتنه در بعضی ولایتها و اراجیف و خصومتها
میان اکابر و وزرا و قضاة و اشراف و زحمت ایشان از لشکریان و بدگشتن هوا و [illegible]
ناخوش و مضرت بهارها از سرمای باد و آفت و افتادن قحطها و مصادره توانگران و حبس قضاة و بسیاری
خیانتها و فساد و اطعمه و حدوث آتشها در هوا خاصه که در [illegible] بود و توسط بارندگی و حرکت لشکر
یان و خونریزش و بیماریهای خونی و صفراوی و فرح در بلاد [illegible] و افتادن آتش در جاها و گرمی هوا در وقت
و دیدن آمدن اعدا از اطراف و جوانب اگر در جوزا باشد دلالت کند بر مخالفت میان امرا و وزرا
و بیماریها خاصه در اشراف و بی رونقی مساجد و معابد و هبوب ریاح و بادهای گرم و شدید در وقت و کثرت
از اطراف و بسیاری [illegible] خاصه که در وتد عاشر بود [illegible] بعداوت و فتنهای ناحق
و خیانت کاتب و قلت ارباب و هلاک فضلا و خرابی منزلها و سختی حال [illegible] باران و مرگ یکی
از قضاة و شادی امرا و لشکریان و اگر مشتری مستقیم بود هلاک عامه و بسیاری رطوبت در وقت
اگر مریخ مستقیم بود مرگ یکی از حکام با دیه ها افتادن و [illegible] اعدا با عصیان بود اگر در سرطان باشد

دلالت کند

دلالت کند بر ضعف امرا و اهل سلاح و فوت وزرا و اشراف و در باب صلاح و ظفر یافتن
ایشان و بطالت اهل [illegible] و عناد و ظهور [illegible] در آخر سال و بیماری از گرمی و خشکی
و کثرت در میان و عداوت بعضی بعضی و بد حال [illegible] و کثرت [illegible] میان فوت و در اکابر و اشراف
و بسیاری و زوال و در ارتفاع کارها و اگر مریخ مستقیم باشد بسیاری ترس و بیم در میان مردم بود
و فساد و حال بزرگان و کثرت باران در وقت اگر در دلو باشد دلالت کند بر صلاح احوال سپاه
و امرا و کثرت فواید ایشان و بسیاری رسل و رسایل میان ملوک و برودت و کدورت قضاة و در باب
دین و مذهب و حق [illegible] امرا و وزرا و بیماری قضاة و علما و افتادن یکی از [illegible] هوا و باد
های [illegible] و [illegible] بزرگان و حرب و قتل و غلبه دشمنان بر شهرها و در [illegible] اسلامی [illegible] و فرح
ظاهر کند و کمی باران و اگر مشتری مستقیم بود مردم کوهستان بشهرها [illegible] نمایند و کمی باران
بود و اگر مریخ مستقیم بود بسیاری آب و باران و کثرت طعام و نباتات بود قران مریخ و مشتری در [illegible]
دلالت کند بر بدی [illegible] کشتیهای دریا و قصد کردن جهال نسبت بر وزرا و قضاة و علما و توانگران و کثرت
حزن ایشان و خوف اکابر و ظهور حیوانات آبی و استخراج جواهر [illegible]
کشتن مسافران و شادی در بلاد و قرا و تنگی نباتات و فراخی طعام و شراب اگر در سرطان باشد
دلالت کند بر غلامی محبوسان و قصد بزرگان بر سفله گان و خصومت امرا و وزرا و زحمت مسافران
دریا و ترحم ملوک و اکابر بر فرودستان و [illegible] شدن اشرار و نقصان آبها و موت
یکی از اعدا [illegible] و خروج اهل فرنگ و وقوع زد و خورد میان ایشان و یکی از فرق اسلام
و تفرقه مردم از مساکن و اوطان و خوف و فتنه در میان خلایق و مشغولی سلاطین و دوری دیدن ایشان
لشکرها و در سال عساکر بحرب و غزا و جابکی غازیان و تغیر هوا و خشکی و اگر مشتری مستقیم باشد
فساد و زوال باشد و اگر مریخ مستقیم بود [illegible] و کثرت خلایق بود اگر در عقرب باشد دلالت کند
بر فرح در ولایات عراق و خرابی بعضی مواضع [illegible] و موت اکابر و قوت لشکریان و غضب
و غارت ایشان و قلت [illegible] و نقصان باران و قوت حال [illegible] و غلبه کردن امرا و اهل سلاح
بر وزرا و اشراف و [illegible] اشرار و تاریکی هوا و بارندگیها و تلف شدن اموال خلایق و غلبه
کردن سفله گان اگر مشتری مستقیم باشد موت و فوت بعضی از ملوک بود یا یکی از فرزندان ایشان و فرار
خزاین بیشتر شهرها و اگر مریخ مستقیم بود خوف در عراق و عرب و نزاع اهل خوزستان با سلطان جبال و کثرت [illegible]
و حرکت لشکر در وقت باشد دلالت کند بر استیلاء حرارت بر مزاج قضاة و اشراف و علما و مخالفت اهل سلاح
با اکابر و اعیان و غالب شدن [illegible] بر اشراف و [illegible] و کثرت امور [illegible] و رونق وزرا
[illegible] و حرکت عساکر در ولایت شام و [illegible] سلاطین و فرزندان [illegible] از مساکن و اوطان و وقوع
آفات [illegible] و حرارت و [illegible] هوا و شیوع [illegible] در مردم و اگر مشتری مستقیم بود حکام عراق عرب [illegible]

و بارندگی بسیار و ظهور آیات و حدوث فرج در مردم و حرارت هوا و اگر مریخ مستولی بود اعدا بر اهل بابل
و جبال بیرون آیند و ظهور قحط بود و در اکثر بلدان و فرمانروایان ایشان قحط و قتل بلند بکنند و کثرت
رعد و برق بود و در وقت **قران زهره و مشتری در مثلثات اربع** قران زهره و مشتری بهترین
قرانات و در اکثر احوال دلالت بر ایمنی و تندرستی خلایق و خوشی دل مردم و ستر و صلاح
زنان و بسیاری عطریات و اسباب زینت و کثرت نکاحها و تولد فرزندان کنند و فراخی
طعام و ارزانی نرخها و تغیر هوا و بادهای ناخوش و بارانهای متواتر نافع و صلح فرزندان و میل
مردم بعدل و انصاف و رواج و فراخت در اقلیم روم و تعجیم و عموم خیر و برکت **مقارنه سعدین**
در مثلثه آتشی دلالت کند بر عفت زنان و توجه اهل حرب و بر آمدن نکاحها و بر امانت
در مردم و قوت دین اسلام و لهو و طرب و زینت در علما و فضلا و قضاة و وزرا و راستی
در عدول و اجابت دعوات و آمدن خبر قران از اطراف و اعتدال هوا و تندرستی خلایق
و فراخی و میل مردم بتجارت و طاعات و قوت حال پادشاه و سلاطین و جمع شدن خزاین
و صلاح حال حیوانات و عمارات و نیکی کشت و ثمرات و میل مردم بعلم موسیقی و قوت حال اهل
مشرق **اگر در حمل باشد** دلالت کند بر صلاح حال اکابر و قضاة و خوبی حال عمارات
و بارانها و زیاد شدن انهار و کثرت نکاحها و موافقت ازواج و عفت زنان و اهل طرب و میل
علما و اشراف بطرب و سیر و گشت و اعتدال هوا و بر آمدن مرادها و فراخی نعمت و صحت
بیماران و رونق عبادتگاهها و عزت بلباسهای قیمتی و قتل در شام و فلسطین و اگر مشتری مستولی
بود قوت حال بزرگان بود و خوشنودی ایشان و اگر زهره مستولی بود بسیاری شادی و تماشا
ها بود **اگر در اسد باشد** دلالت کند بر امن و صحت خلایق و بسیاری ورم و بیماری و طرب در
اکابر و اعیان و عزت اهل طرب و بسیاری سورها و رونق در قضاة و اعتدال هوا و نکبت اهل
سواد و آمدن ملخ در ولایت و فرح زنان اکابر و قضاة و ارباب دین و خوشی حال مالداران
و بازرگانان و اگر مشتری مستولی بود بلا و فتنه بر اهل سواد رسد و موت یکی از فرزندان عراق
عرب و اصفهان زلزله و اگر زهره مستولی باشد بیماری و موت بود در بابل و بسیاری شر
و شور در اهواز و خوزستان **اگر در قوس باشد** دلالت کند بر کثرت اراجیف از اطراف
و جوانب و قوت زنان و کثرت فواید ایشان و مطربان و صلاح احوال خواتین و قوت حال ایشان
و کثرت عقد و نکاح و بسیاری توالد و تناسل و اگر مشتری مستولی باشد و فور رشوت
کاذبه باشد خاصه در عراق عرب و ظلم حکام خوزستان بر رعایا و دیانت نبود و بعضی از علما
زنان خود را و صلاح احوال کشت و زرع و اگر زهره مستولی بود حرب در بابل و قتل یکی از اهل ثروت
و کثرت مرگ گوسفند و بسیاری باران و قلت طعام نیز در میان اهل سواد **قران سعدین در مثلثه خاکی**

دلالت کند

دلالت کند بر کثرت نعمت و نیکی حال اهل طرب و زینت علما و فقها و میل اهل بلاغت بسیر و شکار
و لهو و طرب و بر آمدن نکاحها و جشنهای خیر و اجابت دعاها و فراخی و بسیاری نعمتها و نظر بنها
و لباسها و اعتدال هوا و تندرستی خلایق و امن و نیکی کشت و زرع و ساختن بقاع خیر و کثرت
فقها و رواج بازار قضاة و کثرت انصاف در خلایق و رونق در شرع و فراغت و دواب
اگر در ثور باشد دلالت کند بر کثرت نعمت و سلامتی کشت و زرع و عفت و زنان و امردان
و مطربان و طرب در وزرای کبار و علما و ساختن آلات زینت و کثرت سورها و صحت بیماران
و خوشی هوا و امن و راحت مردم و رونق ابواب ابر و هلاکت کنیزی از مردم خوزستان
و مضرت رسیدن بمردم روم و بیماری و آمدن اموال ایشان و کثرت تولد و شادی خواتین
و حدوث بارندگی و اگر مشتری مستولی بود هلاک اهل خوزستان بود و بیماریها و کمی باران
و اگر زهره مستولی بود وفات و اهل بابل و خوزستان و مرگ بزرگان در آن بلاد **اگر در سنبله باشد**
دلالت کند بر موت زنان و حرب در میان دو بزرگ و قتل بعضی از آنکه بر وی شدت باد و ضرر
رسیدن بر خواتین و مطربان و سلامتی غلات و نباتات و ساختن عمارات بر جبر و حکم
صلح میان مردم با نصرت و میل علما و قضاة بطرب و نشاط و حرام و اعتدال هوا و میل اهل بلاغت
بمطالعه حکمیات و ریاضیات و حکیم فاضل فخر الدین منوچهر گوید دلالت کند بر خاص شدن
ولایتی از پادشاه روم و شدید که آن ولایت را تسلیم او دی نمایند و شادی اهل بابل و بسیاری
حیوانات چهارپا و نقصان زراعت از بسیاری طیور و اگر مشتری مستولی بود تعصب اهل روم
بود با پادشاه و زیان اهل خوزستان و اگر زهره مستولی بود کمی اولاد و بسیاری مرگ بود در ترکستان
و این قران و سعادت اهون از سایر قرانات سعدین بود و اقل تاثیر در سعادت کما لا یخفی
اگر در جدی باشد دلالت کند بر صلاح و نیز بر رفتن کارهای اکابر بمراد و صلاح میان ازواج
و بر اسبات زنان از ارزاق و بیماری دو توبه جهال ران و نیکو شدن کارها و اعتدال هوا در این مدت
راهها و قمر الدین منوچهر گوید قتل یکی از فرمانروایان روم و قوت حال انعام و قلت طعام در
سواد عراق و سواحل ابل و کمی فواید مطربان و تاریکی هوا و نیکی حال خواتین و سر زنان و بعد از آن
که اگر مشتری مستولی بود تنگی سال بود و مرگ گاو و گوسفند و کثرت مرغ و ماهی و حدوث
زلزله و قلت میاه و اگر زهره مستولی بود پادشاه روم بعضی از بزرگان مملکت خود را
بقتل رساند و آفت رسد بزمینهای بابل **قران سعدین در مثلثه هوائی** دلالت کند بر قوت
حال اهل بابل خاصه اسلامیان و جشنهای خیر و رفتن مردم بمزارات متبرکه و اجابت
دعاها و راستی امانت در مردم و لهو و طرب در اشراف و قیمت عطرها و جامهها و رفتن
بادهای خوش و تندرستی خلایق و بسیاری نباتات در طعمه و ایمار و فراخی و ارزانی و بارندگی و رعد

ورواج احکام شرعیه و توبه مفسدان و بدکاران و در این معنی و موافقت ازدواج و رفتن بر
های روشن در وقت و نیکی احوال نصاری و ارمینیه **اگر در جوزا باشد** دلالت کند بر قوت اهل
اسلام و بسیاری خیرات و رجحان اولیه و وقوع نکاحهای خیر و بسیاری تولد میمون و مبارک
و طرب در وزرا و علما و صحت یاران و اصلاح حال زنان و کثرت فواید مطربان و فرح ملوک و خواتین
و شادی حکام فارس و قوت کرفتن اهل حق و مغفوری [illegible] و اگر مشتری منحوس بود و صلاح
حال [illegible] عراق خوب بود و ترقی شدن یکی از بزرگان ارمینیه یا در البرز و کمی باشیدن و بیماری
کشت و اگر زهره منحوس بود فساد حال اهل اهواز و خوزستان باشد و هلاک بزرگی از اولاد
اگر در میزان باشد دلالت کند بر صلاح حال کارها و کثرت فواید قضات و فقها و مطربان و امرای
کبیره واقع در میان مردم و قلت رنج و امکان باران و بسیاری جنبش مردم و ارزانی نفقه‌ها
و عدل و انصاف در مردم و راستی و دیانت در خلق و سعادت خواتین و رونق اهل طرب
و باسانیهای مقصود و نیکی حال خدمه اگر مشتری منحوس بود نیکی حال اهل [illegible] در
فارس و ارمینیه و اگر زهره منحوس بود نیکی حال کارها و بسیاری [illegible] و غلتهای سودا و فراخی
طعام خاصه در ارمینیه **اگر در دلو باشد** دلالت کند بر صفای هوا و فرح علما و اشراف
و زیادتی دولت زنان و رونق مطربان و جستن بادهای خوش و صحت خلایق و بهرامندان
حاجات و فراوانی طعام و نزول بلا با اهل فارس و قلت طعام و فرح زنان و خواتین
و مطربان و رغبت مردم بنکاح و قتل بعضی از اولاد ملوک و قحط در زمین ترک و حوالی
آن و اگر مشتری منحوس بود صلاح حال ترکان و تاریکی هوا و بسیاری ابر و اگر زهره منحوس
بود نزول بلا بود در مملکت بابل و رسیدن نکبت بملک ارمینیه و کشتن بعضی از ملوک
فرزندان خود و سپاه **قران سعدین در مثلثه آبی** دلالت کند بر قوت حال قضات و اشراف و خوا
تین و خادمان و بسیاری بارندگی نافع در وقت و اعتدال هوا و تندرستی خلایق و در این معنی
و فراخی و ارزانی مرغ و خوشی حیوانات و جمعیت خواتین و صلاح خدمه و اهل دریا و جهت خلایق
و بسیاری سفر دریا و نیکی آن و دفع راهزنه و حیوانات و قلت آبهای روان و سلامتی کشتی
ها و خوشی ملاحان و بسیاری ماهیان **اگر در سرطان باشد** دلالت کند بر کشته شدن غلا
مان بر مالکان ایشان و موت یکی از حکام فارس و وقوع عجایب در جبال و سعادت
بزرگان و راهب و فرح در خلایق و فراخی نعمت و بسیاری طرب در زنان و شادی وزرا
و قضات و علما و ارزانی و سلامتی مسافران دریا اگر مشتری منحوس بود صلاح حال اهل عراق
بود و اگر زهره منحوس بود مرگ بزرگی عظیم الشان باشد **اگر در عقرب باشد** دلالت
کند بر کثرت بارندگی و طرب در وزرا و اکابر و اهل موسیقی و سلامتی مردم دریا و توبه فساق

و اشرار و حدوث هم و غم در پادشاهی و وقوع خلف در میانه ملوک و فوت حکام جلیل
القدر و کثرت موت در عالم و حسن حال زنان و فزونی فواید مطربان و دشواری وضع حمل و اگر مشتری
منحوس بود حاکمان که با بل و قتل در خوزستان و اگر زهره منحوس بود ملک کوهستان غرا اندوه بود و کثرت
موت **اگر در حوت باشد** دلالت کند بر صلح میانه ملوک و سلاطین و فرزندان و سلامتی
اهل بلاد و فزون و کثرت امطار نافعه و بسیاری زراعات و نیکی ارتفاعات و محصولات و هبوب ریاح
جیده و امن و فراغت خاطر و وقوع جمعیت خاصه میان اکابر و اعالی و فراخی نعمت و کثرت خیرات
و طغیان آبها و سلامتی کشتیها و فروختن [illegible] و رونق ابواب ابر و وقوع نکاحهای
خیر و شادی علما و قضات و صلاح ارباب ملاهی و مناهی و رغبت مردم بعلوم اگر مشتری منحوس
بود دلالت کند بر [illegible] شیوع [illegible] و خوف زنان حامله و اگر زهره منحوس بود انواع فتنه بود
در مواضع و موت زنان و کثرت باران و اگر این قران نزدیک اول سال باد اشتغال [illegible]
باد و اخر قران از قرانات علوی اتفاق افتد تغییرات نیک از امن و آسایش خلایق و عدل
پادشاه و فراخی و ارزانی و امتلای نعمت و بسیاری [illegible] و در این باب مبالغه بسیار کرده اند
مقارنه عطارد و مشتری در مثلثات مقارنه عطارد و مشتری مطلق دلیل بود بر حرکت
هوا و حدوث ریاح و شورت و ضعف و بقدر اتصال کواکب و اماکن قران باشد چنانچه برجها
مختلف [illegible] دلالت کند بر مناظرها در میان علما و کثرت طلب اسرار علوم و امانت
و راستی و نیکی حال صنایع پس اگر مشتری مسعود و قوی حال بود دلالت کند بر قوت حال بزر
کان و تمشیت دادن کارها بر قوانین عدل و بسیاری خیر و این معنی را اهل و فراخی طعام و اگر
عطارد قوی حال و غالب باشد دلالت کند بر راستی و درستی اهل دیوان و نیکی سخن گفتن
و بسیاری تحقیق علوم و آمدن اخبار صحیحه و رونق بازارها و بالجمله امتزاج آن دو کوکب دلیل است
بر بادهای معتدل و وضع قوانین درست و راست و امن و فراخی نعمت و موافقت مردم با یکدیگر
قران عطارد و مشتری در مثلثه آتشی دلالت کند بر رونق حال فرایان و حرافان و صنعا و حال
و مستوفیان و دبیران و متصرفان و نیکی [illegible] و امانت در [illegible] و آمدن کاروان و رجوع
جوهر و وقوع اخبار خوش و نوشتن خطها و مشاوره و بیع و شری با نفع و ارزانی و صواب اهل
احکام نجومی و معالجات اطبا و راستی و درستی در کلام خلایق و خوش [illegible] و رونق دین اسلام
و آمدن اخبار صحیحه و شادی ابنای ملوک و خشم پادشاه بر خدمه و اهل کارخانه و اهل [illegible]
محترفه و اهل بازار بر درگاه سلاطین **اگر در حمل باشد** دلالت کند بر قوت حال تجار و اهل بازار
و [illegible] و ظهور [illegible] و در باب تحقیق و راستی در خلایق و رغبت مردم بعلوم و دانش
و [illegible] و اخبار خوش و وقوع معاملات با نفع و علاج یافتن بیماران و ظهور حق و راستی

کتابخانه مجلس شورای ملی

آمدن تدبیرها و رواج بردها و کتاب و اسباب کتابت و کثرت باد و رعد و برق و حرکت در میان لشکریان
و حدوث باران و وبا و اگر زحل رو مستقیم بود قوت حکام با هیبت و ظفر یافتن او بر دشمنان و حبس باد
ها و اگر مشتری مستقیم بود موت و هلاک لشکریان بود **اگر در اسد باشد** دلالت کند بر اقبال کتاب
و کثرت فواید تیرها و فتنه بزرگ در جبال و ظهور عموم و موت یکی از حکام او زوال ایشان و بدحالی اهل مشرق
و کدورت پادشاهان آنجا و ... هوا و ارتفاع تجارات و راستی در خلایق و قوت اهل علم
و اختلاط ایشان با پادشاهان و سلاطین اگر مشتری مستقیم بود اهل مشرق قصد حاکم بابل
کنند و افتادن حرب و زلزله و اگر زحل رو مستقیم بود حرب فتنه در طبرستان و کثرت ریاح
عاصفه **اگر در قوس باشد** دلالت کند بر رغبت مردم بعلم ادب و شادی اهل مرتبه و تعزز
اهل دیوان و وزرا و گفتن سخنان حق و حبس بادها در اعتدال هوا و اندوه حکام و سلاطین
شام و انتقال ایشان در مسکن و مأوا و حسن حال وزرا و کتاب و قوت حال اهل هند
و ظهور علوم حقیقیه اگر مشتری مستقیم باشد نیکی بارانها و حبس بادها و بسیاری کشت و زرع
و رخوت ایشان و اگر زحل رو مستقیم باشد و اهل مشرق در ناحیت جنوب قتال کنند و قتل
غارت و نهب نمایند و شیوع قتل و جدال و قلا و غلا بود **قران زحل و مشتری در مثلثه خاکی**
دلالت کند بر رونق بازارها و فراخی و ارزانی و نیکی نباتات و قوت حال وزیران و وزرا
و اطبا و اهل تنجیم و ضعف حال ... و آمدن کاروانها و آمدن اخبار خوش و راستی منهیان و
عمال و مستوفیان و این معنی طرف شوارع و رواج بازار کتاب و قوت اهل قلم و وزیدن بادها و
اعتدال هوا و آبادی ملکها **اگر در ثور باشد** دلالت کند بر سعادت کتاب و فضلا
و اهل دیوان و تجار و رونق اهل اسواق و دیانت در مردم و آمدن قوافل و متردد دین و حدوث
اخبار ساره و انواع عجب در علوم و حدوث باران و حبس بادهای سرد و فتنه و خوف و در بلاد
روم و زد و خورد در بادیه عرب و کثرت غارت و تاراج در بیابانها اگر مشتری مستقیم بود سلامتی
مردم باشد و خوف و در ولایت روم و آمدن باران و خرابی در بادیه و اگر زحل رو مستقیم بود و
خروج خوارج بود بر حکام عراق عرب و بابل **اگر در سنبله باشد** دلالت کند بر قوت حال
اهل دیوان و عمال و مستوفیان و تجار و اهل اسواق و رغبت مردم باختلاط علما و حبس بادهای
مفیده و سلامتی کشتیها و رونق ابواب بحر و رواج بازارها و راستی در مردم و حق گفتن
و کم دادن و کثرت طلاب علوم حقیقیه و زیادتی اشجار و تعطیل نباتات و غلات اگر مشتری
مستقیم بود میانه اهل حجاز اختلاف و جنگ باشد و سلامتی دیگر مواضع و اگر زحل رو
مستقیم بود ترس حاکم بغداد بود و حرکت بزرگ و بعد از آن علا **اگر در جدی باشد** دلالت
کند بر حبس بادها و سرما و رواج بازارها و غلبه کردن اهل کلام و قوت حال وزیران و مقصد یابان

دیگرها

کتابخانه مجلس شورای ملی

دیگرها از هر نوع علم و در امور و رسیدن هموم و غموم و انتقال پادشاه از موضع خود و حسن
حال وزرا و کتاب و ظفر یافتن دونان بر اهل شرع و اگر مشتری مستقیم بود هیبت پادشاه
روم باشد با عداد بسیاری اهل اعداد و طلب و سیمنی و افراط بارانها و نیکی کشت و زرع و اگر
زحل رو مستقیم باشد مرگ یکی از حکام عراق عرب بود و انتقال پادشاه روم و فتنه در اکثر ولایات
و وقوع زلزله در زمین فارس **مقارنه زحل و مشتری در مثلثه هوائی** دلالت کند بر سعادت
حال وزرا و دبیران و مستوفیان و عمال و تجار و اهل بازار و طلب بازرگانی و بیع دلیه و رونق مدرسه‌ها
و آمدن کاروانها و آوردن بردها و رفتن بادها و اعتدال هوا و شادی و راستی خلایق و نیکی اسبان
و اطفال و صورت افتادن احکام نجومی و معالجات اطبا و رونق کار فضلا و راستی در عهود
و گفتن سخنان حق و ادای شهادت صحیحه و صحت بیماران بی‌گزند کودکان و سلامتی اسبی و لبید
ی اراجیف **اگر در جوزا باشد** دلالت کند بر رونق تجار و اهل بازار و میل مردم بخط
و انشاء و فصاحت و بلاغت و علاج و بر خاستن بیماران و سلامتی مسافران و حبس بادهای
ناخوش و فرح ارباب علم و اهل قضا و اصحاب دواوین و آنچه بر طبقات زحل رود و ظهور
حق و نوشتن قضای صحیحه و خوبی اشیای رواکد و اطعمه و فرح خلایق و طیب خاطر وزرا و کتاب
و حرب در بلاد روم و خرابی شهری در مملکت شمال اگر مشتری مستقیم بود و حدوث فتنه
میان اهل هند و روم و حبس بادها و اگر زحل رو مستقیم بود خروج خوارج بر حکام عراق عرب
بود و خونریزی در میان خلایق **اگر در میزان باشد** دلالت کند بر موت یکی از فرماندهان
عجم و سلاطین روم و کثرت دزدان و طغیان طریق و نهب کاروان قطاع و فرح کتاب
و اهل علم و کثرت فواید ایشان و آمدن چیزهای درست و دوستی وزرا با اهل دیوان و حبس
بادهای مفید و سرد و علاج و بر خاستن بیماران و اعتدال هوا و اگر مشتری مستقیم بود سلامتی
اکثری از بلاد باشد و حبس بادها ... انتقال و اگر زحل رو مستقیم بود مرگ یکی از حکام فارس
و بسیاری دزدان و قحط و حبس بادهای سخت **اگر در دلو باشد** دلالت کند بر کثرت باد و شدت
سرما و اجتماع و کار بر فضلا و قوت اهل علم و مباحثه در علوم و امانت در مردم و رونق بازارها و فرح تجار
تجار و قتل ملک و خرابی بلادی در مشرق و ریختن خونها در روم و حدوث باران و شدت برد
و ثلج و اگر مشتری مستقیم بود حاکم عراق بر دشمن خود ظفر یابد و مرگ یکی از پادشاهان باشد و زلزله
و باران و سرما حادث شود و اگر زحل رو مستقیم بود هلاکت یکی از حکام فارس باشد و پادشاه
روم یکی از فرزندان خود را بقتل رساند و کثرت باران باشد **مقارنه زحل و مشتری در مثلثه آبی**
دلالت کند بر خوبی حال مسافران و اهل بازار و رواج مشتری نباتات و کاغذ و جواهر و ابا و رونق
اطبا و خوبی معالجات ایشان و خوشحالی اهل قلم و تربیت وزرا و انبساط و خشکی هوا و بارندگی

وقت و ارزانی نرخها و فراخی طعام و میوهها و قوت نباتات و افتادن اخبار خوش و رواج صنایع و آب
کاریزها و اجتماع بزرگان جهت اصلاح کارها و کثرت دعاوی و بحث و مناظره و خلاصی اهل تهمه
و حبس و نیکی حال دبیران و میل مردم به لهو و موسیقی و رغبت فقها و قضاة به فن ریاضی اگر در
سرطان باشد دلالت کند بر اجتماع افاضل در مجلس اکابر و رونق دبیران و مفسدان و صحت
خلایق و سلامتی مسافران دریا و فرح زنان و ظهور موحدان و حق‌گویان و بادهای معتدل
و کثرت خرابی در بلاد وقف و مجلس حکم و فرح کتاب و وزرا و ارتفاع ابرها و امکان باران و میل
و رغبت مردم به عقد و نکاح اگر مشتری مستقیم بود مرگ یکی از حکام فارس و ظهور طوفانات
و عجایبات در کوهستان آن ولایت و خرابی کشتی‌ها را قایم و وقف و مجلس حکام و اگر قطب رو مستقیم
بود مرگ ملک بابل بود و کثرت عجایب در اکثر اقالیم و بسیاری باران اگر در عقرب باشد
دلالت کند بر خلاف در زمین شام و فتح در مشرق و فتن و انواع خرابی در شمال
و فتح شدن شهرها و محاصره شدن بعضی قلعها در زمین خراسان و کثرت رنج و سعادت وزرا
و قوت کتاب و افراط بادهای خشک و بارندگی و خلاصی محبوسان و سلامتی مسافران دریا
و رونق بازارها و سیاهزاران و قطع راه و درهم بودن اخبار اگر مشتری مستقیم بود خوف پادشاه
بابل و اهل آن بلاد باشد در مغرب و در ناحیت مشرق و اگر قطب رو مستقیم باشد فساد در
عربستان و فتح قلعها و حصارها و غزو اهل خراسان به ناحیت جنوب اگر در قوس باشد دلالت
کند بر فراخی نعمت و ترحم وزرا و اکابر بر فضلا و اهل بازار و میل مردم به توبه و استغفار
و حسن حال وزرا و کتاب و علما و کثرت فواید ایشان از ملوک و بسیاری مرغ و ماهی و اگر مشتری
مستقیم باشد وفور مرغ و ماهی باشد و حدوث سرما و باران و اگر قطب رو مستقیم باشد
حاکم فارس فرزند خود را ضایع کند و زلزله در آن ولایت حادث شود و قحط و کثرت بیماران باشد
قران قمر با مشتری در مثلثات ابراج و بروج اثنا عشره قران قمر با مشتری مطلق دلیل کثرت
رطوبت و نم باشد و میل مردم به علوم و بعد از این اگر در مثلثه آتشی باشد دلالت کند بر حرکت
لشکرها و خصومت ایشان با یکدیگر و رانده و عزم بزرگان از قرود و میکال و بسیاری اخبار اراجیف
اگر در حمل باشد دلالت کند بر ترک و نیکی حال مسافران و امن در راهها و خرید
و فروخت حیوانات و زینت و آرایش ساختن زنها و ارزانی طعام و در ولایت خاصه
مصر و حسن حال بازارها و قوت وزرا و رونق کار عوام الناس و این معنی را اهل و اخبار ستاره
در سالی وضع حمل و حدوث باران در وقت و اعتدال هوا و بقول بعضی حرب و قحط و جمع
عظیم اگر مشتری مستقیم بود فراخی سال بود و باران در وقت آید و اگر قمر مستقیم بود بسیاری
باران و رعد و برق در وقت اگر در اسد باشد دلالت کند بر عزت و بزرگی طلب کردن

عامه و تجربه

عامه و تجربه و فروخت جواهر و آمدن مست فراوان و نیکی رونق شرع و رونق کار بزرگان
و سلامتی خواتین و خدم و راستی در خلایق و اطاعت ملوک نمودن و رواج نقود اگر
مشتری مستقیم بود هوا خشک کند و اگر قمر مستقیم بود بسیاری نم باشد در وقت ه
اگر در قوس باشد دلالت کند بر توسط باران و جمعیت اهل طاعت و رواج و آب و نیکی
حال عوام و حرارت هوا در وقت و طلب امور دنیا و رغبت مردم به ارباب قضا و رسانی
و وضع حمل و ... که میان مردم و این معنی مسافران و خلاصی محبوسان و تردد حکام و میل مردم
به علوم و اگر مشتری مستقیم بود توسط باران و نم باشد در وقت و اگر قمر مستقیم باشد حبس
بادها بود و افزونی آب رودخانها قران قمر با مشتری در مثلثه خاکی دلالت کند بر صلاح حال
عامه و بزرگزادگان و قوت ایشان و زیادتی سرما در وقت و افسردن آب باشد
و اکابر اگر در ثور باشد دلالت کند بر قوت و جمعیت عامه و بزرگزادگان و این معنی را
اهل و رسیدن کاروانها و آوردن برهها و فراخی نعمت و راحت و ... و آمدن اخبار
در سیل و کثرت دوابه و آسانی وضع حمل و آمدن باران در وقت و تشویش در بابل
و قحط در فارس اگر مشتری مستقیم بود کمی باران و آب باشد و اگر قمر مستقیم بود
کثرت باران باشد در وقت و تشویش و اضطراب در خوزستان و فارس و قحط و رفتن دم
اگر در سنبله باشد دلالت کند بر آمدن باران و کثرت ابر و نم در وقت و رحمت بزرگان
و اهل دیوان و حکام و نیکی زراعت و رواج محصولات و آمدن قافله و کاروان و نیکی حال عامه و فرا
خی نعمتها و این معنی را اهل و بسیاری عمارات و شادی عروسان و اطفال و زیادتی رتبه
علما و رواج و شادی حیوانات اگر مشتری مستقیم بود باران و نم کمتر آید و اگر قمر مستقیم بود
بسیاری باران و نم باشد اگر در جدی باشد دلالت کند بر نیکی عوام و اطفال
و قصه‌خوانان و خلاصی گرفتاران و حرکت مسافران و آمدن کاروان اسفار و اعتدال هوا
و اجتماع مردم حسب الحکم پادشاه و باران و نم در وقت و این معنی را اهل و نیکی حال منجمان
و وقوع حیثیت و جمع شدن خلایق بسبب آنکه اگر مشتری مستقیم بود آب و نم و تری و هوا
بود و اگر قمر مستقیم بود مثله قران قمر با مشتری در مثلثه هوایی دلالت کند بر جنبش لشکر
و الفت میان خلایق و رسیدن ناموافق ... و بیماری ... و خشکی هوا در وقت هم
اگر در جوزا باشد دلالت کند بر آمدن اخبار خوش و جمعیت خلایق جهت مهمات و اعتدال
هوا و نوشتن خطوط و ... و نیکی احوال قلم و عمال و متصرفان و ... اهل علم و ...
در وقت و نیکی احوال زنان حامله و بسیاری نعمت و فتح مهمات اگر مشتری مستقیم بود کمی باران
و آب باشد و اگر قمر مستقیم بود باران بسیار آید اگر در میزان باشد دلالت کند بر وزیدن بادها

خوش دلی بیشتر بود و وقوع خبرهای صدق و بشارة تهنیت اشراف و علما و اندوه زنان و عوام
و بسیاری امر معروف و توبه بدکاران و نموّ هوا و خلاصی مسافران از ورطات و بسیاری خوف
و قوت حال خواتین خاصه زنان قضاة و اگر مشتری مستولی بود کمی باران و خشکی هوا بود و
و اگر قمر مستولی بود بسیاری باران و نم بود اگر در دلو باشد دلالت کند بر جنبش بادها و بخارها
و قوت صداع و عفونت هوا و توقف مردم در سفرها و سختی ظلمات و تنگی کارها و کثرت
باران و بدایهای و فرح عامه و عفت زنان و کثرت خیرات و طاعات و سلامتی مسافران
و بسیاری کشت و زرع و اگر مشتری مستولی بود کمی باران و نم بود و اگر قمر مستولی بود بسیاری
باران و نم باشد قران قمر با مشتری در مثلث آبی دلالت کند بر آفت بادها و دریاها و حدوث
باد و خروج دزدان و بیماری پادشاه‌زاده اگر در سرطان باشد دلالت کند بر نیکی حال
عامه و تحفه و فرح بزرگان و آمدن مسافران در دریا و نفع و فایده از سفر و تجارت و بسیاری
رباها و بارانهای منفعه در وقت و فرح زنان و نکاحهای خرم و رسیدن جواهرها و منع وله میان
مردم و مخالفت علما از جهت دین و مذهب اگر مشتری مستولی بود باران و نم بسیار
بود و اگر قمر مستولی بود مرگ پادشاه بابل و خوزستان باشد و فتنه در اکثر بلاد و بیماری
و موت در فارس و روم و خشکی هوا اگر در عقرب باشد دلالت کند بر وزیدن
بادها و آمدن بارانها در وقت و توبه بدکاران و اعتدال هوا و قوت حال وزرا و اشراف
و بزرگان و آسانی وضع حمل و از غم و کدورت و رستگی زنان و خلاصی عوام و بارندگی و درنگ
و فرو ماندن عساکر در جانب شمال اگر مشتری مستولی بود کمی بارانها بود و اگر قمر مستولی بود
حکم همان بود اگر در حوت باشد دلالت کند بر فراخی میاه و امانت عوام و عفت زنان
و توبه بدکاران و آمدن باران با نفع و انقطاع ابرها و رونق در وقت و جلالت علما و وزرا
و فساد کشتیها و حیوانات آبی و مسافران دریا و اندوه عوام الناس و حسن حال زرع و کثرت
ریاح و حدوث ریاح و اگر مشتری مستولی بود کثرت میاه و امطار بود فصل سیوم در
قرانات کواکب سفلیه با مریخ در بروج اثنا عشر مقارنه زهره و مریخ در مثلثات اربع
مقارنه زهره و مریخ مطلق دلیل باران و سیل و رعد و برق و بادهای مضر سیما که در برج
رطب باشد و قمر با ایشان ناظر باشد و ابتدا دلیل باشد بر عیاشی زنان و رسوائی ربایان
و رسوائی ایشان و اگر مریخ غالب و مستولی باشد دلالت کند بر خونریزی جوانان و عیش
و طرب در میان ایشان و تباهی حال زنان و حمل انکحتن مردان و تشویش و در قلم تخم و سایر
بلاد که بر زهره متعلق باشد و رونق بازار سلاح و اگر زهره غالب باشد دلالت کند بر شکفتگی
زنان و تحکم کردن ایشان بر شوهران و بالجمله امتزاج ایشه و کوکب دلیل اختلاف هوا باشد

واکواف

واکواف فراجها از اعتدال و آفت رسیدن بر میوه‌ها و مرگ زنان و جوانان و خصومت در میانه
میان ازدواج و شرکا مقارنه زهره و مریخ در مثلث آتشی دلالت کند بر فساد میان ازد
واج و عفت و حرکت حرب و قتل و کثرت فسق و فجور و رغبت مردم بکارهای ناشایسته و رشکها
شدن فواحش و بیماریهای خونی و صفراوی خاصه در خواتین و دختران و فنا و مال و اسقاط
حمل و نکاحهای پر حیلت و دلبری زنان بدکار و نقصان بار درختان و برگشتن هوا در وقت و میل
امرا و لشکریان بزنا و فسق و انواع آن و وقوع مرگ مفاجاة اگر در حمل باشد دلالت کند
بر مخالفت و منازعت ازدواج و وقوع طلاق و فراق و کثرت فسق و زنا و رسوائی زنان
و بیماری و زنان و مطربان و سرنا و بارندگی و تگرگ خاصه که مشرقی باشد و طرب
و جوش و فتنه در جبال و طاعون و حریق و فوت در اکثر بلاد و کثرت وا فوت و حسن حال ...
و احجار و بسیاری زه گوسفند و منازعت میان ارباب لهو و طرب اگر مریخ مستولی
باشد دلالت کند بر باد و بیماری و مرگ در خوزستان و حریق در شهرها و خشکی اگر
زهره مستولی بود بسیاری تب و در اکثر بلاد کثرت باران و رعد اگر در اسد باشد
دلالت کند بر وقوع عداوت میان خلایق و حدوث رعد و برق و باران در وقت و میان
مستور و کثرت دزدان و راهزنان و بسیاری زنا و فور موت در میانه زنان اشراف
و قلت فواید مطربان و فرح علما و تاریکی هوا و طرب در سیاحان و مخالفت ازدواج و عوام
و حرارت مزاج زنان و کودکان و مبتلی شدن بافعال ناشایسته و بدنامی خدمه و اهل عفاف
فاش شدن فسق و فجور اگر مریخ مستولی بود مرگ ملک اهواز و خوزستان باشد
و خرابی در آن و بیماری و فوت و موت یکی از حرم پادشاه و وقوع حریق و ظهور ملخ و کمی
باران و اگر زهره مستولی بود و خوشی بود میانه خلایق در شهرها اگر در قوس باشد
دلالت کند بر علامت و حرکت ما از ازدواج و طرب در راه صلاح و بارندگیها و تلف شدن
جنین و رغبت زنان بکارهای ناشایسته و میل اهل صلاح بلهو و موت یکی از
فرزندان حکام و کثرت امراض و آفات در میان مردم خاصه زنان و قلت فواید مطربان
و بدی احوال خواتین اگر مریخ مستولی بود مرگ ملک عراق عرب باشد و بسیاری حوادث
و قتل میان بابلیان و کمی از امطار و کمی باران اگر زهره مستولی باشد سلامتی اهل مصر
و بدی حال بزرگان و کثرت امطار باشد قران زهره و مریخ در مثلث خاکی دلالت کند بر دلیری
کردن دزدان و بسیاری فسق و فجور و فاش شدن لهو و طرب و فساد نباتات و بد گشتن
هوا و تفاوت نرخها و بیماری زنان و ناسازگاری ازدواج و طلاق و فراق بسبب عشق
و عاشق و آفت زنان سلیطه و بیماری گاو و گوسفند و کم حدوث ریش در جگر و شش فه

اگر در ثور باشد دلالت کند بر برف و دزدان و بدکاران و بسیاری فسق و فجور و خبرکاری زنان
و کثرت زنا و نشست زنان با شوهران و غلبه کردن موت دواب و کثرت درد چشم و نقصان
آسیبی رود اثمار و سایر نباتات و بسیاری بار و قلت برگ میوه‌ها و پدید آمدن دزدان و آفت
ایشان و بیماری مطربان و کثرت بارندگی و تاریکی هوا و تفاوت نرخها و موت پادشاهی در طرف
مشرق و خرابی بعضی قرا و مزارع در آن طرف و بیماری و موت زنان و فرح لشکریان و کثرت
فساد و فتنه زنان و رعد و برق و باران و اگر مریخ مستقیم بود بسیاری مرگ دواب
را هوا دیگر گرمی هوا و اگر زهره مستقیم باشد بسیاری باران و نمود آهن و قرب بکوهستان
و مرگ بزرگی در آن ولایت اگر در سنبله باشد دلالت کند بر کثرت موت در زنان
و وقوع ضرب و طعن و حرب در میان لشکریان و قتل بعضی از فرماندهان و فوت منجمه و
دف و اطعمه و رنج زنان حامله و فندسوی گردد دبیران و شدت رنج و فزع خواتین و مطربان
و خصومت ازدواج و دشواری وضع حمل و تلف شدن اجنه در شکم زنان و مطربان
و بیماری در این طبقه و گرفتاری جمعی از اهل فسق و ریبت رسیدن و ظهور هوام ...
اگر مریخ مستقیم بود فوت یکی از فرماندهان باشد و آمدن ملخ در وقت و اگر زهره مستقیم
باشد فوت یکی از فرماندهان باشد بسبب آن و هلاک اطفال اگر در جدی باشد دلالت
کند بر فرح اهل سلاح و رغبت مردم بفسق و فجور و رونق خماران و غزالان و بسیاری
بارندگی و سردی هوا و ناسازگاری ازدواج و عزیز شدن کنیزکان و حریق در زمین
عراق و قوت حال امراء لشکریان و گرفتن ولایتها و ابر برده و موت زنان و مرد
نفی مطربان و کدورت خواتین اگر مریخ مستقیم باشد هلاک ملک خراسان باشد
و مرگ اغنام و سختی سرما و اگر زهره مستقیم باشد حریق حادث شود و اگر در ولایت
خوزستان و خروج خوارج در کوهستان و چیز و کثرت باران قران زهره و مریخ در
مثلثه هوائی دلالت کند بر برف و حال مغنیان و فسق و فجور میان زنان و خادمان و آفت
نباتات و آسیبی رود بزراعت و میوه‌ها و بیماری مردم و اسقاط اجنه و برادران خول
دف و بزرگان و اختلاف هوا و آشکارا شدن فواحش و دلیری زنان بدکار و بدی
ایشان و بدنامی خواتین و آفت کنیزان و غلامان و وقوع حصبه و آبله اگر در جوزا باشد
دلالت کند بر رنج مطربان و فسق در خلایق و غلبه زنان و رغبت آسیبی رونق نکاحی
بر عیب و اسقاط اجنه و بی‌لطفی ازدواج و رسوائی بدکاران زهره‌وی و بارندگی در وقت
و موت و تنگی و شیوع مرگ در میان زنان و بادهای سخت مختلف و تشویش و نداین سمتی را بها
و بدحالی تجار اگر مریخ مستقیم بود و دشمنی ازدواج باشد و کمی نم و اگر زهره مستقیم بود موت

ملک کوهستان

ملک کوهستان بود و هلاک علمای ایشان و بسیاری آب رودخانها اگر در میزان باشد
دلالت کند بر حرب و فتنه و سبب و حریق و رسیدن مضرت باهل عالم خاصه زنان و عدد
عنوم و امطار و کثرت فسق و فجور و میل زنان و فعال ناپسندیده و خصومت ازدواج
و اسقاط اجنه و بیماری مطربان و امردان و تاریکی هوا و اگر مریخ مستقیم بود فتنه در
خوزستان و حریق و قتل ایشان باشد و اگر زهره مستقیم باشد مرگ زنان و کثرت خوا
رج در جبال و بسیاری نم و حریق در بادیه عرب و صلاح حال اهل روم اگر در دلو باشد
دلالت کند بر کثرت بارندگی و سرما و بیماری زنان و فسق و سقوط اولاد در ارحام و موت
یکی از زنان ملوک و شورش در زمین مغرب و کثرت ملخ و در ولایت چین زرد قحط و غلاء طعام و اگر
مریخ مستقیم باشد شورش بود در عراق عرب و قحط و کمی باران و اگر زهره مستقیم باشد
مرگ بسیار باشد و افتادن حریق و بسیاری ملخ و باران قران زهره و مریخ در مثلثه آبی
دلالت کند بر برف و حال آب و حیوانات آبی و بدی حال زنان بدکار و سقوط شدن اطفال و فرزند
مایکان و بی‌لطفی ازدواج و بودن سرما و بارندگی در وقت خاصه در وقت باشد سرما
و رعشه و اختلاف هوا و آفت نباتات و اضطراب نرخها اگر در سرطان باشد دلالت
کند بر خلاص محبوسان و شرمی زنان و مشغول ایشان بعیب و اسقاط اجنه و بیماری
خواتین و اهل طرب و باران سخت در اماکن مستعده و اکثر رکره و نیکی حال عامه
و افزونی نعمت و نیکی حال امراء و اخبار اگر مریخ مستقیم بود خروج خوارج در جبال
و رسیدن شر و در ازاء اعداء در خوزستان و مرگ زنان حامله و کمی باران و اگر زهره
مستقیم بود موت یکی از پادشاهان و عزل جبال و در عراق عرب و خرابی و آمدن ملخ
اگر در عقرب باشد دلالت کند بر کثرت باران و سرما و فاش شدن فسق و فجور
خاصه در لشکریان و مردمان به فعل و سقوط اجنه و علت آلات تناسل و غلبه مغنیان و ...
بعضی از زنان پادشاه و خروج اهل جبال بر خوزستان و ظهور اشیا و فتنه و قتل فواید
مطربان و مردمان مختلف و آفت دواب و رسوائی زنان و فضیحت ایشان اگر مریخ
مستقیم باشد مرگ زنان پادشاه باشد و اهل جبال خراسان ف... و اگر زهره
مستقیم باشد که پادشاهی شود در روم و موت امرای پادشاه باشد و در زمین عراق
دف و اهل سواد اگر در حوت باشد دلالت کند بر قوت و اهل شام و کثرت وجع
و بیماری و موت و در اغنیا و بسیاری باران و طغیان آبها و قلت فواید خواتین و مطربان
و میل زنان با مردان و وقوع نکاح و بسیاری بارندگی و در یخ ... فراوان در ... بر خواتین ...
و تغیر حال هوا و زیادی آبها و اگر مریخ مستقیم بود سلامتی اکثر آن از بلا و بود و بسیاری مریخ

وباها و اگر زهره مستولی بود مرگ حاکم بابل و بسیاری باران باشد قران عطارد در مثلثات
اربع و بروج اثنا عشر قران عطارد و مریخ مطلق دلیل بود بر خوف و خطرکی رد آمدن ستم
و تعویق امور و دیوانی و کمبت رسیدن بعمال و غارت و تاراج و نهب و نقب زدن ها و اگر مریخ
مستولی بود دلیل است بر تعصب و خصومت و استیلای فتنه و منافقه نمودن امرا
با یکدیگر و حقد و حسد و حرب و جنگ کردن و اگر عطارد مستولی بود دلیل بود بر لجاج و مجادله
و ستیزه کردن و ناراستی در مردم و بسیاری زرع و سحابت و قحط و غرق قران عطارد و مریخ
در مثلثه آتشی دلالت کند بر ساختن آلات حرب و حرکت لشکرها و تعصب و منازعت
در میان مردم و زحمت ارباب قلم و تباهی روا [illegible] و غم و خیانت منصب داران و متصرفان
و محاسبه ایشان و بسیاری اراجیف و اخبار بد و فتنه و خوف عامه در اقلیم سیم و ششم
و سایر جاها منسوب بطالع عطارد و مریخ و زدن و [illegible] و فلوس قلب و [illegible] و طراران و بد
فعلان و ظهور در میان کیمیا و حیله و زوال و خشکی هوا و ظهور علامات آسمانی و دواغ
و دواب اگر در حمل باشد دلالت کند بر حرب در ولایت شام و حرب و قلت آب چشمها
و قتال میانه ابنای پادشاه و ولایت روم و ترکستان و خروج لشکر از اطراف مغرب و غارت کردن
و حدوث امراض از سموم و جاسوس و رعد و برق و باران و ساختن آلات حرب و رغبت
مردم بفتنه و خصومت کردن و اهل زر و [illegible] و طلب ازرها و وقوع ستم و ظهور کذابان
و اهل نفاق و سفها و زحمت عمال و کتاب و اراجیف و خیانتها در مردم و قطع طرق و فتنه
در مشرق و زدن درهای قلعه و بانگ بوق و دهل در میان اهل بازار و میدان و جمع شدن
آن معرکه گیران و شعبده و منازعت صناع و اهل صنعت و اگر مریخ مستولی بود در زمین شام فتنه
باشد و دشمن در دیار حرب خرابی کند و باران بود و اگر عطارد مستولی بود میان اهل روم
و دشمن مجادله و مقاتله افتد و هلاک بزرگان در آن بلاد اتفاق افتد و خشم و بیماری
و سختی گرما اگر در اسد باشد دلالت کند بر گرما و خشکی هوا و بسیاری نهب و اخبار
مخوفه و اراجیف و حیله خلایق و [illegible] و معادن و عزت اسب حرب و ستور و بیماریها و سستی
و سگ [illegible] و مجادله و [illegible] در زمین فارس و هلاک اعدای پادشاه و موت در کتاب
و ارباب شورش و حرب میان اهل مغرب و مشرق و ترک و [illegible] و کثرت ریاح
با گرد و غبار و قلت باران و کثرت گرما و [illegible] رغبت میان اهل قلم و خداوندان صلاح و تقوی
و تشنیع در میان ایشان و زیادتی [illegible] میان ایشان اهل فضل و تقوی و تلف چهارپایان اگر
مریخ مستولی بود موت یکی از فرماندهان روم بود و کثرت امراض و موت حیوان و اگر عطا
رد مستولی بود بسیاری خوف و ترس باشد و کثرت طاعون و موت در مملکت روم و [illegible]

بسران باهرا

بسران با هران و موت اغنام اگر در ثور باشد دلالت کند بر فاش شدن اسرار
وزرا و کتاب و قلت فواید ایشان و وقوع مرافعات میانه ایشان و کثرت اراجیف و رسل
میانه ملوک و قتال و موت [illegible] و علما و عمال و دبیران و محاسبان و ارباب فضل و کمال و بازار
و ستم بر رعایا و بحث و مناظره میان اهل علم و اگر مریخ مستولی بود قتال باشد میانه اهل عراق و حرب
و وبا و مرگ و حدوث باران باشد و اگر عطارد مستولی باشد قتل و خونریزی میان اهل مشرق و مغرب
و کثرت وبا و چنین بودها قران عطارد و مریخ در مثلثه خاکی دلالت کند بر خروج فضلا و بعضی زاهدها
و غلبه دزدان و طراران [illegible] و عمال بیکار و مزارعان و کمی طعام و نباتات و آمدن کاروانها و افتادن
اراجیف و بدی حال متصرفان و [illegible] و محاسبه اهل دیوان و آفت دواب و نقصان بارندگی
و ملال دبیران و آفت بعضی حیوانات و خوف اهل قلم از لشکریان و دعوی میانه [illegible]
آهنگران و [illegible] اگر در جوزا باشد [illegible] و عمال زنان و آفت گاو و گوسفند و نباتات و [illegible]
بیکاری اهل بازار و زیان در معاملات و ظهور کذابان و طراران و سوختن جاها و جزیرهای [illegible]
و آفت زراعت و دواب و رنج عمال و متصرفان و بسیاری دروغ و تهمت و بدی حال هوا و [illegible]
و [illegible] و کثرت موت در روم و بسیاری ابرها و [illegible] و مزاحمت کتاب و متصرفان و موت وزرا
و مخالفت عامه و خروج رعایا بر اهل سلاح و اگر رعایا بر اهل سلاح و اگر مریخ مستولی بود وقف
باشد در اکثر مواضع و موت در روم و سلان برف در مواضع [illegible] و اگر عطارد مستولی بود
خوف و ترس و مرگ و قتل باشد و چنین بودها و توسط باران اگر در سرطان باشد دلالت
کند بر فتنه و [illegible] و نزاع در فارس و خراسان و عراق و عرب و موت [illegible] بود و خوف و [illegible]
در بعضی بلاد و خشکی هوا و کثرت غبار و استیلای حرارت بر مزاجها و خصومت اهل سلاح
و ارباب سلاح و غلبه کردن عوام و کثرت اراجیف و دزدیها و مکر و حیله خلایق و بدگشتن
هوا و بسیاری آلات حرب و عزت آن و موت یکی از اهل قلم و اگر مریخ مستولی بود حرب و مقاتله
بود میانه جمعی از اهل فارس و مردم جبال و تحکم و بسیاری دزدان و اگر عطارد مستولی بود حرب
و مقاتله بود میانه جمعی از اهل فارس و مردم جبال و خونریزی بود و [illegible] و بزرگان و کثرت
دزدان اگر در سنبله باشد دلالت کند بر بسیاری اراجیف و رنج بیکاری اهل بازار و گفتن سخنان
محال و دروغ و وقوع بر اطه و کثرت حیله در کارهای ناحق و بدگشتن هوا و ضعف مزاجها و رعد و برق
و بارندگی [illegible] و فوت پادشاه در ولایت روم و کثرت مرض و فتنه و [illegible] و موت گوسفند
و قلت [illegible] و [illegible] و اگر مریخ مستولی بود ملک روم هلاک شود و کثرت بارندگی بود و اگر عطارد
مستولی بود مرگ و طاعون و ترس بود در زمین روم و توسط بارندگی قران عطارد و مریخ در مثلثه
هوایی دلالت کند بر زحمت دبیران و مستوفیان و اهل بازار و متصرفان و عمال و بیکاری [illegible]

نقض و شوار گفتن بی‌ها و سخنان دروغ و بسیاری اراجیف و هیج دواب و برده و بد گشتن هوا و بیماری
می حیوانات و زحمت مردم از صرع و باد و سنج و برانداختن خون و بودن درد و بیماریها و نوشتن
و حظوظ مزوره و غضب اولوا الامر بر اهل قلم و جهاد و ظلم لشکریان و خطا و رسمها که اطبا و حکام بکنی
ولقمه افتادن و زوال و خاشاک و حسنی بادهای سموم در وقت **اگر در جوزا باشد** دلالت کند
برف و حال خطا طالان و بقایشان و علت اسهال و تشویش مردم خاصه و پیران و اهل قلم و تاجران
و در باب فضل و بیماری جوانان از صرع و سنج باد و حصبه دف و دردها و اندوه پیش و بر آن و تا
رسمی از راه و باد و فتنی زینه کار و جزها در دروغ و کثرت بواسطه ها و قوت یکی از اولاد و ملوک
و کجا به یکی از فرمانده‌ها و عزل او و وزیرها و خروج خوارج از جانب خراسان و فتنه و تشویش
جبال هر وقت اگر مریخ مستقیم بود مرگ بعضی فرمانده‌ها باشد و خروج لشکر از کوهستان و
تحکمها بطرف خراسان و جبال و بادها و اگر عطارد مستقیم بود فتنه و جنگ بود میان اهل روم و قلعه
و اران و کوهستان **اگر در میزان باشد** دلالت کند بر فساد حال ملوک بابل و وقوع حریق و در
ناحیه موت در آن بلاد و حضرت السید ... و در باب تشویش و اندوه علما و متصرفان و ارباب
و دیوان و عزل ایشان و هیج بگذران و اهل بازار و اراجیف و رعد و برق و بادها شده و اظهار سخنان
بیهوده و بدی هوا و خیانت و خلعت و مردم و تنگی یافتن کارها و تلف شدن ... اگر
مریخ مستقیم باشد مرگ فرزندی پادشاهی حادث شود و بسیاری خوف و ترس در بلاد و عزل اهل
خوزستان بر مردم باد ... و هلاک مردم و اگر عطارد مستقیم بود صلاح حال مردم روم باشد
و حریق و وبا و بیم و کثرت باران و رعد و اسهال زلزله **اگر در عقرب باشد** دلالت کند بر جنگ
و بانگ میان مردم و خواست از رعیت و ظلم و ستم بر اهل حرفه و اطلاقات بی حد با و رنجت
و غم میان مردم و ظهور خاینان و خانان و اندوه عمال و تجار و بد گشتن هوا و سرما و برف و هلاک
اهل سواحل از ولایت عرب و مرگ پادشاهی یا یکی از بزرگان دولت او و کثرت جدال و قتال
و فتنه در اکثر بلاد و کثرت مرض و موت و گمراهی و بسیاری غم و رطوبت و اگر مریخ مستقیم بود مرگ
در زمین فارس شیوع یابد و افتادن فتنه و اگر عطارد مستقیم بود بسیاری جدال بود و افتادن
مرگ در مردم و کثرت باد **قران عطارد و مریخ در مثلثه آبی** دلالت کند برف و گشتن و افتادن مرگ
در مردم و اراجیف و برخاستن نکبات و تاریکی هوا و بیماری از سستی الاعصاب و ...
و رطوبت دماغ و ظلم و خواست و تهمت و شره و غزوات و راهها و کارها و رعد و برق و اهلاک حیوانات
آبها و رفتن بادها و ابرهای مختلف و پراکندگی سحاب قران و بادهای ... و تحت و غلا و متصرفان
اگر در سرطان باشد دلالت کند بر دزدی و خیانت خاصه در کجا و بسیاری اراجیف و دروغ
و سه روشدن راهها و وحشت برادر ... قطاع الطریق و ... گشتن و سستی الاعصاب و ظهور

غازان

غازان در زراعان و بد گشتن هوا و سختی بجای روز اهل بازار و وبا و کثرت موت در مشرق و قتال
میان ملوک و اضطراب عوام و خرابی املاک و شدت حرارت و قلت میاه و دف و در مجلس
پادشاه و امرا و قلت فواید کتاب و موت در میان اهل علم و کثرت فسق اغلام و اگر مریخ
مستقیم بود حرب و فتنه بسیار باشد و خرابی شهرها و سختی کار و اگر عطارد مستقیم بود حدوث
زلزله و گرمی هوا و افتادن مرگ در میان مردم **اگر در عقرب باشد** دلیل است بر موت
و وبا و بیم جوب و تسلط اهل جبال بر ایشان و ظفر یافتن بر اکثر اراضی و ولایت ایشان و کثرت موت
و دوام و شدت مرض و خرابی کنایس و رسل و کثرت مطر و خوف خلایق و ظلم بر اهل حرفه و دف و
کشتی‌ها و راهها و کثرت بواطه و مکر و عذر و گفتن سخنان کذب و تهمت و خیانت از همه نوع و بد گشتن
هوا و تسلط عمال و بجای روز اگر مریخ مستقیم بود جنگ حاکم عراق با عرب باشد و بد گشتن هوا و بسیاری
ابر و باران بود **اگر در قوس باشد** دلالت کند بر بد حال متصرفان و بجای روز اهل بازار و دف و
منافع و خیانت و تهمت میان خلایق و اراجیف و بادهای تند و آفت حیوانات شرابی و غرق
کشتیها و تیرگی هوا و بیماری میانه لشکر روم و اهل مشرق و خرابی بعضی مواضع کوه و فتنه
و قتال در اراضی ... و قوت لشکر روم و موت و فساد و کثرت دواب و وقوع باران و ابرها در ربیع بارده و فتنه
میان اهل دریا و اگر مریخ مستقیم بود حرکت ملوک بود و حرب میانه روم و بابل و آفت اطبا و اگر
عطارد مستقیم بود پیدا شدن گنج بود و مرگ و کثرت باد و باران **قران قمر با مریخ در مثلثات**
اربع و بروج انقلاب مقارنه قمر با مریخ دلیل است بر فتنه و کلفت و کدورت و منازعه و نزاع در عوام الناس
و بسیاری کند و بیم و هراس در قلب خلایق و کدورت سلاطین و رعیت و اختلاف هوا پس
اگر مریخ مستقیم بود ضرر ملک بابل بود و کثرت قتال و فتنه در اکثر بلاد و بسیاری موت در فارس
و روم و غلبه سباع و تفرقه دواب و قلت غم و اگر قمر مستقیم بود کثرت باران بود در وقت
قران قمر با مریخ در مثلثه آتشی دلالت کند بر حدوث امراض و زیادتی گرما و برف و تیرگی هوا و
حرکت لشکریان و غم و اندوه صاحب قران و اراجیف بسیار و حرکت دزدان و حرامیان و پراکنده و بسیاری
قتل **اگر در حمل باشد** دلالت کند بر خصومت عوام و بیم زنان حامله و گرفتاری اسب در
فروا به و ... آفت ازدواج و مریخ اطفال و بیماری از حصبه و ... گرمی هوا در وقت و تشنجها
در میان لشکریان و دف و حیوانات و مرگ بابل و غارت اموال و تلف شدن دواب و تشویش
در میان عامه و دولت یافتن ارباب سلاح و اگر مریخ مستقیم بود ضرر حاکم عراق و عرب بود و
کشتن و ... و بیماری و قوت در فارس و اگر قمر مستقیم بود بسیاری باران در وقت
اگر در اسد باشد دلالت کند بر مرگ پادشاه و در ولایت مغرب و پراکندگی اشراف در آن بلاد و
کثرت فسق و قتال و ضرر سباع و تلف شدن دواب و موت هوا و در وقت و اختلاف آن

و در دور رسولان و جاسوسان و اندوه فرزندان و زحمت و بادهای مخوف و اشکال حریق و بیماری
زنان عامه و اگر مریخ مستقیم بود اندک باران باشد و اگر قمر مستقیم بود کثرت باران و غیره بود و در وقت
اگر در قوس باشد دلالت کند بر رنج عوام از سپاهیان و محبوسی رسل و جواسیس و اشتغال کار زنان
و مردان و فساد اشجار مثمره و گرمی هوا در وقت و وباء گردن و دواب و در انقلاب مردم بکار
آتش و کاهلی عوام در عبادت و کارهای دینی و اگر مریخ مستقیم بود تنگی ابر و باران باشد و در وقت
و اگر قمر مستقیم بود بسیاری باران و آب برود و در وقت قران قمر با مریخ در مثلثه خاکی دلالت کند بر نا
ایمنی راهها و جنبش لشکریان و دزدان و در آن زمان و بیماری حاجب مسافران و بزرگانان و آفت در حبوب
و میوه‌ها و تنگی [illegible] هوا در وقت و بیماری و دزدان و کثرت مرگ مفاجات اگر در جدی باشد
دلالت کند بر کثرت اراجیف و خبرهای دروغ و رنج عامه و زنان حامله و اسقاط اجنه و آفت حبوبات
و خصومت عوام الناس با سپاهیان و تشنیع رعایا و شکوه مسافران از ظلم و دزدان و تیرگی هوا و فساد
حال زنان ملوک و [illegible] و بستگی کار بزرگان و بیماری از غلبه خون و مرگ بزرگان و تغیر احوال
رسیدن باشراف و اشتغال مردم [illegible] و [illegible] و اگر مریخ مستقیم بود جنگ
و گفتگو میان مردم بسیار باشد و کمی باران و گرانی طعام و اگر قمر مستقیم بود [illegible] باشد و کمی
زرع و بسیاری باد و باران در وقت اگر در سنبله باشد دلالت کند بر اخبار دروغ و بسیاری
ظلم بر اهل [illegible] روز رحمت اهل اسراف از سپاهیان و [illegible] دیوانها
[illegible] در میان عوام و عزت [illegible] و بیماری دوشیزگان و فسق در زنان و رنج مسافران و بسیاری
باد و باران و غیره در وقت باشد [illegible] اگر مریخ مستقیم بود باران و غیره بسیار باشد و اگر قمر مستقیم
بود میان [illegible] اگر در جدی باشد
دلالت کند بر خوف و هراس عوام از سپاهیان و [illegible] و توقف مسافران و دشواری
وضع حمل و میل هوا برودت و رطوبت در وقت و تنگی حال مسافران و گرفتاری [illegible] و هراس
[illegible] بزرگان و حدوث فتنه و موت در مردم اگر مریخ مستقیم بود هلاک یکی از بزرگان بابل
و خوزستان باشد و اگر قمر مستقیم بود کثرت [illegible] و بسیاری [illegible] باشد قران قمر با مریخ در مثلثه
هوائی دلالت کند بر ظهور علامات در هوا و زیادتی [illegible] در وقت و کثرت دزدی
و خیانت اگر در جوزا باشد دلالت کند بر کثرت اخبار دروغ و فتنه [illegible] در میان عوام
و اهل فضل و ارباب قلم [illegible] و وزیدن بادهای ناخوش و ملال و نقصان مسافران از دزدان
و قطاع الطریق و ظلم [illegible] مرگ بزرگان پس اگر مریخ مستقیم بود یکی از حکام
عراق عرب و بابل [illegible] ضایع و نابود گردد و اگر قمر مستقیم بود صلاح اهل اهواز و خوزستان
بود و بسیاری [illegible] تنگی باران در وقت اگر در میزان باشد دلالت کند بر رنج زنان حامله و دشواری

و درماندن رسولان و سبب قران آفات طرق و شوارع و کدورت اهل طرب و جشن بادها
و [illegible] زکام و رنج و بیماری از هوا و غلبه خون و موت [illegible] و اطراف
مشرق و کثرت هوام موذیه و تلف شدن دواب و توسط [illegible] اگر مریخ مستقیم بود کمی
باران و تنگی هوا و اگر قمر مستقیم بود باران بسیار بارد و در وقت اگر در دلو باشد دلالت کند
بر رنج و تفرقه ملوک و [illegible] بادهای سرد و [illegible] و باران و رعد و برق در وقت و [illegible] حال
مسافران و خوف و [illegible] و گرفتاری جواسیس و اندوه زنان و بیماری عامه و اگر
و فتنه و [illegible] در میان عوام الناس اگر مریخ مستقیم بود کمی باران و غیره بود و اگر قمر مستقیم بود
بسیاری باران و غیره در وقت قران قمر با مریخ در مثلثه آبی دلالت کند بر قوت فرماندهان
و حرکت ایشان و دشواری در کشتیها و [illegible] حال مسافران و زرع و نقصان [illegible] و رعد
و برق و تاریکی هوا در وقت اگر در سرطان باشد دلالت کند بر خونریزی عوام و [illegible]
و زحمت مسافران [illegible] و دشواری وضع حمل و [illegible]
عوام الناس و [illegible] مردم و [illegible] حال [illegible] و باران
رعد و برق در وقت و فتنه و مرگ یکی از فرماندهان و نقصان ملوک [illegible]
و اهل طرب و [illegible] سلاطین [illegible] و در وقت [illegible]
[illegible] و استیلاء [illegible] اگر مریخ مستقیم باشد باران و غیره بسیار
باشد و اگر قمر مستقیم باشد بسیار [illegible] و موت مردم [illegible] در وقت
و خشکی هوا اگر در عقرب باشد خوف مسافران بود خاصه مسافران دریا و فتنه جاسوسان و [illegible]
[illegible] و کدورت هوا و اندوه زنان و بیماری ایشان و خصومت [illegible]
و محبوسی عوام و [illegible] و غارت و رعد و برق و با
ران در وقت اگر مریخ مستقیم بود [illegible] بزرگان باشد و در عراق عرب و خوزستان و بسیاری
فتنه و مرگ در فارس و روم و رعد و برق و اگر قمر مستقیم باشد بسیاری ابر و رعد و برق [illegible]
اگر در حوت باشد دلالت کند بر رنج مسافران و آفت کشتیها و [illegible] زنان و [illegible] عوام
و بسیاری [illegible] و تیرگی هوا و کدورت علما و اشراف و مرگ حیوانات [illegible]
[illegible] دریا و [illegible] و هلاک بزرگان و فتنه و غارت و بسیاری [illegible]
و [illegible] در وقت [illegible] اگر مریخ مستقیم بود هلاکت مردم بابل
و فارس بود و اگر قمر مستقیم بود باد و باران بسیار باشد فصل [illegible] سیم [illegible] قرانات [illegible]
در مثلثات اربع [illegible] مقارنه [illegible] و در مثلثات اربع مقارنه زحل [illegible]
مطلق و دلیل است بر اعتدال هوا و جستن بادهای معتدل در زمستان و سردی در تابستان

و آسودگی در زمستان و رغبت مردم بعلم موسیقی و ظهور ذوذنب بالوان مختلف و وضع رسوم مطبوع و لطیف
و اجتماع خویشان پس اگر زحل غالب و مستولی بود دلالت کند بر خوشی مردم و انصاف و داد و در
کارها و عفت جوانان و رغبت ایشان بطاعت و عبادت و بودن بازار برده و عطر و جامه
و اگر عطارد غالب و مستولی بود دلیل است بر کثرت تحصیل علوم و رغبت مردم بفنون و صنایع
دقیقه و اعتدال مزاج و خوشی ... عمال با مردم و رونق بازارها و خوشحالی تجار **قران سفلین در**
مثلثهٔ آتشی دلالت کند بر رونق کار زرگران و اهل حرفه و نقاشان و عطاران و بزازان
و اهل بازار و بسیاری بیع برده و دواب و جواهر و اعتدال هوا و ارتفاع نرخ تجارات و تاریکی
و رعد و برق و افتادن عداوت و فتنه و غضب و خصومت میان خلایق و ارزانی علوم و
دواب و فراخی مطعومات و ماکولات و رسیدن اخبار صحیح از اطراف اهل قلم ...
اگر در حمل باشد دلالت کند بر علوم و حفظ و خوف کتاب و بدحالی زنان ... و تنگی حال
دبیران و صنایع و بکار رونق غضب خلایق بظهور لعب و کثرت بیع و شری برده ... و ... نتاج
تجارات و تاریکی هوا و رعد و برق و ربیع و نزاع بازرگانان و ... میان بازرگانان و ...
لطف ازدواج و کثرت ... و فتنه و دلالت ... و میل و شادی زنان و اگر زهره مستولی
بود ... و فتنه و موضع ... آیند و قوت ... بود و کثرت ... باران و اگر عطارد مستولی
بود فتنه در خراسان حادث شود و کثرت ابر و باران **اگر در اسد باشد** دلالت کند بر عشق
زنان و امردان و اعتدال هوا و میل خلایق بعشق و ... بازار ... فراوان و ...
و اگر بلا و حرب و کثرت ... و ... خون ... در ... و اگر زحل
مستولی بود کثرت علت باشد در زنان و کودکان و کمی باران و مستولی ... رعد و برق و اگر عطارد
مستولی بود ترس و خوف در اکثر ممالک باشد و حرب و خونریزی و گرمی هوا **اگر در قوس باشد**
دلالت کند بر کثرت اراجیف و بسیاری عداوت میان مردم و ... و افزایش خاطرها و رونق
کار اهل حرفه و عشق میان زنان و امردان و کثرت فتنه در بعضی بقعها و جمع شدن مردم در زمین
عراق و عرب و آمدن ... و ... و جزهای مختلف و تنگی حال دبیران و اگر زهره مستولی بود میانه
اهل عراق و ... حرب افتد و متوسط باران و رعد و برق باشد و اگر عطارد مستولی باشد ...
... و تنگی ... و زرع ... بود و مرگ اهل فارس باشد **قران سفلین در مثلثهٔ خاکی** دلالت کند
بر بسیاری بیع و شری و ... حیوانات و ... و ارزانی و فراخی و تنگی ... و زرع و ...
کار ... قران و افتادن اخبار ... و بسیاری خصومت و عداوت و بدی حال ...
و ظهور شعبده و بازیگران و بودن ... و کمی باران و ... و ... عامه ...
مانند ... و بهتان و دروغ و زرق و آشکارا شدن حیلها و ... و ... و تنگی ... زرع و ...

کار علماء را

کار علماء را و بکار رونق ... صنایع **و اگر در ثور باشد** دلالت کند بر رونق کار اهل العراق و ...
... و ... در ... سلامت و آمدن اخبار نیک و سلامتی از ... و ارزانی و رسیدن
مسافران و فرح فضلا و ارباب ... و ... و ... در وقت ... اهل ... باهل ... م
... رطوبت و اعتدال و بادهای خوش و فرح وزرا و کتاب و زنان و خصومت میان دبیران و اهل
ادب و اگر زهره مستولی بود مرگ ... و ... و ... باشد و کمی ... و اگر عطارد مستولی بود اهل
... و میان ... و ... بود و کثرت ... **اگر در سنبله باشد** دلالت کند
بر حرب میان اهل عراق و ظهور علوم حکمت و فرح کتاب و وزرا و کثرت فواید ایشان و
... و فرح عامه و ... زنان با مردان و ساختن ... و بکار ... و ...
... و ... در خلایق و ظهور ... و ... و تنگی حال ... و ... و خوشحالی ارباب
قلم و ... میان ... اگر زحل مستولی باشد علم حکمت ظاهر گردد و رعد و برق و باران
بسیار باشد در مواضع ... و اگر عطارد مستولی باشد پادشاه مردم و حرب ...
نازل گردد و کثرت اراجیف بود **اگر در جدی باشد** دلالت کند بر رونق کار اهل بازار
و ... و ... خلایق ... مردم ... و ... و عشق میان زنان
و امردان و ... و برف و ... بزرگی ... و ... و کثرت ... و اسقاط حیوانات
شدت سرما و ... یکی از اعیان عراق و مرگ زنان اگر زحل مستولی بود پادشاه روم
... و بسیاری ... زنان ... و کمی باران و اگر عطارد مستولی بود پادشاه روم را
وقت ... و ... و کثرت باران و طوفان باشد **قران سفلین در مثلثهٔ**
هوائی دلالت کند بر رونق ... و ... اهل ... و بسیاری ... و در علوم و رواج
بازار ... و ... و ... زنان و ... اهل ... و اجتماع زنان و کودکان
و ... میان عاشقان و معشوقان و خوبی ... و ... بادهای خوش و ابر و
باران ... و ... و ... و ... و رونق دین اسلام و ...
... و زنان و کودکان و ... زنان و عشق و ... کارهای ساحران و ...
... و ... و ... از کثرت عشق و ... **اگر در جوزا باشد** دلالت کند بر رواج
کار اهل دیوان و ارباب حرفه و ... خلایق و تعلق ... بر ... و سلامتی و صحت
... و آمدن اخبار صحیح و سلامتی مسافران و ... در اطراف و رعد و برق
و ... و ... و اگر زحل مستولی بود سلامتی مردم بود و بسیاری رعد و برق و اگر عطارد
مستولی بود اهل روم و عراق حرب و نزاع و ... باشد **اگر در میزان باشد** دلالت کند
بر تنگی حال مسافران و ... و بکار ... و ... و ... و وقوع اختلاط ... و ...

ورواج بازارها و فرح تجار و سه قران و تغیر هوا و مرکب بزرگی و در جنب میانه ترکان و روم و عراق
حرب و شادی کتاب و ظهور طاعون و در اکثر مواضع شدّه و اگر زهره مستقیم بود مرگ ملک بابل بود
و خونها و بادشاه روم و روان کردن خونها و اگر عطارد مستقیم بود میانه اهل روم و ترکان حرب
افتد و در بیشتر بلاد مرگ حادث شود **اگر در دلو باشد** دلالت کند بر جنگ اهل روم با اتراک
و بادهای سخت و شدت سرما و بد ... و نوع نیکی و اهل بازار و طعام حال بد و درستی میان
زنان و امردان و نیکی حال ... آن اگر زهره مستقیم بود و میان روم و ترک فتنه بود و حرب
شود و در خوزستان و حضرموت شود و ... و اگر عطارد مستقیم بود قصد مردم بلشه و در
اکثر نواحی ... و نیکی ارتفاعات **قران سفلیین در مثلثه آبی** دلالت کند بر مراجعت مسافران
بجا و کثرت جواهر ... و باریدن باران ... دوستی و روز وقت
خوردن و ... حال ... و صلاح حال عامه و فراخی طعام و شادی اهل صنعت و بود
در عامه مردم ... و باشد **اگر در سرطان باشد** دلالت کند بر ارزانی و
در بلاد ... و رزنان و وقوع رعد و برق باشد و امکان باران و بادهای خوش
و اگر زهره مستقیم باشد خرابی باشد و در زمین بابل مرگ در ولایت روم خاصه زنان و کثرت
رعد و برق اگر عطارد مستقیم بود مرگ مردم مزارع و بزرگان بود و اتفاق افتادن زود و خورد
میانه و ... جماعت **اگر در عقرب بود** دلالت کند بر نیکی حال زنان و بازرگانان و کثرت فواحش
و نیکی ... امردان و رونق زنان و ... باریدن ... در دریا و بارندگی کثرت
و قوت پادشاهی در مغرب و خرابی بعضی از قرا و مواضع و قتل و دشمنی و دزدی و ظهور حرب
و ... کشتن لشکریان ... زنان عامه و اطفال و رعد و برق اگر زهره مستقیم بود
مرگ حاکم بابل بود و قتال ... رعد و برق و باران و زلزله و اگر عطارد مستقیم بود و کثرت
دزدان بود و ... لشکرها و مردم جبال بطرف ارمینیه **اگر در حوت باشد** دلا
لت کند بر موافقت زنان و امردان و رونق مطربان و رغبت مردم بلهو و لعب و آمدن
اخبار ... و اصلاح ... و صلاح احوال مردم و عدل سلاطین و رعد و برق و وزیدن بادها
و حرب در زمین ترکستان و مرگ بسیار و اگر زهره مستقیم بود صلاح حال مردم باشد
و کثرت مرغ و ماهی و باران و برف و اگر عطارد مستقیم بود حرب بود و در خراسان و نیکی باد و باران
قران قمر و زهره در مثلثات اربع قران قمر و زهره مطلق دلیل است بر نیکی حال عامه و زیادتی کشت
و زرع و رغبت مردم بنکاح و شنیدن اصوات و ... و لعب ... و شطرنج و زینت کردن بلباس
مطبوع و ماکول لطیف و تغیر هوا و ... و باران و سرما و ... و ... اگر زهره مستقیم بود دلالت
کند بر کثرت امطار ... و اگر قمر مستقیم بود ... جنوبی بود و کثرت ... و

قاب کلی

قاب کلی گوییم که اگر مقارن زهره شود و قبل از زهره غروب کند و در اتصال زهره تحت الشعاع بود
پادشاهی در ولایت مشرق هلاک گردد و اگر زهره در اتصال مغرب قمر بود قبل از قمر غارب شود
خیر و صلاح خلایق باشد و اگر قمر مقارن مشتری و مشتری تحت الشعاع بود و بعد از قمر غروب کند
ملک مغرب هلاک شود **قران قمر و زهره در مثلثه آتشی** دلالت کند بر بیماری زنان و رفتن بسوی ...
و اختلاف هوا و معامله کردن عامه با سلاطین و خواتین معظمه و نیکی مزاج هوا و خوبی ... و بهاری
... قران **اگر در حمل باشد** دلالت کند بر ابر و کدورت هوا و بارندگی و ... و مشتری ...
و زدن ... و وقوع ... و ... و معاشرت و شادی عوام و رسولان و زنان عامه و کثرت
تولد و تناسل و باران ... و ... در اوقات ... و ... و رنگ خاصه در مشرق و اگر زهره مستقیم
باشد باران ... بسیار باشد و اگر قمر مستقیم بود باد جنوب بسیار جهد **اگر در اسد باشد**
دلالت کند بر کثرت نداوت و رطوبت و اعتدال هوا و ... و طرب در ملوک و خواتین
و ... آلات زینت و حلیه و کثرت مناکحت و مواصلت و عیش و طرب در ملوک و سروران
و زدن ... و قوت حال خواتین بزرگ و جمعیت زنان و اهل طرب و رفتن عوام بمواضع نزهه و کثر
ت سیر و گشت و حرکت رسولان و ... و ... و اگر زهره مستقیم بود باران کم آید و اگر
قمر مستقیم بود در مواضع ... باران بسیار آید **اگر در قوس باشد** دلالت کند بر سلامتی
قران و حرکت ... رسولان و صلح عامه و فرح زنان و امردان و بارندگی ... و حرب میان اهل
فارس و روم و کثرت دزدان و اسقاط حمل دواب و ... مردم ... و حال اطفال و
عشرت و ... میان علما و وزرا و ... و ... و میل مردم بتجارت ... و اصلاح ...
... و رواج ... و زدن ... و اجتماع مردم در مجالس قضاة و اگر زهره مستقیم بود بسیاری
باران و نم و رعد و برق و اگر قمر مستقیم بود شکل استقبال زهره بود **قران قمر با زهره در مثلثه خاکی**
دلالت کند بر نیکی حال نباتات و زرع و رواج بازارها و نیکی حال عامه و خشکی هوا و کمی نمو درختان
بستان و خزان **اگر در ثور باشد** دلالت کند بر فتنه در زمین فارس و موت یکی از حکام آنجا و بسیاری
دزدان و قطاع طریق و مرگ گاو و گوسفند و قوت بزرگان ... و اهل طرب و آمدن ... قران
و اجتماع خواتین در ... اگر زهره مستقیم بود هوا خشک گردد و اگر قمر مستقیم بود نیکی حال فقها بود
و در زمین فارس و مرگ یکی از حکام آنجا و بسیاری دزدان و ... و زرع و مرگ گاو و
اگر در سنبله باشد دلالت کند بر حرب میان اهل فارس و روم و اسقاط حمل و آفت دواب
و نیکی زنان و اهل طرب و ارباب موسیقی و اهل بازار و قوت حال ... و ... و جاسوسان
و ... بمزد و طرب ... و ارباب قلم و ... اخبار ... و دواب اگر زهره مستقیم
بود باران بسیار آید و اگر قمر مستقیم بود دزدان بسیار باشند و مرگ گاو و گوسفند و کمی کشت و زرع

در فارس اگر در جدی باشد دلالت کند بر قوت حال مسافران و صلح میان خلایق و فتح طرق و شوا
رع و سرما و باران‌ها و ظلمت هوا و تیرگی [illegible] و خلاصی [illegible] از زندان‌ها [illegible] در رسیدن [illegible] داد
[illegible] و تنگی حال کشت و زرع و هیج [illegible] و دستوران در انقلاب حال عامه و زنده و خورد و در میان اهل
فارس و روم و اسقاط اجنه و تعوق دواب و قوت یکی از بزرگان روم و اگر زهره مستقیم بود باران
کمتر آید و اگر قمر مستقیم بود جنگ [illegible] باشد در فارس و بسیاری دزدان و مرگ گاو و خر باشد و [illegible]
[illegible] قران قمر با زهره در مثلثه هوائی دلالت کند بر جاریه و در میان علما و اهل فضل و زنان عامه
[illegible] بازارها و اعتدال هوا و جستن بادها و ابرهای مخالف اگر در جوزا باشد دلالت کند بر تنگی حال
عامه و غلبه شدن بلغم و قصد مادران فرزندان خود را در شکم و تنگی حال دواب و وزیدن
بادهای بسیار رسیدن [illegible] و نوشتن عهدنامه‌ها و میل مردم بشعر و خط و نقاشی
و صنایع دقیقه و آمدن اخبار [illegible] و تنگی حال دبیران و طرب [illegible] و فتح رسولان اگر زهره
مستقیم بود باران اندک آید و اگر قمر مستقیم بود بادهای سخت جهد اگر در میزان باشد دلالت کند
بر طرب زنان و آراستن مجالس و وقوع سورها و جشن‌ها و قدوم مسافران و رونق ارباب مزامیر و اهل [illegible]
و وقوع نکاح‌ها و [illegible] اهل [illegible] و وزیدن بادها [illegible] و صحت بیماران و قوت
[illegible] و اعتدال هوا [illegible] و اگر زهره مستقیم بود اعتدال هوا و اگر قمر مستقیم بود
بسیاری غم بود اگر در دلو باشد دلالت کند بر حدوث باد و برف و باران و کساد بازارها [illegible]
در میان عوام و تشنیع [illegible] تقلید و میل مشایخ [illegible] و قوت حال خاندان‌های قدیم
و برآمدن [illegible] و کثرت اخبار [illegible] مسافران و زنان اگر زهره مستقیم بود بسیاری [illegible] باشد
و اگر قمر مستقیم بود رعد و برق و باران بود قران قمر با زهره در مثلثه آبی دلالت کند بر [illegible] میان
رفقا [illegible] و باران [illegible] حیوانات [illegible] ابرها باختلاف الاحوال
و بادهای اگر در سرطان باشد دلالت کند بر کثرت [illegible] هوا [illegible] و تنگی حال [illegible]
و منفعت ایشان [illegible] و طرب در عوام و تنگی حال [illegible] و بسیاری سورها و ضیافتها و عشرت
[illegible] در مردم و قوت حال سلطان [illegible] و فرح زنان و اهل طرب و جمعیت ایشان
در سورها و ضیافتها و عشرت [illegible] مردم و برآمدن کارها [illegible] و اخبار نیک و اگر
زهره مستقیم بود باران [illegible] بسیار باشد و اگر قمر مستقیم بود حکم همان باشد اگر در عقرب باشد
دلالت کند بر [illegible] خاطر ایشان و اهل فسق و زیاده شدن ابرها [illegible] زنان [illegible]
و کثرت ابر و باران و در [illegible] حال زنان بزرگ و فروماندن مسافران و رسولان و قبض خاطر
زنان و جاری اهل موسیقی و خدم [illegible] طلاق [illegible] اگر زهره مستقیم بود باران [illegible] بسیار
باشد و اگر قمر مستقیم بود [illegible] اگر در حوت باشد دلالت کند بر کثرت باران‌ها و سیل‌ها و جمعیت [illegible]

وطرب

وطرب در بزرگان و اشراف و ائمه و قضاة و عوام الناس و تنگی کشت و زرع و غلبه مرض بلغم
و تغیر هوا و تغیر آب‌ها قنوات و چشمه‌ها و سردی هوا و فایده و نفع مسافران دریا [illegible] و ولایت روم
و کثرت مرغ و ماهی [illegible] و اگر زهره مستقیم بود [illegible] و عداوت بسیار بود و اگر قمر مستقیم بود [illegible] فصل نجم
قران قمر و عطارد در مثلثات ابراج [illegible] قران قمر و عطارد دلالت کند بر طلب کردن مردم
تعلیم علوم را و در تحقیق و تفتیش و تحقیق مسائل [illegible] و میل نمودن عشق و کارهای نهانی قران قمر و عطارد
در مثلثه آتشی دلالت کند بر خبر کردن سلاطین و فرزندان [illegible] رسولان و جاسوسان [illegible] رسایل
[illegible] از اطراف باطراف [illegible] الات حرب و شورش [illegible] اگر در حمل باشد دلالت کند
بر بسیاری بادها و خبرهای مختلف [illegible] رسولان [illegible] بازار [illegible]
[illegible] و بسیاری [illegible] هوا و بسیاری [illegible] هوا [illegible] و نوشتن
عهدنامه‌ها و رونق [illegible] کاران و اگر عطارد مستقیم بود [illegible] و باران بسیار
بود و اگر قمر مستقیم بود باران بسیار و باد [illegible] اگر در اسد باشد دلالت کند بر حرکت ملوک و
سلاطین و رسیدن رسل و رسایل از جانب یکی از سلاطین و اخبار از جانب بزرگان و
[illegible] جواهر [illegible] و طلب [illegible] کردن احکام و زیادتی شغل [illegible] کاران و نوشتن [illegible]
و رفتن بادهای گرم و اگر عطارد مستقیم بود حرکت بسیار بود و ظهور [illegible] و هبوب ریاح و اگر قمر
مستقیم بود [illegible] هبوب ریاح بود اگر در قوس باشد دلالت کند بر برد
[illegible] هوا [illegible] و برف [illegible] رسولان [illegible] مسافران و حدوث اخبار مختلف [illegible] برده
و حیوانات [illegible] و رونق اهل حرفه و رسیدن مسافران و مباحثه [illegible]
و نوشتن [illegible] و خلاصی محبوسان و موت [illegible] و اگر عطارد مستقیم بود [illegible]
مردم و کثرت باران بود و اگر قمر مستقیم بود بسیاری [illegible] باشد و موت یکی از حکام [illegible] قران
قمر با عطارد در مثلثه خاکی دلالت کند بر فراخی طعام [illegible] و خشکی هوا [illegible] اگر
در ثور باشد دلالت کند بر نقصان گیاه و توسط باران‌ها و بسیاری [illegible] و وقوع [illegible]
[illegible] و آمدن مسافران [illegible] کارها و فراخی نعمت
در بازارها و رواج کار اهل بازار و بسیاری [illegible] و زراعات و خشکی هوا [illegible] و اگر عطارد
مستقیم بود [illegible] و بسیاری باران و آب [illegible] باشد و اگر قمر مستقیم بود
[illegible] بسیار بود و نقصان گیاه باشد و توسط باران اگر در سنبله باشد دلالت کند بر رواج بازارها
و کثرت معاملات و آمدن [illegible] و رسولان و میل مردم [illegible] و وقف [illegible]
و تنگی حال بزرگان و آمدن اخبار و رونق [illegible] غله و حبوبات و برده و کتاب
و انقلاب حال کتاب و رونق اطبا و اهل نجم اگر عطارد مستقیم بود [illegible] هبوب ریاح بود و اگر قمر مستقیم بود

باران بسیار بود اگر در حدی باشد دلالت کند بر فزونی ماندن مسافران و هلاک و رنج ستوران و بردگان و
اختلاف هوا و دشمنی سران و جنگ و خصومت و تنگی حال اکابر و بلندی نرخها و تنگی حال عامه و [illegible]
و بارندگی و منفعت مردم از ورزیدن [illegible] و [illegible] و سموم و [illegible] مزارعان و اگر
علامت روستا بود خشکی هوا و کمی نم بود قران قمر و زحل بود در شرف هوایی دلالت کند بر رواج کار صناع
و علما و ارباب و وزیران و فراخی طعام و شراب و خشکی هوا اگر در جوزا باشد دلالت کند بر کثرت تعلیم
و تعلم و رسیدن رسل و رسایل از اطراف و تنگی حال [illegible] قران و [illegible] و هوا و وزیدن بادها و حدوث
منازعت میان اهل قلم و دشمنی عمال و متصرفان و [illegible] و بیکاری و [illegible] و ارتفاع [illegible] و میوه‌ها
و تنگی تجارات و سایر اعمال [illegible] و بیع و شری برده و دواب و رواج بازارگانان و آمدن کشتیها
و بیع جواهر و رواج کار عامه و حرفه و رطوبت هوا و رونق کار زنان اگر علامت روستا
بود [illegible] جستن بادها و آمدن یخ و اگر قمر مستولی بود جستن بادها و توسط باران اگر در میزان باشد
دلالت کند بر [illegible] مضطرب و بیع برده سفید پوست و رطوبت هوا و آمدن اخبار [illegible] و رونق
کار شعرا و [illegible] و اهل [illegible] و دوستی میان دختران و پسران و رواج [illegible] و رغبت
زنان به فتنه و فسق و حرکت مسافران و اجتماع عوام و گفتن [illegible] و میل هوا به خشکی و امکان باران
و [illegible] کار بازرگانان و سودایشان در معاملات و خوبی کشت و زرع و اگر علامت روستا
بود و تنگی باران بود و بسیاری نم و برودت هوا باشد و اگر قمر مستولی بود بسیاری نم باشد اگر در
دلو باشد دلالت کند بر بادهای مختلف و خوف عوام الناس و اخبار [illegible] و بسیاری کشف علوم
دقیقه و طلب طلسمات و نوشتن حیل و آمدن دشمنان و آمدن خبرهای گوناگون و تغیر هوا و [illegible]
و حرکت لشکرها [illegible] روم و صلاح [illegible] و کثرت امطار [illegible] و اگر علامت روستا بود میانه اهل
روم و عراق حرب افتد و بسیاری باران باشد و اگر قمر مستولی بود خصومت باشد میان
اهل خراسان [illegible] قران قمر و زحل در شرف آبی دلالت کند بر روای کارهای عمال و مسافران
و [illegible] سیم و [illegible] اطفال و [illegible] ابرها و [illegible] رسول و [illegible] و حرکت لشکرها [illegible]
و اراجیف میانه [illegible] قران و [illegible] حال [illegible] و آمدن [illegible] برف و خرابی طعام و [illegible]
اگر در سرطان باشد دلالت کند بر [illegible] و آمدن کشتیها و بیع جواهر [illegible] و بارندگی [illegible]
مواضع [illegible] هوا و رواج کار [illegible] و رونق [illegible] بازارها و خواندن [illegible]
[illegible] و تنگی حال زنان [illegible] لهو و طرب و رغبت مردم به علم و آمدن باد سموم و وبا [illegible]
اگر علامت روستا بود و طول [illegible] و کثرت رطوبات و زیادتی میاه و اگر قمر مستولی بود
[illegible] و توسط بارندگی [illegible] اگر در عقرب بود دلالت کند بر [illegible] تجارات [illegible]
[illegible] هوا و [illegible] اراجیف [illegible] حال مسافران و [illegible] جاسوسان و آمدن باران و [illegible]

ضاره

ضاره و [illegible] حال اطفال و گفتگوی خلایق و توقف مسافران و [illegible] و کثرت اراجیف
و تیزی بازارها و [illegible] خرید و فروخت اسلحه و موت کودکان و زنان و اگر علامت روستا بود
اهل [illegible] مردم خراسان را [illegible] و جدال [illegible] و باران و باد باشد و اگر قمر
مستولی بود نم و رطوبت و ظهور یکی از علامات آتشی اگر در حوت باشد دلالت کند بر وقوع
قضایا [illegible] صلاح ذات البین و امطار [illegible] و وقوع [illegible] و رسیدن مسافران و تیرگی
هوا و دعوی و گفتگوی مردم و انقلاب حال بزرگان و حرکت سفاین و رونق صیادان و دریاها
[illegible] کارهای [illegible] و خلاصی محبوسان از حبس [illegible] و انقلاب حال سادات و علما و بیماری
کودکان و [illegible] و زیادت شدن آبها در رودخانه‌ها تنبیه [illegible] باصطلاح این فن [illegible]
[illegible] مذکوره [illegible] است که [illegible] است که هر کوکب [illegible]
مقارن که [illegible] قریب باشد و [illegible] کوکب و [illegible] مستولی باشد
[illegible] اعتبار [illegible] حق آنست که هر دو را معتبر دانند و اگر اتفاق
افتد که کوکب [illegible] هر دو [illegible] باشند [illegible] غالب باشد [illegible] و اگر
هر دو [illegible] صاعد یا هابط باشند آنکه [illegible] شمالی بود مستولی باشد [illegible] جنوبی بود و اگر
هر دو [illegible] جنوبی باشند [illegible] آنکه [illegible] هر دو جنوبی آنکه [illegible] کمتر بود
تنبیه اتصال بجرم اقوی است از اتصال بنظر هر چند [illegible] اقرب بود [illegible] کرده‌اند
که اقتضای مقارنه [illegible] تنبیه معلوم بوده باشد که [illegible]
کوکب مقارن [illegible] اثری [illegible] ضعیف بود [illegible] اتصال محقق شده باشد
فصل ششم در احکام قرانات جزئیه چون دو کوکب [illegible] قران [illegible] کوکب [illegible] زیاده
قصد مقارنت ایشان کنند حکم آن قران مستفاد شود و [illegible] اگر قصد نظر دیگر کنند [illegible] نظر
کمتر از مقارنه باشد و [illegible] بجنس [illegible] منوط است که [illegible] کنند [illegible] تامل کنند و [illegible]
[illegible] مخصوص [illegible] بلکه [illegible] اعم [illegible] اثر کنند
با [illegible] حکم بعضی قرانات [illegible] که هر [illegible] نا طالب
این فن [illegible] باشد و قیاس آنچه مذکور [illegible] مقارنه شمس و مشتری
در حمل [illegible] و قمر [illegible] دلالت کند بر حسن حال آدمیان در جمیع بلاد و [illegible] و کثرت برکت
[illegible] و فرحت زنان و [illegible] حال کتاب و [illegible]
اشراف [illegible] ملوک و علما [illegible] مقارنه زحل و مشتری و مریخ در برج ثور دلالت کند بر خروج
بعضی از ملوک [illegible] وقوع امراض و [illegible] خاصه [illegible]
و اشراف و [illegible] زنان و [illegible] مقارنه مشتری و مریخ

و شمس و زهره و قمر در برج ثور دلالت کند بر اذا و کذب و ارجاف در میان مردم و برج در بلاد و
اراضی و هلاک اشراف بحکم ملوک و رغبت مردم سفله در صحبت ایشان و خروج جمعی از جهال
و وبا و تجسم بر پادشاه و بسیاری کشت و طول اقوال ایشان و در ممالک مقارنه شمس و زحل و عطارد و زهره و قمر
در برج جوزا دلالت کند بر فساد حال کتاب و اگر زحل جزو داخل باشد کتاب و اهل و فارس متبدل شوند
و احوال دو دوی منقلب گردد و خروج بر پادشاه مردم آید و مرضی و زلزال شود و هلاک طیور باشد
و ظهور ریح مقارنه زحل مشتری و عطارد و قمر در برج سرطان دلالت کند بر قلت خیر و ریح و هوا
شیخ و خوف از سلاطین و توهم بعضی مردم از بعضی دیگر و افراع او صیان و ظهور علامات در هوا
و زلزله و خسف و قحط و قلت جلید مقارنه شمس و مریخ و قمر در برج اسد دلالت کند بر قصد
ملوک و فتن و خوف و بعضی از فرزندان و بسیاری گرما و شدت آن مقارنه زحل و مریخ و قمر و عطارد
در برج سنبله دلالت کند بر آفت زرع و اگر شمس با قمر با ایشان بود دلالت کند بر مکاره ملوک
و در افتادن احوال رعایا و کثرت فساد و دزدان و اگر ذنب با ایشان بود دلالت کند بر ارتکاب
شمس از تجارات و عبادات و حرب میان اشراف و مردم سفله و ریختن خونها و اگر زهره با ایشان
بود دلالت کند بر کثرت آب و فوران چشمه مقارنه مشتری و مریخ و شمس و قمر و زهره دلالت کند
بر تنگی بارانها و بادها و کثرت خوف و حال هوا و ارتفاع تجارات و دو صد ... فاسد و در آخر سال
و موت مردم ضعاف و دین و اراده ارباب عبادات و کثرت غبار مقارنه زحل و مریخ و زهره در برج
عقرب دلالت کند بر کثرت سباع و حشرات و بسیاری هوام خاصه عقارب و افتادن باشد
هیبت از لشکریان و در رأی خود و فور ظلم و جور در عالم و اگر با زحل و مشتری و مریخ و قمر باشد بجای
زهره دلالت کند بر کثرت باران و در اکثر هوا شیخ و فور میاه و حال مقارنه زحل و مشتری و عطارد و قمر
در برج قوس دلالت کند بر غرق شدن کشتیها و کثرت تجبر ملوک و ارتفاع اشراف و کتاب و اصحاب
عمائم و نجوم و دستور مقارنه مریخ و شمس و عطارد و قمر در برج جدی دلالت کند بر حدوث مرض جذام و جرب
حکمه ... باشد و در ملوک و با اعیان دولت و کثرت برق و رعد و غبار و بسیاری
دزدان مقارنه زهره و مریخ و قمر در برج دلو دلالت کند بر قلت باران و کثرت آب چشمها و موت
در خلایق و قطع طرق و کثرت فزان و کثرت ... مقارنه مشتری و زحل و مریخ و شمس در
برج حوت دلالت کند بر قلت ... و کثرت جلید و ... آمدن شیخ و اگر مشتری با ایشان بود بجز
شمس امر ... متوسط بود و اگر شمس با ایشان و منحوس شود بمریخ دلالت کند بر موت اشراف
و عظما و قتل و فوت یکی از ملوک و اگر مریخ و زهره مقارن شوند و زحل منصرف شده و عطارد
قران کنند و مشتری متصل شوند در آن حال دلالت کند بر نیکی حال زنان و خوشی و ...
با مردان و متابعت و عطا و خلعت ... اگر زحل و مشتری و شمس بر ... باشند و مریخ در برجی

دیگر منفرد

دیگر منفرد و غالب گویند پادشاه بر دشمن خود ظفر یابد اگر در برج منقلب بپادشاه باشند
و بر عکس اگر در برج دشمن باشند اجتماع دو کوکب یا زیاده از کواکب ... در برج هوائیه
دلالت کنند بر کثرت ریاح عاصفه و کواکب ... شمس و عطارد و مشتری و اگر اکثر کواکب
در حوت و ... جمع شوند دلالت کند بر کثرت باران چنانچه ... حضرت شود ...
ابو معشر بلخی گوید که هرگاه ... علویه در یکجا جمع شوند و شمس با ایشان ناظر باشد ...
قران عظمی بود که پادشاه ... که خواب ... و در ... و ... تفصیل ...
... علم بر طبایع ... که قرانات کواکب ثلاثه ... مسعده و ...
چنانچه بطلمیوس در کلمه ... از کتاب ثمره الفلک آورده باین نوع عبارت لا تغفل
عن امر المائه والعشرین قرانا اما الکواکب المتحیره ... فان فیها علم الکثره ما یقع فی عالم الکون
والفساد و ... این صد و بیست قران ... و ثلاث و ...
... تفصیل ... المحققین ...
... که ترتیب ...
...
... افتد ...
... قران ... طوفانات و انقلابات
... شوند ... غالب
... اجتماع ...
... غالب شوند
...
اجتماع ...
...
... در حوت
...
...
... و ... آورد و
... و در احکام نظرات کواکب سبعه و اجزا و اتصالات و ...
... که نظر دو کوکب که اتفاق افتد در هر موضعی
... بعضی ... ضعیف ...
... نظرات ... و قبول ...

و اثبات حکم آنکه پس حجم منوطات وه باید جهد و بربودن و خوارج عمودات البته لقا ما
قصد وزرا و حکام شده باشد اگر بتسدیس مشتری و زحل دلالت کند بر الفت میان ملوک و دراجبال و دولت
و وزرا و شفقت ایشان بر رعایا و سپاهیان و داخل قلاع و جبال و اصلاح بدیر فتن امور
و رعیت پادشاهان و حکام بعدل و میل خلایق بزراعت و فراخی طعام و ارزانی و راحت مشایخ
و خاندانهای قدیم و بسیاری زراعت و عمارت اگر تثلیث باشد دلالت کند بر صلح میان
پادشاهان و سلاطین و در رفع کین ایشان از سپاهیان و مسلمانان و کفر و بنیاد و قرآن مشغول شدن و براه
آمدن خوارج و فرج خلق از دشمنان کوکبی محمود الاحوال باشد و نظر قبول مقبول بود و آسایش
رعیت و فراخی نعمت باشد و قوت نباتات و درزراعات و بسیاری خیرات خاصه که مشتری قوی کار
باشد و رونق دهاقین و اهل سپاه و عبید و خدم خاصه که زحل قوی کار باشد اگر مقابله باشد
دلالت کند بر مروت میان ملوک و سلاطین و نوازش دهاقین و وزرا و کبار و علما و عدل و انصاف
حکام و راحت مشایخ و دهاقین بسیاکه از اهل محمود الاحوال باشد و بعد آمدن صلح میان بزرگان
و رعیت خلایق بکارهای خیر و حرص مردم در طاعات و عبادات و صحت بدنها و ارتجونان
و صلح سپاه که مشتری در خانه باشد خود باشد تثلیث و تسدیس مریخ و زحل دلالت کند بر ترحم
پادشاهان و سروران و اکابر و وزیر بر درویشان و ضعفا و رعیت و فقرا و رونق احوال
و ظهور حق از باطل و عمارت قلاع و حصون و اختلاطها و ... با مشایخ و کوشش شدن
و خوف مردم هلاکت و سوختگی شدن و نهایت روی از افراد و لشکریان و خشکی هوا در وقت
اگر تثلیث باشد دلالت کند بر دوستی میان ملوک و بزرگان و آسایش خلایق و اتفاق
دهاقین با لشکریان و سپاهیان و مسلمانان شدن کینش و زوال رنج شدن سپاه
و در مشرق و گرفتار شدن اهل لشکر و سلامتی مردم که ... و دهاقین تشریف از سلاطین و قوت
و اول سپاه بکدیگر را و عزل ارباب حرب و الفت میان ملوک جانب مشرق و ظفر دهاقین میل
سلام بر کفار اگر تسدیس باشد دلالت کند بر الفت سپه سالاران و دهاقین و ترحم اکابر بر روی
در رعیت و نوازش دهاقین کوتوالان و سپاهیان از ملوک و بنیاد حصارها و رونق و زوال حاجت
و به بعد آمدن حق از باطل و الفت میان دهاقین و اتفاق سپه سالاران و امور مملکت و تحقیق
در حفظ نباتات رعیت و نوازش دهاقین و وزرا و تازه شدن عهدها و میان مردم و بزرگان در بر
خواستن جنگ و کینه از مردم و یکی کنندگان و ... وقت موروث تثلیث و تسدیس زحل دلالت کند بر
رعایت دهاقین مردم قوه باید و ... جبال و رونق خاندانهای قدیم و نیکی حال زرع و حرث و یکی چون
و ستم و فراخی اطعمه و آثار و عنایت ملوک با اکابر و دیگر هوا و ... الخصوص که زحل
که زحل در خانه باشد و برج باد و ترحیب بادهاقین روی در حرم و اهل قلاع و قوت اهل حصون

و زودا یا

و زودا یا اگر تثلیث باشد دلالت کند بر عنایت ملوک و سلاطین بر بزرگان و دهاقین و صلح میان
اکابر و کشتن تقوی و ظلم و آبادی جایها و عمارات و حصارها و محکم و بسیاری زراعت و بزرگ
شدن دوبان و تغیر هوا مناسب و نیت و نوازش دهاقین و دهاقین در جاها از سلاطین و اکابر
و سلامتی پیران و آبادانی شهرها و صلح افتادن میان بزرگان و ... برق سپاه و قوت خوف
خاصه که تثلیث از برج خاکی باشد و زحل در وقت سپاه و تدبیر ملک اگر تسدیس باشد
دلالت کند بر نوازش دهاقین و دهاقین و قلعه داران و بزرگان از پادشاهان و اعیان
دولت و ترحم کردن بر رعیت و آبادانی ... و قلاع و قصور و فراخی اطعمه و تغیر هوا در وقت
و بر خواستن جور و ظلم از اهل حرفه و مزارعان و شدی احتیاطیه و مرده شدن املاک
مفقوده بمالکان حقیقی و آبادان شدن خرابها و سلامتی حال اهل کوهستان و وقوع صلح میان ایشان
تثلیث و تسدیس زهره و زحل دلالت کند بر موافقت ازواج و فرح مشایخ و اهل خلوت
و سرور دهاقین و ارباب فلاحت و جمع عبید و خوارزم و فراخی اطعمه و ارزانی و اعتدال هوا
در تابستان و سرما و برف در زمستان و باریدن در وقت خاصه که اهل الکوکبین در روز باشد
در برج بارده اگر تثلیث باشد دلالت کند بر میل پیران و خاندانهای قدیم بنکاح و نشاط در
احتیاطیه و کثرت عقد و زفاف و جمع دواب و بودن سور و تماشا در میان اهل روستا
و حشم و خوشی حال قلاع و جبال و بسیاری و ... در زراعتها و اصلاح جزیره ... کارها و درویش
شدن دزدان و رواج بازارها و ارتفاع ظلم و جور و کثرت سرما و برف و جلید خاصه که نظر
از برج بارده باشد اگر تسدیس باشد دلالت کند بر نیکی حال زنان و اهل طرب و وقوع عرس
سپاه و سور و زینتها و نکاح در روستا و موافقت ازواج و قوت مردم حسن و سالخورده
و خوشی حال اشراف و حرص ایشان بنکاح و تماشا و طرب و ارزانی اقمشه و آلات زینت
و اتفاق و سازگی زنان با شوهران و امانت با بزرگان اهل طرب و رامش بر مراد و حکم هوا در آن
نظر شبیه بحکم تثلیث بود تثلیث و تسدیس عطارد و زحل دلالت کند بر قوت کارها و نوشتن
عهدنامها و رونق کار اهل سوداق و ظهور رستن محال و عزل و رواج املاک و عبید و رونق کار
حکما و تغیر هوا و سرما و باریدن در وقت و اختلاف ریاح عاصفه و کثرت عوارض مکروه و دفع
وزرا و کتاب و اهل حرفه و نوشتن مکوکات و قبالهجات و بسیاری اشتغال و اعمال و کلام و رسیدن
اخبار اگر تثلیث باشد دلالت کند بر الفت بزرگان و دبیران و دهاقین و حسن باد و دهای سرد
و پیوستن اصلح و ارسال نامها و فرح علما و عدول و ارباب قلم و حرفه و رواج بازار کتاب و بردن
و رسیدن اخبار فتوح و سرما و برف در وقت اگر تسدیس باشد دلالت کند بر حرکت
رسل و فتوح و ارسال نامه و کتاب از اطراف و جوانب و رغبت مردم تحقیق اخبار و کاوش

کارها و بسیاری زرع و حرث و تخم بقاع و جمع بردن و سلامتی بزرگان و کوشش نشان و بودن
اسلحه خفیف و سرما در وقت تثلیث و تسدیس قمر و عطارد با زحل دلالت کند بر خوشی زنان
و صلح میان فرزندان و پدران و تغیر هوا و تنگی حال مشایخ و اهل صحرا و مزارعان و قوت
حال صیادان و بسیاری عمارت و زراعت و قوت خاندانهای قدیم و بودن سرما خاصه
که در بروج بارد اتفاق افتد و شواهد و قرآن نیز موجود بود اگر تثلیث باشد دلالت کند بر رو
نق مشایخ و دهاقین و صلح میان مردم و ناسازگاری از ازواج و سعادت حال پیران و کدخدایان
و صیادان و آب کاران اگر تسدیس باشد دلالت کند بر اتفاق ازواج و موافقت فرزندان
با پدران و رونق بزرگان و صیادان و رسیدن مسافران و تغیر هوا تثلیث و تسدیس مریخ
و مشتری دلالت کند بر قوت حال ارباب سلاح و توبه اهل شر و فتنه و مصالحه میان امراء
و وزرا و رعیت و اوباش و کثرات و مبرات و ظهور وقوع مرافعات و حدود و تغیر آب و ارزانی
نرخها و کمی هوا در وقت و تنگی سرما و عزت لحوم و دسوم و ترهبت یافتن ارباب منا
صب از امراء و توبه محبوسان و دلیران و کثرت جاه و طیب قلوب رعایا و فرح ایشان
اگر تثلیث باشد دلالت کند بر مودت میان امراء و وزراء و نوازش یافتن و انبساط از بزر
گان و بسیاری امر معروف و رونق و دراندیش و کم شدن سرما در وقت و قوت حال امراء و وزرا
و بزرگان و لشکرها و سپه سالاران و عذر خواستن خوارج از پادشاهان و حکام و شدت راستی
خلایق و ظفر یافتن اسلامیان از کافران و فتح مطلق و جمع دفتات عالیات و عدل و انصاف
پادشاهان و تمتیت بردگان و فراخی طعام اگر تسدیس باشد و مشتری دلالت کند بر رجوع خلایق
بعلم و قوت حال سادات و هلاک دزدان و قاطعان طریق و رفتن رسولان باطراف اهل دین
و امانت و کم آرامی ستور و برده و دولت و غنیمت اسلحه دولت حرب و رعیت اهل دیانت و عبادت
بدکه خاصه فتح بوزارش اسلحه و ترهبت یافتن امراء و بازایستادن جنگ آوران از شر و شور
و حرارت ابواب ... تثلیث و تسدیس شمس و مشتری دلالت کند بر قوت حال ملوک و سلاطین و سر
وران و افزودن جاه و حرمت وزرا و اهل تقرب پادشاه و قضاة و حکام و اشراف و داد
و عدل و روائی نقود و بسیاری خیرات از پادشاه و سلاطین و فراخی و ارزانی و کمی هوا
در وقت و آمدن خبرهای خوش اگر تثلیث باشد دلالت کند بر صلح میان ملوک و سلاطین
و ازدیاد جاه و مراتب علما و اشراف و توانگران و قضاة و علما و سادات و آبادانی مساجد
و مدارس و عدل و انصاف ملوک و نقصان جور و ستم و بسیاری زر و سیم و جمع جواهر و خزائن
بزرگان و فراخی و ارزانی و امر معروف و نهی منکر در این حین اهل ورع و تقوی و طلب دعا
مردم بجمع غلات و حبوبات اگر تسدیس باشد دلالت کند بر قوت اهل صلاح و قضاة و اشراف

و وزرا

و وزرا و تشریف یافتن از ملوک و سلاطین کبار و آبادانی مدارس و مساجد و سعی بر
بلاع اخیر و منفعت یافتن علما و طلاب از پادشاهان و ظهور رشد و هدایت آمدن کتابهای قدیم
و ترهبت یافتن اهل علم و کثرت خیرات اکابر و زیاده شدن مالها تثلیث و تسدیس زهره و مشتری
دلالت کند بر رونق اهل ادیان و خوشحالی علما و قضاة و اشراف و توبه اهل طرب و زنان
و فاحشان و عزت پیرایها و ملبوسات و عطریات و گرانی بردن و خوشی معیشت خلایق و ارزانی
نرخها و اعتدال هوا و نمو در وقت و صحت خلایق و موافقت ازواج و بسیاری مناکحت و هوا
صحت و کثرت زهد در زنان و تقلید ایشان بدین و مذهب اگر تثلیث باشد دلالت
کند بر قوت کار بزرگان و سعادت وزرا و اشراف و صحت بیماران و باصلاح آمدن کارها
و وقوع نکاحها و ساختن زینتها و آرام گرفتن شهوات و حرمت خواتین و اهل مزامیر و آمدن اخبار سار
و کثرت تصدق و امانت خلایق و حرص در مردم بطاعت و عبادات و نیکی افعال و اعمال ملوک
و رفتن مردم بجای متبرکه و زیارات متبرکه و توبه از بدیها و اگر تسدیس باشد دلالت کند
بر سلامتی حال علما و پوشش و بهاء و موافقت و الفت میان انبساط و آسایش خوشحالی
عامه و شادی و طرب در میان ایشان و قیمت لباس ابریشمی و قوت و عزت پیرایه زنان و کثرت
عیش و رغبت و اسراف در روشن قضاة و سادات و صلح میان مردم تثلیث و تسدیس عطارد
و مشتری دلالت کند بر رونق اهل فضل و علما و قوت دبیران و مستوفیان و ارباب قلم
و منصرفان و نیکی رو مقصد یافتن و راستی مردم در امور مهمات و معاملات و تری بازارها و ارزانی
نرخ شوارع و راستی اخبار و بیان اعتقاد ستایش حق و نوشتن اشعار و قبایات و راستی
و عدول و راست شدن معاملات اطبا و احکام اهل نجوم و ارزانی نرخها و حبوبات
ربیع خاصه که در بروج بادی باشد اگر تثلیث باشد دلالت کند بر قوت حال شعرا و اطبا و متکلمین
و رونق مساجد و مدارس و رواج بازارهای کتاب و اعتدال هوا و مناظره اهل علم بمتفق و نتیجه
و جمعیت انبساط و سعادت اهل حرفه و صنعت و عزت برده و باد و باران بسیار که در بروج آبی
باشد و صحت اطفال و راستی اهل دفاتر و تصحیح محاسبات موافق ذکر ایشان کارها اگر تسدیس باشد
دلالت کند بر فراخی رزق اهل علم و زیاده شدن وظایف ایشان و ترقی اهل قلم و صنایع
و بسیاری طاعات و عبادات و ادعیه و اوراد و رغبت عامه باستماع مسائل علمیه و شعر عجیبه و خوا
ندن قرآن و میل بعلم قرائت و نیکی حال نگاران برده و مستور و نوازش یافتن اهل بازار و وعاظ
و وعظ و وعده و در باب احتساب و سلامتی حال اهل ادب و فرهنگ و شعرا و آمدن اخبار نیک و
اعتدال هوا در وقت و فراخی نعمت خاصه در ولایتی که متعلق بعطارد است تثلیث و تسدیس
قمر با مشتری دلالت کند بر رغبت عوام بجز و طاعات و صدقات و ساختن بقاع خیر و نیکی حال

سافران و ظهور امور و عدل و امانت و فراخی و ایمنی و برآمدن کارها و حاجتها و ساختن در
میان مردم و پیش اکابر و کثرت سرور و فرح اگر تثلیث باشد دلالت کند بر ظهور امانت
و دیانت در عوام الناس و سلامتی مسافران و نیکی حال سکان سفاین و ارزانی و راست آمدن
کارها و صحت بیماران و بارندگی در وقت اگر تسدیس باشد دلالت کند بر سلامتی حال
عامه و عفت زنان و رونق بازارها و برآمدن حاجتها از بزرگان تثلیث و تسدیس شمس و مریخ
دلالت کند بر عنایت پادشاه نسبت با امرا و ساختن کار لشکرها و انتظام مهام ایشان و دفع
انقلابات و تکلفات و [illegible] انبساط [illegible] شمس و انحلال و رونق بود ارباب سلاح و اهل تجارت
و [illegible] نمودن و [illegible] و تا حیزها بینند چنانچه ارسطو در این باب اشاره فرموده و این دو قرانات
در امرا و اتراک و سپاهیان و قوت حرارت و رواج اکابر و گرمی هوا و رونق دار الضرب
و رواج نقود و رواج کار آتش کاران و قیمت لحم و سموم [illegible] عاده اگر تثلیث باشد دلا
لت کند بر نوازش یافتن سپاه سالاران از پادشاه و رونق اهل سلاح و متجنده و رونق
بازار اسلحه و زدن سکه بر دنانیر و طلا هم و حرارت هوا در وقت و موافق افتادن رای
و تدبیر امرا و لشکریان در امور ممالک و [illegible] پادشاه و مطیع و منقاد بودن و خدمات
شایسته تقدیم رسانیدن خاصه که نظر قبول بود و قوت حال اهل مشرق و آرام گرفتن
فتنها و برخواستن ترس و بیم از عامه خلایق و اگر تسدیس باشد دلالت کند بر قوت امراد
اهل سلاح و زیادتی جاه انبساط و غلبه حرارت بر مزاج ملوک و اکابر و تندی و تیزی انبساط
و قوت چارپایان و قیمت یراق و سلاح سپاهیان و قوت [illegible] و سلاح سازان و نوازش
یافتن ایشان از پادشاه و بسیاری لشکرها و ظفر یافتن [illegible] و اهل مناصب با [illegible]
تثلیث و تسدیس زهره و مریخ دلالت کند بر وقوع نکاحها و دوستی میان اهل طرب
و اصحاب غنا و سورها و [illegible] و میل مردم بخاست و نکاح و زفاف و رونق کار [illegible] و رونق
اهل [illegible] اللطف و برخواستن منع ازیشان و توبه شکستن اهل زهد و تقوی و ارتکاب ایشان
محرمات و اعتدال و بارندگیها در وقت و قوت [illegible] و ارزانی هوا طعام و بیماری از غلبه خون
و صفرا اگر تثلیث باشد دلالت کند بر میل لشکریان بطرب و لهو و عشرت و نشاط و دوستی
خواتین و افراد و کثرت رغبت در میان سپاهیان و عشقبازی میان زنان و امردان و موافقت
ازدواج و بسیاری مهر و [illegible] و دستور و خلاص محبوسان و زندانیان و [illegible] و شوارع
و کم شدن آشوب و ظلم و کوتاه شدن دست ظلم و اهل شر و ارزانی و [illegible] ابر [illegible]
حال بزرگان و [illegible] و [illegible] باران و رعد و برق در وقت خاصه که نظر از برج آتشی
بود اگر تسدیس باشد دلالت کند بر موافقت ازدواج و [illegible] وضع حمل و کثرت نکاحها و رواج

بازار سوز

بازار سوز و خوشحالی عورات و آمدن اخبار [illegible] و کثرت تولد و تناسل [illegible] در حیوانات
شریف و فتح مهمات و برآمدن نکاح و وصلت و بسیاری سرور و نشاط و وفور بارندگی در
وقت تثلیث و تسدیس عطارد و مریخ دلالت کند بر رونق دیوانیان و عمال و وکلا و متصرفان
و کدخدایان وزرا و ظهور مدعیان کیمیا و [illegible] و آمدن اخبار و قوت حال مستحفظان شوارع
و طرق و تیزی بازار سلاح و دواب و بردها و [illegible] اهل فضل و بدنامی یکی ازین طایفه و بعضی
شعرا و ارتکاب ایشان بهجو و خشکی هوا اگر تثلیث باشد دلالت کند بر رحمت اهل دیوان
و سپاهیان و امرا و رونق صنایع خاصه آتش کاران و رواج بازارها [illegible] بازار یراق اهل سلاح
و لشکریان و سلامتی حال [illegible] کارها و رونق دار الضرب و وفور حاجتها و بدنامی
یکی از اهل فضل و اهل قلم و [illegible] و قوت اهل شرف و [illegible]
و رغبت مردم با سلحه و آموختن صنایع و رفتن بغزوات و حروب اگر تسدیس باشد دلالت کند
بر قوت طراران و [illegible] و دزدان و [illegible] و بدی حال عامه مردمان از هر نوع و رغبت
بزرگان بخواندن تواریخ و ادب و شنیدن قصه و داستان و حکایات و اخبار و ارتکاب مردم بسحر
و کیمیا و جرات اهل حیله و ساختن کارها از روی فریب و حیله و شعبده تثلیث و تسدیس قمر با مریخ
دلالت کند بر حدوث حرارت بر طبایع مردم و حرکت لشکرها و خوشحالی و فرح و دور بودن
باس و کثرت صید و سواری و بکار داشتن انواع سلاح و خلاص محبوسان و [illegible] و هوا [illegible]
و حرارت بر [illegible] و پهلوانان و دلیران و جاسوسان و دوستی اهل سلاح اگر تثلیث باشد دلالت
کند بر شادی عیاران و اهل [illegible] کردن عامه مردم عهود و [illegible] و اتفاق رعایا و [illegible]
نفع [illegible] و [illegible] و [illegible] و فسخ ناکردن عزایم خود اگر تسدیس باشد
دلالت کند بر دوستی عوام با اهل سلاح و سپاهیان و اتفاق و [illegible] و اشتغال مردم بشرب
خمر و قمار و سایر محرمات و رغبت عامه [illegible] و [illegible]
خنجر و نیزه و [illegible] تثلیث و تسدیس قمر با شمس دلالت کند بر عدل ملوک با رعیت و عوام
و عنایت اشراف با زیردستان او و دوستی میان پدر و فرزند و زن و شوهر و رواج
کارها و روا شدن حاجتها از پادشاه و اکابر [illegible] در وقت [illegible] میان سلا
طین اگر تثلیث باشد دلالت کند بر حصول حاجات مردم از اکابر و [illegible] و اجتماع [illegible]
بر درگاه سلاطین و ترحم ملوک و حکام بر رعایا و مساکین و شادی توانگران اگر تسدیس باشد
دلالت کند بر مودت میان پادشاه و وزرا و [illegible] و اجتماع عامه بر درگاه سلاطین
و حکام و قوت حال حاجیان و [illegible] و عوام الناس تثلیث و تسدیس عطارد و زهره دلالت کند
بر قوت ارباب دیوان و میل خلایق [illegible] ارباب اسواق بشرب و طرب و برآمدن مهمات مردم [illegible]

وتعلق در میان زنان و امردان و رفتن بهانه و خوشی بکار و رواج کرباس و حریر و لباس
و عزت کتاب و ارباب صاحب قلم و رسوم و حدوث سرما و باران در وقت وقوع کتاب و عزت
میان عوام و ترتیب یافتن غلامان از طفلان سیما خواتین و مسلمان شدن کفار و کیش داران و [illegible]
ج بازار مشک و عنبر و سایر عطریات و خوشی کار شعرا و منجمان و اطبا و اهل تنجیم و صحبت جاران خاصه اطفال
و رسیدن اخبار از هر طرف عطارد با زهره قران بود دلالت کند بر بسیاری طرب و فرح عوام
و سرودها و غناها و اتفاق افتادن نکاحها و نیکی حال اهل نشاط و زنان و خادمان و [illegible] فراوان و [illegible]
تخم و [illegible] و بر آمدن حاجات از خواتین و اعتدال هوا و ارزانی [illegible] و [illegible]
شکوفه و میوه و قوت حال رسولان و [illegible] اگر مثلث باشد دلالت کند
بر رواج کار بزازان و عزت رفتن و [illegible] عطریات [illegible] و قوت کار زرگران و اهل صنائع
علت و طرب در خواتین و خوشی زنان و رسائی و [illegible] و احترام [illegible]
اگر تسدیس باشد دلالت کند بر کثرت سرور و تماشا و دوستی داران و [illegible] و طرب در زنان
و مطربان و اخبار خوش و راست شدن معاملات اطبا و احکام نجومی و بسیاری بیع و شری و فرح
در متصرفان و [illegible] و بیران و [illegible] بازار مثلث و تسدیس قمر و عطارد دلالت کند بر [illegible]
بازار غلامان و کتاب و [illegible] و میوه و نوشتن نامه و فرستادن رسولان و آمدن اخبار خوش و [illegible]
شدن معاملات اطبا و احکام نجومی و بسیاری بیع و شری و فرح در متصرفان و [illegible] بیران و اهل
بازار و اگر مثلث باشد دلالت کند بر دوستی اهل دیوان با رعیت و رونق بازارها و فرح خلایق
و تغیر هوا و اگر مثلث و تسدیس باشد دلالت کند بر غلا و مودت میان اهل قلم و [illegible] عامه
خلایق و رواج بازارها و تغیر هوا تنبیه چون میانه دو کوکب نظر مودت واقع شود هر کدام در خانه یا
شرف یا حد خود واقع باشد [illegible] متعلق بهر یک است او باشد بحد کمال بود و اگر هر دو در آن
سعادت میسر شود [illegible] در حکم آن نظر مکتوب بود بر مبالغه و تأکید محمول بود و اگر در هبوط یا وبال
بود و بر عکس بعضی احکام آن ضعیف و کم اثر باشد و [illegible] بلاحظه استعدادات و قوابل [illegible]
بود و [illegible] فصل در احکام تربیعات و مقابلات کواکب تربیع و مقابله مشتری و زحل
دلالت کند بر مخالفت میان علما و مشایخ و قضات و اندوه سلاطین و [illegible] اهل [illegible]
و ظهور عداوت میان بزرگان و ظلم و جور مالکان بر [illegible] و [illegible] معارف و [illegible] و خرابی
جاها و [illegible] حال [illegible] و تعصب میان اکابر و [illegible] هوا و [illegible] و عتاب و خلل
وزرا و روسا و خاندانهای قدیم و خوف [illegible] و قلعه داران از [illegible] خروج و [illegible] جلال عظما
و معارف اگر مقابله باشد دلالت کند بر خصومت میان پادشاه و یکی از عظما و اشراف
و ظلم و ستم سلاطین بر رعیت و فتنه و آشوب و حرکت سپاه و خرابی در قلعها و کوهها و [illegible]
شدن

بزرگان بدست مالکان و هم انتقال دولت و [illegible] سپاهیان بطرف مشرق و شورش [illegible] و خوف
میان اهل وقف و دوروی و مذهب و نهب و غارت خوارج و فساد حال دهقانان و مزارعان
و بیماری بزرگان و فتنه در اقلیم اول و تفاوت نرخ [illegible] و [illegible] هوا اگر تربیع باشد
دلالت کند بر خصومت اکابر و ستم بر دهقانان و [illegible] اهل قلاع و اندوه پادشاهان و فرو
ماندن ایشان در [illegible] و مصادره اغنیا و توانگران و رونق دارالقضا و عدل محتسبان و فتنه
و آشوب و طلب کردن فرزندان و [illegible] یکدیگر را و سوء حال یکی از قضاة و اهل شرع
و هم خرابی منازل اکابر و [illegible] حصارها و بسیاری خصومت میان علما و اهل تصوف
و متصوفان و [illegible] و ظهور تعصب و [illegible] در مردم و بیان آمدن دعویهای کهنه و باطل
و اختلاط مسلمانان و اهل [illegible] با ملاحده و زنادقه و کفار و قتل اهل علت و یهود و نصاری
و حکم کردن پادشاهان بکشتن خوارج و اهل طغیان تربیع و مقابله مریخ و زحل دلالت کند بر فتنه
ها و افتادن عداوتها و بد حالی دزدان و راهزنان و قصه و [illegible] در میان اکابر و اشراف
و حزن و هم در خلایق و بد حالی اهل صحرا و احشام و کوه نشینان و تنگی حال اهل سلاح
و بیماری [illegible] و [illegible] طرق و دشواری وقف و دواب و اندوه خاندانهای قدیم و کثرت ظلم
و جور و حدوث [illegible] قلاع اگر مقابله باشد دلالت کند بر کدورت امر
لشکریان و حدوث امراض متعفنه خاصه در اکابر و آفت مردم مسن و [illegible] و تفرقه
خلایق و [illegible] پادشاهان و مکر و فریب و [illegible] و [illegible] میان ایشان و مرگ یکی
از سلاطین مشهور و بیماری و [illegible] و هلاکت یکی از معارف ملوک
و انتقال ملک و دولت و بالا گرفتن ظلم حکام و ظهور مردم [illegible] و پادشاهی
در اقلیم اول و سیم و [illegible] رعایا و مزارعان از حرکت و [illegible] لشکریان و تنگی غلات و حبوب
بات و [illegible] و گرفتار شدن مخالفان و حدوث زلزله و رجفات الارض سیما که زحل و مریخ
خاکی بود و [illegible] طوالع بود و واقع شود منظور بنظر عداوت عطارد و تأکید امر مذکور کند
خاصه که قمر ناظر باشد بنظر عداوت و [illegible] چون در این حال مریخ در برج
آتشی بود و دلالت کند بر شدت حرارت هوا در وقت اگر تربیع باشد دلالت کند بر
غلبه کردن دزدان و عیاران و قتل ایشان و مردم بدکاره و حزن و اندوه در رعیت و کثرت
[illegible] و بیماری صعب [illegible] العلاج و قطع طرق و شوارع وقف و دستور و کثرت ظهور و آفت
مزارع خاصه از موش و ملخ و [illegible] و غلبه [illegible] لشکریان و قتل و کشش و غلبه خوارج و خوف [illegible]
و مزارعان از [illegible] و [illegible] شدن رعایا و [illegible] و بزرگان و مرگ [illegible] و گرفتاری
[illegible] و قلت آب چشمه و انهار و [illegible] و کثرت اسقاط حمل زنان

و هلاک اهل حبس و قید و بیماری حصبه و آبله و حدوث حمیات عفنیه و بی مروتی قلاع و کثرت
و اراجیف و ستم بر رعیت از حکام و نافرمانی ایشان تربیع و مقابله شمس و زحل دلالت کند
بر آشوب و تفرقه خاصه در اقلیم اول و چهارم و غضب پادشاه بر حکام و ادبا و اهل قلاع و جبال
و اکر در بروج منقلب بود خروج خارجی باشد از اعادی و جنود و خوانین و طلب از رعیت و ظلم
بسیار بایشان و انکیختن عداوتها و حضور میتها و رسوا شدن دشمنان پادشاه و خوف فرماندهان
و سرداران هر قوم و حیرت و پشیمانی و تعویق در مهمات خاصه در امور ملکی و تیرگی هوا و ابرها
و برف و باران در وقت خاصه که زحل در عاشر بود و در بروج بارده اگر مقابله باشد دلالت
کند بر خیانت وکلا و کدخدایان و فاش شدن خیانتهای ایشان و نقود و رنج مهتران و خصومت
پادشاه بسبب طمع در ولایت و خروج سپاه و راندن اهل قلاع و تحکم و غلات و کرانی نرخها
و تنکی و فتن و غارت و حرب و مفارقت میان مردمان و موت و مرک در اهل صحرا
و جبال و حدوث نهب و غارت و فرو بستکی مهمات و ناروایی کارها از هر نوع و فسخ عزیمتها
بران و شهوت [illegible] و قحط و سختی اهل [illegible] و کثرت موت و مرض بسیار در میان مردم
سالخورده و [illegible] و وقوع سرما و برف در وقت و [illegible] سموم در وقت اگر تربیع باشد
دلالت کند بر قصد آن یکی از سلاطین و فرزندان و تغیر قواعد و قوانین پادشاه و کثرت
عساکر و جنود و شدت و خوف و بسیاری فزع و کثرت [illegible] زوال عقل و خشم کرفتن ملوک
بر رعیت و دهقانین و روسای روستاق و بدی حال بزرکان و اهل جبال و صحرانشینان و [illegible]
عداوت میان اکابر و خرابی ضیاع و عقار و نقصان ارتفاعات و کمی غله و کندم و [illegible]
سرما در زمستان و حدوث زلزله خاصه که زحل در رابع بود و رابع خاکی بود تاکید امر
مذکور کند تربیع و مقابله زهره و زحل دلالت کند بر مخالفت ازواج و بیماری و موت زنان
و دوشیزکان و دشواری وضع حمل و فاش کشتن اسرارها و افتادن عداوتها و تغیر و کینه و کدو
رت و خاندانهای قدیم و فتنه و در بعضی مواضع که متعلق بزهره باشد و اقلیم پنجم و بسیاری امر معروف
و تهمت بر مشایخ و ملال اهل طرب و دف و مطربان و امثال آن و پراکندن اسباب [illegible] و حدوث باران
در وقت سرما و یخ بند اگر مقابله باشد دلالت کند بر اندوه رعایا و فرو بستکی کارها
و اسقاط اجنه و رسوایی فسق [illegible] و خصومت خواتین و اهل رستاق و دهقانین و نزاع و جدال
ازواج و طلب تفریق و تطلیق و فقدان بعضی از خواتین معظمه و جدال و کلفت و کدورت [illegible]
زنان و رسوا شدن مردم دانا و مرک جوانان و ناروایی کارها و بازارها و ظلم بجهت طلب و تهمت مردم
سالخورده و [illegible] و طعام و راندن [illegible] و ابرهای تیره و سرما در وقت و بادهای سرد و
[illegible] ملکان [illegible] و در ماندن [illegible] و بیماری کاو و کوسفند و اکر تربیع باشد دلالت کند

بر نقصان

بر نقصان میوه و شکوفه در وقت و آشوب میان زنان و شوهران و پیوسته [illegible]
و تشنیع و درد دل در میان مردم و فرو ماندن زنان و کدورت هوا و نقصان غلات [illegible] و کثرت
خصومت زنان و بیماری ایشان و در اهل طرب و قوالان و مطربان رفتن کارها و اندوه مردم [illegible]
و منع حمل و سرما و باران و برف در وقت تربیع و مقابله عطارد و زحل دلالت کند بر کلفت [illegible]
مردم و دعویهای باطل و نوشتن خطوط دروغ و تهمت و شهادت مزوره و فاش کشتن خیانتها و ملال و دیوانها
و اهل قلم و ناراستی در عدول و توقف اهل اسواق و [illegible] و کل و بازار کتاب و کتبت و [illegible]
و کلفت مزارعان از اهل قلم و ناراستی عدول و ترس و بیم کودکان و تهمت بر غلامان و خشکی
هوا و ضعف دماغ و طغیان سودا بر طبایع و باد و باران و افراط سرما و آمدن باد در
وقت اگر مقابله باشد دلالت کند بر [illegible] و وکلا و متصرفان و بیماری [illegible] در [illegible]
و فساد نباتات و رنج مردم و اندیشه‌های فاسد و خلایق بحیله و مکر و حرکت از [illegible]
و اوطان و آمدن برف در وقت و خصومت عوام و کرفتاری جواسیس و پس ظهور خطوط و اسرار
نهانی و اشغال و جلای مردم بی اراده و رخنه در بکار و راستی [illegible] و تهمت و [illegible]
مردم و ظهور اهل کذب و نفاق و وقف که اهل رستاق و دهقانان و تیرکی هوا و بادهای
ناخوش اگر تربیع باشد دلالت کند بر ظهور خیانتها و تهمت در میان مردم و حدوث [illegible]
ناحق و اندوه دیوانیان و کمی [illegible] اهل بازار و [illegible] دهقانین و کشاورزان و اهل صحرا و احشام
و خصومت سلاطین و حکام با رؤسا و بدکشتن هوا و سرما و برف و بارانها در وقت
و هبوب ریاح مختلفه تربیع و مقابله قمر و زحل دلالت کند بر وقوع خصومتها میان عوام و [illegible]
و رنج اهل سفاین و [illegible] و کدر میان پدران و فرزندان و بیماریها خاصه در اطفال و [illegible]
و تیرکی هوا و سرما و [illegible] و ملال [illegible] و جواسیس و کلفت [illegible] زنان و شوهران شبیه
اقتران و نظر اگر چه محمول بر مبالغه بود اگر تربیع باشد دلالت کند بر حرب و جور و ستم
و هرج و [illegible] در میان مردم و [illegible] و تقریر و تشنیع در میان عامه و رنج مسافران و آفت
کشتیها و بیماری زنان اگر مقابله باشد دلالت کند بر جنک و [illegible] عوام و اندوه اهل صحرا
و مسافران و جوش [illegible] و تاراج [illegible] و زوال اهل حساب بر عوام و بسیاری فزع در عوام و مردم
و هبوب ریاح و سرما شبیه تحقیق نماند که تربیع و مقابله زحل با کواکب سیما که مستقیم باشد الحرکات
از مقارنه و مرجع در باب علویات بعضی مقارنه او بکواکب که مستقیم باشد الحرکات از
تربیع و مقابله چنانکه معلم ارسطاطالیس در فصل [illegible] تنجیم از کتاب خود اشاره فرموده تربیع
و مقابله مریخ و مشتری دلالت کند بر قصد امرا و لشکریان نسبت بوزرا و [illegible] و صدور
و علما و قضاة و خلاف میان امرا و اشراف و اعیان پادشاه و توانکران و شدت قتل و ظهور [illegible]

وخصومتها و فتنه و عذر در حق بزرگان و مصادره و قحط و حال حرافان و خرفیان و غلبه شدن
نقود و نرخ چیزها و میل قضاة در این قضاوی بحکم ناحق و بدگشتن هوا و بیمار بودن و اطفال اگر مقابله باشد
دلالت کند بر خوف ملوک از جهه فتنه علما و کافه عوام الناس و بیماریها در میان بزرگان و وقوع
مخاصمت و منازعت و فتنه و بیداد و مباحثه میان علما و در باب تدریس و غلبه کردن دزدان و جبابله
و زدوبندهای صمغ و التجار و آتش افتادن در خانهای خاصه و ربا و نشر فتن و وقوع شر میان پادشاهان
شاهان و پدید آمدن گرانی و بنا یافتن اطعمه بناگاه و در شوب در ولایت ترکستان و ظهور قحط و
و ملامت و زنادقه و غلبه کردن کفار و مصادره توانگران و تشویش خلایق و هراس در مردم و تخت
جایها و هم خونریزی و بیماری و صرف شدن قلعه و محکمه اگر مربع باشد دلالت کند بر کثرت
حرب و غلبه کردن دزدان و قاطعان طریق و بدحالی تجار و نرسیدن بکارهای عوام و حرکت
جنود و لشکر و خوف رسیدن بلاها بر وزرا و ترس عامه از ظلم و دزدی و قتل نمودن و فتنه
در میان سادات و قضاة و غضب بزرگان و دو پادشاه واقف باشد از خروج جنگ کاران
و چاکران بر خداوندان و گرفتار شدن خوارج و جلای مردم از جایگاه و اوطان و ارزانی برنج
و میوه و حدوث سرفه و زکام و جرب و بیماری [...] صلاح از حرارت در [...] حدث
برخراج اکابر و قتل و زنا و جنگ [...] و در ولایتی که منسوب بمشتری باشد تربیع و مقابله
شمس و مشتری دلالت کند بر غضب پادشاه بر وزیری یا یکی از معارف و مصادره توانگران
و رنده و علما و [...] و میل و حیف از قضاة و جرأت اکابر و اشراف و معزولی ارباب مناصب
و تغییر و تبدیل [...] القضاة و تفاوت نرخ طعام و قحط و [...] و حرکات طلب از خزانه
و ظلم در صورت عدل و ظهور خیانتها و طلب اسرار [...] و میل حبوبات بگرانی و کمی در وقت
و بیماری از صفرا و از جهت آتش کاران اگر مقابله باشد دلالت کند بر اندوه وزرا و اعیان
و حرکات مردم معقول و جرأت اخلاقیه و مخوف بودن از جانب پادشاه و تنگی طعام و تفاوت نقود
و کمی هوا و در وقت و هبوب ریح عاصفه و موت یکی از معارف و تشنیع مردم در حق عدول و در
زاری طعام و ضعف حال علما و اشراف و [...] صلاح بکار رأی و جنون و استکبار
شدن و افتادن مهمات مردم بداوری اهل دیوان اگر مربع باشد دلالت کند بر قوت علما
و خصومت قضاة و اهل شرع و علما در باب تدریس و غضب و [...] علما در باب مناصب
اختلافیه و خصومت سبب درس و بحث و مناظره در حضور سلاطین و حکام و تهمت بر اهل فضل
در باب تقوی و بیداد و در دین و مذهب و تشبیه و تقریر عجیبان و کمی هوا در وقت و خیانت در
القضاة و بکار [...] سیلات ناحق و دروغ و قوت یکی از زنان و علی در رسایل رسل و رسایل [...]
فرمانهای پادشاه [...] تربیع و مقابله زهره و مشتری دلالت کند بر الفت از زوایج

ورغبت

ورغبت علما و اهل ورع در باب شریعت بلهو و لعب و طرب و زینت و مرد و کثرت و طلب
حقوق شرعیه و فاش شدن رازها در بیان و تهمت بر یکی از سادات و قضاة و حدوث بعضی
جهاد و تفاوت نرخها و اعتدال هوا و بسیاری میوه و شرابها و اتفاق و [...] علما و تفحص
و تنزل و خرید و فروخت اقمشه و تنگی جوی بر [...] اگر مقابله باشد دلالت کند بر
خصومت از ازواج و اندوه مردم از کثرت امر معروف و نهی منکر و بدنامی اهل سداد و صلاح
و در میان افتادن دعویهای کهن و طلب مهر و کابین و [...] اهل ملاهی و فاجران در [...]
اهل فسق و ظهور خیانتها میان و اهل تقوی و علم از فساق در رطوبت هوا و فاش شدن
باشد و تنگی زنان و بدنامی دوشیزگان و واقف ایشان و تعصب خواتین در دین و مذهب
و کثرت [...] زنان در مجالس اگر مربع باشد دلالت کند بر کثرت مراسلات و فرح در
باب مذهب و نوامیس و حسن سیرت ایشان و آمدن بهار در وقت و کثرت خیرات و صدقات
خواتین و سایر زنان و [...] عطرها و بکار بردن و اشتغال جاهلان و دلالان و کثرت خصومت
و بستگی کارها و مفلس شدن تاجران و ریح ستوده برده و شکستن ظرفهای [...] در زراعت [...]
هر در وقت و کدورت ازواج و تهمت بر اهل شرع تربیع و مقابله عطارد و مشتری دلالت
کند بر کثرت بحث و مناظره میان علما و اهل ادیان و حیلت و نفاق میان اهالی و موالی و [...]
[...] فتوا و فتویها و ترویج و مراهنه اهل ورع و بزرگیها و جنایت متصرفان در صورت راستی
و جستن باده و کثرت [...] و بزرگی هوا خطاب وقت و ناراستی در قضاة و دیوان الصدار
و اهل [...] و خطاب و عتاب از دیوان عمال و متصرفان و کوتوالداران و مباشران و مناظره
و تغییر در میان دیوان و رسیدن اخبار از هر نوع اگر مقابله باشد دلالت کند بر کثرت
خصومت و جدال میان علما و فقها و خطا کردن فتنه یکدیگر و نزاع میان اهل مذهب و اول فتویها
ناحق و کثرت مراقبت و وحشت میان طلبه علم و مناظره و مباحثه ایشان بهمه طلب وظایف
و ادرار و اوقاف و ناراستی در مردم و جنبه در میان [...] اندوه و جنبه در [...]
و بادهای مخالف و بیماری اطفال و زیاده شدن عدد و [...] سبب نامها و خطوط نهانی و ظهور
دزدان و [...] و قلب [...] قلابان در شهرها و آمدن باران در وقت
اگر مربع باشد دلالت کند بر خصومت فقها و ظهور اسرار [...] و طلب قلوب کتاب
و بسیاری اخبار و آمدن بادها و باران در وقت و جدال علما و وزرا و خصومت اهل بازار
و ظهور رحمه در مردم و ترویج [...] عدول و توجه ملوک و اکابر بعلوم حقیقه و صنایع بدیعه و مناقشه
علما و متکلمین در اهل فلسفه و [...] اتفاق و مختلط شدن بیکدیگر تربیع و مقابله قمر
بمشتری دلالت کند بر کراهت و ملال ائمه و قضاة و بزرگان و غضب وزرا و حکام بر زیردستان

ورعایا و وفور دعاوی شرعیه و خصومت و بی دلیه و معارضه دانندة توانگران و اشراف و تغیر
ی ضروری و نقصان بکی رواجی بازار و اگر مقابله باشد دلالت کند بر نقصان میان علما و قضاة و تتبع
دار القضا و دار الاحتساب و غوغای عوام الناس و وقوع دعاوی شرعیه و اندوه مالداران و دور
ماندن اسولان و کثرت خصومات و مناظرات در میان فقها و امور و منبه دف و در سر عدة
بب دین و مذهب و اگر تربیع باشد دلالت کند بر حدوث و شدت بزرگان بر مردم فرود
مایه و شورش عوام و زنان و تاجران و خصومت ازدواج و کتمان اسرار و در لقاح شان قضا
و عباد و مجتهدین بد و جواب عبادات و کثب علم و رسیدن مسئله قبله و اوقات صلوة
تربیع و مقابله شمس و مریخ دلالت کند بر مخالفت و عداوت میان امرا و لشکریان و غدر
و مکر ایشان با پادشاه و تغلب پادشاه با بعضی از ایشان و ظهور فتنها و عداوتها و جرأت
اهل خیانت و فتنهای ناحق و فاش گشتن دزدیها و رسوا شدن اهل خیانت و شر و
حرب و مقاتله و کثرت اراجیف و هول و هراس در مردم و قطع طرق و خرابی هوا تمیع و تنزل
تنزل حال سلاطین و بیماری و موت اکابر و نکبت بعضی از فرزندان و به گشتن هوا و افراط
حرارت و موت در وقت دف و نقود و غش کردن و تا نیز در دراهم و حکیم فاضل
محیی الدین مغربی که میگوید در این وقت مریخ در برج ناری بود و از جانب مشرق پادشاه
وقت تکرو هر رسد و اگر در برج هوائی بود از طرف مغرب و در برج ارضی از طرف جنوب
و در برج مائی از طرف شمال اگر مقابله باشد دلالت کند بر خشم ملوک بر امرا و سپه
سالاران و معزول شدن بعضی از اشغال لیقه و آمدن خبرهای اراجیف سپاه از طرف مشرق
و قتل و زوال و به کاران و اهل حرف و ضعف حال سپاهیان و غارت جایها و هلاک خوارج
و درزانی است حرب و خبر آتش کاران از آتش و حرب و قتل و تشویش امیر و لشکریان
و نامه خلایق از ظلم و ستم و موت بزرگی و زدن و تا نیز در دراهم مغشوش و قلب ضرابان و صرافان
و حکیم کوشیار جیلی گوید چون مریخ درین حال در برج ناری بود دلالت کند بر شدت گرما در وقت
اگر تربیع باشد دلالت کند بر موت امیری معروف و کثرت مرض و التقاط ابت و ستر و انتشار
حرب و خلاف میان ملوک و سلاطین و عزم و هم ایشان و خصومت امرا با اکابر و زنت
قصابان و صیادان و تباهی تجاران و درندگان و حیرت محققان و بیماری عزّو هدادو ستم
و سوختن عمارات و محصولات و نقصان اموال بزرگان و طمع حکام از توانگران تربیع و مقابله
زهره و مریخ دلالت کند بر رسوا شدن فتنه و فجور و تهمت بر امردان و کودکان و بدنامی زنان
و طلاق و فراق ازدواج و اسقاط احمد و بیماری و فرو ماندن ناخوابی و ارباب طرب و بیمعنی اشتغال بلهو
از امرا و اتراک و بیزیر مرتبه و فوت حال خادمان و نقصان و آفت اشیای روانار و تغیر هوا و حیض

بادهای

مضطرب و قبض خاطرها و خوف در خلایق و کساد بازار فتنه و ابر شدن و فتنه در اقلیم نجوم و ولایت
کرمان اگر مقابله باشد دلالت کند بر فضیحت زنان نابکار و حیرت و خسارت خواتین و شوهری
و سیلی زنان و کساد بازارها و زرق و حیله میان ازدواج و بیماری زنان و اندوه اهل طرب و دروغ
و تنگیهای بر عشرت و خواری ابلیس و آتش و آمدن بادهای مضر و حبس رعد و برق و ظلمت
هوا و افراط باران که در وقت و موت زنی معروف و فرزندان یکی از حکام و سلاطین و فرح
علما و امرا و اخیار و عداوت زنان با شوهران و وقوع مصائب در میان عورات و درزانی
اسباب و آلات و ادوات زنان و مطربات و مخالفت مطربان و مغنیان و مکروه در
میان عامه بسبب خیانت و فجور و تقرب اهل فسق و عصیان اگر تربیع باشد دلالت کند بر کثرت
خصومت و گفتگوی مردم و ظهور خیانت و درجه عامه خلایق از ظلمه و افتادن مفارقت میان
ازدواج و بیمدد آمدن از فقها و کثرت زنا و فسق و باران در وقت تربیع و مقابله عطارد و مریخ
دلالت کند بر مخالفت و عداوت میان امرا و دیوانیان و اهل قلم و تعطیل و مصادرت
شدن عمال و مباشران دیوان و جزئیات ضرب و ظلم بر رعایا و بیرون شدن وزیران و خیانت
مستوفیان و کارکنان دیوان و محکمه و قتیه و تبدیل انقطاع و قطع طرق و خلل در معاملات
اطبا و فساد حال آتش کاران و کثرت اراجیف و اندوه فضلا و عفونت هوا و بیماری اطفال
اگر مقابله باشد دلالت کند بر رسوا شدن ساحران و عزایم خوانان و اظهار عداوت و طلسمات و نیرنجات
و ظهور رازهای نهانی و نواطه و ارباب کذب و جرأت کج روزنان و در معاملات و کثرت خیانت و غدر
و قصد بزرگان و ظهور قلابان و بادهای مخالف و گرمی هوا و رعد و برق در وقت و کثرت خیانت
و خصومت و نزاع و جدال و حقد و حسد و اعمال رویه و بسیاری قتل و مرگ و جنگ میان امرا و سپاهیان
و اهل دیوان و ستم مردگان بر اهل صنایع و مردم زیرک و زبان در معاملات و ظهور قلابان
و اگر تربیع باشد دلالت کند بر گرفتاری دزدان و بیماری کودکان و نکبت کج روانی بازار و گریز
غلامان و سبب رشوه و رواج باطل و تباهی حال کتاب و متصرفان و کثرت اراجیف و خرابی
ارباب قلم و وزرا و متصرفان و کثرت حیرت در ایشان و قوت کج اندیشان و سلا
طین حزن و قبض خاطرهای وزرا و نیز اسعار و زحمت و دواب و حرکات غیر کمر و ظهور آلات
حرب و قوت حال راهداران و طلب کردن مردم صنعت کبار را و امور نهانی و مکر مردان
یکی از اهل قلم و میل اکابر بر خواندن کتب علم سوء و حدوث باران در وقت
تربیع و مقابله قمر و مریخ دلالت کند بر گروه عوام و ظلم لشکریان بر زیردستان و رعایا
و خصومت رشوه و ارواح با یکدیگر و بیماری کودکان و علاج معلولان بداغ و شکافتن و حدوث
امراض و موی دو حمل و امین سلاطین اثر این دو نظر در اول ابتدا حلول بر مقابله باشد

اگر مقابله باشد دلالت کند بر جنگ و جدل و داوری در میان عوام و تقریر و تشنیع ایشان
و کارداران پادشاه و بیماری زنان حامله و اطفال و آفت بدکاران و تغیر هوا و ترس
و هم خلایق و بادهای تند و نقصان شکوفه و ثمرات در وقت و قتل بسهو و آفت ابکار
و غم و هم عوام اگر تربیع باشد دلالت کند بر جور ملوک و فرمان دهان بر رعیت و کثرت
ظلم و حیف کردن لشکریان بر زیردستان و زیردستان با یکدیگر و زیادتی در احوالات و
اطلاقات و خرابی در تحصیلات رعایا و ظلم سرهنگان و بی اتفاقی عجب و حدت در مزاجها و
وقوع قمار و دزدی و خیانت و دروغ گفتن و ناراستی تربیع و مقابله شمس و قمر دلالت کند
بر غضب ملوک و قهر و سیاست بر رعایا و فاش شدن اسرار در خلایق و تغیر هوا و شکستن
سرها در وقت و گفتگوی در امور ملکی و مهمات سلطانی و بغرامت … و تلف شدن
فتوح و جور بسیار و نقصان اینها اگر مقابله باشد دلالت کند بر تعنف بزرگان و اظهار
خصومت در خلایق و رفتن بداوری و دیوانها و وقوع جرم و جنایت و پاداش و در حبس
افتادن عوام الناس و خوالات و طلب در میان مردم و تغیر هوا و کراهیت … و ظهور اسرار
و چیزهای نهانی و فتنه در میان عوام اگر تربیع باشد دلالت کند بر عسرت و دشواری اعمال
و فرو بستگی کارها و ضعف عوام و آمدن اخبار بد از سلاطین و فرمان دهان و دستگیری مردم و آشکارا
شدن امور نهانی و خصومت و برخاستن پادشاه با بزرگان دولت و در توقف ماندن
مهمات تربیع و مقابله قمر و زهره دلالت بر … از مطربات و ملال و زحمت زنان
و مطربان و مجادله و مناقشه و طایفه در مجالس و بی عفتی و ظهور خیانت از خزانه و درازار
… و زحمت کودکان و آمدن باران و میل هوا به خشکی در وقت و فاش شدن خیا
نتها اگر مقابله باشد دلالت کند بر خصومت و تفاخرات در میان زنان و شوهران
و شغب در عوام و نفاق در میان امردان و شاهدان و مطربان و سرزنش در میان
ایشان و پرده دری این طایفه و اندوه ابکاران و ظهور فسق و امور ناشایسته اگر تربیع باشد
دلالت کند بر وقوع نکاحهای نهانی و شناعت کردن مردم بر زنان و حدوث زنا و فسق بر سبیل
علانیه و قلت حیا در زنان و ظهور کشمکش و ماجرا در میان دختران و مادران و ضعف حال عطاران
و گفتگوی در بازارها و خشکی هوا تنبیه اتصال قمر به زهره از خانه عطارد و سبب عظیم است مر
وقوع غیم و نزول مطر خاصه که عطارد با زهره باشد تربیع و مقابله قمر و عطارد دلالت کند بر کسادی
بازارها و اخبار و خیانت رسولان و ایلچیان و بسیاری هیچ و پوچ در میان عوام و اهل بازار و …
وکلا و متصرفان و ظهور فلس … و نوشتن خطوط مزوره اگر مقابله باشد دلالت کند بر قبض
خاطر … و … در میان مردم و ظهور سخنان دروغ و مجادله و مناظره در میان عوام و فضلا

و بیماری

و بیماری و امراض در عوام و اهل اسواق و میل مردم به باطل و حب اهل جهال بر دانا
و ظهور مکرها و خطوط مزوره اگر تربیع باشد دلالت کند بر کثرت مناظره در علوم و اگر …
باشد مردم به مذاهب باطله و آرای سوفسطایی میل کنند و مکدر هوا و ارتفاع ابرها بود و چندانکه
که باران آید در وقت و در … عوام … گویند دروغ و کثرت مکر و حیله تنبیه در این نظرات
هر کدام از کواکب که در خانه یا شرف یا حد خود باشد در تأثیرات چیره … بیفزاید و …
کم کند اگر در وبال یا هبوط باشد به عکس آن بود و حضور صحبت آن حواله با دراک و حدس
منجم است تنبیه چون امتزاج دو کوکب در اوج و … احوال و انتقالات بر منجم معلوم شد
لازم بود که دو کوکب یا سه کوکب با یکدیگر ناظر و متصل باشند آثار الفکر و ذهن صافی
موافق فن طبیعت امتزاج باید داد و در حالت احکام بر طبیعت آن کوکب بود که اقوی باشد
تنبیه هر آنکه هر دو کوکب که با یکدیگر نظر کنند هر کدام که در آن اتصال عدیم العرض باشند
اقوی بود از آن که در عرض باشد و در احکام غالب و اگر هر دو در عرض باشند آنکه عرضش
شمالی باشد و اگر هر دو در یک جهت باشد آنکه در عرض صاعد بود و اگر هر دو صاعد باشند
یا هابط آنکه در جانب شمال عرضش بیشتر بود و در جانب جنوب کمتر تنبیه چون اتفاق افتد
که میانه دو کوکب نظر تربیع محقق شود و هم ناظر اهل احکام این … با نظر تربیعی گویند
… چنان است که یک کوکب در منصف حقیقی … باشد و دیگری در منصف حقیقی …
و دیگری در منصف حقیقی عقرب … بر این شکل حقیقی نیز اطلاق کنند و آنرا
قائم مقام تثلیث خوانند و محقق سلطان المحققین نصیر الملة و الدین الطوسی قدس سره
در … خود تصریح کرده اند که … آن و در این حال سعادت مبدل شود بخلاف ناظر استقبال
که … استحسان کنند و گفتن کوکب در ناظر تربیعی … حقیقی تربیع باشد و در ناظر
استقبال … میانه دو برج … که آنرا ضعیف دانسته اند پس آن تربیع …
تأثیرات جیده باید شمرد نه ردیه چنانچه در مقدمه اشاره بآن شده است … الکوکبین
که هر دو در محل قبول از خانه و شرف و غیر آن افتاده باشند تنبیه چون عطارد در جوزا
بود و … در سنبله باشد یا بعکس امتزاج طبعی کرده و آن نیز بقوت تثلیث باشد و مثل
ایشان باشد چون مشتری در حوت بود و … که در قوس باشد یا بعکس تنبیه اعظم
و اقوی نظرها مقارنه است پس مقابله پس تربیع پس تثلیث پس تسدیس … اگر
دو نظر … مقارنه محقق شود آنکه قوی است در اثر غالب باشد … کوکب
علوی … که در … باشد تنبیه در صورت اتصالات اوضاع مختلف کواکب اتفاق می افتد
چنانکه در مقدمه اشاره بآن شده و کیفیت آن در کتب احکام مذکور است و ما نیز …

مفصلا در شرح بیست باب محقق برجندی دیراو نموده ایم و هر یک از آن اوضاع قبول دارد و دو وقوع
قوت و قوتی و وضع طبیعت و طبیعی و دستوریه و انکار و رجوع و نقض و منع و قطع نور و اعتزال
و در سکنات و نعمت و مکافات و حصار حبال و دو سعد یا دو نحس باشد پس اگر وقوع و تحقیق یکی
از این اوضاع در حال نطفه و کوکب دلیل و هیلاج حکم ابتدا مقتضی آن نظر بقیاس صحیح موافق
و مستحسن طبع سلیم باشد جاری باید ساخت و از این اوضاع انچه با سکنات در حاشیه تقویم
بیشتر است به اهتمام آن قوم بشان او بسیار است منبره هر جا که ذکر سوختن و عمل آتش
شده و در بروج آتشی و بادی موکد باشد و هر جا که ذکر باراندگی و طغیان و کثرت آب
شده و در بروج بارانی دانا **فصل ۳ در احکام احتراقات ثمه بجزء در مثلثات اربع**
و بروج اثنا عشر اولا باید دانست که آخر اقوال اهل احکام و میل جماعت دانند چه مزاج
کوکب در این حال باطل میگردد و حکم که در تقویم باشد که کمال سعادت و حکم اول ارسطو طالیس
گوید که کوکب محترق بمنزله اسیری بود و در دست عدو که هیچ چیز فعلی قادر نباشد و جمهور حد
احتراق را از هر طرف شش درجه گرفته اند و در جمیع کواکب ابو معشر بلخی در مریخ ده درجه گرفته چون
کوکب و آفتاب از این مقدار بیشتر بود داخل در حالت احتراق بود تا که از حد تحت الشعاع در خارج
افتد و حد تحت الشعاع بعد از این در مبحث ظهور و خفی مذکور خواهد شد و سلطان المحققین علامه
طوسی در بعضی تصانیف خود حد احتراق را در سلطین جمعه درجه تعیین نموده اند و ابو معشر بلخی
و ابوریحان هر دو نادر بر این رفته اند بعد هذا التحقیق نمانده که عزیز زهره و قمر در حد احتراق زیاده است
از سایر کواکب از جهت برودت و افراط رطوبت که در این دو کوکب است لیکن محقق طوسی و ابو
معشر بلخی و ابو جعفر خازن و ابو ریحان هر دو در مدخل ایراد فرموده اند که چون عرض زهره زیاده
بر هفت درجه باشد احتراق بر او اطلاق نکنند هر چند مقارنه او با آفتاب محقق شده باشد
و اسم چنین تفصیل حد تحقیق تفصیل موقوف بر تحقیق احتراق است اما چون عرض زهره دون
هفت درجه شود ابو معشر گوید داخل در احتراق بود و جمهور بر آن اند که احتراق در عطارد قلیل
الضررات علی الخصوص در استقامت و بعضی گویند قوت یابد چنانکه ارسطو در اول فصل مقاله
اول از کتاب خود فرموده باین عبارات الکواکب کلها اذا قارنت الشمس کانت ضعیفة دالة
علی ... خلا عطارد خاصة اذا ... ازداد قوة و دل علی الخیر و السعادة و کذالک ... البتة
یکون الطالع احد بیتیه و هو مقارن الشمس کان المولود وزیر الملک او قهرمانه ولا سیما ان کانت
فی برج السنبلة و گویند عطارد در این حال کسب جوهر آفتاب کند بما مسمی بوده باشد چنانکه آفتاب
و هم بر او اطلاق کنند و بعد از جهت این محققان که از حکمای فرس است گوید همه کواکب چون تحت
الشعاع شوند خاصه عطارد این سلطنت و قوت حاصل شود پس گوید اگر میانه عطارد و مرکز آفتاب منتهی فرق

یازده درجه بود

یازده درجه بود در مکان صدق و قوت و صحت داشته باشد و اسم چنین سایر کواکب الا زحل
که مخالف است زیرا که در طبع رو بسوء و ظلمت دارد و ابو معشر بلخی نیز احتراق زحل را استثنا
نکرده اند و حق آنست که در تحت الشعاع و احتراق در جمیع کواکب روی الاثرات الا عطارد که در
احتراق قلیل الضررات اما تفسیر او سعادت عظیم دهد و بعضی از اکابر اهل احکام هر یک از این کواکب
که محترق شوند با مرئی تشبیه کرده اند چنانکه گویند زحل در احتراق چون سنگیست که پاره پاره
شود و مشتری چون زریست که بگدازد و جنبش اعظام در شود و مریخ چون مسی که بتابد و توان او
هر جزو زره چون سیماب که بپرد و منتشر شود و عطارد چون ریگی که افروخته کرده و باصل خود
راجع شود و الکتیش ضعیف شود و قمر چون نقره مطلقا که بگدازد و مشتری از پیش جنبش شود و زهره
باطل شود و گویند که هر کوکب که بکوکب محترق متصل کرده مضرت بدان کوکب برسد مانند
امراض حاره که سرایت کند و در ابدان صحیحه بواسطه قرب **احتراق زحل در مثلثات اربع**
اثر احتراق زحل مخصوص به او نباشد بلکه تا سال بکشد و سلطان المحققین در کتاب سی فصل
الاحکام میفرماید که احتراق زحل مطلق دلیل است بر ناخوشی پادشاهان و وقوع شنایع و فتن
ارباب فتنه و اضطراب در مملکت و جور و بیداد با کردن کارداران پادشاه و ناخوشی
اهل جبال و قلاع و بیدا آمدن علتهای مزمنه و تعویق در زراعت و باطل شدن رسوم حسنه
و نایافت شدن طعام و تغیر هوا و وقوع وبا **احتراق زحل در مثلثه آتشی** دلالت کند بر تلف
ملوک و سلاطین مشرق و اقلیم اول و چهارم و فتنه و زحمت بزرگان در آن وقت و
نقود و اضطراب احوال خاندانهای قدیم و اضرار زراعت و بیماری و درازکشی خشکی هوا
و نقصان معادن و قصد یکی از سلاطین با اکابر و وقوع شکوفه و قطع طرق و خشم
بزرگان و رنج و سختی رسیدن از مردم سفله و وقوع و حال مشایخ و فراخی طعام و شراب و بودن
فتنه و آشوب و ظهور کارهای عظیم و مشکل و برف و سرما و در وقت **اگر** مشتری ایمن بود
یا ناظر بود فراخی طعام باشد و خشکی هوا و نقصان نباتات و نکبت مردم شریف و سلاطین
مشهور و اعیان **اگر** مریخ ایمن بود یا ناظر بود خلاف لشکریان و حرکت ایشان و موت حیوانات
و وقوع و ... و بیماری اهل صلاح و قلب شدن نقود و نقصان معادن و بدی هوا **اگر**
زهره ایمن بود یا ناظر بود بیماری و موت زنان باشد و باراندگی و سرما بود و در وقت وقوع
زلزله و زحمت **اگر** عطارد ایمن بود یا ناظر بود زحمت ارباب قلم باشد و اهل دیوان و کم رواج
بازار صرفه را ... و حشرات الارض طغیان کنند و خیانتها و ... ظهور ... و
آتش کاران و ... بود و تغیر هوا و سرما و کم بود باران در وقت **اگر** قمر ایمن بود یا ناظر بود
بد حالی و تفرقه عامه بود و قلت طعام و زحمت زنان عامه و آفت شکوفه و در وقت ...

سیم و جواهر احتراق زحل در مثلثهٔ خاکی دلالت کند برف و حال ملوک و سلاطین در جانب
جنوب و بدی کشاورزان و سرما و تغیر هوا و آفت و در جانب مشرق و زمین خراسان و آفت و
نباتات و ماکولات و بیماری خلایق و دواب و بدی حال زرع و حرکت کشاورزان و سرما
و تغیر هوا در وقت و برف و باران و موت بزرگان و تنگی طعام و تباهی اهل سلاح و بیماری
پیران و نقصان اموال و خرابی در جور و ستم از فرماندهان و تردد منصرفان و دو غلا اگر مشتری
ایمن بود یا ناظر بود فراخی طعام بود و مکروه علما و فضلا و فقرا باشد و میوه بسیار ماند و آفت و
کم باشد و هوا معتدل گذرد خاصه که زحل در سنبله باشد اگر مریخ ایمن باشد یا ناظر باشد خشکی هوا
و آفت واقع باشد و بودن فتنه و خرابی قنوات و بیماری و ضعف حال معدن و خرابی عمارتها
و امکان زلزله بود و سیما که زحل در وتد رابع بود و قمر و کلا رو بعد و رب منفعل باد اگر زهره ایمن بود
یا ناظر بود مطربان و مخنثان را ملالت رسد و سرما بود و آفت و میل مردم بار زراعت و فراخی طعام
و بسیاری زنان و ناس زکاری ازدواج بود و نباتات از آفات محصول و محروس بود اگر عطارد
ایمن بود یا ناظر باد و باشد الشیء را علت رسد و آفت و ماکولات را سرما و مور و ملخ غلبه کنند
و امکان زلزله بود خاصه که احتراق در رابع بود و زحمت بزرگان و فاترد و کثرت اراجیف و سخنان
و اخبار دروغ اگر قمر ایمن بود یا ناظر باشد سرما و تاریکی هوا باشد و بارندگی در وقت
و ملالت عوام و رنج مسافران و بنکال و رحیان و قاصدان بود و آمدن کاروانها احتراق
زحل در مثلثهٔ بادی دلالت کند بر فتنه در ملوک و اشراف و اکابر مغرب و علما و بد گشتن هوا
و بهار بود در خلق و رفتن بادهای ناخوش و مغرور و وقوع سرما در وقت و آفت و درختان و تنگی
طعام و آفت طیور و قصد آن بزرگان و عجز داننده رودی و بیماری اطفال و مرند کودات
و عزت طعام و حبوبات و قوت هوام و غلبه پشه و کک در وقت و آفت و حال صحرانشینان
و عداوت میان او با آفات و دعویهای باطل میان ایشان و در رسال رسل و رسایل میان یکدیگر
و حادث شدن سودا و فرح در میان مردم اگر مشتری ایمن بود یا ناظر باشد بادهای خوش
وزد و میوه و رطبه نیکو بود و یکی از اشراف الناس تاجر گردد و دیگر اشیا را اکثر ضرر رسد
و بادهای قوی جهد اگر مریخ ایمن بود یا ناظر باشد بعد زمین مغرب و اقلیم سیم تشویش افتد و بر هم
خورد کار مردم در ولایت خراسان و بی مهره سلاطین و امرا باشد و دزدان غلبه کنند و فتنه
حادث گردد و بعضی از ایشان میان اسیر شوند و عیان ظاهر گردند اگر زهره ایمن باشد زیان زنان
و مطربان باشد و حدوث سرما در وقت و آفت الشیء رود و ثمر باشد ملوک فرمان بخانه که اینکه
نرسد و اگر برسد قبلی باشد و ثلث و ث خروج اطفال بود اگر عطارد ایمن بود یا ناظر بود مردم در علوم
و صنایع و تنبیه کوشند و اهل جدال ممتحن شوند و تغیر هوا و کثرت اراجیف باشد و بادهای خوش

وزد و بسیاری

وزد و بسیاری نعمت و تردد بیر بود و زحمت کتاب و وزرا و دبیران و هلاک شخصی معروف
از ارباب قلم اگر قمر ایمن بود یا ناظر بود در بیماری عوام و ولادت باشد و تهمت رسولان و وحشت فراوان
و قوت حال نباتات و کثرت بارندگی در وقت و بیماری مردم و تفرقه عامه باشد احتراق زحل در
مثلثهٔ آبی دلالت کند بر بیماری و رنج ملوک و سلاطین در شمال و اقلیم چهارم و آفت و حال
فراوان دریا و بودن سرما و باران در وقت و آفت پیران و فرود رفتن قومی و آفت رنج و فتنه
در شمال عراق و دیار کرمان و غرق سفینه و نقصان آبها و در بعضی مواضع مستفیده و طغیان آبها
و خرابی عمارتها از سبب آب و شکسته شدن عمارتها و عصبها و بیماری بلغمی و مرگ ستوران و مرگ ملوک
و سلاطین و اکابر و غارت جایها و رفتن بادهای خنک و شغل سلاطین و انتظام ملک اگر
مشتری ایمن باشد یا ناظر باشد بعد و غلبه اهل سلاح بود و فراخی و کثرت معدن و آفت
یکی از حکام خراسان و منفعت اهل سفر و زیادتی سود ایشان و بارندگی نافع در وقت اگر مریخ ایمن بود
یا ناظر بود بعد هم فتنه از تشویش و خروج مردم حقه و منکوب و مقهور شدن این طایفه
و قحط و خیره بزرگان و بد گشتن آب و هوا اگر زهره ایمن بود یا ناظر باشد ملالت زنان و مطربان
باشد و ابرهای تیره و سرما و بارندگی در وقت و علتها از ماده بلغم اگر عطارد ایمن بود و
رسیدن کاروانها باشد و تیزی بازار خاصه بازار مروارید و مرجان و تشویش در بابل
و فارس و تهمت عمال باشد اگر قمر ایمن بود یا ناظر بود و سیل آید و آفت کشتها و رنج مسافران
و عزت طعام و تفرقه عام باشد احتراق مشتری در مثلثات اربع اثر احتراق مشتری بر
خصوص ماه نباشد بلکه تا سال باشد و سلطان المحققین در کتاب سفینه میفرماید که احتراق مشتری
مطلق دلالت کند بر میل ملوک بر راستی و عدل و اسباب رسیدن مطلقات و سادات و اشراف
و مردمان بزرگ و مرگ اغنیا و توانگران و اعتدال هوا و نایافت شدن شهد و عزت
جواهر معدنی و کدورت اهل ربع و دو بابت و تعویق در کارهای خیر و بر و نقص مدارس
احتراق مشتری در مثلثهٔ آتشی دلالت کند بر قوت حال ملوک و سلاطین خاصه در مشرق
زمین و خراسان و کثرت وزرا و قضات و قتلها با ثواب و عزت نقود و مصادره توانگران و بی اعتباری
اعیان و اشراف و خصومت پادشاه و فرزندان و ضعف یکی از بزرگان و داد و عدل
و فراخی طعام و تغیر هوا و تباهی حال علما و فقها و قوت کرما در وقت و تنگی نفسها و حدوث هموم
و غموم و بد حالی دواب اگر زحل ایمن بود یا ناظر بود باشد در زمین عرب فتنه افتد و آفت پیره
باشد و حیوانات اگر مریخ ایمن بود یا ناظر بود فتنه و خرابیها حادث شود در جانب مشرق و دیار
خراسان و کثرت غضب و تندی و در مزاج اکابر و عزت آلات حرب و کثرت بزرگان و معادن و بر و نفی
و ارزانی مغرب اگر زهره ایمن بود یا ناظر باشد اعتدال هوا و آفت و طعام و میوه بود و اسباب

واهی طلب و ارزانی باشد اگر عطارد راجع بود و یا ناظر باشد تیزی بازار صرافان و کاسبان
ستور و عطاران باشد و ملالت دبیران و اهل دیوان و بی دولتی و کشتگی بازرگانان و بسیاری دعا
وی باشد و هوا متغیر شود و بسیار دود اهم و در نابر تیرها بود و سکه نو کنند که مضروب گردد و اگر
قمر راجع بود یا ناظر بود و نمود ابرها باشد و هوا معتدل گردد و ... فراوان و ... رسد
و خوف و بیماری عوام بود احتراق مشتری در مثلثه خاکی دلالت کند بر تنگی حال ملوک جانب
جنوب و انصاف و عدل نمودن و نیکی بوزرا و علما و اهل ورع و تقوی کم گردد و رسد و وقفه
عزل شوند و فراخی طعام و ستیر بها بود و شکوه از بعضه ان و هراس در حکام و بناهی جهات
و بیماری وزیران و دو حق نان بود اگر زحل راجع بود یا ناظر باشد در خراسان فتنه خیزد و در ربیع
گاو و گوسفند باشد و خشکی هوا و روفت اگر مریخ راجع بود یا ناظر بود باشد دزدی و خیانت
و ظلم و خواست به بد آید و خشکی هوا و ... و کثرت و حرکت لشکرها و آشوب و در بیع
گردد و حرکت سپاهیان بود و رفت نباتات و قلت طعام اگر زهره راجع بود یا ناظر بود باشد
فراخی نعمت و ارزانی باشد و اندوه زنان و مطربان و ارباب ملاهی و خوف میوه از سرما
اگر عطارد راجع بود و سرمای سخت باشد و تغیر هوا و تلف ... در نباتات و کثرت شیخ و دواب
و بسیاری زرد حیف باشد و شنیع ... ارزانی و متاعها و ظلم شایع گردد و اگر قمر راجع بود یا
ناظر باشد عوام را ملالت رسد و بد کمال مسافران و زنان باشد و ... ها
و خوف و حیوانات بود احتراق مشتری در مثلثه هوائی دلالت کند بر توسط حال پادشاه و بسیا
پادشاه و مضرت بود و بی فقلت ناموس در میان خلایق و فراخی اطعمه و نیکی اشیاء ارزانی و ضعف
خلایق و میل کردن بخیرات و طاعات و شقاق در زراعت و نیکی معیشت ها و کثرت در خفاف و میل هوا
بحرارت و فتنه در ولایت شام و هواک ... عادل و ... وزرا و علما و باد و سموم در حالی
مستعد و توسط کار مترددین و ... ارزاق ... مردم و هبوب ریاح عاصف و تجربه و اشکال
رعد و برق و اصلاح میان حکام و علما و فقها اگر زحل راجع بود یا ناظر باشد آفت در ختنها و بیماری
خلایق و گرانی و باد و ... چند باشد اگر مریخ راجع بود یا ناظر باشد بیماری ظاهر گردد و از بادهای
گرم و غلبه خون و قتل اشراف بود و نقصان میان اکابر و ستم و آفت میوه و تشویش در ...
و نهب و علامات آتشی بست ظهور یابد خاصه که مریخ در عاشر بود و عطارد و قمر ناظر بعداوت
اگر زهره راجع بود بکلها برآید و ... بعضی ... چیز بود و خوب معاش و ارزانی بود خاصه در میوه ها
و تغیر هوا و ... باشد و در وقت و بیکال زنان و مطربان و صحت و مرضها اگر عطارد راجع بود و بادهای
سخت جهد و رونق و در المغرب بود و وقف احوال خلایق و حضرت مردم و تیزی بازارها
و رونق اهل فضل ... و دبیران و حدت فتنها قمر راجع بود و یا ناظر باشد باد و باران کم باشد و در وقت

و دیگر زن

و دیگر زن میوه ها باشد و صحت مردم و عوام را ملالت رسد و بدی حال مسافران و ...
شدن طرق و شورش احتراق مشتری در مثلثه آبی دلالت کند بر اندوه علما و اعیان و شورش لشکرها
و زیادتی حیوانات آبی و نیکی حال ملوک جانب شمال و اعتدال هوا و سلامتی مسافران در
... و بسیاری آبها و فراخی معیشت خلایق و قوت کردن مردم سفله و قوت فقها و شیخ
و کثرت اطعمه و اشربه و مهربانی مردم با یکدیگر و حرکت سپاه و ... و درازی ولایتها
و کثرت میاه و ابرهای ... و بدحال حیوانات آبی و نیکی نباتات اگر زحل راجع بود یا ناظر باشد
فتنه و آشوب باشد در جانب شمال و گرانی نرخها و موت اکابر اگر مریخ راجع بود یا ناظر باشد
حرب و خونریزی بسیار بود و غرق سفاین و حرکت عساکر بقصد تاخت و نهب و غارت اکثر
در جانب شرق و طرف خراسان و عفونت شدن در مزاج بزرگان و موت ... و نقصان آبها
ف و حیوانات آبی اگر زهره راجع بود یا ناظر باشد و بسیاری آبها باشد و کثرت باران و ار
زانی جواهر آبی و فراخی طعام و ارتفاع ابرهای تیره و ... و بیماری زنان و کودکان
اگر عطارد راجع بود تیزی بازارها باشد و رونق حال و کثرت خیرات و فراخی و ارزانی و کثرت
... و شتر و آمدن قوافل و بسیاری ... بود و آمدن کشتیها و باران در وقت و تغیر هوا اگر قمر راجع
بود یا ناظر ... سیلهای ... رود در وقت و نیکی نباتات و ... مسافران و آمدن ... از سفر
و حضرت عامه احتراق مریخ در مثلثه ارضی سلطان المحققین نصیر الملة والدین محمد طوسی
در کتاب ... الاحکام ... که احتراق مریخ مطلقا دلیل است بر ... و حدوث
و زوال و فتنها و پدید آمدن دشمنان پادشاه و منافقت و مخالفت پادشاهان با یکدیگر و کثرت
سپاهیان و کثرت ... و جستن باد و سموم در بادیها و افراط خشکی در مزاجها و تشویش در بلاد ...
و خراسان و اکثر اقلیم چهارم و افتادن غارت و تاراج و ... عارضه و مرگ ... احتراق مریخ
در مثلثه آتشی دلالت کند بر غضب و شدت در مزاج ملوک و سلاطین و واقعه‌ها
... و ... در جانب مشرق و اقلیم سیم و چهارم و نکبت اکابر و قتلها با تشویش و خوف
لشکریان و مرگ حیوانات خاصه گوسفند و مردان و ... و جواهر و حدوث ... و ...
و در المغرب و وزیدن سموم در وقت و هوا ... مستعد و بیماری اطفال و خشم ملوک
بر رعایا اگر زحل راجع بود یا ناظر باشد مرگ یکی از معارف بود و کثرت جور و ظلم و ستم
سلاطین اگر مشتری راجع بود یا ناظر باشد آفت اکابر و معارف بود اگر زهره راجع بود یا ناظر
بود حدوث باران و فراخی طعام و اسقاط اجنه و بیماری زنان و بزرگان و اعتدال هوا اگر عطارد
راجع بود یا ناظر باشد رعد و برق باشد و حدوث علامات آتشی خصوص احتراق در عاشر
بود اگر قمر راجع بود یا ناظر بعداوت تاکید امر مذکور کند و ... دواب و جواهر و ... فلوس

و ترقی بازار سلاح و ستور و برده و هبوب ریاح عاصفه و رعد و برق در وقت و فوت و فتنه
و احتراق مواضع اگر قمر ایجی بود یا ناظر بود سلامت عامه باشد و تشویش مسافران و قطع طرق
سفاین و اندوه و خوف و حدوث جنگها و شورش و [illegible] و اسلحه احتراق مریخ در مثلثه
خاکی دلالت کند بر نکبت ملوک و اکابر در جانب جنوب و افتادن فتنها و فزونی [illegible]
قوی و ضعف [illegible] و امکان خلاف لشکریان با برادران و ظهور دزدی و کذب
و خرابی مزرعها و ضعف [illegible] حال افراد امراض حاره و مرگ بزرگان و [illegible]
و گرفتاری اهل [illegible] و [illegible] طرق و هلاک [illegible] و رنج و شکستگی کار رعایا
اگر زحل ایجی بود یا ناظر بود آفت گاو و گوسفند و شتران بود اگر مشتری ایجی بود و
یا ناظر باشد [illegible] اگر زهره ایجی بود یا ناظر بود بیماری زنان و مطربان باشد و سلامتی
کشتیها و شدت سرما در وقت و رواج بازار میوه و جوز هند و کتان و ملبوسات نیک
بود اگر عطارد ایجی بود اختلاف هوا باشد و سرمای خشک و بیماری در بهایم و رنج و [illegible]
نباتات و حیوانات و برده و حمال [illegible] را ضرر رسد و کودکان و اطفال را عوارض پیدا
شود و بادهای ناخوش وزد و کثرت هموم و اراجیف باشد اگر قمر ایجی بود و یا ناظر باشد
رنج مسافران و تفرقه و پریشانی عامه بود و اندوه زنان و بسیاری [illegible] و باران کم در وقت
و قوت نباتات احتراق مریخ در مثلثه هوائی دلالت کند بر قتل و مرگ ملوک و موت و افتادن
تشویش و اراجیف و بیماری و مرض مثل [illegible] و جرب و [illegible] و مرگهای ناگاه و [illegible]
و استیلای [illegible] و اختلاف هوا و خشکی و بدی حال امرا و لشکریان و [illegible]
و [illegible] پادشاه و آفت به کاران و نکبت و زوال و قوت [illegible] و هبوب ریاح عاصفه
و ارتفاع ابرهای سیاه و زرد اگر زحل ایجی بود یا ناظر [illegible] و بیماریهای و موت و احتراق
مواضع باشد اگر مشتری ایجی بود یا ناظر باشد [illegible]
اگر زهره ایجی بود و یا ناظر باشد باران نافع بود و بادهای ناخوش وزد و [illegible] مردم
و ارزانی [illegible] بود و [illegible] زنان و امردان اگر عطارد ایجی بود و یا ناظر باشد
کثرت اراجیف و [illegible] هوا باشد و خشکی و ظهور علامات [illegible] که احتراق در [illegible] بود
و رونق بازار برده و قوت اطبا و جراحان و کثرت ریاح و صواعق اگر قمر ایجی بود یا ناظر بود و
مشغول [illegible] رسولان و مسافران [illegible] باشد و رنج زنان حامله و اندوه
عوام و باران کم احتراق مریخ در مثلثه آبی دلالت کند بر فتنه و خلاف در جانب شمال و قوت
سفلگان و مشغول [illegible] ارباب [illegible] و خرابی [illegible] و فارس
و در [illegible] و غرق سفاین و نقصان [illegible] و اضطراب [illegible] و در تابستان و سرما در

زمستان

زمستان و آفت عظیم رسیدن بولایت ترکستان و حدوث امراض حاره و مرگ و مرض و طاعون و [illegible]
رنج عامه و بدی کاران [illegible] و احوال خواتین و بدحالی [illegible] و کثرت [illegible] اگر زحل ایجی بود
یا ناظر بود مشغول و خروج [illegible] و در فارس و خراسان باشد اگر مشتری ایجی بود و یا ناظر
بود و زیادتی میاه و اندوه [illegible] باشد اگر زهره ایجی بود و یا ناظر باشد [illegible] بود و [illegible]
های [illegible] و سرما در وقت و زیان و [illegible] نباتات اگر عطارد ایجی بود و یا ناظر بادها شدید و [illegible]
بازار [illegible] و کثرت اراجیف و بدحالی [illegible] و بازارها و بدگشتن هوا اگر قمر ایجی بود و یا ناظر
باشد [illegible] سیل و امطار [illegible] باشد و [illegible] و تفرقه عامه و رنج [illegible] احتراق
زهره در مثلثات اربع [illegible] محقق طوسی قدس سره در کتاب [illegible] الاحکام [illegible] احتراق
مطلق دلیل است بر خوشی [illegible] و میل کردن [illegible] و عشرت و انصاف و عدل کردن
با زیردستان و ناخوشی جوانان و زنان [illegible] مهمات اهل طرب
و ارباب ملاهی و [illegible] بازار جامه و عطر و آفت رسیدن [illegible] میوه [illegible]
و منغص شدن عیشها و [illegible] و حدوث بیماری و انحراف مزاج از اعتدال و ابو معشر
بلخی در کتاب مختصر [illegible] آورده که اجتماع زهره و شمس در برج هوا دلالت کند بر کثرت امطار
و افتراق ایشان بر قلت پس اگر میانه ایشان از پس و پیش [illegible] فاصله باشد حکم
بکثرت [illegible] باران باید نمود و اگر [illegible] قلت آن بود احتراق زهره در مثلثه
آتشی دلالت کند بر ملال و بیماری زنان و خادمان و [illegible] و تشویش [illegible] طرف مشرق اقلیم
[illegible] و بلاد و مکه منسوب بزهره باشد و ظهور [illegible] و [illegible] بعضی ملبوسات
[illegible] و اعتدال هوا و [illegible] میانه سلاطین و حکام و خطاب
[illegible] خادمان و بیماری [illegible] از صفرا و حرارت هوا اگر زحل ایجی یا ناظر بود موت زهاد و [illegible]
و خشکی هوا و هلاک شخصی [illegible] و اندوه [illegible] اگر مشتری ایجی بود و یا ناظر بود کثرت نعمت باشد
و سلامتی حیوانات بود و بادهای معتدل [illegible] اگر مریخ ایجی بود و یا ناظر بود آشوب [illegible]
و [illegible] اگر عطارد ایجی بود و یا ناظر باشد آشوب [illegible]
[illegible]
[illegible] اگر قمر ایجی بود یا ناظر باشد اختلاف هوا و سرما [illegible] در وقت
و نقصان و رعد و برق و اندوه عامه احتراق زهره در مثلثه خاکی دلالت کند بر رنج زنان و خواجه
سرایان و [illegible] طرب [illegible] و نباتات و حیوانات [illegible] و باران قوی و ارزانی
لباس و [illegible] در جنوب و اقلیم [illegible] در وقت و [illegible]
رنج و کثرت [illegible] و بیماری اطفال و رنج گاو و گوسفند و کثرت سرما و ارتفاع بخارات در وقت و [illegible]

و سرما و تاراج در بعضی مواضع و آشکار شدن فسق و فجور و میل کردن زنان و زیاده شدن بانگ
و بی طلبی اگر زحل اینجا بود یا ناظر بود علتها بسیار شود و حیوانات را آفت رسد و سالهای خشک
باشد اگر مشتری اینجا بود یا ناظر بود باشد اندوه مسافران و بزرگان باشد و اعتدال هوا
اگر مریخ اینجا بود یا ناظر باشد مخالفت ازدواج باشد و آفت زنان و کودکان اگر عطارد اینجا بود
یا ناظر باشد اراجیف و تشویش و حدوث سرما و فتنه و بیماری در حیوانات سم شکافته و بلغی
و شکست نرخها و تبدیل حال عامه و اهل بازار اگر قمر اینجا بود یا ناظر باشد باد و باران بسیار آید و سرما
در وقت و کثرت اختلاط طبیعه بود و بادهای خوش وزد و بیماری سودا و زحمت و نوقه زنان
وقف و برودت **احتراق زهره در مثلثه هوائی** دلالت کند بر ریح خرابی و عدم و بیماریها در جانب
جنوب و اقلیم عجم و برودت و بادهای خوش و بیماری سودا و زحمت و نوقه زنان و کثرت
منازعت بر عقب و فاش شدن الات علما و رسوائی منشیان و تنگی میوه‌ها و زحمت دل و جگر
و نا ایمنی راهها و ابر و باران اندک در وقت اگر زحل اینجا بود یا ناظر باشد بیماری سخت بود
و آفت اشیای روانده بزرگان اگر مشتری اینجا بود یا ناظر باشد نعمت بسیار بود و آفت
و قضا بود اگر مریخ اینجا بود یا ناظر بود و خرابی مواضع بود و اسقاط اولاد در عام و آفت میوه‌ها
اگر عطارد اینجا بود یا ناظر بود بیماران علاج پذیر باشند و بادهای خوش وزد و رونق بازارها باشد
و بیع و شرای ملبوسات با قیمت و رونق شود و ندماء و اهل علم و دبیران و منجمان اگر قمر اینجا بود یا
ناظر باشد باران اندک و بادهای مختلف بود و غلبه عوام و حرکت ابر و سرما و در وقت در رسیدن
مسافران و غوغای عوام الناس **احتراق زهره در مثلثه آبی** دلالت کند بر کثرت توالد و تناسل
حمل و ریخ زنان حامله و حدوث بارانها و ابرها و جانوران آبی و فساد حال زنان زانیه و بیماری کودکان
و ارزانی نرخها و غرق کشتیها و ریح عاصفه مختلفه و پراکنده گشتن لشکر سلاطین و معارف ملوک
و خصومت ازدواج و آشکار شدن فسق و فجور و تری هوا اگر زحل اینجا بود یا ناظر باشد غرق کشتیها
و کثرت ابر و خرابی ارکان و آفت حیوانات بحری و تیرگی هوا اگر مشتری اینجا بود یا ناظر باشد بود و بارانهای
مفیده بارد و در وقت و نعمت بسیار شود و وقوع نکاح در میان بزرگان و سلامتی کشتیها اگر مریخ اینجا بود
یا ناظر باشد بارانهای مضر آید و آسیب اهل دریا بود اگر عطارد اینجا بود یا ناظر باشد بارانها آید و مرگ
کثرت مسافران بود و خصومت اهل بازار و شتر و حفر جوی و چاه و مانند آن اگر قمر اینجا بود
یا ناظر باشد سیلها رود و خرابی کند و کارها تنگ شود و ریح مسافران دریا بود **احتراق عطارد در**
مثلثات محقق اعظم نصیر الملة و الدین الطوسی در کتاب سی فصل میفرماید که احتراق عطارد مطلقا دلالت
بر ناخوشی کتاب و دبیران و منجمان طلب شدن از ملوک و فرو بستگی کار دیوان و مناقشه نمودن
ایشان و تشویش در تحصیل محصلان و بر هم خوردن مدارس و بازار و درماندن کارگزاری رت و افتد

اخبار

اخبار اراجیف و بیماری کودکان و تغیر هوا و حدوث باران اندک **احتراق عطارد در مثلثه آتشی** دلالت
کند بر ضعف حال وزرا و ارباب دواوین و کمی رواج بازار و هلاک کبرا از معارف و رنج
عمال و متصرفان و کوتوالان و طلب حوائج و اضطراب نرخها و گرمی هوا در تابستان و سرمای
هوا در زمستان و ناایمنی راهها و خرابی ارزها خاصه در طرف مشرق و بیماری اطبا و اهل تنجیم
و کوفتن نشانها و هیچ جواهر و مرصعات و اندوه شعرا و اهل هنرمندان و تلف شدن و بیماری
کودکان اگر زحل اینجا بود یا ناظر باشد بادهای صعب مخالف جهد و اندوه خلایق بود اگر مشتری
اینجا بود یا ناظر باشد بادهای خوش وزد و سلامتی چهار پایان و خوشی معادن و بیماری بزرگان
اگر مریخ اینجا بود یا ناظر باشد خوف و خطر و آشوب خیزد و قتل ناحق ظهور رود وقوع یابد اگر زهره
اینجا بود یا ناظر باشد بیماری زنان و مطربان باشد و کساد بازارهای افتد اگر قمر اینجا بود یا ناظر باشد
کدورت هوا باشد و تنگی رواج بازار و تردد و اندوه عوام الناس و هیچ جواهر قیمت
چون مهره و نباتات و هیچ و بعضی گویند کاروانها برسند و هیچ جواهر قیمت باشد **احتراق عطارد**
در مثلثه خاکی دلالت کند بر تغیر هوا و بادهای مختلف در وقت و فساد نباتات و طعام و ریح
قوافل و علت درد ماتب و بیماری و زحمت اقلیم خاصه در جنوب و خشکی هوا و کسادی
هیچ صنایع و عقار و کثرت ابرها در میان خانها و بیکاری اطبا و اهل تصویر و نقش و برکران و خلد
و فندان حرب و کتاب اگر زحل اینجا بود یا ناظر باشد خرابی بقاع و تلف حیوانات و امکان
زلزله سیما که مقارن باشد و رد و تدبیر اگر مشتری اینجا بود یا ناظر باشد عمارتها ظاهر گشت
و آفت رسد و مجادله علما و فقها و فضلا باشد و بر دو تنقع ابواب امرا اگر زهره اینجا بود یا ناظر باشد
آفت زنان و مردان باشد و تلف شدن اموال در اطفال اگر مریخ اینجا بود یا ناظر باشد ریح
و بیماری چهارپایان باشد و احتراق جواهر ارض و گرانی اگر قمر اینجا بود یا ناظر باشد بسیار ظلمت
هوا بود و در وقت و رنج دل عوام و کدورت زنان و حیوانات آبی و رسیدن اخبار مشکوک
و در هم مسافران و کمی نفع ایشان **احتراق عطارد در مثلثه بادی** دلالت کند بر قوت دلها بر خوب
و ناخوشی حال وزرا و تیزی بازارها و رونق کارها و وزیدن بادهای شدید و سرما در وقت و عمل
دبیران و متصرفان و جاهلان و حرارت و مزاج ارباب قلم و عمال و اهل استیفا و تردد قوافل و ریح برده
و دواب و ظلم از امرا و دیوان و جستن بادها و حدوث برق و صاعقه در وقت و خلاف میان علما
و اشراف و وقوع درد چشم اگر زحل اینجا بود یا ناظر باشد بیماری خلایق بود و بادهای
مضر و کدورت هوا و آفت اشیای و عمارات اگر زحل مشتری اینجا بود یا ناظر بادهای مضر
و کدورت هوا و آفت اشیای و عمارات اگر مشتری اینجا بود یا ناظر بادهای سالم وزد و صحت
مردم و آمدن چیزهای خوش و رونق کارها اگر مریخ اینجا بود یا ناظر باشد امراض و موت و قتل و شغول باشد

اگر زهره ایکی بود یا ناظر باشد بیم زنان حامله و وقوف و حال معتبران و خازنان بود اگر قمر ایکی بود یا ناظر بود
باشد هوا متعفن شود و غم و اندوه عامه بود و تردد رسولان و اخبار خوش رسد و فراخی بود احتراق
عطارد در ثور دلالت کند بر برف و کشتن و غلبه ابر و ارتفاع ابر و تغیر هوا و بیم جواهر ابر و آفت
میوه‌ها و در وقت و بیم مردم از اعدا و بدی حال اطبا و قلت فواید ایشان اگر زحل ایکی بود
یا ناظر باشد خرابی مواضع از آب و آفت محصولات بود اگر مشتری ایکی بود یا ناظر بود و سلامتی
حال سفران و دریا باشد و باران نیاید اگر مریخ ایکی یا ناظر باشد خوف و غارت کشتن بود و وقوف و
حیوانات آنها اگر زهره ایکی بود یا ناظر باشد بیم زنان حامله بود و بدحالی شعرا و عیاران و کثرت
فسق و لواطه و خیانت و رنج در مردم اگر قمر ایکی بود یا ناظر باشد مرد رسیدن و غلبه ابر و صلاح عمارات
و کار برزها و روش مردم عامه بود و همت باغها و جویها کنند احتراق هر یک از کواکب در بروج
آتشی احتراق زحل در برج حمل دلالت کند بر برف و میوه‌ها و عفونت هوا و آمدن باران و تجدد ها
ون اهل امری بزرگ و وقوع حرب و خونریزی و موت در عراق و خروج شخصی بدکه طاعون باشد و تباهی
جواهر و معادن و خروج خوارج شود به الباس از طرف مشرق بطرف خراسان و اصفهان سیما که
مشتری با مریخ با او باشند یا ناظر بودند به و اما فراخی بود اگر زهره با او باشد موت یکی از خواص
معظم باشد و کودکان تلف شوند خاصه که عطارد در این امر شریک بود اگر عطارد منقود یا او باشد
وبران و اهل قلم رنج و محنت رسد و اصحاب ادب سیما ایلچیان و ارباب کتب را خوف بود
اگر قمر با او باشد یا ناظر بود در کوهستان میوه‌ها تباه شود و مرگ چهارپایان و حال عوام مردم بد گردد
وقف و قبیح و رسل باشد و نرخ گران شود و سرما باشد احتراق زحل در ثور دلالت کند بر موت
و فقدان مردم فرومایه و تلف شدن دواب خاصه گاو و گوسفند و قحط و بیم و کثرت و زوال
و تغیر هوا و تباهی عمارات و تکثر زراعات و بدحالی اهل قلاع و جبال و اکراد و موت یکی از
سلاطین عظیم الشأن و خسارت مشایخ و ارباب فلاحت اگر مشتری با مریخ با او ناظر باشد
قوت و زوال بود و وقف و میوه و آتش رفاهه در موصل و سواد عراق اگر عطارد با او باشد
سرما باشد و تباهی میوه‌ها و املاک زیرا که احتراق در رابع و بیماری بندگان و زنان اگر قمر با او
بود یا ناظر باشد باد و باران بسیار باشد و حدوث رعد و برق و تباهی میوه‌ها باشد احتراق زحل
در جوزا دلالت کند بر قتل یکی از سلاطین و حکام و بدحالی اسفران و شدت و شدت
سرما در وقت و گرما و سموم در هوا منع مستعده و خلاف در میان مشایخ و تباهی و ضعف
دین و ظهور حشرات الارض مثل مور و ملخ و حدوث حصبه و جدری و بسیاری فصد و حجامت
و شدت و زحمت در رمینه و او زیادگان و امراض در زنان و بندگان و تلف شدن حیوانها
و هلاک یکی از اهل فایره و خوف اهل مناصب و عنه و غلط گرفتن برایشان و محنت بزرگان از

اضطرابیه

از اضطرابیه با وزرای از وزرا اکابر و املاک ایشان تلف یکی از ایشان اگر مشتری با وی باشد
یا ناظر بود قضاة و ارباب فتاوی و حکم‌ها شاخ کنند و از بیشان بعد او رسد و ترس
و بیم در عدول و بزرگ اوزا ابخار سبب این احوال محنت رسد اگر مریخ با وی باشد یا ناظر
بود فتنه و بیماری شیوع یابد خاصه در زمین حجاز و پادشاه روم را بیم هلاکت بود اگر زهره
با عطارد با وی باشد محنت ارباب وظایف ترد و اهل ایشان و هلاک بزرگی از طبقات عطارد
اگر زهره منقود و بعید از عطارد بود هلاک زنان و خادمان باشد و مرگ کودکان اگر عطارد
منقود و بعید از زهره باشد وبران و وزرا را کار تباه شود و بازار را باشد و بزبان رفتن اموال
اگر قمر با وی باشد یا ناظر باشد حال زنان حامله بد باشد و باد و باد شدید و درختان را ضرر رسد
و نقصان غلات بود و مرگ اغنام و وقف و انهار باشد احتراق زحل در سرطان دلالت کند
بر مرگ یکی از خواتین معظمه یا خدم حرم پادشاه و حدوث موت در اکثر بلاد و افتادن وقف و غلات
و نقصان میاه و خشکی چشمه‌ها و خوف بعضی از ملوک جانب مشرق و هلاک پادشاه روم یا یکی از
ارکان دولت او و گرانی نرخ‌ها و آفت زرع مریخ و تنگی و تباهی میوه‌ها و کمی حیوان و حرص مردم
در کار و کسب و قیمت گرفتن حبوبات اگر مشتری با مریخ با وی بود یا ناظر بود حاکم و فرمانفرمای خراسان
را غم و اندوه رسد و هلاک پادشاه روم متوقع باشد اگر مشتری بعید و منقود از مریخ
بود حاکم خراسان بیماری کند و فتنه مملکت با و رسد و ممکن که در آن اثنا درگذرد اگر مریخ
منقود و بعید از عطارد بود مبادی قوت و موت پادشاه روم کند و ملک با بعض و عراق و عرب
را اضلال رسد تنبیه در سنه یکهزار و سی و یک هجری زحل در برج سرطان محترق شد و بعضی
مقارنه مریخ بعرض پادشاه رسانیدم که پادشاه روم را در امثال عارضه عظیم و بلای
شدید رسد و ظن غالب آنست که بقتل رسد و در تقاویم نیز این مضمون مسطور شد اتفاق در
رجب آن سال لشکریان سلطان عثمان اتفاق نموده او را با جمعی از بزرگان دولت او بقتل
رسانیدند اگر زهره با وی بود غم و اندوه بزرگان و مصیبت زنان باشد و آفت اطفال
اگر عطارد با او باشد بدحالی فرماندهان باشد و ملک با بعض هلاکت رسد اگر قمر با وی باشد
یا ناظر بود تاکید گرانی نرخ‌ها و کثرت سرما کند احتراق زحل در اسد دلالت کند بر مرگ
پادشاهی در جانب مشرق و وقوع شر و بدو در مصر و عراق و جانب شمال و شدت قحط و موت
حیوانات و دلوم و ظهور و حبوب نبوات و موت در اغنام و قیمت گوشت و سلامتی رسد
و خرد و بیماری سایر دواب و کثرت ایوان و ارزانی طلا و مس و سایر فلزات و وقف و آتش
اگر مشتری با او بود یا ناظر به او سلامتی اهل عالم و قوت سلاطین و حکما بود و محبت دواب
و وقف و جواهر و معادن و کثرت چهارپایان اگر مریخ با او یا متصل بود و عطارد با او باشد یا قمر متصل

با او بود خوف بسیاری از حرارت بود و خرابی و درد دست و مرگ سباع ضاره و طیور خوابیده باشد و کاهل
عراق و حرب بر اعدا و مدعیان خود ظفر یابد و جنود و [illegible] گردان ایشان را هلاک و نابود کنند و بر وزرای پادشاه
بی سبب تفوق جوید اگر مریخ بجود و منفرد از کواکب مذکوره با او بود و یا ناظر باو عزت و قلت چهار
پایان و بنای جواهر باشد و رسیدن و جنایت معدنیات و ضعف سلاطین و بیماری خلایق بود
و هلاک جانوران بنا اجزاء خرد و حار و وحش از ربع اگر زهره با او بود ملایم شود و مردم را اصلاح و نیکی [illegible]
و قیمت [illegible] نزول کرد و جواهر بسیار بود خاصه زرد و یاقوت قوت و حس و [illegible] نیز فراوان
گردد اگر عطارد منفرد با او بود کثرت خیرات و در راحت بود و نا ملایم آید و سیم و ذهب ارزان گردد و امنی
طرق و شوارع گردد و قصد و غزای قلم و کتاب کنند و نرخها ارزان گردد و اگر قمر منفرد با او
بود یا ناظر بود وقت [illegible] رسیدند و [illegible] آفت [illegible] باشد و گرانی و تباهی میوه و آفت [illegible] و در
[illegible] هوا احتراق زحل در سنبله دلالت کند بر پس هوا و موت یکی از سلاطین و هلاک
کثیری از [illegible] و رسیدن [illegible] بمردم خاصه در موصل و جبال و آن حدود و اطراف شمال و موت اطفال
و سقوط اجنه و کثرت امراض در زنان و کودکان وقف و حال کتاب و هلاک یکی از وزرای ذوی الاقتدار
و حسن حال [illegible] و [illegible] سال و [illegible] و آخر و کثرت ثمرات در [illegible] میانه اگر مشتری
با او بود یا ناظر باو کثرت بیماری بود خاصه در زنان و کودکان [illegible] بر خیزد اگر مریخ با او باشد
یا ناظر باو مرگ [illegible] باشد و [illegible] خلایق و گرانی [illegible] و وقوع موت و خوف
اگر زهره با او باشد فراخی معاش و ارزانی نرخها باشد خاصه [illegible] و فروشند و [illegible]
میوه باشد اگر عطارد با او باشد بیماری [illegible] و هبوب ریاح باد و باشد و نیکی حال فضلا و بازر
گانان و حسن حال کتاب [illegible] سال [illegible] احوال ایشان [illegible] کند
و [illegible] زلزله بود اگر احتراق در [illegible] رابع بود اگر قمر با او یا ناظر باشد احوال [illegible]
[illegible] آید و [illegible] و رعد و برق بود احتراق زحل در میزان دلالت
کند بر وقوع حرب میان ملوک و فرماندهان و امراض [illegible] زنان و قصد اهل ایشان
و مرگ پادشاهی در جانب جنوب و کثرت اعداد و تفرق خلایق از مساکن و اوطان و مرگ
مشایخ و اهل جبال و حدوث غیوم و امطار و کثرت زلزال و [illegible]
نرخها و قحط و [illegible] و صلاح حال سلاطین و [illegible] و شدت [illegible] و ترک و [illegible]
ایشان و حدوث امراض مهلکه اگر مشتری با او بود یا ناظر باشد حال ملوک و [illegible] نیکو بود و
[illegible] مبارک [illegible] و بسیاری غله و [illegible] راحت و [illegible] برکت بود
اگر مریخ با او بود یا ناظر باشد [illegible] و حال [illegible] مردم [illegible] بد گذرد و زوال
و [illegible] مضطرب گردند و آخر [illegible] شوند اگر عطارد و زهره با او بودند [illegible] و بیماری مهلک پیش آید

و لوث را

و حیوانات را [illegible] و میان مردم [illegible] و بیماری و مرگ بهم رسد اگر عطارد منفرد
با او بود و بجود [illegible] بسیاری و مرگ بسیار باشد و پادشاه وقت مردم [illegible] کنند
و اموال ایشان [illegible] بزرگان نمایند اگر قمر با او بود یا ناظر بود در [illegible] حال اجلاف بود و
توجه سلاطین بر ایشان بسیار بود و [illegible] بر اشراف [illegible] احتراق زحل در عقرب
دلالت کند بر کثرت [illegible] میان ملوک و سلاطین خاصه در جانب جنوب و در [illegible]
و بسیاری [illegible] و سایر هوام و رطوبت هوا و آمدن باران و موت بزرگان در جنوب
و ضیق احوال مردم و حدوث [illegible] و حدوث [illegible] باشند و فتنه
در میان [illegible] و [illegible] احوال بزرگان [illegible] ایشان و [illegible]
عراق و [illegible] بن [illegible] خراسان و [illegible] نرخها و بسیاری [illegible]
در [illegible] اگر مشتری با او بود یا ناظر [illegible] مخالف مذهب خروج کنند [illegible]
[illegible] اما [illegible] شوند [illegible] این قضیه در زمین خراسان و کوهستان
[illegible] بود و قحط [illegible] گردد اگر مریخ با او بود یا ناظر [illegible] خراسان [illegible] کنند و [illegible]
[illegible] گردد و خصومت و نزاع ظاهر شود و خروج اعدا باشد اگر زهره [illegible] با او باشد
حال [illegible] جنوب نیکو گردد و کار ایشان بالا گیرد و [illegible] مساکین باشد امام ابو
الحسن [illegible] اگر عطارد با او باشد [illegible] زهره کثرت [illegible] بود و کار [illegible] سپاه
نیکو گردد و بسیاری باران و آب باشد و [illegible] ایشان [illegible] بود و نیکی حال اهل
سواد [illegible] باشد و کثرت [illegible] ایشان اگر قمر با او بود یا ناظر باو باران بسیار
آید و آب چشمه [illegible] و [illegible] باشد احتراق زحل در قوس دلالت کند
بر وقوع و حدوث موت در [illegible] و حرب میان سلاطین و فرماندهان و مرگ پادشاهی
عظیم ایشان و رعد و برق [illegible] و [illegible] فلاحت و تواضع ملوک با رعیت [illegible]
کردن ایشان [illegible] و حال [illegible] و بسیاری [illegible] در [illegible] مصر و احوال
چهارپایان [illegible] و گرانی نرخها و عزت طعام باشد و [illegible] ارزان بود اگر مشتری با او بود یا ناظر
[illegible] و حسن حال [illegible] و قوت [illegible] و نصرت پادشاه [illegible] ولایات و [illegible]
[illegible] حال [illegible] اگر مریخ و قمر با او یا ناظر باو بود پادشاهی [illegible]
کند اگر مریخ منفرد از قمر با او ناظر [illegible] باشد و زوال [illegible] گردد [illegible] قوت
گیرد اگر زهره و عطارد با او بود حال [illegible] کنند [illegible] اگر زهره بجود از
عطارد با او بود زنان و [illegible] و بیماری [illegible] بود و اگر عطارد بجود از زهره
با او بود نیکی حال [illegible] و اهل قلم باشد و کار ایشان [illegible] و فرماندهان [illegible]

بان باشد اگر قمر با او یا ناظر باو باشد پادشاهی بشوی مبارک کند سنه چون بعد قمر در زمان با هم
و وجه این نوع واقع است اگر اتفاق افتد اگر زحل در حوالی ایجا محترق شود بغز هوای کابد و تقطع اسد
و صفات و نبوت خلایق دگرگون گردد احتراق زحل در جدی دلالت کند بر نقصان میاه و مرگ
پادشاهی یا یکی از معروف پادشاه هند و در ولایت هند در حرارت شایع و آبی خلافت
در شده او برودت و چوب و حدوث برف و جلید خاصه که در علامه بود احتراق و از مکان
خفی و ز ضره اگر در رابع بود یا که عطارد با او باشد و دانشی روان زره تلف عدم و بجلجه
اصحاب سلاح و نقصان و خرابی چوب و اموال و تورم موت و کتاب و اطفال و اوق عم
و هم در عالم باشد اگر مشتری با او بود یا ناظر باو در بهای ضعیف و آفت میوه باشد و گرانی
غله بود و هر کس که نظر مشتری معین با برات بود اگر مریخ با او باشد یا ناظر بود مردم ارا شده ک
و منفعت رسد و کار اهل سلاح نیکو نرود و توانگر شوند و خرابی روی در نقصان هند و سرای
با فراط رسد اگر زهره و عطارد با او بود اهل دواب و حرفت ابزار یابند و امراض … عارض
اطفال باشد اگر زهره مجرد از عطارد با او بود توسط ترقی باشد و باران آید و هوا سرد گردد
اگر عطارد مجرد از زهره با او باشد مرگ و پیران و اهل ادب باشد و کودکان تلف گردند
و حرارت ما میان دین و هند میرسد و بادهای آید و خوف و علت و خشکی و قحط و املاک زیر زمینه اگر احتراق
در رابع بود اگر قمر با او بود یا ناظر باو باشد سرمای با افراط و کثرت ریاح مفرط باشد احتراق زحل
در دلو دلالت کند بر شدت سرما و بسیاری برف و شبنم و خوف و میوه‌ها و نباتات زمین … و فرو
رفتن کشتی و ناپدید خود چنانکه اگر جاه روی و رو بیرون بند وحش و دشت و بدی حال
خلایق و هم و غم و آشوب در جانب مشرق و زمین خراسان و وقوع حوادث در ولایت
… و مغرب و شدت بیس و در آن عدد و هوا جمع و نوحه کار و اهل جبال و طایفه اگر
… با الفور در جلای وطن نمایند اگر مشتری با او یا ناظر باو باشد سرمای ضعیف و آفت اهل
خراسان و هم ایشان بود از فتنه و خوف و دو شخص عالی هر کس که پیدا و ارزانی شده و باران بسیار
اگر مریخ با او یا ناظر باو باشد در ناحیه خراسان شخصی پیدا با پلاس خروج کند و دریا و راه …
آشوب و فتنه و بلای عظیم باشد اگر زهره با او باشد ترقی روی در منزل هند و فراخی سال و نعمت و کثرت
باران را بجاری و در بجای و در میان مردم … ظهور یابد اگر عطارد با او بود حال اهل کوفه و ملکان
سواحل به گذر و فتنه و غارت … اهل … آفت رسد و خوف مردم و خرابی رسد
اگر قمر با او یا ناظر باو باشد حدوث ریاح و رعد و برق بود احتراق زحل در حوت دلالت کند
بر خوف و حرج در سلاطین و فرزندان و مرگ اشراف و خروج در جانب مشرق و موت
ملکی از ملوک آنجا و کثرت بحادثه و مناقفه باشد و خوف در اشراف و علما و کمینت کتاب

و شدت

و شدت برد و کثرت امطار و بعضی گویند خشکی هوا و قلت رطوبت و بدحالی اکراد و خوف و
و حیوانات ابن و موت رسیدن … و خوف ملاحان بود و مردم را از خروج دشمن از ناحیت
اصفهان و فارس و خوزستان هم بود و هبوب ریاح عاصفه و … در حال و سال حادث
گردد اگر مشتری با او بود یا ناظر باو باشد دشمنی در زمین فارس و اصفهان خروج کند اما فراخی نعمت و خوشی
معاش مردم بود و زوال ولایت و ملک … از خروج خوارج و قتل و نهب ایشان عزم و هجوم
و نقصان اموال باشد اگر مریخ با او باشد یا ناظر باو طایفه از … رسد و کمینت … بود
در خراسان دشمن بیرون آید و قتل و غارت کنند و بدی احوال … و بجای ایشان از افلاط
… اگر زهره و عطارد با او باشد … رسد و کتاب … و فاتر …
مصاحب جنس آید اگر زهره مجرد از عطارد با او بود ملک … و … از قبیت …
مرگ باشد و موت زنان بیشتر باشد و دور بهای و … یابد اما خرابی صلاح و …
باشد اگر عطارد مجرد از زهره با او بود و حال تجار و خوف و هم ایشان بود اگر قمر با او یا ناظر
باو کثرت نعمت بود و باران بسیار آید و آب انهار و عیون زیاده شود و در وقت مردم …
تجارت … احتراق مشتری در حمل دلالت کند بر قلت باران و مرگ … و وقفه
و اشراف و تغیر در قواعد و ظهور اهل اعدا در ولایت مصر … در سکان اقلیم
… و هم فرزندان از شیخ علما و اهل … مشرق و … بابل
و سواد عراق و فارس و سلطان اگر زحل با او بود یا ناظر بد خروج اعدا در … و مصر … باشد
و مردم را از سلطان … خوف بود و شخصی بزرگ و نامی از اهل دین را … رسد با …
مفقود شود اگر مریخ با او یا ناظر باو باشد کثرت میاه و امطار باشد و بجاری سیل … رود و حاکم
عراق … حرکت … و از آن … آفت … فقها در … گویند و
… و تقلید … ظاهر شود اگر زهره با او بود … و حال زنان و مرگ ایشان باشد و جواهر
قیمت گیرد و مطعومات عزت گیرد و … باشد و عوام الناس … و اهل
تقوی و ورع را … بود … اگر عطارد با او باشد مرگ پیران و جوانان و کو
دکان و زنان و حضرت اهل علم و … در میان مردم … شود و … و اهل شرع
… اگر قمر با او یا … باران بسیار بود و حال ابنای ملوک و اشراف
نیکو گردد … شوند … و کار اهل … سلطان
… احتراق مشتری در ثور دلالت کند بر … هوا و کثرت
سموم در ملکان و زنان … و اشراف و کثرت ریاح عاصفه و بسیاری
… و صلاح دواب و کثرت مواشی و … اهل … و مردم … و ملکان جبال و …

آن و وقوع اضطراب و گرانی نرخ در خراسان اگر زحل با او باشد یا ناظر باو فتنه و آشوب
در شرق خراسان و تلف شدن گاو و گوسفند و خروج اعدا در زمین چین و هندوستان اما زود
باطل گردند اگر مریخ با او یا ناظر باو باشد در عراق آشوب و دشمن خروج کند و لیکن پایدار نبود و گرانی
گرانی باشد در وقت اگر زهره با او بود حفظ امور و خیر بسیار بظهور رسد و فراخی نعمت
باشد اگر عطارد با او باشد باران بسیار بود و بادهای [illegible] وزد اگر قمر با او بود یا ناظر باو زوال
روزان شود و وفور نعمت باشد و نیکی حال ذوی الاخلاق و کثرت منافع ایشان بود احتراق
مشتری در برج جوزا دلالت کند بر رطوبت هوا و [illegible] و نیکی در علما و شعرا و مرگ شخصی
بزرگ معروف و هلاک بعضی از ملوک مشرق و کثرت [illegible] و زوال [illegible] و در او صیادان و بسیاری
خیر و نیکی حال تجار و جلوس ملکی عظیم الشان و هلاک وزیری بزرگ در [illegible] اگر زحل
با او بود یا ناظر باو در خراسان بیماری بسیار باشد و تکان از فرماندهان و حکام آنجا [illegible]
بیماری و نکبت رسد و شاید که در گذرد اگر مریخ با او بود یا ناظر بود و سال فراخ بود و وفور نعمت
باشد و بسیاری [illegible] بود و بد [illegible] مردم از ایشان اما در آخر ایالت حکام اکثر از
قطع [illegible] و با مبتلا گردند اگر زهره و عطارد با او بود ارباب علم و اصحاب ادب رواج و جلال
رسد اگر زهره تنها و از عطارد با او بود و فراخی و وفور نعمت باشد و مرگ بزرگی اتفاق
افتد و مسافران سود بسیار کنند اگر عطارد تنها و از زهره با او بود نیکی حال تجار باشد و شخصی
از وزیران بزرگی از سلاطین و حکام بیرون آید و هلاک مردم [illegible] و اطفال باشد اگر قمر
با او باشد یا ناظر باو مرگ یکی از فرماندهان باشد و دیگری بجای او نصب شود و فراخی بود احتراق
مشتری در سرطان دلالت کند بر وفور موت در اکابر و اشراف و علما و کثرت اراجیف
و مرگ قضاة و زهاد و سادات و اختلاف میان خلایق و صلاح اهل فرات و دجله و جهات
و [illegible] و خروج دشمن از جانب مغرب و هبوب ریاح شدید و فراغت سکان ارمنیه و بعضی
از نواحی مشرق و کثرت میاه و بسیاری خیرات و ظفر پادشاه بر اعدا و خواری خوارج و اهل
طغیان و معموری ولایت اصفهان اگر زحل با او بود یا ناظر باو باشد در ولایت خراسان
بیماری شود و دشمنی از طرف جنوب خروج کند و کار روزان پادشاه بر او غالب آمده باطل گردند
اگر مریخ با او یا ناظر باو باشد [illegible] از امور نهانی سمت ظهور یابد و در ناحیت مغرب شخصی
خروج کند سیما که قمر و عطارد نیز با او بود اگر زهره با او بود بادهای سخت وزد اگر عطارد با او بود
[illegible] باشد و اهل کتاب و ارباب ادب [illegible] و فکر [illegible] اگر قمر با او یا ناظر
باشد نیکی اهل خراسان و ارمنیه باشد و کار مردم باصلاح منجر شود و بعضی گویند [illegible] اهل خراسان
بود احتراق مشتری در برج اسد دلالت کند بر کثرت حرارت الارض و امکان [illegible] و خشکی هوا

و مرگ شخصی

و مرگ شخصی جلیل القدر و تغیر هوا و شدت باد که ابرها خیزد و بارانها بارد و پادشاه عراق بر سبیل
خوف عارض گردد و علت [illegible] در مردم پدید آید و سبب شراره ظاهر گردد و مردم بدفع آن
مشغول شوند و [illegible] ریح رسد و [illegible] بسیار باشد و بزرگان [illegible]
اگر زحل با او یا ناظر باو باشد پادشاه یکی از اعیان دولت او را آفت رسد یا در بابل
و عراق آشوب اگر مریخ با او باشد یا ناظر باو ملوک را [illegible] پیش آید و زوال و بدکاران باطل
شوند اگر زهره با او بود خوشی هوا باشد و اخبار خوش رسد و در [illegible] خوف و بیم باشد
و ارباب دین و اهل دیانت را ضرر رسد و تباهی حال زنان باشد اگر عطارد با او باشد پهلوانان
و [illegible] بسیار باشند و خبرهای خوش آورند فاجعه در ولایت بابل و عراق آشوب اگر
قمر با او باشد یا ناظر بود ملک بابل [illegible] رسد لیکن آخر [illegible] شود احتراق مشتری در
برج سنبله دلالت کند بر کثرت ریاح و خلاف میان مردم و مرگ یکی از وزرا یا عظما یا امرا
و قضاة و [illegible] و اشتغال بعضی از اهل [illegible] از مساکن و اوطان خود و نیکی
حال اهل شام و فارس و جزایر و حدوث امراض در زنان خاصه دوشیزگان اگر زحل با او بود
یا ناظر باو گرانی عظیم شود و کارها بسته گردد اگر مریخ با او بود یا ناظر باو بیماری و مرگ جوانان و کود
کان باشد و کدورت و [illegible] اگر زهره با او بود و
سال میانه بود و هوا معتدل گذرد و ارباب دین [illegible] رسد اگر عطارد با او بود خشم
و کدورت وزیران و علما و فضلا باشد اگر قمر با او یا ناظر باو فراخی [illegible] در میان مردم
باشد و نزول فواید و کثرت منافع احتراق مشتری در میزان دلالت کند بر ارتفاع [illegible]
ت و بسیاری غم و هلاک اکابر و ارباب مناصب و ظهور اعدا از طرف [illegible] که
[illegible] بسیار گردند و حسن حال [illegible] و خوزستان و [illegible] و مرگ اکابر [illegible] و
[illegible] و خوشی هوا و توسط نرخها اگر زحل با او یا ناظر باو [illegible] تازه و قواعد جدیده از طرف
مغرب بمیدان مردم در آید و خروج شخصی [illegible] از [illegible] نیز [illegible]
اگر مریخ با او یا ناظر باو بود فراخی نعمت و ارزانی طعام و خوشی معاش مردم اگر زهره با او بود
خوف و مرض و هلاک زنان و امردان باشد و ارزانی آنچه برآرند و فروشند ماکولات با جز آن از
ماکولات اگر عطارد با او باشد توسط نرخها بود و موت امردان و ارزانی آنچه بوزن [illegible] در آید
اگر قمر با او بود یا ناظر باو کثرت خیر و خیرات بود و وفور نعمت و توسط حال عامه و ارزانی ماکولات
و [illegible] و علامات آسمانی سمت ظهور یابد احتراق مشتری در برج عقرب دلالت کند بر کثرت
اراجیف و بسیاری مرگ [illegible] قضاة و فقها و قلت فواید ایشان و جلای وطن اکابر و اشراف
[illegible] و [illegible] و غلات و خروج جمعی از جانب مشرق و [illegible] و [illegible] و کثرت

باران و بسیاری باد و آب اگر زحل با او بود یا ناظر بود وقوع سرمای خشک و میوه در هم رفت
بود اگر مریخ با او بود یا ناظر باو ناسازگاری رعایا باشد و حکام و سلاطین و خوفهای این گروه
از رو یکدیگر اسلال کشند و از جانب خراسان جمعی فتنه انگیزد و دزدی بالش کنند اگر زهره با او بود
جمعی سر و پا از طرف خراسان بیرون آیند و فتنه کنند اگر عطارد با او بود کمبخت اهل قلم
و بیماری و موت وقوع یابد و کمی غلات بود اگر قمر با او بود یا ناظر باو کثرت اراجیف بود
و کشتیها و حدوث باران احتراق مشتری در قوس دلالت کند بر بسیاری باران و کثرت فوت در شرق
خاصه در میان اهل دین و بیماری یکی از فرماندهان و حکام در ولایت عراق اگر زحل با او
بود یا ناظر باو وقوع حربها دشمن در زمین فارس و ناحیه آن ولایت و کثرت باران بود اگر
مریخ با او بود یا ناظر باو در ولایت فارس حرب دست دهد و ارزانی و بسیاری باران
باشد اگر زهره با وی باشد کثرت باران باشد و فراخی و خوشی مردم اگر عطارد با وی
باشد تنگی حال اهل قلم و دفاتر باشد و ارزانی و کثرت باریدن برف و کمی کار [illegible] اگر
قمر با او بود یا ناظر باشد غله نقصان کند اما سایر نباتات نیکو بود و بسیاری جواهر باشد
و گرانی نقره و سایر فلزات بود احتراق مشتری در برج جدی دلالت کند بر خیر و نیکی حال
بعضی از ملوک و بزرگان و وقوع فوت و موت در میان علما و فقها و درگاه [illegible] و قلت غرات
از رطوبت هوا و شدت برد و امراض خشک و کثرت غلات و تشویش و فتنه در زمین فارس
و کوهستان و نقصان آب چشمها اگر زحل با او بود یا ناظر باو سردی و خشکی سال و ناسازگاری
هوا بود اگر مریخ با او بود یا ناظر باو جنوب وزد و سرما باشد و اکابر [illegible] و خشک
رسد و باران و رعد بسیار باشد و سال متوسط بگذرد اگر زهره با وی بود فراخی سال باشد
و باران بسیار آید و فراخی نعمت باشد و غله را اندک نقصان از کثرت باد باشد اگر عطارد
با او باشد بهای غله بود و مرگ بزرگان باشد و کثرت باران و باد و بیماریهای سرد عارض
مردم شود اگر قمر با او بود یا ناظر باو باشد از سردی بیماری بسیار شود و موت حادث گردد
احتراق مشتری در دلو دلالت کند بر ظلمت هوا و هیجان اعداد بادها و ظهور [illegible] و کثرت
مرض و [illegible] و نیکی [illegible] و مرگ اکابر و اشراف و ارزانی نرخها و شام و جزیره
ستان و تباهی [illegible] وزرا و سلاطین و شدت برد و کثرت رعد و برق و صاعقه و باران
اگر زحل با او بود یا ناظر باو شدت سرما و رعد و برق و رطوبت و قوت اعداد و کثرت
نکبت و ارزانی نرخها اگر مریخ با او بود یا ناظر باو باشد دشمنی ضعیف برخیزد و فتنه کنند و شید
که در ولایت خراسان باشد و کفار در مملکت روم خروج کنند اگر زهره با او باشد پادشاه
بر دشمن ظفر کند و باد و باران بود اگر عطارد با او بود کار وزیر تباه شود و سرما و بادها

خشک

خشک باشد و فن و کار اهل قلم و وزیران اگر قمر با او باشد یا ناظر باو تحصیل خراج و سبب بر فواکه
و با بد و ابرهای [illegible] و بارانها بارد و ابرها جهد احتراق مشتری در حوت دلالت کند بر صلاح حال
ملوک و طیب قلوب ایشان و کثرت نسل و [illegible] و خوبی غلات و ارتفاعات و کثرت باران
و دوام آن و خوبی نکاح و شروع و مرگ شخصی معروف و بطلان یکی از فرماندهان جانب مغرب
و خروج اهل [illegible] و در عراق طلب و حرب یکی از سلاطین خراسان با اعدا اگر زحل با او بود یا ناظر
باو خروج جاهلی در زمین بابل بود و شخص در شوکت و قوت با ایشان بود و دزدان در آن
سرزمین فتنه کنند اگر مریخ با او باشد یا ناظر باو در میان مردم بیماری و مرگ بسیار
باشد و مردم معروف کم شوند اگر زهره با او بود و مردم را اسلامی حاصل شود و ارزا
نی نرخها و کثرت باران باشد و حدوث امراض در زنان پدید آید اگر عطارد با او باشد حال
اهل قلم در حد وسط بود و باد و باران آید اگر قمر با او باشد یا ناظر باو همیشه باران آید
و حال تجار نیکو گردد و نیکی معاملات و خوشی معیشت ایشان بود احتراق مریخ در برج حمل
دلالت کند بر زیان دواب و بدی حال [illegible] و اهل جبال و وقوع بیماریهای گرم و خشک
خاصه و کثرت فتنه و کذب و قلت صدقه و خیر و شدت ریاح و برق و حرکت لشکرها
و سپاهیان و نیکی فواید امرا و ظهور حدت در هوا اگر زحل با او بود یا ناظر باو همیشه باران
آید و هلاک و نقصان یکی از اهل قلم [illegible] اگر مشتری با او بود یا ناظر باو همیشه
باران آید و فراخی و ارزانی بود و خیرات بسیار و کثرت نعمت و خوشی عیش مردم باشد اگر
زهره با او بود ارزانی نرخها و کثرت میاه باشد و بسیاری نعمت و نیکی معیشت خلایق و موت
یکی از خواتین معظمه اگر عطارد با او باشد سرخی در هوا پدید آید و کثرت رعد و برق باشد
و ممکن که یکی از علامات آتشی ظاهر گردد و خاصه که مریخ در رجعت بود و مرگ کودکان و جوانان
باشد و کثرت نزله و زکام و نرخها [illegible] فرو رود اگر قمر با او بود یا ناظر باو باران بسیار
بود و مزروعات فاسد گردد و کدورت هوا و تولد امراض و غرق کشتیها بود احتراق مریخ
در ثور دلالت کند بر بسیاری بیماری و شدت گرما و خشکی هوا و کثرت وبا و امراض صفراوی
خاصه [illegible] و فوت و موت در لشکریان و فرو رفتن نرخها [illegible] و حرب و بجبال و حدوث
حروق و صواعق و هلاک دواب و مواشی و بسیاری باد و نقصان غلات اگر زحل با او یا ناظر باو
بود مرگ حیوانات سم شکافته اگر مشتری با او یا ناظر باو بود بیماری چهارپایان دست دهد اما کمتر
تلف شوند اگر زهره با او باشد بیماری زنان بسیار باشد اما سلامت برخیزند و اگر عطارد
با او باشد امراض مهلکه بسیار باشد خاصه از [illegible] و ماده نزله و اگر قمر با او بود یا ناظر باو
و امراض [illegible] صعب عارض مردم شود احتراق مریخ در جوزا دلالت کند بر حرارت هوا و حدوث شرور

و حرب و شغب و ما را امراض یکی از عظما از علت سینه و پهلو کتاب و ظهور ظلم و بی اعتباری
منشیان و اعتبار را اختلاف و حدوث مرگ مفاجاة و اگر زحل با او یا ناظر باو باشد گرمای سخت
بود و در وقت و امراض صفراوی و ذات الجنب و مثل آن حادث گردد و اگر مشتری با او
یا ناظر باو امراض حاره کمتر عارض شود خاصه سرسام و آنچه بدو ماند و مرگ اصحاب دین
و علم بود و اگر زهره با او بود و یا ناظر باو شخصی از معارف اهل قلم قتل رسد و بر نجال
زنان و اگر عطارد با او یا ناظر باو بود امراض کمتر ظهور یابد از بادهای گرم و قلیل خون
و درد حلق و خنازیر اعضا عارض گردد و شخصی بزرگ در اطراف عرب و بابل بقتل رسد و بضاعت
او تلف شود و وزیر یا اعضا و ریه معزول گشته و اگر قمر با او یا ناظر باو بود تفرقه بسیار
در میان مردم در آید و ارجاف و حیل کردند و اولوالعزم و در دکل عام و شر پیدا گردد و بندگان و بر
سپاهیان بیمار شوند و ظلم و ستم پدید آید احتراق مریخ در سرطان دلالت کند بر شدت گرما
و وبا در میان مردم و موت بعضی از امرا و حریق در ناحیه شمال و حدوث جدری و ... و غلات
و هبوب ریاح و خروج جمعی از جانب مغرب اما ملک غنی گردد و اگر زحل با او یا ناظر باو بود
تباهی غله و میوه باشد و یکی از اکابر الناس رحلت کند اگر مشتری با او یا ناظر باو بود مرگ
بزرگان و اهل دین و علم باشد اگر زهره با او بود جمعی از ناحیت جنوب بیرون آیند
و خلاف و شر و وقت کننده و حدوث گرما باشد و وبا و سموم باشد در مواضع مسکونه و غرق
سفاین اگر عطارد با او بود بادها وزد و گرما باشد اما بعد از آن هوای روی باعتدال آید
و تباهی حال مردم رضعیف باشد و کساد بازار اولوالعزم جواهر باشد و اگر قمر با او بود یا ناظر
باو از جانب مغرب جمعی بر حاکم بیرون آیند و زرد و باطل شوند و گرما باشد و باران بارد
و مزروعات را بهاران سبب آن آفت رسد و اهل خراسان را حال نیکو گردد و احتراق مریخ
در اسد مخفی نماند که حلول مریخ در اسد معهود است که محرق شود و سبب گرما با فراط است چنانکه بطلمیوس
در کلمه سی و هفتم ثمرة الکلف اشعار بآن نموده و خواجه قدس سره بآن کلمه فرموده
که چون کوکب گرم مزاج در تابستان بمرجعی رسد و آفتاب در آن برج آید هوا گرم شود و آن
تابستان گرمتر از معهود باشد ما نحن فیه مریخ در اسد رسیدن کلام قدس سره اما اگر کوکب دیگر
در اسد وقت مریخ متصل باشد تفاوت کند در شدت و ضعف چنانکه اگر زهره متصل بود باشد
بارانهای قوی آید علی الخصوص در مواضع مسکونه چه اسد قویترین بروج امطار است اگر قمر در
انجا با او بود و بجرم باشعاع تاکید امر مذکور کند و دانسته سال و دیدیم که مریخ در برج اسد محترق شد
و با زهره و عطارد مقارن بود چون وقت مذکور در آمد بشهر هرات اتفاق افتاد و در آن
ولایت هوا ابتدا بگرمی شد که مردم بس حرارة گفتند که هرگز احتمال گرماش چنده ماند

و درنا تا کال

و درنا تا کال و ربلوکات باران عظیم بشد چنانکه سیلها آمد و رود آب در رودخانهای هرات طغیان
نمود و مدتی کم اوجی امد و چون وقت تابستان و محل آب خواه محصولات بود نفع تام برسید
و بیابانات و بساتین و محصولات صیفی رسید و بالجمله احتراق مریخ در اسد دلالت کند بر تباهی
حال مردم و آفت رعیت و خروج اعدا و قتل عظما در حضا العرض که افق برج اسد
و سلاطین عراق عرب خوف و شدت گرما و رعد و برق و باران قوی آید علی الخصوص در
مواضع مسکونه و اضطراب عسکر و کثرت ارسال رسایل میانه ملوک و حریق و نبش و قطع
طرق و ظلم ملوک و کمی بر ... یاد برنج و بیران اما کودکان و جاریها یا آل السلطان باشند و یکی
از بزرگان رحلت نماید و اگر در درجه اول باشد پادشاه بر یکی خشم نماید و عقوبت کنند اگر
و در درجه آخر باشد پادشاه را بیمار شود اگر زحل با او بود یا ناظر و جمعی از اعدا خروج کنند و بزرگ
را بقتل رسانند اگر مشتری با او یا ناظر باشد بزرگی بموت یا بقتل رحلت نماید و قضاة را
بدی رسد اگر زهره با او بود سال فراخ بود و ارزانی غله باشد و حال مردم با صلاح آید و بلاد
عرب قوت یابد و احوال مردم خراسان نیکو گردد و یکی از فرماندهان را مرض سخت عارض شود
و کثرت باران و رعد و برق باشد و مرور سیول در مواضع مسکونه و نواحی اگر عطارد با او
بود از ناحیت مغرب دشمن خروج کنند و بزرگی را هلاک رسد و حال مردم با تباه گردد و مرگ
در جوانان و کودکان باشد و جوانان و اطفال را تب محرقه رسد و هم بیماری پادشاه را بسکته
بر خیزد و ارزانی خود در میان ظهور یکی از علامات آتشی خاصه که احتراق در عاشر بود
اگر قمر با او یا ناظر باو بود نرخ میوه گران بود و مزروعات را آفت رسد احتراق مریخ در
برج سنبله دلالت کند بر کثرت امراض و موت در خلایق و فرو رفتن یکی از سلاطین و خرابی
لشکریان و قلت قوت امرا و بکرده رسیدن از سلاطین بکتاب و اهل قلم اما
سلاطین بیرون آیند و ارزانی بود و اگر زحل با او یا ناظر باو بود و زبرجد را آفت رسد
و سلاطین خلاص یابند و اگر مشتری با او یا ناظر باو بود بسیاری قوت و موت بود و خرابی
بزرگان و تباهی حال قضاة و اشراف و معهد فراخی و ارزانی و بادهای گرم وزد و اگر
زهره با او بود مرگ زنان و جوانان باشد و ارزانی نرخها و جواهر و اسب ... صایع
شدن عطر باشد اگر عطارد با او بود فراخی و ارزانی باشد و بدحالی علما و فضلا و مرگ یکی
از اهل قلم و گرمای سخت بود و اگر قمر با او یا ناظر باو فتنه بسیار باشد و نرخها ارزان و مردمان شاد گردند
احتراق مریخ در میزان دلالت کند بر فتنه در میان قبایل عرب و بسیاری بادها شود و حدوث
مرض وبا در مردم و تباهی حال منجم دیگری که بر عرب استیلا یابند و خروج اعدا در اطراف
مغرب و ارزانی و تشویش رعایا اگر زحل با او یا ناظر باو بود حال منجم تباه شود و تشویش کنند و عرب

برآن مستولی شود و اگر مشتری با او بود حال عجم نیکو گردد و بعیش و طرب مشغول باشند
اگر عطارد با او بود دشمنی از جانب مغرب خروج کند و از جانب جنوب [illegible] بر انقلاب [illegible] و اگر
قمر با او یا ناظر باو بود نرخ طعام و میوه ارزان شود و بعضی از ملوک و حکام را رنج رسد احتراق مریخ
در عقرب دلالت کند بر سختی و رنج رسیدن مردم عجم و خوف و موت پادشاهی جابر و قتال
و کثرت حرب و مجادله و حرارت هوا [illegible] و حال دواب [illegible] سیلاب [illegible] حاجب ملوک
[illegible] و قلت فواید جنود [illegible] این گروه و خروج [illegible] از جانب
مشرق و کثرت باران اگر زحل با او یا ناظر باو بود دلیل بر اقتضای خروج اعدا کند و در اطراف
ولایات [illegible] باشد و اگر زهره با او بود رعد و برق و باران بسیار حادث شود چنانکه بعضی
مواضع روی بخرابی نهد و [illegible] صاعقه افتد و اگر عطارد با او بود باران وافر بود و حرق مواضع
و رعد و برق باشد و اگر قمر با او بود یا ناظر باو هوا [illegible] و هر کس [illegible] حکم
بکثرت رعد و برق و قلت باران [illegible] کرده است احتراق مریخ در قوس دلالت کند بر حرب
و قتال و مرگ یکی از سلاطین و شناعت و خلف میان مردم و قلت فواید [illegible]
ضیاع [illegible] یکی از [illegible] از جانب سلطان و حاکم و کثرت موت در هوا و آتش
افتادن [illegible] و چارپایان [illegible] علی الخصوص [illegible]
[illegible] و اگر زحل با او یا ناظر
باو بود [illegible] از سلاطین [illegible] علم [illegible]
[illegible] و اگر مشتری با او یا ناظر باو باشد حال [illegible]
[illegible]
الناس [illegible] و اگر زهره با او باشد حال [illegible]
[illegible]
و باران بسیار آید اگر عطارد با او بود بادهای [illegible]
اهل علم [illegible] و اگر [illegible] با او یا ناظر باو [illegible] و بعضی
گویند آب چشم [illegible] احتراق مریخ در برج جدی دلالت کند بر خشکی هوا و فتنه و
[illegible] و خلف [illegible] ملوک و حکام [illegible] و حدوث امراض و موت در میان
مردم [illegible] و وقوع قتل در میان اتراک [illegible] و کثرت ریاح [illegible]
امطار [illegible] قتل [illegible] و حال چارپایان و تلف
[illegible] و اگر زحل با او یا ناظر باو [illegible]
[illegible] و اگر مشتری با او یا ناظر باو بود برودت

هوا بود

هوا بود و حال سپاهیان نیکو گردد و نرخها ارزان باشد و اگر زهره با او بود باد مختلف بسیار
وزد و برف و جلید باشد و ابر [illegible] و بعضی گویند رعد و برق باشد و باران کم آید
و اگر عطارد با او بود بادهای ناخوش وزد [illegible] و سردی هوا در غایت بود و اگر قمر
با او باشد یا ناظر باو [illegible] باران بسیار بود و گویند [illegible] سردی و خشکی
عارض شود احتراق مریخ در برج دلو دلالت کند بر اعتدال هوا و [illegible] حال عوام الناس و کدورت
زمان و ظهور [illegible] و کثرت باران و حدوث [illegible] و جلای وطن سپاهیان و کمی
سلاح و اگر زحل با او یا ناظر باو بود سرمای سخت باشد و گویند [illegible]
[illegible] و برف باشد اگر مشتری با او بود یا ناظر باو [illegible] سخت بود و [illegible]
[illegible] و اگر زهره با او بود حال زنان تباه شود [illegible] و باران بسیار آید
و اگر عطارد با او بود باران بسیار بود و طغیان آب بود [illegible] اهل قلم [illegible]
و بادهای مضطرب وزد و اگر قمر با او بود یا ناظر باو [illegible] عطارد بود احتراق مریخ در
برج حوت دلالت کند بر حرب میانه ملوک و [illegible] و خلاف و فتنه بسیار [illegible]
[illegible] امرا و لشکریان [illegible] در باره ایشان و رعد و برق و کثرت
امطار و سیول [illegible] و ریاح عاصفه [illegible] و ظهور [illegible] در طرف مشرق و حدوث
حیوان [illegible] حیوانات [illegible] و اگر زحل با او یا ناظر باو بود در ولایت فارس
و گویند در خراسان خروج اعدا بود اگر مشتری با او بود یا ناظر باو باران و باد [illegible]
انهار [illegible] باشد اگر زهره با او بود [illegible] سلاطین
[illegible] باران قوی آید [illegible] باشد و اگر عطارد با او باشد باران بسیار آید و
بعضی گویند باران کمتر باشد اگر قمر با او یا ناظر باو باشد [illegible] عطارد [illegible] باشد احتراق زهره
در برج حمل دلالت کند بر حدوث موت در زنان [illegible]
و کثرت رعد و برق و هبوب ریاح عاصفه [illegible] و ضعف [illegible]
[illegible] اگر زحل با او بود یا ناظر باو بادهای سخت جهد [illegible]
[illegible] مردم [illegible] امراض [illegible] اگر مشتری با او یا ناظر باو بود بادهای معتدل
بود و فراخی غله [illegible] در میان مردم
شایع گردد [illegible] حکم مشتری در این باب [illegible] حکم زحل بود و اگر مریخ با او بود یا ناظر باو
کثرت امطار [illegible] امراض کثیره بود و اگر عطارد
با او بود یا ناظر باو [illegible] و باران و رعد و برق باشد [illegible] اگر قمر با او
بود یا عطارد [illegible] اگر قمر [illegible] عطارد با او بود [illegible] گرم [illegible]

نشود اما بسلامت مقرون نگردد **احتراق زهره در ثور** دلالت کند بر موت و مرگ بعضی از اهل
حرم پادشاه وقت و احوال زنان دیگر امردان و اشتغال سپاهیان و لشکریان از اهل و بدی
حال اهل طرب وقت و میوه ها و سقط شدن مواشی و صلاح زرع و کشت و ارزانی در زمین
شام و حدوث ظلم و تعدی در ولایت بصره و همدان وقت و جواهر زهره ی مثل جزع در
برف و سرما رسد و سنگ و سرما اگر زحل با او بود یا ناظر باو بتباهی غلات و ثمرات و حبوب
باشد و بیماری و مرگ زنان و چهارپایان اگر مشتری با او یا ناظر باو بود احمد عبد الجلیل
و صاحب روضة المنجمین احکام آنرا مثل احکام زحل گرفته اند و دیگران گویند هوا خوش
گردد و بادهای معتدل آید و خوب بمعقول بود و ارزانی نعمت و بزرگی آرا بجای رسد
اگر مریخ با او یا ناظر باو بود امراض افتد اما سلیم العاقبة بود و باران بسیار شاید اگر عطارد
با او باشد صلاح حال مردم و سلامتی کشتها بود اگر قمر با او یا ناظر باو بود ابر و باران باشد
و باقی احکام مثل عطارد بود **احتراق زهره در برج جوزا** دلالت کند بر مرگ زنان و
سختی حال مطربان و کنیزان و قلت فواید ایشان و جنبیدن بادهای مضطرب و لوق (?) آفت
بکتاب و کثرت بیماری در میان از حال ازیاده (?) و نقصها اما سلیم العاقبة بود اگر زحل با او یا ناظر
باو بود و پیران را بهر او سبب رانجیت (?) رسد و موت در میان مردم پدید آید … اهل سه
و ظهور امراض و در میان خلایق اما عاقبت بخیر بود بتباهی غلات و ثمرات باشد اگر مشتری
با او بود یا ناظر پادشاهی بیمار شود و یکی از وزرای کبار را آفت یا محنت رسد یا کدورت صحبت
و علت در زرع و کشت پدید آید اگر مریخ با او بود یا ناظر باو امراض سلیم العاقبة و کثرت … و
اعتدال هوا باشد و قلت آفات و حوادث بود و اگر عطارد با او باشد حدوث ریاح
باشد و ترقی یکی از اهل قلم و گرمی هوا و پدید آمدن بیماری و در بعضی مواضع باران آید و اگر
قمر با او یا ناظر باو باشد ارتفاع ابرها و بخارها باشد و نزول باران **احتراق زهره در سرطان** دلا
لت کند بر خشکی هوا و فوت و موت در زنان و کدورت وزرا و مطربان و ارتفاع ابر
پادشاه بلکه در بعضی مواضع مستعده باران آید و سلامتی کشتها و کثرت ابر باشد و ارزا
نی نرخها و ظهور کذب و تهمت در مردم و سلامتی زراعت بود اگر زحل با او یا ناظر
باو بود هوا معتدل و خوش گردد و خیر بسیار باشد اگر مشتری با او یا ناظر باو باشد حکمش
مثل حکم زحل باشد و اگر مریخ با او باشد یا ناظر باو بیمار پادشاه و جهد و مرگ شخصی بزرگ بود و گرمای
سخت و هم حادث گردد و مردم به بیکاری و بطالت بیشتر مشغول شوند و غم و هم بود و کثرت
در خلایق و بادهای سخت وزد و اگر عطارد با او بود گرمای سخت بود و بسیاری گرد و غبار و نوایل (?)
و پیران و چیزهای ناخوش و تاریکی هوا باشد اگر قمر با او بود یا ناظر باو حکمش مثل حکم عطارد بود

احتراق

احتراق زهره در اسد دلالت کند بر تباهی حال زنان پادشاه و خواتین معظم و کثرت
هبوب ریاح حاره و حدوث سموم و رباد (?) و جنوب و حکیم محی الدین مغربی گوید طیب هوا و در تابستان
و اعتدال باشد و بسیاری وبا و موت در زنان و قلت فواید مطربان و اهل طرب و اوتار
و گرانی ملابس و نقره و عطریات و سلوک نمودن زنان و خادمان بی راه که باسلاطین
و فرمانبرداران اگر زحل با او بود یا ناظر باو شخصی بزرگوار که از طبقات زحل بود از پادشاه و
سلاطین ضرر و آفت رسد و ناسازگاری ازدواج باشد و زنان از شوهران بدی
ببینند وقت و حال ایشان باشد و بیماری و هوی و سوداوی حادث گردد و گویند سلامتی
… فران بود و اگر مشتری با او یا ناظر باو بود فتنه روی نماید و خون شخصی بزرگ ریخته شود
و باقی احوال مثل زحل بود و اگر مریخ با او یا ناظر باو بود جرمی گرم چه که اگر در حد مریخ بود فتنه
و خونریزش بود و موت یکی از بزرگان دشت و جهد … وقت و میان امرا و سلا
طین وقوع یابد و کثرت زنا بظهور رسد و اگر عطارد با او بود و بطالت کتاب و اهل قلم
عموم و هم رسد و بعضی گویند صلاح حال ایشان باشد و گرانی هند و حبوبات
و جواهر و عطریات و اگر قمر با او بود یا ناظر باو بتباهی کار زنان و بعضی گویند صلاح حال
ایشان باشد و باقی احوال مثل عطارد باشد **احتراق زهره در سنبله** دلالت کند
بر حدوث باران در مواضع مستعده و قلت فواید مطربان و در باب موسیقی وقت و حال زنان
و نزدی (?) خاطر خواتین و اعتدال هوا و بادهای ناخوش و رخص طعام و فتنه و آفت یکی از ارا
باب مناصب را پدید و سلامتی عامه و رنج مردم و اگر زحل با او بود یا ناظر باو و بادهای هولناک
بسیار جهد و در پیدا شدن سموم در بدن گیرد و غم و الم بمردم رسد و مرگ یکی از بزرگان جهت
ناید اگر مشتری با او یا ناظر باو بود احکام ناحق از قضات صادر شود و ممکن که یکی از اهل شرع
عزا و قفار (?) رسد در جانب ناحیه خاصه که قمر نیز ناظر باو بود و در هم عامه باشد از جور حکام
اگر عطارد با او بود رعد و سط (?) در بدن گیرد و تباهی حال عمال و تباهی کار زنان و حدوث غم
و هم باشد اگر قمر با او باشد سلامتی مردان و ارزانی نرخها و خوبی احوال رعایا و بدی حال
زنان بود **احتراق زهره در میزان** دلالت کند بر کثرت اراجیف و رطوبت هوا و املال (?)
باران و ضرر اهل سلامت و مرگ عورات و خروج و فتنه از نواحی جنوب و نحس حال … و کثرت
ریاح جنوب و ارزانی نرخها و اگر زحل با او یا ناظر باو بود دشمن از جانب مغرب خروج کند
و کدورت خاطر پادشاه و اعیان دولت باشد و سرهنگان … و نرمیت (?) یابند
و بعضی از غنایم … رسد و اگر مشتری با او یا ناظر باو بود حکمش مثل حکم زحل بود و
اگر مریخ با او یا ناظر باو دشمن از ناحیه جنوب بیرون آید و بعضی از جانب مغرب و خراسان گفته اند

داهل جنوب و غرب را سختی رسد و میان ایشان خصومت و فراخی اسعار بود و اگر عطارد با او بود باد
جنوبی بسیار وزد و ارزانی نرخها باشد خاصه مأکولات و آنچه بتر ازو دکیل فروشند و بیماران و اهل
دفاتر را رنج طلب و مصائب رسد و اگر قمر با او یا ناظر باو بود ارزانی نرخها باشد خاصه نرخ
مأکولات احتراق زهره در عقرب دلالت کند بر مرگ زنان حامله و بدی حال ارباب طرب و خواتین
و بیماری بسیار در میان زنان و سلامتی مردان و کثرت ابرها و دو فر بارانها و بعضی گویند
باران اندک باشد و توسط اسعار و خروج جمعی از نواحی مشرق و طرف خراسان و قوت اهل
ادب و دین و صلاح حال ایشان و اگر مشتری با او بود و یا ناظر باو کثرت ارزانی و فراخی بود و
سفرها و نقل و حرکت بسیار افتد و قوت ارباب ورع و تقوی … و کثرت خیرات
و طاعات بود و اگر مریخ با او یا ناظر باو بود اول زمستان باران بسیار و آخر … و بعضی
از جانب خراسان خروج کنند که بسیار آوازه باشند و اگر عطارد با او باشد اهل دین و ادب
قوت و رفعت یابند و مردم … باشند و اگر قمر با او یا ناظر باو بود سلامتی خلایق
بود و باران بسیار آید احتراق زهره در قوس دلالت کند بر حدوث ابرهای پیوسته
و نزول باران و هبوب ریاح و شدت برد و بیماری و مرگ زنان و قلت فواید … و بدی
حال خواتین و صلاح ارباب دین و علم و خروج جمعی از نواحی روم و انهزام و شکست فتن
ایشان و کثرت فتنه و استیلای سفله کمال بر اشراف و اگر زحل با او بود …
الجلیل … گویند حال اهل ادب نیکو گردد خاصه در ولایت خراسان و بعضی دیگر
گویند شدت مرگ بود و بنای علم و دین و اگر مشتری با او بود یا ناظر بوی پادشاه
روم را ضعف و سستی رسد و کفار … خروج کرده ظفر یابند و اگر مریخ با او یا ناظر باو بود
و کثرت فتنه بود و مردم سفله بر سلاطین و اشراف خروج و تعدی نمایند و ظفر یابند و اگر
عطارد با او بود سرماهای سخت و بسیاری باد بود و اگر قمر با او بود سرما و برف باشد احتراق زهره
در جدی دلالت کند بر حدوث طاعون میان مردم و هبوب ریاح و در ارتفاع غلات … و نزاع
آید و حرب پادشاه عراق و حصول اموال … پادشاه … و حال عامه و اگر زحل با او بود
یا ناظر باو حاکم … سو کند و از آن چیز منفعت بینند و زیاده … باشد و اگر مشتری
با او یا ناظر باو بود … سلاطین زیاد شود و بدی … بود و بدحالی ازواج … و
خلایق اگر مریخ با او یا ناظر باو بود … اهل صلاح باشد و … زنان … و اگر
عطارد با او بود و باران بسیار باشد و … هوا بود و اگر قمر با او یا ناظر باو باشد …
بود احتراق زهره در برج دلو دلالت کند بر کثرت آب چشمه ها و رودخانه ها و حدوث بارانهای …
و بادهای تند و در ارتفاع غلات و موت در زنان اگر زحل با او یا ناظر باو بود پادشاه عراق جوب

سو کرده

سو کرده و در آن سو منفعت بینند و سرمای سخت بود و هر کس گوید حدوث برف بود و
و ثمرات تلف شود سبب آنکه زهره در این حال راجع بود و اگر مشتری با او یا ناظر باو بود
هوا اعتدال یابد و زیادتی اموال باشد و ارزانی نرخها … شکوفه میوه ها … بد
و اگر مریخ با او بود یا ناظر باو باران … بود و هوا خوش گذرد و هر کس گوید شدت سرما بود و برف
آید و میوه ها نقصان عظیم کنند و اگر عطارد با او یا ناظر باو بود باران بسیار بارد و آب چشمه ها
قوت گیرد و هر کس گوید سردی هوا و برف و هلاک حشرات الارض بود و اگر قمر با او یا ناظر
باو بود بارانها بارد و … زیاده گردد احتراق زهره در حوت دلالت کند بر بسیاری
مرغ … و کثرت ابر و خوبی کشت و زرع و ظلمت و سردی هوا و … و حدوث موت
… و اگر زحل با او یا ناظر باو بود سرماهای سخت بود و میوه ها تلف شود و اگر مشتری با او یا با
ناظر باو بود میوه ها تباه کرده و مرگ … بود و نرخهای روغن … ارزانی یابند و اگر مریخ با او
یا ناظر باو بود هوا معتدل گردد و لشکر … رسد و … خلایق بود و خوف باشد
از … اگر عطارد با او یا ناظر باو بود و مرگ … باشد و بادهای سرد …
… و شکوفه ها و میوه کم باشد و علوم و … کتاب و ارباب قلم … و …
یابند اگر قمر با او یا ناظر باو بود و مرگ … بود و … عام باشد احتراق عطارد در
برج حمل دلالت کند بر فتنه و حرب در نواحی جنوب و زمین بابل و کثرت باد و سرما و حدوث بارانها
و طغیان آب و رعد و برق و موت یکی از عظما و قتل پادشاه … یکی از … و …
و … ارباب ادب و … اهل شرع و علما … یکی از … اگر زحل با او
بود یا ناظر باو ارتفاع غلات و ظلمت و برودت هوا و بادهای ناخوش … منفعت آید و اگر
مریخ با او یا ناظر باو بود … اهل صلاح باشد و … احکام … باشد اگر مشتری
با او یا ناظر باو بود رعد و برق بسیار بود و کثرت باران عظیم و فراخی طعام اگر زهره با او
بود باران متصل و نفع آید و طغیان آب و فراخی نعمت بود و بیماری زنان وقوع یابد و اگر
قمر با او بود و یا ناظر باو ارزانی نرخها و اعتدال هوا باشد احتراق عطارد در ثور دلالت کند
بر … اهل عراق و بابل و اهل جبال و … و احوال کتاب و وزرا و حدوث باد و باران
و وقوع امراض حسن العاقبه خاصه در زنان و سلامتی مردم از آفات و اعتدال هوا و فراخی
نعمت و ارزانی نرخها و اگر زحل با او بود و یا ناظر باو بود اعتدال هوا و سلامتی مردم
اگر مشتری با او بود و یا ناظر باو بود و باران بسیار آید و مرگ ناگاه حادث شود و بادهای سخت وزد
اگر مریخ با او بود و یا ناظر باو باران … امراض … حادث شود و بادهای تند وزد و حرارت
… حادث و عارض گردد و اگر زهره با او بود و بیماری زنان بود و اگر قمر با او بود یا ناظر باو امراض …

احتراق عطارد در جوزا دلالت کند بر هبوب بادها و کثرت اراجیف و سخنان دروغ و آمدن با
ران و سرعت موت خاصه در زنان و کودکان و ارزانی نرخ و اگر زحل با او بود یا ناظر باشد باد و
باران آید و اصحاب ادب را عموم [illegible] رسد و یکی از ارباب حرب مرا آفت رسد و از خزا
ین و بیوت اموال چیزی تلف شود اگر مشتری با او بود یا ناظر باشد کثرت ارزاق حاصل و خیر
عام باشد و سلامتی مردم و احمد عبد الجلیل گوید بیماری و موت در میان مردم باشد
اگر مریخ با او بود یا ناظر باشد بیماری و موت مشایخ بود اگر قمر با او باشد یا ناظر باشد اعتدال هوا
و سلامتی مردم باشد احتراق عطارد در سرطان دلالت کند بر کثرت بادها و امکان باران
و نشستن و قلت میاه و خشک شدن چشمه‌ها و کمی آب از چاه‌ها و تنگی حال وزرا و حدوث
امراض و بد حالی ارباب تقرب پادشاه و خروج دشمن در سواد عراق و [illegible] شدن بندها
و کاسد شدن قیمت اشیا و خلاف در میان رفقای قافله و تباهی حال کتاب اگر زحل
با او بود یا ناظر باشد و آن گفت چه در کتبها خطرها بود و پادشاه بر وزرا خشم گیرد و شاید
که حبس و مصادره باشد و سفر دریا بسیار بود اما کم نفع باشد و اگر مشتری با او بود یا ناظر
باشد مردم سلامت باشند و محمود العاقبه گردند و خلاف از آفات سالم مانند و خبرها نیکو
و ارزانی و فراخی بود و اگر مریخ با او بود یا ناظر باشد در سواد عراق دشمن خروج کند و تباهی حال
ارباب سلاح بود و اگر زهره با او بود بیماری بسیار بود و اما موت کمتر باشد و گویند
بغدر واقع شود و اگر قمر با او بود یا ناظر باشد بیماری و مرگ کودکان و گرانی نرخها و دشمن که باد
گوینده هوا معتدل گردد احتراق عطارد در برج اسد دلالت کند بر عزل بعضی ملوک بر بعضی
از غلط و کذب و تفریق اموال ایشان در میان خاص و عام و موت انعام و وزیدن بادهای
گرم و قلت فواید ارباب حرب و تکدر و سقوط بزرگان از درجه اعتبار و شاید که نعمت پادشاه
در آید و تفتیش رسد و اگر زحل با او یا ناظر باشد پادشاه بر وزیری یا از عمال خشم گیرد و خفیف
کند و هم اهل قلم و نزدیکان خویش بدگمان گردد و بعضی از صاحب منصبان ساقط شود و اگر مشتری
با او بود یا ناظر باشد پادشاه هر احسن سیرت پدید آید و هر جا مرا باطلاق فرمان دهد و یکی از بزر
گان که در قید و حبس باشد عفو فرماید و احوال وزرا نیکو گردد و اگر مریخ با او باشد یا ناظر
باشد غلبه و زوال باشد و پادشاه بر یکی از امرا و سپاهیان غضب کند اما حال عامه لشکر
نیکو گردد و مال بسیار بگیرد [illegible] پادشاه در آید و اگر زهره با او بود بیماری و خوف جوانان و کودکان
[illegible] آموز باشد و پادشاه [illegible] اگر قمر با او بود یا ناظر
باشد پادشاه و حکام خاص و عام مرا با نظام خود بهره مند و مخلوط گردانند و هر [illegible] که پادشاه هر یکی
از ارباب و کتاب و اهل سیاق عنف کند احتراق عطارد در سنبله دلالت کند بر حرب و فتنه در بلاد

روم

روم و خشکی هوا و کمی منافع کتاب و سختی حال متصرفان و موت کودکان و خروج جمعی از طرف
مشرق و هبوب ریاح ردیه و سموم موذیه در بادیه و [illegible] و نقصان خراج و تباهی [illegible]
[illegible] باشد و اگر زحل با او بود یا ناظر باشد موت ملکی دست دهد و خروج شخصی از مشرق و طرف
خراسان که غلیظ القلب بود اگر مشتری با او بود یا ناظر باشد [illegible] و معاملات نیکو بود و
فواید و منافع بخشد و پادشاه بر اعادی ظفر کند و تخفیف مطالبات کند و اگر مریخ با او بود
یا ناظر باشد در آن حین مشرق و خراسان دشمن خروج کند اگر زهره با او باشد حال حکام [illegible]
[illegible] و تباهی حال [illegible] و بادهای سخت وزد و تاج الدین اکرم گوید [illegible]
[illegible] و اگر قمر با او بود یا ناظر باشد بادهای تند وزد و در دریاها [illegible] احتراق عطارد
در برج میزان دلالت کند بر ظهور سخنان دروغ و [illegible] کتاب و حدوث بادها و باران و [illegible]
حال اشرار و بیماری در زنان خاصه در بلاد مغرب و بزرگ شدن [illegible] و حدوث وسواس
و جنون اگر زحل با او بود یا ناظر باشد [illegible] آنچه بوزن و کیل خرید و فروخت شود
و [illegible] امراض شدید عارض شود خاصه در جهت مغرب و اگر مشتری با او بود یا ناظر باشد [illegible]
زنان بود خاصه در مغرب و اگر مریخ با او بود یا ناظر باشد ارزانی نرخها خاصه آنچه بترازو و کیل فروشند
[illegible] و هر کس که [illegible] و اگر زهره با او بود و کثرت دروغ و اراجیف بود [illegible]
[illegible] باشند و هر کس که [illegible]
بود و اگر قمر با او بود یا ناظر باشد حال مردم نیکو گردد الا آنکه اندک عارضه بجهان خلایق [illegible]
[illegible] خورد [illegible] بود احتراق عطارد در برج عقرب دلالت کند بر بسیاری باران و
وزیدن بادهای سرد و تباهی حال کتاب و [illegible] وزرا و اهل قلم و کدورت علما و فضلا لاحق
[illegible] و کذب و [illegible]
موت در کودکان و اگر زحل با او بود یا ناظر باشد [illegible] و اگر مشتری
با او بود یا ناظر باشد پادشاه [illegible] ظفر یابد و هر کس که [illegible] و عدم پادشاه
باشد اگر مریخ با او بود یا ناظر باشد خروج دشمن بود در آن حین [illegible] از شهرها [illegible]
منسوب بعقرب باشد اگر زهره با او بود بسیاری اراجیف و خبرهای دروغ پادشاه و سلاطین
رسانند و حال اهل قلم و فضلا تباه شود و اگر قمر با او یا ناظر باشد [illegible] و تباهی حال
و [illegible] بود احتراق عطارد در قوس دلالت کند بر وقوع بادها و حدوث باران [illegible] در اکثر مواضع
و اجتماع مردم [illegible] و حیوانات اهلی و بدی حال زندانیان [illegible] و گرفتاری [illegible]
بزرگ [illegible] اگر زحل با او بود یا ناظر [illegible] و ستوران بود و [illegible]
[illegible] خاصه در ولایت خراسان اگر مشتری با او بود یا ناظر باشد [illegible] خاصه لشکر نیکو گردد

بسیار در ولایت فارس و عراق و اگر مریخ ناظر باو بود یا ناظر باو و خلاف علما باشد و در میان طلبه
و مشغولان جار با باران خاصه در زمین ها و انهار و حدوث بیماری بود و اگر زهره ناظر باو باشد
ف و حال زنان را کار بر رونق گردد و ما رانهای مضر و بارانهای منفعت بود و بیماری باو اف یکی از
کتاب احکام گفته که احمد عبد الجلیل گوید **احتراق عطارد در برج جدی** دلالت کند بر حدوث
باران و شدت برف و خشکی رودها و قحط و وقوع مراقبات ارباب و این از اهل فن
ترد گفته بعضی از اهل فن و بزرگان احکام مثل احمد عبد الجلیل و امام ابو معشر و صاحب روضه ا
لمنجمین و صاحب ما لا بد منه گویند ضعف روز سرما سخت بود و تاج الدین اکرم گوید تا ده روز
اما تحقیق آنکه این حکم بوجود و دلایت حفظه و باید منعقد شده گردد و اگر زحل ناظر باو بود یا ناظر باو سرما
سخت بود و اگر در حال بعضی و آید و برف و جلید بسیار باشد اگر مشتری ناظر باو بود یا ناظر
باو هوا مایل باعتدال گردد و سرما شکند و بادهای جنوبی وزد و هر کس گوید سرما باشد اما سفر
نبود و موافقت در این حکم با او صاحب ما لا بد منه و تاج الدین اکرم کرده اند و بعضی گویند
مضر بود اگر مریخ ناظر باو بود یا ناظر باو هوا باعتدال آید و سرما تخفیف یابد و بادهای جنوبی وزد
و هر کس گوید کثرت باران بود و رعد و برق و ریاح شدیده و جلید نافع بسیار که زهره
با مریخ ناظر باو بود یا ناظر باو و اگر زهره با زحل باشد هوا معتدل گردد و مایل برطوبت و جلید
نافع بود و ریاح جنوبیه وزد و مردمان را رحمت باشد اگر قمر ناظر باو بود یا ناظر باو کثرت
باد و باران باشد **احتراق عطارد در دلو** دلالت کند بر هرک الکبر و اشراف و کتاب
و وزرا و علما و حدوث مناقشه عوام و جهال و حدوث باد و باران و گویند باران کم آید و اگر
زحل ناظر باو بود یا ناظر باو سرمای سخت باشد و برف و باران آهسته آید اگر مشتری ناظر باو بود
یا ناظر باو سرما و رعد و سطا باشد اگر مریخ ناظر باو باشد یا ناظر باو هوا نیکو شود و باران بسیار
آید و کثرت رعد و برق باشد اگر زهره ناظر باو باشد باران بسیار آید و کثرت هبوب ریاح
جنوبیه باشد و هر کس گوید سرما و امکان برف بود **احتراق عطارد در برج حوت** دلالت
کند بر سوء حال کتاب و اهل علم و قلت فواید ایشان از ملوک و سلاطین و خوف و در میان
مردم و فوت اشراف و هبوب ریاح و کثرت باران و سحاب و بیماری در میان زنان
و کودکان اگر زحل ناظر باو بود یا ناظر باو کار بر اهل فلاحت تباه شود و آفت میوه باشد
و هلاک یکی از اهل قلم اگر مشتری ناظر باو بود یا ناظر باو اعتدال هوا بود و فور امطار نافعه و نیز حال
قضاة و دبیران مریخ ناظر باو بود یا ناظر باو کار قضاة و دبیران ضعف در رسد و حال اهل قلم بد گردد و یکی
از اشراف فرو رود و وا ما را و برآید اگر زهره ناظر باو بود هوا خوش گردد و باران بسیار آید
و باقی احکام مثل مریخ بود اگر قمر ناظر باو بود یا ناظر باو فراخی بود و آب رودخانه و چشمها طغیان نماید و هلاک

جانوران ابری بود و احوال مزروعات نیکو گردد **تنبیه** هر جا ذکر مقارنه و نظرات شده است اعم
از آن است که بدرجه اتصال رسیده باشد یا نرسیده چه بر حسب کاملیت در بین المنقبض
علامه طوسی در زیج ایلخانی از ماشاء الله مصری نقل نموده که هر چه بر حسب بلند نظر گویند و اگر جرم کوکبی
از بیننده باشند اتصال ابو معشر منجم گوید که هرگاه کوکبی بکوکبی نظر کند و نور از بیننده باشد
به درجه آن کوکب متصل گویند و اگر هنوز غرب بیننده باشد او را سیر اتصال گویند تا دقیقه منفصل
شود و ایشان در دلالت که مقارنه در یک برج باشد و اگر در دو برج متجاور باشد فایده ندهد هر چند
جرم یکی بدیگری بیننده باشد چنانچه قبل از این مذکور شده و فاضل محقق در کتاب جوامع الاحکام
و ابو معشر نیز در مدخل کبیر در حکم احتراقات سفلیین را بیننده بطالع کواکب دیگر منسوب نموده
و نظر هر دو داشته اند نسبت بکواکب محترق و بعضی دیگر از اهل احکام در این باب هیئت
ایشان نموده اند و این صحیح است که مراد از آن از نظر الاتفاق طرف طالع بقوت بود الشعاع است
کرکبی از نظرات خمسه بغیر مقارنه خوانده باشند کما لا یخفی **است** در احکام مقارنات در احتراقات آنچه
در حکم مثلثات منسوب است با آنچه در باب هر یک از بروج مسطور شده مقابله باید نمود هر چه بسبیل
حسن ظن موافق مقتضای وقت و قبول قوابل باشد در تقویم باید نوشت و آنچه دور بود
از درجه اعتبار ساقط باید دانست **فصل سیوم در احکام اجتماعات و استقبالات** مخفی نماند
که مقارنه نیرین را اهل احکام اجتماع خوانند در عرب و اهل بادیه محاق و فرسیان نیز دوسی
و مقابله ایشان را طایفه اول استقبال و ثانی امتلا گویند و طایفه سیم ماه هم و درحالی
تراهید و بعد از آن نقص نور که قمر تقریبا بربع شمس رسد و در نظر بینندگان باید بود که منقطع النصف
و اهل فرس نیم ماه خوانند و در اوضاع ماه با آفتاب خاص و عام اثرهای عظیم در عالم کون و فساد
دیده اند و بتجربه حاصل کرده چه اطبا در امر فصد و مسهل ملاحظه زیادت و نقصان نور قمر کنند
و در مباحث بحران بنا بر اوضاع قمر نموده و منظور ایشان باشد و اهل سفاین و ملاحان و اهل زراعت در باب
فلاحت و اصحاب معادن بنر در عالم از این اوضاع آثار بسیار رعایت جهده نموده اند چون این همه
در کتب و رسایل مسطور و در السنه و افواه مذکور است تفصیل آن افاده نمیکند این بنده برای اهل
احکام نجوم رزرد وضاع و احوال طوالع اجتماع و استقبال و دو برج قمر با آفتاب در مقدمه معرفت
متجددات بسیار معتبر و موثر دانسته و در آن باب مبالغه تمام نموده خاصه آن اجتماع و استقبال
که بر سال و فصل مقدم باشد چه بطلمیوس که پیشوای اهل این صناعت است در کتاب اربع مقالا
ت آنرا معتبر داشته و علی ابن رضوان مصری که در طب علم طب و نجوم سرآمد روزگار خود
بوده در شرح الکتاب فرموده که اثر اجتماع و استقبال مقدم بر هر یک از سال و فصل بیشتر است
از اثر طالع فصل و تحویل سال و در آن باب ادله و براهین بوجوه مختلف اقامت نموده

و بنای احکام سال و فصل چنانکه در کلام او ظاهر میشود و بنا بر آن نموده اند و بنای احکام شهور نیز نزد
جمهور بر اوضاع طالع سال بر اجتماعات و استقبالات است چنانکه بطلمیوس در کتاب اربع مقا
لات اشاره بآن معنی کرده میفرماید و یستدل مع الامر الجزئی بامتزاج الشمس و الاستقبالات التی تکون
فی کل واحد من البروج و بمواضع الکواکب و ذلک شیء قد یمکن و الان انسب الاوقات من الشهور
و حاصل معنی این کلام که در شرح علی بن رضوان و ماه ذکر فیه مستنبط میشود آنست که هر گاه
دلایل کلیه طالع سال و فصول از اوضاع کواکب در بروج و غیره معلوم باشد و دلایل جزئیه که از اوضاع
کواکب و سهام و غیرها که در طالع هر ماه مفهوم میگردد با آن بسنجند و هر گاه موافق باشد از تغیرات
هوا و احوال سنوات و کیفیت صحت و مرض و امن و آشوب و غیرها حکم باید و دانست و اگر
تخالف باید جهد باید نمود حاصل دلایل کلیه را بحسب ظن و حدس صاحب استنباط باید کرد و بعد از
قوام هر دو شق آنچه بظن غالب مدرک شود در احکام شهور بنا باید نمود چنانکه در مقدمه
کتاب تحفه ازین نوع مذکور شد و طالع اجتماع را علی الخصوص که نیری باشد قوی تر از استقبال
باید دانست اگرچه نیّر باشد و در کلام معلم اول معلوم و مفهوم میگردد و طالع استقبال قوی تر
از طالع بر نفس است **احکام اجتماعات در مثلثات اربع و بروج اثنا عشر** مخفی نماند که قمر در
اجتماع و هم چنین در استقبال منحوس و ردی الاحوال میگردد و تاثیرات نکرده [illegible]
و موید این کلام سلطان المحققین نصیر الملة والدین الطوسی در بعض از تصانیف خود میفرماید
الشمس تحرق القمر بالمسامتة والمقابلة فورا ذلك زمان القمر اذا كان في مقابلة الشمس فهو عندنا [illegible]
بتنه فی الضوء والتمام بها فیکون عنده ذلک کالملک الذی یرفع الرجل و یشرفه و یبیع قدره
و منزلته فی القدر و [illegible] قوة عادة وجدة جلیة عالیة و قدرة فاسقطها و [illegible] و اما المقارنة
فانها قوة القمر فی المقارنة الشمس و ذلک انه متی یقارنها [illegible] منه نورها و ضوءها و صار لا
جوهر الابارد المرطب الذی هو اکثر منه و ابعض اجواهر الیها و اخیرها و یکون کالنور [illegible] المعظم
القدر و المرتبة فی الوزراء یحط عن مرتبته و درجته و یذوق انواع العذاب و الحبس من ملکه و اهل احکام
گویند که اجتماع مطلق دلالت کند بر میل ارباب مردم بکارها با نهایت رنج و دشمنان و سلا
طین بر سوال و ایجاب و جاسوسان و شاطران و ساختن کارها بحیله **اجتماع نیرین در مثلثه آتشی**
دلالت کند بر داد و عدل میان سلاطین و حکام و الفت در میان رفیقان و مصاحبان و
شریکان و احسان در میان ایشان و رسیدن نامها بدرگاه پادشاه و [illegible]
و خوف مسافران **اگر در حمل باشد** دلالت کند بر قوت حال ملوک و سلاطین و آفات اغنام
و اندوه عوام و صناع زر و سیم و تاریکی هوا **اگر در اسد بود** دلالت بر [illegible] احوال ملوک و [illegible]
کردن [illegible] در رسال رسل و رسایل و تحف و هدایا و اجتماع اکابر و اشراف در مجلس ملوک

و حکام و مشورة

و حکام و مشورة نمودن و بیان آمدن اسرار و شدت حرارت در هوا و تلف [illegible]
اگر در قوس بود دلالت کند بر اندوه و خفقان و اشراف و اهل قلم و آفت دواب و رغبت
مردم بعلم آتش و کیمیا و اعتدال هوا و قبض خاطر بزرگان و کثرت بیع و شری برده و ستور
و وقوع بارندگیها و هبوب ریاح و بسیاری اراجیف و در میان خدم و حشم و دشمنان و [illegible]
اجتماع نیرین در مثلثه خاکی دلالت کند بر [illegible] الفت عامه با ملوک و حکام و تعدی کردن با عمال [illegible]
و متابعان و ارتفاع سعر و آفت نباتات **اگر در ثور باشد** دلالت کند بر خصومت اهل ار
منیه و روم و اعتدال هوا و رطوبت و ارتفاع ابرها و آمدن باران و فرح وزرا و کتاب
و رواج کار زنان و نقصان مزروعات و [illegible] و آفت نباتات و آفت ذوات الاظلاف
و حرکت و رغبت مسافران و افکندن بنای جدید و سوال ارباب مطالب و اهل نغمه **اگر در
سنبله باشد** دلالت کند بر جمعیت اهل دیوان و رسیدن [illegible] نباتات و نوشته جات از جانب
حکام و عظما و نوشتن حکمها و بستانها و مثالها و سرگردانی عامه و بادها [illegible] در مواضع
مستعده بارندگیها و کثرت ابرها باشد **اگر در جدی باشد** دلالت کند بر شدت سرما و برف و باران
کم شدن [illegible] و اهل اسفار و وقوع صداع و صدمه و شدن در راه ها و در جنس افتادن عوام و بدی
حال رعایا و [illegible] ازدواج و تناسل [illegible] حیوانات با یکدیگر و حدوث امراض بارده
اجتماع نیرین در مثلثه هوایی دلالت کند بر اختلاف کلام الناس و منازعت و آشوب در میان
اهل [illegible] و حدوث درد چشم و در آمدن مشتی و در کارها **اگر در جوزا باشد** دلالت کند بر
طغیان حرارت و مزاج جوانان و کودکان و جستن بادها و آفت در چشمها و گرمی هوا و [illegible]
بر اندوه [illegible] و حال و [illegible] بازرگانان و کثرت معاملات و نوشتن و حکام و [illegible]
سلاطین و حکام و اندوه اهل قلم و رسیدن اخبار مختلفه و بسیاری ابرها و بخارها و رطوبت
هوا و در مواضع و در اماکن مستعده **اگر در میزان باشد** دلالت کند بر [illegible] و شدت فرح خاصه آنکه [illegible]
فرو گذشته و [illegible] ملوک در کار برد محبوس شدن عامه و کثرت بادها و [illegible] و آفت و [illegible]
مسافران و رواج زنان و اهل طرب و [illegible] ازدواج و بخاری از هوا [illegible] خون
و رسیدن اخبار از اطراف و جوانب **اگر در دلو باشد** دلالت کند بر حدوث رعد و برق و طغیان
آب نیل و صلاح احوال مردم و کدورت خاطر پادشاه و رنج و سقوط سلاطین و عظما و بادهای سرد
و کثرت رعد و [illegible] و ظلمت هوا و خوف و بیم و اندوه و حیران [illegible] و اهل صحرا و فرو
ماندن رسل و [illegible] و مسافران **اجتماع نیرین در مثلثه آبی** دلالت کند بر خشم رعایا و [illegible] عامه
و خروج ایشان بر بزرگان و سستی بازارها **اگر در سرطان باشد** دلالت کند بر توسط حال عامه و بادها
و بزرگان جستن عامه و آمدن باران در مواضع مستعده و کثرت آب و رسیدن مسافران در راه و [illegible]

هر آینه و زحمت زنان حامله **اگر در عقرب باشد** دلالت کند بر توقف مسافران و گرفتاری جانوران
و بیکاران و ملالت خلایق و آفت کشتها و بارندگیها و حدوث سرماها **اگر در حوت باشد**
دلالت کند بر بسیاری نداوت و رطوبت و حدوث رعد و برق و بادهای مخالف و منع
کشتیها و آفت حیوانات آبی و بیرون رفتن جامه در بستن مسافران دریا و اجتماع و
مصاحبت میان وزرا و علما و اشراف و کثرت اوهام و بسیاری عمارت و حفر انهار و قنوات و حفر
بادات و باطن **و انصراف قمر بعد از اجتماع و استقبال و اتصال او بهر کوکب از کواکب** تحقیق نماید که
اهل این فن قاطبه متفق‌اند بر آنکه چون قمر از اجتماع و استقبال منصرف شود بهر کوکبی که پیوندد و
طبیعت او کسب کند و حکم از مزاج آن کوکب کند از سعود و نحوس و تا باستقبال نرسد همه
احوال از مزاج او استنباط نمایند از تغیر هوا حالی و تغیرات و از این اعتبار تجدید است
که در بعضی کتب بنظر رسیده که انصراف قمر از موضع اجتماع و اتصال او بکوکب سعد بالتثلیث
سرعت رویت هلال میشود و بکوکب نحس بر عکس پس اگر بعد از انصراف بنور متصل شود دلالت کند
بر صحت و سلامتی مثوبات کواکب متصل به و امن و آرامش و رفاهیت مردم و ثروت
اشراف در میان و بلا از هر نوع و فراغت در زمان غیبت و اگر بنحوس متصل شود آرا
حیف افکند و کم‌روحی حاجت مردم باشد و خصومت و تنگی و نان و گرانی نرخها و ما
احکام انسب است تفصیل برآوردیم تا طالبان این فن را تذکره و دستوری باشد **اتصال قمر
بعد از انصراف بکوکب زحل** اگر از مقارنه باشد دلالت کند بر تنگی و رنج و خوف در راهها و بیماری
از رطوبت و برودت و نقصان میاه و گرانی نرخها خاصه که زحل صاعد باشد در افلاک اگر
از تثلیث و تسدیس باشد دلالت کند بر اخبار کاذبه و دروغ و وقوع آفت و امتحان
در میان مردم و بیماری سوداوی و اسقاط اجنه و برف و سرما در وقت و تمکین سلاطین
با رعیت و بهانه جستن با یکدیگر و اگر از تربیع این بود دلالت کند بر خوابهای غمناک و بیماری
سرد و درد و الم و تباهی حال محبوسان و ذل و محنت و آفت از جانب ملوک و دور ماندن
از کارها و اگر از تربیع ایسر بود دلالت کند بر خصومت و منازعت میان ملوک و رعیت و جور
و ستم و دشواری حاجات عامه و کثرت مهالک و بسیاری شکستها و اگر از مقابله بود دلالت
کند بر منازعت و اختلاف و بیحرمتی در میان رعایا و حکام و بی اتفاقی و رفتن عوام متظلم
نزد پادشاه و اعیان دولت و غمناکی و ابتلا و جور و ستم و بیماری و محنت در مردم **اتصال قمر بعد
از انصراف بکوکب مشتری** اگر از مقارنه باشد دلالت کند بر صلاح عامه و رغبت کردن بکار
های خیر و قوت حال اشراف و قضات و زهاد و رعایت حال شریعت و طلب صحبت اهل علم
و خوبی حال بزرگان و مسافران و اگر از تثلیث بود دلالت کند بر قوت حال وزرا و کبار و چندگر

واهل ثروت

و اهل ثروت و شرف و موافقت امرا و علما و بر آمدن حاجات و مرادات مردم و مهربانی و نیکی
در میان خلایق و کشف دعاوی بیمارها و متابعت مردم راه حق را و اگر از تربیع ایمن بود دلالت
کند بر استحکام امور دین و موافقت عامه با اشراف و علما و بر آمدن حاجتهای مردم
بدشواری و اگر تربیع ایسر بود دلالت کند بر قوت حال قضاة و اهل شرف و خوشی حال عامه و خوبی
معیشت خلایق و سبکی روح و خوشنودی بزرگان و بیرون آمدن برای علم اگر از مقابله باشد دلالت
کند بر اجتناب عامه از اشراف و علما و آخر با اختلاف منجر شدن **بیت** معلوم اول از رسائل ما
بیس در فصل ششم و دوم از کتاب خود فرموده که احوال اسعار از طوالع ارباع سال معلوم گردد
و بعد از آن از حال قمر در هر اجتماع چون قمر از محل اجتماع روزی منصرف شده باشد بعلوی متصل
گردد اگر آن علوی در خطی از خطوط خود بود یا در موضعی باشد که در آن موضع قوی شود مثلا آنکه
در حیث اقبال یا برج هبوط و شرف خود بود یا صاعد باشد در افلاک دلالت کند
بر تصاعد نرخها و گرانی چیزها که متعلق است بآن علوی و آن برج که علوی در آن باشد **اتصال
قمر از انصراف بکوکب مریخ** اگر از مقارنه باشد دلالت کند بر فساد حال عامه و خصومت
و اراجیف و خبرهای دروغ و آفت و گزند به کشتزاران و حیوانات و بیماریهای گرم و خشک و شکستها
مردم بسبب جرم و خیانت و اگر از تثلیث و تسدیس باشد دلالت کند بر وجود و رفتن بغزا
رات جنگ که فایده نکند رونق کارها و دین و کمی وزدان و اگر از تربیع ایمن بود دلالت کند برنگ
گرفتن کارها بر مردم و جور و ستم از سلاطین و حاکمان و علما و خاندانهای بزرگ و قوت کم
دلان و دشمنان و ترس و بیم و منازعت در گروهی مردمان و تا ابتدی و تسلط اهل شر و فتنه
برادران بجنگ و صلاح و اگر از تربیع ایسر بود دلالت کند بر منازعت و در سیدن محن و خوف
و هراس و فنا ابنی طرق و شوارع و بیچارگی و پریشانی در میان مردم و اگر از مقابله بود دلالت
کند بر خصومت و مفارقت دو دوستان و نزاع در میان خلایق و خرابی جاها
اتصال قمر بعد از انصراف بکوکب زهره اگر از مقارنه باشد دلالت کند بر صلاح حال عامه
بجا زنان و کنیزان و قوت حال خواتین و بسیاری فرح و بهبود ایشان و رغبت کردن بکا
رهای راحت و قوت اهل دین و قلت فسق و اگر از تثلیث یا تسدیس باشد دلالت کند بر بردو
دلت مطلا و حرمت اهل غنا و صحت مردم و فراغ معاش و اعتدال و خوشی هوا و اگر از تربیع ایمن
بود دلالت کند بر موافق بودن عامه مردم و دست قوی شدن زنان بر مردان و برآمدن حا
جتها بدشواری و اختلاف هوا و ابرهای سیاه و بهمنک اگر از تربیع ایسر بود دلالت کند بر قوت حال
مردم و تسلط و ستم کردن بر زنان و کثرت طلاق و آشکارا شدن خیانت زنها و زبان درازی و ترس از
سلطان و تغیر هوا **بیت** تحقیق نماید که صورت ترجیح مطلق در سفلیین ممکن نیست و تحقیق آن در ذیل آن

درکلام ابومعشر بعد ازین رفته که کلک الضاف خواهد شد واگر از مقابله باشد دلالت
کند بر عداوتها و خصومتها میان خلایق و اختلاف در نکاحها و ناسازگاری ازواج و تشویش
کار و ظلم کردن از عدد و بازار استی و درمیان مردم و نزد پیرهای محال و ناصواب و تهمت و شر
و برودت هوا و تغیر هوا و ابرها و بارانها انفصال قمر بعد از انصراف کوکب عطارد اگر از مقا
رنه باشد دلالت کند بر وقوع کارها در خیر و شر کارهای اهل صنعت و قوت حال خواجه‌سرا
و طرب و قوت اهل کمال و بلاغت و مردم بزرگ و بصواب مقرون شدن حیل و معالی
ت و کثرت اخبار که ذکر به در میان مردم و تاریکی هوا اگر از تثلیث و تسدیس باشد دلا
کند بر حرص مردمان و تعلیم ادب و حکمت و فصاحت و خواندن کتب تواریخ و اخبار و کلما
ت بدیعه و معاشرت با نفس و از اهل فضول و منطق و حکمت و کیمیا و اگر از تربیع این بود دلالت
کند بر بیماری سوداوی و ماخولیا و صرع و جنون شدن و فکرهای فاسد و خیالات محال و انکار
شدن جنایتها و در فعال نیکو و بسیاری گفتگو در میان مردم و قوت حال فضا حال و علما
ن و تغیر هوا و تمام بادها و بارانها در وقت و اگر از تربیع الیسر بود دلالت کند بر صنایع
دقیقه و کثرت نفع و خیر و افعال حسنه در میان مردم و قوت حال اهل ادب و صنعت
و در باب هندسه و نجوم و منجمان و تغیر هوا و بودن تشویش و اگر از مقابله باشد دلالت
کند بر توسط حال ملوک و تنگی عواقب امور و زیادتی احوال رعایا و عوام الناس و اینی
راهها و در طلوع ابرها و تغیر و آمدن باران در وقت و در زایچه حشی تربیع این آن بود که
بعد از مقابله باشد و الیسر … فافهم اینست احکام نظرات قمر با کواکب بعد از آن
نظر از اجتماع و استقبال مطلق و چون اهتمام قوم با احکام اجتماع و استقبال که در کمال مبالغه
داشته است ابومعشر در هر فصل بعد احکام نظرات مذکوره در هر برج ایراد نموده و ما نیز
متابعت کرده آنرا بجنسه درین کتاب نقل نمودیم تا طالبان این صناعت مستفید شوند
هرچند کلام بسیار مطول است احکام انفصال قمر بعد از انصراف از اجتماع و استقبال بکوا
کب سبعه و مقارنه در بروج اثناعشر از قول ابومعشر بلخی رحمة الله علیه این احکام را
با احکام مطلق با هم سنجیدن و هر کدام موافق فصول افتد و قریب بود بحسب ظن صادق تقویم باید
برد احکام انصراف قمر از اجتماع و استقبال و انفصال او بزحل است در برج حمل اگر قمر در وقت
دلالت کند برف و میوه از سرما و گرانی نرخها و نقصان در رحمت و اگر از تثلیث و تسدیس
بود دلالت کند بر تنگی فقرا و … و خازنان و تنگی حال دهقین و در باب صنایع و حقارت روغن و
سرماها و تاریکی هوا و در طلوع ابرها و گرد و غبار و اگر از تربیع باشد دلالت کند بر مخالفت
مردم و ناسازگاری از ازواج بسیار زنان بزرگان و مهتران و حدوث فتنه و تشویش در شهرها

وخصومت

وخصومت اکابر و اشراف و در وساوس و … دهقین و بی دینی و مذهب در میان اهل زراعت
و هیران و دولت خیزها بلکه منسوب بزحل بود اگر از مقابله بود دلالت کند برف و حال ملوک و اشراف
انفصال قمر بعد از انصراف بزحل و در برج ثور اگر از مقارنه باشد دلالت کند بر سردی
هوا و آمدن ژاله و بسیاری برف … و آمدن ملخ و تباهی حال چارپایان و ستوران و …
و اگر از تثلیث و تسدیس باشد دلالت کند بر استقامت حال مشایخ و دهقین و نیکی احوال
چهارپا و اکابر بزرگ و بازارها و کثرت شغل مزدوران و اگر از تربیع بود دلالت کند بر میل
هوا بسردی و خشکی و گرانی نرخها و گردش هوا و گرد و غبار و ظلمت و اندوه عامه و تفکر
مشایخ و دهقین و اگر از تثلیث بود دلالت کند بر قوت حال دهقین و افراط سرما
و خشکی هوا و گرانی نرخها خاصه چیزها که منسوب بزحل باشد و اگر از مقابله بود دلالت کند
بر خروج اعدا بر پادشاه و هلاک بعضی از مشایخ و کوشش و شتاب در بگرداندن … ساخت و زده و تو
سط حال کاسبان انفصال قمر بعد از انصراف بزحل و در برج جوزا از مقارنه دلالت کند بر گرانی
نرخها و تاریکی هوا و بسیاری بادها و غبار و بدی هوا و اگر از تسدیس بود دلالت کند بر مایل
بودن هوا بعفونت و تاریکی و گرانی نرخها و استقامت حال دهقین و … ان خرد
سعادت و ولایت جریان و کوه … و اگر از تربیع بود دلالت کند بر ظهور … و
طغیان ایشان و فتنه و تشویش و ریوائی و کینه در … عامه و هلاک زنان اگر از تثلیث
بود دلالت کند بر قوت کار و حال مشایخ و دهقین و فساد دندان صنایع و حرص مردم بر با
فتن عمارات عالیه و باد و ابرها و … بود و اگر از مقابله بود دلالت کند بر عداوت اشراف
و وزرا و حدوث ژاله و سرما در وقت و وزیدن بادهای سرد انفصال قمر بعد از انصراف
بزحل و در سرطان از مقارنه دلالت کند بر تباهی حال … و درویشان و گرانی نرخها و تو
سط احوال سلاطین و اهل سلاح و اگر از تثلیث بود بر نیکی حال بزرگان و سادات و خاندا
نهای قدیم و مایل بودن هوا بتری و تاریکی هوا و امکان مرگ در مواضع متعدده و اگر از تربیع بود دلالت
کند بر محنت بعضی مردم و مایل بودن بخلاف و ناسازی و فتنه و هول و هراس خلایق از یکدیگر اگر از تثلیث
بود دلالت کند بر نیکی حال بزرگان و مشایخ و دهقین و کسب در باب صنایع و حقارت و میل مردم
بخوردن … بار و … فتن حیض و اگر از مقابله بود دلالت کند بر ظهور عداوت
میان مردمان اصیل و وزرا و حیض بادها و میل هوا باعتدال و حدوث مرگ در مواضع متفرقه
انفصال قمر بعد از انصراف بزحل و در اسد از مقارنه دلالت کند برف و احوال کفار و مهتران
ست و گرانی نرخها و اگر از تسدیس بود دلالت کند بر صلاح حال بزرگان و اهل و اشراف اتفاق
مت شغل ملوک و اگر از تربیع بود دلالت کند بر ظهور حرب و منازعت میان بزرگان و امی

دولت و محنت خلایق و اگر تثلیث بود دلالت کند بر ظفر یافتن ملوک بر اعدا و نیکی حال
کنندگان و اصیلان و سادات و اعتدال هوا و اگر از مقابله بود دلالت کند بر قوت حال عامه
و گرانی نرخها و توسط حال اکابر و زاهدان **اتصال قمر بعد از انصراف بر زحل در برج سنبله** از مقارنه
دلالت کند بر میل هوا به سردی و تاریکی و گرانی نرخها و اگر از تسدیس بود دلالت کند بر نیکی
حال مشایخ و دهاقین و اهل ولایت و خوشی ایشان و سال از ده و اگر از تربیع بود دلالت
کند بر بی‌نعمتی ملوک و اکابر و ظهور فتنه و تشویش میان مردمان و بلا و نا ایمنی و مغازلت
میان عامه و در باب صلاح و اگر از تثلیث و تسدیس بود دلالت کند بر نیکی حال مشایخ
و دهاقین و باری بودن هوا و خشکی و تباهی میوه‌ها و اگر از مقابله بود دلالت کند بر برف و حال ارباب
صنایع و عقار و گرانی نرخها و حقد و حسد و فتنه در میان مردم **اتصال قمر بعد از انصراف بر زحل در برج میزان**
از مقارنه دلالت کند بر میل هوا به سردی و خشکی و گرانی نرخها خاصه که زحل صاعد باشد در افلاک
اگر از تسدیس بود دلالت کند بر استقامت احوال مشایخ و بودن هوا مایل به برودت و ظلمت و ظهور
امور عجیبه در هوا اگر از تربیع بود دلالت کند بر بی‌نعمتی میان بزرگان و جستن بادهای سخت و شدید
و مایل بودن هوا به تاریکی اگر از تثلیث بود دلالت کند بر ارزانی نرخها و استقامت احوال مشایخ
و دهاقین و فواید ایشان و اگر از مقابله بود دلالت کند بر برف و حال بزرگان و اصیلان و پیدا
شدن عداوت میان مردم و گرانی نرخها خاصه که زحل باشد در افلاک **اتصال قمر بعد از انصراف**
بر زحل در عقرب از مقارنه دلالت کند بر تاریکی هوا و بسیاری باران و نم اگر از تسدیس بود دلا
لت کند بر توسط احوال مشایخ و دهاقین و جستن بادها و مایل بودن هوا به سردی و اگر از تربیع
بود دلالت کند بر بی‌نعمتی دهاقین و کثرت فتنه و تشویش میان مشایخ و اشراف و سلاطین
و اگر از تثلیث بود دلالت کند بر توسط احوال مشایخ و بی‌نعمتی دهاقین و برف و بسیار و اگر
از مقابله بود دلالت کند بر تباهی حال مشایخ و دهاقین و در باب صنایع و مستغلات و گرانی نرخها
و سردی هوا **اتصال قمر بعد از انصراف بر زحل در برج قوس** از مقارنه دلالت کند بر تباهی حال
فقها و شرفا و اصیلان در میان از تسدیس بود دلالت کند بر سردی هوا و جستن بادهای خشک
و نیکی حال اصیلان و بزرگان و پیران و کشاورزان و مردم سال از ده اگر از تربیع بود دلالت کند
بر بی‌نعمتی میان ملوک و سلاطین و در باب سلاح و پیدا شدن فتنه میان عامه و اگر از تثلیث
بود دلالت کند بر تاریکی هوا و نیکی هوا و حال اکابر و اگر از مقابله بود دلالت کند بر هلاک یکی از
بزرگان و ظهور جدل میانه مردمان **اتصال قمر بعد از انصراف بر زحل در برج جدی** از مقارنه دلالت
کند بر تاریکی هوا و سختی سرد و برف و در اجتماع و اعتدال هوا در استقبال و اگر از تسدیس بود دلا
لت کند بر قوت حال مشایخ و دهاقین و اهل حرب و گرانی نرخها و اگر از تربیع بود دلالت کند بر ریختن

ریخ شبنم

ریخ شبنم و برف و در اجتماع اعتدال هوا و در استقبال ظهور برف و در عالم و اگر از تثلیث بود
دلالت کند بر سختی سرما و آمدن باران و کثرت برف و ریختن شبنم و تاریکی و در وقت و اگر از مقابله
بود دلالت کند بر قوت ظلم و ستمکاران و گرانی نرخها و پیدا شدن اختلاف در عالم **اتصال قمر**
بعد از انصراف بر زحل در برج دلو از مقارنه دلالت کند بر گرانی نرخها و حال مردم خاصه خداوند
ان صنایع و عقار و دهاقین و اگر از تثلیث بود دلالت کند بر سختی کشاورزان و نیکی نباتات و
سرسبزی گیاهها و اگر از تربیع بود دلالت کند بر برف و نباتات و تیرگی هوا و ظهور فتنه میان عامه
مردمان و اگر از تثلیث بود دلالت کند بر سختی سرما و روفت و بسیاری ابر و باران و استقامت
حال زارعان و اگر از مقابله بود دلالت کند بر حقد و حسد و کینه میان مردم و جستن بادها
و ظهور تیرگی هوا و گرانی نرخها و بدی حال مردم **اتصال قمر بعد از انصراف بر زحل در برج حوت** از مقارنه
دلالت کند بر میل هوا به سردی و اگر از تسدیس بود دلالت کند بر قلت اعتدال بدی احوال دها
قین و حدوث زلزله و اگر از تربیع بود دلالت کند بر غرق کشتیها و تباهی بحار و توسط احوال فقها
و فضلا و اگر از تثلیث بود دلالت کند بر قوت کار مشایخ و دهاقین و میل هوا بر رطوبت و برودت
و اگر از مقابله بود دلالت کند بر قلت هوا و قلت آب چشمه‌ها و چاهها و جویها **اتصال قمر بعد از انصراف**
از اجتماع و استقبال بر شمس در برج حمل از مقارنه دلالت کند بر قوت حال اشراف و وزرا و مردم
و اصیلان و ارزانی نرخها خاصه برنج و اگر از تسدیس بود دلالت کند بر قوت حال اهل سلاح
و ارباب حشم و قلم و صدق و صحو و ارزانی نرخها و کالاها و اگر از تربیع بود دلالت کند
بر بی‌نعمتی میان سلاطین و خلاف و مباحثه میان فقها و علما و تباهی صنایع اگر از تثلیث بود
دلالت کند بر ظهور سعادت در عالم خاصه و رواق و قوت حال اهل علم و ادب و استقامت
احوال اشراف و اگر از مقابله بود دلالت کند بر خیر و سعادت در کارها با اهل علم و ظهور بیماری
در عراق و کدورت اهل صلاح و علما و ضعف در کار دین **اتصال قمر بعد از انصراف از اجتماع و**
استقبال بر شمس در ثور از مقارنه دلالت کند بر پیدا شدن صلاح در کارهای مردم و تمامی
عامه و اگر از تسدیس بود دلالت کند بر قوت حال اهل صلاح و استقامت احوال علما و فقها
و اصحاب دیانت و توسط حال پیران و زیادتی سعادت مردمان خاصه در ولایت جرجان و طبرستان
اگر از تربیع بود دلالت کند بر بی‌نعمتی علما و فقها و جدل میان اهل علم و در باب مذهب و فتنه
در میان اهل صلاح و اگر از تثلیث بود دلالت کند بر قوت اهل صلاح و ورع و دهاقین و اشراف
و بزرگان و اهل ادب و ارباب قلم و اگر از مقابله بود دلالت کند بر توسط حال وزرا و اهل حرث
و سادات **اتصال قمر بعد از انصراف بر شمس در جوزا** از مقارنه دلالت کند بر ظهور صلاح و خیر در عالم و نیکی
حال ستوران و جستن بادهای خنک و خوشی هوا اگر از تسدیس بود دلالت کند بر ظهور صلاح و خیر در عالم

و اتفاق وزرا و اشراف و زیادتی سعادت بزرگان و یافتن جاه و منزلت از پادشاه و ارتفاع
قدر اهل علم و اگر از تربیع بود دلالت کند بر بخور و حرارت هوا و جستن بادها و کدورت علما
و اگر از تثلیث بود دلالت کند بر نیکی حال اشراف و سعادت دبیران و اهل علم و استقامت
احوال بیع و شرا و ارزانی نرخها و اگر از مقابله بود دلالت کند بر توسط احوال علما و قضاة و [illegible]
جدل و منازعت در میان ارباب مذاهب **اتصال قمر بعد از انصراف مشتری در برج سرطان**
از مقارنه دلالت کند بر ظهور خیر و صلاح در عالم و نیکی حال مستوره و اگر از تسدیس بود و
دلالت کند بر سعادت حال عامه خلایق و پیدا شدن نیکی در احوال وزرا و در باب صلاح
و یافتن مرادها و استقامت احوال جاسوسان و اگر از تربیع بود دلالت کند بر فتنه و منازعت
در مذاهب و خصومت و جدل میان علما در کارهای دین و اگر از تثلیث بود دلالت کند
بر قوت احوال اشراف و وزرا و پیدا شدن خیر و سعادت میان عامه مردم و اگر از مقابله
بود دلالت کند بر ضعف حال وزرا و قضاة و اشراف و کساد بازارها و مخالفت میان اهل علم و ار
باب دین و [illegible] **اتصال قمر بعد از انصراف مشتری در برج اسد** از مقارنه دلالت کند بر پیدا شدن
عدل و انصاف و شفقت ملوک بر رعایا و اوساط الناس و اگر از تسدیس بود دلالت کند بر استقامت
احوال مردمان اصیل و سادات و اشراف و مشغول بودن مردم بکارهای دین و صلاح و قوت
حال عامه و نیکی [illegible] و اگر از تربیع بود دلالت کند بر ظهور تشویش و فتنه میان لشکریان و مخالفت
اهل صلاح و خصومت و جدل میان اهل علم و تباهی حال عامه اگر از تثلیث بود دلالت کند
بر قوت حال مشایخ و استقامت احوال ملوک و پیدا شدن اعدا و ز پادشاهان منزلتها و رفعت
یافتن علما از ملوک و اگر از مقابله بود دلالت کند بر نکبت رسیدن اشراف از
پادشاه و وقف و توسط احوال و در بعضی مواضع عفونت هوا بود **اتصال قمر بعد از انصراف
مشتری در سنبله** از مقارنه دلالت کند بر پیدا شدن عدل و انصاف و شفقت ملوک بر رعایا و او
ساط الناس و اگر از تسدیس بود دلالت کند بر استقامت مردم اصیل و سادات و مشغول بودن
عامه مردم بکارهای دین و قوت علما و نیکی [illegible] و اگر از تربیع بود دلالت کند بر ظهور تشویش و فتنه میان
لشکریان و مخالفت اهل سلاح و خصومت و جدل میان اهل علم و فضل و تباهی احوال عوام
و اگر از تثلیث بود دلالت بر قوت مشایخ و استقامت احوال پادشاه و ظهور عدل و دا
د و زیادتی منزلت اشراف و بخشش ملوک در باره علما و اگر از مقابله دلالت کند بر تو
سط حال بزرگان و دبیران و تباهی صلاح و منازعت میان ایشان و اهل علم و مخا
لفت در مذاهب **اتصال قمر بعد از انصراف مشتری در برج میزان** از مقارنه دلالت کند بر
خیر و صلاح در مردم و میل نمودن بخوبی و خیرات و اگر از تسدیس بود دلالت کند بر خیر و سعادت

در بلاد

در بلاد عراق و بلخ و بدخشان و اگر از تثلیث بود دلالت کند بر استقامت احوال دبیران
و اگر از تربیع بود دلالت کند بر خوب [illegible] خیر و اصلاح و سعادت کار عامه مردمان و ظهور فتنه و در زمین
بلخ و حرارت اگر از مقابله بود دلالت کند بر ظهور وبا در مردم و جاری شدن خون و [illegible]
را هوا غالب شدن و [illegible] **اتصال قمر بعد از انصراف مشتری در برج عقرب**
از مقارنه دلالت کند بر خیر و صلاح مردم و ظهور عدل و انصاف در جمیع ممالک و اگر از تسدیس بود
دلالت کند بر استقامت احوال علما و اهل ادیان و نیکی بازار [illegible] و زیاده شدن منزلت قضاة
و حکام اگر از تربیع بود دلالت کند بر مخالفت اهل علم و دین و جدل در مذاهب و [illegible] اهل صلاح
اگر از تثلیث بود دلالت کند بر خیر و سعادت عامه خلق و ارزانی نرخ بازار و ظهور عدل و انصاف
میان خاص و عام و شفقت کردن ملوک بر رعایا و اگر از مقابله بود دلالت کند بر تمام شدن
کار مردمان و مشغول بودن [illegible] و پیدا شدن [illegible] و مخالفت میان علما و نکبت
بعضی از کتاب و حساب **اتصال قمر بعد از انصراف مشتری در برج قوس** از مقارنه دلالت کند بر خیر
و صلاح مردم و پیدا شدن عدل و انصاف در جملها و اگر از تسدیس بود دلالت کند بر نیکی حال
اهل علم و دین و خوشی ارباب و زیادتی شرف که قضاة و حکام و اگر از تربیع بود دلالت کند
بر مخالفت میان اهل علم و دین و پیدا شدن جدل در مذاهب و کدورت میان ملوک
و اهل صلاح و اگر از تثلیث بود دلالت کند بر خوشی و نیکی کار [illegible] و ارزانی نعمت و اسباب
دین از کتب و غیره اگر از مقابله بود دلالت کند بر تباهی حال لشکریان و اهل سلاح **اتصال
قمر بعد از انصراف مشتری در برج جدی** از مقارنه دلالت کند بر خوشی احوال علما و عدل و دا
د میان [illegible] و اگر از تسدیس بود دلالت کند بر آشکارا شدن کارهای خیر پوشیده
و نیکی حال ارباب صنایع و مشایخ و پیدا شدن [illegible] اگر از تربیع بود دلالت کند بر توسط
حال عامه و [illegible] بودن [illegible] و تاریکی و نقصان جاه بعضی از علما و [illegible] و اگر از تثلیث
بود دلالت کند بر خیر و سعادت کارهای عالم و اگر از مقابله بود دلالت کند بر تباهی احوال
اشراف و حال عوام و بیماری [illegible] و لشکریان و پیدا شدن تشویش در اهل صلاح
و اتصال قمر بعد از انصراف مشتری در برج دلو از مقارنه دلالت کند بر خوشی اهل علم
و صلاح و استقامت کار اهل ادب و علم و اگر از تسدیس بود دلالت کند بر استقامت کار
مشایخ و دهاقین و پیدا شدن کارهای عجیب میان عامه و اگر از تربیع بود دلالت کند
بر منازعت و مخالفت میان پادشاهان و اهل سلاح و [illegible]
و اگر از تثلیث بود دلالت کند بر رواج کارهای دهاقین و [illegible] بادها و نیکی مزارعان و اهل رو
ستاق و اگر از مقابله بود دلالت کند بر ظهور کینه میان عامه و بسیار تعصب میان دبیران و ظهور

ف و در عالم اتصال قمر بعد از انصراف مشتری در حوت از مقارنه دلالت کند بر تراید آب
چشمه‌ها و مشغول بودن مردم بعمارت جوی و کاریز و چاه و اگر از تربیع بود دلالت کند بر مخالفت
علما و توسط اهل عوام و اگر از تسدیس و تثلیث بود دلالت کند بر خیر و صلاح و سلامتی کار رعا
یا و ظهور عدل و حمد در الطاف از ملوک و موافقت مردم و اگر از مقابله بود دلالت کند
بر تباهی حال عامه و جور کشیدن از لشکریان اتصال قمر بعد از انصراف از اجتماع و استقبال
مریخ در حمل از مقارنه دلالت کند بر ظهور مخالفت میان سپاهیان و خروج دشمنان و قوت
لشکریان و بسیاری حقد و حسد و اگر از تسدیس بود دلالت کند بر قوت اهل سلاح و سردا
ران و حرکت عسکر و بسیاری اراجیف وقف و حال مردم و اگر از تربیع بود دلالت کند بر خونریز
و منازعت و مخالفت میان اهل سلاح و تباهی وقف در اهوا و غلبه خوف و کثرت لشکر
و اگر از تثلیث باشد دلالت کند بر ظفر یافتن ملوک بر اعدا و نیکوئی احوال اشراف و نقیب
اهل سلاح و لشکریان و پیدا شدن حوادث در هوا و فتنه و حرب و جدل در میان خاص و عام
و اگر از مقابله بود دلالت کند بر ریختن خونهای ناحق و پیدا شدن قحط و وبا در عامه و بسیاری رعد
و برق و حرارت و سرخی در هوا و در زمان خریفها و پیدا شدن فزع در میان مردمان اتصال
قمر بعد از انصراف مریخ در برج ثور از مقارنه دلالت کند بر کثرت فتنه و ریختن خونهای
ناحق و فتنه و شورش و حرب و منازعت در بی دلیه و در میان مردمان و اگر از تسدیس بود دلالت
کند بر قوت احوال بازاریان و بسیاری رعد و برق و متواتر شدن باران و در زمان خریفها و نیکی حال
اهل سلاح و اگر از تربیع بود دلالت کند بر حرب و فتنه در اطراف وقف و حال عامه و فزع و ترس
در مردم و ظهور جور و ظلم و ستم و دست یافتن ظلمه بر رعیت و بسیاری اراجیف و تغیر و زوال
و تباهی اهوا و اگر از تثلیث بود دلالت کند بر نیکی احوال مردمان سپاهی و بسیاری فواید دوست
کاران و اگر از مقابله بود دلالت کند بر خروج دشمنان از جهت جنوب و متوسط بودن حال ... و در آن
و اهل کار رشد و تباهی احوال عامه اتصال قمر بعد از انصراف مریخ در برج جوزا از مقارنه دلالت
کند بر بسیاری فتنه و شورش و خونریختن و هبوب ریاح و اگر از تسدیس بود دلالت کند بر توسط حال
سرهنگان و اهل سلاح و میل هوا بگرمی و حرکت لشکرها و اگر از تربیع بود دلالت کند بر خونریزش
و بسیاری بادهای گرم و تباهی کار عامه و اگر از تثلیث بود دلالت کند بر قوت حال اهل صلاح
و جستن بادهای حاره و ظفر یافتن ملوک بر منازعان و دشمنان و اگر از مقابله بود دلالت کند
بر توسط حال بران و تجار و کثرت فتنه و ظهور وقف و در اطراف و شوارع اتصال قمر بعد از انصراف مریخ
در سرطان از مقارنه دلالت کند بر بسیاری ظلم و فتنه و حدوث حوادث و تباهی حال عامه
مردمان و علامات و آیات در هوا و شورش در رعیت و تظلم ایشان و قهر کردن بعضی بر بعضی و اگر از تسدیس

بود دلالت کند

بود دلالت کند بر دوش بادها و امن راهها و نیکی حال لشکریان و سرهنگان و ارباب سلاح
و سروران و اگر از تربیع بود دلالت کند بر بسیاری حرب و فتنه و کثرت ریختن خون و حدوث سرخی در
هوا و غلبه و زوال وقف و در عالم و اگر از تثلیث بود دلالت کند بر حرکت لشکریان و نیکی اهل
سلاح و اگر از مقابله بود دلالت کند بر گرمی هوا و حرکت لشکرها و وقف و در طرق و تغیر
ریاح و تاریکی هوا و تباهی حال مردم اتصال قمر از انصراف مریخ در اسد از مقارنه دلالت
کند بر هبوب ریاح حاره و ظهور ظلم و ستم و وقف و در عالم و اگر از تسدیس بود دلالت
کند بر استقامت حال اهل سلاح و میل هوا بگرمی و خشکی و جستن بادهای گرم و در زمان خریفها
و اگر از تربیع بود دلالت کند بر نا امنی راهها و امراض حاره و حادثه و بدی هوا و اگر از تثلیث
بود دلالت کند بر نیکی حال اهل سلاح و خوشی احوال ملوک و اهل خوف و بزرگان و اگر از
مقابله بود دلالت کند بر وقف در راهها و گرمی هوا و حرکت لشکریان و گرانی نرخها اتصال قمر بعد
از انصراف مریخ در برج سنبله از مقارنه دلالت بر بسیاری حرب و فتنه و خصومت میان
عامه مردمان و تباهی راهها از دزدان و اگر از تسدیس بود دلالت کند بر نا امنی راهها و
مکنت بعضی از اهل وقف و نیکی حال و اگر از تربیع بود دلالت کند بر احراق شهرها و
ریختن خونها و وقف و عامه و شورش در ولایتی که منسوب سنبله باشد و اگر از تثلیث بود دلا
لت کند بر ظهور فتنه میان اهل وقف و استقامت احوال اهل سلاح و سلامتی احوال
عامه مردمان و اگر از مقابله بود دلالت کند بر وقف و حال لشکریان و سرهنگان و جدل میان
اهل علم و فضل سپاهیان و اهل تنجیم اتصال قمر بعد از انصراف مریخ در میزان از مقارنه
دلالت کند بر منازعت میان عامه و تغیر هوا و اگر از تسدیس بود دلالت کند بر ظهور
سرخی در هوا و نیکی احوال بزرگان و سادات و در زمان خریفها و اگر از تربیع بود دلالت
کند بر بسیاری فتنه و در زمین تغیر احوال و منازعه در میان مردمان و جستن بادهای گرم و اگر
از تثلیث بود دلالت کند بر قوت حال اهل سلاح و حرکت لشکریان و ظهور جدال و اخبار
اراجیف و اگر از مقابله بود دلالت کند بر وقف در راهها و حرکت لشکریان و بسیاری فتنه
و دروغ اتصال قمر بعد از انصراف مریخ در عقرب از مقارنه دلالت کند بر ظهور شدت
بیش عامه و سرخی هوا و ایمنی راهها و ریختن خونها و پر دل آمدن حرب و فتنه میان عامه
و اگر از تربیع دلالت کند بر قوت ارباب وقف و بدی راهها و فتنه و شورش و غلبه و عزل و اگر
از تثلیث بود دلالت کند بر میل هوا بگرمی و خشکی و حرکت اهل صلاح و جستن بادهای ناخوش
و اگر مقابله بود دلالت کند بر ظهور فتنه در بلاد و فراوانی مخالفت و حرب میان ار
باب سلاح و لشکریان و کشتن گشتنها و تباهی حیوانات آبی اتصال قمر بعد از انصراف

بمریخ در قوس از مقارنه دلالت کند بر خونریختن و فساد احوال لشکریان و اهل سلاح
و از تسدیس دلالت کند بر شدت حرارت مزاج بزرگان و قوت لشکریان و از تربیع دلالت
کند بر وقوع فتنه و بیم دیده میان اهل سپاه و آتش افتادن در جایها و از تثلیث بود دلالت
کند بر قوت اهل ادیان و تنگی حال لشکریان و تنگی گرما و ظهور سرخی در هوا و از مقابله دلالت
کند بر ظهور حرب و فتنه و خونریختن و قوت اهل شر و فساد و دنائت نیز زیرا اتصال قمر بعد
انصراف بمریخ در برج جدی از مقارنه دلالت کند بر قوت احوال لشکریان و فساد و رداءة
و بدی حال عامه و کثرت و آفت مردم سپاهیان و از تسدیس دلالت کند بر قوت احوال لشکر
یان و فساد و رداءة و بدی حال عامه و کثرت و آفت مردم و سپاهیان و از تسدیس دلالت کند بر سر
دی هوا و جستن بادهای تند جنوبی و حرب و فتنه و از تربیع دلالت کند بر سرخی هوا و منازعت
میان مردم و اهل سلاح و ظفر یافتن بر اعدا و از مقابله دلالت کند بر جستن بادهای مختلف
و هبوب ریاح و از تثلیث دلالت کند بر سختی و نزاع میان سپاهیان و فزع و خوف ایشان
و فساد و طرف و دشواری و قلت میاه اتصال قمر بعد از انصراف بمریخ در برج دلو از مقارنه دلا
لت کند بر حرب‌های سخت و منازعت و خونریختن در شهرها و کثرت جور و از تسدیس دلالت
کند بر ظهور سرخی در هوا و جستن بادها و بسیار آمدن تنگی در کارهای عامه و از تربیع دلالت
کند بر سختی لشکریان و سرهنگان و پیدا شدن فزع و ترس در خاطرها و از تثلیث
دلالت کند بر قوت اهل سلاح و لشکریان و استقامت احوال عامه و جستن بادهای
جنوبی و میل هوا بگرمی و خشکی و از مقابله دلالت کند بر تباهی حال هوا و پیدا شدن
بلا در میان عامه مردم اتصال قمر بعد از انصراف بمریخ در برج حوت از مقارنه دلالت کند
بر پیدا آمدن فساد در عالم و ریخته شدن خون در شهرها و از تسدیس دلالت کند
بر تسلط شر و فساد و دیدن فتنه و تنگ شدن کار مردم و از تربیع دلالت کند
بر وقوع شر و خونریختن و شورش و حرب میان اهل سلاح و از تثلیث دلالت کند بر
صلح میان سپاهیان و اهل حرب و تنگ شدن کارها و از مقابله دلالت کند بر ایمنی سلو
ها و تنگی حال زنان خاصه خواتین منقطعه اتصال قمر بعد از انصراف از اجتماع و استقبال بزهره
در حمل از مقارنه دلالت کند بر شادی و خرمی و رسیدن مردم بشهوات و لذات
و پیدا شدن عشق و دوستی در میان مردم و از تسدیس دلالت کند بر خوشی
هوا و میل برطوبت و جستن بادها و ارزانی نرخها و تنگی حال عامه و از تربیع دلالت
کند بر فساد هوا و بدی حال طرب و تنگی میان ایشان و از تثلیث دلالت کند
بر اعتدال هوا و آمدن امطار بسیار و از مقابله دلالت کند بر فساد احوال زنان و مطربان

و خداوندان لهو و طرب و تنگی میان اهل زهد و علم تنبیه بر ارزودان مشتبه مخفی نماند که ابو
معشر ترجیح داده قمر را بعد از انصراف از اجتماع و استقبال بر تربیع سفلی نسبت داده‌اند و این
محال است پس علت آنچه در وقت اجتماع و تربیع سفلی و تثلیث خاص میخوانند بود و با محاق زن آفتاب
باشد با طرف مضیء طرف مقابل از شق اول چون قمر از موضع اجتماع منصرف شود تا از
مد شد پس ایشان بگذرد تربیع خوانند پس قمر بعد از انصراف به شد پس رسیده
باشد به تربیع و در شق دوم نیز باین طریق است الا آنکه موضع شد پس در این شق اقرب
است بموضع اجتماع از شق اول و در شق سیم بمقارنه ایشان مرتبه کمال تحقق و در استقبال
قمر بعد از انصراف بمقابله و تثلیث سفلی میخوانند اما تربیع منجذب عنه است
نیز بقیاس آنکه در اجتماع گفتیم و این باندک تاملی ظاهر شود و چون تامل شود الکابر هر
چند از قیاس دور باشد واجب گشت که گوئیم مراد ابو معشر بعد از انصراف قمر
از آفتاب خروج از تحت الشعاع بود یعنی که مستعد رؤیت شده باشد و چون چنین باشد
میتواند بود که زهره در طرف جنوب بر خط اعظم رسیده باشد و بعد سواد در حال که
رؤیت بچهار درجه یا بیشتر باشد پس در مصورات قمر بعد از خروج از تحت الشعاع از
مد شد پس زهره گذشته باشد و منسوبه تربیع بود اما عطارد را نیز در منطقه صورت
ببینند و چنانکه بر آن که تحقق نماید لکن در اواخر صوره ممکن است چه بعد سواد در حال رؤیت
هلال در آن بلاد از بیست درجه تجاوز میکند و چون چنین شد در حال رؤیت از حال
ست پس عطارد گذشته منسوبه تربیع میشود لکن بضعف این دو وجه خاصه وجه ثانی بر ذوی التحقیق
مخفی است و چون این دو امر در اجتماع با این توجیه تحقق پذیرفت و امکان نیز هر چند
در استقبال معتقد نباشد اتصال قمر بعد از انصراف بزهره در برج ثور از مقارنه دلالت
کند بر ظهور شادی و نشاط در میان مردم و تنگی حال عامه خلایق و کاسبی بازارها و ارزانی
قوت و از تسدیس دلالت کند بر تنگی حال زنان و خداوندان لهو و طرب و از منع و عفیف مردم
بکارهای لطیف و پاکیزه و از تربیع دلالت کند بر فساد حال زنان و اعتدال و ارزانی
نرخها و پیدا شدن چیزهای دوست و در کارهای مردمان و از تثلیث دلالت کند بر بسیار
لهو و لعب و شادی در میان عامه و تنگی احوال ایشان و جستن بادها و آمدن بارانها و مایل
بودن هوا برطوبت و رسیدن چیزها فرخنده و از مقابله دلالت کند بر فساد حال زنان
و ارباب غنا و فواید مردم و رضایع اتصال قمر بعد از انصراف بزهره در جوزا از مقارنه دلالت
کند بر قوت احوال زنان و دوران و ارباب قلم و تجار و توانگران و از تسدیس دلالت کند
بر ظهور لهو و لعب و شادی در عامه مردم و مشغول بودن بنشاط و کامرانی و آمدن باران و رعد و برق و گرد

و تراید میاه و از تربیع دلالت کند بر فساد حال زنان و خصومت شدن ایشان از ازدواج و از تثلیث دلالت کند
بر اشتغال مردم بنشاط و شادی و تغیر هوا و جستن بادهای مختلف و چیزهای اراجیف و از مقابله
دلالت کند بر مشغول مردم بلهو و طرب اتصال قمر بعد از انصراف بزهره در سرطان از مقارنه
دلالت کند بر نیکی حال هوا و قوت حال زنان و ارباب ملاهی و از تسدیس دلالت کند بر نیکی حال
میوها و نباتات و اعتدال هوا و باران در مواضع مستعده و از مقابله دلالت کند بر فساد
حال مردمان و ... سرد شدن هوا و ظلمت و ظهور حشرات الارض اتصال قمر بعد از انصراف
بزهره در اسد از مقارنه دلالت کند بر نیکی لطف ازدواج و از تسدیس دلالت کند
بر حصول مراد ملوک و اکابر و اعیان و دولت و اشراف و نیکی حال مردم و حصول امال عامه
از اشراف و از تربیع دلالت کند بر هلاک زنان اکابر و ظهور رفاهیت در احوال زنان و ار
باب موسیقی و از تثلیث دلالت کند بر شادی اشراف و سرور بعضی از فرماندهان و از مقا
بله دلالت کند بر خروج اعدا ملوک و عداوت ایشان از اشرار و اهل فتنه اتصال قمر
بعد از انصراف بزهره در سنبله از مقارنه دلالت کند بر میانه بودن احوال زنان و از تسدیس
دلالت کند بر توسط احوال هوا و مایل شدن بر رطوبت و برودت در مکان منفعه
و نیکی حال اهل طرب و از تربیع دلالت کند بر جستن بادهای مختلف و نی لطف شده در ازدواج
و در زاری نرخها و از تثلیث دلالت کند بر قوت احوال زنان خاصه کنیزان و میل هوا بسردی
و از مقابله دلالت کند بر تاریکی هوا و جستن بادهای مختلف و ظهور رنج در میان عوام اتصال
قمر بعد از انصراف بزهره در برج میزان از مقارنه دلالت کند بر نزول باران و جستن بادهای
مختلف و تاریکی هوا و از تسدیس دلالت کند بر ظهور نشاط و طرب در میان مردم و قوت
احوال زنان و موافقت ازدواج و دوستی و از تربیع دلالت کند بر پیدا شدن عداوت و منا
زعت میان ازدواج و دشواری کارهای ایشان و میانه بودن احوال اهل طرب و از تسدیس
دلالت کند بر قوت احوال زنان و اهل طرب و کثرت ملبوسات و بسیاری اراجیف میان عامه
و از مقابله دلالت کند بر نزاع اهل طرب و فساد احوال عامه زنان اتصال قمر بعد از انصراف
بزهره در عقرب از مقارنه دلالت کند بر توسط حال عورات و از تسدیس دلالت کند بر ظهور
نشاط و شادی در عامه و از تربیع دلالت کند بر کثرت کذب و تهمت بر زنان و تباهی حال
ایشان و از تثلیث دلالت کند بر قوت اهل ملاهی و مناهی و نیکی کارهای عامه و مایل بودن
هوا بر رطوبت و از مقابله دلالت کند بر فساد حال و نوشت کارها و رنج زنان و کودکان اتصال
قمر بعد از انصراف بزهره در قوس از مقارنه دلالت کند بر قوت حال اهل طرب و نشاط زنان
و تاریکی هوا و آمدن باران و ... و کارهای مطربان و ظهور مغنیان تازه و از تربیع دلالت کند

برخلف

بر خلف میان اهل طرب و زنان و جدال میان اصحاب زهره و میان مشتری و از تثلیث دلالت کند
بر رطوبت هوا و آمدن برف و حباب و اشتغال عامه به نشاط و شادی و از مقابله دلالت کند
بر وفات بزرگی و تاریکی هوا و آمدن باران گاه اتصال قمر بعد از انصراف بزهره در جدی و مقارنه
دلالت کند بر سرد شدن هوا و آمدن باران و گاه جستن بادها و از تسدیس دلالت کند بر تری هوا
و آمدن چیزهای خوش و سعادت مردمان و از تربیع دلالت کند بر سرما و تاریکی هوا و بارندگی و تبا
هی احوال زنان و از تثلیث دلالت کند بر حدوث بارانهای خورد و قطره و تری هوا و از مقابله دلا
لت کند بر مرگ زنان و تباهی حال ایشان اتصال قمر بعد از انصراف بزهره در دلو از مقارنه
دلالت کند بر اشتغال عامه بشهوات و لذات و نزهت و از تسدیس دلالت کند بر کثرت
باران و باد و تاریکی هوا و نیکی حال عامه و از تربیع دلالت کند بر فساد احوال زنان و حدوث رعد
و برق و از تثلیث دلالت کند بر شادی عامه و فزاید اهل صنعت و ساکنان بازار و رواج کار
ایشان و از مقابله دلالت کند بر تباهی حال زنان و دشواری کار ایشان اتصال قمر بعد از انصراف
بزهره در حوت از مقارنه دلالت کند بر قوت احوال زنان و شادی عامه و بسیاری بارانها و سر
دی هوا و از تسدیس دلالت کند بر قوت اهل طرب و مشغول بودن مردمان بلهو و لعب و بسیاری
شهوات از عامه و میل هوا بتری و تاریکی و جستن بادهای مختلف و از تربیع دلالت کند بر قلت
شادی عامه و غلبه شدن خوفهای مردم سفله و دونان و از تثلیث دلالت کند بر تغوب اهل طرب
و مسافران و زنان و تری هوا و از مقابله دلالت کند بر تباهی احوال زنان و جستن بادها و آ
مدن باران و برف و مرگ و تباهی کارهای اهل طرب اتصال قمر بعد از انصراف از اجتماع
و استقبال بعطارد در برج حمل از مقارنه دلالت کند بر قوت احوال دبیران و مستوفیان و
آمدن بادهای غبارناک و از تسدیس دلالت کند بر قوت حال کتاب و تیز رو پیدا شدن
مکر و دروغ و حیله میان مردمان و از تربیع دلالت کند بر مخالفت بزرگان و اهل سلاح
سبب دبیران و مستوفیان بشه مخفی نماند که نظر تربیع میانه قمر و عطارد در این صورت است
و قبل ازین در اعتقاد او بر آنکه الفرد ... چنانچه مذکور شده است
از تثلیث دلالت کند بر قوت احوال دبیران و مستوفیان و ارزانی نرخ و بسیاری چیزها و جستن
بادهای خنک اتصال قمر بعد از انصراف بعطارد در ثور از مقارنه دلالت کند بر ارتفاع گرد
و غبار و جستن بادهای مختلف و از تسدیس دلالت کند بر جستن بادهای مختلف و آمدن باران
و میل هوا بتاریکی و از تربیع دلالت کند بر منازعت و جدال میان عامه و وقف بازارها و بی
منفعت دبیران و مستوفیان و از تثلیث دلالت کند بر نیکی حال تیز روان و مستوفیان و اهل بازار و بسیاری
اراجیف و انقطاع احوال اهل طرب و ادب و از مقابله دلالت کند بر وزیدن بادهای زیان

کار و تباه شدن میوها از وزیدن بادهای مختلف و مشکل شدن کارها و توسط احوال کدیور و بازرگانان
اتصال قمر بعد از انصراف عطارد در جوزا از مقارنه دلالت کند بر تنگی احوال دبیران و متصرفان و از ت
ثلیث دلالت کند بر استقامت احوال و جستن بادهای جنوبی و میل هوا بگرمی و خوبی احوال
دبیران و کدیور و متصرفان و از تربیع دلالت کند بر مخالفت میان مردم و بیماری کودکان و تغیر هوا
و پیدا شدن غبار و تباهی احوال دبیران و از تثلیث دلالت کند بر توسط احوال بازار و تباهی
نرخها و میل هوا بتری و استقامت کار اهل ادب و از مقابله دلالت کند بر فساد احوال اهل
کتاب و دبیران و میانه بودن حال اهل تجارت و کساد بازارها و پیدا شدن تاریکی در هوا
اتصال قمر بعد از انصراف عطارد در سرطان از مقارنه دلالت کند بر جستن بادهای مختلف
و خبرهای اراجیف و از تسدیس دلالت کند بر وقوع جنگها و راست و تنگی حال دبیران و متصرفان و تنگی
و از تربیع دلالت کند بر ظهور برف و دروغ میان عامه مردم و کساد بازارها و تباهی احوال حقیر و مسکین
و جستن بادها و تاریکی هوا و از تثلیث بر قوت احوال دبیران و متصرفان و سلامتی کودکان
و میل هوا بتری و آمدن باران و جستن بادها و از مقابله دلالت کند بر فساد احوال عوام
و متصرفان و دبیران و جستن بادهای مختلف و خبرهای اراجیف **اتصال قمر بعد از انصراف
عطارد در برج اسد** از مقارنه دلالت کند بحدوث ریاح حاره و میل هوا بغایت حرارت
و رفت و از تسدیس دلالت کند بر سعادت بزرگان و دبیران و دانایان و کفایت و هدایا
از متصرفان ملوک و از تربیع دلالت کند بر مرگ مردی بزرگ از دیوانیان پادشاه و سلا
متی کودکان و بسیاری اراجیف و از تثلیث دلالت کند بر رسیدن اخبار خوش و قوت حال
وزرا و اشراف و تنگی و از مقابله دلالت کند بر خروج اعدا بر ملوک از دبیران و طبقات عطارد
و تباهی احوال و جستن بادهای گرم و **اتصال قمر بعد از انصراف عطارد در سنبله** از مقارنه دلالت کند
بر جستن بادهای خشک و تنگی احوال سوداگران و متصرفان و بسیاری هیج و تنگی حال و از تسدیس دلالت کند
بر جستن بادهای سخت و سلامتی کودکان و از تربیع دلالت کند بر فساد و حال تنگی و بسیاری خصومت
میان عامه و تغیر هوا و آمدن بارانهای نافع و کاسدی بازارها و ارزانی نرخها و از تثلیث دلالت کند بر بسیاری
منفعت در صناعت و تنگی و ناخوشی هوا و از مقابله دلالت کند بر جستن بادهای سخت و بسیاری
و پیدا شدن درد و داد در میانه ارباب صنایع و قوت تنگی و متصرفان و ناخوشی عامه و کساد بازارها
و ارزانی نرخها **اتصال قمر بعد از انصراف عطارد در میزان** از مقارنه دلالت کند بر قوت حال تجار
و آمدن اخبار سارّه و از تسدیس دلالت کند بر تنگی حال تجار و ظهور اراجیف و استقامت احوال
اشراف و بادهای مختلف و از تربیع دلالت کند بر تنگی حال تجار و ظهور اراجیف و استقامت
احوال اشراف و بادهای مختلف و از تربیع دلالت کند بر مرگ و کساد بازارها و تنگی احوال اهل طرب و از مقابله

دلالت کند

دلالت کند بر حرارت هوا و بادهای خشک و بسیاری اراجیف و اخبار دروغ **اتصال قمر بعد از انصراف عطارد
در عقرب** از مقارنه دلالت کند بر هبوب بادهای مختلف و ربیع کودکان و از تسدیس دلالت کند بر حرارت
هوا و بادهای خشک و بسیاری اراجیف و از تربیع دلالت کند بر فساد احوال تجار و بیکاری عامه مردم
و اهل بازار و فساد حال اهل سلاح و از تثلیث دلالت کند بر فساد نباتات از بادهای مختلف
و باران و از مقابله دلالت کند بر تباهی اهل حساب و دبیران و بیکاری جنگیان **اتصال قمر بعد از
انصراف عطارد در برج قوس** از مقارنه دلالت کند بر تنگی میان عامه و بیماری اطفال و از
تسدیس دلالت کند بر قوت حال تجار و مزدوران و وقوع اخبار درست و وزرا و از تربیع دلا
لت کند بر جستن سرد و تنگی سوداگران و متصرفان و کثرت خصومت میان بازاریان
و از تثلیث دلالت کند بر قوت احوال اهل علم و صلاح و استقامت حال دبیران و تغیر هوا و از مقا
بله دلالت کند بر سرمای سخت و تسلط رنجها و تگرگ و برف و در استقامت حال اهل شرف و
حرب و در کارها **اتصال قمر بعد از انصراف عطارد در جدی** از مقارنه دلالت کند بر گرانی نرخها و تباهی
احوال مردمان و از تسدیس دلالت کند بر وزیدن باد سرد و بسیاری اراجیف و تنگی احوال شر
یح و دهاقین و فساد نهان صنایع و از تربیع دلالت کند بر ظهور کذب و مخالفت در میان اهل علم
و جستن بادهای سرد و از تثلیث دلالت کند بر صلاح حال مردم و قوت علما و اشراف
و اهل صلاح و از مقابله دلالت کند بر فساد احوال وزرا و ارباب قلم و آمدن برف و تگرگ
و کثرت بارانها **و اتصال قمر بعد از انصراف عطارد در برج دلو** از مقارنه دلالت کند بر جستن
بادها و آمدن برف و سحاب و تنگی سوداگران و کاسدی بازارها و از تسدیس دلالت کند بر صلا
ح حال دبیران و اهل علم و استقامت احوال صنایع و دهاقین و جستن بادهای ناخوش و از تربیع
دلالت کند بر هبوب ریاح بارده عاصفه و سرما و ظلمت هوا و تنگی علما و اهل دین و خط
دبیران صلاح و از تثلیث دلالت کند بر قوت حال اهل علم و مهندسان و استقامت کار وزرا
و اهل کشت و زرع و بسیاری فواید آن و از مقابله دلالت کند بر زیادتی آب چشمها و قوت علما
و زوال و بریده شدن راه و سختی سرما **اتصال قمر بعد از انصراف عطارد در حوت** از مقارنه
دلالت کند بر قوت حال وزرا و علما و اهل دیانت و ظهور عدل و انصاف میان مردم عامه و اهل
اسواق و از تسدیس دلالت کند بر قوت حال اهل علم و دوام کارهای وزرا و از تربیع
دلالت کند بر قوت و موت مردی بزرگ از دبیران و متصرفان و تنگی او و از تثلیث دلالت کند بر تو
سط اهل علم و قضاء و قدر دهاقین و سعادت احوال فضلا و از مقابله دلالت کند بر تنگی اهل علم
و دین و ظهور درستی و لایت و رسمی ملات و رسواف **بودن قمر بعد از انصراف از تربیع و اتصال
خالی در برج** فامی از سیرات انست که در اول برج کوکب را ببیند و تا در آن برج باشد هیچ کوکب دیگر نبیند

وقوت کوکب خالی بر سبیل ضعیف بود به تر آنکه کوکب نحس باشد در برج حمل دلالت کند بر تسلط
حال ملوک و اشراف و ظهور سعادت از بعضی اهل صلاح و در برج ثور دلالت کند بر فساد
حال زنان و توسط کارهای اهل خراب و داد تا رود و وقوع جنگ در میان عامه مردمان و تنگی احوال صناعات
و اعتدال هوا و ارزانی غلها در جوزا دلالت کند بر توسط حال زنان و میل هوا بتری و حبس بادها
و تاریکی هوا در برج سرطان دلالت کند بر فزون سعادت در عالم و قوت اهل کار
و تنگی حال ارباب صنعت در برج اسد دلالت کند بر فساد حال چهارپایان و هلاک بعضی از
ستوران در برج سنبله دلالت کند بر تباهی حال زنان و ارباب طرب و اصحاب ملاهی در برج میزان
دلالت کند بر تباهی حال هوا و بسیاری حیوانات و فساد حال زنان در برج عقرب دلالت کند بر
تباهی حال هوا و غلبه اهل شر و فساد در برج قوس دلالت کند بر گشتن کارها و تنگی ظهور و فساد
حال کارگر در برج جدی دلالت کند بر فساد حال و کلاه جاسوسان و پیکان و عامه مردمان در برج دلو
دلالت کند بر تباهی زنان و ضرر در احوال عامه مردمان و استقامت احوال روستاق در برج حوت
دلالت کند بر ارزانی غلها و حیوانات اما و ظهور عدل و انصاف در مردم محاسده قمر بعد از
انصراف از اجتماع و استقبال بعقده راس در حمل دلالت کند بر زیادت شرف و بزرگی در اهل علم
و دیانت و ارباب قلم و صلاح و خصومت میان اهل طایفه ملوک و حکام و زیادتی قدر مشایخ
و اشراف و زهاد در برج ثور دلالت کند بر صلاح احوال اهل علم و اصحاب فقه و صلاح در جوزا
دلالت کند بر ظهور شخصی بزرگ و تعظیم ایشان از علما و اهل صلاح و زهد در سرطان دلالت کند بر
قوت حال مردمان و زیادتی قدر و جاه علما و بزرگان دین در اسد دلالت کند بر صلاح کار ملوک
و مردم بزرگ در سنبله دلالت کند بر نیکی کشت و زرع و عمارت و بوطن در برج میزان دلالت کند
بر قوت حال زنان پارسا و دستوران در عقرب دلالت کند بر قوت حال سپهسالاران و لشکریان
و امرا و اهل صلاح در قوس دلالت کند بر قوت حال دستوران و زیادتی در نسل ایشان در برج جدی
دلالت کند بر ظفر یافتن مردمان بکارهای مستور و ظهور اخبار و اراجیف در برج دلو دلالت کند
بر بسیاری رعد و برق و طغیان آب چشمها در برج حوت دلالت کند بر قوت احوال علما و زیاده
شدن آبها محاسده قمر بعد از انصراف از اجتماع و استقبال بعقده ذنب در حمل دلالت کند بر بیاعتنائی
بفکر بزرگان و عقلا در برج ثور دلالت کند بر تباهی احوال اشراف و بزرگان در برج جوزا
دلالت کند بر تباهی حال اشراف و ظهور حیله بسبب در برج سرطان دلالت کند بر تباهی حال
جز زیادت قران در اسد دلالت کند بر حیله و دروغ و نقصان و هم در برج سنبله دلالت کند
بر حرارت هوا و تاریکی در برج میزان دلالت کند بر فساد حال دواب و هوا در برج عقرب دلالت
کند بر فساد در مردم از ملوک حوادث زمینی و امکان زلزله در برج قوس دلالت کند بر نقصان مواشی و دواب

خاصه آب

خاصه آب در برج جدی دلالت کند بر نقصان جواهر معدنی خاصه نقره و سیماب در برج دلو دلالت کند
بر نقصان آب چشمها و کاریزها در برج حوت دلالت کند بر تنگی کار روانها و هلاک ملاحان و نقصان
آب چشمها والله اعلم و این فصل را بذکر بعضی مهمات ضروریه مستحسن که درین فن اهم مقاصد است
ختم کنیم بعون الله تعالی و توفیقه پس گوییم که اوضاع کواکب را از نظرات و اشکال و غیرها
از آنکه سبق ذکر یافته و از آنچه بعد ذکر خواهد یافت در صورت طالع بوادی و اجتماعات و استقبا
لات مقدم را و آن نزد قوم بسیار معتبر است خاصه که جزء مستولی طالع سال یا فصل باشند
باید ملاحظه نمود که احکام ایشان اکثر خطا افتد و از سر اجتماعات و استقبالات جز اعتبار دارد
ائمه در آن مرتبه و چندان که ایشان را به نیکو شیا نگوید پس مناسب این موضع آنست که در آن باب
بعضی اشارات بر سبیل توضیح و اختصار نموده شود که طالبان این صناعت را اسرار آن بدست
افتد بدانکه هر طالع از طوالع اجتماعات و استقبالات که مطابق طالع بوادی از سال و فصل باشد
اظهر دلالت بود و مقتضای آن طالع بیشتر بفعل آید مع هذا که سبب دلالت هر دو طالع نیز با هم
موافقت کند بدانکه از جزو مستولی بر طالع اجتماع و استقبال غافل نباید بود و حکم بر جزء مستولی
طالع کرده اند و در آن نیز جاری باید ساخت اما بآن قوت نباشد و نیز محتاج نخواهد دیگر نباشد بدانکه
تثلیث علوین را جمهور بابلیین و ایرانیان و هندیان معتبر گرفته اند پس اعداد الکوکبین در ادوار طوالع
مذکوره بود و امر مزبور مؤکد و مستحکم باشد علی الخصوص که بقوت ذاتیه باشد و شعاعات کواکب
مسعوده و ارایشه و براهنه باشد اگر زحل بود با وجود مصالحه پادشاه معظم بقوت مشتری باشد اگر
مشتری بود پادشاه معدل و این وضع در ادوار طوالع اجتماعات و استقبالات خود باعث
آن شود که دولت ایشان در آن ایام بغایت مستحکم و نزد ایشان باشد و حکم قران سعدین در
حوت نیز همین نوع بلکه قوی تر و مستحکم تر بود از آنکه گفتیم اوضاع قران و تربیع و مقابله نحسین را در آثار
ردیه قیاس توان نمود الی قوله بدانکه حکم مناظره سعدین بدرجه خاصه علامات است
است در حق ملوک و حکام خاصه که در زمان عشرت ایشان آفتاب باشند و به تر آنگاه بود که متحرق
بود در اول با وتد الارض بود و همچنین محاسده ذنب با هر دو نحس در وسط السما از معمول
سعود در عاشره و صلاح و سهم السعادت عکس این بود و این نخواهد و انتقال زمان قابل حکم
بود الا بر سبیل ضعف در امکان تعبیه بدانکه حصول مریخ در ادوار و تاثیر و میل بشر فتنه
و خروج دزدان و بدکاران سیما که راجع باشد اگر بجای مریخ زحل باشد بیماریهای سوداوی
و بعضی بیماری عارض گردد و از اجتماعات و استقبالات هر دو امر مؤکد باشد سست و خود همین
مشهور باشد و در درجه طالع یا رابع و اگر نیز این برج منحوس باشد قتل و حبس بود و از سیاست
ملوک بدانکه قران نحسین در طالع اجتماعات و استقبالات دلالت کند بر حاکم و عمل آن بلد را که برج

منسوبات رسد و دیگری که از او شنیده‌اند که اگر اعیان در طالع بوادی یا اجتماع و استقبال مقدم بر
آن باشد پادشاه الولایت رحلت نماید و ملکش دیگری فرو گیرد و این امر نزد این فقیر مجربست
چه در یکسال قران نحسین در برج جدی در یکی از این طوالع بود در خاطر فاتر این شکسته چنان خطور کرد
که والی چند رحلت می‌نماید این مضمون نزد او شنیدند و بکمال پادشاه ظل الله عرض نمودم بعد از
اندک زمانی این خبر در ایران شایع شد اگر قران مریخ و مشتری در برج بابه بود و سایر منسوبات مشتری
را در الولایت آفت رسد و صحبت عام گردد اگر قران زهره و مریخ باشد در طالع و عاشر
بوادی گوسپند پادشاه و مردم را آفت رسد و در طالع اجتماعات و استقبالات جز دگیه از اجتماع
باد و زراعات را آفت رسد اگر قران زهره و زحل باشد که این گفته اگر قران عطارد و مریخ بود آفت
منسوبات عطارد باشد اگر قران عطارد و زحل بود تنگی عظیم شود و موت خلایق و اگر قران سعدین
بود راحت و فراخی نعمت و آسایش و ایمنی روی نماید و از بلاها بخواهد تنبیه سهمین حرب در این
طالع نیز بر این نظر باشد و مقارنه و نظر عداوت مریخ با آن دلیل نخجیره باید دانست و مقارنه
و نظر عداوت زحل دلیل بیماری و تنگی تنبیه حکیم اول ارسطاطالیس گوید که هرگاه صاحب طالع منحوس
بمریخ و سعود بوی ناظر بود در طالع گنهکاران در آن ایام پادشاه و حکام خلاصی شوند و اگر چه مستحق
عقوبت باشند تنبیه اتصال صاحب طالع بصاحب سادس بتحویلات قمر دلیل مرگ باشد تنبیه
احتراق و تحت الشعاع دلیل بیماری و شغول و رسوب و فتنه خاصه که برج منقلب باشد چون خانه
ششم بجرم یا شعاع نحس منحوس شده باشد بیماریها از فراغ آن نحس حادث شود و اگر مشتری و قمر و عطارد
در صورت طالع نیکو باشند خاصه که عطارد ناظر بود خاصه در عاشر مرض علاج پذیر بود و بالجمله
سلامتی عطارد دلیل صحت ایشان بود و صواب افتادن معالجات اطبا تنبیه چون صاحب
طالع اجتماع و استقبال از کواکب بهمان باران باشد یعنی زهره و عطارد و قمر در برجهای باران
یعنی مثلثه آبی و واسطه او متصل بود یکی از کواکب دلیل بود بر بسیاری باران خاصه در اواش
باشد اگر آن کوکب قمر باشد بارندگی عام بود چنانکه اکثری از مواضع را شامل باشد و اگر
زهره بود بارندگی نافع بود و در ظلمت هوا و اگر عطارد بود بارندگی باشد ریح و ظلمت هوا و انقلاب
کوکب را مانع و منعطف رعایت نمودن از ارکان شروط است از آن غافل نباید بود تنبیه اگر یکی
از زهره و مریخ منصرف شود و به این کوکب پیوندد دلیل باران و نم باشد و اگر یکی از مشتری و عطا
رد منصرف شود و به دیگری متصل گردد دلیل کثرت و باران فی الجمله باشد و اگر یکی از شمس و زحل
منصرف شود و بدیگری پیوندد دلیل کدورت و سردی هوا و انسداد و حدوث برف باشد
سیما که زحل در عاشر بود و اگر زحل منقطع در او بود تاکید امر مذکور کند و ظاهر است که این شروط
بوقت و موسم و این اوضاع در وقت اجتماع و استقبال دیگر حسن مجیز و موثر باشد کما اشار الیه

المحقق الطوسی

المحقق الطوسی قدس سره تنبیه اتصال ماه بزهره از خانه عطارد و ابر و باران اکثر و سیما که این تا
نیز هم متصل باشند تنبیه حلول یکی از نیرین در دو تدوین دلالت کند بر برف و دو بخار هوا و بارندگی و تا دیگی
و اگر سعدی بدین صفت باشد دلیل اعتدال و خوبی هوا و صلاح زرع و اشیاء تنبیه حلول مریخ
در یکی از اوتاد خاصه وهم در برج بادی و متصل بعطارد و سقوط سعود از اوتاد دلیل کثرت رعد
و برق و بارانهای سریع الانقطاع و خسوف و هوا و آمدن ملخ و اگر در عاشر بود و نظر عطارد با او
بعداوت باشد اینها در هوا ظاهر شود بیک درانیه با طرفین اخره یکی از علامات آتش
ست ظهور یابد خاصه که قمر نیز باشد و این مجربست تنبیه حلول عطارد در وتدی از بروج هوائی
خاصه عاشر دلیل وزیدن بادهای موذیه باشد و بدگشتن هوا تنبیه بودن زحل در وتد عاشر در
برج بادی دلیل سرما و کثرت برف است و در صورتی که این امر باشد و در وتد رابع دلیل زلزله
و خسوفات الارض بود و خراب عمارات و حصارها و ظهور ابهای سیاه و تف و کیاه و مرگ دواب
اما وقوع مثل این که برج خاکی باشد موکد تر بود خاصه که عطارد ناظر بود بعداوت و نظر قمر نیز
حجت تاکید است و بودن مریخ فوق الارض و متصل بزحل نیز ممد و معاون این امر بود و این مجربست
تنبیه محاذات صاحب طالع بمریخ از برج آتشی در گرما زیاده کند و بزحل از برج دیگر در سرما زیاده
کند تنبیه صاحب طالع گذاو نه ساعت و دوازده رصایه باشد خواه بنقل و جمع و سبب باران بود در
وقت تنبیه اذا وضاع طالع اجتماع و استقبال در احصی دور غلا بسیار معتبر باشد و در این باب
بفکر صائب باید کرد چنانکه کواکب عشره و مستوی بر طالع را باید دید و هم چنین قمر
و صاحب طالع و صاحب شرف و مواضع این کواکب اربعه و صاحب هر یک چون متلاحل
بقوت ذاتی و عوارض و اولیه باشد رواج جنس و انقطاع که بایشان منسوبست و بودن ایشان
در اوتاد دلیل انقطاع باشد با ضعف قوت و اگر مبتلا بضعف بزند انقطاع خوار دبی اعتبار
باشند و مردم بان کم التفات نمایند تنبیه هر کوکب که در فلک اوج و تدویر و هم چنین در حواشی
صاعد بود نرخ متاعی که منسوب بدو بود روز بروز در ترقی باشد و اگر هابط و در هبوط باشد و راجع باشد
عکس باشد تنبیه در طالع دلیل قطاست خصوص که در شرف باشد و اگر با ذنب بود تاکید امر
نماید تنبیه بودن قمر فوق الارض و متصل بکوکب تحت الارض ارزانی کند و اگر در تحت الارض
باشد و متصل بکوکب فوق الارض گرانی آن قدر در این موضع و در این حق صدکافی باشد و زیاده
از این بتطویل منتقض است و الله اعلم بالصواب **فصل پنجم در احکام ثابتات** در اصطلاح
از جمله معتقدات روی میان است و عرب ثابتات گویند و ایرانیان جوان بر خواستند یعنی فقرها از
حال بحال و ما حقیقت این بخار اثرها را در شرح هیئت باب بیست و یکم بیان کرده ام و فقه اجتماع
و در این اصطلاح بجای مبدا بهاری گیرند و در اکثر اینها کرده بجهت سهولت منقطه برج را بشب قسم

مثبت روی کنند و نفهم را نزد رای تا به گویند این ها را مواضع کجران عظیمه دانند و مواضعی
که پس و پیش از جزو اجتماع و نظر او باشد بعد دوازده درجه بود از آن محل مواضع کجران دانند و اینها را از
وادی تا به که بجمیع دوازده باشد ثابت است پس موضع اول از مواضع ثابت نقطه اجتماع باشد
بعد از آن تا مت درجه دوازدهم آن پس درجه چهل و پنجم پس نودم پس صد و سی
و پنجم پس صد و شصت و هشتم پس صد و هشتادم پس صد و نود و دوم پس دویست
پنجم پس دویست و هفتادم پس سیصد و پانزدهم پس سیصد و چهل و هشتم پس سیصد و شصت
جزو اجتماع در نزد رای تا به اهل احکام بسیار و معتمد گویند که چون جزو تا مسس در برج رطب
واقع شود و قمر در آن جزو متصل شود بکوکب رطب بسیار در خانه عطارد ابر و باران و باد و اگر د
بحسب زمان و مکان و اگر در این حال عطارد متصل بزهره باشد در آن موضع فتح ابواب
دانسته و چه نامید امر مذکور کند و هر سی حکیم گوید که او را اتفاقات ما مرکو گویند و هر یک را از کواکب
سبعه که در موضع فتح تا ابش مقارن قمر اعلام فرموده و ما اینها بعبارت موضع فتح ترجمه کرده با این کتاب
نقل کردیم تا طالبان این فن را ما بر ابجکه ملوک الکلام الملوک تذکره دستوری باشد **احکام بو
دن در مواضع فاتحش قمر در حمل** اگر مثلث اول برج بود دلالت کند بر حدوث رعد و برق و ریاح
و فلاح و برکات انعام و قلت مشقه و سلامتی و محفوظ بودن احوال و اگر در مثلث دوم بود دلالت
کند بر اختلاف و امتزاج هوا و در مثلث سیم دلالت کند بر رسیدن تخم و زراعت مردم و حرارت هوا
و برودت آن در اوقات مختلفه و اگر در وسط حقیقی برج باشد دلالت کند بر حدوث امراض
در مردم **در برج ثور** در مثلث اول دلالت کند بر حدوث حباب و زلازل و تزاماکن و جو ر
وحشت از حکام و لایات و مهم مدد عساکر پادشاه با جمعی از اعدا و در مثلث ثانی دلالت
کند بر کثرت امطار و برف و تجلید در وقت و موت خواتین معظمه و در مثلث ثالث دلالت کند
بر کثرت امطار و تزیید احوال سلاطین و پادشاه **در برج جوزا** در مثلث اول دلالت کند
بر سکون و صلاح مردمان متمرد که لازم اماکن شریفه اند و در مثلث ثانی دلالت کند بر هیبت
پادشاه بر وزرا و اشتغال اشباب بسبب رنور رس و تقطیع آن و در مثلث سیم بر ضعف خراج و شدت
و عنا که عارض ملک شود **در برج سرطان** در مثلث اول دلالت کند بر صحت و سلامتی پادشاه
و اطاعت کردن رعایا و کثرت انعام و در مثلث دویم دلالت کند بر موت شخص شریف عظیم الشان
از خاندان سلطنت و در مثلث سیم دلالت کند بر دشواری امور از جح و دشمن داد و دسته و ظهور
جانوران ضاره در دریا و قلت ماهیان دریا ها و باقی حیوانات آبی و اگر در وسط برج باشد دلا
لت کند بر حسن مزاج هوا و کثرت بر مضرت و مرض در پادشاه **در برج اسد** در مثلث اول دلالت
کند بر حسن مزاج هوا و کثرت میوه ها و اشیای رو در مثلث ثانی دلالت کند بر ضعف مردم و حدوث

امراض

امراض در میان خلق بسیار و دوامی ب و اعیان پادشاه و در مثلث سیم نفاق در میان مردم و فضلا
قلت و بسیاری چیزها بود و اگر در میانه برج باشد دلالت کند بر قوت پادشاه و ظفر یافتن بر اعدا
در برج سنبله در مثلث اول دلالت کند بر دخول بلا در پادشاه و در مثلث ثانی دلالت کند بر موت
مجابیز و در مثلث سیم دلالت کند بر کثرت اراجیف در میان کتاب و اهل قلم و کشتن بستان پهلو
در برج میزان در مثلث اول دلالت کند بر قوت ملوکان و تسلط ایشان بر مالکان و در مثلث ثانی
دلالت کند بر تبدیل امور و بحران و در مثلث ثالث دلالت کند بر غارت در سیر و کمر بحثی تجمع مردم
از تقدس طغیان **در برج عقرب** در مثلث اول دلالت کند بر ظلم و فتنه و کثرت نزاع و جنبش اموال
و در مثلث ثانی بر کثرت زنگار و فور امراض در استفراغ اشیا و احوال نحوش بی حدود نعت
و در مثلث ثالث دلالت کند بر بنا مسجد و صلاح اماکن متبرکه و اگر در میان برج بود دلالت
کند بر رعیت و بیع ملوک و تحریر پادشاهی از موضعی بموضعی **در برج قوس** در مثلث اول
دلالت کند بر شوق مردم و در مثلث ثانی دلالت کند بر موت یکی از سلاطین و جوع و قحط
در میان مردم و وقوع خوف در مثلث ثالث دلالت کند بر خون و شدت عامه و اگر در میانه
برج باشد دلالت کند در قوت پادشاه و بزرگان و سرداران **در برج دلو** در مثلث اول دلا
لت کند بر مضرت و بلا در مردم و در مثلث ثانی دلالت کند بر پاکی شدن امور عظیم از
صاحبان عظمت و شرف و سیاه و در مثلث سیم دلالت کند بر موت زنان پرهیزکاره
اگر در میانه برج بود دلالت کند بر آفت رسیدن و ما فتن در ارباب فلاحت **در برج
حوت** در مثلث اول دلالت کند بر حسن مزاج هوا و در مثلث سیم دلالت کند بر کثرت ارا
جیف و قوت اعدا و اگر در میانه برج باشد دلالت کند بر عذر و مکر و دلالت **احکام بودن
مشتری در مواضع فاتحش قمر در برج حمل** در مثلث اول دلالت کند بر اجماع معتقد و صحت
مردم و در مثلث ثانی دلالت کند بر کثرت باران بسیار در بهار در وقت خود و در مثلث
ثالث دلالت کند بر رعد و برق و صواعق و کثرت شر و در وقت و اگر در میان برج بود دلا
لت کند بر فتح پادشاه و سرداران و شکست اعدا و قهر کردن بر اهل فتنه **در برج ثور**
در مثلث اول دلالت کند بر بادهای معتدل و صحت ابدان و در مثلث ثانی دلالت کند بر کثرت
باران در آخر برج در وقت حصاد و در مثلث سیم دلالت کند بر رعد و برق و صواعق و برودت
وقت و اگر در میانه برج بود دلالت کند بر فتح پادشاه و شکست اعدا و قهر کردن بر ایشان
در برج جوزا در مثلث اول دلالت کند بر ظفر پادشاه بر اعدا و در مثلث ثانی دلالت کند
بر عزوه و عمارت که در فواید و منافع باشد و در مثلث سیم دلالت کند بر صحت بدن پادشاه
و فرح و خوشحالی و اگر در میانه برج باشد دلالت کند بر سرور پادشاه و وزرای او

در برج سرطان در مثلث اول و ثانی دلالت کند بر حسن اطاعات رعایا نسبت با سلاطین
و حکام و وقوع مصالح در خدمت پادشاه و در مثلث سیم دلالت کند بر استوار و درستی
تابستان و اعتدال باد و خوشی هوا و اگر در میانه برج باشد دلالت کند بر تغیر و تبدیل اشیا
در برج اسد در مثلث اول دلالت کند بر اشتغال پادشاه از مصالح ملکی و در مثلث ثانی
دلالت کند بر زدن و برآمدن هوا در اموال ممالک پادشاه و در مثلث سیم دلالت کند بر تشویش
مردم از اراجیف کثیره و سفر پادشاه به اماکن بعیده و اگر در میانه برج بود دلالت کند بر تغیر امور
و اضطراب و اختلاف میان مردم و حرارت در مزاج رجال و اکثر اطفال و حدوث حصبه و جدری
در برج سنبله در مثلث اول دلالت کند بر خشکی هوا و خریف و کمی باران و نم و در مثلث
ثانی دلالت کند بر منفعت کتب و وزرا و کثرت فرح و سرور و خوشی حال ایشان و در
مثلث ثالث دلالت کند بر شفقت و رافت پادشاهان نسبت بمردم و حسن خلق و احسان
بکافه خلایق و اگر در میانه برج باشد دلالت کند بر بشارت مردم بکسب و خرمی و فرح خلایق
در برج میزان در مثلث اول دلالت کند بر زیادتی خیر و کرامت و در مثلث دوم دلالت کند
بر کثرت امطار و در مثلث سیم دلالت کند بر حسن مزاج آن و صافی آن و قلت امراض و برطرف
شدن و اگر در میانه برج بود دلالت کند بر دولت پادشاه در عقرب در مثلث اول دلا
لت کند بر سلامتی پادشاه و صحت بدن و مزاج او و در مثلث سیم دلالت کند بر اعتدال هوای
زمستان و کثرت منفعت و اگر در میانه برج باشد دلالت کند بر اخبار صحیحه و فرح و سرور
که لاحق پادشاه و سایر الناس شود در برج قوس در مثلث اول دلالت کند بر منفعت اهل
دریا و سلامتی ایشان و در مثلث ثانی دلالت کند بر منفعت از لباس و خوشی حال ایشان و بیرون
آمدن از خوف و بیم و در مثلث ثالث دلالت کند بر فرح پادشاه و بیرون آمدن از هم
و غم و خلاص از تعب و حرکت از مکان بمکانی و اگر در میانه برج باشد دلالت کند بر ورود اخبار
صحیحه بر ملوک در جدی در مثلث اول دلالت کند بر تجدید اشیاء فوت شده و ذکر سخنان
گذشته و در مثلث ثانی دلالت کند بر خوبی هوای زمستان و شیوع مرض و عرق النسا در میان
مردم و در مثلث سیم دلالت کند بر صحت پادشاه و سلامتی نفس او و اگر در میانه برج بود دلالت
کند بر دفع مضار پادشاه و صلاح حال او در دلو در مثلث اول دلالت کند بر تجدید اشیاء فوت شده
و ذکر سخنان گذشته و در مثلث ثانی دلالت کند بر منفعت کتاب پادشاه و علو مراتب ایشان
و در مثلث سیم دلالت کند بر کرم ملوک نسبت بمشایخ و رهبان و قضای حوایج ایشان و خلاصی سلاطین
از حزن و اگر در میانه برج باشد دلالت کند بر ظهور اشیاء و اسرار مخفی بر پادشاه در حوت
در مثلث اول دلالت کند بر سفر پادشاه و در مثلث ثانی دلالت کند بر کراهت ملوک نسبت باشراف

و در مثلث سیم

و در مثلث سیم دلالت کند بر قوت لشکریان و زیادتی ایشان و سلامتی ایشان و اگر در میانه برج
باشد دلالت کند بر خروج و سرور پادشاه احکام بودن مریخ در موضع قابلش در برج حمل در مثلث
اول و ثانی دلالت کند بر کثرت رعد و برق و صواعق در وقت و در مثلث سیم دلالت کند بر راحت
لشکریان و قلت تعب ایشان باشد و سلوک اعدای ایشان و اگر در میانه برج بود دلالت کند
بر کثرت خوشی مردم در برج ثور در مثلث اول دلالت کند بر هوای نافع و در مثلث ثانی دلالت کند
بر قلت اشیاء و وفور غلات سیاه و جو و گندم و در مثلث سیم دلالت کند بر مرگ زنان و اگر در
میانه برج باشد دلالت کند بر علت و بیماری در قوم پادشاه و توابع آن در برج جوزا در مثلث
اول و ثانی دلالت کند بر هیجان و جمع دشمنان و در مثلث ثالث دلالت کند بر ضعف
پادشاه و عروض امراض بر مزاج و اگر در میانه برج بود دلالت کند بر صحت جسم ملوک در
برج سرطان در مثلث اول دلالت کند بر حدوث زلزله عظیم در جهات الارض و در مثلث
ثانی دلالت کند بر هلاک مردی از خواص و ندیمان پادشاه و ظفر یافتن از این طایفه و در مثلث
ثالث دلالت کند بر جنبش عساکر در اماکن و سلامتی این طبقه در برج اسد در مثلث اول
دلالت کند بر نقض و سفر پادشاه و در مثلث ثانی دلالت کند بر اموال ملوک و در مثلث ثالث دلالت
کند بر عزا و مصیبت و فتنه در مردم و اگر در میانه برج بود دلالت کند بر وقوع اهوال بر پادشاه
در برج سنبله در مثلث اول دلالت کند بر حصول مطالب ملوک و سلاطین و حسن حال رعیت
و در مثلث ثانی دلالت کند بر نفاق اهل اسواق اگر در میانه برج بود دلالت کند بر ورود اخبار
صادقه و فتح و ظفر پادشاه بر اعادی طغیان در میزان در مثلث اول دلالت کند بر آفت بر مردم خر
دی پوشیده را و یافتن منفعت از آن و در مثلث ثانی دلالت کند بر کراهت و رفعت پیران
سالخورده و زیادتی قدر و رتبه ایشان و در مثلث سیم دلالت کند بر موت بزرگی از خواص و ندیم
پادشاه و اگر در میانه برج باشد دلالت کند بر خوف و اندوه ملک و اعیان دولت در برج عقرب
در مثلث اول دلالت کند بر رعد و برق و کثرت صاعقه و باران و رعدها و ابرها و نیرات کثیره
در برودت وقت و در مثلث ثانی دلالت کند بر تشویش خاطر پادشاه و بیرون آمدن شخصی بر پادشاه
که از اقوام یا اولاد و یا از استعداد او باشد و در مثلث سیم دلالت کند بر تجدید اشیاء و تغیرات و اگر
در میانه برج بود دلالت کند بر شیوع مرض برص و کثرت سخنان اراجیف در میان مردم
در برج قوس در مثلث اول دلالت کند بر عداوت لشکریان و در مثلث ثانی دلالت کند
بر قلت احزان و هموم و در مثلث ثالث دلالت کند بر امور حوادث تازه و اگر در میان برج
بود دلالت کند بر طرق ضرر پادشاه و کلفت و کوی مردم در گذرها در برج حوت در مثلث اول
دلالت کند بر طرق و حدوث مرض با بدان پادشاه و کثرت حزن و هم در خاطر ایشان و در مثلث

ثانی دلالت کند بر قحط و قلت باران و در مثلث ثالث دلالت کند بر صحت بدن پادشاه
و سلامتی و فرح و سرور او و اگر در میانه برج باشد دلالت کند بر حرارت هوا و قلت رطو
بت و انداء در برج دلو در مثلث اول دلالت کند بر سکون در بادها و سلامتی کشتیها و در مثلث ثانی
دلالت کند بر مرگ بزرگی و در مثلث ثالث دلالت کند بر وزیدن بادهای سخت و مضر باشد در
برج حوت در مثلث اول دلالت کند بر صحت و صفا و نقای هوا و در مثلث ثانی دلالت کند بر اسقاط
اجنه و موت جبالی و در مثلث سیم دلالت کند بر ضعف لشکریان و شدت حرج و فزع ایشان
احکام بودن زهره با قمر در موضع در برج حمل در طرف ساعی دلالت کند بر حسن مزاج هوا و اعا
نت آن و در طرف صباحی دلالت کند بر باریدن باران در تر یا هوا خشک چون سعدین را با قرب آفتاب
اند بقینی که در جوار آفتاب واقع است زیاده شوند اندر سیه بخلاف علویین که هر گاه تنش که پی
الاجتماعین متصل است بر سبیل امکان توانند شد و این معنی باندک تامل ظاهر است بنا بر این
هر سی حکم کواکب علویه را در طرف صباحی و ساعی نقطع مع هذا که اکثری علوی را عظیم اثری اهتمام
آن باو نبرده است در برج ثور در طرف ساعی صلاح جمیع اشیا است در طرف صباحی دلالت کند
بر توسط کارها در برج جوزا در طرف ساعی صلاح جمیع اشیا باشد بیمار از جهت ابا بجر و دریا بایافا
ین و در طرف صباحی دلالت کند بر اخبار فعالی دارد پادشاه و سلاطین و فرح و سرور
به احوال کس بزرگ در برج سرطان در طرف ساعی دلالت کند بر صحت او میان و قلت
امراض و تخفیف علتها و در طرف صباحی دلالت کند بر سلامتی صحت و خوشی دل و سیرت مردم
در برج اسد دلالت کند در طرف صباحی بر مرگ یکی از اهل حرم پادشاه یا یکی از شرایفی که در قبل
و مزاج او دانسته باشد و در طرف صباحی دلالت کند بر عزل سلاطین و حکام در برج سنبله
در طرف ساعی دلالت کند بر حسن مزاج هوا و خوشی خریف و در طرف صباحی دلالت کند
به ورود اخبار ساره از مکان بعیده در برج میزان در طرف ساعی دلالت کند بر مرض تا محمودان رعایا
و عوام الناس و تقاضی بر حکام و سلاطین و در طرف صباحی دلالت کند بر صحت مردم و مو
دت و محبت ایشان با یکدیگر در برج عقرب در طرف ساعی دلالت کند بر قلت هوا کرده دلالت
کند و اختلاف هوا و در طرف صباحی دلالت کند بر مرگ شریف و بزرگی که معد بر ملک
باشد در برج قوس در طرف ساعی دلالت کند بر حضرت رسانیدن مردم یکدیگر و در طرف
صباحی دلالت کند بر تلف اموال زنان بسبب جمع انفعال و عدم در برج جدی در طرف ساعی دلا
لت کند بر کثرت افزال و نماسازی مردم و در طرف صباحی دلالت کند بر سهولت امور و حسن تدبیر ان
در برج دلو در طرف ساعی دلالت کند بر منفعت اهل زرع و حرث در طرف صباحی دلالت کند
بر صحت و سلامتی مردم در برج حوت در طرف ساعی دلالت کند بر نقل و حرکت پادشاه از موضعی

بموضعی و طرف صباحی دلالت کند بر حضرت رؤس از اصحاب سلاطین احکام بودن عطارد با قمر
در موضع قاطنش در برج حمل در طرف ساعی دلیل باشد بر زحمت جنود و فرار سلاطین و در طرف
صباحی دلالت کند بر مسرت او میان و خوشی دل و قوت لشکریان پادشاه تنبیه مخفی نماند
که عطارد و موضع قاطنش در طرف ساعی بسته کنند چه بعد از اجتماع بقدر دو برج یک قاطنش تعین یافته
پس با قمر اکثر تواند رسید اما در طرف صباحی وصول او بموضع قاطنش نادر الوقوع بود زیرا
که از ابتدای اجتماع تا غایت در تمام قاطنش با قمر نرسیده و قمر این مسافت را در مدت سه
هفت و نیم هفته تقریبا قطع میکند و آفتاب در این مدت بیست و هفت درجه قطع کند بحکم
ورقات کتب اختلاف حرکت او در اجزای بروج و غایت بعدش عطارد از آفتاب بیست و هفت
درجه است پس قمر در موضع قاطنش که بدرجه سعیده و شصت نتواند رسید لیکن این بر سبیل
ندرت بود والله اعلم در برج ثور در طرف ساعی دلالت کند بر حدوث علتها و امراض جدری و
حصبه و در طرف صباحی دلالت کند بر سلامتی او میان و صحت مزاج در برج جوزا در طرف ساعی
دلالت کند بر قلت عقل و حدوث امراض و در طرف صباحی دلالت کند بر تلف چارپایان
در برج سرطان در طرف ساعی بر صحت ابدان مردم در طرف صباحی دلالت کند بر فرح و سرور
در برج اسد در طرف ساعی دلالت کند بر حزن و اشکستگی پادشاه و در طرف صباحی دلالت کند بر
عداوت بهیب لاران و وزرا با پادشاه بجهة امور مملکت در برج سنبله در طرف ساعی دلالت کند
بر سهولت و استقامت آن خاصه امور رعایا و در طرف صباحی دلالت کند بر فرح او میان و سر
ور رسانیدن بعضی بعضی در برج میزان در طرف ساعی دلالت کند بر جمود و سکون هوا و در طرف
صباحی دلالت کند بر جمود و سکون هوا و در طرف صباحی دلالت کند بر صحت او میان و سلا
متی ابدان در برج عقرب در طرف ساعی دلالت کند بر حصول امیدها و در طرف صباحی دلالت کند
بر فرح و سرور پادشاه وقت در برج قوس در طرف ساعی دلالت کند بر صحت و سلامتی او میان
و در طرف صباحی دلالت کند بر منفعت رؤس و اشراف در برج جدی در طرف ساعی دلالت
کند بر شدت سرما و در طرف صباحی دلالت کند بر خوشی کشاورزان در برج دلو در طرف ساعی
دلالت کند بر شیوع اسرار و اخبار که در میان مردم مخفی بوده باشد در طرف صباحی دلالت
کند بر صحت و سلامتی نفوس و ابدان در برج حوت در طرف ساعی دلالت کند بر عداوت
لشکریان و رعایا و عامه و در طرف صباحی دلالت کند بر فرح و سرور مردم فصل دوم در احکام مجامعا
ت کواکب با عقدتین بر طالبان این فن پوشیده نماند که جماعه احکامیان در سعودت و نحوست
راس و ذنب خلاف بسیار است جمهور برآنند که راس سعد است مطلق و ذنب نحس و بعضی هر دو سعد
نحس دانند نانحس که ذنب نحس است و بعضی دیگر گویند که چون مجامعه نحس شود سعد بود و چون نحس

بجاسه او شود نحس ذوذنب بخلاف آن بود و بعضی گویند چون سعد بجاسه او شود نحس بود و چون سعد با
بجاسه او شود سعد بود و این رشته بیت از شیخ نظامی گنجوی موید این قول است نظم زطالع اثر دود و جفت
عود کرده که مریخ از ذنب معمود گرده و از مرا به هشته رای را نحس دانند و ذنب را د کر او الجبار
نکنند و معلم اول در سلطانیس گوید که رای اجرا بر همه سایر الکواکب بقوه [illegible]
بقوا القوه و مع الشمس خاصه بدل علی افراط [illegible] الطبیعه الناظره الارض
بطبیعه [illegible] پس بنا بر این آنچه معلم اول فرموده بجاسه شمس باشد [illegible]
احکام بودن زحل همه ارس دلالت کند بر تنگی گشت و زرع و بسیاری [illegible] و سبزی زمینها و
کثرت عمارات و آبادانی مواضع [illegible] جزایرات در میان مردم
و سعادت احوال پیران و گوشه‌نشینان و [illegible] و زنان و قوت ارباب فلاحه و خدا
قدیم و [illegible] و بنیادگان و [illegible] و ویرانها
شدن [illegible] و ظهور [illegible] علم [illegible] و کرامات فروشان و فرا
خی معاش حیوانات و کثرت ایشان و خلاصی محبوسان و رفتن مردم بزیارات و مواضع و بیابان
و در آمدن [illegible] و فراخی در ابنیه و در اقلیم دوم و جانب خراسان [illegible]
بجاسه [illegible] دلالت کند بر سقوط عظمی و هلاک [illegible] و رجعت [illegible] دلالت
کند بر قوت ملوک عامه احکام بودن مشتری همه ارس دلالت کند بر بسیاری خیرات و طاعات
و قوت اهل ادیان و در باب [illegible] اهل شرع و قضاة و علما و در باب فتوی و در [illegible]
دار القضاه و رونق مساجد و مدارس و [illegible] مردم بسفر حج و عتبات عالیات و زیارات
و اماکن متبرکه و مواضع امانت و دیانت و صلح در میان مردم و فراخی در ابنیه و ارزانی و خوشی
خلایق و بسیاری نقود خاصه در جانب خراسان و اقلیم دوم احکام بودن مریخ همه ارس دلالت کند بر [illegible]
سلاطین و امرا و قوت [illegible] ارباب سلاح و اقبال دزدان و عیاران و [illegible] در
امر و [illegible] کارزار [illegible] و اهل [illegible]
خیانت و ظهور [illegible] کار لشکریان
و خوبی معاملات ایشان با مردم و صحبت یاران و آمدن و [illegible] عساکر از اطراف و جوانب
و اجتماع اهل سپاه خاصه در اقلیم سیم و رغبت مردم بکارهای خوب و بزرگ کردن [illegible]
کان و ظهور مردم [illegible] و زراع و قوت حال قضات و سلاطین و [illegible] و فرونشستن فتنه
و اهل احکام گویند که چون مریخ در رجعت [illegible] بود و [illegible] در افلاک و ولایت فتنه [illegible]
باشد بودن او همه ارس و ولایت شهرت حرب بود و [illegible] فتنه و حرب قایم شده بیک
دلالت کند بر قوت حال ملوک و عامه احکام بودن شمس همه ارس دلالت کند بر [illegible] سال اهل

و [illegible]

و [illegible] پادشاه و سلاطین و کشف گوی [illegible] از جانبین و آمدن اخبار [illegible] از جانب
امرا و وزرا [illegible] فرمانده [illegible] در عدل و انصاف ملوک و حکام و اقبال بندگان و خدمت
کاران و بسیاری زر و سیم و بیرون آمدن جواهر نفیس از معدن و افزونی [illegible] بر خزاین و سلا
طین و [illegible] بزرگان بخیرات و صدقات و زیادتی [illegible] جاه [illegible] خلایق خاصه
در اقلیم چهارم است آنچه جمهور [illegible] احکام شمس همه ارس در کتب ایراد کرده اند و آنچه معلم
اول در این باب فرموده خلاف جمهور است چون این قسم [illegible] را خود [illegible]
[illegible] که قیاس [illegible] ملاحظه [illegible] و قبول قواعد [illegible]
[illegible] بطلمیوس که [illegible] احکام بودن زهره همه ارس دلالت کند بر
[illegible] زنان و [illegible] و سعادت و اقبال اهل
[illegible] و بسیاری [illegible] جواهر [illegible] زنان و عطر
فروشان و [illegible] خوش و [illegible] و بسیاری [illegible] و فراخی [illegible] خلایق و [illegible]
و [illegible] و قوت دین اسلام و رعایت [illegible] و افزونی اعتقادات و ظهور
[illegible] کرامات [illegible] احکام بودن عطارد همه ارس دلالت کند بر [illegible]
اقبال وزرا و فضلا و اهل قلم و [illegible] کلا و [illegible] و اصحاب [illegible]
پادشاه و [illegible] بسیاری [illegible] و ظهور مردم فصیح زبان
و [illegible] خلایق [illegible] و اخبار [illegible] و [illegible] موافق [illegible] معانی
اطبا و حکام [illegible] معاملات مردم [illegible] و درستی محاسبات و دیانت
اهل [illegible] ارباب دیوان و [illegible] کتابت و رواج بازار [illegible] و دیانت مردم و [illegible]
و [illegible] اخبار [illegible] احکام بودن قمر همه ارس دلالت کند بر رسیدن
اخبار خوش و [illegible] عوام الناس و رعایا و [illegible] رسولان و [illegible] و قوت [illegible]
مردم و [illegible] بخیرات و صدقات و رحم کردن [illegible] و انصاف و احکام و [illegible]
[illegible] و [illegible] و صلاح [illegible] و [illegible] و رواج [illegible]
مردم و آمدن باران در وقت احکام بودن راس همه ارس دلالت کند بر [illegible] قحط و خرابی
بقاع [illegible] و [illegible] مردم از [illegible] و بد [illegible]
و زنان و [illegible] و گرفتاری ایشان و [illegible] و [illegible]
[illegible] و برقان سیاه و جذام و کثرت [illegible] و ظهور [illegible]
بزرگان [illegible] و خرابی [illegible] و برف و باران [illegible]
و [illegible] بود و [illegible] خاصه [illegible] کودکان [illegible]

و نباتات و قیمت حبوبات و ثمرات و قوت طعام و زلزله و بر آمدن ابرهای سیاه خاصه که زحل
در رابع بود و در بروج خاکی یا آبی و نظر قطع رد با او بود و بعد از ذات تأکید در امور کند شبه
حکیم فاضل نجم الدین منوچهر ابراهیم گوید جماعه که زحل با ذنب و تبدل حالی و کدورت
ملوک و سلاطین باشد و موت حکما و علما ایشان و ظهور سیخ و اگر در مثلثه آتشی باشد دلالت
کند بر کثرت موت و قتل در [illegible] و آفت گوسفندان و گاو و شتران و اسبان و اگر در مثلثه خاکی
باشد دلالت کند بر برف و هلاک اطفال و آفت ثمرات و [illegible] اعناب و حرکت اجسام
و قلت امطار و مطعومات و اگر در مثلثه هوائی باشد دلالت کند بر حدوث بلا و شیوع سرفه
خاصه که مریخ ناظر باشد و قتل و هلاک وحوش و طیور و در [illegible] صفه و اگر در مثلثه آبی بود دلالت کند
بر ضرر اهل سفاین و سکان کنار دریا [illegible] و نقصان زراعت اگر شده ان
مریخ [illegible] نقصان [illegible] و هلاک دواب و قلت و [illegible] الارض احکام
بودن مشتری مع ذنب دلالت کند بر بدی حال مهتران و بزرگان و خواری قضاة و علما و اشکارا
شدن فواحش و فسق و استیلای دونان بر بزرگان و کثرت ظلم و جور از حکام و بد دل مردم از صدقه
و زکوة و برگشتن هوا و عداوت بزرگان و [illegible] خطای [illegible] فنا [illegible] احکام و باطل
کردن حقوق شرعیه و [illegible] مستحقان و قلت فواید و ارزانی و خرابی مساجد و مدارس
و وقوع تغیرات از اهل شرع و [illegible] و نقصان در [illegible] و کمی خیرات و طاعات احکام
بودن مریخ مع ذنب دلالت کند بر فتنه و بدی و حرب میان لشکریان و خونریزی و [illegible]
و خصومت میان ایشان و حکام و وقوع جنایات و قصد بزرگان و بیماری صفراوی و سوداوی
و حدوث صرع و جنون و [illegible] افتادن [illegible] و قتلها و [illegible] و آفت بزرگان
و لشکریان و گروهی کردن ایشان و غارت و سوختن جاها و افتادن مردم از ستور و سطوح
شبه معلم اول در [illegible] گوید که هرگاه مریخ مع ذنب باشد در وسط السما پادشاه [illegible] را
[illegible] تمام و نقص رساند هر چند [illegible] باشد و حکیم [illegible] گوید که این وضع پادشاه
[illegible] علامات [illegible] است شبه [illegible] احکام گوید که چون مریخ مع ذنب در عاشر باشد دلالت بر فتنه
وجود فتنه باشد علامت حرب بود احکام بودن شمس مع ذنب دلالت کند بر تباهی و بدی حال سلاطین
و [illegible] شدن دونان بر سفله گان و بیماری بزرگان و [illegible] ملوک [illegible] مشرق و خوف مردم و [illegible]
[illegible] و عدم پادشاه و بیماری و موت و [illegible] و قتل و بند [illegible] و حکام و هلاک معارف
از مردم سفله و عیوب و کثرت درد چشم و دل و شکستن عضوها و افتادن مردم از ستور و بلندیها و نقصان
معادن و کمی آب چشمه و بیماری [illegible] دل و دماغ [illegible] و [illegible]
هوام و نقصان و خرابی [illegible] و ترس و بیم پادشاه از مردم [illegible] و گم شدن حشمت و شکوه

ملوک

ملوک و خشک شدن چشمها و خوف [illegible] و نقود احکام بودن زهره مع ذنب
دلالت کند بر بی اعتباری و تنزل احوال خواتین و فضیحه و بدبختی زنان و بیماریها در میان ایشان
در [illegible] و سقط اجنه و بیرون آمدن زنان [illegible] در باب [illegible] و تار
و قلت فواید انطباعیه و طلاق و فراق میان ازواج و کثرت فسق و [illegible] امردان [illegible]
[illegible] بر عفت و [illegible] مردم و خشک شدن آب چشمها و کاسدی
بازار جواهر خاصه الماس و نقصان [illegible] و آفت شکوفه و ثمرها در وقت احکام بودن
عطارد مع ذنب دلالت کند بر [illegible] و [illegible] از اجلاف و سفله [illegible]
عوام و غلبه کردن ایشان بر [illegible] دیوان [illegible] و خوف [illegible] و خشکی
هوا در تابستان و برف و [illegible] در زمستان و قلت فواید کتاب و اهل دفتر و نقصان
معیشت [illegible] و ضعف [illegible] و خلل در [illegible] و آفت طیور و ظهور اهل نفاق [illegible]
و کثرت تهمت و افتادن [illegible] مردم
[illegible] خطوط [illegible] و کثرت اخبار اراجیف
و گفتن [illegible] و خلاف علما [illegible] علوم حقیقه و بیماری و وقوع
جنون و صرع [illegible] و بازارها و [illegible] صناع [illegible] در آن احکام بودن قمر مع ذنب
دلالت کند بر [illegible] ایشان از اجلاف و سفله گان و مردم اراذل و بدی
حال جاسوسان و گرفتاری ایشان [illegible] و بوقف ایشان و حدوث امراض
در اطفال و [illegible] و وقوع ام الصبیان و گفتن [illegible] عوام الناس و [illegible] اراجیف و [illegible]
میوه ها در وقت [illegible] مسافران و [illegible] و آفت جانوران
زهردار و کثرت درد چشم و عفونت [illegible] و ترس و بیم کودکان و افتادن از بلندیها شبه ابو
معشر بلخی در مختصر الاسرار آورده که کوکب [illegible] با ذنب باشد و در مقابله شمس [illegible] دلالت
بر [illegible] و [illegible] کرده است [illegible] که با آفتاب در مقابله
باشد خوف شود و این سخن محل تامل است و حق آنست که اگر آفتاب در آن وقت در مقابله
افتد [illegible] رأس [illegible] خواهد شد و [illegible] ذنب الخسوف خواهد بود و
هر کوکب که در خانه و شرف خود باشد [illegible] خود [illegible]
ضعیف [illegible] در [illegible] ذنب حکم بر خلاف این باید بود یعنی اگر کوکب در خانه و شرف
[illegible] بود [illegible] فصل هفتم در احکام بودن کواکب و عقدتین مع کید جمهور گویند
که کید کوکبیست موهوم که او را [illegible] است [illegible] که در صد و چهار سال شمسی دوره تمام کند در
[illegible] دوازده سال درجه در صد و [illegible] روز و بعضی گویند که موجود است اما [illegible]

اهدا قطب الاقطاب قطب الفضلا علامه شیرازی در تحفه شاهیه فلک او را الحق فلک شمس اثبات
کرده است و جای فلک زهره را فوق فلک شمس خلاف الجمهور دعوی کرده و امثال این اهل احکام او را
تحویل کرده اند چنانکه شیطان فلک خوانند **احکام بودن زحل [illegible]** دلالت کند بر حدوث طا
عون و مرگ ستوران و انعام و هول و هراس مردم و خرابی بناهای عظیم بحکم سلاطین و حکام جابره
و رنج بزرگان و ارباب خاندانهای قدیم و مرگ پیران و مردم سالخورده و شدت و سختی و غم و هم
در میان مردم و شکستن عضوها و سرمای سخت در وقت و امکان طاعون در بعضی بلاد و سستی و خرابی
کدخداها **احکام بودن مشتری [illegible]** دلالت کند بر گرفتاری وزیران و قضات عظیم و ذلت ایشان و خواری
فقها و علما و سادات و گرفتار شدن [illegible] و خوف وزرا و قضات و ارباب مناصب شرعیه
و استیلای دزدان **احکام بودن مریخ [illegible]** دلالت کند بر جمع شدن لشکریان و شغبها و قتل
و حرب و ریختن خونها و سرکشی لشکریان و معینان از عظما و بزرگان و خلاف میان سلاطین
و رعیت و [illegible] فتنه ها و قتل بزرگان و وزیران و اهل سیف **احکام بودن شمس [illegible]** دلالت
کند بر خشنودی سلاطین بر کارهای عیشت و بر رونق ملوک و غلبه و [illegible] مردم [illegible] **احکام
بودن زهره [illegible]** دلالت کند بر نقصان آب چشمه و آفت نباتات در وقت و سرمای
سخت در زمستان و باران [illegible] و مرگ زنان [illegible] دیگر و گفتگوی
در میان عورات حادث گردد **احکام بودن عطارد [illegible]** دلالت کند بر مرگ جوانان و [illegible]
علما و کارکنان و خشنودی جوانان بفسق و عاشقی و بدی [illegible] دبیران و منجمان و وکلا و تعطیل
مهمات [illegible] **احکام بودن قمر [illegible]** دلالت کند بر حدوث و وقوع خبرهای دروغ و تشویش
مردم عامه و خوف [illegible] گرفتاری ایشان **احکام بودن [illegible]** دلالت
کند بر اصلاح [illegible] و فتح بزرگ [illegible] و **احکام بودن
ذنب [illegible]** دلالت کند بر آنکه [illegible] از هر طرف [illegible] و فتنه خیزد و نهب
و غارت بود و [illegible] ضعیف گردد و گرانی طعام بود **باب ۳ در احکام تحویلات
کواکب در بروج اثنا عشر** مشتمل است بر سه فصل فصل اول [illegible] که مقتضی تحویلات و انتقا
لات کواکب از برجی به برجی [illegible] زیرا که هر آینه کوکبی [illegible] از برجی
برجی [illegible] که از شهری بشهری یا از منزلی [illegible] و در آن شهرها [illegible]
[illegible] موافق مقتضای آن برج نسبت بآن کوکب در خانه و شرف
و وبال و هبوط و طالع و کیفیات و هم چنین [illegible] صاحب خانه و ناظر و ساقط بودن
او [illegible] مذکوره خواهد شد **در احکام تحویل زحل از برجی ب**
این وضع از زحل عظیم [illegible] چنانکه از [illegible] اکابر قدما و متقدمین ظاهر و باهر است از آنجمله

حکیم فاضل

حکیم فاضل [illegible] کامل محمد بن [illegible] انتقال زحل من برج الی برج
احدث الافات فی [illegible] الارض [illegible] الامور الارضیة والدول و یحدث
الحروب والامراض [illegible] این احکام در هر برج [illegible] صاحب حدس صحیح و ذهن سلیم
داند که [illegible] و ایضا حکم انتقال زحل [illegible] باید دانست [illegible] چنانکه
بزرگان [illegible] **احکام حلول زحل در برج حمل** دلالت کند بر حرکت [illegible]
از موضعی [illegible] و مرگ حیوانات و فتنه و حرب و غارت و قتال و اسیر و [illegible] عامه در نواحی
مشرق و جنوب و کثرت اراجیف و بسیاری حشرات الارض و [illegible] و ظهور سم
و مضرت [illegible] در آذربایجان و فوت و موت در ولایت روم و عموم جور و ظلم در اکثر بلاد
دست ملوک و حکام [illegible] فرزندان [illegible] نقصان [illegible] و حدوث
بارانها و رنج حیوانات کوچک [illegible] وزیران و ارباب [illegible] قدیمه و ضعف
حال [illegible] و مردم [illegible] و اگر در طرف شمال بود هر کس [illegible]
[illegible] بود و [illegible] و اگر در طرف جنوب بود [illegible] بود و [illegible] و حدوث
علل و امراض **احکام حلول زحل در برج ثور** دلالت کند بر حرب و فتنه و [illegible] از فرزندان [illegible]
[illegible] در خلایق و ضعف پیران و مردم سالخورده و کثرت امراض و علل [illegible]
در عالم و بسیاری [illegible] نقص زراعت [illegible] و گرانی نرخها و غلات و عزت طعام
و تنگی معاش مردم و تشویش و اضطراب خلایق در هند و سند [illegible] و تلف شدن حیوا
نات [illegible] ولادت و بیماری و موت اطفال و بسیاری برف و باران [illegible]
[illegible] و فرو ماندن [illegible] زلزله و خرابی بقاع و هر کس [illegible] در زمین
فارس [illegible] و اگر در
طرف شمال بود [illegible] هوا باشد و هبوب ریاح معتدله اگر در طرف جنوب بود تشویش مردم
باشد و حدوث ریش و جراحت باشد و امکان وبا و طاعون و اختلاف هوا و خوف مردم از
کثرت اراجیف **حلول زحل در برج جوزا** دلالت کند بر تغیر دولتها و خرابی [illegible] خاندانها
ی قدیم و [illegible] بزرگان و [illegible] حال [illegible] و فتنه و حدوث حرب [illegible] و وقوع امراض بسیار
در جوانان و کودکان و [illegible] و آفت میوه ها و علت [illegible] و آفت طیور و تباهی زرع [illegible]
بادهای مخالف و فتنه در قلاع و عزت طعام و تنگی غلات و حبوبات و حدوث برف و باران
و سیل و آفت و تباهی [illegible] از بادهای مخالف و فتنه در قلاع و جبال [illegible] مردم
کوهستان و کدورت خاطر وزرا و اهل قلم [illegible] مردم از کثرت [illegible]
کارها و وقوع صلح و صلاح در میان بزرگان و ساکنان حرمین [illegible]

عمارات منهدم است و فتنه و کثرت امراض مزمنه در ولایت هند و سند و شرف الدین هروی گوید وقوع
زلزله در اماکن بعیده و اگر در جانب شمال بود بادهای سخت آید و زلزله باشد و هرمس گوید در اماکن
بعیده از اقلیم بابل حادث گردد و تاریکی هوا و ظلمت بود و اگر در طرف جنوب بود و هوا گرم شود و باران
کمتر آید و صاعقه و شهب حادث گردد و حاجب گوید مرگ یکی از سلاطین بود **حلول زحل در برج سرطان**
دلالت کند بر نقصان آبها و عیون و کثرت جلید و سرمای سخت و حجب در زمستان و اعتدال
هوا در تابستان و آفت غلات از ملخ و فتنه در زمین عراق و بلخ و کاشغر و فرغانه و سمرقند و غارت
و تاخت در ارمنیه صغری و اقلیم بابل و حزن گنجشها و آفت حیوانات آبی و آمدن عساکر و …
وباء و نقصان زراعت و حدوث سعال و امراض صدر و اکثر در مزاج و کثرت جدال در ابدان و …
و غارت در میان عرب و بسیاری زنا و افعال ناشایسته و صحت و سلامتی ابدان ملوک و اطاعت
رعایا و طلب ملوک در ویرانی عمارات و منازل حسب الحکم پادشاه و در ابواب و اسفار …
و عسرت در بیع و شری و … اهل شمال و مکنت … و استیلای قوی حال یکی و اگر
در جانب شمال بود احمد عبد الجلیل گوید صاحب ملکی گوید کار مردم بی نظام و شوریده شود و قلت کسب و تنگی
معیشت باشد و اگر جنوبی بود باران بسیار آید و زیادتی آب انهار و عیون و ابار بود و تاج الدین
اکرم فلکی این گفته و هرمس حکیم در هر دو جهت حکم به حبس هوا و قلت امطار و کثرت قحط کرده است
حلول زحل در برج اسد دلالت کند بر برف و زر و سیم و … معادن و زحمت آتش کاران
و غلبه سباع ضاره و آشوب و فتنه و فسق و بسیاری زد و خورد و وصول بلاهای … و خروج متسلطان
و انواع خرابی اکثر در روزگار ابواب دولت … و … خراسان و … و ضعف
و انداشته شدن مردم و گرانی نرخها و کثرت دزدان و … و قطع طریق و وقوع درد گلو
و … و حدوث امراض در بزرگان و معزولان پادشاه و خوف سلاطین
و کثرت عداوت میان مردم و بزرگی کردن اجلاف و ادانی بر عظما و اکابر و اسراف و کثرت
امطار و اعتدال هوا در تابستان … بطلیموس گوید تفرقه اکابر و سروران و حدوث
حصبه و یرقان و اگر … بعض برهم خورد … اعتدال مردم بود و تاج الدین اکرم گوید حدوث
باد و زلزله بسیار باشد و اگر جنوبی بود باران بسیار آید و غلبه سباع و رسیدن ضرر ایشان بخلق
و تاج الدین اکرم گوید باران کم آید و شوریده کار رعایا و … بود **حلول زحل در برج سنبله**
دلالت کند بر آفت غله خاصه گندم و فقدان یکی از فرمانروایان و زحمت اغنیا از ارباب توقع و اهل
طمع و مصادره توانگران و وقوع … در اشراف و … و حال وزرا و کتاب و ضعف خاطر اهل
قلم و کثرت اراجیف و کثرت … و … در میان زنان خاصه دختران و نقصان
در تجارات و معاملات و فتنه در خراسان و فارس و ظفر پادشاه بر اعدا و انعام با … اهل طاعت

و عبادت

و عبادت در اماکن مقدسه و مرگ گاو و گوسفند و ارزانی اسعار در ولایت عراق و کثرت عمارات
و عزت مردم سغد و جمال و حسن حال هوا گویند حدوث سرما در زمستان و گرما در تابستان و نزول آبها
کی اگر در جانب شمال بود حسن و جمال هوا باشد و نباتات را نمو زیاده باشد و اگر در جانب جنوب
بود اکثر اهل احکام گویند همان بود و تاج الدین اکرم گوید باران کم آید و آب چشمه‌ها و کاریزها خشک شود
حلول زحل در برج میزان دلالت کند بر گرانی غله و تنگی محصولات و شکسته شدن مزاج بسیار در بلاد
منسوبه میزان و ارزانی و فراخی در اقلیم اول و بسیاری نقره و حدوث بیماری از رطوبت در
مزاجها و بسیاری درد دل و شکم و وزیدن بادهای بسیار و قلت آب رودخانه‌ها و چشمه‌ها و فتنه و …
… در میان ازدواج و شکوه کردن توانگران از ارباب توقع و نقصان و خسران تجار و … دل
عمارات عالیه مسکونه و عجز و عظمت فرماندهان و حدوث حرب و فتنه در زمین مغرب و جنوب
و … آن مرز که داخل بود در ولایت روم و حصول ظفر و زیاده شدن شرف و حرمت ارباب صلاح
و حسن حال زراع و اهل فلاحت و ترقی ارباب حیوانات … و رؤسای ولایت و رسیدن ایشان
بشرف و بزرگی و اگر در طرف شمال بود بادهای مضطرب وزد و آب چشمه‌ها و کاریزها کم شود و اگر
در طرف جنوب بود وبا در میان مردم … ظهور یابد **حلول زحل در برج عقرب** دلالت کند بر نقصان
آبها و … و خشک شدن چشمه‌ها و قلت حیوانات آبی و بسیاری بیماری و امراض مزمنه …
در میان مردم سیما در جوانان و گویند … و اسقاط اجنه و کثرت رسیدن آزار اعدا و کثرت
برف و بارندگی و سرما … و تباهی کشت و زرع و … در مملکت خراسان و …
وبا و اضطراب و … خوردن مردم و وزیدن بادهای خشک و ناخوش و ظهور حشرات الارض
در زمین مغرب و قطع کاروانها و … و سلامتی سکان سواد عراق و اقلیم بابل و مرگ … از
امرا و لشکریان و شورش در روزها … و اگر … شمال بود … و کثرت درد چشم
بود و اگر جنوبی بود بسیاری برف و باران باشد **حلول زحل در برج قوس** دلالت کند بر کثرت احتیاج پادشاه
و سلاطین به معاودت رعایا و وقوع اعادی و اهل طغیان و ظهور فتنه در زمین مشرق و موت
بزرگی در ولایت عراق و درد چشم و سرسام و نقصان ستوران و تسلط … بر مالکان و آفت غله‌ها
و … حال وزیری و نکبت ارباب جند … و حدوث امراض طاعون اکثر در بزرگان و کثرت قتال
در ناحیه مشرق و جنگ و حصار … و … در میان سپاه … شدن طیور
و ظهور … و اعتدال هوا و سلامتی مسافران و … اهل … و سلامتی مسافران و … و سلامتی
و صلح حال مالکان اماکن … و اگر … شمال بود … و اگر جنوبی بود احوال
مردم منقلب شود … **حلول زحل در برج جدی** دلالت کند بر فتنه در زمین هند و در آشوب
و … در ولایت گیلان و … حیوانات و برف و جلید درشت و کثرت سرما و …

را جهاد دور ملکان اربعه بطلمیوس و محقق طوسی افتاده‌اند و آثار راستی و عدل پادشاه
و خوشنودی رعایا و آسایش و راحت خلق و فراخی نعمت و بالا گرفتن کار اهل فلاح و [illegible]
باب قدیمه و بیماری اراجیف و حدوث زلزله بسیار عظیم در رابع بود منقضی نظر عداوت و فساد
ارتفاعات و ظهور جنون و مالیخولیا و تسلط اجلاف و اشراف و اکابر و استیلای عوام و گرفتن جفا
[illegible] و حذر دولت و یاد گرفتن جواب در بعضی از بلاد و قوت صحرانشینان و احشام و رواج
بازار ستور اگر در جانب شمال بود تاج الدین اکرم گوید مزاج هوا با صلاح آید و سرما تخفیف
یابد و اگر در جانب جنوب بود سردی هوا و برف و جلید در حد افراط بود و بزرگان مثل هرمس حکیم
و احمد عبد الجلیل و ابو معشر و ماشاء الله گویند دلیل بود و جهت حکم بر کثرت برف و شدت سرما
و افراط [illegible] بود حلول زحل در برج دلو دلالت کند بر فتنه و حرب و غدر امرا و آفت ایشان و فقدان پادشاهان
و موت سران سپاه و تشویش در ولایت طبرستان و گرانی حبوبات و استیلای موت احشام و دواب و آفات
و در باب خاندانهای قدیم و رواج بازار ستور و بسیاری خوف از [illegible] و خروج مردم از [illegible]
و [illegible] و آفت ایشان و حدوث عاصفه [illegible] باران و سیل مفرط و وقوع زلزله و اعتدال [illegible]
این هر دو بوجود شواهد [illegible] بود و حال اصحاب زرع و حرث [illegible] و نقصان
غلات و گویند در بعضی جایها غلات و محصولات بود و اگر در جانب شمال بود و اگر بزرگان گویند
میوه تلف شود و تاج الدین اکرم گوید باران بسیار آید و سرما سخت شود و اگر در جانب جنوب بود کثرت
[illegible] و باران بود و تاج الدین اکرم گوید که رودخانها و چشمه‌ها نقصان پذیرد حلول زحل در برج حوت دلالت
کند بر شیوع فتنه و آشوب در طبرستان و سواحل [illegible] ذکر کنند حدوث سیول [illegible]
و درد چشم و بیماری و مرگ [illegible] وقوع [illegible] در میان مردم و
کثرت نقصان [illegible] بسیاری [illegible] هر کدام در وقت خود
و رعد و برق و حدوث امراض در پایها و اسافل بدن مثل نقرس و وجع رکبه و عرق النسا و دردهای
و بیماری جذام در میان مردم و کثرت آفات و خوف [illegible] خصوصا اکابر و اشراف
و [illegible] اراجیف [illegible] و اگر در طرف شمال بود کثرت هبوب ریاح بود و اگر در
طرف جنوب بود وفور امطار و قوت انهار [illegible] بود و هرمس گوید کثرت سرما و ابر و کدورت هوا
و بسیاری گرد و غبار باشد و تاج اکرم حکم [illegible] کرده است فصل ۳ در احکام حلول
مشتری از برج حمل حلول مشتری در حمل دلالت کند بر نیکی حال ملوک و اکابر و خروج جواهر قیمتی از معادن
و قوت حال سعدیان و شادی ایشان و [illegible] زر و سیم و قوت طلا و نقره و سلامتی اغنام و حصول
برکات و صلاح حال اهل مشرق و طیب قلوب ایشان [illegible] و ظهور سلطان عظیم
الشان عادل و سلامتی غلات و کثرت [illegible] زرع [illegible] و بسیاری [illegible]

و نهی منکر

و نهی منکر و محبت خلایق و نیکی صلاح و سعال در فصل خزان و شدت [illegible] و آخر حادث
گردد [illegible] و در بعضی [illegible] ایشان و جمعی که در اطراف شمال
ایشان بوده [illegible] و دانشمند عجم [illegible] گوید که چون هرمز یعنی مشتری [illegible]
حمل آید در بهار [illegible] بسیار شود و باعث جوشش چشمه‌ها
بشود و در تابستان باد [illegible] کار زمین بهتر از
زمستان آید و جعفر ادریس حکیم گوید [illegible] ترکیب جسم از اجزای صغیره [illegible]
مردم و کثرت خیر باشد و شاید که از باران [illegible] و غله را آفت دارد و اگر در جانب
شمال بود [illegible] و کثرت سموم [illegible] گوید هوا منقلب الاحوال گردد حلول مشتری در
برج ثور دلالت کند بر فراخی نعمت و سلامتی ستوران [illegible] بناهای خیر [illegible] مساجد
و معابد و صوامع [illegible] زرع و ارزانی غله و قوت حال زنان [illegible]
بدکاری [illegible] و اشراف و هلاک بعضی ایشان و فراخی اطعمه [illegible]
و شکر [illegible] عوام [illegible] اراجیف و خلاصی عوام [illegible]
[illegible] حیوانات [illegible] مردم [illegible] امانت و استحکام عهود و مواثیق [illegible]
پادشاه و فتح و ظفر یافتن بر اعدا [illegible] گوید که چون هرمز یعنی مشتری [illegible]
[illegible] زمستان بسیار سرد باشد و درد چشم در میان مردم [illegible] و بیماری بهم رسد [illegible]
زمین نرم‌تر از زمین [illegible] گندم را آفت رسد [illegible] زیان باشد [illegible]
کم شوند و پادشاه بزرگ را [illegible] جعفر ادریس گوید [illegible]
[illegible] اشتغال [illegible] و اگر در جانب شمال بود [illegible] مزاج هوا [illegible] و تاج
الدین اکرم گوید [illegible] هوا [illegible] و اگر در جانب جنوب بود [illegible]
بسیار [illegible] بسیاری [illegible] حلول مشتری در برج جوزا دلالت کند بر خوشی هوا
و ترقی [illegible] مردم و سلامتی [illegible] و اشراف [illegible]
و بسیاری داد و ستد [illegible] در میان مردم و قوت حال اهل قلم [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] فرمانها و شیوع علت
سینه [illegible] و حدوث [illegible] در وقت وزیدن باد [illegible]
[illegible] شود و فراخی طعام [illegible] در جانب مغرب [illegible] حکیم گوید چون هر
مز یعنی مشتری [illegible] جوزا آید [illegible] از جنوب [illegible]
[illegible] زمستان [illegible]
[illegible] در میان مردم از حرارت عارض گردد [illegible]

و بالکلیه رفع شود و دعا را در رفع اثر باشد و اگر در طرف شمال بود بادهای معتدل وزد و اگر در طرف جنوب
بود گرمای تابستان سخت و خشکی هوا و هبوب ریاح سموم بود **حلول مشتری در برج سرطان** دلالت
کند بر خوبی حال وزرا و اهالی نفع و فراخی نعمت و ارتفاع اسعار و کثرت سرما و جز در عالم خاصه در زمین
عراق و خابیه و بخار و سلامتی زرع و کشت و فتح قلعه در ساحل دریا و کثرت امراض صدر و سعال و درد پهلو
و جوشش و ریب و دهان تمکین سلاطین شود و حصول فواید عظیمه و جمعیت اموال در خزاین
و میوه‌ها و حسن اطاعت رعایا و نیکی حال سپاهیان و دریا و سلامتی کشتیها و حدوث سرمای
عظیم و کثرت برف و گرما و هبوب ریاح سموم هر کدام در وقت خود و سلامتی مردم کوهستان
و بود زهد بطلیموس گوید که چون هرمز یعنی مشتری بسوی خرچنگ یعنی سرطان آید هنگام طرف
آفتاب فرو شدن و اکثر جانها سیر باشند و تاریکی هوا و زیادتی رود خانها و حدوث برفهای
سود مند در کوهستان و بسیاری زیتون و سلامتی غلها بود و بطلیموس گوید نیکی معیشت مردم بود
و کثرت حرارت و جراح و بخور و دب و دهان مردم عارض شود و اگر در جانب شمال بود سختی سرما
و بسیاری سموم بود و اگر در جانب جنوب بود بر همان باشد و تاج الدین اکرم گوید در جانب هوا
خوش کند و رعد و برق بسیار بود و در جانب جنوب خوبی مزاج هوا بود و بادهای معتدل
وزد **حلول مشتری در برج اسد** دلالت کند بر خوشی حال پادشاه و سلاطین و بعضی را غم
و اندوه رسد و کثرت نقود و نیکی حال مرافال و معموری خزاین و جور و ستم بر رعیت و حرارت
هوا در تابستان و عزت زر و سیم و اطاعت و سلوک فرزندان اهل عبا و زهاد و خروج خوارج در نواحی
مشرق و بیماری مردم از نزلات و سرفه و حدوث مرضها و دماغ از کثرت سردی و اماکن و دوات
و وبای و موت در مردم صاحب عزت و اشراف و بادهای شدید که درخت را خراب کند و غلو سباع ضاره
و کثرت باران بهار و مرگ کودکان و حدوث درد شکم و بسیاری گاو و شتر و گوسفند و بسیاری
نعمت و اعتدال هوا و بود مهر بطلیموس گوید که چون هرمز بسوی شیر آید یعنی اسد سرمای سخت
باشد و بادهای شدید وزد چنانکه درختها را از بیخ بر کند و در تابستان ها نشد بهار کند و در آن روی هوا
به تیرگی گراید و آب و علف کم کنند و پیمارها از سرفه و زکام بهر سو و بطلیموس حکیم گوید گندم
کم حاصل شود و روغن بسیار باشد و مردم در خوردن و آشامیدن افراط کنند و عوارض بیند انجا
بسیار نمایند و در تابستان بیماری و موت مردم بسیار بود و به صدقه اشتغال باید نمود و اگر در جانب
شمال بود و هرمس گوید ریاح گویند و تاج الدین اکرم گوید رعد و برق حادث شود و اگر در جانب
جنوب بود هرمس گوید رطوبت هوا بود و زجه عبد الجلیل و تاج الدین اکرم باشد خشکی و کمی باران بود
حلول مشتری در برج سنبله دلالت کند بر اعتدال هوا و صحت خلایق و سلامتی کشتیها و رواج
بازارها و حدوث صداع و اندوه اکابر و اعیان مملکت و کثرت فرح و سرور در اهل قلم و کتاب

وکثرت آسوده‌گی در مردم و وقوع جراحت و خفت زنان از حمل و وضع و سلامتی زرع از آفات
و در آن حالات اضطراب در نرخها و بسیاری عمارات و دوام امطار و منع در وقت و میل مردم
بکسب علوم و بیشتر و قوت اطبا و در اهل نجم و بدی حال زنان حامله و موت و قتل و در جانب جنوب
و حدوث زلزله‌ها و جود شواید و دیگر تو رزر مهر بن بطلیموس گوید که چون هرمز یعنی مشتری بسوی خوشه
یعنی سنبله آید بروده خانها هر روز شود و در میوه‌ها آفت باشد و بارانهای وافر آید خاصه در بهار و هوا
سرد شود و در درخت ها را در میوه‌ها را آسیب رسد و بطلیموس گوید تابستان پاکیزه و درست
و خرم باشد و زراعت را از رطوبت هوا و باران ضرر رسد و با رطوبت و بسیار جانها در فصل خزان
و انگور نیک آید و خوش و هوا نسبی رنجوری آید و بیماری اکثر باشد و اگر در جانب شمال بود
هرمس گوید خوبی و حسن مزاج هوا عبد الجلیل گوید باران کم آید و تاج الدین اکرم حکیم بو قصر باران
و کمی رعد و برق گفته است و اگر در جانب جنوب بود امطار نامعتدل و احمد عبد الجلیل گوید ضرر
هوا باشد **حلول مشتری در میزان** دلالت کند بر انبساط و نشو زرع خاصه در زراعتهای دور و کثرت
بادهای قوی و حدوث باران در وقت و فراخی نعمت و ارزانی و بازارها و وزرا و ظلم ملوک بر
رعیت و ماهی بحر و طاعت باشند و کثرت گوشت و بیکاری و خشم و غیظ در میان مردم و موت بد
که بیران و تابستان خرابی در زراعت رود و مرگ گاو و کوه بسیار حادث گردد و در اول زمستان رعد
و برق آید و غلامان و بندگان هلاک شوند حال دنیا رو متردد بین نیکو گذرد و در من علامات فواید
منافع باشد و رواج بازار کتاب و کاغذ بود و میل مردم بامر معروف و نهی از منکر و مسائل شرعیه
و اخبار و احادیث و ائمه بسیار باشد و نقل بسیار کنند و بود زرتشت گوید که چون هرمز یعنی مشتری بسوی
ترازو یعنی میزان آید هوای زمستان ملایم گذرد و در آخر آن آبها و در بهار اعتدال هوا باشد
و دوستی میان مردم به پدید آید و زنان بار در ربیع گشنیز و اگر در جانب شمال باشد هرمس و احمد عبد
الجلیل و صاحب صحاکو گویند بادهای خوش و نسیم ملایم بود و تاج الدین اکرم گوید بادهای شدید وزد و اگر
در جانب جنوب بود هرمس و احمد عبد الجلیل حکم بر بیماری دوده باکرده اند و صاحب صحا بدارد
خشم و نزله و زکام و تاج الدین اکرم بکمی باران حکم نموده **حلول مشتری در برج عقرب** دلالت
کند بر فتنه و آشوب و جور و ستم بزرگان و به سالاران و فلاسفه و قطع طرق و کثرت بادهای
شدید و بارانهای مفید بر نفع و عزت طعام و اختلاف اهل و جنگ و عداوت عظیم و فوت در عرب
و در قید افتادن لشکریان و ضرر و ستم در سایر شیوخ و حبال از صحبت خلایق بود و از ملک بعد از آن
و سلامتی زرع خاصه گندم و حبوب گردم و آشنی رو بروی و هیچ دان و هوا فقیف از رواج و کثرت
عفت زنان و حرکت لشکریان بیگانه در ولایت شام و در زرابی و در ولایت مغرب و ایر
جنت ایشان از غضروف دو ثوبه نمودن از ممالک مصر و حبس و ولایت فارس و جزیره و کمی خیرات بلاد گرگ

دیگرانی و قحط و در مملکت قسطنطنیه و در روم اضطراب رسد و هر ملوک و سلاطین و امکان زلزله با وجود قران
دیگر بود و جمهور گویند که چون هرمز یعنی مشتری ببرج کژدم آید یعنی عقرب در آغاز زمستان برف باشد
اما در پایانش نرمی هوا باشد و در میانه بهار و تابستان بسیار ابر و تیرگی باشد و باران و زیان آورد
چنانکه با شدن زمستان نماید و جز بدان آسمان بوده و آب چشمها کم شوند و گندم نیکو آید و انگور بسیار
باشد و سنه ادوار آنکه مردمان بد ... و زاری کنند و بقراطیس گوید آب رود و خانها و چشمها
و رود خانها طغیان کند و در فصل خزان بیماری دست دهد و ... بسیار و شاول غذا ...
مختلف و اگر در جانب شمال بود باد های خوش آید و عبدالجلیل گوید که با سختی بود در درد چشم عارض
مردم شود و صاحب ... گوید سرمای سخت بود و اگر در جانب جنوب رعد و برق و کثرت رطوبت
بود و عزم و هم شایع گردد **حلول مشتری در برج قوس** دلالت کند بر خوشی با بزرگان و کثرت جراحات و سلا
متی حیوانات و بسیاری نمو و اعتدال هوا و رغبت مردم بصلاح و پرهیزکاری و کارهای خیر و قوت
حال وزرا و اشراف و رواج زر و سیم و حدوث درد سر و چشم بیماری در فصل خزان و مرگ
ستوران خاصه گاو و حدوث باران و نباء ... غله از کثرت آن و داد و عدل پادشاه زن و بیابان
امن خاصه در اقلیم چهارم و خوشی اصحاب فلاحت و رسیدن اخبار خوش از مکان مغرب
بسبب انشاع آن و کثرت حرارت تابستان و بسیاری میوه ها و بعضی از اکابر و عظما را احوال عارض
شود و در ولایت مشرق حرب افتد و امکان درد و وجع باشد و بود و جمهور منجمان گویند که چون
هرمز یعنی مشتری در سوی کمان آید یعنی قوس هوای زمستان نرم کند و سرما ... کند و آب
رود خانها بسیار شود و در تابستان باد ها و بارانها آید و در هنگام برگ ریزان باد آید و میان آن هنگام
بدگذرد و مردم بیمار شوند و در وقت باران غله را تباه کند و در زمین نرم گوسپند گندم و جو
نیکو آید و بقراطیس گوید میوه ... آید و ... خواهد بود و ... بلند و دریا
مضطرب گردد و در آخر زمستان باد های خوش آید چنانکه مردم ... باشد و مردم عظام ایشان
رحلت نماید و اگر در جانب شمال بود هوا خوش گذرد و باد ها ... آید و اگر در جانب جنوب
بود خیر و منفعت در ورزش باشد و ... گوید انقلاب احوال بود و تاج الدین اکرم گوید باران
کم آید **حلول مشتری در برج جدی** دلالت کند بر سلامتی حیوانات و اعتدال هوا و اندوه سادات
و قضاة و فقها و تنگی حال رعایا و سلامتی زنان حامله و قوت حال ... عمال و ... و کوته ...
و کشت و زرع و خشم گرفتن پادشاه بر بعضی از عمال و هلاک ... از معارف و کمی بیماری و علو ...
و کثرت باران و باد و در فصل بهار ... میوه ها ... غله و مرگ و کثرت بیع و کلاب و طوفان ... اب
و امکان زلزله با وجود ... و کثرت عمارت و بود و جمهور منجمان گویند که چون هرمز یعنی مشتری
بسوی بزکوهی آید یعنی جدی در اول زمستان هوا نرم گردد و در میانه سرد شود و در آخر باد بسیار آید

و در آخر جاب

و در آخر جاب کم کند و حصول زمین نرم بهتر از کوهستان آید و خورش چارپایان کم باشد و گاه
بیشتر از گرسنگی بمیرد و زمستان ... و باد های درشت بجبال و ... رسد و اگر در جانب شمال بود دلالت
کند بر کثرت رطوبت و بسیاری سیل و احمد عبدالجلیل گوید سرما سخت بود و اگر در جانب جنوب
بود حکمش مثل شمال بود بهتر و قول **حلول مشتری در برج دلو** دلالت کند بر سلامتی و نیکی حال خلایق
و وزرا و نرخها و وفور نعمت و فتح کارها و حسن و صفای هوا و طیب قلوب ملوک و سلاطین
و ظهور ... مکتومه ... ایشان و شفقت نمودن بزرگان و بلند گردیدن پایه ایشان و قضاة
... و ... و تشیع و باد در ولایت مصر ... و در زمین عراق و ... ناساز
گاری در میان طایفه عرب و هلاک اشراف و بیماری حیوانات و تلف و سقط شدن
... و ظهور و نقصان کژدم و کثرت برف و باران در ... و هبوب ریاح ... در صیف
و ... و ربیع از کثرت امطار و اضطراب اهل اسفار و نیکی حال ... و خاندانهای قدیم و مرگ
زنان و فتنه در زمین طبرستان بود و جمهور منجمان گویند که چون هرمز یعنی مشتری بسوی دلو آید
ارزانی نرخها و فراخی آید و ... بود و بخشش بسیار بود و اول زمستان سرد
شود و آخر باد بسیار آید چنانکه ... و بقراطیس گوید هبوب ریاح ... بسیار بود
و ... نقصان رسد و کهول و شباب را بیماری رسد و آفت و خوشی و طیور
باشد و در ... و آشوب شود و صاعقه ضرر رسد و قحط ... یکی از عظما باشد و اگر در طرف
شمال بود خشکی هوا بود و اگر در طرف جنوب بود کدورت و منع هوا باشد و رعد و برق
حلول مشتری در برج حوت دلالت کند بر قوت حال سادات و علما و اشراف و سلامتی
کشتیها و کثرت زراعت و عمارت و ... مردم و سلامتی مسافران دریا و بارانهای نافع
و ... پادشاهان و تعظیم مرتبت ایشان باطراف و اکرام کردن در حق علما ...
و علما و قرب این طایفه و عزت و صلاح ... مردم و عفاف زنان و حسن مزاج هوا و هبوب ریاح
بارده و ... که در تابستان و خوبی هوا ... و کثرت باران ... و در اول زمستان
و بسیاری باد ها در وسط آن و حدوث برف در آخر و ظهور و خروج خوارج در عراق و ...
و خوشی ولایت شام و فتح بعضی از بلاد فرنگ و کثرت ... جبال و ثبات میوه ها خصوص ... انگور
و زیتون و نقصان ... و دوری کردن مردم در مذهب ... و در جمهور منجمان گویند
هرمز یعنی مشتری بسوی ماهی یعنی حوت در آغاز زمستان سرما کم شود و در میانه باد بسیار
وزد و در دریاها باران و برف آید و ... بگذرد و بقراطیس ... گوید
که انگور و دیگر میوه ها سالم باشد و امکان زلزله اگر در جانب شمال بود هبوب ریاح مختلفه
بود و تاج الدین اکرم گوید آب چشمها و رود خانها زیاد شود و اگر در طرف جنوب بود رعد و برق

وباران بسیار بود فصل ۳ در کواکب مریخ از برج طلوع مریخ در برج حمل دلالت کند بر حرکت لشکریان
و اهل جنود و اصحاب جبل و نزاع اهل روم با یکدیگر و حدوث جور و ظلم و ارتفاع اسعار و ارزانی
جواهر بازیه و اختلاف در ولایت عراق و عزت آب و اسید و کثرت درد چشم در ولایت
مشرق و بسبب هوا الخشکی و بادهای تند و قحط الات حرب و کلوم و سموم و عقوبت پادشاه
و سلاطین با امرا و سپاهیان و رواج کار آتش کاران بسیار اسلحه سازان و عزت طعام و نیکی حال ستوران
و حرکت سپاه و نفاق بسبب دین و مذهب و رونق کار مقربان پادشاه و ارتفاع مراتب
ایشان و تغیر هوا و خروج خوارج و فرماندهان مخالف و حدوث موت فجاه و حیات عقب حلقوم
در بهران و عفونت و حوارئی اجزه و کثرت قاطعان طرق و شوارع و وقوع حریق و طاعون و قتال
در نواحی مشرق و هبوب سموم در نواحی جبال و اگر در طرف شمال بود حرارت و یبوست
هوا بود و اگر در طرف جنوب بود هر چیز که به برودت هوا بود و سبب سخا گوید امراض
هوا بود و علت امطار و رعد عبد الجلیل گوید خوشی هوا بود و تاج الدین اکرم گوید رعد و برق
باشد جمهور گویند جمیع کواکب در جانب شمال قوی تر باشد از جانب جنوب و معلم اول
ارسطاطالیس گوید الا مریخ که بر عکس این است و ابومعشر در سبب آن گوید که طبیعت مریخ محرق است
موافق طبیعت طرف جنوب و چون بدان جهت انتقال کند حرارت او قوی شود و زیاده
گردد طلوع مریخ در برج ثور دلالت کند بر اندوه اهل سلاح و قتال در جانب مغرب و شمال و خلاف
در میان عرب و قصد ایشان بشخص عظیم الشان در ولایت شام اما حیوانات کوچک سلامت
باشند و خرابی املاک و عمارات و علت طعام و رعد و برق و جنب در وقت تشویع علت
بعد دیگر از در میان مردم و نسبت زنکاری از ازواج و قصد و ضرر در میان ایشان و وقوع آتش و میل در
زنان و در سقوط حمل و بلاء اتراک و سپاهیان و نزد و در ایشان نزد پادشاه و از بزرگان و ستم دارد
خود و شکوه مردم از کارها کاید و عبرت آن کند و در خدمات تقصیر نمایند و در قسطنطنیه و همدان و بغداد
و نهاوند و حرارت جور و جفا بسیار باشد و بیماریها و موت در آن ولایات و وقوع وبا و کثرت
گرد و غبار بود و اگر در جانب شمال بود حصبه و جدری کاری شود و تاج الدین اکرم گوید باران بسیار
آید و اگر جنوبی بود هوا متعفن و بد شود و باران و باد شمال در میان گیرد طلوع مریخ در برج جوزا دلالت
کند بر نوزرش و فتن اهل تبریز از سلطان و سلطانیان و طعام و خشم و ستیز در میان مردم و خصومت
و منازعت و بیداد بسبب حق و دادخواستن از درگاه ملوک و فرماندهان و جستن بادهای گرم و در دریا
در جانب شمال و طغیان معنی ان امور تا اهل گرفتار شوند و نقض آیند و بیماری بسبب طغیان
غلیان خون و کثرت حرارت و وقوع حصبه و در کودکان در اطفال و زنان از سر و صاعقه و گرد
و برودت و حیات و مکر و اندیشه کتاب و اهل فاتر و حزن مردم خاصه سکان و ظهور

و در هوا و کثرت

در هوا و کثرت حشرات الارض و شهب و نیازک خاصه که در عاشره بود و نظر عطارد و حدوث هم که
این امر باشد و اگر شمال العرض باشد زلزله بود و بجا که شواهد موجود باشد و تاج الدین اکرم گوید باران
بسیار آید و اگر جنوب العرض باشد گرمی و تیرگی هوا بود و آب چشمها و رودخانها کم شود و
طلوع مریخ در برج سرطان دلالت کند بر حرب و فتنه و آشوب میان دو طایفه از جانب مشرق
و مغرب و بسیاری نهب و غارت و ضرر سپاهیان بیکدیگر و کمی لطایف ایشان ملوک و سلا
طین و میل ظلم و جور و ستم و خودسری از رعایا و مصادره رؤسا و تغیر پادشاه از ملکها با ملکها
و نسبت زنکاری سلاطین و فرماندهان و کثرت زوال و قتل طغیان طریق و شیوع مرض صدر و جنب
و خفقان و کثرت موت در مواشی اکثر در خوزستان و بیماری و تلف ابدان و ویرانی معابد
و معابد و تیره شدن روزها و غرق کشتیها و نقصان دریا و تغیر هوا و شدت ریح و اندکی باران
و تیرگی و گرمی هوا و مرگها در ولایت کاشغر و فرغانه و اگر در جانب شمال بود تاج الدین اکرم گوید
آب چشمها و رودخانها کم شود و سرما سخت بود در وقت و در جانب جنوب مثل شمال
بود و میوه ها را باد آفت رساند در وقت طلوع مریخ در برج اسد دلالت کند بر کثرت حرب
و فتنه و آشوب و قتل در بلاد مشرق و ترکستان و تلف و ضرر ملوک بر رعیت و خودسری
و امرا و اهل سرحدها و سپاهیان و اتراک و مضرت از سباع و نوایب حجاب ملوک و سلاطین
و حرارت هوا و بادهای گرم در وقت و ارتفاع ابرهای سرخ و مرگ کودکان و درد شکم و هلاک
ستوران و عزت طعام خاصه در طرف مشرق و کثرت صفرا و دم و در خراجها و خوف حال خراب
و حیوانات و اگر در طرف شمال بود بادهای سموم جهد و تاج الدین اکرم گوید سلامتی کسبها و حرکت زرا
رعایا بود و اگر در طرف جنوب بود هر چیز که به رطوبت و اندا بود و بزرگان کم برکت و خشک هوا که ایند
برج چون در فصل تابستان بر این برج برآید زیاده از معهود گرم شود چنانکه مردم به تکلیف ابند و در
زمستان اعتدال هوا بود کما اشار الیه بطلمیوس و شیخ المحققین طوسی قدس سره طلوع مریخ در برج
سنبله دلالت کند بر تغیر خلایق و زحمت محرقه و کثرت ارتجیف و نقصان بیکی و اهل یاز ر
و بسیاری طعام و شراب و فسق و تنبیه و خرابی قلاع و تغیر هوا و درد چشم و بهم زلزله با وجود شواهد و قرآن
و کثرت قتال و تلف دواب و در ولایت و عصب و باغبین و اصحاب فلاحت و مرض بعضی
از ازواج و افتادن اهل علم از درجه اعتبار و مرگ زنان و دوشیزگان و خروج خوارج و آفت بعضی از
نباتات و نکبت مستوفیان و وکلا و تجار و دوران دف و هوا و کثرت مکر و خدعه اگر در زمان دنبال
فسق و فجور و استعمال محرمات و حدوث باران بی وقت و جدری و بسیاری عمال و کارداران
مملکت مصر و شام اگر در جانب شمال بود اندک باران بود و تاج اکرم گوید جستن بادها و سلامتی
کشتها بود و اگر در جانب جنوب بود بناهای هوا بود و هر چیز که بسبب کثرت ریح بود و تاج الدین اکرم

کوید جستن بادها بود و گرمای سخت بود و در وقت **حلول مریخ در برج میزان** دلالت کند بر رانده سران
سپاه و اهل سلاح و تفاوت نرخها و تیرگی هوا و بادهای گرم و ظهور زلزال و کثرت اراجیف و حدوث
طواعین بسیار در ناحیت جنوب و قلت امطار و کثرت غموم و ریاح و جذب و ظهور شرور و فتنه
در مردم و بسیار موت و ظلم و حکام و فسق و فجور و رغبت حرام و ناسازگاری زنان با مردان و آفت
زرع و ظاهر شدن اشیاء مکنونه و منفعت کبرا و عظما از ملوک و تعدی و استبدال یکی از سلاطین و [illegible]
و وقوع فتنها و حرارت هوا و جستن بادهای گرم و در وقت خوف و نقصان از لشکریان در حق
اسعار در شهرها و بسیاری حرب و فتنه میان پادشاهان و خروج خوارج در اکثر و [illegible] کشی
خداوندان صلاح و تغیر هوا و عفونت و آفت جوانان از خوف [illegible] اگر در جانب شمال باد جهد
و اگر در جانب جنوب بود عفونت هوا باشد **حلول مریخ در برج عقرب** دلالت کند بر فوت حال لشکر
یان و اهل حرب و فتنه در او زبان و حرکت سپاه و قتلهای ناگاه و خصومت اتراک و سپاهیان و کثرت
دزدی و قطع طرق و غارت در بوادی و اطراف بلاد مشرق و ظهور شر و مکر در عالم و جنگ و جدل
و عداوت و ستیزه در میان مردم و جور و ستم بر رعایا و بسیاری فسق و فجور و رواج بازار اشرار و تازه
شدن خصومتهای قدیم و بیماری و [illegible] و بسیاری درد چشم با در جوانان و حدوث طاعون
و فوت و موت فاحشه در ناحیت شمال و تباه شدن زراعت و [illegible] رود شدت و عسرت
در خلایق در امر طعام و شراب و موت زنان حامله و اسقاط اجنه و شدت برد در بهار و خزان و بارانهای
قوی و وقوع قحط در بلاد و آفت در زرع و زحمت ملخ و شانه و حدوث جراحتها و [illegible] شدن
خزاین و چیزهای پادشاه و انعام و اکرام در حق لشکریان و اگر در جانب شمال بود خشکی هوا و قحط
و اگر در جانب جنوب بود اعتدال هوا بود و کثرت رطوبت **حلول مریخ در برج قوس** دلالت کند
بر قلت آبها و خشکی هوا و سرما در زمستان [illegible] و [illegible] رود بسیاری [illegible] حضور [illegible]
از رعیت و آفت اکابر در ایام ستور و قتال و مرگ در ولایت مغرب و در [illegible] و بیماری [illegible]
در کام و درد چشم و کثرت اوجاع و حرارت از صفرا و [illegible] در هوا ملخ و وقوع وبا و [illegible]
و ظهور مکر و خدعه در مردم و بدخویی کام شدن بر رعیت و بیداد بود و مرگ گوسفندان و کثرت باد
و زحمت وزرا و حقد و تفرقه لشکریان و آفت چهارپایان و بدی هوا در بهار اگر در سواحل دخول
[illegible] رود و اگر در جانب شمال بود بادهای سخت وزد و تاج الدین اکرم گوید هوا خوش گذرد و اگر در
جانب جنوب بود بسیاری سفر و تغیر اشیا باشد و [illegible] و مناخ بسیار باشد **حلول مریخ در برج جدی** دلالت کند
بر اعتدال هوا و غلبه خشکی و علت و قلت میوها و فوت [illegible] سموم و آفت گوسفندان
[illegible] و نقصان کشت و زرع و زحمت [illegible] لشکریان و فوت حال امرا و ارباب شرف و در بلاد
و مرگ جوانان و فتنه در زمین هند و حرب و قتال میان اهل مشرق و جنوب و فرو رفتن یکی از ملوک

بزرگ و بیماری مشایخ و اخراجات بسبب پادشاه و حکام و رنج زیردستان و خروج خوارج بر پادشاه
اگر در جانب شمال بود آفت در مزاجها و بدی هوا و برف و آفت میوه و عداوت مردم باشد و اگر در جانب
جنوب بود تیرگی هوا باشد و باقی احوال مثل جانب شمال بود **حلول مریخ در دلو** دلالت کند بر جلا
لت حکام و ارباب اشراف و [illegible] اوباش و کثرت فسق و فجور و حدوث جنایت و عفونت
هوا و ظهور [illegible] سماوی باد [illegible] بیماری [illegible] و خاندانهای قدیم و [illegible] صحرا
نشینان از لشکریان و اخبار مختلف و قتل و موت بزرگان در بلاد مشرق و کثرت شداید
و بلاها در اطراف بسبب استیلای امراض حاده و فتنه در ارض روم و ترک و هند و سند و کثرت
ظلم در ولایت فارس و ظهور [illegible] بر اعداد و [illegible] در بلاد [illegible] و قلت طعام
و شراب در سواحل و مواضع [illegible] و کثرت آن در سایر بلاد و زیان میوها و در وقت [illegible] گرم
افتادن در آن و اگر در جانب شمال بود سستی هوا باشد و تاج الدین اکرم گوید برف و باران ها
و یخ بود و اگر در جانب جنوب بود تیرگی هوا و کثرت برد باشد **حلول مریخ در برج حوت** دلا
لت کند بر حرب میان [illegible] ملوک و [illegible] رعیت از قبل حکام و بیرون رفتن ملک
از دولت فرماندهان و زوال [illegible] و انقطاع عظما از مراتب خود و فوت [illegible]
ستوران و درد چشم و موت بزرگان در جانب شمال و نقصان جسمها و بسیاری فسق و زنا
و تغیر حال دیوان و مکر و خدعه و مرض در معارف و خصومت میان وزرا و نقصان [illegible]
[illegible] و [illegible] اهل شرع و بیماری از حرارت در ناحیت جنوب [illegible] در آن
جانب [illegible] اگر در جانب شمال بود کثرت ریاح ناخوش باشد و اگر در جانب جنوب بود
کثرت امطار و ظهور یخ بود [illegible] باشد

فصل چهارم در احکام تحویل آفتاب از برجی به برجی

مخفی نماند که چون شمس به اول برج حمل حلول کند و سعدی ناظر باشد دلالت کند بر خیر و سلامتی و امن و صلا
ح حال رعیت و شفقت یافتن ایشان از پادشاه و کثرت [illegible] مردم در صنایع و اگر نحسی باشد حکم
بر ضد و عکس باشد و در ایام **حلول آفتاب در برج حمل** دلالت کند بر عدل و سلامتی ملوک و خوش
حال فرمانروایان و اعتدال هوا و بارانهای نافع و فرح در خلایق و [illegible] برق و سیل
پادشاه بیداری و [illegible] و ترتیب یافتن امرا و لشکریان از پادشاه و [illegible] حمله
سلاح و غلا [illegible] و ظهور شخص از جانب مشرق **حلول آفتاب در برج ثور** دلالت کند
بر رفع بازارها و فوت طعام و تغیر هوا و بسیاری [illegible] بادها و [illegible]
رسیدن رعد و برق و صاعقه باشد [illegible] زراعات و [illegible] گوسفندان و بسیاری عدل
و داد و [illegible] مردم و [illegible] در مساکن و [illegible] و دواب و خرید و فروخت ستوران و خو
شحالی شکوفه **حلول شمس در برج جوزا** دلالت کند بر مرگ و بازارها و بیماری کودکان از آبله و فوت حال

ملوک و حرارت هوا و آمدن بادها و باران در مواضع مستعده و وقت ابتدا در وی دلالت کند
و کشتن احکام داشته سلاطین و سلامت از ارتفاعات استحکام و کثرت ارسال مکاتبات و مراسلات
میان ملوک و فرمانروایان و بودن اراجیف و صدور اخبار مشوشه و بسیاری حیله و مکر و شور و شغب
متزلزله **حلول شمس از سرطان** دلالت کند بر عظمت پادشاه و عزت اشراف و اتفاق سفر پادشاه
و خوشی ما عیب از پادشاه و تنگی حال مسافران و خروج خوارج بر بعضی از ملوک جانب مشرق و شمال
و سلامتی کشتیها و گرمی هوا و کثرت ابرها و ارزانی غلات و بسیاری منفعت چهارپایان و رواج کار
اثاث **حلول آفتاب در اسد** دلالت کند بر قوت حال ملوک و فرمانروایان و عدل ایشان
نسبت به ضعفا و شدت گرما و ارزانی غلات و گرانی قیمت گوشت طاوس و وقوع مرگ در ارواح
مردم و کم بارانها و ارزانی تخمها و بسیاری خراب و غلبه خون در ابدان و قوت حال اعراب
عرافان و افراط حرارت هوا و اشتغال پادشاه از شهری به شهری و صلاح حال دواب و خوبی
میوه‌ها **حلول آفتاب در سنبله** دلالت کند بر ارزانی غلات و رونق کار فضلا و خون در ابدان
و خشکی هوا و سلامتی حیوانات و ارزانی دواب و بسیاری کشت و زراعت رغبت مردم به علوم
و مشغولی عامه و بسیاری خوف و بیم اهل قلم از سلاطین و رغبت خلایق به جمال و اشتغال سلاطین [illegible]
حال تجار و بسیاری تردد رسولان و رسیدن اخبار خوش به درگاه پادشاه و وقوف کاه و [illegible]
حلول آفتاب در میزان دلالت کند بر اعتدال هوا و ارزانی ترنجها و رواج بازارها و ملامت
بزرگان و فراخی طعام و فواکه و عدل و سلوک و بیماری یکی از فرمانروایان در نواحی مشرق
و وقوع دفت الجهالت و ترازو فروشنده و تنگی حال عامه و رغبت مردم به زنان و اهل طرب و
بسیاری میوه در باغچه و خوشی [illegible] اهل بازار و افتادن کرم در بعضی نباتات **حلول**
آفتاب در عقرب دلالت کند بر کثرت بارندگی و [illegible] مردم و قوت حال [illegible]
و عداوت میان خلایق و وزیدن بادها و وقوع خصومت و منازعتها و متغیر دیده شدن حالها
و بیماریها و مرگ فراوان و ابتدای آب چشمه‌ها و سردی هوا و بسیاری میوه‌ها و شیرینیها و آمدن
رفتن عساکر و تنزل حال حکام و جور و ستم سلاطین بر رعیت و فسق و فجور و بیماری‌ها [illegible]
و نزول امطار و کثرت میاه عامه که زهره نیز در این برج بود [illegible] **حلول آفتاب**
در قوس دلالت کند بر جنبش رعد و برق و سرما و قوت حال ملوک و سلاطین و میل بر جهانگیری
و آمدن برفها و خوف ملوک و کساد بازارها و در آمیختن کدورتها با هم و ربح و تقوی و بنای کتب
علمیه و بنا [illegible] و کندی بازارها **حلول آفتاب در جدی** دلالت کند بر عزت طعام و [illegible]
و شدت سرما و برف و جیفه و رونق بازارها و عزت لحوم در سوم [illegible] و سلاطین و حکام
و قوت حال [illegible] و بدحالی احتشام و بیماری یکی از سرداران و بزرگان **حلول آفتاب در برج دلو**
دلالت کند

دلالت کند بر سرما و برف و عزت لحوم و دو سوم و وقوع ظلمت و حدوث زکام در میان مردم و بناهای
غلات و نباتات و کمی آبها و [illegible] و رواج [illegible] و دواب و [illegible] **حلول آفتاب**
در برج حوت دلالت کند بر تغیر هوا و [illegible] و رغبت مردم به تجارت و زراعت
و بر اسب و بوستان و کثرت بارانها و وقوع رعد و برق و تگرگ و درد پهلو در [illegible] و شغل در حکم
و رغبت خلایق به کار وزرای ملوک و فرمانروایان و حرارت مزاج وزرا **تنبیه** آفتاب هر برجی که تحویل کند
چون قرب و بعد او از سمت الرأس مواضع و بلدها با هر برجی [illegible] و درجات متناهیه در تفاوت
و تفاوت [illegible] از آن است که احوال و کیفیت هوا و چگونگی نباتات و [illegible] امثال آن
در هر موسم سال قطع نظر از اسباب ارضیه تفاوت [illegible] هر برجی [illegible] و جدول معانی [illegible]
حسن ظن و تجربه مختلف است و آن اختلاف نیز زیاده و نقصان متفاوت [illegible] منتقل [illegible]
شده اند که آن تفاوتها به سبب شرکت تأثیرات کواکب دیگر است با آفتاب و بر آن دلالات
چنانکه معلم اول ارسطاطالیس در [illegible] کتاب خود [illegible] و ابومعشر در [illegible]
[illegible] خود مفصل ایراد کرده و آن احکام که در باب حلول آفتاب هر یک از بروج ایراد شده عمدا حفظ
تأثیر آفتاب است و بس مجرد از تأثیرات کواکب دیگر استخراج آن موقوف بر این [illegible] و حدوث [illegible]
[illegible] است **فصل [illegible] در احکام کواکب زهره از برج به برج حلول زهره در حمل** دلالت کند
بر اعتدال بارانهای نافع و سلامتی نباتات و حیوانات و اعتدال هوا [illegible] در بعضی هوا
[illegible] و هبوب ریاح و حسن مزاج هوا و عدالت خواتین و [illegible] طرب [illegible] امراء و لشکر
[illegible] و بسیاری ابر و کشت و بازارها [illegible] و اگر در جانب شمال بود گرمی هوا باشد و اگر در جانب جنوب
بود [illegible] باشد **حلول زهره در برج ثور** دلالت کند بر کثرت باران و رعد و برق و [illegible] زنان
[illegible] و بسیاری [illegible] و سلامتی حیوانات و کوبند خروج خوارج بود و [illegible] مردم
[illegible] پادشاه [illegible] و اگر در جانب شمال بود اعتدال هوا باشد و اگر در جانب
جنوب بود [illegible] هوا باشد **حلول زهره در برج جوزا** دلالت کند بر [illegible] باران [illegible]
هوا باشد و بادهای معتدل و سلامتی [illegible] و رواج کار [illegible]
و قوت حال اطبا و اهل نجوم و خرید و فروخت [illegible] و کوبند اندوه در میان
اصحاب قلم و ارباب [illegible] و اگر در جانب شمال بود [illegible] و اگر در جانب جنوب بود
خشکی هوا و [illegible] **حلول زهره در برج سرطان** دلالت کند بر ارتفاع ابرهای [illegible] و خشکی هوا
و سلامتی کشتیها و [illegible] مسافران در دریا و [illegible] باران و در بعضی از مواضع [illegible] آفت [illegible]
و زیادتی آبها و بسیاری حیوانات [illegible] و اگر در جانب شمال بود [illegible] و اگر در جانب
جنوب بود [illegible] شمال باشد **حلول زهره در برج اسد** دلالت کند بر اعتدال هوا و کثرت [illegible]

خاصه در بادیه‌ها و حدوث جدری و گرمی و درد چشم و قوت حال خوانین و درویشان زهاد و اگر در جانب
شمال بود گرما کاسته شود و هبوب ریاح بود و اگر در جانب جنوب بود هر کس گوید فسد هوا باشد و احمد
عبدالملک سجزی و صاحب ... گوید حسن مزاج هوا باشد **حلول زهره در سنبله** دلالت کند بر نیکی احوال
نباتات و بسیاری زراعات و شدت رغبت خلایق و تفرقه زنان و خادمان و کساد بازار مطربان و کثرت
... و کشتی‌ها و بادهای مختلف و ارزانی و فراوانی نعمت و اندوه زنان و مطربان و اگر
در جانب شمال بود اعتدال هوا باشد و اگر در جانب جنوب بود همچنان باشد **حلول زهره در میزان**
دلالت کند بر نیکی حال مردم و شدت رغبت خلایق در صحبت مردم و نشاط و جمعیت زنان و اجنبیه و میل هوا
بر برودت و حدوث باران و قوت حال اهل طرب و خوانندگان و بسیاری صحبت در بادیه‌ها و ...
... و موت یکی از اهل حرم پادشاه و خوشی در میان طایفه عرب و اگر در جانب شمال بود
اعتدال هوا باشد و ... گوید بادهای خنک آید و هر کس گوید خشکی هوا باشد و اگر در جانب جنوب بود
حکم همان باشد و ... گویند باران بسیار بود و هر کس گوید ... عارض شود **حلول زهره در برج عقرب**
دلالت کند بر اندوه زنان و امردان و خصومت ازواج و دروغ ... و کثرت فسق
و فجور و میل هوا به سردی و نزول باران ... و وزیدن بادها و اگر در جانب شمال بود باد متصل
شود و اگر در جانب جنوب بود کثرت رطوبت و آشفتگی و علت هوا باشد **حلول زهره در قوس**
دلالت کند بر بارندگی ... و خشکی هوا و سلامتی ... و گویند بادهای خوش وزد
و هوا مایل به رطوبت باشد اگر در جانب شمال باشد باد متصل شود و اگر در جانب جنوب بود کثرت
رطوبت و آشفتگی و علت هوا باشد **حلول زهره در جدی** دلالت کند بر ... و شدت سرما و قوت
طعام و انواع بیماری در زنان و جستن بادها و بارندگی و حدوث وبا در بعضی مواضع و اگر در جانب شمال
بود جستن بادها باشد و اگر در جانب جنوب بود بسیاری باران بود **حلول زهره در برج دلو** دلالت کند
بر قوت حال مردم ... و ... زنان و ... زناکاری و ... و کثرت ... و باران و ابرها
و باران‌های قوی و بادهای با قوت و جنگ و احمد عبدالملک گوید خوشی هوا بود و بادهای معتدل آید
و باران‌های نافع و اگر در جانب شمال بود قحط و قلت باران باشد و اگر جنوبی بود هر کس گوید کثرت ...
و ... گوید بسیاری ابرها باشد و باران‌ها ... باران شود و کثرت هموم بود
حلول زهره در برج حوت دلالت کند بر قوت حال خوانندگان و ارباب طرب و اشراف و زنان و اهل
... و باران‌های نافع و حرکت کشتی‌ها و افراط رطوبت و حسن مزاج هوا و اگر در جانب شمال بود ...
در ... باشد جنوب بود ... بیمار آید و ... **فصل در**
احکام تحویل عطارد از برجی به برجی ... چنانکه ...
... قال امام ... ابو الحسن ... عطارد و خاصه ...

احدث فی الهوا حرکت بحسب ذلک الزمان و هوا ... کان ... و ظلمت فی الافاق کان عند
ذلک القمر و الزهره فی برج ... الامطار کان ... الامطار ... اوان الامطار ... قال
الحکیم ... ابن ... المولد ... عطارد ... برج ... احدث
فی الهوا حرکت بحسب ذلک الزمان ... الثلج و ... عطارد ... اذا ...
برج الامطار ... و دلو و سرطان و عقرب و حوت ... باشد و باقی بروج ...
در ترتیب چنانکه در ... بحسب اجتماع و استقبال ... مذکور شد **حلول عطارد در برج حمل** دلا
لت کند بر جستن بادها و رعد و برق و حدوث ابرهای ... و ارجیف و قلت ... و کثرت موت
در ... و کودکان و بسیاری ... در ناحیت مغرب و قلت طعام و شراب و ... بازار برده
... و ... کاران و ... و قوت اهل قلم و اگر در جانب
شمال بود ... هوا و کثرت اراجیف باشد و اگر در جانب جنوب بود حسن مزاج هوا باشد **حلول عطارد
در برج ثور** دلالت کند بر اعتدال هوا و کثرت برف و ... جستن باد و ... از ... و درد
و درد چشم و ... مشرق ... و زیدن بادها و موت در ... اشراف و حسن
مزاج هوا ... و حیوانات ... و اگر در جانب شمال بود ... هوا باشد و اگر
در جانب جنوب بود هر کس گوید ... مردم ... گویند اختلاط مزاج هوا باشد **حلول عطارد
در برج جوزا** دلالت کند بر ... و قوت ... عمال ... و ... جسم و درد
... و ... در میان اهل ... جانب شمال بود و جستن
بادها و هلاک بعضی از اشراف و حدوث ... و ... جراحت و ... هوا اگر
و اگر در جانب شمال بود جستن بادهای گرم باشد و هبوب ... در ... و اگر در جانب جنوب
بود خشکی هوا باشد **حلول عطارد در برج سرطان** دلالت کند بر ابر و باد و باران ... در بعضی
اماکن و حدوث رعد و اعتدال هوا و ... در ناحیه شمال و حدوث ... و ...
و قلت ... در درخت‌ها و میوه‌ها خاصه در جانب مغرب و ... و در آن
جانب اگر در طرف شمال بود حرارت هوا و کثرت سموم باشد و اگر در جانب جنوب بود ...
بود **حلول عطارد در برج اسد** دلالت کند بر خشکی هوا و ... درخت میوه‌ها و اندکی غله و ...
... اصحاب دیوان و عمال ... پادشاه و حکام ... و ...
و ... و کثرت ... از کثرت ... و علت ...
... جانب مشرق و موت ... و ... اشراف و ... و اگر در جانب شمال
بود حدوث امراض حاره باشد و اگر در جانب جنوب بود حسن و طیب مزاج هوا باشد **حلول
عطارد در برج سنبله** دلالت کند بر قوت حال وزرا و فضلا و اهل دیوان و تنگی رزق مردم بازار و صنفای ...

نم و کثرت طعام و ترتیب یافتن حال اهل وفا تر از ملوک و جاه و قبول و وقوع بلا بر اهل جنوب
و شدت گرما و در آن جانب و اگر در جهت شمال بود حرکت هوا باشد و اگر در جهت جنوب بود
اعتدال هوا باشد حلول عطارد در برج میزان دلالت کند بر وفور اطعمه و داد و عدل و رونق اهل
حرفه و حقه آن یکی از سلاطین واسعه و لوا لشکران از دولت [illegible] و کوشش [illegible] و کثرت رنج
ربیع و خرید و فروخت در میان اهل بازار و مراد و رواج بازار افتد و اینه و اگر در جانب
شمال بود هر کس گوید مصیبت و مزاج هوا و کثرت امطار بود و بعضی بکثرت میاه و ریاح نموده هوا
فتق اوست مایل بیکا و اگر در جانب جنوب بود وفق و مزاج هوا و مردم و بعضی و صاحب بیکا اعتدا
ل هوا گفته اند حلول عطارد در برج عقرب دلالت کند بر سرما و بادهای سخت و مکر و فریب در
میان مردم و بی انصافی و خیانت خلایق و فتنه در جانب مغرب و شمال و خرید و فروخت اسلحه
و اگر در جانب شمال بود و خشکی هوا باشد و صاحب بیکا گوید که در دو اخبار راد به بلند و اگر در
جانب جنوب بود و طیب هوا بود حلول عطارد در قوس دلالت کند بر صلاح حال پادشاه و فتنه
میان اهل مغرب و جنوب و جنگ و بازارها و شدت سرما و جستن بادهای سخت و ریان در صحا
بیات و حدوث امراض مختلفه و با انصاف خلایق و خیانت کردن بالکه بکر و میل مردم بکسب علوم
و نزول اهل قلم و حال رنج برده و دواب و وقوع باران دیگر را [illegible] برف و کمی غلات و اگر در جا
شمال بود باد سخت جهد و اگر در جانب جنوب بود تغیر هوا باشد و بعضی گویند هوا آشفته گردد
حلول عطارد در برج جدی دلالت کند بر حدوث برف و باران و بادهای سرد خاصه که رابع و کاف
بود و بیماری و موت کودکان و کثرت اطعمه و غلات و قلت عسل و سایر حلویات و عزت طعام
و دسوم و فتنه در جانب مشرق و رنج دواب و محاسبه عزل عمال و صاحب دیوان و اگر در جانب
شمال بود یا جنوب مراد باد باشد و هر کس گوید یکند بیدایت [illegible] باشد حلول عطارد در برج دلو
دلالت کند بر خشکی هوا و قلت طعام و اندوه مردم و انقلاب حال عامه و خرید و فروخت
ادویه و عقاقیر و سیل اخبار از هر طرف و جستن بادهای سرد و گویند ظهور ریح باشد و اگر
عرض شمالی بود رطوبت هوا باشد و اگر جنوبی بود کثرت سحاب باشد حلول عطارد در برج حوت
دلالت کند بر سلامتی بزرگان و ارزانی بارندگی و فرح و سرور و ضعف حال عمال و متصرفان و خشکی
هوا و وزیدن باد خنک و کثرت امراض خفیف و بسیاری خرید و فروخت احبار و وفور مرغ
و ماهی و سایر حیوانات آبی و مرگ در جانب جنوب و ظهور حشرات الارض و اگر در جانب
شمال بود هبوب ریاح جنوبیه و اگر در جانب جنوب بود امتزاج هوا و ریاح شمالیه باشد سهم عطارد
هر برج که حلول کند و در آن برج کیفیت منسوبه بان برج را در مزاج بحرکت آورد و ظهور
رساند از آن غافل نباید بود تتمه سید نجم الدین در کتاب لطایف الکرام آورده که عکس کوکب دلیل ضعف

وس

و سستی مدلولات الکوکب است خاصه که عکس در وبال و هبوط کند و عکس عطارد بحرکت منسوبات
او را بجانب بدلت و بر نهکا و کدورت و تغیر هوا و ورود عرق [illegible] با علمای دیگر [illegible] حال باشد
فصل یازدهم در انتقال قمر از برجی ببرجی حلول قمر در برج حمل دلالت کند بر فرح پادشاه و بزرگان
و سلامتی زنان حامله و رسولان و مسافران و کثرت امطار در وقت و مرور بهار و نقصان طعام
و ترس و بیم مردم و اضطراب و جنگ میان مردم عوام حلول قمر در برج ثور دلالت کند بر آفت
غله خاصه جو و کثرت طعام و میوه و بسیاری ابنیه و فرح و ارزانی و محبت و بعد از آن امراض
و کثرت امطار و برودت و شدت برودت وقت و بسیاری طعام و میوه و بزرگان جستن خوا
تن حلول قمر در برج جوزا دلالت کند بر کثرت طواعین و [illegible] و حدوث امطار در
وقت و رواج بازارها و کثرت اخبار و آفت غله بجا گندم حلول قمر در برج سرطان دلالت
کند بر حرکت پادشاه و حکام و بلاد عامه و اندک باران و غلبه دزدان و آفت حیوانات
و سلامتی مسافران و ارزانی نرخ و حرکت رسولان حلول قمر در برج اسد دلالت کند بر
تردد خاطر کارداران پادشاه و سعی داد [illegible] و نظام مهمات ایشان و کشف دگری
خلایق و کثرت منافع و فواید عامه و اشتغال پادشاه از ملکان بملکان و بسیاری فوت و موت
دواب حلول قمر در برج سنبله دلالت کند بر فوت [illegible] ها قتل و جنگ و زندان و سلامتی حبوبات
و حیوانات و بسیاری آب و رواج کسب اهل بازار و ارزانی ستوران و حسن حال [illegible] و کثرت امطار
در وقت و وفور طعام و میوه حلول قمر در برج میزان دلالت کند بر پادشاه و عزت زنان و کثرت
موت و اندوه مردم و فرو شکستگی کار و فساد [illegible] و آشفتگی [illegible] و دلالت و حدوث امراض
دخول در خلایق و ظهور حشرات الارض و درد چشم از حرارت و اطفال خوان حلول
قمر در عقرب دلالت کند بر کثرت اندوه مردم و [illegible] و فتنه و بسیاری دزدان و تعطیل
و تاخیر در کارها و بیماری و کثرت ابر و حدوث بادها در وقت [illegible] که [illegible] بزراعت سایه
حلول قمر در قوس دلالت کند بر تغیر حال اکابر و بدی اوقات زنان و محنت خلایق و تغیر هوا و نظر باد
و رنج مردم بارب و ضعف حال دواب و عزت علا و نقصان حیوانات و [illegible] و غلات حلول
قمر در جدی دلالت کند بر اندوه عامه و تجسس مردم و حیرت رسولان و مسافران و بسیاری روغن و کثرت
فراق و طلاق میان ازواج و کثرت منازل اهتمام و بسیاری علف و گیاه در وقت حلول قمر در دلو
دلالت کند بر توقف مهمات و بادهای بی نفع و ظلمت هوا و پدید آمدن نفع در وقت و ماهی و فرح [illegible]
در وقت و قلت فواید مردم حلول قمر در حوت دلالت کند بر سلامتی بزرگان و ارزانی و بارندگی
در وقت و [illegible] حال طیور خصوصا آنچه در آب مسکن [illegible] ور [illegible] ند

فصل هشتم در تحویل حلول راس و ذنب از برجی به برجی حلول راس در برج حمل دلالت کند بر قوت
اشراف و ضعف حال عامه و فراوانی طعام و موت یکی از فرماندهان و کجا بد بدبختی در وقوع کارهای
نهانی و بسیاری اراجیف و موت و تفرقه مردم اعیان و بزرگ زادگان حلول راس در برج ثور دلالت
کند بر قتل بزرگان و رواج تجارت و کثرت اختلاف میانه ملوک مغرب و اهل شام و ارزانی
و بسیاری هوا آتش و وفور گیاه حلول راس در برج جوزا دلالت کند بر جباری سلاطین و حکام
و امید کاروانسیان آفت باران و امکان زلزله بلا خطر شود و دیگر و فاسد ازنی در میان عامه
رعایا و حکام و اربابان ملک و کمی بجاری و صفای هوا و بسیاری باران و رخنه و وزیدن بادهای
معتدل حلول راس در برج سرطان دلالت کند بر حسن حال اعمال سلاطین و حکام به رعیت
و جمع نمودن اموال و به خرج کردن و کثرت سود تجار و متردد بودن و بسیاری عمارت و درستی
و رطوبت هوا و بارانهای معتدل در وقت و حدوث جنابت و کثرت جنایت و شفقت و مرحمت
در میان مردم حلول راس در برج اسد دلالت کند بر آمدن باران بسیار در وقت و ارزانی
طعام و حدوث صاعقه و فتنه و بعد از او ظفر پادشاه بر دشمن و نیکی حال رعیت و شدت [illegible]
و کثرت سرور و ظهور آتشها در هوا حلول راس در برج سنبله دلالت کند بر تلف زرع و غلات
و افتادن کرم در میوه‌ها و احتراق جنبها و تصرف ملوک در اراضی با بهره و فزایه و آبادان دستگیر
ساختن زراعت نمودن و عموم خیرات و برکات و سلامتی حبوب و غلات و حدوث مرض سرسام
در مردم حلول راس در برج میزان دلالت کند بر جور سلاطین و بزرگان و بعد از آن بر رعیت
و مطالبت نامعقول از مردم و مهاجرت خانها و کوبیدن قطع عضوها و کندن چشمها بود و بلندی مرتبه
زنان و رعیت پادشاه و سلاطین بدان طایفه و کثرت مردم و سرور و فرح در زنان شریف و صحبت علما
[illegible] و بلندی قدر یکی از علما حلول راس در برج عقرب دلالت کند بر حدوث فتنه و غارت
در ولایت مغرب و طلب دریافت در مردم سفله و سفینه و کثرت ظلم و جور و فتنه و ظهور مرغ در وقت
و بسیاری و جنور اثر و نیک در وقت و کثرت قروح و دما بسبب خاصه در مردان و در برهنه زنان و ظهور
فضایح ایشان و فتنه در میان عرب حلول راس در برج قوس دلالت کند بر ظلم حکام عراق
عرب بر رعایا و نزول آفات بر گاو و گوسفند و اسب و استر و سایر چهارپایان بارکش و حرب آوردند
و حرارت هوا در وقت و اشتغال پادشاه از مکانی به مکانی و سقوط بعضی مقربان پادشاه از درجه
اعتبار و نیکی حال طلبه و اهل علم و افتادن آتش در خیمه‌ها و سوختن بعضی از آلات حرب و آشوب
در ولایت اصفهان و بغداد حلول راس در برج جدی دلالت کند بر اعتدال هوا و نیکی
گیاه در وقت و شادی بزرگان و خاندانهای قدیم و بلندی کار ایشان و نیکی کشت و زرع و نکبت [illegible]

وناکسان

وناکسان و عزت اهل دانش و ارتفاع اسعار حلول راس در برج دلو دلالت کند بر نیکی حال
عوام الناس و رعایا و خوشی معیشت خلایق و بسیاری حفر بابت و ترقی اسپی و نیکی حال
روس و خداوندان صنایع و حقارت و سلامتی ابدان و مرگ علما و قضات و اهل دین و فقرا
حلول راس در برج حوت دلالت کند بر کثرت امطار و استیلای اشراف و ترقی هر صنف و مرتبه
خود و جمع شدن اموال در خزاین و مهمات و مخالفت اعیان و سرهنگان و فتح راهها و [illegible]
کشتیها و فوت و موت صیادان و بسیاری ماهی و مرغان فصل ۲ در احکام حلول ذنب از
برجی به برجی حلول ذنب در حمل دلالت کند بر اضطراب سلاطین و کثرت سیاست و زیان رعیت
از پادشاه و غلبه سفله گان و مرگ شتر و گوسفندان و معادن و نقصان زر و سیم و زدن و رهزنی
طلب و خلاف کردن خلایق و حدوث شدت نوعی در میان مردم حلول ذنب در برج ثور دلالت
کند بر بدی حال مردم و وزیدن باد سموم در وقت میوه‌ها و بسیاری حرکت مسافران یکجانب شمال و تنگی
معاش مردم و مرگ گاوان و شتران و نقصان نباتات و بیم زلزله و زیان [illegible] حلول
ذنب در برج جوزا دلالت کند بر قحط رجوع و فزع و هلاک مردمان و خروج و اطلاق بر سلاطین
و حکام و خونریزی و امکان زلزله با وجود شود و آمدن بادهای تند چنانکه ابنیه و عمارات فرو
رساند و بجاری و جور و ستم و قطع دستها حلول ذنب در برج سرطان دلالت کند بر قحط
و گرانی مرغ و ماهی و غرق کشتیها و مرغ حیوانات آبی و آفت و نکبت مردم و مرگ [illegible] و خرابی
و دروغ و دزدی و دغل و شیوع جور و ستم و مرگ و نکبت دهقان و اهل قلم و ضرر مردم از آب و کثرت
فسق و فجور و تفرقه و تخریب و نشاط و سلاطین از جای بجای حلول ذنب در برج اسد دلالت
کند بر اضطراب احوال پادشاهان و آفت بعضی از ایشان و پیران و مردان فرومایگان
و کثرت عفو و طغیان انها و بنای میوه و نقصان کشت و زرع و امکان زلزله با وجود شود و [illegible]
دیگر و نقصان وحوش و آفت سباع و مرگ کلاب و فهود حلول ذنب در برج سنبله دلالت کند بر مرگ
چهارپایان و خشکی سال و تنگی [illegible] محصولات و [illegible] و سوختن کشت و زرع و حرب میانه
و لشکر و خلایق میان مردم و غارت [illegible] و کثرت [illegible]
[illegible] و مرگ چهارپایان و نیکی حلول ذنب در برج میزان دلالت کند بر فتنه و اراقه و باد و بجار [illegible]
صعب [illegible] و مرگ چهارپایان و نقصان زراعت و مرگ و در وقت خوف از [illegible]
و بادها و سرد [illegible] سلاطین [illegible] حلول ذنب در برج عقرب دلالت
کند بر [illegible] و مرگ زنان از [illegible] و بسیاری باران
[illegible] و میوه‌ها [illegible] در وقت [illegible] و حیوانات [illegible]
و حرب [illegible] پادشاهی و سلاطین از [illegible] و در باره عرب و زمین [illegible]

وقطع طرق و طغیان دزدان بود و فتنه‌ها و قتلها و بلاها و گرانی باشد و شمس الدین ذکرهم گوید که زحل و ذنب اگر
بذنب رسد فتنه عام گردد و سرما و باران و برف بسیار بود در وقت چنانکه اکثری از چهارپایان
هلاک و سقط شوند و تنگی پدید آید و طاحونها معطل شوند و همه آب گردد و مردم از سرما موت بینند
و حال همه ایشان در نواحی آن بهتر از مواضع دیگر باشد **حلول ذنب در برج قوس** دلالت کند بر مرگ
بازرگانان و سپاه در بلاد منسوبه بقوس و حرص پادشاه بجمع کردن مال و گرانی در ولایت فارس
و مرگ چهارپایان و کمی باران در خشکسال و عزل بعضی از اهل قلم و تحقیق حال ایشان و زینت یافتن دولت
دولت بندگان و مرگ در فقها و دانشمندان **حلول ذنب در برج جدی** دلالت کند بر بیماری
و مرگ و وقوع زلزله و خرابی بقاع و ابنیه و کمی میوه در وقت خود و بی‌بضاعتی و افلاس مردم **حلول ذنب
در برج دلو** دلالت کند بر کثرت طلب باران و اندوه و عجز و رعب و اضطراب حال سلاطین و خروج
فرومایگان و مقهور شدن و آفت [illegible] بر بزرگان و کثرت فتنه و آشوب **حلول ذنب
در برج حوت** دلالت کند بر غرق کشتیها و بسیاری برف در وقت و خرابی خانها و قحط و غلا
و مرگ ماهیان و خروج لشکریان بر پادشاهان خود و تسلط ایشان [illegible] از مملکت و منع
[illegible] در دین و مذهب و ظهور مصاحبان و تفرقه مردم و خلاف حال [illegible] دانشمندان **[illegible]** حکیم فاضل
محیی الدین مغربی گوید که احوال جوزهر و ذنب و هر یک از بروج [illegible] در بلاد و امصار
برج خاصه که جوزهر بحلول ذنب با سعد باشد و حلول [illegible] دلیل است بر حدوث آفت
در اوقات کلیه و در مثلثه ارضیه در گاو و گوسفندان و محصولات و غلات و حبوب و در مثلثه هوائیه
دلالت کند بر کثرت موت در [illegible] و میان و وحوش و در مثلثه [illegible] بر حدوث آفت باشد از قبیل آتش چون
هر اثر حرارت [illegible] **[illegible]** حاسب [illegible] گوید که [illegible] در منزل [illegible] نزول کنند بلا [illegible] در عراق رسد و ذلیل
گردند و اگر نزول به [illegible] کنند در زمین عراق طاعون و موت افتد و اگر نزول به [illegible] کنند قتال و شغب
در زمین عراق روی نماید و اگر نزول بجبهه کنند مرگ گاو و حیوانات وحشی شود و اگر [illegible] باکلیل
و قلب و شوله نزول کنند در مشرق و مغرب عالم طاعون و موت لاحق مردم شود و قتال [illegible] واقع
شود و علما و جلای مردم [illegible] باشد و ملوک [illegible] رسند و مردم سفله قوت گیرند و [illegible]
شوند و اگر [illegible] نزول کنند گوسفندان [illegible] را ضرر رسد و زنان حامله آفت بینند و اگر نزول به [illegible]
پادشاهان دوستان [illegible] کنند و [illegible] و اگر نزول به [illegible]
کنند ملوک [illegible] را ضرر رسد و اگر نزول بذراع کنند اهل جبال را [illegible] رسد و لاحق گردد [illegible]
آید و سباع و وحوش را موت و آفت رسد و مردم [illegible] ضرر رسد و اگر نزول بنثره کنند نسل [illegible]
و حیوان [illegible] و اگر نزول بطرفه کنند اهل مشرق را ضرر رسد و اگر نزول بجبهه کنند [illegible] ضرر رسد
و اگر نزول بزبره کنند بملوک ضرر رسد و اگر نزول بسماک کنند [illegible] امطار نافع باشد و اگر نزول بغفر [illegible] کنند

گرفتن شاع

گرفتن شاع [illegible] باشد در وقت و اگر نزول بقلب کنند [illegible] ضرر رسد و اگر نزول بشوله کنند [illegible]
از مردم را ضرر رسد [illegible] جوانان و اگر نزول به نعائم کنند [illegible] باشد و اگر نزول به بلده کنند ضرر بمردم [illegible]
و اگر نزول بسعد ذابح کنند میان ملوک و امرا فتنه و شر [illegible] و اگر نزول به سعد بلع و سعد سعود کنند
[illegible] در میان مردم عارض گردد و اگر نزول [illegible] کنند [illegible] ضرر رسد و بعضی گویند اگر سعدین نزول [illegible]
[illegible] بود [illegible] ملوک و طباع [illegible] اثر [illegible] در [illegible] عاصف و زلزله
[illegible] را ضرر رسد [illegible] ملوک را ضرر رسد و تلف اکثر وحوش باشد و در [illegible]
را ضرر رسد و سباع [illegible] تلف شوند و [illegible] مردم [illegible] واقع شود و در [illegible]
[illegible] ضرر رسد و اموال ایشان تلف شود و هلاک و خلایق باشد و در [illegible] از عظما
[illegible] و در [illegible] سحاب [illegible] و کثرت امطار [illegible]
[illegible] باشد و [illegible] ریاح عاصف [illegible]
[illegible] باشد و [illegible] میان خلق قتال افتد در بلده [illegible] واقع شود و مرض [illegible]
تلف شوند و [illegible] عارض گردد و [illegible] حادث گردد و موت
عارض شود و خلق کثیر هلاک شوند و عداوت در میان مردم شایع گردد و در [illegible]
افزون [illegible] بینند و [illegible] رسد **باب [illegible] در احکام رجعت و استقامت
و ظهور و خفا و [illegible] کواکب [illegible]** و آن مشتمل است بر سه فصل **فصل اول در احکام رجعت کواکب**
بمعرفت حالات کواکب [illegible] رجعت است چنانچه هرمس حکیم در کتاب [illegible] در
[illegible] فرموده که کل کواکب اذا کان [illegible] دلالته خلاف الامر الذی یراد له [illegible]
[illegible] و ابو معشر در کتاب مختصر الاسرار آورده که [illegible] اذا کان [illegible] الامر [illegible]
[illegible] اذا کان [illegible] کتاب [illegible] الکواکب اذا کان [illegible]
[illegible] ضعف [illegible] در کتاب [illegible]
گوید که کوکب را در حال رجعت بمنزله بیماری گرفته‌اند مضطرب [illegible] و چنانچه بیماری [illegible] وقت
[illegible] رجعت چون وقت ابتدا بیماری [illegible] وقت رجعت [illegible] چون وقت
[illegible] بیماری وقت میانه رجعت است چون وقت انتهای بیماری وقت رجعت دوم است و چون
[illegible] بیماری [illegible] وقت [illegible] از برای استقامت [illegible] چون وقت انقضای بیماری و [illegible]
[illegible] سفلی در میان رجعت بمنزله [illegible] قول است **[illegible]** مراد از رجعت اول است که کو
کب در میانه مقام اول و نقطه حقیقی [illegible] بوده باشد و مراد از رجعت دوم آنکه میانه حقیقی و مقام
ثانی بوده باشد و زردشت حکیم گوید که الکواکب العلویة [illegible] رجعة الکواکب [illegible]
و رجعة الکواکب السفلیة الاول من حین [illegible]

روبه اشرف اسالن ستقیم انتهی کلامه احکام رجعت زحل در بروج اثنا عشر رجعت زحل مطلق
دلالت کند بر ضعف حال بزرگان و عزل عمال و ارباب مناصب قدیم و فراخی طعام و کساد بازار حبوبات
و حرکت عساکر و اشتغال مردم از ادکان و حرث و زراعت عمال با امن فلاحت و موت مجاز
و دود ریا کردار و اهل جبال رجعت زحل در برج حمل دلالت کند بر حدوث خسف و زلازل و بسیاری رعد
و برق و صاعقه رجعت زحل در ثور دلالت کند بر کثرت غم و هم در ملوک و موت یکی از عظما و دولت
و کدورت قضاة و نقصان خراج و اضطراب لشکریان و فتنه در میان ایشان و ظفر پادشاه و کثرت
اراجیف خاصه در ناحیت جنوب و حزن اهل مناصب و وزرا رجعت زحل در جوزا دلالت کند
بر خشکی هوا و نقصان آبها خاصه در قنوات و عیون و کرم و بدن پادشاه و اصحاب خزاین و حیوانات
و غیبت کردن لشکریان و مستوفیان رجعت زحل در سرطان دلالت کند بر موت مردی بزرگ
و زیاده شدن آب انهار و نقصان آب چشمها و وزیدن بادهای سخت و بسیاری باران و کدورت
یکی از فرماندهان بلاد سرطان رجعت زحل در اسد دلالت کند بر موت بهایم و بیماری سفلگان
و ناکسان و وبا و وقف و هوا و جستن باد سموم و حرارت هوا و وقت دن و میوها رجعت زحل در سنبله
دلالت کند بر نقصان بعضی عداوت میان حکام و ولاة مملکت و در ... هزیمت پادشاهان
جانب جنوب بولایات دیگر جور و ظلم فرماندهان رجعت زحل در میزان دلالت کند بر امراض
... و دل و گوش و دندان و مرگ بندگان و سقوط مزاج و قلت استواری ابدان و بسیاری غم و حزن
رجعت زحل در عقرب دلالت کند بر کثرت اراجیف و اضطراب عامه و صعوبت کارها و
غضب پادشاه و تنگی کارها و عفونت هوا و دشواری مهمات و بسیاری امراض و طاعون در ولایات
و ... و جبر حال رجعت زحل در قوس دلالت کند بر گرانی و قلت طعام و فتنه و آشوب در میان بندگان
و مردم سفله رجعت زحل در جدی دلالت کند بر حدوث تشویش در عالم و اضطراب و تفرق
احوال مردم و وقوع ... حضرت ... و کثرت مصادرت و منازعت امرا بر رعیت
و ناسازگاری در میان عامه رجعت زحل در دلو دلالت کند بر خوف عظما و شدت برد و کثرت
ثلوج و درد ... مردم و هلاک یکی از بزرگان و اهل شرف رجعت زحل در حوت دلالت
کند بر موت مردم شریف و اهل ورع و قید احکام رجعت مشتری در بروج اثنا عشر رجعت
مشتری مطلق دلالت کند بر حیرت وزرا و مدبران و علما و اشراف و سستی مردم در کارهای
خیر و ... اطعمه و ... در ... قواعد و قوانین و ارسال رسل و رسایل
میانه پادشاهان رجعت مشتری در برج حمل دلالت کند بر هیجان اعادی بر پادشاه و بروز خوارج
و افتادن زیانها و ضرر جمیع منسوبات مشتری مثلا وزرا و سادات و علما و فقها و اشراف و قضاة و در
نباتات ... و گندم و جو و بعضی میوها ... گوید سودگی ... باشد

رجعت مشتری

رجعت مشتری در برج ثور دلالت کند بر ظهور خوارج و مدعیان پادشاه و خشم ملوک و عمال
بیم و ترس مردم رجعت مشتری در برج جوزا دلالت کند بر کثرت اراجیف و مکر و غدر
و غرق کشتیها و تنگی و دشواری فواید اهل کسب و خطر مردم از طغیان آب رجعت مشتری در
برج سرطان دلالت کند بر موت شخصی از ایشان و حزن پادشاه و وزرا و کدورت مردم و اندوه
عامه رجعت مشتری در برج اسد دلالت کند بر سفر پادشاه عظیم الشان و کثرت اراجیف
رجعت مشتری در سنبله دلالت کند بر نقصان مزارعان و زراعت و هلاک یکی از وزرا
برا کتابت و منشیان و قلت باران و رطوبت و اعتدال هوا و بعضی گوید خشکی هوا بود و
رجعت مشتری در میزان دلالت کند بر نکاح کردن پادشاه و اگر ... الحکم طلاق داده باشند
و گویند آن زن ... در نزد ملک بود و افتادن خلل در رای سلاطین و فرماندهان رجعت مشتری
در عقرب دلالت کند بر قلت باران و کثرت بادهای سخت اگر در جانب شمال رجعت مشتری
در قوس دلالت کند بر گرانی طعام و بازایستادن مردم از نزاع و غضب شدن پادشاه بر ...
رعیت در عهد پادشاه و بسیاری میوها و کثرت باران رجعت مشتری در جدی دلالت کند بر لشکر
لشکر پادشاه و جلای ... و نکبت وزرا و کتاب و اهل ... بهم برزدن کارها و عوام
الناس رجعت مشتری در دلو دلالت کند بر حدوث مرض و درد بدن بعضی از ملوک و سلاطین
و فرماندهان و قطع عضوی از پادشاهان و مرگ شخصی در میان مردم رجعت مشتری در حوت دلالت
کند بر کثرت ضرر و بیماری در میان مردم و علت در اعضای ابدان و خلف وعده اکثر امور و کارها
و مرگ بعضی از اکابر احکام رجعت مریخ در بروج اثنا عشر رجعت مریخ مطلق دلالت کند بر فرو ماندن
امرا و سران سپاه و ارباب سلاح و گرفتاری دزدان و راه زنان و کساد بازار اسلحه و
ستور و غفلت و بطالت لشکریان و پراکندگی و جلای وطن ایشان و بیماری در میان اتراک
رجعت مریخ در برج حمل دلالت کند بر طغیان حرارت در طبایع و مضرت از آن و شکستها و حزن و مصیبت
مردم و قلت کسب و گرانی ... و علت در دو سر و چشم پدید آید و آفت بره
و سایر حیوانات کوچک ... رجعت مریخ در برج ثور دلالت کند بر تلف ... دواب و بهایم
و بیماری جوانان و کودکان و ... اتراک و سپاهیان رجعت مریخ در برج جوزا دلالت کند
بر شیوع مرض ... اطفال و جوانان و ... و کتف ... گوید ... کشتیها
اشکاف کند رجعت مریخ در برج سرطان هرمس گوید موت بزرگی از اهل جبال و معارف پادشاه
بود و ... گوید ... هوا ... کرده و در نواحی ... سموم وزد و ...
گوید ... و مردم ... جور و ستم و ظلم و تعدی کنند و ... امرا ... حکام ... کرده
رجعت مریخ در برج اسد دلالت کند بر حدوث فتنه و قتال در زمین روم و حبشه و شغب و اضطراب

در میان سکان آن مرز و بوم و تاج الدین اکرم گوید بیماری تب و سرفه حادث شود و فتنه و آشوب باشد
خاصه در مملکت خراسان **رجعت مریخ در برج سنبله** دلالت کند بر عارضه خفقان بر پادشاه و خلل
هوا و تاج اکرم گوید مثل مریخ است باشد **رجعت مریخ در برج میزان** دلالت کند بر موت شخصی عظیم الشان
و ممکن که بعضی باشد و در میان خلق بلا حادث گردد **رجعت مریخ در برج عقرب** دلالت کند بر بودن
مرض پادشاه به مرض سموم و مهلکات چنانکه خوف تلف باشد و بدی حال مسافران بود و مردم بعد
قات اشتغال نمایند **تنبیه** در بعض کتب از جانب حکیم چنین نقل نموده اند و ترجمه سخن او بدین نوع آورده
بعجایب دور الغرض الغریب و النوادر [illegible] العقرب و این حکم معروف بالصواب آمده
[illegible] در حوالی قران علویین در برج عقرب مبعوث شد بنا بر آن اکابر سلف عقرب را برج
ملت اسلام گرفته اند و ابوالحسن [illegible] ابن احمد خراش همدانی و صاحب [illegible] بجزم نقل
کنند از بزرگان اهل احکام که قال [illegible] اندر نا بر آن کواکب که بدان حکم کنند و نگاه باید داشت
رجوع مریخ است در برج عقرب که آن برج و [illegible] ملت است که رسول صلی الله علیه و آله در آن وقت
بهم آید و قران بعقرب آفتاب پس هر آن سال که مریخ را در برج عقرب قران افتاد امام مسلمین را حال
متغیر کرده اند [illegible] عرب [illegible] و فتنه و اضطراب بهم آید و عالمان و فقها را [illegible]
و بیماری و مرگ افتند و خلل در بناها و مسجدها و ویرانها شود و در دین اسلام خلل افتد و حظیره خراب
[illegible] و در بعض نسخ از کوکب [illegible] مضمون بنظر رسیده محمد ابن یحیی الطوسی و [illegible] در مصنفات
خود درین باب اشاره نموده اند فی الجمله تجربه متواتر یافته اند و حکم برین جاریست چنانکه در هر سال
که مریخ در برج عقرب راجع شود یکی از مذاهب اسلامیه خلل رسد خواه از کفر [illegible] این مذهب
و خواه که از فرق باطله اسلامیه بفرق ناجیه [illegible]
اند که در زمان خلافت اسد الله الغالب امیرالمؤمنین علی ابن ابوطالب صلوات الله و سلامه علیه
در برج عقرب راجع شد و در همان سال [illegible] شهادت [illegible] بر قوس [illegible]
دشمنان [illegible] قوت یافته بر بلاد اسلام مسلط شدند و در زمان [illegible] ابن عبد الملک و همچنین در عهد
مروان ابن محمد که خلفای بنی امیه بوده اند اهل آن زمان ایشان را حامی اسلام [illegible] مریخ در برج
عقرب راجع شده بود که در همان سال [illegible] اشتغال کردند و یهود و نصاری فرصت [illegible] و بعضی
از دیار اسلام بحیطه تصرف در آوردند و عمر ابن عبدالعزیز [illegible] گفته اند که
در ایام حیات [illegible] دین مبین باصلاح آورده بودند [illegible] در آوردند و در زمان متوکل
عباسی نیز مریخ در عقرب راجع شده بود [illegible] بضرب تیغ [illegible] و بعد از
[illegible] روانه شد [illegible] بعد از آن خرابی بسیار در بلاد اسلام کردند [illegible] در زمان
[illegible] آن بود که در حوالی سنه هفتصد و نود و شش هجری رجعت مریخ در برج عقرب [illegible]

واصحاب خراسان است بنده که در مذهب [illegible] اتفاق قلعه از آن بود [illegible] عبد الله خان
اوزبک لشکر بخراسان کشیده هرات را محاصره نموده بعد از آن [illegible] بر قلعه دست یافته قتل عام
فرمان داد و مردم [illegible] بیرون رفته [illegible] از تقیه میل بمذهب
ابو حنیفه نموده بعد از آن پسرش [illegible] قلعه را گرفته اند
و غارت اشتغال نموده بسیاری از علما و فضلا و فقها در آن قضیه بقتل رسیده اند و در سنه [illegible] هزار و
سی هجری باز مریخ در برج عقرب راجع شد بعد از تفکر و تدبیر بسیار [illegible]
در آن وقت [illegible] رسید که شخصی از علما فوت شود که از آن [illegible] مذهب [illegible] چون افضل
[illegible] شیخ بهاء الدین محمد العاملی بود رحمه الله [illegible] غالب شد که جناب شیخ
الاسلامی رخت حیات از منزل فانی بعالم باقی خواهد کشید لاجرم در قضیه اشرف که از مضافات
ولایت [illegible] است این قضیه را بعرض پادشاه ظل الله رسانیدم و گفتم درین باب [illegible]
[illegible] این حالت قوی است [illegible] قضا را بعد از چهار [illegible] ماه حضرت [illegible]
مریض شده بعد از یک هفته برحمت ایزدی واصل شد و در همان سال شیخ محمد [illegible] شیخ
[illegible] که در کمال زهد و علم بود [illegible] مذهب امامیه قبول [illegible] نموده
بودند در ولایت [illegible] بعالم حقیقت انتقال نمود و نیز در همان سال قیصر روم سلطان عثمان لشکر
بر سر فرنگیان کشیده و در آن وقت [illegible] در ایران داشت [illegible] بعرض اقدس اشرف
رسانیدم که فرنگیان غالب خواهند شد اتفاقا در آن [illegible] شکست یافته مغلوب [illegible]
نموده **تنبیه** استاد ابوریحان [illegible] که هرگاه آفتاب بنقطه حمل واصل شود و قمر در
منازل زهره باشد [illegible] اهل اسلام و اهل شرک
افتد [illegible] غالب [illegible] **رجعت مریخ در برج قوس** دلالت کند بر کثرت
[illegible] **رجعت مریخ در برج جدی** دلالت
کند بر عدم [illegible] مردم [illegible]
[illegible] **رجعت مریخ در برج دلو** دلالت کند بر خروج جمعی
از رعایا که پادشاه [illegible] **رجعت
مریخ در برج حوت** دلالت کند بر خلل پادشاه و کدورت و اضطراب خلایق و قتل [illegible]
[illegible]
مردم [illegible] **تنبیه** حکیم فاضل [illegible]
[illegible] دلالت کند بر [illegible] در سنه هزار و هشت هجری [illegible]
[illegible] مملکت [illegible]

رسیدم که درین ولایت ... ممکن است الغاف و در آن حین نوروز خان و جلال خان اوزبک
که از قدیم الایام ایالت دار الملک هرو بود از خوف عبدالله خان پناه بدرگاه خورشید اشتباه آورده بود چنانچه دولت
آبد مدت بازاری بدو متمکن یافته و در عصیان زوزی عالم پناه بتوفیق الله لشکر بر سر المشهد
او را مدت آورده با اهل و عیال بطرف ولایت فارس فرستاده تمکین مردم و مضافات آن
داخل خاک مملکت محروسه شاهی و حاکم بلخ امیر ابراهیم محمد خان بعد از اندک زمانی بمرض جدری جهان فانی
را وداع کرده و باقی سلطان و اما ولایت ماوراء النهر فرصت یافته بلخ و مضافات او را متصرف نموده

احکام رجعت زهره در بروج اثنا عشر رجعت زهره مطلقا دلالت کند بر تباهی حال خواتین و حرم
نقص زنان و مطربان و خواجه سرایان و اهل ساز و طرب و ساده زنکان و حدوث مرض در میان این
طایفه و قلت فواید و منافع ایشان و حدوث سرما در وقت رجعت زهره در برج حمل دلالت کند
بر حدوث رعد و برق و سرما و کثرت اراجیف رجعت زهره در برج ثور دلالت کند بر تشویش و اضطراب
در میان مردم و ناسازکاری خلایق و ظلم بعضی بر بعضی بسیار در میان اصحاب ملاهی و اندوه سلاطین و حکام
و قلت برودت و کثرت رعد و برق و فاضل ... بر صعوبت ... کرده است رجعت زهره در برج جوزا دلالت
کند بر حرارت و یبوست هوا و اضطراب و تنگی بر مردم رجعت زهره در برج سرطان دلالت کند
بر موت یکی از اهل حرم پادشاه یا یکی از خدمه مردم و مطالبات نامقصود بر آورده ... رجعت
زهره در برج اسد دلالت کند الله یعلم بر وقوع احزان و ضرر پادشاهان و فرزندان و زنان ایشان
و اکراه [illegible] و علت ... رجعت زهره در برج سنبله دلالت کند بر بیماری و رنج مردم خصوصا
زنان ملوک رجعت زهره در برج میزان دلالت کند بر موت یکی از خواتین محترمه خاصه از منسوبان
پادشاه رجعت زهره در برج عقرب دلالت کند بر اضطراب و بر ... مردم ...
در کارها و کثرت اراجیف رجعت زهره در برج قوس دلالت کند بر حدوث امراض ... و در جبال ...
بعضی از اشراف رجعت زهره در برج جدی دلالت کند بر تشویش مردم و بسیاری غم و هم و احزان و کثرت
امراض و علت و بیران و وقوع موت و مرگ ایشان رجعت زهره در برج دلو دلالت کند بر حدوث
غم و هم بر زنان و در باب عقد و ملاهی و رنج و ... امراض در مردم از رطوبت و بسیاری درد و ...
دفن کردن و کثرت باد و باران ... هوا و ... بود رجعت زهره
در حوت دلالت کند بر کثرت اراجیف و اضطراب و تشویش در میان مردم و حدوث بیماری
وضع و فرع احکام رجعت عطارد در بروج اثنا عشر رجعت عطارد مطلقا دلالت کند بر ضعف
حال اطبا و منجمین و دبیران و عمال و کتاب و بازرگانان و اختلاف هوا و عراض در مردم و سهو در معاملات
و احکام نجوم و خواری ... اهل علم و ... و ارتفاع غبار و دخان و کثرت باد و کدورت
فضلا و در باب اسواق و تنظیم رعایا احکام رجعت عطارد در حمل دلالت کند بر ابتدا ... کتاب ...

اسباب ایشان

اسباب ایشان و ضایع شدن و حدوث مرض حصبه و جدری اکثر در اطفال و بسیاری اراجیف
رجعت عطارد در ثور دلالت کند بر ضعف و استیلای ... و صلاح حال کتاب پادشاه و حوادث
و قدوم پادشاه و احوال دول ... تنگی مردم و بیماری چهارپایان رجعت عطارد در جوزا دلالت کند
بر خوف و اضطراب اهل ... و بسیاری غم و هم در میان ایشان و ایذا یافتن و
حدوث ... و امور ... مردم رجعت عطارد در سرطان دلالت کند بر هلاک
و تلف رجال و اشراف و اعیان و طلب ... و ... هوا و سموم رجعت
عطارد در برج اسد دلالت کند بر احزان و تشویش در ملوک و ظهور حسد و ... در ولایت
روم ... در امور و بدی حال مردم و تلف زنان خصوصا زنان ملوک رجعت عطارد
در سنبله دلالت کند بر کثرت اراجیف از معظم بلاد و اضطراب در کار ملوک و سلاطین
و امور ملکی و بیماری ... و خشکی هوا رجعت عطارد در میزان دلالت کند بر ضعف عامه
و عزت ایشان و ترس پادشاه و بیماری زنان و ... حال هوا و اضطراب در ...
رجعت عطارد در عقرب دلالت کند بر تشویش لشکریان و سپاهیان و اندوه اکابر و انقلاب
احوال اعیان رجعت عطارد در قوس دلالت کند بر حدوث امراض و ...
و هلاک بعضی از اشراف و نزول بلاها در ... رجعت عطارد در جدی دلالت کند بر تشویش
مردم و احزان و هموم در عامه و موت در زنان اشراف و سلاطین ... سفاین و بلاد ...
اهل ... و بیماری و مرگ پیران رجعت عطارد در برج دلو دلالت کند بر حدوث امراض حاره
و بسیاری حزن و غم و قلت سفر مردم اما ... دهد با نفع بود رجعت عطارد در برج حوت
دلالت کند بر آفت بزرگ که معروف و مشهور بود و هجوم ... اهل ... و بسیاری خون و اندوه
و کثرت سحاب و غیم و ضعف عقل و نزول باران و رعد و برق و اندوه ... و بسیاری ...
و سختی ... و دروغ و تشویش و بیماری احکام استقامت کواکب عکس تاثیرات رجعت است
چنانکه استقامت زحل مطلقا دلالت کند بر استقامت احوال مشایخ و دهاقین و فقرا و ...
... و کثرت اهل فلاحت و فرح بندگان و طایفه بزرگان و پیران استقامت مشتری
دلالت کند بر فرح قضاة و اکابر و رخص طعام و رسل و رسایل ... ملوک و عظم و اظهار محبت
از طرفین و قوت وزرا و اعیان و رونق ... ابواب ... و طاعات استقامت
مریخ مطلقا دلالت کند بر صلاح لشکریان و کثرت ... و شدت حاجت پادشاه به لشکر
و خشم و ... دولت ... حرب ... حال امرا و سران سپاه و قوت
... استقامت زهره دلالت کند بر رونق زنان و خواجه سرایان و اصحاب
طرب و ارباب ... و ساده ... و فرح در مردم و دوام ... و ترقی ...

معظمه **استقامت عطارد** دلالت کند بر قوت حال کتّاب و عمّال و محرّرند و اطبّا و اهل نجوم و رونق بازارها
و کثرت اخبار و نکبت و نیکویی هوا و آمدن باران در وقت و طلب قلوب عوام **فصل دوم در احکام خفا و ظهور**
کواکب متحیره مراد از خفای کواکب در زوال و در آمدن است در تحت الشعاع آفتاب محقق بوده باشد
لیکن مخفی نماند که ظهور و خفای کواکب مختلف باشد بسبب اختلاف عرض بلاد در ازمنه وضع واحد
نیز مختلف می‌شود بسبب کثرت و قلت بعد زمین و بسبب اختلاف شمالی و جنوبی و بسبب سرعت
و بطؤ و بسبب کثرت مطالع و مغارب اجزاء بروج بنا بر اصل اهل احکام مقداری معین در هر کوکب
منظور داشته‌اند که از درجات سواکه چون بعید آفتاب و کوکب آن مقدار رسد کوکب در
تحت الشعاع بود و قبل از احتراق یا بعد از آن و مدار احکام بر آن نهاده‌اند خواه کوکب مرئی باشد
و خواه مخفی هر چند منظور و متوطا اهل حساب در حاشیه تقویم اول رویت باشد و زهره را مخصوص این
ساخته‌اند که هرگاه عرض زیاده بر اضعف درجه باشد چنانکه احتراق و تصمیم مراد اطلاق میکنند
تحت الشعاع نیز اطلاق میکنند و وجه آن ظاهر است و حد تحت الشعاع در سفلیین دوازده درجه مقرر
کرده‌اند و در علویین پانزده درجه و در نیرین هجده درجه و در این مدت هر دو در تحت الشعاع باشند و اهل
احکام تحت الشعاع را دلیل ضعف و حبس و مرض گرفته‌اند چنانکه گویند چون کوکب بشعاع آفتاب
در آید بمنزله شخصی بود که داخل زندان گردد یا مریض شود و چون باحتراق رسد بمنزله شخصی بود که بهلاکت
رسد و چون از احتراق خلاص شود استد و بوکال گویند که بمنزله شخصی شد از استواری باشد که بیرون
آمدن راهی بسید بعضی اراده خروج نماید **احکام خفای کواکب متحیره در بروج اثنا عشر**
از قول هرمس خفای زحل در بروج اثنا عشر مطلقا دلالت کند بر خسارت مشایخ و دهاقین و اهل قلاع
و سکان جبال و کثرت سحاب و کدورت و ظلمت هوا و آمدن باران در وقت و حدوث غم
و هم در خلایق و بطالت رعایا و اهل حرث **خفای زحل در برج حمل** در ثلث اول
دلالت کند بر ضعف و هلاک اسب و در ثلث ثانی دلالت کند بر قلت امطار با استواری هوا و قحط
در ثلث ثالث دلالت کند بر جوع و وبا **خفای زحل در برج ثور** در ثلث اول دلالت کند بر
زیادتی آب و تشویش مردم و نشر وافر در اکثر نواحی و بسیاری اراجیف و در ثلث ثانی دلالت کند
بر نهب و غارت و دزدی در اطراف و جدری سمت ظهور یابد **خفای زحل در جوزا** دلالت کند
بر نهب و غارت و دزدی در اطراف جدری سمت ظهور یابد در ثلث اول دلالت کند بر نهب
و غارت و دزدی که بر یکی از ملوک مرض طاری شود و حیض زنان بدگذرد و بسیار و در اماکن مقدسه و در
ثلث ثانی دلالت کند بر صلاح مردم و رواج اسواق و کثرت حج و دلتری و در ثلث ثالث دلالت کند
بر موت یکی از فرزندان پادشاه یعنی روز دل **خفای زحل در سرطان** در ثلث اول شفقت اهل
حرث و ارباب زراعت باشد و در ثلث ثانی درد چشم و زکام و نزلات شایع گردد و در ثلث ثالث

موت زنان

موت زنان بود **خفای زحل در برج اسد** دلالت کند در ثلث اول مرض عارض شود و در ثلث ثانی
زنان ملوک بیمار شوند و در ثلث ثالث شیوع عارض شود **خفای زحل در برج سنبله** در ثلث اول بلا لاحق
یکی از پادشاهان شود و در ثلث ثانی موت عجایز بود و در ثلث ثالث دلالت کند بر کثرت سخن‌چینی
و دروغ میان وزرا و کتاب **خفای زحل در برج میزان** در ثلث اول دلالت کند بر برودت
هوا و قلت امطار و در ثلث ثانی دلالت کند بر سرمای خشک و در ثالث همچنین **خفای**
زحل در برج عقرب در ثلث اول دلالت کند بر جهد کردن لشکریان و قلت سکون ایشان
و در ثلث ثانی دلالت کند که پادشاه را بیماری رنج دهد و در ثلث ثالث همچنان
باشد **خفای زحل در قوس** در ثلث اول بلا در اطراف لاحق مردم شود و در ثلث ثانی
ضعف و بطؤ امور باشد و در ثلث ثالث گرانی طعام باشد **خفای زحل در جدی** در ثلث
اول قوت عدو و بر هم خوردن کار مردم باشد و در ثلث ثانی و ثالث صعوبت نحو و کثرت
امواج باشد **خفای زحل در دلو** در ثلث اول کثرت ظهور بلا و در ثلث ثانی موت پیران
و در ثلث ثالث مشقت عالم بود از کثرت رطوبت **خفای زحل در حوت** در ثلث اول این برج
حدوث مرض از زکام و نزله و در ثلث ثانی کثرت محنت و حبس و دشمنی و در ثلث ثالث حزن
و هم خلایق و پادشاه عظیم الشان بود **احکام خفای مشتری در بروج اثنا عشر** خفای مشتری مطلقا
دلالت کند بر بستگی کار قضاة و علما و دین داران و اندوه و حزن ارباب حال و عبودیان و ظهور بارندگی
در وقت و کدورت و غبار و حدوث مرض بلغم **خفای مشتری در برج حمل** در ثلث اول برج امراض
کثیره از رطوبت عارض شود و در ثلث ثانی موت یکی از خواتین معظمه اتفاق افتد و در
ثلث ثالث موت مردی اجنبی گرامی رخ دهد **خفای مشتری در برج ثور** در ثلث اول حدوث امراض
از رطوبت اتفاق افتد و در ثلث ثانی موت یکی از اهل حرم پادشاه بود و در ثلث ثالث
موت بزرگی حادث گردد **خفای مشتری در برج جوزا** در ثلث اول ضعف حال اشراف و تلف
تلف آن باشد و در ثلث ثانی باد بسیار جهد و کدورت هوا و بسیاری گرد و غبار بود و در
ثالث جور پادشاه و حکام بر رعیت واقع شود **خفای مشتری در برج سرطان** در ثلث اول
پادشاه از شهری بشهری نقل کند و در ثلث ثانی تغییر احوال و احوال پادشاه واقع شود و در ثلث
ثالث تشویش باد بود و اضطراب و کثرت اراجیف **خفای مشتری در اسد** در ثلث اول غم
و حزن لاحق پادشاه گردد و در ثلث ثانی و ثالث موت مردی شریف رفیع القدر روی دهد **خفای**
مشتری در برج سنبله در ثلث اول پادشاه را مرضی عارض شود و ضعف بسیار روی دهد و در ثلث
ثانی حزن و هم بر وزیری رسد و منکوب گردد و اینچنین از توابع و لواحق او در راه یابد و در ثلث
ثالث اهل سلطنت و سرداران را غم رسد **خفای مشتری در برج میزان** در ثلث اول برج قلت امطار

و بهوت هوا باشد و در ثلث ثانی برودت هوا و در ثلث ثالث اهل سفاین و سواحل را غم و کلدرت رسد خفای مشتری در عقرب در ثلث اول فراغت و راحت عسکر و صلاح امور ایشان بود و در ثلث ثانی و ثالث موت زنان پادشاه یا خواتین پادشاه اتفاق افتد خفای مشتری در قوس در ثلث اول اخبار ناخوش شنیع پادشاه رسد که از آن کدورت رسد و در وی هموم و فزون شود و در ثلث ثانی و ثالث موت مردی شریف و شاید که از اهل مملکت خفای مشتری در جدی در ثلث اول اضطراب میانه مردم حادث شود و ارتکاب و … کنند و صحبت های بیهوده آورند و در ثلث ثانی اراجیف افتد و مردم بر هم زده شوند و در ثلث ثالث وزیری از وزرا پادشاه بیمار شوند خفای مشتری در دلو در ثلث اول مرض عارض یکی از اهل حرم پادشاه گردد و در ثلث ثالث کمی باران باشد خفای مشتری در حوت در ثلث اول سرما و برف و جلید حادث گردد و در ثلث ثانی بیماری حرکت ملوک بود و بموضع غریب و در ثلث ثالث لشکرها از اطراف مملکت حرکت کنند احکام خفای مریخ در بروج اثنا عشر خفای مریخ مطلق دلالت کند بر خیانت لشکریان و اشتراک دخول ایشان و کدورت امراء و قتل بعضی از سپاهیان و اهل سند و گرفتاری وزراء و قاطعان طریق خفای مریخ در برج حمل در ثلث اول این برج خزانه پادشاه بعضان کنند و امور آن پرداخته شود و در ثلث ثانی فرح و نشاط لشکریان باشد و مصاحب و مطرب پادشاه شوند و در ثلث رابع … و کثرت اسقاط حمل بود خفای مریخ در ثور در ثلث اول برج امراض شب بود و در ثلث ثانی اسقاط حمل زنان بود و در ثلث ثالث … و الکور و زیتون باشد خفای مریخ در جوزا در ثلث اول فوت مردی بزرگ حادث گردد و در ثلث ثانی آتش در منازل و سپهبدها افتد و شاید که اموال بسیار بسبب آتش ضایع شود و حق کتاب از آن بیشتر باشد و در ثلث ثالث آن پادشاه مریض و صاحب بستر شود و خفای مریخ در سرطان در ثلث اول امراض لاحق روم شود و حامله زنان و در ثلث ثانی مردم از حرارت بیمار گردند و در ثلث ثالث حکم همان باشد خفای مریخ در اسد در ثلث اول کدورت و حزن پادشاه بود و در ثلث ثانی و ثالث وجد و بیم بود و از امور مکنونه … پادشاه و بعضی خروج کنند و حرکات شدید و حدوث حرب باشد خفای مریخ در برج سنبله در ثلث اول حزن و بیم لاحق کتاب و اصحاب دواوین و دفاتر شود و در ثلث ثانی اسقاط حبالی باشد و در ثلث ثالث مرض خواتین و آفت ایشان باشد خفای مریخ در برج میزان در ثلث اول بهوت هوا و خزان و ثلث باران بود و در ثلث ثانی مرض ریح عارض بیماران شود و در ثلث ثالث فرح لشکریان و راحت ایشان بود خفای مریخ در برج عقرب در ثلث اول راحت لشکریان و شکول ایشان بود و در ثلث ثانی درد چشم و حرارت عارض ابدان گردد و از کثرت و طغیان خون و در ثلث ثالث کثرت

امراض

امراض باشد خفای مریخ در برج قوس در ثلث اول مصادرات و عداوت در میان مردم حادث گردد بهمه در میان اصحاب سلاح و در ثلث ثانی اسقاط حمل و بسیاری غم و باران و قلت صفای هوا و در ثلث ثالث و غضب پادشاه بر یکی از زرود (?) و کتاب واقع شود خفای مریخ در برج جدی در ثلث اول موت از عظما بود و در ثلث ثانی اراجیف میان لشکریان پادشاه افتد هموم و هم مردم گردند و در ثلث ثالث کثرت امطار و رعد باشد خفای مریخ در برج دلو در ثلث اول مضرت و خوف لاحق او میان شود بیماران حامله و در ثلث ثانی شدت لاحق اهل سفاین بود و غرق کشتیها و در ثلث ثالث یکی از اهل حرم پادشاه راه رفت فرار رسد خفای مریخ در حوت در ثلث اول برج تلف جانوران آبی بود و در ثلث ثانی امراض صعب عارض مردم گردد و در ثلث ثالث کثرت باران باشد تنبیه چون آفتاب از مقابله کوکب علوی منصرف شود بسبب سرعة سیر و بروز ایشان متقارب گردد چنانکه هر شام ایشان در افق غربی قریب بیننده باشند که در حوالی افق تحت الشعاع آفتاب در آیند پس هیئة خفای ایشان قبل از احتراق در جانب مشرق باشد بالعکس احکام خفای زهره در بروج اثنا عشر خفای زهره مطلق دلالت کند بر بارندگی و باد و برودت و طلاق و فراق ازدواج و مرگ و آفت زنان و مطربان و خسارت ایشان و بد حالی خواتین مطلقه خفای زهره در برج حمل اگر در ثلث اول شب بود جور و کثرت مطالبات باشد اگر در آخر شب بود کثرت اراجیف و برهم خوردگی مردم باشد خفای زهره در ثور اگر در اول شب باشد سفر اشراف باشد یا نقل ایشان از مکانی بمکانی و اگر در آخر شب بود تخفیف پادشاه بسبب جلع ملکی نزاع کند و از آن پادشاه اندوهگین شود خفای زهره در جوزا اگر در ثلث اول شب باشد فرح و خوشحالی لاحق مردم شود و اگر در آخر شب باشد حزن و اندوه بمردم رسد خفای زهره در سرطان اگر در اول شب باشد حزن و عجز اصحاب ولایات و عمال بود و بسیاری جلای ایشان خفای زهره در اسد اگر در اول شب باشد و علت هوا باشد امراض حاده عارض مردم باشد و اگر در آخر شب باشد نیز علت غلیظه عارض مردم شود خفای زهره در سنبله اگر در اول شب باشد منازعت مردم باشد و در آخر شب باشد بیماری زنان بود خفای زهره در برج میزان اگر در اول شب باشد منازعت مردم باشد و در آخر شب بیماری زنان بود و خفای زهره در عقرب اگر در اول شب باشد کشف اشیاء مکتومه باشد و اضطراب مردم و کثرت اراجیف باشد و اگر در آخر شب باشد فکر و وسواس باشد خفای زهره در قوس اگر در اول شب باشد موت یکی از اکابر و عظما باشد و اگر آخر شب باشد حکم همان باشد خفای زهره در برج جدی اگر در اول شب عروض علت و مرض در مرد و زن سپاه و در مردان و زنان پادشاه و اگر در آخر شب باشد حکم همان باشد خفای زهره در برج دلو سعول (?) بحر و قلت … باشد و اگر در آخر شب باشد حکم مثله خفای زهره در برج حوت اگر در اول شب باشد امراض صعب عارض گردد و آخر شب

حکم همان باشد که الحکم خفای عطارد در بروج اثنا عشر خفای عطارد در سنبله دلالت کند بر باد و باران و نقصان
کتاب و ارباب دیوان و متصرفان و کذب دوران و وزرا و ارباب اسواق خفای عطارد در برج حمل
اگر در اول شب باشد امراض در میان مردم از حرارت حادث شود و آخر شب بیماری انقطاع یابد
از مردم و وقوع آن در دواب خفای عطارد در برج ثور اگر در اول شب باشد و اگر در آخر شب
امراض در بهایم عارض شود خفای عطارد در جوزا در اول شب خفت امراض بود و آخر شب کودکی گشت
خفای عطارد در سرطان اول شب اضطراب از حزن عامه باشد و در آخر شب حرارت هوا باشد
خفای عطارد در اسد اگر در اول شب باشد ف و هوا و کثرت غم و حزن و در آخر شب میانه پادشا
هان و ملازمان و کارداران کدورت و گفتگو کوهان شود و شورش یکنند روی نماید خفای عطارد در برج سنبله
اول شب بیماری عارض پادشاه شود و آخر شب بیماری عارض یکی از اهل حرمهای پادشاه گردد و یا از
بزرگ خفای عطارد در میزان در اول شب امراض لاحق مردم گردد و آخر شب کدورت هوا گردد
خفای عطارد در عقرب اول شب احزان و اضطراب پادشاه و عمال و جلای فقرا باشد و آخر شب
مثله خفای عطارد در قوس اول شب مکول باشد لشکر پادشاه و در آخر شب نفع کتاب بود بدون ضرر
خفای عطارد در برج جدی اول شب فراغ و راحت لشکریان بود و در آخر شب مثله خفای عطارد
در برج دلو اول شب مکول در اشیاء بود و آخر شب نفع از امور مکنونه باشد خفای عطارد در برج حوت
اول شب کثرت باران و نم باشد و قحل و آخر شب کثرت رعد و برق و بادهای غبارناک بود [illegible]
چون مرکز تدویر سفلیین در دو بار نزدیک حضیض مقارن آفتاب باشند بعد از آنکه در ربع تدویر این دو کوکب محترق
گردند از جانب مغرب ناپیدا شوند پس به ابعاد اعظم رسند و در ازای با صطلاح در هبوط گویند روز بروز
متفاوت شوند تا در حوالی افق غربی تحت الشعاع آفتاب در آمده مختفی شوند و بعد از آن از آفتاب
گذشته در جانب مشرق ناپیدا گردند پس به ابعاد اعظم رسند باز سیر عقب کنند تا در حوالی افق
مشرق به تحت الشعاع آفتاب در آمده مختفی شوند پس از این بیان ظاهر شد که سفلیین را هم خفی در
طرف مشرق دست تواند داد و هم در طرف مغرب لهذا هرمس گوید احکام های ایشان نیز را
از طرف علیحده بیان نموده اند احکام ظهور کواکب خمسه در بروج اثنا عشر ظهور زحل مطلقا دلالت
کند بر علو اقبال روسا و صنایع و اهل فلاحت و غلامان و طبیب قطب و اهل جبال و قلاع و خاندانها
قدیم و خوشی دلیران و مردم سالخورده و قوت جمال ایشان و محقق طوسی علیه الرحمه میفرماید که زحل
در این حال مثل متکبر است که از خوف و بلا گریخته باشد و اگر اعدای را در یابد او را بگیرد ظهور زحل
در برج حمل دلالت کند بر کثرت حروب و فتن در زمین مشرق و قلت طعام در نواحی مغرب و جنوب
و کثرت حرب مردم برف و خرابی بسیار رود و زرد و حرامی و کثرت حرارت هوا و در وقت و قوت
صباح و هرمس گوید که در اول شب از جانب مشرق ظهور کند و جنون لاحق پادشاه گردد بدین سبب

اراجیف و در میان اعیان بهم رسد تنبیه مراد از این ظهور ظهورات سابق است چه که عبارت است
از رؤیت کواکب در اول شب هنگام طلوع بشرط آنکه در طلوع سابق از غلبه نور آفتاب مرئی
نبوده باشد و این کواکب سیاره مخصوص علویه است ظهور زحل در برج ثور دلالت کند بر کثر
ت باد و باران و قحط و طاعون در نواحی مغرب و مرگ عظیم در نواحی مشرق و مغرب و بیماری
های وافر و مرگ گاو و شتر و تباهی غله خاصه در جانب مغرب و نقصان میوه‌ها و هرمس گوید که اگر
در اول شب از جانب مشرق ظهور کند دلالت به بارانهای مضر و غرق اماکن بود و ظهور زحل
در برج جوزا دلالت کند بر کثرت باد و باران و شدت امواج میاه و امکان ... و قحط و طاعون و وقوع
وبا و موت در نواحی شمال و هرمس گوید اگر در اول شب از جانب مشرق ظهور کند دلالت کند
که مرض لاحق پادشاه گردد و باران کم بارد و تفاوت اسعار بود ظهور زحل در برج سرطان دلا
لت کند بر کثرت میاه و شدت برودت ریاح و تفاوت نرخ و مطعومات و کمی عطر و زیت و حدوث
حروب و کثرت خوارج و غارت و خون ریختن و در جهت مشرق حدوث بیماری عام الکثری از سرفه
و درد سینه و هرمس گوید که اگر در جانب اول شب ظاهر گردد و کثرت باران باشد در مواضع
مستعده ظهور زحل در برج اسد دلالت کند بر حدوث حمیات و موت و فتنه و حروب و بادها
ی شدید و رسیدن گرما و سموم و مضرت از حشرات گزنده و حمیات و هرمس گوید که اگر
در جانب مشرق در اول شب ظاهر شود زیاده آب رود خانه‌ها و چشمها باشد ظهور زحل
در برج سنبله دلالت کند بر حدوث حمیات حاره و موت و قتال میانه مغرب و جنوب و بعضی
بجانب شمال گفته اند و حرکت هوا و ظهور علامات آسمانی و طالب حکما گوید که اگر در ان وقت
زهره با او بود مرگ زنان باشد بسیار و دیگر کارها و اگر مریخ با او بود حدوث حرب بود و اگر عطا
رد با او باشد گرمی هوا باشد و حدوث ریاح عاصفه باشد و اگر مشتری با او باشد قلت
مرگ و مرض و آفت غلات و مضرت از ملخ هرمس گوید که اگر در جانب مشرق در
اول شب ظهور کند آب رود خانه‌ها زیاد شود و باران آید و رعد و برق باشد در مواضع
مستعده ظهور زحل در میزان دلالت کند بر قلت طعام و شدت آشوب و وزیدن
بادهای سخت و گرما و طالب حکما گوید که اگر مریخ در ان وقت با او باشد شدت فتنه بود و فزع خلا
یق و وقوع وحشت و اگر مشتری با او بود فتنه‌ها باطل گردد و با عارض مردم گردد و مرگ باشد
و کثرت امراض عین و ظلمت هوا و قلت عطر و زیت بود و هرمس گوید که اگر در جانب مشرق
در اول شب ظهور کند ضررها باهل عالم رسد و مرگ باشد و امراض عارض خلایق گردد و بعد از
آن ارزانی شود ظهور زحل در عقرب دلالت کند بر تنگی دلها و در جانب مغرب و شمال و مرگ
اطفال و ... امراض حادث گردد و درد چشم و گوش باشد و تنگی مثانه حادث گردد

و در بعضی از مواضع برف شود و اگر مریخ قریب باو بود کمی باد و بسیاری صفای هوا باشد و درد
چشم و هر کس که بیند اگر در اول شب در جانب مشرق ظهور کند اعدا خروج نموده بر پادشاه
بیرون آیند و با دشمنان ره از مکان خود انتقال کنند **ظهور زحل در قوس** دلالت کند بر مرگ
علما و حرب در زمین مغرب و غلبه ملوک و بیکه اگر مریخ و زهره قریب باو باشد قلت میوه
اما مرض و امراض عارض گردد و ورم در چشم و ذات الجنب و حمیات و دردهای دیگر
طیور و قلت عطر و زیت بود و هر کس که بیند که اگر در اول شب از جانب مشرق ظهور کند
اوجاع و حمیات مختلفه عارض مردم گردد **ظهور زحل در جدی** دلالت کند بر حدوث باریدگی
و وزیدن بادهای سخت و کثرت خوف و فزع در مردم و در وقوع حرب در جانب مشرق و آفات
در عالم و بسیاری شورش باشد **ظهور زحل در دلو** دلالت کند بر فزع در عالم و کثرت فتنه
در اکثر اقلیم و خلاف رعیت بت پادشاه و وباء و موت در زنان و جوانان و ... ازدواج
در جانب شمال و اگر بینند با او مریخ باشد قلت زیت بود و اراجیف شایع گردد و آب
طغیان کند و نقصان غلات باشد و هر کس که بیند که اگر از جانب مشرق در اول شب ظهور
کند غم و احزان بمردم رسد **ظهور زحل در برج حوت** دلالت کند بر حدوث شورش و عدم ...
و کثرت ابها و وقوع سرما و مرار سیلها و اگر مریخ و زهره مقارن یا مقابل او باشند ... و نظر
مقابله باشد جانب ... که بیند ... چشم شیوع یابد و قلت طعام و ... سلامتی ...
و کثرت ... بود ... **احکام ظهور مشتری در بروج اثنا عشر** ظهور مشتری مطلقا
دلالت کند بر صلاح حال قضات و فقها و ارباب ناموس و حسن حال رعیت و خوشی حال طایفه
لشکری و تمکین وزرا و ... المحققین نصیر الملة والدین قدس سره ... که مشتری در این حال
مثل مردی فاضل است که در بلاد ... بسیار گذشته باشد ... واقف او ...
... بلند قدر و عزیز باشد **ظهور مشتری در برج حمل** دلالت کند بر قلت ...
و اگر ... واقع شود ... غلات ... در زمینهای نرم ...
... در میان ... باران و هبوب ریاح ... بود و حدوث
برف خاصه در مواضع سردسیر و کوهستانها و نقصان علف ... و قلت طیور ...
... هر کس که بیند اگر در جانب مشرق در اول شب ظهور کند کثرت سرما
و باران ... باشد **ظهور مشتری در برج ثور** دلالت کند بر مرگ بعضی از علمای کبار ...
و باران و باد و نقصان میوه ها و هر کس که بیند اگر در جانب مشرق باشد هنگام شام کثرت امطار ...
بود **ظهور مشتری در جوزا** دلالت کند بر مرگ زنان و بیماری در حیوانات و ... مردم و قلت
... و اوجاع ... خاصه در زنان ... و قلت آب چشمه ها ... و هر کس که بیند اگر

در جانب

در جانب مشرق هنگام شام ظهور کند کثرت باران باشد و در ولایت مشرق و بسیاری
رطوبت و کدورت هوا باشد **ظهور مشتری در سرطان** دلالت کند بر حدوث امراض
خاصه در فصل بهار و جوشش ... و ارزانی غلات و حدوث باران و رعد و برق
و ... و طغیان آبها و هر کس که بیند اگر در اول شب از جانب مشرق ظهور کند کثرت
امطار بود ... و اعتدال هوا باشد **ظهور مشتری در اسد** دلالت کند بر حدوث مرض
... و حسن حال غلات و ... و نقصان و آفت دواب و موت ...
... بود و بیماری بعضی از ملوک و وزیدن بادها و نقصان آبها و هر کس که بیند اگر در جانب مشرق
در اول شب ظهور کند ... و ارزانی بسیار و حسن سیرت مردم و ... و اعتدال
مزاجها باشد **ظهور مشتری در سنبله** دلالت کند بر ... درختها و بسیاری انگور و امراض ...
... و درد چشم و در زمستان سرما ... برف و رعد و برق در تابستان و ...
و هر کس که بیند اگر در جانب مشرق در اول شب ظهور کند قلت ... باشد **ظهور مشتری در
میزان** دلالت کند بر بیماری ... و بیماری زنان حامله و طیب هوای بهار و کثرت باران
در زمستان و هبوب ریاح ... و بسیاری ... و هر کس که بیند اگر در جانب مشرق
در اول شب ظهور کند درد چشم ... بسیار بود **ظهور مشتری در عقرب** دلالت کند
بر کثرت اوجاع خاصه در بهار و هلاک ... و خوبی ... مردم ... و کثرت امطار و برق
خاصه در زمستان و بسیاری ... و نقصان ... و ...
... و هر کس که بیند اگر در جانب مشرق هنگام شام ظهور کند درد
... خاصه درد چشم در میان مردم شایع گردد **ظهور مشتری در برج قوس** دلالت
کند بر حرکت مردمی عظیم القدر از اهل مشرق و گویند جلای ... در ...
کتاب ... و ... و اعتدال هوای زمستان و حدوث باران و باد در اواخر
فصل بهار و بسیاری ... درخت و میوه ها و کثرت ... و آفت ... و هر کس که بیند
اگر در جانب مشرق ... در اول شب ظهور کند ... چشم عارض مردم گردد **ظهور مشتری در برج جدی**
دلالت کند بر ... و هلاک حیوانات ... و برف ... و کثرت ابها و ...
... در میان مردم و هر کس که بیند اگر در جانب مشرق اول شب ظهور کند غم و هم عارض خلق
شود و ... و درد چشم شیوع یابد **ظهور مشتری در برج دلو** دلالت کند بر امراض سرد
عارض ... در مردم و هلاک ... و هبوب ریاح ... و کثرت باران
و مرگ در میان ... و ... حرکت ... و هلاک ... بود و ...
... بود و ... از برف ... و هر کس که بیند اگر در جانب مشرق در اول شب ظهور کند کثرت

کرب و معاش و بلا در علم و قلت ریاح باشد ظهور مشتری در برج حوت دلالت کند بر خو
شی اهل عالم و حسن احوال ایشان و ارزانی نرخها و سلامتی غلات و تباهی میوها و بیماری
زنان و کودکان اسیما در فصل بهار و آفت چارپا و شدت کرب و عسر ولادت و علت غلات
و در کوهستان و هبوب ریاح شمالیه و سردی زمستان و هم زلزله و ترس مردم و آفت گوسفندان
و هر کس که بیند که اگر در جانب مشرق در اول شب ظهور کند کثرت باران و نم باشد احکام ظهور مر
یخ در بروج اثنا عشر ظهور مریخ مطلق دلالت کند بر حسن لشکریان و امرا و سالاران و سلامتی
ایشان و کثرت فواید و منافع این طبقه و فرح و خوشی ایشان و سلامتی و تندرستی آتش کاران و قصابان
و سلطان المحققین علامه طوسی قدس سره میفرماید که مریخ در این حال شکل گشنیز بود گرم و ر
خلاف که اصلا کار نکرده اند و کنده باد و راه نیافته باشد ظهور مریخ در برج میزان دلالت کند
بر گرمی هوا و هبوب سموم و ربا و به ترب و ضرر زرع و گروهی مرض بسبب حرارت شود و درد چشم
و حرب و در نواحی مشرق و شدت باد و حسن حال میوهها و غلهها و بیماری زنان ظهور مریخ در
برج ثور دلالت کند بر حسن حال زروع و نباتات و حرص در میان چهارپایان خاصه گاوان و گو
سفندان و کمی باران و تفاوت نرخها و آفت خلایق و حرب میان اهل مشرق و مغرب و کمال
و حزن اهل شام و کثرت درد چشم و هر کس که بیند اگر در جانب مشرق هنگام شام ظهور
کند قحط شایع گردد و امتناع باران باشد ظهور مریخ در جوزا دلالت کند بر ضرر رسیدن بمال
و اهل قلم و حسن حال نباتات و اشجار و خوشی عامه و کثرت باد و قلت ابر و برف و دزدان و مرگ
و قتال در طرف شمال و بسیاری حریق پس اگر بزمین قریب باشد حرارت مزاجها و ظهور
درد چشم باشد بعد و خزان ظهور مریخ در سرطان دلالت کند بر حرکت عساکر و کثرت حرب و ظهور
قطاع طریق و حدوث غارت و امراض حاره در مردم اگر بیت مریخ دارد آفت اطفال و درد سینه
و گلو و تفاوت نرخها و میل مردم باکل حرام و مرگ دواب و ظهور حشرات الارض و هر کس که بیند
اگر در جانب مشرق هنگام شام ظهور کند علامت و کدورت هوا بود و زوال غم و هم خاطرها ظهور
مریخ در برج اسد دلالت کند بر قلت ملوک و کثرت ظلم و غلبه سباع و در درا جهاد و گرانی معدنیات
و ارزانی حبوبات و سلامتی زراعات و قوت کرد و حدوث امراض حاده بر حیوه و ... شر و درد
شکم خاصه در اطفال و موت یکی از عظما و هر کس که بیند اگر در جانب مشرق در اول شام ظهور کند
باران اندک آید بنزول قطرات ظهور مریخ در برج سنبله دلالت کند بر سموم و ربا و نمود رسیدن آفت
بزراعت و حدوث حرارت و امراض مردم و جوشش اطفال و درد چشم و جستن بادها شدید ...
بحکم علت ... و اگر قریب بزمین باشد در ناحیت جنوب ... بود و هر کس که بیند
اگر در جانب مشرق وقت شام ظهور کند مرگ بادیه نشین باشد با مرگ شخص عظیم الشان از اعیان

ظهور مریخ در برج میزان دلالت کند بر کثرت موت و بسیاری دزدان و فرح او بمیان و وفور باران و قلت
میوها بسبب آنکه روز بیرون و حرکت اشعار و هر کس که بیند اگر در جانب مشرق در اول شب ظهور
کند باران بسیار باشد و حدوث رعد و برق و صاعقه بود ظهور مریخ در برج عقرب دلالت کند بر تنگی
حال امرا و لشکریان و حروب در نواحی مشرق و مرض دواب و میان و کثرت باران و آبها و نقصان مزارع
و حشرات الارض و موت زنان خاصه حامله و بروز دزدان در شام و کثرت ادویه از برودت و حضرت
سوداوی و بسیاری حزن و حیرت و شیوع درد گوش و چشم اگر مقارن زهره بود و مرگ بود و برف بسیار آید
و در امزاج فرقه ای مرگ و موت و در مزاج زحل مرگ عام و کثرت باران هر کس که بیند اگر در جانب مشرق
هنگام شام ظهور کند امتلاء باران و کثرت خشکی هوا باشد ظهور مریخ در برج قوس دلالت
کند بر حدوث حرب در جانب مغرب و کثرت قحط در اطراف و وفور میوهها و خوبی زرع و خوشی
عامه و امراض حاره و کثرت موت خاصه در سلاطین و حکام و حدوث برقان و درد چشم و بسیاری
یخ و تباهی میوهها و هر کس که بیند اگر در جانب مشرق اول شب ظهور کند ظهر بسیاری رسانند
و غلظت هوا باشد و موت آن و تفاوت فی الجمله در نرخها و ارزانی بعد از آن ظهور مریخ در برج
جدی دلالت کند بر صلاح حال لشکریان و خوشی زراعات و ارتفاعات و ظهور موت در جوانان
و کودکان و حیرت در میان اهل مشرق و جنوب و هر کس که بیند اگر در جانب مشرق در اول
شب ظهور کند ... و کردم باشد و تلف حیوانات و دواب الارض ظهور مریخ در برج دلو
دلالت کند بر مرگ هوا و کثرت امطار و ریاح و خوبی زرع و نباتات و ارزانی نرخها و بسیاری
اراجیف و ... میوهها و کمی باران و حرکت اهوال و حرب در زمین شمال و بیماریها و وجع هر کس
که بیند اگر در جانب مشرق در اول شب ظهور کند کثرت حرب و فتنه باشد بلکن آخر بخیر گذرد
ظهور مریخ در برج حوت دلالت کند بر حال عظما و قلت حرب در جانب جنوب و کثرت درد چشم
و وفور طعام و امتناع منازل عظما و امور سلاطین و جاسوس گوید اگر زهره در این حال باشد و
بود و کثرت وحشت حرب و حدوث رعد و برق و هر کس که بیند اگر در جانب مشرق هنگام شام
ظهور کند تباهی شایع گردد و از غلیان خون و رطوبت تتمه چون کواکب علویه تحرک کردند آفتاب
بحرکت توالی بسبب سرعت بر ایشان سبقت گیرد و بمقداری دور شود از ایشان هنگام صباح در
جهت مشرق بنظر در آیند پس ظهور ایشان بعد از احتراق و ریا در جانب مشرق بود بلا
تخلف احکام ظهور زهره در بروج اثنا عشر ظهور زهره مطلق دلالت کند بر قلت باران و فرح
خواتین و مطربان و طرب قلوب و رغبت و کثرت باد و محقق اعظم خواجه نظام الملة والدین میفرماید
که زهره در این حال شکل زرد ضعیف و بیمار ... که به حیات و ... باشد و ...
مدید از غایت ضعف دل و بدن و سستی طبیعت نفس او ... اهل جاه باشد ظهور زهر

در برج حمل دلالت کند بر استخدام و فرمان برداری لشکریان و کثرت فراغت مردم و ظهور
ضرر عالم و حسن حال مواشی و انتشار هوا اعتدال هوا و سرور در عقلا و اشراف و بسیاری منافع و فتن
آید و کثرت باران و نرم وزیدن بادها و صلاح حال اهل دریا ظهور زهره در برج ثور دلالت
کند بر حسن حال زرع و اعناب و ارزانی [illegible] مردم و کثرت فرح و سرور و فراخی سال
و خوبی گندم و نباتات و بسیاری باران ظهور زهره در برج جوزا دلالت کند بر سلامتی نرخها
و خوشی هوا و بسیاری حیوان و کثرت بادها و بسیاری تین و جوز و تناسل طیور و حیوانات ظهور
زهره در برج سرطان دلالت کند بر کثرت مرض جدری و سلامتی غلات و میوه و بودن باران
و وزیدن بادها و صلاح حال زنان ظهور زهره در اسد دلالت کند بر سلامتی زرع و غلات
و ارزانی نرخها و وزیدن بادها و وقوع الوبا در جانب مشرق و [illegible] حال [illegible] و ظهور
و خوشی هوا و [illegible] و بادهای [illegible] و کثرت [illegible] ظهور زهره در السنبله
دلالت کند بر [illegible] اعراض و امراض در میان زنان و کثرت رضای ایشان از شوهران و فواید و منافع
[illegible] و سلامتی زرع و نباتات و ارزانی طعام ظهور زهره در میزان دلالت کند بر سلامتی
مردم از امراض و عوارض و ارزانی و فراخی و ظهور فرح و سرور در عالم [illegible] و بادها و باران و خو
[illegible] و زرع و کثرت طیور ظهور زهره در عقرب دلالت کند بر ظهور [illegible] و حدوث امراض
[illegible] و صلاح نباتات و [illegible] باران و کثرت آب ظهور زهره در قوس دلالت کند
بر کثرت فرح و سرور در عالم و میل ملوک و سلاطین و عظما بزنان و صلاح حال دواب و مواشی و [illegible]
بادها [illegible] و اهل [illegible] ظهور زهره در جدی دلالت کند بر حسن حال مردم
[illegible] و کثرت [illegible] زنان از شوهران و قلت [illegible]
[illegible] و کثرت [illegible] ظهور زهره در دلو دلالت کند بر کثرت غیوم
و [illegible] و نزول [illegible] و حدوث امراض [illegible] ظهور زهره
در حوت دلالت کند بر صلاح حال زنان [illegible] و بسیاری باران [illegible] و کثرت حیوانات
[illegible] احکام ظهور عطارد در بروج اثناعشر مطلق دلالت کند بر فرح [illegible]
[illegible] احوال [illegible] و کثرت [illegible] محقق طوسی
[illegible] که عطارد در [illegible] حال [illegible] شود و قوت [illegible]
وقت مقارن سعد شود عطارد را [illegible] و به [illegible] سعد و اگر مقارن نحس شود [illegible]
[illegible] ظهور عطارد در برج حمل دلالت کند بر شدت میاه و کثرت ریاح و قلت
[illegible] و بسیاری موت [illegible] عراق [illegible] طعام [illegible] وقت [illegible] زهره باشد و سلامتی
جانوران بود [illegible] زحل [illegible] آب [illegible]

قمر کرت عمارت بود ظهور عطارد در برج ثور دلالت کند بر قتال در نواحی مشرق و مغرب و موت
عظما و کثرت ابرها و خوف [illegible] زیتون و بسیاری [illegible] طرف مشرق اگر [illegible] مشتری
باشد [illegible] و سلامتی مردم بود و قلت مرگ گاو و کثرت زیتون و اگر زحل با او بود
[illegible] ظهور عطارد در جوزا دلالت
کند بر حرب و فتنه در نواحی مشرق و کثرت موت و قتل در نواحی شمال و [illegible] طعام و بسیاری
غلات و کثرت [illegible] ظهور عطارد در سرطان دلالت کند بر فتنه
و حرب در اکثر جوانب و اطراف و کثرت [illegible] عالم و [illegible] طعام و اگر زهره در برج
با او بود [illegible] مغرب را خوف مرگ [illegible] و اگر قمر با او بود [illegible] موت در اکثر نواحی باشد
[illegible] جانب مغرب و قلت طعام بود ظهور عطارد در اسد دلالت کند بر شدت و کثرت [illegible]
طعام و [illegible] نرخها و حسن حال [illegible] در نواحی مشرق اگر زهره با او باشد کثرت [illegible]
باشد و اگر [illegible] دلالت کند بر قلت و قحط [illegible] ظهور عطارد در سنبله
دلالت کند بر حرب و فتنه در [illegible] و حدوث امراض [illegible] و ظهور [illegible]
غلات و اگر مریخ با او بود در جانب مغرب حرب افتد ظهور عطارد در برج میزان دلالت کند بر
[illegible] و کثرت [illegible] و حسن حال مردم و اگر مقارن مریخ بود [illegible] و هلاک [illegible]
و موت در جانب مغرب و اگر ظهور او از جانب مغرب باشد [illegible]
[illegible] شود [illegible] و اگر [illegible] و اگر زحل [illegible]
[illegible] بود موت بسیار باشد و کثرت باران بود ظهور عطارد در عقرب دلالت کند بر کثرت
[illegible] و قتل در نواحی جنوب [illegible] حرب و قتل [illegible] شمال باشد
و حدوث امراض بارده [illegible] و نزول باران و قلت زرع و قحط در
مغرب و اگر زحل با او باشد مرگ عام بود و باران [illegible] در جانب مغرب و اگر زهره با او باشد
باران اندک آید و برف بسیار و اگر قمر با او بود قلت موت و مرگ باشد ظهور عطارد در قوس
دلالت کند بر شدت ریاح و [illegible] و کثرت قطاع الطریق و میل مردم [illegible] و حرام و [illegible]
[illegible] و کثرت [illegible] و برودت هوا و قلت باران و کثرت برف ظهور
عطارد در جدی دلالت کند بر حدوث امراض [illegible] مردم از حرارت و حسن حال زرع و نباتات و مواشی
و ارزانی حیوانات و حدوث زلزله در [illegible] الارض و در بعض اماکن [illegible]
مشرق و مرگ اطفال [illegible] و [illegible] و اگر [illegible]
مریخ با او بود قلت امطار بود [illegible] در ناحیه مشرق ظهور عطارد در برج دلو دلالت کند بر قلت باران
و [illegible] مغرب [illegible] نرخها و وقوع خوف و حدوث [illegible] و فرح و لطف ظهور بود

واگر زحل با او بود زیان از کثرت باران کند و اگر زهره با او بود علامات آسمانی ظاهر گردد
و حبوبات عارض گردد ظهور عطارد در برج حوت دلالت کند بر بسیاری آب و در زمین بادها و بنوعی مرگ
در طرف جنوب و بادها در مردم بزرگ و شریف و در عمال و اهل قلم مشتری با شمس بود فراخی طعام
در جنبت مردم گجرات بیت چون سفلین در زنده ندیر که غرق شوند بجز کثبت نوای از آفتاب بگذارند از جانب
مغرب و در اغلب احوال نمایان شوند هر چند برابند از آفتاب دور تر شوند تا بر بلاد الغالم رسند
و از آنجا باز رجعت با آفتاب تقرب جویند تا در حوالی افق مغرب ناپدید شوند و چون از آفتاب
بعد از احتراق بگذرند در اغلب اوقات از جانب مشرق ظاهر گردند پس معلوم شد که
سفلین را بطریق خفی ظهور هم از جانب مغرب باشد هنگام شام و هم از جانب مشرق
هنگام صباح بیت چون عطارد دائما در حوالی آفتاب است و زیاده از بیست و هشت درجه
که مساوی نصف قطر تدویر است از آفتاب دور نمی شود قلیلی از اوقات از زیر شعاع او خارج است
و غایت [illegible] بیت اهل نجوم گفته اند که هر کس او را ببیند دور [illegible] از علم [illegible] باید و بالاتفاق
همچنین عبارت از کوکب عطارد است و [illegible] اول او را کوکب [illegible] گفته اند و در انوقت و [illegible]
است مخصوص که در [illegible] و [illegible] آن بطریق نظم [illegible] بیت [illegible]
بیت عطارد و ایم الله طال ترقبی صباحا مساء کی اراک فاغنما فها ربنا ما تحتی قوی ابلغ [illegible]
و درک العلوم الی [illegible] والکشف المحظور روانشه کله [illegible] ملیک خالق الارض والسما
و این ابیات را در نسخ مختلف یافته اند و در بعض نسخ [illegible]
و در بعض نسخ [illegible] مذکور است و [illegible] ابلغ ادرک [illegible] درک العلوم [illegible] العلوم
و بعض مردم گویند که این [illegible] بیت از جمله ابیات [illegible] علی [illegible] علیه السلام و حول بفتح
ابواب و حروف و الفاظ [illegible] از جمله [illegible] واجب نمود و بیان
آن [illegible] عطارد [illegible] دال مهمله [illegible]
بفتح همزه و سکون یای تحتانی و ضم میم و کسر [illegible] بفتح [illegible] مهمله و سکون الف و فتح لام [illegible] بفتح
تا فوقانی و را مهمله و ضم قاف [illegible] و کسر با موحده و سکون یای تحتانی صباحا [illegible] مهمله
و با موحده و سکون الف و فتح [illegible] مهمله و سکون میم و سین مهمله و الف ساکنه و همزه [illegible]
بفتح کاف و سکون یای تحتانی و [illegible] بفتح همزه و را مهمله و سکون الف [illegible] و کاف مفتوحه [illegible] بفتح کاف
و همزه و سکون عین [illegible] و فتح نون و میم و سکون الف [illegible] بفتح فا و [illegible] و سکون الف [illegible] همزه و نون
[illegible] بفتح فا و اسقاط الف بعد از او و سکون میم و فتح نون و سکون [illegible] مهمله و کسر نون و سکون
یای تحتانی [illegible] بضم قاف و فتح [illegible] بفتح همزه و سکون با موحده و ضم لام [illegible] الی حروف
بالف و لام و ضم میم و فتح نون و سکون یای تحتانی و [illegible] بفتح واو و [illegible] و سکون را مهمله

و فتح العلوم

و فتح العلوم حروف بالف و لام و ضم عین مهمله و لام و سکون واو و کسر میم الی مفات حروف الف
و لام و فتح عین معجمه و لام و سکون الف کسر میم و فتح [illegible] معجمه و سکون الف و کسر تا فوقانی [illegible] بفتح
تا و کاف و ضم را مهمله [illegible] مصدر روان [illegible] بفتح دال و عطف و همزه و سکون نون و فتح
تا فوقانی و سکون کاف و کسر فا و فتح یای تحتانی و این [illegible] مصدر است [illegible] المحظور حروف الف
و لام بفتح میم و سکون حا معجمه و ظا [illegible] مهمله و سکون واو و فتح را مهمله [illegible] بفتح واو و عطف و بعد
از آن الف و لام و فتح سین معجمه و را [illegible] و [illegible] بضم کاف و فتح لام [illegible] و ضم [illegible]
موحده و فتح همزه و سکون میم و کسر را مهمله [illegible] بفتح میم و کسر لام و سکون یای تحتانی و کسر کاف
خالق بفتح خا معجمه و کسر لام و کسر قاف الارض حروف الف لام و فتح لام و فتح الف و سکون
را مهمله و کسر [illegible] و معجمه و السما بفتح واو و عطف و بعد از آن الف و لام و فتح سین مهمله [illegible] و فتح
میم و سکون الف و کسر همزه و بنا بر نسخه دیگر [illegible] فوت او را [illegible] بفتح فا و همزه
و کسر دال و کسر را مهمله و فتح کاف [illegible] العلوم الی مفات [illegible] معلوم [illegible]
بنا بر نسخه اول چنین باشد که ای عطارد [illegible] که [illegible] انتظار [illegible] صباح و شام
[illegible] و [illegible] با هم [illegible] عطا کن [illegible] که بر [illegible] عزیز [illegible]
[illegible] و در [illegible] بکرم [illegible] کن [illegible] هلاک [illegible]
با تمام بخش پادشاهی که آفریننده آسمان و زمین است و بنا بر نسخه دیگر آنکه [illegible] حاضر [illegible]
[illegible] که در باب [illegible] علم [illegible] خود را [illegible] کلام
فارسی [illegible] که ای عطارد [illegible] انتظار [illegible] هلاک [illegible]
[illegible] که طلب [illegible] خواص علم [illegible] عطا کن [illegible] هلاک [illegible]
و [illegible] در [illegible] بخش پادشاهی که آسمان و زمین است فصل هشتم در ظهور
شرق و غرب کواکب متحیره چون کواکب علویه از شعاع آفتاب بیرون آیند ایشان را در آن حال
مشرقی خوانند و در بیان [illegible] روزی خوانند و لا یزال موصوف باین صفت باشند تا بعد ایشان
از آفتاب [illegible] درجه دور شوند و این کمال [illegible] بود و بعد از آن صفت از ایشان زایل
گردد و بعد از مقابله آفتاب تقرب جویند پس روز بروز نزدیک شوند تا که بعد ایشان از آفتاب
[illegible] درجه آید در این حال ایشان را مغربی و [illegible] شبی و لا یزال باین صفت موصوف
باشند تا در حوالی افق مغرب تحت الشعاع آفتاب در آیند و این نیز از صفت ایشان زایل
گردد و بعض گویند [illegible] در علویه بود در [illegible] است و این [illegible] افرب است لیکن
جمهور [illegible] اول را [illegible] اعتبار کرده اند و [illegible] ابو ریحان [illegible] که بعد از خروج [illegible] بعد ایشان از
آفتاب سی درجه شود [illegible] ایشان را ضعیف [illegible] خوانند تا که [illegible] درجه [illegible] و در غایه

بعد از آن نام تشریق از ایشان برخورد اما چون سفلیین از تحت الشعاع خارج شوند و در طرف مشرق
کنار روزها باشد و در طرف مغرب کنار شبها باشند و در این حالت هرگز از ایشان زایل
نشود تا منقطع بضعف تحت الشعاع نشود و فایده تشریق و تغریب در این دو کوکب بلا خلاف
در باب الظهور باشد و نهایت آن در زهره چهل و هفت درجه و در عطارد بیست و هفت درجه باشد
و جمهور گویند که کواکب علویه در تشریق قوی باشند و در تغریب ضعیف لهذا تشریق را بمنزله سن
شباب گرفته اند و تغریب را بمنزله سن شیخوخیت اما سفلیین بعکس این باشند در تغریب قوی
ایشان اند و در تشریق ضعیف و معلم اول ارسطاطالیس گوید جمیع کواکب در تشریق صاحب
قوت باشند و در تغریب قوی الکلال اند و در تشریق ضعیف و معلم اول ارسطاطالیس گوید
جمیع کواکب در تشریق صاحب قوت باشند و در تغریب صاحب ضعف الا قمر زیرا که قمر را
خصوصیتی هست که دیگران را نیست و وجه خصوصیت از کلام او مفهوم و معلوم است که میفرماید که چون
ظهور او جهة مغرب است که اصل برودت است موافق طبیعت قمر و مبدأ اختفای او جهة مشرق
که اصل حرارت است پس قمر را با شرف کمال مخالفت و لهذا در اختیارات وقوع او در اول
در طالع از جمله محذورات دانسته اند و از کلام یعقوب ابن اسحق کندی چنین مفهوم میگردد
که قوت سفلیین در تشریق است چنانکه علویه الا آنکه در تغریب دو سفلیین قلیل المضرات
احکام تشریق و تغریب زحل در بروج اثنا عشر یعقوب ابن کندی گوید که تشریق زحل
مطلق دلیل است بر اول نحوست و معاودت در مرض و مضافات میان و بعد غرور و کدورت
احوال و ضیق و تحیر شدن و تخفیف احوال و در اشیا اعتبار کنند و تغریب زحل مطلق دلالت کند
بر اواخر شیخوخیت و تنگی معاش و حسن اعمال و حیله در کارها و رنج و کلفت و بدل در طلب فتوات
و ادارو **تشریق و تغریب زحل در برج حمل** در تشریق دلالت کند بر حزن و فکر بسبب اخبار اراجیف
و در تغریب دلالت کند بر قتال شدید و بادیه و امتناع باران و قلت استواء در مزاج هوا
تشریق و تغریب زحل در برج ثور در تشریق دلالت کند بر وفور قتال در نواحی
مشرق و کثرت باران و غرق مردم در آبها و در تغریب پادشاهی بر رعیت ستم کند و حدوث
ستمها باشد بر نواحی مختلفه و غارت و دزدی حادث گردد و مرض جدری شیوع یابد
و اختلاف هوا و حدوث امطار رکیکه و هبوب ریاح باشد و بسیاری اراجیف و هرمس گوید
اگر در مثلث اول برج در مغرب باشند غرابه سیاه گردد و تشویش واقع شود در میان مردم و اراجیف
شده و اگر در مثلث ثانی بود دلالت کند بر توسط امور و در مثلث ثالث بود دلالت کند
بر نهب و غارت و امراض جدری **تشریق و تغریب زحل در جوزا** در تشریق دلالت کند بر بیماری
پادشاهان و بزرگان و رفت ایشان و در تغریب غلظت هوا و قلت باران باشد و هرمس گوید اگر

در مثلث اول باشد

در مثلث اول باشد امراض لاحق پادشاه شود و بدی حال زنان باشد و در اماکن متعدد
و در مثلث ثانی صلاح حال او میان و کثرت ربیع و سرمای و در مثلث سیم موت پادشاهی
یا کم کردن او باشد **تشریق و تغریب زحل در سرطان** در تشریق دلالت کند بر کثرت امطار و تغیر
هوا و حدوث زلزله و کثرت میاه و در تغریب ضعف حال و ارتفاع نان و کم شدن در زنان باشد و سیلان
درد چشم و زکام و نزلات و مرگ زنان باشد و هرمس گوید اگر در مثلث اول مغرب بود
منفعت اهل زرع و حرب باشد و در مثلث ثانی درد چشم و زکام و در مثلث ثالث مرگ
زنان باشد **تشریق و تغریب زحل در اسد** در تشریق دلالت کند بر زیاده شدن التهاب سیلان
قبض خاطر و در تغریب حدوث تب ربع بود و حبس در حرم پادشاه و سایر زنان بزرگ مصیبت
مبتلا شده هرمس گوید اگر در مثلث اول مغرب شود مرض بیماری باشد و در مثلث ثانی مرض حرم پادشاه
بود و مثلث سیم ربع عارض گردد **تشریق و تغریب زحل در سنبله** در تشریق دلالت کند بر کثرت باران
و برف و برق و طغیان انهار و در تغریب پادشاه و قلت بیمار گردد و در حرم درد چشم و زکام
بهرسد و کمی باران باشد و هرمس گوید در مثلث اول از برج مغرب باشد مرض پادشاه بود و در مثلث
ثانی قحط گندم و حدوث زکام و درد چشم بود و در مثلث سیم قلت گندم و باران باشد **تشریق و
تغریب زحل در میزان** در تشریق دلالت کند بر فتنه و ضرر در مردم از بیماری و طغیان و در زنان فعلها
کمانی و در تغریب سردی و خشکی هوا و قلت باران باشد و هرمس گوید اگر در مثلث اول
برج مغرب شود حموت هوا و قلت امطار بود و در مثلث ثانی باران و سرما بود و در مثلث
ثالث مثله باشد **تشریق و تغریب زحل در عقرب** در تشریق دلالت کند بر مثار علت سیاه ملوک
و غم و هم ایشان بسبب آن و در تغریب بیماری پادشاه و حرم او باشد و اندری لشکریان و میل ایشان
بر راحت و کاهلی و در حرکت و کمی اطاعت و فرمان برداری و هرمس گوید اگر در مثلث اول برج مغرب
شود جهد و قلت ثبات اخبار بود و در مثلث ثانی علتی عارض پادشاه گردد و در مثلث ثالث
مثل ثانی بود **تشریق و تغریب زحل در قوس** در تشریق دلالت کند بر تباهی حال و انقطاع حال
پیران و مردم سال خورده و حسن مزاج هوا و در تغریب بلا و آخرال بود و هوا معتدل گردد و هرمس
گوید اگر در مثلث اول برج مغرب شود اختلاط بلاد آخران در میان مردم باشد و در مثلث ثانی بطوء
امور و ضعف آن و در مثلث ثالث غلاء طعام بود **تشریق و تغریب زحل در جدی** در تشریق
دلالت کند بر قوت زنان و در تغریب ظهور اعداء و مورشی و صعوبت شود در یابند و اضطراب
و نا سازگاری در میان مردم و هرمس گوید اگر در مثلث اول برج مغرب شود قوت اعدا و در مثلث
ثالث صعوبت بحر و کثرت امواج بود **تشریق و تغریب زحل در دلو** در تشریق دلالت کند بر بردن هموم
و احزان در ملوک و قلت امطار و کثرت قحط و توسط مزاج هوا و در تغریب مجیبها بود در میان مردم

وقف و مزاجها و حرکت مردم سهل گرداند و کثرت رطوبت و هر سال که بیاید اگر در ثلث اول برج مغرب
شود ظهور وبا بود و در ثلث ثانی مرگ شیوع و در ثلث ثالث حدوث مضرت و کثرت آب تشریق
و تغریب زحل در حوت در تشریق دلالت کند بر قلت امطار و کثرت قحط و توسط مزاج هوا و در
تغریب غم و کدورت سلاطین بود و سبب حرکت اعدا و بیماری از نزلات و زوال ملک
و سال عارض شود و اگر در ثلث اول برج بود نزله و زکام ایشان را و در ثلث ثانی مرا کرد هیجان قائم گردد
و در ثلث ثالث حادثه عظیم از ان فکر و اندیشه و ... احکام تشریق و تغریب مشتری در
بروج اثنا عشر یعقوب ابن اسحق کندی گوید که مطلق تشریق مشتری دلالت بر اقبال و کمولت و ملک
کند و سروران مردمان و مروت و پاک طینتی و خاموشی در کارهای دینی و فقها و وزرا و قضاة و مال بسیار
و نام نیکو و کثرت اولاد و تغریبش مطلق دلیل کند بر اختلال دولت و دین داری و زاهدی و عبادت جهة
مهمات دین و مال جمع کردن و توسط در کارها و خصومت کردن بجهة احقاق و نوشتن و اجتناب رد
علوم تشریق و تغریب مشتری در برج حمل در تشریق دلالت کند بر کثرت رطوبت سیما در فصل خزان
و تنگی حال رعیت از ترحم پادشاه خاصه خاندانهای قدیم و بزرگ و صحت حال پادشاه و استقلال
او بسبب منع قهر اعدا و در تغریب کثرت باران و نم بود و ملوک و سلاطین اهل بیت و عمال خود
را انعام و اکرام نمایند و هر سال که بیاید اگر در ثلث اول این برج مغرب شود امراض کبد از رطوبات
عارض گردد و در ثلث ثانی مرگ یکی از اهل حرم پادشاه بود و در ثلث ثالث مرگ مردی شر
یف صاحب عزت اتفاق افتد تشریق و تغریب مشتری در ثور در تشریق دلالت کند بر کثرت امطار
و در تغریب مرگ زنان ملوک و عظما باشد و افراط رطوبت در هوا و هر سال که بیاید اگر در ثلث اول
برج باشد مغرب شود امراض کبد و از رطوبات عارض شود و در ثلث ثانی موت یکی از زنان پادشاه
با زنی شریفه موده بود و در ثلث ثالث موت مردی بزرگ باشد تشریق و تغریب مشتری در جوزا
در تشریق دلالت کند بر کثرت رعد و امطار و در تغریب حزن ملوک وقف و حال اخبار بود و هر سال
که بیاید اگر در ثلث اول جوزا بود و مغرب شود ضعف و ... ان اشیا باشد و در ثلث ثانی باد و غبار
و کدورت هوا بود و در ثالث جور پادشاه بود و کثرت آزار رعیت تشریق و تغریب مشتری در
سرطان دلالت کند بر کثرت امطار و شدت برد و احمد عبدالجلیل گوید در تابستان شدت
گرما و در زمستان شدت سرما باشد و در تغریب پادشاه را استغراق نفقه و مال صرف لشکر و سپاه کند و کثرت
اراجیف بود و اضطراب و تشویش در مردم و هر سال که بیاید اگر در ثلث اول این برج مغرب شود
کوچ و انتقال پادشاه بود و در ثلث دوم قحط اموال کند و در ثلث سیم تشویش عامه و کثرت اضطراب
و ارجاف بود تشریق و تغریب مشتری در اسد در تشریق دلالت کند بر کثرت امطار نافعه و حسن مزاج
هوا و زمستان و در تغریب ملوک را هموم و احزان رسد و شدت و حدوث مرضی عارض ایشان شود

اشراف بود

اشراف بود و هر سال که بیاید اگر در ثلث اول برج مغرب شود غم و احزان پادشاه باشد خاصه در ثلث
دوم و در ثلث سیم مرگ مردی شریف و ثروت ده تشریق و تغریب مشتری در سنبله در تشریق دلالت
کند اسهال عیم بر نزله و زکام و درد چشم و قلت باران و در تغریب کثرت هموم و احزان بود
و بی چیزی مردم و امراض سلاطین و حکام و نقصان لحوم و رسوم و هر سال که بیاید اگر در ثلث
اول برج باشد مغرب شود عارضه پادشاه را بهم رسد و ضعف وی ان نماید و در ثلث ثانی غم و حزن
نصیب یکی از وزرا شود و جمعی بدین سبب متفکر گردند و ابتدا بادشاه را رسد و در ثلث ثالث
مردم را غم و کدورت باشد تشریق و تغریب مشتری در میزان در تشریق دلالت کند بر حدوث امراض
حبس و نزله و زکام و کثرت ریاح و زرایع و در تغریب حدوث امراض بود در ملوک و فرمانده ثان
باشد و قلت امطار و یبوست و برودت هوا و هر سال که بیاید اگر در ثلث اول برج مغرب شود قلت
امطار بود و یبوست هوا و در ثلث ثانی برودت هوا و در ثلث ثالث عارضه پادشاه را روی نماید
تشریق و تغریب مشتری در عقرب در تشریق دلالت کند بر برف و اضطراب در میان مردم و در تغریب
امراض عارض ملوک گردد و یکی از اقوام پادشاه بیمار گردد و قلت حرکت لشکرها باشد و هر سال که
اگر در ثلث اول برج مغرب شود و فراغت لشکرها در رخصت ایشان بود و صلاح امور ایشان
بود و در ثلث ثانی و ثالث موت یکی از مردم پادشاه باشد با یکی از زنان شریف از خواص
پادشاه و در تشریق دلالت کند بر بروز امر اوجاع حبس و بر علل و در تغریب هموم و احزان ملوک
و در وقف باشد و موت بزرگ که ذی نماید هر سال که بیاید در ثلث اول برج مغرب شود اخبار مجو فه وارد
شود بر پادشاه که از آن غمگین گردد و کدورت روی باشد و در ثلث ثانی و ثالث مرگ مردی
شریف از اهل مملکت حادث گردد تشریق و تغریب مشتری در میزان قوس در تشریق دلالت کند
بر کثرت اوجاع در میان مردم و بیماری سخت وقوع رسد و در تغریب دف را چاره افتد و اراجیف
در میان مردم شیوع یابد و شود بدینکه پادشاه باشد هر سال که بیاید اگر در ثلث اول این برج مغرب
شود و کسوف و کسوفی مردم بود و حدوث علل ... و در ثلث ثانی اضطراب مردم بود و در ثلث
سیم و زیرین بیمار شود تشریق و تغریب مشتری در جدی در تشریق دلالت کند بر قلت امطار و ریاح
و در تغریب امراض حرم پادشاه بود و موت دواب و قلت امطار باشد و هر سال که بیاید اگر در ثلث
اول برج مغرب شود مرض عارض زنان پادشاه و اسراف شود و در ثلث ثانی کمی باران بود
تشریق و تغریب مشتری در دلو در تشریق دلالت کند بر تنگی مجالس مردم و گرانی نرخ و کمی باران و در
تغریب اشتغال ملوک و سلاطین و حرکت لشکرها و کمی باران و انشه ادویه و برف باشد و هر سال
که بیاید اگر در ثلث اول برج مغرب شود سرما و برف بسیاری باشد و در ثلث ثانی حرکت پادشاه
بود از موضع به موضعی و در ثلث ثالث لشکرها باطراف مملکت روند احکام تشریق و تغریب برج

و در برج اسد یعقوب ابن اسحق کندی گوید که تشریق مریخ مطلق دلالت کند بر جباری و دلیری و نامداری و دزدی
کردن اندر کارهای عظیم و شتاب و سرعت و قرار و در تغریب ملوک مطلق دلالت کند بر عیاری و دزدی
و دروغ در کارهای مردم فزونیه چون سلاحی و جراحی و کار آتش و اهل و فصاد و طباخ تشریق
و تغریب مریخ در حمل در تشریق دلالت کند بر حدوث اختلال در مردم و بخل و ارزدگی و در تغریب
کثرت تجسس احوال ملوک و قلت حرکت جیوش باشد و اسقاط اجنه بود و هرسی که بود اگر در
ثلث اول برج مغرب شود حزن پادشاه کم شود و در ثلث ثانی فتح لشکریان و ایشان
باشد و در ثلث ثالث کثرت اسقاط حمل بود و مرضهای عارض شود زنان را تشریق و تغریب مریخ در
برج ثور در تشریق دلالت کند بر قلت باران و کثرت امطار و در تغریب حدوث امراض در
زنان حامله و وقوع اسقاط حمل و فساد در زرع اسپی سیما انگور و زیتون و هرسی که بود که اگر در ثلث
اول برج مغرب شود بیماری زنان بود و در ثلث ثانی اسقاط جنینها باشد و در ثلث سیم فساد
تاک و درخت زیتون باشد تشریق و تغریب مریخ در جوزا در تشریق دلالت کند بر اضطراب
مردم از بدسلوکی حکام و در تغریب موت عظما بود و مرض در حرم پادشاه و وقوع باید حریق در
بعضی مواضع و هرسی که بود اگر در ثلث اول مغرب شود مرگ مردی شریف اتفاق افتد
و در ثلث دوم آتش و شرها افتد یا در بعضی منازل کتاب و اهل قلم یا در پیشه اکال
و در ثلث سیم امراض در حرم پادشاه و دشمن و بد تشریق و تغریب مریخ در برج سرطان
در تشریق دلالت کند بر عفونت هوا و کثرت هموم و احزان در طبع و دوری از راستی بی باران
و در تغریب بیماری عارضه در مردم حادث گردد و بدی حال چهارپایان و اسقاط اجنه باشد و شاید که از
کثرت حرکت بود و اگر در ثلث اول برج بود امراض لاحق خلق گردد سیما زنان و در ثلث سیم
مرض در میان مردم شایع گردد تشریق و تغریب مریخ در اسد در تشریق دلالت کند بر کمی باران
و در تغریب و تنگی پادشاه و قلت نشاط و قطع امید از بعضی امور و کثرت ظهور دعوا بود و وزیدن
باد سموم در بیابان و هرسی که بود اگر در ثلث اول برج مغرب شود کدورت پادشاه و سلاطین
بود و در ثلث ثانی و ثالث از امور پادشاه را نا امیدی دست دهد و خروج اعدا و حدوث جنگ
و حرب شدید بود تشریق و تغریب مریخ در سنبله در تشریق دلالت کند بر مرگ یکی از فرزندان و در تغریب
حزن کتاب و اهل قلم و سقوط اجنه و تغیر مزاج عیال باشد و هرسی که بود اگر در ثلث اول این
برج مغرب شود غم و حزن کتاب و ارباب دواوین بود و در ثلث ثانی اسقاط جنینها و در ثلث
ثالث مرض خوانین بود تشریق و تغریب مریخ در میزان در تشریق دلالت کند بر حدوث امطار
و رعود و بروق و صواعق و در تغریب خشکی هوا بود و در فصل خزان قلت باران و مرض
از کثرت باد و فرو لشکریان و درخت سپاهیان و هرسی که بود اگر در ثلث اول برج مغرب شود

هبوب خریف

هبوب خریف بود و در ثلث ثانی در پیران مرض حادث گردد و در ثلث سیم لشکریان
فتح و درخت رسد تشریق و تغریب مریخ در عقرب دلالت کند و در تشریق بر قلت باران و در
تغریب هلاک بهایم و درد چشم و اسقاط حمل و سیلان لشکریان بود و هرسی که بود در ثلث اول
برج مغرب شود راحت و شکر لشکریان بود و در ثلث ثانی و ثالث اوجاع و عیون و طفلان
بود و در ابدال و تجار حرارت بود تشریق و تغریب مریخ در قوس در تشریق دلالت کند بر کثرت
سرشت و حرارت و در تغریب ضرر لاحق شود و مردم را از پادشاه یا بعضی رؤسا و بعضی بستیزه
کنند و کثرت اسقاط جنین باشد و هرسی که بود اگر در ثلث اول اهل این برج مغرب شود مخالفت
اهل طرب و ارباب ملاهی و در ثلث ثانی اسقاط و منع حدوث باران و نم باشد و کثرت ابرها و قلت
صفای هوا بود و در ثلث سیم غضب ملوک بر رؤسا و کتاب اتفاق افتد تشریق و تغریب
مریخ در جدی در تشریق دلالت کند بر فساد کردن و اسقاط مواشی و در تغریب موت رؤسا و کثرت
شر از ضعیفان بود و بیماری در لشکریان و قلت باران و هرسی که بود در ثلث اول برج مغرب
شود مرگ مردی بزرگ بود و اگر در ثلث ثانی بود حزن داخل لشکریان و پادشاه شود و در ضعیف
در میان ایشان بسیار بود و در ثلث سیم کثرت رطوبت و باران باشد تشریق و تغریب مریخ در دلو
در تشریق دلالت کند بر قتال و در زمین یمن و در زمین حجاز و غرق سفاین و مرگ سلطان ملوک و خبر
حوادث و شرکه باشد و در وقت موت شد نابود و در تغریب شد و هرسی که بود اگر در ثلث
اول این برج مغرب شود مضرت و خوف لاحق مردم گردد و قحطی زنان حامله باشد و در ثلث دوم
شر لاحق اهل سفاین بود و در ثلث دوم شر لاحق اهل سفاین بود و در ثلث سیم
زنان پادشاه باشد تشریق و تغریب مریخ در حوت در تشریق دلالت کند بر جنگهای مختلفه و کثرت ربیع بود
و در تغریب فساد حال لشکریان و فرح ایشان بود و اسقاط حمل و کثرت برد و جمیع ربع بود و
تنبیه گوشیار جیلی و محمد ابن ایوب طبری و من تبع ایشان گویند اگر در وقت تحویل آفتاب به سرطان مریخ
در شرف باشد تابستان گرم گذرد و خصوصا اگر مریخ و مشتری هر دو در شرف باشند دلالت کند
بر تعدی سلاطین و فرماندهان بر اهل مملکت و ارباب طلب دست در علما و قضات و اکثر اتفاق افتد
که زحل متربع ایشان بود حکم وی منهدم نابود احکام تشریق و تغریب زهره یعقوب ابن اسحق کندی گوید که
زهره در تشریق و تغریب دلالت کند بر حسن و جمال و عشق و فرح و طرب و شادی و نکاح و جهد ورزیدن
و ملاهی و ضعف تراکیب و شیخ و اقربه تشریق و تغریب زهره در حمل در تشریق دلالت کند
بر حرکت لشکر و در تغریب رعد و برق و سرما بود و اگر در رباط اعظم بود فرح و سرور در حکام دلالت
باشد و دست منافع ایشان و خروج عددی و ظرف و بسیاری نم و باران و گرمی تشریق و تغریب زهره در ثور
در تشریق دلالت کند بر کثرت باران و برج ایشان و در تغریب گرمی و خشکی هوا بود و اگر در رباط اعظم

کنند و هموم عارض گردد و هر کس که بدان اقدام کند لاحق یکی از عمال پادشاه گردد که معروف و معتبر باشد و بعضی از مراتب خود بیفتد و به طلب مهمات مشهور شوند تشریق و تغریب زهره در جوزا در تشریق دلالت کند بر نکبت ملوک و اشراف و عساکر و در تغریب بر اهل حرم پادشاه بود و احمد عبدالجلیل گوید پادشاه را بدین سبب کدورت رسد و اگر در رباط اعظم باشد نکبت عارض ملوک و عظما شود و مردی بزرگ هلاک شود و حرکت لشکر بود تشریق و تغریب زهره در سرطان در تشریق دلالت کند بر نکبت پادشاه و رنج و آفت و مرگ زنان او و در تغریب و تنگی ملوک بود و حدوث سموم و اگر در رباط اعظم بود زنان ملوک را رنج رسد هر کس که به علم و دانش وی پادشاه بود سبب اهل حرم و منفعت خوابین و خوف خطرها دشاه بود تشریق و تغریب زهره در اسد در تشریق دلالت کند بر بیماری و موت بعضی از اکابر و اشراف و در تغریب بیماری زنان بود خاصه در فصل خزان و اگر در رباط اعظم باشد بیماری مردم از حرارت دم و موت اشراف بود تشریق و تغریب زهره در میزان در تشریق دلالت کند بر بیماری اکابر و احمد عبدالجلیل گوید بعضی از اهل حرم پادشاه را مرگ رسد و اراجیف در میان مردم شایع گردد و در تغریب نکبت زنان اکابر و علت مردم و اگر در رباط اعظم بود زنان پادشاه و سلاطین را مرگ رسد و هر کس که با اعظم قریب بود و کثرت اراجیف تشریق و تغریب زهره در عقرب در تشریق دلالت کند بر نکبت و رنج ملوک و اشراف و حواری اشراف و در تغریب اراجیف بود میان عوام و جنگ و نهب و تقدیر و تشنیع بسیار باشد و اگر در رباط اعظم باشد نکبات لاحق شود اکابر و اشراف شود و خونریز بسی بود و هر کس که به موت مردی اتفاق افتد که بر ملوک حبس شود تشریق و تغریب زهره در قوس در تشریق دلالت کند بر بیماری پادشاه و در تغریب صغیر و صدوق کینه بیماران بود و اگر در رباط اعظم باشد امراض عارض ملوک شود و نکبت بعضی از وزرا تشریق و تغریب زهره در جدی در تشریق دلالت کند بر رنج و نکبت اکابر و نسا و فرزندان ایشان و اهل بازار و در تغریب بنده مردم اتفاق افتد و اگر در رباط اعظم باشد باران نباید بسیار شود و بعضی اشراف را نکبت رسد خصوصا مردم شاه خورده و داد مردم حبس و عزیز تحریم شوند و هر کس که بدو در پادشاه یکی از عمال او را دفن کرده تشریق و تغریب زهره در دلو در تشریق دلالت کند بر بیماریها از رطوبت و زیادتی آبها و غرق کشتی و در تغریب بیماری افتد از رطوبت و سلامتی مسافران و در میان آبها باشد و اگر در رباط اعظم کثرت مد و فیض سیول و غرق سفاین باشد تشریق و تغریب زهره در حوت در تشریق دلالت کند بر وقوع وبا و رخت از سر مکان و تشویش و کثرت اراجیف در میان مردم و در تغریب حدوث بیماری در تغریب بود و اگر در رباط اعظم بود نکبت اشراف و امرا باشد و تغریب زهره در اوان مطر باشد و اگر در برج بارانی بود و منظور منظر کوکب دیگران حکم مذکور در هر دو

بود و اگر شواهد کند باشد نظر نکند و بدان که چون تشریق زهره و زحل باهم منظور منظر برج دلالت کند بر حدوث غم و حزن و تفکر در ملوک مشرق تشریق زهره و مشتری در وقت واحد دلالت کند بر مسرت و خوشحالی مردم کند سیما ملوک طرف مشرق و اگر برج زحل باشد حزن و فرح ایشان با یکدیگر امتزاج یابد چون تشریق زهره و مریخ معا دلالت کند بر خطر معاش اجناد و قبول ایشان نزد پادشاه و کثرت سرور و انبساط و اگر برج زحل باشد حکم بر عکس باشد و آنچه در حرکت عطارد به طرف مشرق و قوت آن را کند تشریق و تغریب عطارد در بروج اثنا عشر یعقوب ابن اسحق کندی گوید که تشریق و تغریب عطارد دلالت کند بر عقل و نطق و بعد غور در اسباب حکم و شعر و تالیف کتاب و دانستن علم طب و نجوم و تجارت تشریق و تغریب عطارد در حمل در تشریق دلالت کند بر حدوث خصومت و ابله و خصومت و خون ریختن و مرگ اکابر و در تغریب بسیاری باران و اگر در رباط اعظم بود و کثرت قتال و غلبه اعدا باشد و در اکثر مواضع و مرگ اشراف تشریق و تغریب عطارد در ثور در تشریق دلالت کند بر مرگ کاروان و در تغریب کثرت باران و اگر در رباط اعظم بود نقص کاروان باشد تشریق و تغریب عطارد در جوزا در تشریق دلالت کند بر مرگ وزرا و دبیران و حدوث باد و در تغریب رفاهیت و خیر بود و اگر در رباط اعظم بود مرگ وزرا و کتاب بود و وقوع امراض صعبه و اضطراب مردم و کثرت اراجیف باشد تشریق و تغریب عطارد در سرطان در تشریق دلالت کند بر کثرت اراجیف و در تغریب مرگ یکی از سلاطین و فرماندهان بود و بر مردم و تنگی در آنده رسد و بیماران و اگر در رباط اعظم بود کثرت اراجیف و اضطراب مردم باشد از موضعی بعد خرابی پادشاه را رسد تشریق و تغریب عطارد در اسد بزرگان در تشریق دلالت کند بر مرگهای عظیم و تباهی درخت کشت و کمی غلات و مرگ یکی از بزرگان و در تغریب تشویر یکی از فرماندهان و اگر در رباط اعظم بود مرگ عارض یکی از سلاطین گردد و یکی از معارف ملوک تشریق و تغریب عطارد در سنبله در تشریق دلالت بر بیماری و رنج مردم و مرگ بزرگی و در تغریب بسیار اراجیف و سخنان بیهوده باشد و اگر در رباط اعظم باشد غلط و رنج مردم بود و سقط منزلت بعضی از اشراف تشریق و تغریب عطارد در میزان در تشریق دلالت کند بر شورش عامه در جانب جنوب و اضطراب هوا و در تغریب بیماری مردم و تغیر هوا و در تغریب بیماری مردم و تغیر هوا و اگر در رباط اعظم بود خوف و اضطراب و تزلزل عامه بود و دوست بیگانه این معنی باعث نفع بعضی مردم باشد تشریق و تغریب عطارد در عقرب در تشریق دلالت کند بر حزن اراجیف که و قتال و قحط و در تغریب مردم و قتل در کارها سبب هیجان کنند و تشویر یکی کارها بود و اگر در رباط اعظم بود کثرت اخبار دروغ که کاذبه بود تشریق و تغریب عطارد در قوس در تشریق دلالت کند بر خوشحالی ملوک و اکابر و در تغریب رنج اکابر بود و اگر در رباط اعظم بود ملوک و بسیاری [illegible] عظیم ایشان مراهم هلاک و خطر باشد تشریق و تغریب عطارد در جدی در تشریق دلالت کند

بر وقوع وبا و مرگ مردی بزرگ و در ثور بیست علی سلطان بود و اگر در رباط اعظم بود محبت تاج
بعضی از اشراف بود بسیار بران سالخورده و موت زنی شریف الفاق افتد تشریق و ثور بیست عطارد
در دلو در تشریق دلالت کند بر مرگ بران از انواع پادشاه و در ثور بیست مرد ملازم است علت رب
و اگر در رباط اعظم باشد کثرت ره و قبض عیون و خطر سلطان بود و سقط مردی بزرگ از مراتب خود
تشریق و ثور بیست عطارد در حوت در تشریق دلالت کند بر وقوف کشتیها و مرگ مردان بزرگ و شریف
بود و در ثور بیست بیماری از اولاد بر و نواع پادشاه ردی دهد و اگر در رباط اعظم بود مرگ مردی بزرگ
و شریف بود و کشتیها بسیار غرق گردد تغریب سفلیین معا و مشتری مریخ ایشان دلالت کند
بر رسیدن فرح و سرور بوزرا و کتاب و بقا الحکم ایشان و قهر کردن بر اعدا و اگر مریخ بر تریج ایشان
بود کتاب و اهل قلم با تیغ خود متهم کردند تشریق سفلیین معا دلالت کند بر آفت عظیم و منزلت
وزرا بر اهل قلم و کتاب تشریق عطارد و مشتری معا دلالت کند بر حصول اموال عظیم
از جهای وزرا و کتاب اگر زحل تریج ایشان باشد آن اموال از هر جنایت باشد و در فعال
خرنت دارد تشریق علویین معا عطارد و وقوع بر تریج ایشان دلالت کند بر قصد ی
پادشاه بر رعیت در طلب خراج و جمع کردن در اموال از کوکب تنها و ملک در تشریق ثور بیست
بیشتر بود حکم آن بامدار غریب است و مخصوص احکام ماه تنها بلکه به دل سال مسلم کند ۵
باب پنجم در احکام شرف و هبوط و اوج و حضیض کواکب و آن مشتمل است بر سه فصل
فصل اول موضع شرف و هبوط کواکب مستنبط از طبایع عالم است و کیفیت آن در شرح و بیت
باب تحقیق بر جندی مفصل آورده ام طالب تحقیق را حواله بآن است شرف شمس دلالت کند
بر قوت پادشاه و سلاطین و زیادتی رونق ایشان و افزونی تمکن و استقامت احوال و ایمنی
خلایق و رونق در امور و جمعیت در اقلیم چهارم و رزو یاد جاه اعیان و اشراف و عدل
نسبت بر رعیت و اطلاق محبوسان سلطان المحققین علامه طوسی قدس سره
میفرماید که افضل کواکب در شرف قوت و عزت شمس است در حمل اختصاص شرف او بحمل
بر جهت … که باعث مستقیم منسوب است و موافق طبع و … آفتاب … در این برج هم در حمل
و هم در فلک معدل است چون آفتاب در شرف در آید علی الخصوص در درجه شرف قرب
بال قرار یابد استوار بود و مسعود منظر سعود و سقط از نحوس اهل اعدا و در طبیعت ربیع و وفق چهار در چهار را
بر نوع طالع نقش کنند و گویند حامل آن تا سال دیگر از آفات محفوظ بود و سعادت عظمی دست دهد بسیار
در قتل ملوک احکام شرف قمر دلالت کند بر نیکی حال عامه و شفقت یافتن از ملوک و حکام و قوت
حال رسولان و … و نیک برآمدن کارها و سلامتی مسافران و خوشحالی زنان و طفلان
و رواج اسب کاران و … محقق اعظم نجم الملة والدین گوید که قمر در شرف از کواکب

دیگر اقبال سعد و راست

دیگر اقبال سعد راست زیرا که چون قمر در برج شرف کوکب کند سبب سرعت سیر که لازم است قرب
درجه شرف با ول برج رود و از آن درجه کی در زمین تا به و دور بن حال اقوت شرح و در نقوش
سکنه در کتاب نوامع الالواح مذکور است که چون قمر در درجه شرف رسد جدول کف التسع و نظر
نحوس و وفق سه در سه را بر ورق آهو در مربع رقم کنند هر قاصدی و شاطری که بر پای خود بندد
بر رفتن قادر باشد و اگر بر محبوس و گرفتار بندند خلاص یابد و اگر در آستانه زندان دفن کنند
همان عمل کند و اگر باسم پادشاه مرقوم کنند و در مسکن و مطبخ او در زیر سنگ نقشی مراجعت نماید و اگر
بر سفال آب نرسیده نویسند و در زیر پای حامله گذارند تا بار براد نهاده بزود رستگی بزود و فارغ
گردد و رهبت در این باب منقولات شاه ولایت پناه علی المفضل الصلوات من الله بر این
نهج نقل کرده اند و زیب اسم طاء تحمید مروف وفق العدد و مثله فمه على ابويد و بر برج الاثنا ان مقيد اسبعه
و بعضی این ابیات را بامام ناطق جعفر ابن محمد صادق علیه السلام نسبت کرده اند احکام شرف زحل
دلالت کند بر قوت حال ملوک قدیم و ترقی روف و هوا شنا اهل قلاع و حصون و بسیاری کشت و زرع
و گشاده شدن کارهای و فراخی معیشت مردم و سلامتی ضیاع و گوشه نشینان و رواج بازار
ستوران و قوت پیران رئیس المحققین علامه طوسی گوید که اضعف کواکب در
شرف زحل است زیرا که کربست مرو باشد بس عظم و میزان که شرف اوست بر جهت
حار و رطب اس طبیعت او و هی لطف … محقق بر جندی در بعض رسایل خود چنین نقل
کند که چون زحل بدرجه شرف آید هیچ در شرف را برا جر بیاهی بکنند و در وقت حلول زحل معقر
در برج جدی با دیوان … جای که خواهند مهندس … اهالی در از زحراق و اندراس محفوظ ماند و اگر
در کار سر سا دفن کنند آب کار بیز منقره بند گرده و اگر در بوت ببه بکنند و در خود بندند قوت مت
شهوت زیاده شود احکام شرف مشتری دلالت کند بر رفعت و منزلت حکام و قوت حال
وزرا و قضاة و اعیان و ارباب مناصب و ترتیب یافتن منطایفه از سلاطین و روی بازار
ربا و منفعت کی روان فی معیشت و کثرت زر و سیم و ترقی حال سادات و علما و رونق مساجد
و مدارس و زینت و فراخی و بسیاری مزات و صدقات حکیم عمر خیام گوید که چون مشتری بدرجه
شرف رسد هیچ و وفق هشت در هشت را بر کاغذ کنند و با خود دارند نزد قضاة و وزرا
صاحب قبول باشند و محبوب القلوب گردند و اگر بمشک و زعفران و گلاب بر حریر نوشته
بوقت صبح بر بازوی دیوانه بندند از لست ازو زایل گردد و حکیم مذکور این شکل را تالیف
القلوب گفته اند احکام شرف مریخ دلالت کند بر قوت حال امرا و لشکریان و حکام و ترتیب
یافتن از سلاطین و سلاطین و میل مردم بفسق و فجور و … لحوم و رونق بازار اسلحه
و دواب و رغبت خلایق بسواری و … پادشاهان بجهاد کبری و فتح قلاع و رواج بازار

آتش کاران سپاهسالاران * علامه محقق نصیر الملة والدین الطوسی قدس سره میفرماید که ادوم
و اطول کواکب عالیه و مدتا در هبوط شرف مریخ است زیرا که چون مریخ تحویل برج شرف
کند تا از برج او بدرجه شرف است و خط او در آن شرف آید پس دوام که در آن برج سایر باشد
محظوظ بخط شرف و استیفاء آن بود * محقق برجندی گوید که چون مریخ بدرجه شرف یا حوالی او
برسد منظور بنظر تثلیث زهره نگین و قبه زرینه بر قطعه کاغذی یا پاره کرباس هر کدام اختیار
کنند مشک و زعفران بنویسند درهم در آن وقت مجمره با خود نگاه دارد و از کید و مکر دشمن ایمن باشد
و چون مصاف پیش حصول پیوست و هر در حال آن فتنه را از هم بنشاند و فتح و ظفر روی نماید
احکام شرف زهره دلالت کند بر قوت حال خواتین و مطربان و خوابه ساز اهل و بسیاری
لهو و لعب و فرح و طرب در میان مردم و محبت یاران و کثرت نکاح جماعت انسیا و دوستگان و کثرت
خیانت و سهو و سلامتی اشیاء و رواج و ریاح بازار خاصه ابریشمینه * افضل المحققین
و اکمل العلماء طوسی قدس سره میفرماید که اقوی کواکب در شرف شمس و در اوایل طالع زهره
است لیکن چون از درجه شرف بگذرد نماید هموم و حزن از جهة مفارقت برج شرف و هوا
صفت برج حمل که وبال و صدمت اوست * مولانا شرف الدین علی یزدی آورده که چون زهره
بدرجه شرف یا حوالی آن در آید و قمر در ثور باشد که آن برج و فتح و در ورق آهن بنویسند
و بوقت سعادت زهره در جیب با خود نگاه دارد در محبت و مباشرت اثر عظیم کند
احکام شرف عطارد دلالت کند بر رونق و رواج و قوت حال مستوفیان و منشیان و کتاب و
ران و رواج اهل قلم و شعرا و ارباب و اهل تنجیم و میل مردم به تعلیم و تعلم معقولات و تکثیر و رواج
بازار کتب و رونق پیشه کاران و رسیدن اخبار ساره * در کتاب کنز المرموز مذکور و مسطور
است که چون عطارد بدرجه شرف داخل مریخ وفق هفت در هفت را به مشک و زعفران و گلاب
بر کرباس یا پاره کتان رقم کنند و چون قمر در شرف باشد کرباس شسته بکوزه نو سود و هند افکند
با ملک کرده و اکثر وقت طعام کرده بخورند نیک است و زکاه **احکام هبوط شمس** دلالت کند بر تنزل حال
ملوک و سرداران بزرگان و کساد بازارها و حیرانی و ارزانی طلا و بی قوت و زحمت آتش
کاران و بیماری معارف **احکام هبوط قمر** دلالت کند بر تشویش و تفرقه عامه و کثرت کوی در با
زارها و بیماری عورات و اطفال و بد حالی مسافران و خرید و فروخت من نفع و فایده و خوف
از لشکریان و حدوث اراجیف و وقوع باران در وقت **احکام هبوط زحل** دلالت کند
بر ضعف حال ملوک قدیم و تفرقه اشراف و روحی و صحرانشین و نقصان کشت و زرع و بیماریهای
مزمنه و هلاک ستوران و مرگ بندگان و بزرگان و فوت حیوانات و ضعف پیران و زحمت
کاروانیان و تفرقه در اقلیم اول **احکام هبوط مشتری** دلالت کند بر ضعف و تنزل وزرا

و قضاة

و قضاة و ارباب مناصب و خیانت عدول و نقصان نیکی و آفت حبوبات و نوشتن
فتاوی مزوره و توقف در مهمات بزرگان و بیتها علما و فقها **احکام هبوط مریخ** دلالت کند
بر ضعف حال لشکریان و وهم و هراس در مردم و عزل حکام و داروغگان و زحمت صف
و گرفتاری دزدان و نکبت سرداران و سرهنگان و کساد بازار ادوات و ارزانی لحوم
و دسوم و تقسیم ناحق و خوف و خون و رآبدان **احکام هبوط زهره** دلالت کند بر بیماری و کدور
است زنان و دختران و مطربان و ضعف اسلام و بسیاری فسق و فجور و کساد بازار و فتنه و عطر
یات و آفت اشیا روانشاه رونقی و قبض خاطر مردم **احکام هبوط عطارد** دلالت کند بر
نکبت وزرا و دبیران و اهل قلم و بهتان و اراجیف و مکر و دروغ مردم و میل شعرا
بهجو و سعادت و رسوای اهل حسب و نسب و معتمدی عدول و ارباب زهد و ورع و شاهی حال
منعمان و غمازان و بیماری کودکان خاصه در اطفال **فصل ۳ در احکام وبال کواکب** خانه
وبال در اصل مقابل خانه‌اند چنانکه از اوضاع ایشان پیداست کما هو ظاهر و بجهان هند و براهمه
و در غلبه نکرده‌اند **وبال زحل** دلالت کند بر حسرت و غمناکی و درد مندی خلایق خاصه
خاندانهای قدیم و مزارعان و صحرانشینان و سرگردانی احشام و قلعه داران و ارزانی حیوا
نات و کدورت پیران و کوه نشینان **وبال مشتری** دلالت کند بر ضعف حال وزرا و قضاة
و معارف و بیماری بزرگان و بی رونقی ارباب حسب و نسب راستی در حکمها و اهل فساد و ارزانی
زانی حیوانات و تنزل کار علما و فقها **وبال مریخ** دلالت کند بر بیماری و تنزل حکام و امرا لشکریان
و سرگردانی اهل سلاح و مجنده و گرفتاری دزدان و سرحدان و فتنه و عداوت میان مردم
و قتلها و نهانی و ظلم و بیداد لشکریان و کساد بازار اسلحه **احکام وبال آفتاب** دلالت کند بر افتادن
ملوک و تنزل بزرگان و سرداران و کساد بازارها و ظلم و جور حکام و تغیر هوا و آفت از
همه نباتات و تلف شدن اسباب و رواج و رواج مشوله و تفرقه مردان و دختران **وبال زهره**
دلالت کند بر بیماری و ضعف جوانان و مطربان و سرایان و کساد بازار و آفت ابریشمینه و عطریات
و آفت اشیاء روانشاه رونق و ارزانی غله و کتان **وبال عطارد** دلالت کند بر نکبت
و ضعف عمال و اهل قلم و دبیران و اخبار دروغ و جستن بادهای معتدل و خطا در محاسبات
و تهمت و بیماری عامه و شکستگی کارها و رواج بهمات اهل صرف **وبال قمر** دلالت کند
بر بیماری عامه و حیوانات و ابادان و نقصان آبها و تفرقه و سفر و فزونی زحمت زنان و دختران
فصل ۴ در احکام اوج و حضیض کواکب احکام اوج زحل دلالت کند بر صلاح احوال روسای احشام
و فقرا و اهل حرث و زراعت و کثرت فواید و طیب قلوب اکثر ادوجا **اوج مشتری** دلالت بر صلاح
حال قضاة و اهل دین و علما و فضلا **اوج مریخ** دلالت کند بر طیب قلوب امرا و اخبار و کثرت فواید

اسان و قیمت آلات حرب سپاهیان **اوج شمس** دلالت کند بر قوت ملوک و جمع شدن اتراک
و کثرت حموا و شدت کرب **اوج زهره** دلالت کند بر صلاح احوال خواتین و مطربان و طیب قلوب
زنان **اوج عطارد** دلالت کند بر صلاح احوال کتاب و وزرا و اهل قلم و متصرفان و کثرت عمل ایشان
در علم حقیقت ضد احکام اوج بر حضیض قیاس می باید کرد **تنبیه** صاحب کتاب اخوان الصفا هر یک
از کواکب را حالی که عارض می شود داشته تشبیه کرده اند که در دول احکام بسیار دخیل است
و علما بنا بر اسباب عقیده دانسته اند است که گویند از میانه کواکب شمس شبیه پادشاه است و در برابر مثل جنود
و القمر و قمر مثل پادشاه زاده و ولی عهد و عطارد مثل مستوفی و کاتب و مریخ مثل سپه سالار و صاحب
حرب و کوشش و مشتری مثل قاضی و زحل مثل خزانه دار و زهره مثل جواری
و خدم و افلاک هر یک کوکب را مثل اقالیم و بروج مثل ولایات و حدود و وجوه مثل قصبه جات و در
جات مثل قرا و دقایق مثل محلات و اسواق و ثوانی مثل منازل کواکب و درجات مثل ارواحند
درجات کوکب در خانه مثل شخصی است در شهر خود و میان عشیرت خود و در هبوط مثل شخصی
است که خوار و بی اعتبار شده باشد و در حضیض خود مثل شخصی است که از مراتب خود ساقط شده
باشد و در تحت الشعاع مثل شخصی است که محبوس و در احتراق مثل شخصی است که مریض مشرف بهلاک
و در اقامت مثل شخصی است متحیر و در رجعت مثل شخصی است که از مطالب خود دور مانده باشد
و در سرعت سیر مثل شخصی است معطل و در بطؤ سیر مثل شخصی است ضعیف و مخوف و در شرقی مثل
شخصی است در اوان جوانی و در غربی مثل شخصی است که مسن شده باشد و بدرام رسیده باشد
و ناظر بودن مثل شخصی است طالع که مطلب نزدیک شده باشد و منصرف مثل شخصی است که قضاء
حاجت او شده باشد و دو کوکب مقترن مثل دو شخص اند که قریب یکدیگر باشند و کوکب در وتد
مثل شخصی است در خانه که وجود یافته باشد و در مایل الوتد مثل شخصی است که مطلب در نظر دارد
و امید آن دارد و در زایل مثل شخصی است که قطع نظر از امید کرده باشد و در طالع مثل مولودی که
در محل ظهور بود یا شخصی که در حال تحول باشد و در بیت ثانی مثل شخصی که در انتظار روزی باشد و در
بیت ثالث مثل شخصی که در خانه پدر باشد یا جوهری که در معدن خود باشد و در بیت خامس
مثل شخصی که مستغرق تجارت باشد و امید وار بود بمطالب خود و در بیت ششم مثل شخصی
که هارب و منهزم باشد و در بیت سابع مثل شخصی محارب و مبارز باشد و در بیت ثامن مثل شخصی که
و در بیت تاسع مثل شخصی که مسافر بود و بعید از وطن خود و در عاشر مثل شخصی که در عمل و سلطنت خود باشد
و در حادی عشر مثل شخصی که امید وار مراد خود باشد و در ثانی عشر مثل شخصی که محبوس باشد و کاره
باشد مقام خود را و منقبض باشد الحاصل اینست مقام است **باب ۵ در احکام اشیاء متفرقه** در بیان مشتمل
است بر نه فصل فرزندان این کمینه التماس چند در فصل احکام اشیاء متفرقه نمودند که [illegible] رایت بود

و بر احکام

و بر احکام مشهوره اختصاص نداشت الی المستوالم چند فقره در آن باب الحاق و مذهب
کرده میشود **احکام سهم الحوادث** بهره احکام نجوم این سهم را جهة حوادث عالم بیرون آورده اند امام
ابو الحسن مهتبی در کتاب خود جوامع الاحکام از عثمان جاودگار روایت دارد که در این صنایع سپاه در
مصنف اسطرلاب فرید عصر خود بود و نقل نموده می نماید که التفق و عظیم سهم الحوادث دلالت
و هر روز استخراج الکروه احکام منکشف و آن هر برج است و تقویم شمس و تقویم قمر نقصان کنند و لحق
را در تقویم زحل افزایند حاصل موضع سهم الحوادث باشد و لایق آن روایم اجتماع این سهم مقارن
زحل باشد و استقبال مقابل او گویند که اوقات اجتماع و استقبال از آن اکثر است و همچنین در
وقت تحویل قرآن که بر برج زحل بیفتد پس هرگاه این سهم مسعود بود و با جرم یا شعاع سعدی یا
در بیت سعدی باشد دلالت کند که میانه خلایق آشتی و مودت بود و حصول مهمات باسانی
و اگر منحوس بود و در بیت نحس بود حکم بر عکس باشد و اگر در یکی از دو خانه زحل بود دلیل است
بر فرو بستگی کارها و سرما و ناتندرستی شدت نماید و وزیدن بادهای ناخوش خاصه در دلو و اگر در یکی
از دو خانه مشتری بود کثیر [illegible] هوا باشد خاصه در قوس و میل مردم بصلاح و خیر رونق دار
القضاء و اگر در یکی از دو خانه مریخ بود میان خلایق خصومت افتد و بادهای تند وزد و در موسم
گرم گرما بود و اگر در خانه آفتاب بود هوا خوش گذرد و در وقت گرما گرمی کند بر مردم بزرگ
جویند و با علما اختلاط بسیار کنند و اگر در یکی از دو خانه زهره بود مردم بلهو و طرب مایل شوند و غلبه
نشاط بود و در غنی و وفور اندک و در وقت و اگر در یکی از خانهای عطارد بود کثرت گفت و گوهای
مردم باشد و بهمت و بهتان خاصه در جوزا و کتب و کتاب و خصومتهای دیوانی یابد باشند و اگر
در خانه قمر باشد در وقتش باران آید و جزر را **فصل ۲ در احکام شعرای یمانی** در اکثر عرب شعرای
عبور قمر میان روزها آمدن [illegible] و اتراک قررخواهند و کوکب او را در وقتش [illegible] میان ثوابت است
و در بیست هفتم مرداد ماه جلالی طلوع میکند و هر کس حکیم گوید در وقت طلوع و وقوع قران در هر
یک از بروج اشتعاع احکام فرموده اند حکیم ادریس ان قدیم [illegible] نقل کرده و در بطلمیوس
استخراج آن از کتاب مخزن الاسرار کرده و اهل خراسان آنرا از نجوم مغربی نقد میکنند [illegible] دانسته
اند و ما را بعبارتش در فرع این کتاب نقل کردیم تا اهل این فن از آن مستفید گردند انست الیه پس
اگر در وقت طلوع شعرا **قمر در حمل باشد** دلالت کند بر کثرت [illegible] و باران بسیار در سوا [illegible] و نوق
سفاین و کثرت حیوانات بری و بحری و ظهور حشرات الارض خاصه مخ و شکایت مردم
از آن و محصولات صیفی بهتر از شتوی آید و میوه ارزان گردد و دواب قیمت یابد و در فور
اسلحه و آلات حرب باشد و کثرت ارجیف بود و مشاجره و ضرب بسیار باشد و حرکت
مار طغیان کنند و بسیار باشد و در نرخ اسلحه و حرب در میان خلق شایع گردد و سعال در [illegible]

کرده و موت فی ردی وبه و بیماری و وبا در میان ابقاری افتد خاصه کودکان ایشان و خروج
خوارج در ولایت مصر و شام و روم اتفاق افتد و حرب و اراقه دماء واقع شود و انواع
خوف در آن بلاد دست ظهور یابد و قحط و گرانی در حبوبات بهم رسد و در ولایت مغرب
برهم خوردگی و مردم واکثر و در وقت طلوع شعری یمانی قمر در ثور باشد دلالت کند بر وقوع
برف و جلیده و گرانی نرخ جو و عزت رسیدن از اجلاف با اشراف و حرب و قتل در ولایت
مصر و در بین شام میانه و لشکر که متعلق باشند میانه دو پادشاه حرب واقع شود و فرمان
ده شام غالب شود و بسیاری از عظما از وطن خود مهاجرت نمود بنوعی دیگر و بیران می شود یا بد
ولی بر پای هیئت واقع شود و پادشاه بر یکی از عظما غضب یافته بعضی از ایشان فرمان دهد
و برگ کاه و گوسفند شیوع یابد و اهل کفر در بلاد اسلام کیاست و حیله کار بنا کنند و در زوال
ف در پایه و علامات در هوا است ظهور یابد و در فصل زمستان حمدری و صداع و سرفات
عارض گردد و از ارذال الناس بعضی فوت کرده و در این باب شخصی که اول اسم او
ب س ک باشد از این دلالت حرمتی یابد و اگر در وقت طلوع شعری قمر در جوزا باشد
دلالت کند بر نیکی محصولات و میوه‌ها و زوال سلطنت یکی از ملوک و طغیان آب رود جیحون و
هبوب ریاح شمالیه و نیکی محصولات صیفی و ارزانی جو و جوزقه و دیگر پس و بسیاری و خوبی باد و باران
بعد در زمستان و برف و سرما و سوز و ارزانی گندم در اول سال و گرانی در آخر و برف
در زمستان و حدوث درد چشم و علت رعاف و موت در گاو و بز و حیوانات و خروج سلطان
بر رعیت و مردم عجم با لشکر روم جنگ کنند و فسق و فجور بسیار بود و خلایق مفلس و پریشان گردند
و از قرض خواه آزار کشند و جوشش در اعضا حادث شود و اشراف الناس بسیار بمیرند و از
اوطان بگریزند و دزدان بسیار برخیزند و غارت کنند بعضی اموال را تلف کرده و در ولایت
مغرب قتل زیادت بود و مردم روم در بحر غرق شوند و دولت از قومی بقومی انتقال کند و میانه دو پادشاه
که یکی از مشرق و یکی از مغرب بود جنگ شود و لشکر مغرب هزیمت یابند و شخصی نامی که اول اسم او
ح یا ع باشد در این سال رخت بدر برد و اگر در وقت طلوع شعری قمر در سرطان باشد
دلالت کند بر عصیان مردم در طاعت الهی و خلاف میان خلق و حرکت پادشاه از موضعی
بموضعی و مستجاب شدن دعای فقرا و مساکین و حدوث مرض صدر و ربو و هلاک مردم ارذال
و سعال و سرفه و نزلات و حمدری و حصبه و ذات الجنب بروز کند و بیم قحط در زمین مصر
و شام و روم و کم شدن گرانی از عظماء الناس و هموم و حزن پادشاه و سردی زمستان و شدت
آن و تغیرات در ولایت روم و ارزانی زیت او اول سال و بسیاری انگور و میوه‌های
سایر ثمرات و در ولایت ... قحط و وجع ... سفاین را آفت رسد و باران و ایمنی حادث گردد
دمار و سر

دمار و سر بر هود یافت ظاهر گردد و بزرگان را در آن آفت رسد و محصول عسل را آفت رسد و آفت
رسد و جوزقه بر نقصان کنند و پادشاهی دیگر ملاقات کنند و موش و ملخ بسیار بود و جوشش و
وزبان هم رسد طیور آفت یابند و هر کس اول اسم او د و یا ع باشد بیماری عظیم یابد اگر در
وقت طلوع شعری قمر در اسد بود دلالت کند بر کثرت باران و گرانی گندم و فواکه و در ولایت
شام و ارزانی کتان بمصر او در آخر سال و ارزانی بز رفع کند و از زن و چادر گیری از زنان و فراوان
باشد و خوار زنان و نکو بود و نقصان برنج و جو ذرت بود و شخصی بزرگ نامی را آفت رسد و باد
شمال بسیار وزد و زمستان سخت کند چنانکه آفتاب مدتی در حجاب سحاب پنهان باشد
و حاکم حلب و انطاکیه و لشکر او را واقعه عظیم پیش آید و در ولایت مشرق حربی عظیم شود
و حدوث زلازل و رجفت الارض بود و حبسه و اعضاء را حال از بدی به نیکی رسد و تب ربع در
میان مردم شیوع یابد و در دمعه و دل بسیار بود و پادشاهی عظیم فرو رود و دانش در هما
زل در سواق افتد و نیم مردن آن بضرر کنز رسد و اهل فن دانش در غلات انداز شده و پادشاه
جوب از مکان خود خروج کند و مردم را اسیر و دستگیر نمایند و موت در دواب اهل رسد اکثر
در گاو و گوسفند و بز و شتر و سال بر مردم سخت گذرد و در ولایت روم جمعی کثیر بسبب ظلم و ستم جلا
نمایند و رحمت زنان حامله بسیار شود شخصی که اول اسم او ع یا ن باشد در این سال از ما فیه
مفقود شود و اگر در وقت طلوع شعری قمر در سنبله باشد پادشاه دفتر اخوتی المعظم پیش آید
و اول سال بسیار خوب گذرد و موش بسیار بود و در زمستان مردم را خوف بود و کذب و
دروغ شایع گردد و کرم در محصولات افتد و نقص در صحت جمع شود و انگور کم آید و خربسیار
بوده باد و های شدید در زمین شام و زمین گیرد و در ولایت مصر اضطراب اسعار بود و گندم و جو
در آخر سال ارزان شود و جوزقه نقصان کند و قطع باران شود چنانکه مردم بدعای استسقا اشتغال نما
یند و موت در ... هم رسد و کلمه بسیار باشد و عسل نیکو محصول رسد و بز را نقصان رسد
و کشتیها بسیار غرق شوند و پادشاه مغرب بزرگی را که بطرف شرقی او بود بقتل رساند و در ز
مستان برف و جلید بسیار بود و مردم بسبب کثرت سرما شتری زنی بود گریزند و در حد ...
الاصوات حادث گردد و امراض حاده و سعال و برسام و در میان مردم شیوع یابد و موت فی الفاق
افتد و اهل مصر و شام و درد حبیل الغدر را القتل رسانند و عقرب و حیات و زنبور بسیار باشند
و اغنام و اسفاده بعد وقت واقع شود و دزدان بسیار باشند و ریح جنوبیه و زمین گیرد و فت د
ببعض محصولات رسانند و شخصی معروف که اول اسم او با سین باشد بمیرد یا غرق شود یا ناگاه
مشرف بر هلاکت عارض او شود و اگر در وقت طلوع شعری قمر در برج میزان باشد دلالت کند

برکت و میان بسیار و در آب نیل و در ارزانی گندم و ثمرات باشد و کذب و خیانت از میان مردم
برخیزد و بصدق و امانت مایل شوند و پادشاه را انصاف بر رعایا و تخفیف مرقت بسیار باشد و بعد
از آن تخفیف یابد و رواج عدل و داد باشد و چند گاه اجناس مطر باشد اما آخر گرانی نماید و گندم
و میوه اندکی نقصان کند و فاسد گردد و مردم فربه باشند و در روم حرب سخت شود و ترکی
در بیت المقدس حادث گردد و در شام اضطراب و برهم خوردگی از قبل حکام و ولاة حادث گردد و ارزانی
نرخ ها بود اما محصولات صیفی اندکی نقصان کند و در ولایت مصر امور فیما و از فتنه و فساد و قتل و نهب
روی نماید و خوارج بر دو ابند و از جانب مشرق مدد با اهل مصر رسد و دفع ایشان نماید و در
فصل خزان رنج مردم بود از طغیان دماء ایشان خون و در بیش و در مغرب گرانی شود و موت
و طاعون در حوالی مصر بهم رسد و کودکان بیمار گردند و خروج بسیار در شهرهای جبال ادنی
نماید و در آخر سال اوجاع مفاصل و دست و پا و بسیاری درد چشم و مرض حیوانات بزرگ
شیوع یابد و مردم سفله قوت گیرند و اشراف ضعیف گردند و شخصی بزرگ که اول اسم
او با و طا باشد بمحنتی گرفتار شود و شیر بیشه هزیمت نماید و همچنین شخصی مشهور که اول اسم
او نون باشد بیمار گردد و از مرتبه خود بیفتد و اگر در وقت طلوع شعری قمر در عقرب باشد دلا
لت کند بر کثرت سختی اموال و برق و رعد و ثلج و در رواج در اخضار و باد شمال بسیار جهد و گو
سفند گران شود و در میان مردم فتنه و فساد ظاهر گردد و حاکم مصر از مردم مملکت خود وحشت
و بلا رسد و مردی عظیم از تخت فرود آید و در اول سال ارزانی بسیار بود اما در آخر سال گرانی
شود و در روم حصب فراهم مرگ بود و جو و گندم و جوزنه تنگ آید و اهل عراق عرب را با نفر ...
بطرف شام سفر است و به سبب خرابی در میان ایشان شایع گردد و در ولایت ارمنیه حرق
حادث شود و در زمستان ضعیف بود و مرض جرب بسیار حادث شود و خلق کثیر در دریا غرق شوند
و قتل در اشراف بسیار بود و موت در میان زنان شایع گردد و عمل کمتر باشد و مردی اشرف
بقتل رسد و جمع بیدار شود اما کم ضرر باشد و پادشاه مشرق از مکان خود انتقال نماید و مردی
بزرگ در زمین عراق بقتل رسد و جمعی از مردم فارس از اوطان خود جلا نمایند و بزرگی که اول
اسم او جیم باشد مریض شود و مشرف بر موت گردد و اگر در وقت طلوع شعری قمر در قوس باشد بیماری
و موت بسیار باشد و صداع از هوا پدید آید تا مردم بود و در هر موضع دواب را بیماری
بسیار باشد و میوه و تره بسیار بود و ... فراوان بکار آید و گوسفند بسیار رسد و از زنبورها
و بیماری ها عارض گردد و از موش زراعت نقصان بسیار رسد و جوزنه را آفت رسد و در
میان عرب مرض و جوع شایع گردد و در آخر سال تب و مرض باد و دست دهد و علامات آتشی
در هوا حادث شود و کرم در بعضی محصولات افتد و فتنه و شر بسیار بود و باران در وسط سال حادث گردد

و در ولایت

و در ولایت مغرب و زمین ارزانی بود و در روم جور و ستم بسیار بود و ارزانی در سواحل دریا
بهم رسد و پادشاه را خوف عارض شود و بسبب باران را آفت و موت رسد و شخصی بزرگ
که اول اسم او با و یا باشد بمرضی مبتلا شود و اگر در وقت طلوع شعری قمر در جدی باشد دلالت
کند برف و اشیاء را از کثرت امطار و سردی زمستان و حدوث امراض در بهران و کثرت ماهی
و سایر حیوانات آبی در نیل و بسیاری حمل و تنگی محصولات شتوی و ظهور بعضی از ذوات الا
ذناب در وقت غروب شمس و هلاک جمعی کثیر در بحر و اسقاط حبالا و آفت زنان زاینده و وقوع
طاعون در آن و میان عصر و حدوث زلزله و بلا در ولایت جزایر و نهج حرب و بسیاری دزدان
و تنگی محصولات گندم و جوزنه و تصرف کردن پادشاه و بعضی دیگر از ممالک او و حدوث شر
از وزرا و کارداران پادشاه و ضایع شدن ایشان حرب و فتنه در میان مردم اهرمه و سلطان
مصر اهل صنعت ضعف کنند و در آخر سال اجناس باران باشد و مردم مفلس و پریشان گردند
و بمحنت رسند و بعضی مردم را غارت کنند و در سواحل طاعون و وبا واقع شود و بدین سبب اطفال
تلف گردند و امراض و اوجاع در روز زانو و درد چشم بهم رسد و موت دواب واقع شود
و بزرگی که اول اسم او یا واو یا قاف باشد صاحب بستر و مریض گردد و جنس ... کند
و اگر در وقت طلوع شعری قمر در دلو باشد دلالت کند که در ولایت مصر ارزانی بود و در
اول زرع طلع باشد و نقصان رسد و بعد از او بادی عظیم پیدا شود و میوه را ببرد و فرزندان
تلف گردد و زرع صیفی سالم باشد و ثمرات بسیار بود و انگور بسیار وافر بود و موت دواب
بود خصوصا بره و اوجاع طحال و ضعف معده و در میان مردم عارض گردد و دزدان بسیار باشند
و عمال شاه طغیان کنند و شورش ملوک بود و پادشاهی یکی از فرزندان او بقتل رسانند و در مملکت
عرب فتنه و فساد روی نماید و بادهای سخت و بارانهای قوی که موجب سیل ... حادث گردد و در بعضی جاها
ضرر رسانند و جاوی در بحر ... کنند و زنان و دختران تلف شوند و جو و گندم ارزان گردد و میان دو
لشکر که از جانب مشرق و مغرب باشند قتال واقع و بهایم از کمی علف زبون شوند و بعضی تلف
گردند و شخصی که اول اسم او واو یا عین باشد بیمار شود و شفقت ... از بلاد خود و اگر در وقت طلوع
شعری قمر در حوت باشد دلالت کند بر غرق سفاین و هلاک جمعی کثیر در بحر اسکندریه و آفات
بسیار بود و در آب نیل ضرر رسد و ملخ بسیار ظهور کند که ابتدا خلق نماید و مردم
از رعیت اطاعت حکام و فرماندهان نکنند و لشکر پادشاه بسیار تلف شوند و شیوع کذب
و تهمت باشد و افراد در میان مردم بهم رسد و باران بسیار حاصل شود و میانه عرب و روم جنگ
و جدال افتد و از کفار قلاع و ولایت بگیرند و کنایس و معابد بعضی خراب شود و در کار بیماری افتند
و انگور و انجیر را آفت یابد و اضطراب ... بود و گوسفند تلف و سقط شود و طایفه عرب ... شوند

وبعضی در حلب و بعضی در موصل جمع شوند و با یکدیگر نزاع کنند و قطع طرف باشد و سه قلعه از
روم افتد کشته و قتل و موت باشد و در اشراف و سباع دیوانه شوند و درد چشم و سر بسیار
عارض گردد و پادشاه در بیست عظیم القدر برآید **احکام رعد** محقق فاضل مولانا عبد العلی برجندی
در رساله فلاحت آورده که بعد از طلوع شعری اول رعدی که حادث گردد اهل احکام ملاحظه نمایند
که قمر در کدام برج است و از آن حکم بر حوادث عالم استدلال نمایند پس اگر قمر در اول وقت
در حمل باشد حرب و قتال بظهور رسد و ترس و بیم بر مردم مستولی گردد و جلای وطن بسیار
شوند و اگر **در ثور باشد** بو جو را آفت رسد و سایر محصولات سلامت مانند و ملخ بسیار
بود و زلزله اتفاق افتد و پادشاه مرفه الحال باشد **در جوزا باشد** گندم را آفت رسد و سایر
غلها سلامت مانند و مردم متفرق شوند و هلاک ظلمه بود **در سرطان باشد** جو را آفت رسد
و انگور کم باشد و گله داران تلف گردند و در وقت حلول آفتاب بدلو و حوت باران بسیار آید
در اسد باشد جو و انگور نیکو آید و در کوهستان جنگ و فتنه بسیار بود **در سنبله باشد** محصول را از ملخ
آفت رسد و کشتیها غرق شوند و دو پادشاه عظیم القدر با یکدیگر محاربه کنند و ملک هر دو زوال
یابد **در میزان باشد** جنگ و فتنه بسیار بود و مأکولات و مطعومات ارزان گردد و **در عقرب باشد**
قحط و گرسنگی شایع گردد و آفت ظهور رسد **در قوس باشد** باران بسیار آید و درختها
را و غن گیرند و در اطراف خراسان پادشاهی ظهور کند که اکثری بلاد مسخر او شوند **در جدی باشد**
میوه بسیار بود و یکی از اعاظم ملوک فوت شود **در دلو باشد** نرخها گران شود و در سواحل دریا
قتال عظیم دست دهد **در حوت باشد** گندم را النقصان رسد و موت اشراف و اکابر باشد
باشد محقق برجندی هم در رساله فلاحت خود آورده و ما نیز در شرح بیست باب مومی الیه بیان آن ثبت
کرده ایم که در بعضی بلاد قبل از طلوع شعری به بیست و یک روز از گلی که در بعضی ناحیت آن ولایت باشد
قدری در مواضع جدا جدا از زراعت نمایند تا سبز شود و چون شعری طلوع کند ملاحظه نمایند که از آن
مزروعات تازه و خرم باشد گویند آن محصولات در آن سال نیکو آید و آنکه زرد و پژمرده باشد گویند
نیاید **باید** دانست که عوام اکثر التقویم در آن گویند بعضی گیاه تقویم آن مختلف و تا فهمیدگی در زمان
هر بعضی از آن یکی از محصولات ثبت کنند بوادی بیشتر بود گویند آن محصول در آن سال نیکو آید
و اگر کمتر و زرد بود گویند نیکو نیاید **باید** در وقت طلوع سهیل نیز از لون او و حرکتی که از شعاع او ظاهر می شود
بعضی مردم بر حوادث آینده استدلال می نمایند سیاوشان ضرب ان و هندوان آنرا نیز اعتبار کنند
چنانکه در کتاب مارا که از متقدمات ایشان است مذکور کرده اند که هرگاه سهیل
طلوع کند اگر حرکت سخت بود دلیل است بر کثرت بیماری در میان خلایق و اگر رنگ او ارغوانی
دلیل است بر امساک باران و اگر زرد و خام نماید دلیل است بر هلاک مواشی و اگر در وقت

طلوع

طلوع لرزان نماید دلیل است بر خوف عامه مردم و اگر برنگ لعل یا زر نماید دلیل است بر حرب و قحط
و اگر در مقام سهیل نزدیک نماید دلیل است بر محاصره آن مقام و شهر و اگر برنگ نقره یا بلور نماید
و با شعاع و روشن دلیل است بر بسیاری غلات و امنیت خلایق از خوف و شدت عامه و اگر
بوقت طلوع او کوکبی از کواکب منقضه از او بگذرد و در زود رفتن الا ذناب نزدیک او پیدا شود
دلیل است بر قحط و وبا **فصل سیم در احکام حوادث** که از اجرام علوی متولد می شود و آن مشتمل است
بر سه مقصد و بر اذهان مستقیمه مخفی و محجوب نماند که بزرگان این فن خاصه بطلمیوس و ارسطاطالیس
و براهمه هند حکومات طبقات عالم سفلی که موسوم است بمرکبات جز تام و آثار علوی و ثوانی
نجوم در مقدمه معرفت اسباب رعود و برق دانسته اند و احکام بر آن بسیار ایراد کرده و بطلمیوس که پیشوای
اهل این صناعت است در کتاب اربع مقالات و ثمره الکتب در آن باب سخنان مفید فرموده
و مبالغه تمام نموده چنانکه از آن کتاب مستفاد میشود النفس المطبوعة فی النفس معرفة هی ثوانی النجوم
و یکون اعجبه فیها اکثر من حق اعجبه کثیره من الحکم فی النجوم الفلکیه و محقق طوسی قدس سره در شرح
این کلمه که دلالت کند آثار علوی بر حوادث مانند دلالت باشد از معلول علتی بر معلوم دیگر از
آن علت چنانکه از شعاع بر حرارت و نقش مطبوع است که مجهول باشد بر توجه مبدء و چنان نقش
را اندک دلیل بر حکم متجددات کافیست چه اطلاع بر غیب او را بالضرورت باشد و احتیاج او در این
مطلب باندک مقصود است که مقتضی توجه باشد بان مقصد پس آن معلوم یا مجهول یا بسان ثقل
نتوانند کرد و مستفاد میشود که در حوادث این جزا تعیین استقلال بسیار باشد چنانکه نزد دانایان اهل دریا بار
معروفست پس از این تحقیق مفهوم شد که بنابر تعویل اجزای استقلال احتیاج باین مقصد و
مطالب هست و اگرچه نیز مطبوع بوده باشند خاصه که بعضی از اوضاع علویات راست اند و مقصد
ی باشند **مقصد اول** در احکام الوان بکارد و خام سبب شعاع نیرین و غیر آن در اوقات مخصوصه
در حوالی طلوع آفتاب اگر سرخ آتشی یا اندکی سبزی در طرف مشرق پدید آید چنانکه شعاع او بر
عمارات عالیه افتد دلالت کند بر حدوث باران در همان روز تا قائم شب و روز و اگر سرخ چرخ صاحب
آفتاب شود و صافی و درخشنده باشد تا آنکه پیش از طلوع آفتاب قطعها از ابر متفرق پیدا شود یا آنکه در
حین غروب آفتاب ابر شود و بعد یا قبل از آن ابر شود دلالت کند بر حدوث ریح و هوا و اگر پیش از
طلوع شفقها سرخ شود دلیل است بر باران و باد و اگر با آن شفقها ابر پاره ها مانند سیخ رنگ که دلالت می
آید دلیل باران است و اگر ابرها بر حوالی آفتاب باشد با الوان مختلف و شعاعهای دراز کشیده باشد
دلالت کند بر حبس بادها یا بعث و اگر سیاهی یا سبزی گرا بود دلالت کند بر شدت هوا و باران و علت
نیکو بود اگر در وقت طلوع آفتاب یا غروب راهها کالسیخ ظاهر گردد دلالت کند بر قتال و خونریزی و اگر
راهها حمره باشد فتنه باشد بدون قتال و خزین بین آفتاب و اکثر اوقات دلیل باران و اگر رنگ

باشد و سرخی بسیار گراید و شعاعها دراز کشیده باشد دلیل باشد بر قحط سخت و برجنبش کند و اگر بسیار
باشد یا سبزی گراید دلالت کند بر بیماری سخت و در جمع نسخ‌ها مذکور است که چون روشنا
ئی آفتاب قبل از طلوع گاهی قوی و گاهی ضعیف نماید دو یا سه بار باشد باد و هوا و باران روز [illegible] پدید گردد
کند و احکام علامات شمس گفت اگر دایره ظاهر گردد مانند پشم باران بار [illegible] غالب حکما گویند
که اگر آفتاب در برج حمل باشد و مظلم و تیره نماید دلالت کند بر هلاک اشراف شام و اگر آن ظلمت
پایدار بود تا تمام روز هلاک مردی بزرگ عظیم الشان باشد و اگر چند روز متوقف بدین صفت
باشد اثر آن بزرگتر شود و اهل فارس را ضرر و فزع لاحق گردد و اگر در ثور باشد و سیاه نماید هلاک
بود و در میان مردم دشمنی و [illegible] باشد و اگر در جوزا باشد و سیاه نماید حیرت و شدت [illegible]
عظیم [illegible] و بعد [illegible] باشد و اگر در سرطان باشد سیاه نماید مضرت باهل بلاد موصل و حران
[illegible] و احوال [illegible] باشد و [illegible] و اگر اجتماع [illegible] است [illegible]
[illegible] حوالی دایره باشد و در آن ماه [illegible] اگر در اسد باشد
دایره [illegible] باران [illegible] نفع آید و اگر در سنبله باشد و سیاه شود حال اهل [illegible] متغیر شود و متغیر
گردند و مضطرب شوند و اگر [illegible] شود ضرر او کم شود چنانکه [illegible] گردد و علامت حرب باشد
و قتال سخت و اهل مغرب را [illegible] اگر در عقرب باشد و مظلم نماید اهل یونان و قحط
[illegible] و اگر در قوس بود [illegible] و صلاح و سکون مردم باشد و اگر
[illegible] هلاک خلایق اگر در جدی باشد و سیاه گردد [illegible] حدوث موت در بین یونان باشد
و حوالی آن [illegible] بود و اگر مظلم باشد اضطراب صاحب مصر بود و حدوث موت و اگر
در میان دایره سفید باشد سرمای سخت شود و اگر در میان دایره سیاه باشد باران بسیار بود و در
[illegible] اگر در دلو باشد و سیاه و [illegible] مظلم گردد و [illegible] با سلطان عذر کنند و اگر دایره
[illegible] باشد و در آن ماه باران بسیار باشد اگر در حوت باشد سبزی [illegible] گراید امراض [illegible]
حادث شود و اگر [illegible] واقع شود مقصد دوم در احکام هاله که [illegible] خرمن گویند
چون اجزا صغیره [illegible] میان ما و ماه مجتمع شود و آن ابری باشد رقیق و لطیف [illegible] و رقت
چنان بود که مانع [illegible] جرم ماه [illegible] ابر [illegible]
[illegible] جزو از اجزای او [illegible] موضعی [illegible]
باشد ماه در آن [illegible] اجزای [illegible] جمع آمده باشند و همه [illegible] شعاع
باشد [illegible] که از همه اجزا [illegible] و چون این [illegible] شعاع [illegible]
[illegible] منعکس شود و [illegible] اجزا [illegible] از همه جانب شعاع نظر [illegible]
کرده با ماه رسد [illegible] اجزا [illegible] مرئی شود و [illegible] بزرگ شود و [illegible] اجزای متصله

و درین حال شکل دایره نماید و آن هاله باشد و اهل طبیعی همه وقت اثر او دلیل باران دانند و
اهل احکام نجوم گفته‌اند در وقت هاله نظر کنند اگر غلیظ و کثیف بود و ثابت باشد و باطل نشود و ماه از
نظر غایب گردد و از عقب آن بزودی باران عظیم و قوی بیارد و اگر در یک جانب آن باطل
گردد در جرم آسمان [illegible] و دلیل چند [illegible] والله اعلم [illegible] و از وصول قمر [illegible]
ملاحظه نمایند اگر [illegible] صافی و [illegible] دلیل حرارت اگر سرخ بود تا چنان ظاهر شود
که حرکت میکنند و آن سبب تموج هوا بود و دلیل باد است و اگر سیاه نماید یا سبز دلیل باران است
بود و محقق [illegible] گوید [illegible] که اگر در [illegible] با چهارم قمر منبسط [illegible] نماید و هوا
غبارناک باشد علامت باران بود [illegible] که [illegible] بزرگ هاله [illegible] آید
اکثر اوقات دلیل باران باشد [illegible] غالب حکما گویند اگر [illegible] در نظر از [illegible] باد [illegible] نماید دلالت
کند بر حرب و اگر مظلم و تیره نماید دلیل است بر کثرت [illegible] و اگر [illegible] نماید دلالت کند بر قحط
و اگر سیاه نماید علامت موت و مرگ باشد و اگر مشتری از [illegible] اگر [illegible] نماید دلیل [illegible]
بر فراخی و ارزانی [illegible] احمد [illegible] گوید که چون [illegible] سرطان [illegible] نماید دلیل [illegible]
بود و اگر صافی و روشن باشد دلیل [illegible] و در تابستان اعتدال هوا در زمستان و صاحب
کفایة التعلیم گوید که اگر [illegible] که [illegible] بزرگ تر نماید دلیل باران است مقصد سیم
در احکام قوس قزح که [illegible] است [illegible] سبب ظهور آن بود که هر گاه هوا با [illegible] باران رطب
گردد ابری رقیق [illegible] منعقد گردد و [illegible] سبب باران [illegible] اتفاق افتد که در آن
وقت آفتاب [illegible] بود و [illegible] آفتاب [illegible] و صافی بود و در
طرف مقابل آفتاب [illegible] ظاهر گردد و عکس آفتاب بر آن افتد و چنانکه در آینه
صور [illegible] که در مقابل او [illegible] و همچنین عکس آفتاب [illegible] رقیق ظاهر گردد و [illegible] بواسطه
[illegible] اجزای [illegible] دایره نماید [illegible] مختلف [illegible] رنگ نماید و
و [illegible] گاهی [illegible] و ظاهر است که این قوس از عکس آفتاب
متخیل است [illegible] اما سبب اختلاف الوان او هنوز معلوم نیست [illegible] رئیس [illegible] علت آن
در شفا آورده که [illegible] بعضی از متأخرین در آن باب [illegible] گفته‌اند و حکیم [illegible] المصنوعات [illegible]
که [illegible] علوم حقیقیه [illegible] طبیعی [illegible] خود این معنی را مبین کرده و مولانا کمال
الدین فارسی [illegible] المناظر [illegible] کرده و در این باب [illegible] و [illegible] جلال الدین
[illegible] در [illegible] ظاهر میشود اما کم [illegible] باشد
و [illegible] اهل احکام گویند که اگر در شکل قوس قزح غلبه سبز بود [illegible] فراخی بود و اگر غلبه سرخ بود
در آن سال خونریزی بسیار بود و اگر غلبه زرد [illegible] کثرت بیماری بود و گفته‌اند که اگر پیش از باران

پدید آید باران کی کند و اگر بعد از آن ظاهر شود دلیل صحو باشد و در باب تواریخ و سیر آورده اند
که نوح پیغمبر علیه السلام در کشتی چون نشان قوس قزح دید نوید با اهل کشتی داد که نشانهٔ امان من الغرق
و بعضی دیگر از اصحاب احکام گویند که اگر در جانب مغرب در صفای هوا ظاهر گردد دلیل سرما
باشد و کدورت هوا و دلیل صحو و صفا بود و در جانب مشرق در همه حال دلیل سرما باشد شیخ صاحب
ملا بد منه گوید که اگر شب سرخ در هوا پدید آید و هو الشفق بود دلیل بسیاری آب باشد و اگر زرد
فام بود دلیل خشکی باشد اهل طبیعی گویند در سالی که باد بسیار بود باران کم آید و محصول نقصان
کند و عوام گویند که چون [illegible] بسیار زاید [illegible] و غارت روی نماید و در بعضی کتب طبیعی
مسطور است که در سالی که باران بسیار بارد و باد کم بود [illegible] افتد و در کتب طب و در بعضی
از کتب احکام نجومی مذکور است که هر سالی که در زمستان برف بسیار شود در بهار هوا [illegible] کند
و بیماری بسیار عارض شود و بعضی از دهاقین گویند که چون در اول زمستان رعد و برق باشد
در آن سال باران سستی کند [illegible] در حوالی بهار و گویند که هر روز گرم باشد البته بعد از آن آفتاب شود
و صحو [illegible] و اهل احکام در این باب [illegible] بسیار نوشته اند بهترین و مبسوط ترین کتاب
در احکام آثار علوی کتاب [illegible] ابو الفضل حسین بن ابراهیم [illegible] که اکثر بنای احکام آن بر
[illegible] بوده و طالب این فن را خواندن آن لازم است فصل ۴ در احکام آثار علوی که از دخان متشکل
می شود و این مشتمل است بر پنج مقصد مقصد اول در دلائلی که اهل فن را از او [illegible] بسیار است در
ظهور این علامات گفته اند [illegible] و در مداخل خود ابراز نموده اند علی الخصوص فاضل
غزنوی در کفایة التعلیم [illegible] که در هوا پدید آید از علامات این طالع [illegible] بعضی
طالع سال و فصل و اجتماع و استقبال مقدم [illegible] از کوکب مریخ و عطارد و قمر [illegible]
[illegible] باشد و در برج هوائی بود یا آتشی و مریخ [illegible] باشد با ناظر بعداوت و عطارد و قمر [illegible] مریخ
بود [illegible] عداوت و همه [illegible] باشند [illegible] فلک [illegible] وقت تحویل
سال یا فصل [illegible] علامت آتشی بسیار پدید آید [illegible] و صفات آن [illegible]
تفاوت کند و در ظهور آن علامات هم تفاوت باشد [illegible] کسوف در برج
آتشی هم دلیل است [illegible] ظهور [illegible]
[illegible]
که گفت که چون مریخ در وقت تحویل سال یا فصل در برج آتشی یا هوائی [illegible] محترق شود و عطارد
و قمر با او باشند بعداوت با او ناظر باشند نیز دلیل ظهور یکی از اینهاست هر چند مریخ در [illegible]
[illegible] آغاز ظهور [illegible] پس از تحویل وقت اتصال صاحب [illegible] است با این
کواکب [illegible] موافقت طالع اجتماعات و استقبالات جزو این دلایل [illegible] بود مقصد ۲ در کیفیت

و سبب حدوث این علامات چون مریخ بسببی از اسباب بر ناحیتی مستولی گردد
در آن زمین را خشک کند و آبها در زمین کم شود و بخارهای دخانی بسیار برخیزد
و متصاعد شود و شکل آن دخان اکثر طولانی بود چنانکه در کوره آجرپزی و غیر آن مشاهده
می افتد و چون بکره اثیر [illegible] برسد آتش بآن مایل گردد پس اگر آن دخان لطیف
بود از زمین منفصل باشد چون آتش در او گیرد [illegible] لطافت و [illegible] دخان
بسبب سرعت تمام سراسر اجزا بسوزانند و این اکثر اتفاق [illegible] شهب و کواکب
منقضه گویند و اگر از زمین کنده نشود و چون سر دخان در کره آتش [illegible] اسفل [illegible]
از [illegible] بر زمین متصل گردد و اجزا [illegible] گویند پس اگر ماده [illegible] مایل [illegible]
در او افتد [illegible] سراسر او را بسوزانند [illegible] گردد
[illegible] و اگر ماده آن کثیف چون در کره [illegible]
ایام و شهور پایدار [illegible] اختلاف [illegible] و کثافت آن [illegible] چون در کره [illegible]
ماده [illegible] ظاهر گردد [illegible] ذوات الاذناب گویند
و گاه باشد [illegible] ماده [illegible] علامت سرخی در هوا پدید آید و اگر کثیف [illegible]
علامات سیاه بسیار بود [illegible] ذوات الاذناب حرکت کنند گویند حرکت کره آتش بمتابعت
فلک متحرک است حرکت کنند [illegible] لازم می آید [illegible] حرکت شبانروزی حرکت کند
[illegible] حرکت مایل [illegible] باشند [illegible]
[illegible] حرکت باشند [illegible]
قطب الفضلا علامه شیرازی [illegible] حرکت [illegible]
[illegible] کره آتش چنانکه گفته است [illegible] فلک قمر متحرک باشد
چون دخان اکثر اوقات طولانی [illegible] ابتدای ظهور [illegible] باشد
و حرکت او [illegible] حرکت خواهد بود یکی از حرکت فلکی و یکی حرکتی که [illegible] دخان و دود [illegible]
آتش [illegible] حرکت آتش [illegible] حرکت فلک در یک جهت باشد
حرکت [illegible] حرکت محسوس خواهد [illegible]
بقدر فضل یکی بر دیگری [illegible]
او در طول و عرض [illegible] اختلاف ماده دخان است [illegible]
و وقوع او در جهات مختلف [illegible]
می شود [illegible] کواکب ذوات الاذناب [illegible] حرکت فلک [illegible]
فلکیست که [illegible]

بکار رود کیفیت و کمیت ظهور می نماید و مرئی شده نور برای عالم می اندازد و مثل انعکاس نور آفتاب
از مراتب صافی بر اجسام متی دیده میشود و بقا و دوام آن بحسب قدر ماده بکار رفته

مقصد ۳

در بیان انواع ستارها بسعه دنباله دار و معرفت انواع ذوات الاذناب ذوات اند و ذنب
جهت نوع اند و هر نوعی منسوبست بکوکبی از سیاره و اهل دقت هر یکی را ذنب و ذلیفه یکی از
سیاره گفته اند و اسامی جهت نوع اینست نیزک شهاب عمود و ذوذنب و صفت شهاب
و نیزک قبل ازین مذکور شد لیکن نقیضه نیزک قبل ازین مذکور شد اینکه از کلام احمد قاضی
زاده رومی منقول است اما آنچه از کلام محقق برجندی و فاضل عبدی و صاحب کفایة التعلیم معلوم
و معلوم میگردد اینست که نیزک شبیه سایر ذوات الاذناب ذی بلانست چنانکه گویند بعضی مثل
عمود است الا آنکه عمود عرض دارد و دقیق بنابراین کلام قاضی زاده برای قول یکی از انواع نیزک
محمول است و علی ابن رضوان مصری در شرح اربع مقالات بطلمیوس علامتی معد در مثل
کوکب روشن که در ایام او ظهور یافته بود شش ماه باقی مانده نیزک را اطلاق کرده اما عمود و
سنو نیزا مانند و بوق نای رومی را و جامی حوضا پر آب را و صاحب تکلمه بطلمیوس صفت
تا به نکرده و ذکر کرده بمنزله عاد و ذو ذوابه ستاره با گیسو را و ذوذنب ستاره با دم را و دم و گیسو
هر دو شعاعیست از وی خیزد بدرازی لیکن آنکه بطرف بالا بود گیسو باشد و آنکه بطرف پای رود دم و بعضی
ای دیگر اگر جرم او شبیه از شعاع او طلوع کند با غروب و ذوذنب باشد و بعکس ذو ذوابه و این
هر دو بر طبیعت مختلف اند بر کت عطارد و چنین گفته اند و ذوابه از طرف شرق ظاهر گردد
و ذوذنب از طرف مغرب و خلاف این دیده شده [illegible] ابه المحقق طوسی قدس سره و گونه
هر یکی ازین جهت و صفت اند که مجموع چهارده صنف باشد برین نهج و ذوابه [illegible] نصف مقطع
وردی و برجیس و منقاری و فارس و حربه و ظفر و وحشی و دجاجیه و سود و الا [illegible] باید
اما اسود و اما ذو ابجاز جمله گیسو داران است لیکن گیسوی او هم مجعد و مرغوله است مانند موی
اهل زنگ و محقق طوسی رحمه الله گوید مانند سری باشد که روشن و [illegible] مانند مو
بیا بیرون آمده و یعقوب ابن اسحق کندی گوید که یکی است از [illegible] المنظر [illegible]
مثل شاخ خرما و بر مزاج طبع شمس است و اما قطعی که سه را مانند و رنگ سیاه مایل باشد و منسوب
بزحل اما مصباح و دوری هر دو [illegible] دوری الشکل و [illegible] هر دو منسوب
بمریخ و بطلمیوس و یعقوب ابن اسحق کندی گویند دوری [illegible] ذو ذوابه است اما برجیس و منقاری
هر دو مثل [illegible] یکی اند و در رنگ و شعاع هر دو منسوب اند بمشتری [illegible] ماه تمام را ماند
چنانکه بطریق بدر سالم است و او را بامی است مثل بال اسب افکنده و [illegible] مثل قرص ذوابه
تکلمه گویند منسوبست او که باشد چنانکه بروج اشاعت [illegible] را طی کند و [illegible] حرکت او را از مغرب باشد

بمشرق و منسوب است بزهره بنا بر آنچه اسحق بعض از آنکه بر که تعلق نفس با این کوکب بمشرق
تعلق کرده با تو قوی گردد و مگر آنکه گویم گاه باشد که ماده دخان قلیل التلطیف اکثر المقدار بود بجای
که در سمک طبقه زمهریر احاطه ارض کرده باشد بطریق مارجانه [illegible] که چون آتش در سر او افتد
بسبب قلت کثافت سریع الحرکه نماید و بعقبی از زمان بروج اشاعت را طی کند و در بعضی از نسخ
او را ذو [illegible] خوانده ام بنظم عین مهمله یعنی صاحب بال و یعقوب ابن اسحق کندی [illegible]
شرح گفته یعنی خوشه خرما چو به و نیزه را مانند و دراز در زرد فام و منسوب است بعطارد و کندی
گوید او را شاخ باشد [illegible] مثل شاخ گوسفند و ذو القرنین عبارت از دوست و منسوب است [illegible]
اما طیفور و بوی را مانند است و سر او در حال بطلوع باشد اما علامت حیی الحیات است که هر دو در
ناحیه شمال ظاهر شوند از منطقه البروج و جمع از آنجمله گویند که روی را مانند است و بدانها روشنی
[illegible] و بزرگ اما حیه صاحب تکلمه گوید که بطلمیوس او را صفت نکرده اما مسعودی [illegible] را مانند حرکت
[illegible] المنظر [illegible] او را دم باشد از طرف [illegible] در طبیعت ذنب است و کندی گوید که کو
کب است [illegible] یعنی سرخ رنگ و او را دمی است طویل از جانب جنوب و صاحب تکلمه گوید
صفت دیگرست که او را [illegible] مثل کوکبیست که او را دو شاخ است زرد و ط
ف مخالف در طبیعت [illegible] بسوداست و صاحب تکلمه گوید که منسوب است بزحل
بود [illegible] دو دست و شعاع او مستدیر الشکل و کندی او را [illegible]
خوانده و گفته که کوکبیست در وی [illegible] بطرف او و شعاع است و بر هر نقطه بر مزاج زحل است

مقصد ۴

در تاثیر کواکب ذوات اذناب و ذوات الاذناب آن فن بر این اند که هر کدام از ذوات الا
ذناب که بر مزاج کوکبی مختص اند از سیارات تاثیرات او بدهند و هر کدام بر مزاج کوکب سعد اند دلا
الت بر [illegible] سعادت دهند چنانکه معلم اول ارسطاطالیس [illegible] اسکندر [illegible]
الکواکب [illegible] ذوات [illegible] مثال الکواکب سبع منها [illegible] المزاج [illegible]
[illegible]
[illegible]
که اند و ستاره که منسوب اند بمشتری و زهره و [illegible]
[illegible] بزرگان بود چنانکه
در آخر عهد سلطان [illegible] دیدیم در جانب مغرب در وقت [illegible] دیدیم [illegible] از جانب مشرق
و آن بسیار [illegible] از آفتاب [illegible] و در جانب مغرب [illegible] و [illegible] بودند [illegible]
باشد که [illegible] که منتقل [illegible] غلبه خشم [illegible] طبع [illegible]
امراض [illegible] و [illegible] غلبه خشم سبب حرب است و [illegible]

امراض بسبب برگ و نقصان آب بسبب قحط انتهی کلام صاحب کفایه و اکثر از متأخران و این است بنده را
بر عقیده صاحب کفایه اند اما صاحب الی بر الالئی بر غلبه خشم بر طبایع را از استیلای مریخ که سبب ظهور
علامات شده است منسوب دانسته‌اند و این سخن خالی از قوتی نیست اطوار ذوات الاذناب در بروج دوازده‌گانه
و ذوات الذنب این کواکب اند و تأثیر ایشان از اول ارادت و تأثیر از احوال خاصه که بسیار باشند و همه متفق
اند که ظهور این دو علامت دلالت کند بر شرور فتنه و خرابی و قحط و فقدان اعاظم و اشراف
و تاراج و جهان‌ها و باد و طاعون و کثرت حزن و خشکی هوا و زلزله و وقف و جنابات و احتراق
مواضع و انواع شداید و محن و کثرت مفاجات و آفت معلولات امزجه که در آن
برج ظهور کند و آن مملکت منسوب بدان باشد و دوام او از جهت که باشد خرابی کلی تمام
تنک و در آن جهت باشد و گویند اکثرها ای هلاکها از آن جهت معزول باشد و خرابی و وقف کنند
و خروج خوارج بود و بطلیموس هندی گوید که کواکب ذوات الاذناب ظاهر نشوند الا بهلاک
عظیم مثل جمع بر انتقال پادشاهی و کثرت رزم و مقاتله در مشارق و مغارب عالم
و قال الحکیم العظمی اذا جل و ان ضاقت علیک الممالک انما یطلع بندا فیه امبارک و بطلیموس
گوید اگر ذوذوابه سیر کند خارج از موضعی دور با بیوت و قصد اقلیم دولایت کند و اگر سیر
نکند هم از آن اقلیم بر خیزد و اگر جانب مشرق اند و کوکب ظاهر گردد اثر آن زود خیزد
و اگر از جانب مغرب و بر تر اثر کند و پایدار بود بنده محقق طوسی در شرح ثمره بطلیموس
فرموده که اگر ذوذوابه از طرف مشرق سیر کند بلا مغرب باشد و اگر از جهت مغرب سیر کند بجهت
مشرق احکام و دو قوع ذوذوات الاذناب در برج حمل دلالت کند بر هلاک ملوک و اذناب
و استیلای اشرار و مردم سفله و حرب میانه فرماندهان و ربیع بلای عظیم حادث و مردم و تشبیع
نکنند و اضطراب هر آن مملکت و قحط و زمین ترک و شدت عظیم در ولایت حجاز
و یمن حادث گردد و کثرت درد چشم و سر و قلت حرارت و افراط گرما در تابستان و دیگر برگ کوه
سفید و فوران سیم و فتنه و حرب در زمین فارس و عراق پس اگر ظهور او در مشرق باشد
ذلت مردم باشد و کثرت مرد میان اهل فارس و نواحی آن و اگر در مغرب باشد
و جهد و کثرت امطار و وقوع باشد و طغیان آبها و علمای هند گویند که در میان دو لشکر حرب
باشد و جهد آنکه بر حرب صبر نماید کشته شود و حدوث ذوات الاذناب در برج ثور دلالت
کند بر سقوط میوه‌ها و شکوفه‌ها از درخت‌ها و خشکی گیاه‌ها و کمی سرما و جاع و امراض جرب و حکه
و موت در دواب خاصه گاو و انقطاع منافع معادن و وقف در زراعت و در زمین بزم و خرابی
در کوه‌ها و قریب بان و قلت عمارات و البنی بر وقوع فتنه و اراجیف در ولایت آذر
و امراض در مملکت عراق و سا بر بلاد که باشد هیچ در او تمکن باشد پس اگر ظهور او در مشرق

باشد فتنه

باشد فتنه نه ملوک باشد از او حدادد طاعون در خلایق و دوام آن در سیان منتابیه و کثرت
مرگ در گوسفند و اگر در مغرب باشد بسیاری باران و حدوث کثرت شر و قلت جزر و ظلم
خوارج و حدوث ذوات الاذناب در برج جوزا دلالت کند بر خشکی هوا و کثرت سموم در نواحی
و ضعف و نقصان میوه‌ها و بیماری مرگ و صرع و مرض و آفت طیور و وقوع بلاد و هلاک اطفال
و کثرت اسقاط حمل و بسیاری زنا و دو نقصان نهب و حدوث صداها از آسمان و کثرت رعد
و برق و عروض آفات در حاکم مصر و پادشاه روم و اگر در مشرق ظاهر شود بعضی از روث
از درجه اعتبار و مراتب ساقط گردند و حدوث طاعون بود در بلاد مغرب و اگر در طرف
مغرب ظاهر گردد کثرت جلا وطن باشد در ولایت فارس و نواحی آن و دفوره مطار و طغیان
آبها و مضرت از آن و اگر مقارن مریخ باشد حدوث قتل و غارت بود و بادهای شدید و زیان
کند و حدوث ذوات الاذناب در برج سرطان دلالت کند بر بسیاری باران و غرق و هجوم
و مرگ مردم از آن و کثرت حروب در اراقه دماء و قطع طرق در جهت شمال و مملکت دیلم که یکی
از فرزندان حاکم خورستان هلاک شود و خود هر دو اندک فرصتی از عقب رحلت نماید و حدوث
خوف و بیم بود و ظهور ملخ و نقصان زراعت و افتادن کرم در حبوبات و اثمار و قلت آبها
اگر در طرف مشرق ظاهر شود رعیت اطاعت ملوک و حکام کمتر کنند و کثرت غم و هم باشد و در
زنان ترحم بود و اگر در طرف مغرب ظاهر گردد فتنه و شر در میان پادشاهان قائم گردد و بعد
از آن با صلاح آید حدوث ذوات الاذناب در اسد دلالت کند بر قتال میانه ملوک و حدوث
علامت عظیم در هوا و سفک دماء و در نواحی مشرق و مرگ پادشاهی و آفت مردم شریف
از آن طرف و عرض درد چشم و اگر در مشرق ظاهر گردد کثرت اضطراب و وقوع قحط بود و در مغرب
و اگر در مغرب ظاهر شود بسیاری باران و وقوع آن در نواحی شمال و ضرر مردم از سباع و کلاب
و خرابی خزاین و اموال ملوک و افتادن کرم در گندم و سایر حبوبات و در اقلیم بابل خروج
شخص وقوع یابد حدوث ذوات الاذناب در برج سنبله دلالت کند بر حدوث آفات در
زروع و خشکی گیاه‌ها و جاع در مردم و تنفر در ارحام و بطلان و اسقاط حبالی و حیوانات شکمی
و کثرت فزع و شور و ظهور جور و زوال دولت نعمت اهل حرمت و نقل ایشان با نکوه
از وطن بوطن و اگر در مشرق ظاهر شود حروب باشد در نواحی فارس و کثرت خراج در آن
ملک و اگر در مغرب ظاهر شود حدوث قتال باشد بنواحی عراق و کثرت میوه‌ها حدوث ذوات
الاذناب در برج سرطان دلالت کند بر برف و میوه‌ها و حدوث بادهای شدید و مرگ پادشاهی
از ولایت مغرب و کمی شیرها و گرمی هوا و نقصان باران و کمی آب رودها و ظهور خوارج
و لاحق شدن دزدان و مفسدان بایشان و حدوث تمیات مطبقه و بر هنه شدن غضب پادشاه

جور فرمانداران و حدوث مرگ در میان رؤس اشراف و ریختن خونها و انقطاع تجارتها و معنی لطف غلا
ماند به صاحبان و خداوندان و خشکی لبها و اگر در مشرق ظاهر شود در افتد بعضی از ملوک عراق
بود و در سقط اسب و در شر و فتنه در بلاد روم و ولایت مصر و موصل و اگر در مغرب ظاهر شود حرب
باشد در نواحی خوزستان و اهواز و عراق و موت بعضی از ملوک و توسط میوه‌ها و ظهور ذوات
الذوائب در برج عقرب دلالت کند بر شدت برف و ظلمت هوا و نزول ملوک و تلف
شدن میوه‌ها خاصه گلف و بسیاری رطوبت و باران مضر و با وجود این اما نقصان کند و کمی آب
رودخانه‌ها باشد و کثرت وبا و موت در اطفال و زحمت زنان به سبب عسر وضع حمل و عروض
وجع مثانه و علت مذاکیر و وروث و نزاع میان ملوک شمال و مغرب و غضب بعضی بر بعضی
و کثرت فتنه و حروب و خروج کردن اهل فتنه از لشکریان بر سلاطین و حکام و اگر در جانب مشرق
ظاهر شود و سلامتی اهل عراق و بابل باشد و علت موت در اشکال اما قهر و غضب و جمیع الخلق رسد
و اگر در جانب مغرب ظاهر شود مخفی بود … کم خور باشند ظهور ذوات الذوائب در برج قوس
دلالت کند بر شدت صرد و کثرت هوا و قوت درد و دواب و وحوش و اختلاف راهها مردم
و رشته او ملوک بر عوام و حرص ایشان در جمع نمودن اموال و دولت رعایا و ارتکاب سلاطین ظلم
و جور و عزل کتاب و اهل قلم و در غذا نقصانات این طایفه و خمول و اختفاء رای ایشان و موت اشراف
و فرو رفتن شخص عظیم ایشان در ولایت شام و مرگ یکی از ابنای ملوک و نقصان دواب و در اکثر نواحی
حی و حدوث طاعون و در ارض بابل و بغداد و موت یکی از حکام اینجا و قحط در ولایت فارس
و علت حمد اسبی رود و اگر در جانب مشرق شود موت یکی از ملوک باشد و ظهور قتال و خوف
و کثرت دزدان تا مدت سه ماه و صلاح غلات و غرات و اگر در جانب مغرب ظاهر گردد ظهور
حمد بود و کثرت خوابهای پریشان ظهور ذوات الذوائب در برج جدی دلالت کند بر وقوع خوف
و ترس و وسواس و جنون و صداع و علت ثالثه با لفاف و کموس … شود سیاه و در کوهها ایام کم
شده قحط و غلا و تنگی وقت سرما و برف و نقصان فواکه و بقول و مرگ گوسفندان خاصه بز و بزغاله
و قطع سبیل و کثرت دزدان و خراب کاروان و خواری اهل ولایات و ارباب تقوی و ورع و مرگ
جهانیان و وقوف در جبال و حرب میان دو پادشاه و کثرت بلا و خوف در نواحی مغرب و جنوب در
ولایت فارس و انتشار کذب و زنا و فتنه و اضطراب در ولایت خوزستان و اهواز و اگر در
جانب مشرق ظاهر شود کثرت قتال و در زراعات … بود و بسیاری اما ظهور ذوات الذوائب
در برج دلو دلالت کند بر حدوث مرگ و طاعون و علت … خاصه الجذام بحر شود و حدوث
قتل سیما در نواحی مغرب و جنوب و … و فنای پادشاه عظیم ایشان در اطراف مشرق
و خروج و کمی طالب ملک و گویند شخص ضعیف که … بود و قلیل الیقین باشد و بعد از آن کثرت فتنه

و قتل شود

و قتل شود و جمع کثیر به مرض طاعون فرو روند و حدوث رعد و برق و ظلمت هوا بود و قلت مرغ
و ماهی و اگر در جانب ظاهر گردد و دراحیفه خوف باشد در سواد عراق و خوزستان اما
در بعضی مواضع ظهور ملخ باشد ظهور ذوات الذوائب در برج حوت دلالت کند بر هلاک
بعضی از زهاد و وقوع شبهات در مذاهب و مبتنیه و اشتغال مردم از علم بلعب و قتال میان اصحاب
مذاهب و وقوع خلاف و فقر و حمره و بلا و انقطاع منافع میاه و خروج اشرار برابر جبار و قتال
عظیم در حوالی ممالک و بیرون آمدن جمعی از اطاعت پادشاه و ظهور عجایب در اطراف مواضع
و اشتباه شدن عیال و اطفال گروهی و ظهور اختلاف و ناله و فریاد در میان مردم و آفت
ماهیان و سایر حیوانات آبی و اگر در جانب مشرق ظاهر شود اضطراب احوال بعضی از
ملوک باشد به سبب لشکریان و خروج ایشان از اطاعت و فرمان برداری و اگر از جانب مغرب
ظاهر گردد غم و هم در میان مردم شایع گردد و حدوث طاعون و مرگ بود سیما در جانب مغرب
و شدت و تنگی و نکبت خلق از کثرت باران و مدد دریاها رود و دوام این تأثیرات تا سه سال
باشد احکام ذوات الذوائب در منازل و بروج اثنا عشر بقول علماء هند اگر در منازل حمل
ظاهر شود از جهت مغرب دلالت کند بر ظهور دشمن از آن ناحیه و وقوع آفت در ممالک روم و موت
در دواب و گویند هر کس از هر کجا حرب کند … نجات یابد و هر که جنگ کند بمقصد رسد و اگر در منازل
ثور ظاهر گردد از ناحیه مغرب دلالت کند بر مرگ از بسیاری … و در جمیع عالم و نواحی وقف و در
میان مردم و نباهی زرع و نباتات و در حین … و حدوث … شود بد در اشراف
و وقوع حرب و خصومت در میان اوساط الناس و مرگ ظهور یافته در عالم و … اهل نجوم
دلالت گویند تأثیرات تا هفت سال باشد و اگر در منازل جوزا ظاهر شود از جهت مغرب دلالت کند
بر کثرت باران و خوبی غلات و خروج پادشاه عظیم ایشان از ناحیه شمال که از دور قوی و اعظم بوده
باشد و وقوع خلاف در میان مردم و اگر در منازل سرطان ظاهر شود گویند این حادثه مثل مملوی
باشد از آتش و دلالت کند بر حدوث آفات در جمیع بلدان و امصار و اگر در منازل اسد ظاهر شود
غلات نیکو محصول رسد و دزدان بسیار باشد و اگر در منازل سنبله ظاهر شود از ناحیه مشرق
دلالت کند بر کثرت زنا و سقوط وضع حمل و بسیاری دواب و خوشحالی عقلا و حدوث خرابات و میراث
اناث ایشان و حدوث نکبات در جانب مغرب و اگر در منازل میزان ظاهر شود دلالت کند بر حدوث
جدری و حصبه و قروح و جرب اگر در جانب مغرب و نواحی بربر و اطراف امصار و قرای بود و اگر در
منازل عقرب ظاهر شود در جهت مغرب دلالت کند بر بسیاری … و وبا بود و اگر در منازل قوس
ظهور کند دلالت کند بر صلاح سفله گان و استقامت امور ایشان سیما در ناحیه مغرب و انتقال …
وقف و در میان مردم و اکثر غم و حزن اهل صناعت و … و مردم سفله بر زرگان و …

بجنگ و اگر در منازل جدی ظاهر شود دلالت کند بر حرب و خصومت در جانب شمال خاصه
بلاد و امصار آن ناحیه اشرف و بدبه ظاهر شود دلالت کند که میانه پادشاه مغرب و شمال
اتفاق حرب اتفاق شود و کثرت شغب و حدوث امطار و ظهور صنف و جراد و [illegible] تمام هندی
گوید که اگر ذوات الذوائب در یکی از بروج ناری ظهور نماید دلالت بر قحط مصر و خشک [illegible]
و قلاع و اگر در یکی از بروج ترابی ظاهر گردد وقت و تا در زمین بهم رسد و اگر در یکی از بروج هوائی
بود در عالم قتال وقف و لشکر بسیار حادث شود و تمکنت اهل حصون و جبال بود و [illegible] و اکثر در رجه
تقویم این کواکب متفاوت و اختلاف منظرات ایشان بسیار کمتر یافت است ذات
الکلی که مطلوب است بجهت حصول رسد اما معرفت درجه طالع غروب و ممر ایشان سهولت
میسر است تقریبا و آن که در حال رویت بدایره افقی بنصف النهار رود و رفع شوند لا یخفی
علی الذکی و صاحب کفایه التعلیم گوید که بعضی از حکما گفته اند اگر خواهد که موضع ستاره را در حال
بدانند باید که تقویم آفتاب یازده برج ده درجه بر افزایی پس از اول حمل دوازده برج بعکس
اگر کم باشد آنچه حاصل موضع ستاره باشد و بر ارباب فهم و دانش مخفی نماند که بر این عمل
اعتقاد نباید زیرا که ستاره ها [illegible] و دلیل بر این جاری نیست و مع هذا بر موصوف کوکب
که در این طرف صباح آفتاب ظاهر میشود [illegible] الا در وقت تکوین آفتاب با ول حمل
باعانه ده درجه و حال آنکه این کواکب در طرف مغرب با وجود زوال [illegible] ظاهر گشتن لا یخفی و بعضی
گفته اند که اگر خواهی که وقت ظهور ایشان بدانی بنگر در آن وقت که آفتاب در کدام
دقیقه باشد و اگر میان مواضع ایشان و آفتاب سه برج و ده درجه است الوقت وقت ظهور
ایشان است و اگر نیست [illegible] این موارد که استخراج مواضع این کواکب فرموده است این
وضع الاتفاق نیز افتد الا آنکه آفتاب میان هفده درجه و بیست درجه حمل باشد و آن نادر است
چه در اوت هر یکی از مواضع این ستارگان موضع بعضه [illegible] خواسته باشند و این بر معتقدات [illegible]
عنقریب احکام [illegible] ذوات الذوائب سیما اما شهاب چون از یک جهه بجهه [illegible] آید و [illegible]
جهه و اگر از جهات مختلفه باشد بادها مضطرب و [illegible] جهه و اگر آتش ظاهر گردد و
و بزرگ و او بطرف این اطراف افتد [illegible] در آن طرف فرود [illegible] استاد المحققین علامه
طوسی رحمه الله در شرح ثمره الفلک فرموده که اثر بزرگ [illegible] شکل نیزه ها باشد و اگر [illegible] بود
دلالت کند بر حدوث ریاح عاصفه از آن جهه که بادها [illegible] باشد که مرتفع شود و در طبقه زمهریر
رسد و [illegible] و در همه جهات باشد دلالت کند بر [illegible] و اضطراب هوا از
جهه [illegible] لشکرهای مخالف قصد [illegible] کنند و ملوک را [illegible] و آن
از سبب [illegible] مزاجهای ایشان باشد و استیلای قوت غضب بر قواها که موجب [illegible] و طلب حرب بود

والشکرها

و آن لشکرها مخالف اعتقاد و جمهور آن اقلیم باشد بسبب اختلاف مزاجهای ایشان از اعتدال و ابو
معشر گوید بموت و مرگ مردم باشد سیما ملوک و علماء و اگر در برج ملوکی ظاهر شود و مصاحب آن
برج از سلاطین قوی ناظر باشد دلالت کند که از ناحیه مملکت شخصی که منازع پادشاه شود هم از
خاندان آن پادشاه باشد و معروف و مشهور بود و در السنه و افواه مذکور و اگر ناظر باشد
از اولاد و اشراف بود اما [illegible] باشد و قوی تر [illegible] دلالت کند
بر خاندانهای قدیم و بعد از آن خاندانهای [illegible] که دلالت کند بر اولاد ملوک و [illegible] باقی [illegible]
انتها باشد اما [illegible] و بعضی احکام [illegible] لیکن [illegible] اما فارس
و دلیل است بر هلاک جبابره و خوف [illegible] ملوک [illegible] امور قائمه [illegible]
بود که [illegible] اما [illegible] و دلیل است بر قوت و [illegible] و از طرف مشرق
ظاهر شود دلالت کند بر غدر ملوک [illegible] و وقوع حرب [illegible] و اگر در طرف مغرب ظهور
کند حکم [illegible] از طرف مشرق ظهور
کرد در برج میزان [illegible] السلطنه قزوین [illegible] علامت احکام [illegible]
ماوراء النهر [illegible] انقلاب [illegible]
و بزرگان لشکر [illegible] چند قلعه [illegible] ولایت خراسان
تصرف نمودند و در ولایت ماوراء النهر [illegible] حادث شد [illegible] لشکری بدفع پادشاه
قزاق بطرف ترکستان فرستاد و آن لشکر شکست عظیم خورده بعضی [illegible] در آب جیحون
فرو رفتند و برخی بضرب تیغ آتش بار از عالم فانی انتقال نمودند و قلیلی [illegible]
[illegible] از جیحون عبور نموده خود را [illegible] اما [illegible] دلالت کند
بر قحط و زلزله در فارس و [illegible] و سواد عراق و وقوع قتل و حریق در طرف مشرق [illegible] و در
ولایت [illegible] عراق [illegible] در مملکت مصر و نوبه [illegible] و دلیل
کثرت حروب و تشویش است و وقوع مرگ شخص بزرگ [illegible] علامت عظیم الاثر است
دلالت کند بر هلاک [illegible] و قتل [illegible] علما و اشراف [illegible] امور [illegible]
و بزرگی [illegible] پادشاه [illegible] و اگر در [illegible]
[illegible]
مرگ [illegible] و دلیل [illegible] اختلاف هوا [illegible] دلالت کند بر
[illegible] عظیم سیما [illegible] مغرب [illegible] ظاهر گردد دلالت
بر خفت [illegible]

از مصور علامت نحس است دلالت کند بر شکوه و ثمرات و هلاک عظما شده و فرنیا ذو الذوابتین
دلالت کند بر قحط و در آن ناحیه که ظاهر شده بطلمیوس گوید هرگاه یکی از این کواکب بسیاهی و ظلمت
گراید دلالت کند بر خشکی بسیار و کثرت بادها و سموم و دریاها انا فاصه و در این جهت که کوکب ظهور
نموده و ظلم و جور سلاطین و بلای وطن خلق و دوام این امار بقدر کثرت ظلمت و قلت ابقا شده
و اگر بسفیدی گراید دلالت کند بر قحط و غلا و اگر بسرخی گراید دلالت کند بر خون ریختن و کثرت
هرج و مرج و خرابی و اگر بسبزی گراید دلالت کند بر ارزانی و فراخی حال چه اکثری از اکابر این فن
بر آنند که هرگاه از ذوات الذوائب در طالع اصلی دولت جهت مع انها با کوکب اجرمع قمر فاصه با
مقارن ارباب این جهت با بعضی باشد دلالت کند بر صدور انواع ظلم و زوال پادشاه معرفت
با فتن از ابتلای خوارج و انواع شداید بسیار باشد که هلاکت منجر شود و اگر آن اوضاع نسبت
بطوالع اوساط الناس باشد دلالت کند بر کثرت اعدا ایشان و انواع مکاره و بلایا چه اصول
ذوات الذوائب در زمانها که بر هیئت نوع اند و اسامی ایشان سبق ذکر یافته هو شو میمند سبعه
متحیره و ثوابت بحکم و هیئت کوکب و نیکر منتوهم که اهل این فن ایشان را سیو متحیره و ثوانی
بحکم ذوات الاذناب نومیده اند و در تاثیرات از جمله قواطع باشند و در مقارنت قمر از جمله
محذورات اختیارات و اسامی ایشان این است عطیط و نوم و سه موش و کلاب و ذو ذوابه
و ... و حرکت ایشان مرامیت به و معکوس قرار داده اند چنانکه هر ... روزی بیست دقیقه
ثابته قطع میکنند و سبب آنکه این دو قسم در نسبت مشترک اند و در بعضی از قراءات ان این اسم
هست طایفه از متقلبان این علم مثل ابن فرقان طبری را اشتباه شده عقیده چنان کرده اند که هلال
این کواکب بنزه کره اثیر است و از بخارات و دخانی تکون یافته اند و این قول خلافت چه بعضی از
متاخرین بهیئت که از این جمله است فوق فلک عطارد فلکی اثبات کرده اند والله اعلم بالحقیقه مقصد سیم
در ذکر بعضی متقدمین و متاخرین این علم از اکثر ظهور این علامات در کتب طبی منظور رسیده که بعد
از زمان مسیح ع بکرات آتش مضطرب در حوالی قطب شمالی ظاهر شده و ظلمت عالم را پوشیده
چنانکه از نصف روز تا شب هیچ چیز مرئی نشد و از هوا شبه خاک چیزی مرئیت و تا یک سال این حالت باقی
بود صبیان تواریخ دانسته که بعد از آن چه حوادث شایع شده و چه خلل در ادیان اهل رسیده تا آنکه
پیغمبر ما صلعم ظهور نموده مزاج فاسد عالم را بعلاج و حکمت نبوت اصلاح آورد و ... از امیر صحابه به
رسول صلعم روایت میکنند از بعثت پیغمبر صلعم ... روز چنان دیدند که در مکه ستارگان هرچند
چنانکه برگ از درخت ریزد و بدان سبب نحوست ترسیدند پس بطایف رفتند نزد عبد یالیل که از کهنا عرب
بود این قصه با او نقل کردند عبد یالیل گفت بنگرید که ستارگان معروف بجای خود هستند یا نه اگر بجای
خود هستند وبیل فنای عالم است و اگر نه امر عظیم شایع خواهد شد چون دیدند ستارگان معروف بر جای

خود بوده اند

خود بوده اند عبد یالیل گفت چشم دارید به بیرون آمدن پیغمبری بانقلاب احوال عالم چون
حضرت رسالت پناه بیرون آمد حرمها قایم شد و در مصر قحط شد و دیگر حوادث که مشهور
است روی نمود ... خوارزمی و ابومعشر روایت کرده که این قدر رایات آیات سماوی و از جمله
که در زمان متوکل عباسی ظاهر شد و در زمان هیچ یک از خلفا ظاهر نشده و هیچ سال از خلافت
او نگذشت که در آن سال حادثه عظیمی از زلزله و کسوف و غیر آن صورت ... به دیار مملکت
و غیره او رو ننموده و اول انتهای هست که روز شنبه شهر رجب سنه دویست و سی و ...
هجری که قبل از جلوس متوکل بوده به پنجاه و چهار روز علامتی ظاهر شد که هیچ کس مثل
او ندیده بود نه قبل از آن و نه بعد از آن و دیدند که آفتاب طلوع کرد و قوس مغنی شده
البیاض و الشعاع احاطه بنصف قرص او نموده بود و هرچند آفتاب مرتفع میشد شعاع و ...
او امتداد می یافت تا نصف النهار و بعد از زوال از آن متناقص بود تا وقت غروب
و ایضا روایت کنند که در شب یکشنبه بیست و نهم شهر رمضان سنه دویست و سی و سه در آسمان
حرکت شد به ظهور رسیده و با آتش متصل شمال و تا ناحیه فرقدان کشیده شده و بعد از آن منقسم
بدو قسم شد قسمی بطرف مغرب و قسمی بطرف مشرق افتاد و نصف عمودی از آتش منحنی شد تا نظر
ساطع میشد و چون مردم مشاهده این امر نمودند شروع در جزع و فزع کردند و ایضا روایت
کنند که در رمضان سنه دویست و سی و هفت هجری دو ذنب در مغرب در وقت غروب
شمس ظاهر شد و قریب بوسط السما رسیده و شمس در آن شب در برج حمل در منزل بطین بود
و دو ذنب با شمس مقارن و سه روز دوم او در برج جوزا تا منزل هقعه کشیده و در ذوالحجه همان
سال ظلمت شدید حادث شد بنوعی که مردم یکدیگر را نمیدیدند با آنکه تابستان بود و هوا صاف
و جرم قمر و سایر کواکب مرئی نشده و صداهای مهیب ثابت از افق مسموع میشد که خلایق
خوف کرده اند و اضطراب نموده اند و از عقب الظلمه باران عظیم بارید و بعد از آن زلزله
عظیم شد پس باران قوی دست داد و تمام محصولات و غلات تلف و آمد و میوهها از درختان تمام
ساقط شد و ایضا روایت نامیده که در محرم سنه دویست و چهل هجری بادی عظیم با بلو زبدان
گرفت و بخاری کثیف حادث شد بنوعی که نفس خلق بگرفت و بعد از آن آتش روشن در روی فلک
ظاهر گشت و فرو می آمد و گاهی کم میشد و گاهی زیاده و یک شبانه روز همین نهج باند و در آن سال
برق عظیم شد پس باران قوی دست داد و تمام محصولات و غلات تلف و آمد و میوهها از درختان
تمام ساقط شد و ایضا روایت نامیده که در محرم سنه دویست و چهل هجری بادی عظیم با بلو زبدان
گرفت و بخاری کثیف حادث شد بنوعی که نفس خلق بگرفت و بعد از آن آتش روشن در روی
فلک ظاهر گشت و فرو می آمد و گاهی کم میشد و گاهی زیاده و یک شبانه روز همین نهج باند و در آن سال

برف عظیم در بغداد و سر من رای آمد که در آن بلاد از عجایب بود باریدن گرد پس سرمای عظیم
کرد و بعد از آن مرض [illegible] شد به دوران که آن بدید آمد و ایضاً گویند در سنه چهل و یک هجری انقضاض
شهب متوالی بهیئت دست داد بنوعی که از اول شب تا صباح از جهة مختلفه می‌جستند و می‌شد
و تأثیر این علامات آن بود که دو رب و هوا [illegible] بالکلیه منقطع شدند و در اصطبل سلاطین
اصلاً چهار پای سواری نماند و مردم پیاده تردد میکردند و اکثر این حوادث در عراق و حجاز شایع
شد و خلایق علت زکام و سعال عام مبتلا شدند و در جمیع بلاد و آغاز آن از ترکستان
شد و باقی خراسان آمده و در سایر بلدان سرایت نمود و تا سرحد مغرب برفت و منقول
احکام باطراف و جوانب فرستادند و مردم متعبد و متحیر که علاج این امراض است انتقال نکنند
و موت کثیر در ولایت خراسان و اهواز و فارس حادث شد و ایضاً در سنه دویست و چهل
هجری و خسف و زلزله در جهات الارض در قومس و نیشابور و ری و جرجان حادث شد
و در خلال آن در شهر رمضان سنه مذکور اصوات هایله مسموع خلایق میشد و موت [illegible]
بر این منوال بود و هلاک وقوع یافت در اکثر بلدان و هم در رمضان همان سال در جمیع نواحی
و ولایت یمن زلازل عظیم دست داد و در روز [illegible] همین سال در ولایت فارس زلزله عظیم شد
و آتشی از آسمان نازل شد و ابتدا از ناحیه قبله کرده با سطوع [illegible] تمام سیران کرد و نفوس اکثر
مردم بسوخت و بسیاری از آدمی و بهایم هلاک شدند و [illegible] بسوخت و از هوا مرغان بزر
مین افتادند و ایضاً در سنه دویست و چهل و سه هجری در قسطاط مصر و مزارعات آن زلزله عظیم
[illegible] و جدران و عمارات عالیه خلق عظیم رسید و [illegible] در آسمان ظاهر شد و منازل و دور
منهدم گردید و ایضاً در شهر رمضان دویست و [illegible] هجری در زمین عراق بادی عظیم وزیدن
گرفت چنانکه [illegible] از جانب [illegible] گنبد [illegible]
که مردم را گمان قیامت افتاد و بمسجدها رفته [illegible] زاری نمودند و در روز جمعه
[illegible] جمادی الاول مذکور زلزله در ولایت عراق حادث شد و در [illegible] بعد از آن
کوکبی ظهور کرد بنوعی که باین عظمت و کثرت ضوء و طول [illegible] دیده نشده بود و از ناحیه
شمال تا وسط السما برفت و چند پاره از و جدا شد اهل حال [illegible] منقطع شد
و بعد از آن ظلمت شدیده حادث شد و بادی صعب وزیدن گرفت چنانکه در [illegible] عصر چهار
شنبه تا عصر پنجشنبه اقامت بود و بعد از آن در اول شب آتش [illegible] شیوع در ایام ظاهر گردید
و تا طلوع فجر [illegible] و بعد از هشت ساعت روز دیگر آتشی عظیم در ناحیه شمال ظهور کرد و بار دیگر
تمام صعود نمود تا ناحیه قبله برفت و در آن زمان [illegible] که این قسم علامتی هرگز
مشاهده نشده و از کسی نیز نشنیده ایم و ایضاً در سنه دویست و چهل و شش هجری در ولایت شام

و انطاکیه

و انطاکیه و جزایر و سواد عراق زلزله عظیم شد چنانکه بهمه جهات صدوان رسید و از [illegible] آثار
این حوادث آن بود که متوکل در همان سال کشته شد و در سنه [illegible] هجری [illegible]
گرفته شد و [illegible] بسوخت [illegible] که این قسم علامات عظیم
متعاقبه متتابعه از اوضاع طلوع قران و صور آن مستنبط باشد زیرا که اوضاع و متعلق طوالع
سنین و شهور آن قوت و استعداد صاحب ذهن سلیم و دماغ قوی و مزاج صحیح اگر
تتبع کند ادراک تتبع کند و لابد این حوادث تواند نمودن [illegible] ابن رضوان مصری
گوید در ولایت فسطاط [illegible] عظیم [illegible] و در وسط برج عقرب ظهور نمود و [illegible]
بنوعی بود که موافق [illegible] روشن میکرد و شعاع او بقدر ربع شعاع قمر بر روی زمین می‌افتاد و
در اول ظهور شمس در مقابل او در برج ثور بود و تا وصول شمس به برج سنبله باقی
بود و یکدفعه باطل و مفقود شد چون عقرب برج ملت الاسلام است در میان اهل اسلام
فتنه و فتنه بسیار شد و حرب عظیم در میان ایشان وقوع یافت و [illegible]
و [illegible] و هر پادشاه حربی با شخصی عظیم خروج نمود و قحط و غلا [illegible] شایع گردید و وبا
عظیم در میان خلق واقع شد و خلق کثیر لا تعد و لا تحصی بقتل رسیدند و اکثر این حوادث سالها
بر دوام [illegible] حکیم ابوالقاسم منجم در کتاب [illegible] ایراد نموده که در طالع ولادت سلطان
محمود غزنوی در سال [illegible] هیلاج [illegible] برج [illegible] رسیده بود و [illegible]
الثور [illegible] کوکب عظیم منقض شد و در [illegible] از شب و آتشی از و [illegible] فرو
گرفت چنانکه بصر را [illegible] نمود و [illegible] عظیم از و جدا میشد و قریب هزار
قطعه شد هر یکی بقدر [illegible] خانه و بطرف خراسان و جانب مشرق متوجه شد و از و اصوات
مهیب بسمع خلایق رسید که [illegible] بود صدای رعود و صواعق و سقوط جبال [illegible]
و این اصوات تا نصف ساعت بر دوام بود و بعد از آن مفقود شد پس در میان منجمین حکم کردند
در طرف مشرق باید که عظیم [illegible] فرو رود و این بنا بر قول بطلمیوس [illegible] در سلطان یمین
الدین محمود و بعد از اندک زمانی خبر فوت سلطان [illegible] کاتب [illegible]
طولون احمد بن یوسف مصری در شرح صد کلمه بطلمیوس گوید وقتی در مصر [illegible] ظاهر شد
و قریب [illegible] سال [illegible] سلطان [illegible] لشکرهای بیگانه در
آمدند و [illegible] کردند و حرب و قتل [illegible] نمود [illegible] گوید که در
سنه سبعمائه و شصت و دو هجری در وقت آنکه در خوزستان محتسب بودم در ولایت شوشتر
دیدم که [illegible] پدید آمد و [illegible] بعد از اندک زمانی [illegible] در عالم ظاهر شد چون [illegible]
دخول بسیار [illegible] و در خلال این احوال پادشاه [illegible] هلاکو خان در حوالی مراغه [illegible]

و هم او گوید که در ششصد و شصت و نه هجری در کجوال دیدم ذؤابه در مغرب ظاهر شد و حرکت
نمود و بعد از آن باندک مدتی مکوتر خانی در بعضی اقلیم و ولایات الجای باغی شد و بعد از اندک
زمانی گرفتار گردید بدست عمال ابغا خان و نظیری گوید در وقتی که در طبرستان غارت میکردم
که ناگاه آتشی از جانب جنوب پیدا شد و باز گردید بهمان جانب مانند اسطوانه غلیظ
بعد از اندک روزی ولایت کوهستان رو در خرابی و ویرانی نهاد و مردم جبال پراکنده
شدند و بعد از حول و شدت تمام باز رجوع کردند و هم او گوید که دیدم بطبرستان که آتشی
از مشرق مرتفع شد مانند عمود شرار و بغایت فروزان و تابان می نمود و بر زمین افتاد و افتاد
بعد از اندک زمانی لشکری از جانب مشرق خروج کرد و با ایران در آمده قتل و کشش بسیار
کردند و تا سرحد مغرب میرفتند ع شاه بخاری در کتاب آتشی را الاثار گوید که در
هفتم رمضان ششصد و شصت و دو در حوت ذؤابه در مشرق پیدا شد در
اول طلوع جرم آن بزرگ بود و ذؤابه بمقدار نیزه تا سر وادی بود و بطرف تبت و بلاد
مشرق و ترکستان و فرغانه و کاشغر و ماوراء النهر و خراسان رفت و در مغرب جنوب حرکت می
نمود تا بعد از هشتاد و شبانروز از طرف جنوب غائب گشت آن بود که در مشرق خلافها
و فتنها قایم شد و پادشاهان بسیار هلاک شدند و قحط و وبا و بیماری پدید
آمد و چنان شد که در آن زمین نا یافت و آنچه از پادشاهان بلاد ماندند لشکر چنگیز روی
بترکستان نهادند و دزدی و خیانت آشکار شد و را جهاد در بند آمد و [illegible] از فرزند
برخاست و لشکر بیگانه در آمدند و در روش شد و در خراسان اثر کرده که عراق
از هجوم بگذشت و شهرها غارت کرد و در سر بیرون آورد و دو دوش بود رفته شد چنانکه از
عمارات و ابنیه و شهر و آنرا باز پرداخته و موضعی دیگر ساکن شد حال آن موضع شهر میدان
عبد الرزاق ابن اسحق سمرقندی در تاریخ مطلع السعدین آورده که در وقتی که امیر تیمور
گورکان بقصد حرب قیصر روم ایلدرم بایزید عازم آن مملکت شد در اثنای آن ذؤابه ظاهر
شد امرا و ارکان دولت تیموری اتفاق نموده بعرض پادشاه رسانیدند که صلاح در
یورش روم نیست چه منجمان این علامت را نامبارک میدانند جناب صاحب قرانی مولانا
عبد الرزاق را که در فن احکام نجوم استاد بود و در سلک ملازمان تیموری اختصاص تمام
داشت طلب کرده از و استکشاف این امر نمود مولانا در جواب گفت که طالع این حالت در
کمال قوت است و اصلا ضرری بلشکر تو نمیرسد و این علامت چون در برج حمل حادث شده
دال است بر آنکه قیصر بدست لشکریان گرفتار گردد و در حال نسخه طالع مشتمل بر [illegible] از جهت
آورده در حضور پادشاه و ارکان دولت فرو خواند که هرگاه ذؤابه در برج حمل ظاهر شد پادشاهان

بلاد عظیم مشرق است و مملکت بادو رسیده اضطراب در مملکت او پدید آید بنابران جناب
صاحب قرانی فاتحه خوانده بعزیمت حرب قیصر روانه شد و معامله بجائی رسید که قیصر را
دست بسته بدرگاه تیموری آوردند چنانکه در تواریخ مسطور و در السنه و افواه مذکور است و در تاریخ
حبیب السیر مذکور است که در وقتیکه ذؤابه در برج قوس ظاهر شد منجمان اتفاق کردند که این
علامت در خانه هشتم طالع هرات است یعنی مرگ بانی ولایت راه یابد قضارا بابر میرزا
زمانی و بوبایسنغر میرزا که پادشاه عصر بود رحلت نمود و سلطان ابو سعید از ماوراء
النهر متوجه خراسان شد و انواع خرابیها بولایت هرات رسید و در سنه هشتصد و هفتاد و
هشت هجری که این کمینه طفل بود و والد مرحوم حقیر از احتراق مریخ و عطارد در هشت دهم طا
لع و در برج سنبله حکم کرد که یکی از ذوات الاذناب ظاهر خواهد شد اتفاقا و در همان سال ذوذنب
در مغرب ظاهر شد و بعد از آن مدام خشک سالی شد تا سه سال و انواع قحط و گرانی روی نمود
و در سنه نهصد و هشتاد و پنج هجری مریخ در خانه دهم طالع قصد خراسان مقارن عطارد شد و در برج
سنبله و این حقیر بالله و در آن وقت پانزده ساله بودم باهل خراسان رسانیدم که یکی از ذو
ات الاذناب ظاهر میشود قضارا در اواخر شعبان سال مذکور ذوذنب در مغرب ظهور نمود
بنوعی که مردم از عظمت آن در خوف و هراس افتادند و قریب پنجاه شبانروز بر دوام داشت و در شب
سیزدهم رمضان اسماعیل میرزا که بجای شاه جنت بارگاه شاه طهماسب بر مسند شاهی باستقلا
ل متمکن بود بعالم آخرت انتقال نمود و تخت و تاج شاهی به سلطان محمد برادر خود گذاشت
و آن پادشاه بسبب عجزی که داشت ضبط خود و عسکر نتوانست کرد یا چنانکه از بیم الفتن
لشکریان و ظلم ایشان انواع خرابی بملک رسید و رعایا پریشان و مستهلک شدند و سالها
متعاقب خشکی و قحط و غلا روی نمود و باغی و کافی در هر طرف سر برآورده مملکت روز
بروز بتصرف لشکر روم و ولایت خراسان منصرف لشکر اوزبک گردیده و اقسام احوال
بحال مردم راه یافته عیال و اطفال رعایا بدست لشکریان بدست باغی افتاد و مدت دوازده سال که
زمان پادشاهی او بود و مردم در این عقوبت بودند تا آنکه آفتاب رایت کلب آستان علی ابو ال
مظفر شاه عباس الصفوی از ناحیه خراسان طلوع نموده تا سرحد مغرب برفت و داعیه دین و دو
لت را رواج نمود مملکت موروثی را بقبضه تصرف آورده اشرار را برهم زده و ابرار را در امن
مست نموده جهان را بعدل و داد معمور ساخت چنانکه در دولت او آبادانی مملکت و فراغت مردمان
در هیچ عهدی بنوعیست که ما فوق آن تصور نتوان کرد و چون این معنی در تمام ربع مسکون مشهور است
تفصیل آن تحصیل حاصل خواهد شد ایزد تعالی این دولت را تا قیام قیامت پاینده و باقی بدارد
بمنه و آله الامجاد و در سنه هزار و هشت و هفت هجری چنان اتفاق افتاد که مریخ و شمس و عطارد

در هیئت عاشر طالع الانتقال مقدم هر سال واقع شده در برج حوت و قمر در مقابل ایشان بسبب
اجتماع ولایت این کمینه در احکام تقویم ایراد نموده که درین سال بکلی بلا از ذوات الاذناب ظاهر
گردد و در همین مضمون را در وقت فرصت بعرض پادشاه ظل الله رسانیده ام و در صبح دوشنبه
شهر ذوالحجه سال مذکور در جهت مشرق ذو ذوابه در وسط برج عقرب ظاهر شده و قریب
چهل روز بود است حسب الامر اشرف احکام می برای علامت نوشتم بر این نهج که دلالت
کند والله اعلم بر شده و فتنه و فرو رفتن اعاظم و اشراف و غارت و تاراج و خروج خوارج و لشکرهای
بیگانه علی الخصوص در ولایت مشرق مثل ترکستان و ماوراء النهر و شرقی خراسان و اطراف
هندوستان و بیماری و باد و خشکی هوا و انفصال رود خانها و چشمها و کثرت بخاری و جدری
و حزبه سیاه در بلاد عقرب طالع و بیماریها که عارض شود اکثر ثقلت زبان و گرانی گوش و درد چشم
و تب و وار شک و دروشت و جرب و حصبه و جدری و عسر البول و هیچ کرده و مثانه و اوجاع المذا
کبر و احتباس ادرار حیض و عسر وضع حمل و بعد ایشان و سایر امراض و آفات که در عضوها عارض میگردد
و اسقاط دواب و تلف بعضی میوه ها از سرما و عزت خاصه خرما و زرد آلو و آلو و انار رود بحر
و یه و اهر و و در بعضی بلاد با در انهار مغرب کمتر آید در عدو برف و طریق حادث شود و آفت
جانوران آبها باشد و شاید که علت در ایشان پدید آید که خورنده را زیان دارد و ملاحان
و صیادان دریا در حوت افتند و در بحرها در سفینه وف و بسیار شود و کشتیها از باد مخالف شکسته گردد
و دزدان و یاغیان بحر البیلا با بنده و شاید که میان طایفه فرنگ و لشکر روم محاربه و جنگ و لشکرها
و کشتن و جنگ گرفته بوز انند و بشکنند و در ولایت روم اضطراب و انقلاب پدید آید
والله اعلم از وقت این ذو ذوابه تا حال قریب یک سال و نیم گذشته اکثر این احکام
بظهور آمد چه در ماوراء النهر انقلاب بسیار شد چنانکه ثبت در احکام حرره در آن ولایت
ظاهر شده بود مذکور شد و بارانها و برفهای مفرط و سرمای قوی بمرتبه شد که اکثر محصولات
ضایع و نابود شد و آسیب در خاصه علاقه خرما و انجیر و انار و هیمه و تاک و ترنج خشک گردید و نیز
و آلو و انگور نقصان بسیار رسید و بیماری تب و درد چشم و حصبه و جدری و ذات الجنب و سرفه
در میان مردم شایع شد و موت و مرگ بسیار بوقوع آمد بتا در ولایت دارالمرز و اکثری
از بلاد عراق چنانچه حسب الامر پادشاه ظل الله تحقیق نموده و هم در روم و در ولایت مازندران
فاش شده بود و میان لشکر روم و فرنگ مصاف افتاده و فرنگیان غالب شده و دیگر
این معنی وقوع با فتنه و بسیار رواج شده و زلزله متعدد در ولایت دارالمرز و خراسان
بمرتبه ویران که بجهت اراحت آن مردم مصالح الاملاک از مواضع و مکانها نقل کردند تفصیل
در احکام جزئیات و تقویمات رجزی بطبع اندراجه و نگاه چشم بر نه حال گرفتن است چه اکثر این احکام

از کیفیت

از کیفیت صعود و طیران طیور مستنبط شده باشد و بعضی رسانیدن بر صحت سبب آنکه بعضی از علا
مات میشود که حادث میشود خوف ترس و بعضی ریح و باد و داشتن نیز آمده و نیز آنکه در حال عزیمت
امور چون یکی از علامات صفیه اتفاق افتد فسخ آن عزیمت می نمایند خاصه صوت غراب و بعضی از
و درین امور اهل خراسان بیشتر از طوایف دیگر معتقدند چنانکه بسیار مشاهده کرده
که مهمات عمده را بانک ملامتی که نزد ایشان شگون نموده ترک کرده اند و در میان
عرب و صحرانشینان نیز این اعتبارات منظور و معمول است چنانکه شاعر گوید و ما هیج
مع ور بطرهم … اصاح غراب او ترنم تغلب … و گویند امیه و هاشم دو برادر بوده اند
که توامان متولد شده اند بنی هاشم ایشان باختلاف اقوال بیکدیگر چسبیده بود
و بعد ولادت ایشان جهت مفاق شمشیر هردو را از هم جدا کردند و اهل حرفت گفتند که میان اولاد این
دو برادر همیشه شمشیر خواهد بود تا آنکه آنچنان شد در میان ذریت ایشان که تفصیل خاطر نشان
خاص و عام و در حین بیعت شاه ولایت علیه السلام اول کسیکه دست بیعت بآن
آنحضرت داد طلحه ابن عبیدالله بود و چون انگشت اشل بود حاضران گفتند که این بیعت مستحکم
نخواهد بود و هم چنین روزی که حضرت شاه شهیدان حسین ابن علی ع مسلم ابن عقیل را
بکوفه میفرستاد و چون مسلم عازم سفر شد در حین عزیمت دید که صیادی آهوئی را صید کرده
ذبح می نمود در حال آداب عرب را منظور داشته مراجعت کرد و صورت این قصه را بموقف
امام واجب الاحترام رسانید چون آنحضرت مال کار خود را در علم الهی معلوم کرده بود
و در صحیفه منزله خوانده که از شهادت گریزی نیست بفسخ عزیمت مسلم راضی نشده و اقتضا از جمله
رسوم عرب است که چون کسی از منزل خود بقصد حاجتی بیرون آید اگر مرغی از چپ او در آید و بچپ
راست رود آن را اجابت شمرند و از طلب حاجت باز گردند و گویند زال زر و زر را لستان باز
خود روانه شده بود که مرغی برکنگره قصر بود آمده بجهت بد روزان در حال گریه آغاز کرد و زاری نمود
بود … چون از سبب این آشفتگی استفسار نمود تقریر داده که بعد از گرسنگی و تکرار عفونت بان صورت
بنیت فرزندان و آسیب در دوره و شقاق بمرتبه تقضی رسیده اند غرض از این حکایت است
که این مقولات … منه جمله که در تعب … منظر است و چند دال مدار احکام
بر این دارند و آنچه متعلق باحکام سال و روز است در این فصل ایراد خواهم کرد اکرمه در … رسول
کتاب … شده از این اصطلاحات مذکور داشته از … حکم گوید چون گرد و غبار هوا داز
هر و سیل کثرت آبها باشد و چون مرغابیها که آبها باشند در هوای آب بسیار طوف میکنند
و خود را بر آب میزنند و سیل و باران باشد و همچنین چون کلاغ سیاه بانگ بلند میزند و برها تحت
اوف ندو کاو زمگوید … میکنند و زاغ و خروس خود را در آب انداخته پر و بال خود را شسته می نماید

و دلیل باران است و احمد عبد الجلیل سجزی گوید که قسم دیگر مشهور است بدانکه در ولایت منقوره
هند و هوشنان میباشد و مشهور است که آدمی الشکل و عجیب تمام دارد و چون بکنار رود باز به
خود را بر مردم نماید و دلیل سرما باشد و مورچه از زیر زمین چون تخم خود بر روی زمین می آورد
دلیل باران است و اگر زنخانه خود فرو دو زنبور دو دلیل نحو و چون مرغان بر غذا خوردن حریص
و بسیار طلب باشند زیاده بر عادت دلیل سرما باشد و کرم سرخ که آنرا خراطین گویند و عوام کل
خوره گویند چون از زمین بسیار بیرون می آیند علامت سرما باشد و چون در فصل خزان
زنبور جمع آیند سرماهای سخت بود و نزول باران و محقق برجندی در رساله ملاحت آورده
که در سالی که درخت فلفل و بلوط بسیار بار آورد زمستان آن سال دراز کشد و همچنین چون دراز
گوش روی بجنوب باستند و زمین بدست بکاود و در آسمان نظر کند علامت درازی زمستان
است و مشهور که رئیس المحققین علامه طوسی روزی در سفر بدر آسیا فرود آمد آسیابان
گفت امشب بیرون آسیا منشین که باران خواهد شد خواجه التفات بسخن او نکرد اتفاقا در آن
شب باران شد و در شب آن آسیا را پناه گرفت و از آسیابان پرسید که بچه علامت
ترا این امر معلوم شد گفت هرگاه درازگوش من سر بکشد و در آخور می اندازد و بچره میخورد شدت
که بعد از آن باران میشود و شیخ الکریم گوید که بعض از علمای فارس در کتب خود ایراد نموده اند که اگر
کودکان بلعب و بازی صوبجان در رقص و سرود مشغول باشند دلالت کند بر ارزانی و فراخی سال
و کمی بازی و اگر اطفال از نار و چوب علمها ساخته بجنبانند و اکثر ایشان حرب بدست
گرفته با هم جنگ کنند یا بطریق لعب بر یکدیگر حمله کنند دلیل فتنه و بر پا شدن جنگ و جدال در آن ولایت
و اگر بقصد لعب از یکدیگر بگریزند و پوشیده و پنهان شوند دلالت کند بر ظهور دزدان و قاطعان
طریق و مردم بدکاره و یعلم ابن زهر طبری گوید که اگر وحوش کوه و صحرا مشاهده کنند که روی با آبادانی
کنند نشیبی و دلالت کند که در آن سال برودت هوا و سرما بغایت بود و زمستان سخت و دراز
گذرد و اگر گنجشک در هوا هیاهو کنند در سرا باران آید و اگر بروز طلوع در طیران بانگ کنند
متتابع دلیل بارندگی بود و اگر مرغان خانگی بی سبب بانگ کنند خصوصا که یکی از جوارح را در روی
هوا ببینند دلیل آمدن یاغی باشد و اگر بر روی آب غبار بینند دلالت کند بر موت و مرگ
و اگر میت در وقت غسل پاها را بر هم اندازد دلیل آشوب بود در ولایت و داروزن چون
داد را بزبان آن ولایت دروک گویند یعنی غوک درخت علامت باران باشد و دیگرهای
کوشیار فرهودی در کتاب عجایب المخلوقات آورده که اهل گیلان گویند که اگر شغال در روز فریاد کند
علامت تجارت علی الخصوص که یکی از عقب او بآواز در آمده فریاد کند و در این امور تجربه
بسیار می نمایند و لهذا اشاره گوید خلقی از غایت ابلهی که در گیلان است نعوذ بک شال شغالها چند

و در کتاب باراهی هندوان مذکور است که اگر جانوری بجز هم جنس و ماده جنس خود را
بجوید دلیل قحط است و اگر در ولایت حرادی با غیر خود جماع کند دلیل خرابی آن ولایت
است و اگر در وقت طلوع آفتاب سگ در میان آبادانی گریه کند دلیل خرابی باشد و اگر
در اواخر روز رو بآفتاب گریه کند مزارعان را بد بود و اگر در حوالی بام شب گریه کند هولناکی
خوف بود و اگر سگ با ... گریه کند ... و دختران باکره بود و زنان حامله و اگر بالای بسیار
بلند گریه کند دلیل کثرت باران باشد و اگر در میان آب رود بگردد و باز بیرون آید و اندام
خود بجنباند در وقت افتادن آب خود را تا ده دوازده متعاقب باران باشد و اگر سگ با
گاو بازی کند دلیل غله باشد و اگر در رفتگه هندوان خود را ... کنند و در فریاد کنند ...
در آن ولایت فرود آید و اگر سباع صحرا و جنگل بحوالی آبادانی آمده فریاد کنند و سباع دیگر ایشان
موافقت کنند لشکر بیگانه بآن ولایت آمده خرابی کنند و اگر جانور وحشی بآبادانی
آمده بچه کند دلیل خرابی آن آبادانی است و اگر ماده گاو بپا خود زمین بکاود دلیل ملالت
خلق بود و اگر بی سبب گاه گاه فریاد کند و در گوساله نداشته باشد دلیل خوف آن مکان
باشد از دشمن و اگر اندام ماده گاو بلرزد چنانکه از باران میلرزد و مو بهابر خواسته دلیل
بسیاری هوائی بود و در آن کتاب از این قسم بسیار مسطور است بجهة تطویل بدین قدر
اختصار رفت فایده در اکثر اب این فن داد و بهتر که این کتاب از قول ایشان تالیف
یافته معتقدم ایشان هرمس الهدا ... و المثلث بالنعمه ارسطاطالیس معلم اول
بطلمیوس قلوذی صاحب مجسطی زردشت صاحب ملت مجوس ذیمقراطیس قائل بترکیب
جسم از ذرات صغیره بوذرجمهر ابن بختکان وزیر نوشیروان ... حکیم
سلطان المحققین خواجه نصیر الملة و الدین الطوسی ابو ریحان بیرونی ابو معشر بلخی
ابو جعفر خازن ماشاالله مغربی احمد عبد الجلیل سجزی محمد ابن محمد کوشیار جیلی
احمد جراس همدانی یعقوب ابن اسحق کندی باراهی هندوان ... ابو
مسلم نقاش ... ابن ... صاحب ... مقالات حکیم ابو القاسم مجریطی
امام ابو الحسن بیهقی ابراهیم صاحب ... هندی ... کتاب
اخوان الصفا حکیم

راصد ... الدین ...

نسخه الدین عز الکریم بجو انانا

صاحب کتاب ...

بدستهٔ حکیم ... مرد ...

سبزواری صاحب روضة الجنات علی شاه بکار ... صاحب

الحکمة الکبار ... مولانا ...

محقق عبدالعلی برجندی

سید محمد لاجیج احمد ابن محمد سیف

باختیار بخط حقیر فقیر

محسن ولد مرحوم

ملا علی اکبر ... کاشانی

عمل ...

[illegible] الفلسفه

علم اکسیر

بسم الله الرحمن الرحیم

که آن عبارتست از معرفت کیفیت تغیر صورت جوهری بجوهری دیگر و تبدیل انواع آن بطور
دیگر و تعقید ... آن وا ورا اکثر صنعت بزرگ خوانند چنانکه بدان اشارت کرده شود ... انچه
از ... این فن بایست ... فصلی ایراد کنیم انشاء الله تعالی فصل اول در بیان امکان وقوع
بدانکه ارباب این صناعت بنا بر ... صنعت از جهال ... بسبب ضلالت ...
... جون ... ورد ... نزد ... اند و صورت صنعت ... زده
لاجرم هر کس را وصول بدو صورت نبندد و طمع امتناع حصول او چنانکه ... اهل ... فعود
همت و فتور عزیمت ایشان بر آنند که طمع کاذب و ... فاسد است چه تبدیل صور نوعی
... واحده ... اسباب مختلف چنانکه ... هیچ ... امری ممکن ... و واقع است
و ... مطلوب از ... بعد از ... و ... اوقات ... بواسطه
قلت معرفت و عدم احاطت ایشان بود بر انواع ... اسرار و دقایق آن از فقدان اسباب
و آلات آن و عدم ... احوال و ... جنان ... که هر کس را با ... معرفت
و ... او ... صنعت ... نوبت ... خطا واقع شد فصل دوم در اشارات باصل
... اکسیر و صنعت بدانکه ... اختلافات بسیار است ... در
مواضع بسیار بتصریح و تعریض چنان معلوم میشود که ... چنانکه ... اهل ... علم
... الذی العظیم ... منطق ... لکل ... الموجود فی
... والدم ... موافق ... صاحب
... که گفت ... الحجر ... السماء ولا فی الارض ...
فی طرف ... برقان ... باحث ... فقد ... بر ...
بعض ... بدین قول ... بر آنند که ... صاحب ... در ... گفت

نظم الا فاعلموا ان ... ورائی ... الظرف ... القدر ...
... من آن ... خفی اذا ... الحجر ... الجبینة ... منظرا ...
قلیلا عوام الناس مع کثرة الوری ... این قول ... بعضی بر آنند که ... و بعضی بر آنند

[illegible] است و در آن کتب [illegible] بسیار است بعضی بر آنند که [illegible] [illegible]

[illegible] في الزجاج [illegible] الزجاج [illegible] الزجاج [illegible]

[illegible] على آخر فقيل له [illegible] امير المؤمنين فقال هو [illegible]

[illegible] و در جميع الاقوال شک نیست [illegible] اگر کسی خواهد نقره [illegible]

[illegible] دوم [illegible]

[illegible] چهارم [illegible] پنجم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] **فصل سیوم** در کیفیت تبییض و تصعید [illegible]

[illegible]

[illegible]

سوخ [illegible] واذابه رنگ [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] **فصل چهارم** در التعقید و تکلیس [illegible]

[illegible]

[illegible] **حل طلق** [illegible]

[illegible]

صفت تکلیس [illegible]

[illegible]

کنند تا سیماب از و جدا شود و هم چنین چند نوبت همین عمل کنند تا آنچه از و باقی ماند همچو در وزی
باشد و او را جسد مکلس خوانند پس اگر از برای نقره بود او را با نمک آب معقود چند روز سایند و در تون
می نهند و باز می سایند تا بغایت نرم شود و اگر از برای زر بود آبهای زاجات سعد نهند یا آب گوگرد
سحق بارد غن منبه و بهای نقره میکنند تا سحق کرده و چون در وزی شود و **صفت تکلیس**
جزها آسانترین طریقی در تکلیس آنست که طبیعت عقاقیر را با جزها گرد سازند که گوهر خود الکلال پذیرد
همچو نمک و زاج و قوی‌ترین همه نوشادر است پس آن جزها را که حل خواهند کرد باید که در آجنه کنند
و نوشادر در حل کرده در و سپری زنند و بپزند تا خشک شود پس آنرا بر سر آتش نرم جدا رسند تا از دود
برآورد و باز آنرا هم بطریق اول نوشادر در حل کرده سپری زنند و بپزند تا ده کرت بر وجه مذکور سقی
میکنند و در آتش می‌پزند تا شمع شود یعنی چنان شود که اگر بر آهن گرم کرده یا آب او را افکنند در حال
گداخته شود و تا وه نوبت جوش و در محلول او را شعبه نکنند برو هی که یاد کرده شد بدین مرتبه
برسد و گاه باشد که بسی نوبت بدین مرتبه رسد **فصل پنجم** در تدبیرات چیزهایی
که درین صنعت بدان محتاج‌اند و آنرا بکار دارند **تدبیر گوگرد** بستانند از گوگرد مقداری
که خواهند و آنرا بسرکه تنک سه روز می‌بندد و پس بخشک میکنند و باز آب نهند و بکفک القلی
خیر کنند و آنرا مصعد کنند و آنچه از و مصعد شود بگیرند و پاره از و در آتش اندازند اگر بر
دود کنند دلیل آنست که بکلی شود و اگر دود کند بار دیگر بسرکه آب نهند و بکفک القلی خیر کنند
و مصعد کردانند تا که در سر آنکه چون بر آتش افکنند دود نکنند و بسوزد و بعد از آن بردارند
و نگاه دارند **تدبیر آب گوگرد** بستانند از آب گوگرد اصفر جزوی و از نمک قلی یک بسته و جزوی
و این هر دو را نیک بسایند و هر دو را در قاروره مطین کنند و دیگ کنند و با آتش نرم ضعیف بگیست تا بود
توبه کنند پس بیرون آرند و بستانند و یک مطین و هر دو قنینه گوگرد است و قنینه آب سنگ در و بپزند و چون
و چون جوشیده باشد آن گوگرد و نمک مشوی مسوق در آب بریزند و در حال منعقد شود و آب سحق گردد
تدبیر صفره مرغ که آن زرده تخم مرغ را خوانند زرده تخم مرغ را با آتش او را تقطیر کنند و تقلیل بخارش بستانند
و با آب چاه چنین معطر آنرا افکنند و در زجاج مطین بریزند و چیزی بر سر او نهند و صحن آنرا گل حکمت بگیرند
و بر سر آتش نرم نهند چنانکه بجوشد و آب سحق شود و اگر در خاکستر گرم نهند یا آفتاب بهتر باشد و چون
آن آب سحق شود آن آب معقود در و بریزند تا صمغه در زیر قاروره چنانکه باید حاصل شده باشد **تدبیر**
نوشادر بستانند پس را و بکوبند و بپزند و در دیگ سفالین که چیزی بدو نرسیده باشد کنند و با آتش
نرم بجوشانند و فرو گیرند تا سرد شود و بکوبند و نگاه دارند تا وقت حاجت بکار برند **تدبیر**
مرقشیشا بستانند مرقشیشا مقداری که خواهند و آنرا نیک بسایند و بسرکه انگوری خمیر کنند
و ده روز در آفتاب نهند تا خشک شود و باز بسایند و در دیگ کنند و نرم نرم آتش میکنند

تا مصعد شود

تا مصعد شود پس آنچه از و مصعد شود بگیرند و پس بسایند و بار دیگر مصعد کنند و همچنین تا وقتی که چون
سیماب سپید شود پس نگاه دارند **تطبیق** برین وجه کنند از کلس سیم خالص که در حل و رد
باشد و آنرا بجای شعیره بریزند و نصف آن براده آهن برد و همچند آن یعنی مثل نصف او خاکستری و
همچندان سه یکی خود مجموع و این مجموع را التسبیر نمک عجین کنند پس آنرا در پاتیل کنند و تنگ
بکوبند و بعد از آن ابرآمیزه که خواهند از قار و روده و دیگ و بعد از آن طلا کنند و با آتش گرم کنند
تا سخت شود و نگاه دارند که از کرد وقت این بکار شد **تدبیر تعلیب سیماب** سیماب را در جام
هنگفت کنند و در کاسه مفت ریزند و باز آنرا کنند و مفت ریزند و هم چنین نوبتی دیگر آنرا
سیماب مقلب خوانند **تدبیر شنی راسفنه** دیگر سفالین نو بستانند و شنی ریزد و کنند
چنانکه تا نیمه برسد و آب در و بریزند و در طشتی نهند پس هر آبی را که از آن در برون
آید جمع کنند آن شنی راسفنه بود خشک کنند و نگاه دارند **تدبیر تعلیب سیماب** سیماب را
در جام هنگفت کنند و در کاسه مفت ریزند و باز آنرا کنند و مفت ریزند و هم چنین نوبتی دیگر
آنرا سیماب مقلب خوانند **تدبیر شنی راسفنه** دیگی سفالین نو بستانند و شنی ریزد و
کنند چنانکه تا نیمه برسد و آب در و بریزند و در طشتی نهند پس هر آبی را که از آن در برون
آید جمع کنند آن شنی راسفنه بود خشک کنند و نگاه دارند **تدبیر نمک** بستانند از و رد و ی
قلینه و در دیگی نیمه مقداری که خواهند و بپزند و خاکستر آن بگیرند و در دیگی کنند و هر جزوی
را چهار جزو آب در و بریزند و اگر خواهند که نمک نیز آب نوشادر در و بریزند و دو روز
باشد روز بگذارند و هر روزی چند بار که می‌توانند آنرا میجنبانند و بگذارند تا صافی شود بردارند
و در دیگ کنند و بجوشانند تا همه آنکه شود پس فرو گیرند و در آجنه کنند و اگر تابستان بود با آفتاب
نهند و اگر زمستان بود در دیگی سنگین نهند و بر سر آتش بگذارند تا بجوشد و نگاه دارند
تدبیر سرکه مصعد بستانند سرکه نیک ترش و جزوی آب باران و دو جزو نمک و جزوی نوشادر
بستانند و در آن سرکه بریزند و هفت روز در آفتاب نهند پس صافی کنند و نگاه دارند **تدبیر آب**
نوشادر بستانند بگیرند نوشادر و در آب نهند و بریزند و آنرا بر زیت یعنی بر پالان کنند چون زیت را
تمام بخورد پاره از آن در آتش افکنند اگر دود کند بار دیگر باز بر آتش نهند و همین تدبیر همی کنند
تا چنان شود که دود نکند پس آنرا بسرکه آب نهند و بار آن خشک کنند و چند بار در آب زنند و با آتش نرم آنرا
بریان کنند و بمقدار جزوی از و جزوی از نوشادر مدبر را هم جمع کنند و بسرکه مصعد
بر بریان بریزند و پس بر یک یا آفتاب نهند و دیگر و در حل کنند و مصعد کرده بنهند و نگاه دارند اکثر آن
ابرهست از برای نگاه داشتن سیماب و جفت کردن با وی **تدبیر بن الغنه را** بستانند هر مقداری
که خواهند و نیک بکوبند و بریزند بسه جوش بکنند پس در شیشه کنند که سر آن باشد و آتش را استوار کنند و در میان

سرکین تر نهند و هر هفته یکبار سرکه بدین حال کنند تا هر سه و علامت رسیدن آن آنست که چون آب [illegible]
زرد شود و چون آب پسته سبز و آنرا با سه چندان [illegible] بجوشانند [illegible] کرده [illegible] بعد زا
که در صنعت بکار کنند تدبیر زعفران الاسرب بستانند اسرب مقداری و آنرا بگدازند و [illegible]
تا خاکستر شود و پس از وی یک دقیقه و از بول گاو سه دقیقه و در شیشه کنند و هفت روز در آفتاب
نهند و هر روز چهار بار یا بیشتر شیشه را بجنبانند پس هر گاه که [illegible] باشند و نه
تک بالا ببندند و نهند تا صافی شود پس خشک کنند آن زعفران الاسرب باشد تکلیس قبر السفلی
بستانند پوست تخم مرغ و در آب نهند و شب [illegible] بگذارند پس بیرون آرند و آن پوست [illegible]
[illegible] کنند و او را [illegible] و در کوزه مطین کنند و سرش را محکم بگیرند و در تنور نهند
دو روز بگذارند پس بیرون آرند و [illegible] نگاه دارند تدبیر مس مصعد بستانند از مس
آنقدر که خواهند و [illegible] بسایند و آنرا [illegible] و زرنیخ [illegible]
[illegible] و نمک [illegible] و [illegible] روز در آفتاب نهند و خشک کنند و این مجموع را
در کوزه کنند و سرش را استوار بگیرند و [illegible] آتش کنند و بعد از آن بیرون
آرند [illegible] زرنیخ زرد [illegible] خشک کنند و [illegible] آنرا تصعید کنند
پس آنکه [illegible] سفید باشد نگاه دارند تدبیر قلعی بستانند از قلعی آنقدر که خواهند و آنرا
هفت روز [illegible] سفید [illegible] چندانکه سرکه [illegible] و چون بدین مرتبه رسد
[illegible] رطل مس را سفید کند پس [illegible] رطل [illegible] بیرون [illegible]
[illegible] بیرون آید تدبیر زعفران آهن بستانند از براده آهن [illegible] سرکه [illegible]
[illegible] زعفران شود پس [illegible] و نگاه دارند
تدبیر روغن خایه بستانند تخم مرغ را [illegible]
[illegible] کنند و مصعد گردانند و نگاه دارند تدبیر پاک کردن مس بستانند
مس را [illegible] بوته [illegible] طبق [illegible] و چون مس
گداخته باشد [illegible] از مس
یکی [illegible] پاک شود فصل ششم در ساختن سیم [illegible] اگر [illegible]
نقره بستانند [illegible] درم اسرب [illegible] نرم شود و [illegible] حکمت [illegible]
زیبق [illegible] بریان کنند و هرگاه که زیبق کم [illegible] بریان [illegible]
تا [illegible] مطین کنند [illegible]
[illegible] آنرا استوار کنند [illegible] آتش [illegible] بریان کنند و بعد از آن بیرون آرند و بگدازند
از آن [illegible] سیم شود وجهی دیگر گوید اگر بستانند از زرنیخ [illegible] درم [illegible]

و مرداسنگ

و مرداسنگ

و مغنیسیا از هر یکی جزوی و از قلعی [illegible] هر یک نیم جزو هر یکی را علاحده [illegible]
[illegible] در قنینه کنند و سر آنرا [illegible] استوار کنند [illegible] قنینه را [illegible]
او در میان خاکستر نهند [illegible] و در زیر آن دیگ آتش کنند [illegible] بگذارند تا سرد شود [illegible]
باشد چون [illegible] بگدازند [illegible] از آن [illegible] نقره گرداند وجهی دیگر گوید اگر [illegible] مثقال
نحاس [illegible] اسرب [illegible] رصاص [illegible] از هر یکی [illegible] مثقال [illegible] و این
جمله را [illegible] تا [illegible] نرم شود [illegible] نحاس را [illegible] بریزند و
[illegible] در آتش [illegible] نقره گردد [illegible] وجهی دیگر گوید اگر رطل [illegible] آهن [illegible]
[illegible] حکمت [illegible] شبانه روز در تنور نهند
پس بیرون آرند و بگدازند [illegible] سفید شود [illegible]
باز بگدازند [illegible] نقره [illegible] وجهی دیگر بستانند از زیبق [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
نحاس را نقره گرداند وجهی دیگر بستانند از زیبق [illegible]
[illegible]
[illegible]
آنرا بستانند [illegible] رصاص [illegible] اسرب [illegible] نقره [illegible]
[illegible] نقره [illegible] جاری [illegible]
نهند تا نقره شود وجهی دیگر و اگر [illegible] بستانند و از زرنیخ سفید [illegible]
[illegible] رصاص [illegible] اسرب [illegible] نقره [illegible]
نقره گرداند و اگر هر یکی را [illegible]
پس [illegible] هر یک درم [illegible] نقره کند [illegible]
[illegible]
زیبق [illegible] از آن [illegible] نقره گرداند وجهی دیگر گوید اگر رطل
زرنیخ [illegible]
[illegible]
کنند و [illegible] کنند [illegible] و بعد از آن [illegible]
تصعید کنند تا سپید شود پس آنرا بیرون آرند و [illegible] کنند اگر نقره را سیاه [illegible] سپید [illegible]

داکر سیاه کرده‌اند آنرا باز سحق کنند و تصعید کنند تا بدان مرتبه است که نوره را سیاه نکند پس از دو
یک رطل بستانند و عفص و زاج و کندر را بیزند و با آب اشنان او را آغشته کنند و در قاروره ریزند و ذکی
برا او خاکستر کنند و قاروره را او را میان آن نهند و سر او را بگل حکمت گل‌اندود کنند و بالای
آن طبق نهند و بر بالای طبق خاکستر بریزند و بر بالای خاکستر نیز خرد آتش کنند و باقی روز همچنان بگذارند
و چند نوبت همچنین میکنند تا منعقد شود و بگذارند از وی بس چیزی از کاس نوره کرده‌اند **نوعی دیگر**
کوبند اگر یک رطل از زرنیخ یا کبریت بستانند و مانند آن نوره و با آب نمک بر دو سحق کنند و در دو روز
با آتش معتدل تشویه کنند و بعد از آنکه نداوت او را اخذ کنند مصعد کرده‌اند و کند بدو نوره کنند ببند
شود بعد از آن بلعین عقد را تشقیه کنند و بر وجهی که ذکر رفت جهت نوبت تشویه کنند تا منعقد
شود پس آنرا چند نوبت با آب نوشادر در تشمیع کنند پس حق مصعد برای انداز ند و با آتش
ضعیف تشویه کنند تا چنان شود که بر صفایح [illegible] شود و [illegible] کنند و [illegible] و از آن یک درم بر [illegible]
سیم کرده‌اند **نوعی دیگر** بستانند از زرنیخ یا کبریت آنرا بریان کنند چنانکه دخان و سیاهی [illegible]
او برود و بمقدار یک رطل و آنرا با همچند او از ملح [illegible] آب نمک بر صلایه سحق میکنند با آب
میکنند مصعد میکرده‌اند تا سپید می‌شود پس با آب [illegible] تشقیه کنند و باز همچنان تشویه کنند تا وقتی
که قائم شود پس اگر آن کبریت است هر یک درم از آن [illegible] درم زیبق [illegible] کنند و سر او را
محکم بگیرند و در میان آتش نهند و نفخ کنند تا منعقد شده و سیم کرده و اگر زرنیخ باشد هر یک
درم را بر سی درم کاس افکنند تا سیم شود **نوعی دیگر** بستانند صفایح طلق را و هفت روز در میان بول
نهند پس بر آن آرند و در بوته کنند و چیزی از نوشادر بر آن افشانند و آنرا در کوره نهند
و نفخ کنند تا بگدازد و در حل طلق این وجهی خوبست و بسیار [illegible] بر این متفق‌اند چون آن گداخته
باشد همچند آن زیبق بر او بریزند که او بطلق منعقد شود و از آن یک درم بر پنجاه درم قلعی را نقره کرده‌اند
لیکن نه بر آن [illegible] زیبق در آن افکنند که بر سر آن بوته طبع [illegible] باشد و در زیر آن ثقبه [illegible]
تا [illegible] از آن فرود ریزد **نوعی دیگر** بستانند از زرنیخ یا کبریت یک رطل و همچند او نمک و از براده
آهن نیمه آن و آنرا [illegible] روز [illegible] سحق کنند هر روز [illegible] در اول روز و
ساعتی دیگر بوقت نیم روز و ساعتی دیگر بوقت غروب آفتاب و بعد از آن او را با آتش معتد
ل تشویه کنند پس با آب نمک [illegible] تشقیه کنند و باز تشویه کنند تا سه نوبت و بعد از آن تصعید
کنند و باز بجد [illegible] اخلاط [illegible] کرده سحق کنند چنانکه از ثفل او هیچ چیزی نماند و تصعید کنند
تا وقتی که هم چو بلور [illegible] شود پس بگیرند و زیبق محلول [illegible] تشقیه کنند و باز تشویه کنند تا قائم
شود چنانکه یک درم از آن اگر بر هشت درم کاس اندازند [illegible] نقره کرده‌اند **نوعی دیگر**
بستانند از زرنیخ یا کبریت یک رطل و از براده [illegible] از هر یکی یک رطل و [illegible] آنرا سحق کنند [illegible]

آنرا با آتش

۸۴۶

آنرا با آتش معتدل تشویه کنند و هم چنین سه نوبت پس تصعید کنند و باز بجد اخلاط کرده و
همان ترتیب سحق و تشویه و تصعید میکنند تا بغایت سفید و پاکیزه شود پس بر دهن مقطر چیزی
آنرا [illegible] و تشمیع کنند تا قائم شود و [illegible] نکرده و اگر زرنیخ باشد یک درم از آن بر [illegible]
درم کاس افکنند و اگر کبریت باشد بر سی درم زیبق [illegible] سیم شود **نوعی دیگر** بستانند
از هر یکی از کبریت یا زرنیخ که خواهند یک رطل و نمک [illegible] و مانند آن [illegible] سحق کنند
و با آب خالص آنرا تشقیه کنند و بعد از آن تشویه و تصعید و باز همان ترتیب بجد [illegible] تصعید
تا مجموع آن متصاعد شود و هم چو نمک سپید کرده و [illegible] باشد و در زیر [illegible] پس با آب نوشادر
تشمیع کنند و آنرا بر صلایه جمع کنند و با آب [illegible] تر که آنرا ماء الطلی خوانند تشقیه کنند و بعد
از آن تشویه تا پنج نوبت چنان شود که اگر کبریت باشد جزوی از و بر یک رطل از هر جزء که خواهند
نقره کرده‌اند و اگر زرنیخ باشد بر [illegible] افکنند سپید شود **نوعی دیگر** بستانند از کبریت یا زرنیخ
از هر کدام که خواهند یک رطل و از اسفیداج رصاص همچند آن و آن را [illegible] بندند و با آتش
ضعیف چند نوبت تشویه کنند و بعد از آن تصعید کنند و باز اسفیداج بجد [illegible] کنند همان ترتیب
تا وقتی که تمام متصاعد شود سپید باشد پس بجد با اسفیداج کنند و با آب [illegible] تشقیه کنند و بعد از تصعید
[illegible] محقق شود بستانند هر یک جزو از و هفت جزو سپیداج [illegible] کرده‌اند **نوعی دیگر** بستانند از زرنیخ
و کبریت هر کدام که خواهند یک رطل و از [illegible] سپید و نمک [illegible] از هر یکی رطلی آنرا [illegible] که
بگیرند و سحق کنند و [illegible] تشویه و [illegible] همچنین کنند پس تصعید کنند و باز با اخلاط او را بجد
کرده تصعید کنند تا تمام سپید شود و بعد از آن آنرا [illegible] مقطر [illegible] مشتعل [illegible] کنند و اگر از و
محقق شود یک درم او هفت درم کاس [illegible] مسلوق [illegible] سپید کرده‌اند
نوعی دیگر بستانند از هر کدام که خواهند از زرنیخ و کبریت مقداری و در هر یک [illegible] کنند
و آب نمک بر او بریزند و سه روز بگذارند [illegible] هر روز چند نوبت [illegible] پس او را
راوق و صافی کنند و با [illegible] تشویه کنند تا [illegible] او برود و بعد از آن تجفیف کرده
باز در بوته کنند و آب نمک بر او بریزند و همچنان سه روز بگذارند و هر روز [illegible]
نوبت [illegible] و باز راوق و صافی کنند و تشویه کنند تا چنان شود که اگر بر صفیحه تجربه کنند سیاه نکرده‌اند پس
آنرا خشک کنند و [illegible] بندند و با آب [illegible] محلول ده نوبت تشقیه کنند و با هر تشقیه تشویه میکنند بعد از
آن آنرا سحق کنند و بر هر جزوی از و اگر زرنیخ باشد [illegible] درم [illegible] سپید کرده‌اند و اگر کبریت
باشد پنجاه درم را از هر چه [illegible] که باشد **نوعی دیگر** بستانند از کبریت و زرنیخ از هر کدام که خواهند
مقداری و بعد از تشویه آنرا با آب نمک سحق کنند و باز تشویه کنند و سحق [illegible] همچنان تا وقتی که سپید شود و در
هر نوبت آنرا تشویه [illegible] راوق و صافی کنند تا همچو بوره سفید شود چنانکه باید پس با آب عقاب تشمیع کنند

کنند تا همچو کف شود که بگدازد پس آنرا جدا نهند و کلس رصاص بستانند و بعقب سه تشمیع کنند تا همچو کف شود بعد
از آن همه را جمع کنند و چند نوبت سحق و تشمیع کنند پس آنرا حل کنند و باز عقد که [illegible] سپید درم [illegible]
کردند و از حکیمی شنیدم که گفت من این را تجربه کردم راست آمد **نوعی دیگر** که آنرا [illegible] خوانند
بستانند زرنیخ سپید و زیبق سپید از هر یکی [illegible] و در صلایه با آب [illegible] تا همچو آب شود
پس آنرا در قاروره [illegible] دفن کنند و آنرا انعقاد کنند پس در [illegible]
نهند و در زیر او [illegible] آتش کنند پس آنچه [illegible] شود بردارند و [illegible] سپید درم
رصاص [illegible] نهند تا سپید شود **فصل هفتم** در ساختن زر [illegible] زرنیخ یا کبریت از هر یکی که
خواهند یک رطل بستانند و از براده مس یک رطل و آنرا بقلیا تصعید کنند پس تشویه و تصعید و باز
[illegible] کنند همان وجه تا آنچه [illegible] بود پس با آب قلقند و زاج تصعید کنند و بعد از
آن تشویه [illegible] شود و آنرا در جای [illegible] پس بستانند زیبق که از براده [illegible] تصعید کرده
باشند و تشمیع کنند و در [illegible] دیگر کنند و [illegible] زیبق و قلقند و زعفران [illegible]
[illegible] آن و همه را بر صلایه جمع کنند و با آب ترش در [illegible] و مثل ربع او زاج و قلقطار
[illegible] کرده باشند تصعید کنند و بدان تشمیع کنند تا همچو کف شود که بگدازد پس آنرا حل کنند و در
مثل نصف آن مجموع روغن [illegible] برده نهند و آنرا دفن کنند تا منعقد شود و آب صافی گردد
و این در [illegible] روز تمام شود پس تعقید کنند تا همچو [illegible] شود و یک درم از او دو رطل را از هر جسدی
که باشد صبغ کند **وجهی دیگر** بستانند یک رطل از زیبق [illegible] و آنرا در قدحی مطین کنند و یک
رطل از زرنیخ [illegible] و پنج درم کبریت اصفر [illegible] و پنج درم زاج [illegible]
[illegible] میان آتش [illegible] نهند [illegible] تا هر چند که [illegible] و [illegible]
بگذارند که آتش فرو میرد [illegible] پس فرو گیرند و آنرا با آب [illegible]
[illegible] و در میان آن [illegible] کنند و [illegible] نهند و آن زیبق
[illegible] و در [illegible] آن [illegible] یک رطل کبریت [illegible]
او نهند [illegible] و در زیر او آتش [illegible] تا آتش [illegible] آن کبریت همه
[illegible] پس بگذارند تا سرد شود و [illegible] نهند [illegible] اعاده کنند [illegible] کبریت
منقطع شود آتش را قطع کنند و آنرا فرو گیرند و هر جزوی از او بر [illegible] درم نقره نهند تا [illegible]
شود **وجهی دیگر** بستانند زاج محلول [illegible] و مثل ربع او [illegible] برداشته [illegible]
[illegible] بگذارند و بعد از آن بجوش [illegible] و صافی کنند و [illegible] ربع او زرنیخ [illegible] بر او اندازند
[illegible] دیگر بگذارند و [illegible] صافی کنند و مثل ربع او [illegible] برداشته [illegible] دیگر بگذارند
و باز بجوشانند و صافی کنند پس مثل مجموع روغن [illegible] برده [illegible] و براده را بر آن [illegible] کنند و [illegible]

و تشویه کنند تا همچو [illegible] شود پس مثل آن زیبق مصعد محلول احمر برداشته [illegible] و با آب [illegible]
مصعد [illegible] ده نوبت تشمیع کنند پس آنرا حل کنند و بعد از آن تعقید یک مثقال از وی ده
مثقال را صبغ کند **و اگر** با آن کبریت سپید [illegible] با آب [illegible] و قلقند و قلقطار [illegible] الدم [illegible] کنند
و یازده نوبت تشمیع کنند بعد از حل و عقد او یکی دویست مثقال را از هر جسدی که خواهند
صبغ کنند **و اگر** [illegible] هر یکی را حل جداگانه تشمیع و تکلیس کنند و بعد از آن همه را جمع کنند [illegible]
دفن کنند چون بردارند و تعقید کنند هر یکی سپید مثقال را صبغ کند **و اگر** [illegible] حل و تعقید
کنند یکی [illegible] مثقال را صبغ کند و همچنین هر چند تکلیس و تعقید او مکرر شود اثر او مضاعف
گردد **وجهی دیگر** بستانند براده زر را و با [illegible] او از [illegible] در [illegible] [illegible] بند و باز
تصعید کنند و باز [illegible] تا جدا شود بعد از آن زاج و زنجفر [illegible] از هر یکی [illegible] بستانند
و یک رطل [illegible] بر آن [illegible] در میان [illegible] نهند تا منحل شود پس آنرا [illegible]
اندازند و تشویه کنند تا [illegible] شود و درمی از وی ده مثقال نقره را صبغ کند پس [illegible] مثقال
زر بر و نهند تا زر خالص بیرون آید و اگر آنرا با زیبق [illegible] و بر زر [illegible] کنند
ده مثقال او بیس مثقال را صبغ کند پس [illegible] مثقال [illegible] زر خالص شود و
آن مجموع [illegible] کبریت [illegible] کنند پس تشویه [illegible] درمی از وی صد مثقال را صبغ کند و اگر آنرا حل [illegible]
و با آب زعفران [illegible] کنند پس تشویه [illegible] درمی از او یک رطل رصاص را زر گردانند **وجهی دیگر** بستانند
از براده زر آن مقدار که خواهند و [illegible] زیبق [illegible] کنند و [illegible] پس [illegible]
زاج و کبریت هفت بار [illegible] کنند تا همچو [illegible] شود [illegible] درم از او ده درم نقره را صبغ کند
پس [illegible] مثقال زر بر و نهند تا زر خالص شود و [illegible] مثقال زیبق [illegible] کنند [illegible]
و زر [illegible] کنند [illegible] **وجهی دیگر** بستانند زیبق [illegible] درم و کبریت [illegible] درم و زرنیخ [illegible]
درم و همه را [illegible] کنند [illegible] و در قاروره کنند که مطین باشد [illegible]
روز [illegible] تشویه کنند پس بیرون آرند [illegible] مصعد [illegible] کنند و باز همان [illegible]
[illegible] و تصعید کنند و [illegible] از [illegible] شود و بعد از [illegible] منعقد گردد [illegible] درمی از او بر ده درم [illegible]
نهند و آنرا با ده درم نقره بگدازند زر خالص بیرون آید **نوعی دیگر** [illegible] یک مثقال از زر [illegible]
[illegible] یک مثقال از آن [illegible] و یک مثقال [illegible] زرده تخم مرغ [illegible]
و ده درم [illegible] و ده درم روغن زیت و این جمله را در [illegible] کنند و [illegible] روز در آفتاب
نهند [illegible] و بعد از آن ده مثقال نقره را در بوته بگدازند و این جمله را در [illegible] ریزند چنانکه [illegible]
او هیچ بیرون نرود و بگذارند تا سرد شود و بیرون آرند **فصل هشتم** در ساختن لالی [illegible]
خرد سپید صافی را بستانند و با آب نمک چند بار بجوش [illegible] و [illegible] کنند و [illegible] سپید آن

بردارند چنانکه زرده از آنجا جدا افتد و باقی سپیده او همچو پنبه بماند پس نوبت دیگر در آبگینه نهند و در آبی از زر
و بر سر از گل تازه باید در میان آبی که در آسکوره باشد نهند و آب در آن بگذارند تا
حل شود پس چون حل شده باشد در ظرفی آبگینه و دوا خشک شده را در سر آن بریزند و یک شب بگذارند
و بعد از آن همچنین به آب گرم بشویند و در ظرفی بسته نهند و از سر او قدری بردارند و باقی همچو پنبه
شود و ترشی او را بیرون آرند و از دوائی که در او باشد پاک کنند و چون پاک کرده باشند آنرا
نیک بکوبند و با زر در پوست تخم مرغ کنند و مردار سنگ شسته را در سر آن بریزند و آن پاره تخم مرغ که از سر آن
برداشته بودند باز جای خود نهند و بعد از آن آنرا در پاره کرباسی نو بپیچند و بر سر آن گل حکمت کنند
و گوی در زمین بکنند به مقدار یک گز و به گل خشک بیندایند و همچنان از سرگین تر در آن حفره کنند
و آن تخم مرغ را میان آن زبل نهند و یک خشت بزرگ آجر بر سر آن حفره نهند و بر دو کنار آن خاک برکنند
و شش روز در آن بگذارند پس بیرون آرند و آن جمله حل شده باشد پس آن را در قدحی آبگینه کنند
و یکی از آبگینه‌ها نوشادر آنرا بر سر هم بزنند چون خمیر کرده پس پاره از جامه ابریشمین بیاورند
و بعد از آن و انگشتها ببوشند و در دست مالش کنند و قدری از ابریشم سفید در میان کف دست
چپ کرده و انگشتان خود بهانی پیش بر دو دست بمالند و از آن هر مقدار که خواهد بر میدارد و در
میان کف دست چپ بمالند تا نیک کرده شود پس آنرا به موی خوک با بوریا نوره سوراخ کنند و در
قدحی از آبگینه نهند و قدحی دیگر هم از آبگینه بر سر او نهند و شبانه روز بگذارند پس چون بیرون آرند
بغایت روشن باشد آنرا در میان پنبه بطانه در خمیر نهند و در خمره چرخ فاخته و چند روز در آنجا بگذارند
که باشند چنانکه مانده شود پس اگر آن دانه دانگی باد و انگشت هم باشد بگذارند که آن هیچ جزوی
خورده باشد شود بگذارند انگشته و چون هنوز او را شسته کنند و بگذارند تا نیک سرد شود پس آن
دانه‌ها را بیرون آرند و در روغن بادام بگذارند تا خشک شود اگر زردی بادی بود از زردی آن
تخم مرغ بود آنرا در شیر ترش که بغایت ترش باشد اندازند تا آن زردی را بخورد و شسته در سپیدی
و پاکیزه باشد باذن الله تعالی **دیگر** بستانند مروارید خرد هر مقدار که خواهند و بشکنند و از ...
بعلم ترش او و حب او و عروق و در ق او و آب این مجموع بگیرند و آن مروارید بدان و در آن نهند
و یک شبانه روز بگذارند چون در آنجا منحل شود و دست را به روغن بکسان چرب کنند و آنرا جمع کنند
و با روغن را بهمان روغن مداهن کنند و آنرا چرب سازند هر مقداری که خواهند و آن حبوب
را به موی اسب سوراخ کنند و میان هر دو حبه از یکدیگر جدا نهند پس قطعه از جوز تازه بستانند
و آنرا بدو پاره کنند و آن دانه را نهند و آن نیمه دیگر را بر سر آن نهند و آن را در خمیر گندم بگیرند و در
دیگ نهند و بجوشانند چندانکه در آن جوز و خمیر پخته شود پس او را بیرون آرند و بر ظرفی تمام با ...
تا نیک بیرون آید **دیگر** بقم سرخ نیک بستانند و سه نوبت آب او تقطیر کنند و مقداری که خواهند

از طور بستانند

از طور بستانند و آنرا در بوته گرم کنند و چهار روز نوبت بدان آب سقی کنند خوب از با قوت معدنی
بیرون آید **دیگر** بلور را خرد بشکنند و شش روز در میان بول خر نهند همچو یاقوت شود **دیگر** یاقوت سفید را
به بول بز بجوشانند سرخ شود **دیگر** نمک قلی و نمک طعام و نمک اندرانی و نمک هندی و شب یمانی
و نوشادر را بکوبند و بیزند و آب بقم بر آن ریزند و بعد از آن سنگی را در فوق بر آن اندازند و سه روز با آتش
خفیف طبخ کنند پس یاقوت سپید یا بلور را بر آن با آتش نهند چندی بغایت سرخ بیرون آید **دیگر از رسطالیس** نقل است که سنگی را در روغن بجوشانند و با آتش نرم چندانکه روغن سرخ شود پس آنرا بعد از
تصفیه در آبگینه کنند و فصوص که به آب در او بجوشانند چون تمام با آتش ضعیف از قعر و چون آن روغن در جو
ش آید اندکی از کبریت احمر بر او اندازند و آن فصوص همچو یاقوت احمر بلکه خوبتر شود باذن الله تعالی

فصل پنجم در ساختن مشک و عنبر گویند اگر بستانند از ربوند چینی پنج مثقال و رامک اصل و برادة
عود و دم الاخوین از هر یکی دو مثقال و این جمله را بکوبند و هر مثقالی از آن یک مثقال مشک اضافه
کنند و بدان آب بفنند و بر آنها روغن زنبق خالص آنقدر بگذارند و بپزند چندانکه اسم روغن برود پس
آنرا در کوزه کتان ضعیف فرو کنند و بمالند چندانکه اسم روغن از کتان بیرون آید پس دو مثقال از آن
با یک مثقال مشک خلط کنند آن مشک خوش بوی تر گردد و هیچ گونه فرق نتوان کرد **دیگر** بستانند
ده مثقال از سنبل الطیب و همچندان قرفه نرم و پنج درم زعفران و یک درهم دارچینی و مثل این
مجموع شاد روان منزوع الصمغ و هر یکی را علیحده بکوبند و بیزند و به آب گل خوش بوی خمیر کنند و قر
صها سازند و بر کوزه جام پاک بنهند و مثل آن کوزه دیگر بر سر آن اندازند و در سایه خشک کنند
و بعد از آن آنرا بسایند و جزوی از آن با جزوی از مشک بیامیزند و هر که خواهند فروشند که هیچ
کس نتواند دانست و گویند اگر زنبیل دقیقه بستانند و از صمغ اسود ده دقیقه و از سندروس شش
دقیقه و از سنبل الطیب پنج درم و هر یکی را علیحده بکوبند و بیزند پس شمع سفید بستانند و در طبخ قطعه
نهند و آنرا بگذارند و آن اخلاط را اندک اندک در وی ریزند و بکاولی آنرا بجنبانند تا بهم آمیخته شود پس
بیرون آرند و به آب سرد بسرشند و از آن همچو رنگ عنبر شود و بوی عنبر دهد و جزوی را از آن
با جزوی دیگر از عنبر خالص نهند و هر که خواهند دهند و فروشند بغایت خوب باشد و هیچ کس
فرق نتواند کرد **و وجه دیگر** بستانند جزوی از عنبر و جزوی از لک نیک و پنج جزو شمع سفید و لک را آب کنند
و عنبر را بگذارند و اول لک را بر دارند و بعد از آن شمع را بگذارند و آنرا بکاولی می‌جنبانند تا مختلط
شود پس از آتش فرو گیرند و آب سرد بر او بزنند و بشکنند هیچ کس آنرا از عنبر باز نشناسد

فصل دهم در اشارات بعضی از اصطلاحات ارباب این صناعت بدانکه ایشان **زر** را
شمس و آب و زرد و عالم و شجاع و نور خوانند و **نقره** را اسد و ام و هر سرع و مسیح خوانند **و آهن** را مریخ
و حدید و زعفران و بابا و هندی **و الماس** را زهره و هوا و زاغ و خضر و صفر و اوسط **و مس**

مشتری و جوزا و دلو و جوزا در حیض و در خود اسد را عطارد و از این دا سود و حکم و عقرب ا حمل و
و زحل را طالع و قوارد و این و حساب و برق و روح و مرکب و حمد و رطب و عطارد را مع دکا
نور و تریاق و انه بری و بحر اهمی و مریخ را ملک و بحر الذهب و عقرب و منقلب اجاد و دیگر نشرها
دوس صفرا و شمعه معها

و آب زر را

ماء العنقود خوانند

و آب نقره را ماء البیاض و آب زرنیخ ماء الغ

والعلم عند الله

فن دیگر در علم فراست

که آن عبارتست از معرفت اخلاق درونی و صفات باطن انسان از الفاظ ظاهره و اشکال محسوسه
تا چون شخصی را ببینند از صورت او بدانند که خوی نیک دارد و باید و چه کار مناسب اوست و ابن عباس
در تفسیر آیه ان فی ذلک لایات للمتوسمین فرموده متوسمان دانندگان علم فراست اند چه متوسم طالب
همت است یعنی که چون نشان در یابد از ان استدلال کند و قوله تعالی تعرفهم بسیماهم اشارتست بدین علم
و قال النبی صلعم اتقوا فراسة المؤمن فانه ینظر بنور الله و دیگر شرف این علم آنست که آدمی شهر
نشین است بالطبع و مراد از شهر موضعست که آن جایگه جمعیت مردم بود که آدمی مجتمع زنند که نمی تواند
کردن و از آمیزش و اختلاط با جنس خود گزیری ندارد و چون شر و فتنه میان مردم غالبست
و دفع شر مطلوب و این منکشف معرفت احوال باطن و اسرار کامن خلق و رد است او در رنگ
و اختیار مصاحب و معاون منفعت عظیم و فایده بسیار بود و دلیل بر آنکه معرفت آن از این علم حاصل شود
آنست که جماعتی که اسب دارند و باز و چرغ و شاهین را بر صفت تعلیم میکنند چون این حیوانات یکی را می
بینند از شیوه صورت و خلقت او حکم میکنند که خوی نیکو دارد یا نه و زود رام گردد یا نه و تعلیم
در یافت او تا به چه خواهد رسید و چون این معنی در بهایم مفیدست بطریق اولی در حق آدمی
مفید بود و بزرگان حکما و روا به اسم [illegible] کرده اند و فنی نیک دراز سخن نیک جدا یافته و خوی هر را
از شخصی که بحکم فراست جداست جدا نه دیده و از امام شافعی نقلست که گفت من در تحصیل این علم جمع
کتبی که درین فن تصنیف کرده اند شغفی تمام داشتم در بعضی الفاظ که از یمن بجانب مدینه می آمدم در
بعضی از منازل شخصی اشقر ازرق چشم مشاهده کردیم و این علامات درین علم بغایت نامحموده است

چون ادم را

چون او مرا دید سلام کرد و بر روی گشاده و زبان خوش پرسید که به خود فرود آمدی گفتم بطلبت
و اتفاقا به تو بیاورد و دولت طالع بخت نهید و طعامهای نیکو و علف چارپایان مهیا کرد و تکلیف باشد خوش
تا وقت خواب مرا حرمت بسیار داشت و فرشهای نیکو و پاکیزه بینداخت و هرکس را که با من بود موضعی
لایق وی مهیا کرد و زنید من چون این احوال مشاهده کردم درین علم نا معتقد شدم و همه شب درین
تفکر بودم تا بامداد که روانه میشدم این شخص را گفتم من در مدینه منزل کرده ام اگر وقتی ترا حاجتی افتد
قصد مدینه کن و بمجلسی که آنجا [illegible] خواننده خانه ابن ادریس شافعی طلب کن تا هر حاجتی که داری
گذارده شود آن شخص گفت که من بنده پدر تو بودم من گفتم نه گفت ترا با پدر تو آشنایی سابق
بود گفتم نه گفت این همه خدمت چندین درم که نفقه کردم عوض گذاشتن و ترا رها کردن تا روی
ممکن نیست حق من بگذار و برو من گفتم واجب است هرچه نفقه کردی معین کن تا بگذارم آن شخص
گفت عوض سلامی و پرسش احوال تازه رویی که بجای آوردم ترا نادیده و ناشناخته داخرت
طلبت و اتفاقا به تو که بدان دعوت خواندم خانه و اجرت فراش و [illegible] اجرت اصطبل
و بهای طعام و بهای علف به من تسلیم کن گفتم تا چند انکه رضای آن شخص بود بوی داد و نفقه
از آن اعتقاد من درین علم قوی تر و متاکد تر شد و آنچه طالب این فن را از هم بکار در
باب ایراد کنیم انشاء الله تعالی و تقدس **باب اول** در وجوه اخلاق مردم بسبب شکل
صورت و رنگ و شکل عضوها ظاهر مهمترین اعضا بدانکه **روی** آدمی به تحکم تن آدمی دیگر
قسمت بسبب خوبی و جمالست و نقصان آن بسبب قبح و زشتی و محل حسن و قبح روی است و حسن
و قبح عضوهای دیگر زیادت اعتباری ندارد و علاماتی را که بر روی آدمی ظاهر شود دلالت بر احوال
درونی بغایت قویست بخلاف عضوهای دیگر و دلیل بر این سخن آنست که در حالت خشم
و ترس و فرح و اندوه مخالفت رنگ بر روی پدید می شود چنانکه از هر رنگی میتوان دانستن که در باطن
کدام حالت حادث شده است یا بسبب آن حالت این رنگ بر روی ظاهر شده چنانکه در حالت
غضب سرخ گشت که در حالت خوف زرد و این اختلاف عوارض در رنگ بسبب تغیرات احوال باطن
در عضوهای دیگر نیست و چون درست شد که دلالت نشانها در روی بر معرفت اخلاق باطن قوی
تر است ابتدا بشرح دلالت اعضای آن مقصد کرده شود **اگر پیشانی** نه کوچک باشد و نه بزرگ
و در هم کشیده بود دلالت کند بر قوت غضب زیرا که پیشانی مردم چون خشم گیرند بدین صفت
شود **و اگر پیشانی** کوچک بود دلیلست بر جهل زیرا که موضع نطق او در منزلت کوچک بود
و بدین سبب حفظ و فکر بر وفق اعتدال نبود و از آفت خالی نباشد **و اگر پیشانی**
بزرگ بود دلیل بود بر کاهلی یا بر قوت غضب زیرا که بزرگی پیشانی اگر بسیار بالا بود
بود و درازی بکاه کاهلی لازم آید و اگر از شدت قوت حرارت غریزی بود اقتضای فراخی را کند

دماغ کند و استیلاء قوت غضب لازم آید و اگر بینی خطها دراز بود دلالت کند بر لاف زدن
و اگر بینی فراخ بود دراز نه و دلیل بود بر شغب و خصومت اگر موی ابرو بسیار باشد
دلیل بود بر استیلاء غم و اندوه و سخن گفتن بی‌معنی از برای آنکه بسیاری موی از بسیاری مواد سودائی
باشد و ماده دخانی بود در دماغ و این معنی دلیل است که سودا بر مزاج غالب بود و سودا سبب غم
و اندوه باشد و اگر ابرو دراز بود و کشیده تا بصدغ و صدغ موضعیست میان و بنا گوش چشم و گوش
دلیل بود بر لاف زدن و خودستائی و اگر ابرو از جانب بینی زبر بود و از جانب صدغ بالا دلیل بود
بر لاف زدن و بیخردی و ابلهی و اگر چشم بزرگ باشد دلیل بود بر کاهلی زیرا که چشم گاو را ماند
و نیز بزرگی چشم دلیل است بر بسیاری ماده تر در دماغ و این سبب بلادت و نقصان فهم است
و اگر چشم بزرگ و برجسته باشد دلیل بود بر جهل و بسیار گفتن بیفایده و اگر در مغاک افتاده
بود و چشم خانه فرو رفته دلیل بود بر حیلت و بداندرونی از برای آنکه چشم بوزینه چنین است پس
حالت پسندیده آن بود که چشم باعتدال باشد نه برجسته و نه در مغاک افتاده و اگر اندکی در مغاک
افتاده باشد دلیل بود بر دوری و دورنگی زیرا که چشم شیر چنین است و اگر سیاهه چشم تنگ
سیاه بود دلیل بود بر حسن و بددلی زیرا که سیاهی از ماده سودائی بود و سودا موجب بددلیست
و اگر چشم سرخ بود برنگ شراب دلیل بود بر قوت غضب و دلیری زیرا که هر که خشم گیرد
چشمش بدین صفت شود و اگر ازرق باشد با سپیدی دلیل بددلی بود و از برای آنکه سپیدی دلیل
استیلاء بلغم است و اگر رنگ چشم چون شراب صافی باشد دلیل بود بر جهل و این اثر حشمت
چشم بز گرفته اند و اگر چشم کشاده و بیدار بود دلیل باشد بر تیزی و دورنگی زیرا که چشم
سگ بدین صفت بود و اگر چشم زرد و متحرک باشد دلیل بود بر بددلی از برای آنکه آدمی چون
بترسد چشمش بدین صفت شود و اگر چشم ازرق بود و زردی با وی آمیخته چنانکه برنگ زعفران
رنگ کرده دلیل بود بر اخلاق بد زیرا که ازرقی چشم دلیل کاهلیست و بلادت و زردی علامت
ترس و بددلیست و هر که این هر دو علامت جمع شوند بیک احوال پریشان و علامت امور
شوریش ظاهر گردد و اگر در چشم نقطها بود و گرداگرد سیاهی چشم دلیل بود بر شریری و بداندیشی و اگر
نقطها در چشم سبز بود و شره و بدی و بلادت شود و اگر گرداگرد سیاهی چشم شکل طوق در آمده بود و برجسته
و بداندیشی و شریری و نادان گفتن و اگر پلیه چشم زردی آمیخته بود مانند زر انده دلیل
بود بر آنکه صاحبش خون ریزنده و کشنده باشد و اگر با این صفت در چشم نقطهای سرخ باشد دلیل
بود بر آنکه صاحبش خبیث‌ترین و بدترین آدمیان است و اگر در چشم ازرق سبزی باشد دلیل بود
بر خیانت و بداندیشی و شریری و اگر چشم روشن و براق باشد دلیل قوت شهوت بود زیرا
که چشم خروس چنین است و چون بیان کرده شد که سیاهی و ازرقی و زردی و سبزی در چشم ناپسندیده بود

لازم آید

لازم آید که بهترین چشمها اشهل بود که آنرا پارسی میش چشم خوانند زیرا که این رنگ میانه جمله
رنگهاست و نیز چشم شیر که پادشاه وحوش است و چشم عقاب که پادشاه طیور چنین است و اگر
در یک چشم سنگکی و پیچیدگی باشد دلیل بود بر نادانی و مکر و حیلت و جنگ و اهل عرب چشم را
بدین صفت کنند و ایشان در چشم زنان این صفت را غایت لطافت و خوبی شمرند
و بعضی گفته اند این صفت دلیل است بر نرمی و ماده طبعی زیرا که مخنث ابهت دارد و زنان و این صفت
زنان را طبع بود و دلالت کند و اگر سر بینی باریک باشد دلیل بود بر سبکساری و دوست داشتن جنگ و خصومت
و این معنی از سگ اعتبار کرده اند و اگر سر بینی بزرگ و پر گوشت باشد دلیل کم فهمی بود و این اعتبار
از گاو گرفته اند و اگر سوراخ بینی فراخ بود دلیل قوت خشم بود زیرا که بینی مردم خشمگین چنین بود و اگر بلندی
بینی بسیار باشد دلیل قلت فهم و نقصان بود و این اعتبار از خوک گرفته اند و اگر بینی از آنجایکه بپیشانی
پیوسته است چون کمانچه در آمده باشد دلیل بود بر وقاحت و ستیزه روی و این اعتبار از کلاغ گرفته
اند یعنی آنکسی که بینی او بدین شکل بود بزرگ نفس و بلند همت بود و اگر دهن فراخ باشد دلیل بود
بر حرص و آز زیرا که فراخی دهن دلیل بر شراب و طعام از قوت حرارت بود و نیز دهن بسیار فراخ
و اگر لبها ستبر باشد دلیل بود بر حماقت و جلادت خصوصا که لب زیرین فرو افتاده بود و اگر لب
باریک باشد دلیل بسیاری دروغگوئی و کثرت بیماری بود و اگر هر دو لب باریک بود و سخت چنانکه چون با هم
رسند لب بالائین بر لب زیرین افتاده باشد دلیل بود بر بزرگی نفس و بلندی همت زیرا که لب شیر
چنین است و اگر لب ستبر باشد و لب بالائین بر لب زیرین معلق دلیل بود بر جهل و نادانی و این اعتبار
از خر گرفته اند و اگر دندانها ضعیف و باریک بود و از یکدیگر کشاده دلیل غایت ضعف و سستی بود و اگر
دندانها بهم پیوسته و دراز و قوی بود دلیل حرص و شریری کند و اگر روی او بصورت روی او بصورت
روی مردم خشمناک باشد دلیل بود بر قوت خشم و غضب و اگر بر روی گوشت بسیار باشد دلیل
بود بر کاهلی و نادانی و این اعتبار از گاو گرفته اند و نیز چون بر روی بسیار گوشت دارد و در رگهای دماغ
از اخلاط و مادهای غلیظ ممتلی بود و بدین سبب روح که سبب حس و حرکت است در آن عروق و مجاری
حرکت نتواند کردن لاجرم فهم و عقل ناقص شود و اگر بر هر دو رخسار گوشت بسیار باشد دلیل بود بر آنکه
صاحبش لطف طبع ندارد و اگر بر روی گوشت اندک باشد دلیل بود بر فکر و اندیشه بسیار زیرا که
اندیشه بسیار سبب خشکی مزاج است و خشکی مزاج سبب قلت گوشت و اگر روی سخت کوچک بود بر تنگی نفس
و دون همتی طبع دلالت کند و این اعتبار از بوزینه گرفته اند و اگر روی سخت بزرگ بود دلیل بر کاهلی
و این را از گاو و خر گرفته اند و اگر روی کوچک باشد دلیل بود بر بدی و پلیدی و دوستی کردن
با هر کسی و این اعتبار از کبک گرفته اند و چون دانسته شد که بزرگی و کوچکی روی پسندیده نیست
معلوم شود که بهترین اشکال او آنست که معتدل باشد و کم افتد که صاحب روی زشت نیکو اخلاق

و خوش خوی بود و صاحب روی خوب بد خلق و بد خوی و از اینجاست که رسول صلی الله علیه و آله فرمود اطلبوا الحوائج عند حسان الوجوه و اگر روی دراز بود دلیل باشد بر آنکه در پنهان دشمنی ورزد و این معنی از سگ گرفته اند و اگر میان گوش و دنبال چشم که بتازی آنرا صدغ خوانند برآمده چون آماسیده و رگ گردن ممتلی دلیل غضب و خشم بود زیرا که آدمی چون خشم گیرد بدین شکل شود کم خنده بودن دلیل کند بر مخالفت کردن مردم و راضی بودن بکارهای دیگران و اگر خنده بلند کند دلیل بود بر ستیزه روی و دراز زبانی و اگر با خنده سعال کند دلیل بود بر حرص زنا و بانگ و شغب و اگر گوش بزرگ باشد دلیل بود بر جهل و نادانی و درازی عمر و نادانی بجهت آنکه گوش خر بزرگ است و درازی عمر بجهت آنکه خشکی بر مزاجش غالب بود و اگر گردن سطبر و قوی باشد دلیل بود بر قوت و دلیری و در این معنی اعتبار از نر کرده اند که هرچه نر بود و از هر نوع که باشد گردنش قوی تر بود از گردن ماده و اگر باریک باشد دلیل بود بر ضعیفی نفس و دون همتی و اگر گردن ممتلی باشد دلیل بود بر قوت غضب زیرا که مردم را در حالت غضب گردن چنین شود و اگر معتدل باشد دلیل بود بر بزرگی نفس و بلند همتی و این را از شیر اعتبار کرده اند و اگر گردن دراز و باریک باشد دلیل بود بر بددلی و این اعتبار از شتر گرفته اند گردن سخت کوتاه باشد دلیل مکر و فریبندگی باشد و این معنی از گرگ گرفته اند و اگر آواز بلند و سطبر باشد دلیل بود بر دلاوری و شجاعت و کرم و اگر انقطاع سخن راند دلیل قوت خشم و بد خوئی بود و اگر سخن آهسته و بدرنگ گوید دلیل بود بر بردباری و خوش خوئی و اگر آواز درشت باشد دلیل بود بر بدهمتی و اگر آواز گران باشد دلیل بود بر حسودی و پوشیدن اسرار و اگر آواز خوش باشد و در او غلبه دلیل بود بر حماقت و جهل و بیفهمی چنانکه گفته اند مشهور است که حسن الصوت مع العقل قلما یجتمعان و اگر موی بسیار و سخت باشد دلیل بود بر قلت فهم و کندی حواس و اگر موی نرم دلیل بود بر نیکوئی طبع و جودت خاطر و اگر هیچگاه باریک باشد دلیل بود بر قوت زیرا که فربه را اتفاق گاهی باریک بود و اگر سطبر باشد دلیل بود بر عفت و پرهیزکاری و اگر هر دو دستش دراز بود چنانکه بزانو رسد دلیل بود بر بزرگی نفس و خویشتن بینی و اگر کف سخت باشد دلیل بود بر دوست داشتن شر و فتنه و لیکن باید دلی و ترس و اگر کف نرم و لطیف باشد دلیل بود بر تیزی فهم و سرعت فطنت و کثرت عقل و اگر کف کوتاه باشد دلیل حماقت بود و اگر کف منکب باشد دلیل باشد بر بجربزبانی در لجوجیت و این اعتبار از زنان کرده اند و اگر قدم سخت و دراز و بسیار گوشت باشد دلیل بود بر قلت فهم و اگر کوچک و لطیف باشد بر بزرگی و فخر کردن و اگر پاشنه باریک باشد دلیل بود بر شر و فتنه و اگر قدم سطبر باشد و رگ دار بود ظاهر دلیل بود بر قلت نفس زیرا که در اغلب قدم مردان چنین باشد و اگر قدم کوچک و لطیف بود دلالت کند بر ضعف نفس زیرا که در اغلب قدم زنان چنین است و اگر انگشتان

پای برهم چسبیده باشد و ناخنها برین صفت بود دلالت کند بر دناءت و شره و بددلی و این معنی از بعضی مرغان اعتبار کرده اند و اگر از هم دور باشد و دو انگشت بهم پیوسته باشد دلیل بددلی بود و این معنی از سمانه گرفته اند و اگر ساق سطبر و بسیار گوشت بود دلالت کند بر ابلهی و بددلی و اگر رگها بر ساق بسیار باشد دلیل بود بر قوت نفس زیرا که نفس نرینه برین صفت اند و اگر استخوان ساق که نزدیک کعب است رگها بر وی ظاهر بود و بسیار باشد دلیل قوت نفس بود و اگر رانها فربه و بسیار گوشت باشد دلیل ضعف نفس بود زیرا که جنس ماده چنین اند

باب دوم

در ترجیح بعضی از علامات بر بعضی اگر آن دو عضو که دال دو خوی مختلف اند متساوی باشند در مقدار باید در حکم توقف باید کردن متفاوت بحسب تفاوت حکم کردن و دیگر آنکه از احوال در وی اعتبار کنند حال مزاج از گرمی و سردی و تری و خشکی همچون احوال سن از کودکی و جوانی و پیری دیگر آنکه احوال خورشید و هوا شهرها و اقلیمها دیگر آنکه احوالی که از زنان و مردان اعتبار کنند و آخر الامر شنیدی بدیگر حیوانات و در حکم این علم سه شرط اعتبار باید کرد اول آنکه چون علاماتی که یاد کرده شد مفید یقین نیست بلکه حاصل از آن غلبه ظن است و شک نیست در آنکه هر چند مرتکب چند علامات و دلالات بیش ظن قوی تر بود و پس باید که بیک دلیل از این دلایل و علامات که یاد کردیم قناعت نکنند دوم آنکه چون اصل در باب فراست در یافتن صور و اشکال و اصوات و تفاوت در ادراک این امور واقع باید که تا نیک تامل نکنند بمدلولات آن حکم نکنند و بمجرد علامات ظاهره قناعت ننمایند نقل است که در عهد حکیم افلیمون که صاحب علم فراست بود و واضع این صناعت پادشاهی بود بعلم و عقل موصوف و بدین داری و پارسائی معروف و این پادشاه بفرمود تا صورت او بر کاغذی نقش کردند و پیش حکیم افلیمون فرستاد حکیم چون صورت را بدید در اعضا و اطراف آثار تامل نمود و گفت صاحب این صورت بزنا کردن رغبتی عظیم دارد چون مردم این سخن بشنیدند از غایت مستبعد شمردند و در این علم معتقد نشدند و حکیم را بطعن نسبت کردند و چون این حال بپادشاه عرضه کردند پادشاه وزیر حکیم عجب داشت و در علم او اعتقاد داشت بفرستاد و بخواست حکیم آمد و او را گرامی داشت و گفت هر حکم که بر صورت من کردی حق است و من بدین صفتم لیکن من بعلم و عقل و ریاضت خود را از کار بد باز داشته ام سیم آنکه چون دلایل مذکوره بعضی معارض بعضی شود چنانکه در شخصی دلیل شجاعت و دلیل بددلی باهم

باشند ترجیح
بعضی بر بعضی
توان کرد

کرد برد چنین که بالا مر
از دو کرشته الط
یاد کرده باشد و با
اعاست شرائط
باید که تجربه بسیار کرده باشد و علم نجوم
نیک داند تا نا بقرات گوا
کب و طبایع
و منسوبات بهر یکی
از آن شد
سه
[illegible]

که آن شعب و اقسام بسیار دارد و بتحقیق بیشتر صفتها و رواج یکی ما از آن جمله برای پنج نوع
از آن در پنج فصل ایراد کنیم ان شاء الله تعالی **فصل اول** در معرفت که اغراط الدواب خوانند
بدانکه استدلال بکمیت اعمار اسبان به دندان کنند و چهار دندان پیشین اسب دو زیر و دو بالا
که آنرا ثنایا خوانند از ولادت او تا دو ماه بر آید و چون از دو ماه بگذرد و چهار دیگر که آنرا رباعیات
خوانند بر آید پهلوی هر یکی از رباعیات یکی که آنرا انیاب خوانند پس چون شش ماه رسد دوازده
دندان او بر آمده باشد لیکن هیچ یک سپید نباشد و در ماه هفتم دو ثنیهٔ زیر سپید شود
و در ماه هشتم بالا و چون تمام سال رسد همه سپید شود و بر آن سپیدی باقی مانند تا آخر سال دوم
بعد از آن بزردی میل کنند تا سال سیم و گاه باشد که در سال چهارم آنها بیفتند و در سال پنجم انیاب
چهارگانه بیفتند و بجز این دوازده دندان دیگر که بعد از آن پیش رسد چنانکه مجموع دندان
بیست و دو باشد گاه بود که در شش سال بر آید و گاه باشد که در چهار سال و گاه باشد که در پنج سال
و چون در سال ششم رود در اطراف ثنایای او خطهای سیاه باریک پدید آید تا شش سال تمام شود
چون در سال هفتم رود میل آن خطها در رباعیات نیز پدید آید و چون در هشتم رود میل آن
در چهار دیگر که بعد از رباعیات اند هم پدید آید و چون در سال نهم رود سیاهی که در ثنایا بود برود

و جای آن

و جای آن خطوطی بزرگ عسل مانند بزردی و سرخی پدید آید و چون سال یازدهم رسد سیاهی که در
رباعیات بود هم برود و جای آن هم خطوطی بزرگ عسل پدید آید و چون در سال دوازدهم رود آن
خطها که در ثنایا بود برنگ عسل زایل شود جای آن خطها سفید که در دندانها زردی باشد پدید آید و بعد
از آن علامات چند است که ادراک آن و استدلال بر آن صعوبتی تمام دارد و از آن اعراض کرده
شد و صورتی چند از معالجات او آورده و اگر اسب را بیمار نیک کنند و علف بسیار دهند
و لاغر آن بر دلها هر بگردد و فربه نشود و قدری پنج خرس را بگذارند و با شراب کهنه و آب بجوشانند
بنهند و او را بدان حقنه کنند بعضی که در درون او باشد برود و زود فربه شود و اگر دو رطل
و نیم روغن گاو یا گوسفند را همچندان خردل کوفته در حلق او ریزند هم نافع بود و اگر کسی
خواهد که اسب یا چهارپای دیگر را فربه کنند پوست [illegible] تمام و با جو بیامیزد و بدهد که بغایت
فربه شود و از امراض ایمن باشد و اگر برشکنند روز شیره تازه و روغن زیت و آب رازیانه
و شراب کهنه از هر یکی دو رطل در حلق او ریزند زود فربه شود و آن فربهی بماند و اگر هم رطل بول
کودکان در بینی او ریزند همین خاصیت دهد و اگر اسب را اسهال باشد انگور شیرین او را سود دارد
و اگر اصل کبر را خشک کنند و بکوبند و با جو بیامیزند و بدو دهند نافع آید و اگر سعال مستحکم شده
باشد [illegible] بود اصل [illegible] را بکوبند و بجوشانند و بروغن زیت بیامیزند و یک درم
حلتیت سوده بر او اندازند و در حلق او ریزند و اگر [illegible] باشد بآن اضافت کنند و آب
کشنیز تر بهتر باشد و اگر بول نتواند کرد دست خود را بروغن چرب کرده در دبر او کنند و در حال
بول بکند [illegible] و اگر اسب را در [illegible] رسیده باشد
[illegible] و کبر از هر یکی دو درم بکوبند و در دبر او کنند تب او زایل شود و اگر کتیرا [illegible]
و جاوشیر از هر یکی دو درم بکوبند و در بینی او ریزند هم نافع بود و اگر اسب را [illegible]
باشد آن [illegible] روغن [illegible] زایل شود و اگر دو درم [illegible]
[illegible] بگذارند تا همچو نقطه سیاه شود و در آن موضع [illegible] هم
نافع بود و اگر از بینی اسب [illegible] آید [illegible] از هر یکی دو درم [illegible]
و [illegible] بیامیزند و [illegible] و در بینی او ریزند نافع بود و اگر [illegible]
[illegible] آن موضع [illegible]
[illegible] و آنرا با آب بجوشانند و [illegible] طلا کنند هم نافع بود و اگر [illegible] باک نشود قدری [illegible]
بر آن [illegible] طلا کنند [illegible] و اگر [illegible] دهان [illegible]
[illegible] کنند [illegible] ببندند

نیک شود و اگر ورم اورا اسب هم‌چون یا باب سلق مطبوخ یا سرکه ترش و نمک طلا کنند و در آنجا مالند چند اگر
خون روانه شود و بعد از آن قدری خون گوسفند بجهت وی را بر آنجا ... کنند و اسب را در خشک ... دارند و روز دوم
قدری فرول را بکوبند و بعسل عجین کنند نیک شود و اگر فرول را نرم کنند و بعسل بیامیزند و بر آنجا اندازند و روز
دوم قدری دنبه را بگدازند و بگذارند گرم گردد سپید کوفته بر ور بریزند و در آنجا طلا کنند نافع آید نوعی دیگر از برای
شقاق بجهت پوست شکاف را با نوره باشند و بول عجین کنند و در آنجا بنهند زود نیک شود و اگر فقط
سنگ را با ورق ... و اجزای جنس وی لب بنهند و نیمه جزو اشنان ... کنند و ... بکوبند و بر ترش
اسب یا استر با خرانه از نند نیک شود و اگر لشت اسب یا چهار پای دیگر را آنکه باشد ارد و پاک را اگر
ترش جمع کنند و بر آنجا نهند نیک شود و اگر بر ریش او گوشت زاید بر آمده باشد عدس را بکوبند و بر بریزند و بر آن
گوشت زاید ریزند تا آن را زایل کند و اگر در چشم او سپیده باشد قند ... را با ... خشک
کرده لب بنهند و بگیرند ... و در چشم او بریزند نافع آید و اگر از درد شکم و در زحمت باشد ...
فلفل بستانند و در ... لب بنهند و در بینی او دمند نافع آید و اگر از سرد کی پای در زحمت باشد روغن ... ماند
در حافر او مالند نیک شود **فصل دوم** در احوال مرغان شکاری گفته‌اند و بهترین **بازها** آن است که سر او
بزرگ باشد و گردن او دستبر و چشم او ... و سوراخ گوش در ... و کنار گان ... فراخ و گوشت سخت
و جثه بهین و گوشت را نهاد و محکم باشد و ... نیک ... و ... و چنگال او سیاه و خطهای ... سینه
او بود دستبر باشد و غذا بسیار خورد و ... از او جدا شود قوی باشد و ... از دو اگر بر این صفتها در
... سیاهی غالب باشد ... بود و اگر زبان او سیاه باشد بر خوش ... او دلالت کند
و بهترین بازها و بینه آن باشد ... او بزرگ باشد و ... بزرگ و سر او کوچک و چشمهای او فراخ
و ... دستش دراز و چنگال با قوت و اگر در شکم او ... باشد ... آن ... و درد
بود و علامت آنکه ... باشد و در او ... بود و ... و ... ماندن ... زردی
علاج آن است که تخم سپندان در ... دوغ بر گوشت ... کنند و بوی دهند تا نفع زایل کند و گوشت ... بک
و بچه او دهند و ... کوچک ... گرده و باید که آن را با استخوان ... گوشت خرگوش ... در آن
احتراز نماید و ... باشد و در ... گرسنگی ... است که اگر باز ... بسیار کنند چون از ماه ... سیزده
با شانزده روز بگذرد و ... از آنچه ... بود ... بدهند و بعد از آن ... گوشت ... گشته باید
کم کنند و اگر در چشم باز سپیدی باشد علاج آن است ... مقدار ... و ... را بکوبند ... دانک ...
... چون ... ساعت بگذرد ... در چشم او کشند ... سه روز تا زایل شود و اگر باز از
... رنجور ... و مقدار ... جوز هندی کوفته بر گوشت ... بریزند و بدو دهند و او را در سایه ... و آب
... تا ... او کمتر شود **فصل سیم** در قلع آثار ... سپید ... بیالایند سرگین استر را تر کنند و جامه را بدان
بیالایند ... بگذارند و روز دوم بشویند پاک شود و اگر نیکو گردد ... کنند هم پاک شود و اگر زعفران ... بر جامه
افتد بوره

افتد بوره و صابون و آب گرم بشویند پاک شود و اگر موم بر جامه افتد اول او را بروغن گاو
بیالایند و بعد از آن آب با قلا گرم کرده بشویند و بعد از آن آب صابون پاک شود **و اگر**
جامه تاب انار ... بیالایند با اشنان و ... چوب بشویند پاک گردد و اگر بر جامه ...
کهنه مانده باشد ... گرم کرده ... شود و اگر سرگین کبوتر با آن اضافت کنند بهتر باشد
... و نمک بشویند یا زهره گوسفند پس بصابون و آب سرد و یا سرکه و اشنان چو
... پاک شود **و اگر** بر جامه ... روغن ... شود ... سوخته برد و ... بود ... از
آن باشد و بهتر از همه ... نمک سوده ... **و اگر** روغن گاو باشد ... کوفته و اشنان
و صابون پاک شود ... و ... جو اگر روغن کنجد باشد اول ... و بعد از آن
آب ... بشویند پس آب صابون پاک شود **و اگر** روغن چراغ باشد ... گرم ... بشویند
و بدان بشویند و بعد از آن ... پاک شود و اگر زهره گوسفند بشویند ...
خشک کنند و بعد از آن ... سرگین گوسفند ... هم پاک شود و اگر ...
و ... اشنان کوفته بشویند پاک شود **و اگر** خواهند ... پاک شود ... نمک سوده
بر ... و بعد از آن چیزی گران بر ... روغن بر ... هر ... همین باشد **و اگر**
خواهند ... رنگ نگیرد ... و ... و اگر سپیده تخم مرغ را با روغن بگذارند و بگوشند
... که باشد ... بیالایند رنگ نگیرد **و اگر** جامه ... بیالایند روغن ... را
گرم کنند و جامه را در ... و بعد از آن بصابون بشویند و اگر ... بر جامه افتد سرگین
... بشویند و جامه را بدان بشویند پاک شود **و اگر** قطران باشد ... گرم کرده بشویند
پاک شود **و اگر** انگور باشد ... و صابون بشویند و اگر ... باشد ... سرگین استر بیالایند
... و ... بصابون بشویند **و اگر** آب ... باشد ... ترش ... و بعد از آن آب گرم
و آب ... بشویند **و اگر** آب انگور باشد ... بشویند **و اگر** پوست جوز باشد اول ... ترش
... و بعد از آن آب بشویند **و بهر ... خود** که باشد اگر آب سرگین کبوتر ... بشویند
پاک شود **و اگر** آب هلیله باشد ... با اشنان و ... کوفته ... و جامه را بدان بشویند پاک
شود **و اگر** حنا باشد آب سرگین کبوتر بشویند و ... بوی خوش ... پاک شود و
فصل چهارم در ... و این ... ترین ... طبیعت ... و اول ... که ابرد

تعالی و تقدس
... علیه
السلام را
تعلیم داد این

بود و بتحقیق اکثر اهل علم و صناعات متقدم که نظام عالم و بقاء بنی آدم بدان منوط است این
دکو بند محقق که برآدم نازل شده بیشتر بهترین علم بوده و حکما درین شیوه تا بتصنیفات مطول
کرده اند و شرح و بسط کما ینبغی داده اند و اشکال و صور اشیا رو بنباتات کشیده و احوال

زراعت و اوقات و کیفیت
و استخراج قنوات و تدبیر
تدبیراتی که درین حرفت
بدان احتیاج افتد
نموده و درین کتاب
هم بر سبیل ایجاز از آن
اشارت افتاده انشاء الله تعالی

بدانکه اصل نباتات اگر حب بوده باشد آنرا تخم خوانند و اگر نواة شجر و هر یکی ازین بواسطه
قوتی که در وی نهاده شده که ایزد تعالی در وی تعبیه فرموده چنانکه در تحت تربی دیگر درخت بخت
کمال رسد و از برای بقاء نوع محافظت اصل خود کنند و هو قوله عز من قائل ان الله فالق
الحب والنوی یخرج الحی من المیت ویخرج المیت من الحی و بیشتر درختان بزرگ را ثمره نباشد
بواسطه آنکه ماده با صل درخت
مصروف شود و کمتر درخت
جوز که ماده او چون
قوتیست بعضی با صل
مصروف شود و بعضی
بثمره و او بیشتر

در بالا بار ده باشد و صاحب علم فلاحت آورده است که اگر جوز را بشکنند و قشر او باز
باز کنند چنانکه زخمی بآن نرسد و آنرا در ریکوتی با کاغذ با برگ چنار پیچند و بکارند جوزی که از آن
درخت باشد پوست او همچو کاغذ باریک باشد **واگر** جوز را در بول کودکی که کمتر از پنج روزه
باشد منقوع کنند
و بکارند و زندگی
خاکستر بیرانی افشانند

پوست ثمره

پوست ثمره او چنان باریک باشد که بدست از هم باز رود **واگر** در حالت زرع جوز
برگ گل و زنبر او در بیزند ثمره او بزرگ باشد **و گفته اند** که جوز را بهر چه دهی کنند بکنجد
الا لطیفتر که بکیرد و ثمره او بغایت خوب باشد و چون خواهند که درخت **انجیر**
کارند اگر انجیر را در میان آب نمک نهند و بعد از زمانی بیرون آرند و بگیرند و در سرگین
گاو نهند و بعد از آن بکارند انجیر بغایت خوش طعم و شیرین باشد **واگر** با آب زیتون
او را آب دهند همین خاصیت دهد و اگر زیر درخت انجیر عفص بکارند ثمره او نیفتد
واگر خاکستر چوب انجیر را
در بستان بیفشانند
هر کرمی که باشد
هلاک شود و اگر
بوقت نشاندن
درخت **سیب**

در زیر او فضله آدمی و خوک بنهند رنگ سیب آن درخت بغایت سرخ باشد **واگر**
در حوالی آن عنصل بکارند کرم در ثمره او نیفتد **واگر** هر روزی شراب کهنه درخت سیب
را سقی کنند و بفضله تر کنند شکوفه او نریزد و ثمره او خوش طعام باشد چون درخت **انار**
نشانند اگر در حوالی او آس بکارند قوی شود و ثمره بسیار دهد و اگر بوقت نشاندن او در
مغرس حسل فرو ریزند
انار شیرین باشد و اگر سرکه
فرو ریزند ترش
واگر خواهند که
انار از درخت
نریزد و آفتی نرسد

مرقشیشا مکری برشاخ او بندند **واگر** سماری از زر و در زیر ساق او دفن کنند همین فایده دهد و انار
منشق نشود **واگر** خواهند که دانه انار استخوان نباشد زیر شاخ فرس او را بشکافند و درون او را
از مغز پاک کنند و آنرا بکیاهی که آنرا بجوی برود بخوانند بکیاهی دیگر استوار ببندند و بکارند و او را
او همه آب باشد و اگر خاکستر حمام را با آب بیامیزند و در بیخ او فرو ریزند و آن دانه انار بغایت سرخ باشد **واگر**

خواهند انار ترش شیرین گردد اصل درخت را ظاهر کنند و آنرا بشکافند و خوک گه کنند و بول
او نفع دهند و چنانکه بود کاک پر کنند ترشی او برود و گویند عدد انار که درخت
حلقه یک بار باشد درخت زیتون درختی مبارک و بسیار نفع است و صاحب فلاحت اول
است که با وجود زیر درخت زیتون خاک بسیار باشد هر چند خار بود بیشتر باشد و بسیار نفع
او بیشتر باشد درخت انگور بسیار نفع تر از همه درختان باشد همه درخت خرما که بیش
بعضی نفع آن بیشتر باشد و اگر خواهند که درخت انگور قوی اصل و سریع النما باشد
و ثمره بسیار دهد شاخ او را از درختی ببست نهند که آنجا نباشد و در سال اول او را بیشتر نشانند و سرها را
در سه یا چهار کار ببرند و اگر
در انگور او جوی از بلوط
دیا کاه بریزند اصل او قوی
شود و اگر انگور را بریزند
زود بزرگ شود و اگر
پوست او را در آنجا خشک کنند و چیزی
از سقمونیا در آن آمیخته
انگور او اطلاق قوی کند

و اگر شاخی از انگور سفید و شاخی از سیاه و شاخی از سرخ ببستانند و شکافته چنانکه پوست آن بود
و بعضی را بعضی الصاق کنند و بنشانند بعد درخت انگور سرخ و سفید و سیاه بار دهد و اگر خواهند
که انگور سفید سیاه شود حوالی درخت او را حفر کنند و نفط در آن بریزند سیاه شود و اگر
محل را که شاخ او هست با ضفدع آلوده کنند و شاخ او را که خواهند بنشانند بدان برند و بنشانند
هر گز کرم در آن نیفتد و اگر بر بالای او را دود دهند چنانکه بجمیع شاخ او رسد و بعد از آن ثمره درخت
بر او بریزند از آفت
سرما ایمن باشد
دیگر گفته اند
که اگر در سه الکرم را کتان
آب بیت که از شاخ او بعد از
قطع چون منقطع شود جمع
کنند و بنهان در خورکس دهند که از شراب نشکیبد او دیگر شراب نخورد و بنوعیت دشمن دارد و اگر

خواهند

خواهند دو انگور در یک بار باشد پوست او نیز همان کنند که در انار گفته شد و گویند اگر دانه
کدو در میان دانه انگور نهند و آنرا محکم کنند هر انگوری که از آن درخت باشد شبیه به کدو باشد
بود برآب و اگر خواهند
که انگور تازه بماند خوشها
انگور را در میان جو نهند
چون تازه باشد و خشک نشود
و اگر خاکستر برگ کدو در زیر در
خت بریزند ثمره بسیار

و هیچ از ضعف نشود و اگر درخت او ضعیف باشد برگ کدو بپوشانند قوی شود و در ذیل سرما
از دوح کند و اگر گل درخت کدو را اگر چه بعضی از زیر درخت تنها نهند او بزرگ شود و اگر
ترنج را طلا کنند همه سال تازه بر درخت بماند و نیفتد و بزرگ شود و اگر ترنج او را به درخت فرهاد
که ان نوشته باشد درخت انار پیوند کنند ترنج او بغایت سرخ باشد و اگر ترش در زیر درخت
نارنج بکارند چو حنظل
بگلابه خاک
شود و چون
گفته از احوال اشیاء
یاد کرده شد به
بکیفیت زرع حبوب
نیز اشارتی کرده شود

بدانکه اهل ارباب در فلاحت معرفت زمین و رعایت وقت زرع است و در معرفت
زمین وجوه بسیار گفته اند از جمله آنکه و اگر خواهند بدانند که زمین نیک باشد یا نه جایی مقدار
دو گز فرو بریزند و قدری گل
از آن در آب اندازند
زیرا که بود نکال برآ
سطح بر دو است
در زمین را کف

کرده‌اند و گفته‌اند که تخم در زمین سنگ نشانند و هر درختی بابد دور نه از اول ماه پیش بعضی بهتر بود
واگر زمین ضعیف باشد و دخل کم دهد سرگین مرغان با تخم آمیخته کنند و در زمین اندازند
سبب قوت و زیادتی دخل شود خاصه سرگین کبوتر اما اگر تخم خشک در زمین اندازند و زمین
نمناک نباشد سرگین کبوتر با آن تخم نشاید انداخت چه از غایت حرارت تخم را بسوزاند
لیکن اگر نمناک بود نیک باشد واگر خواهند که علفها را که در میان غله باشد پاک کنند گفته‌اند اگر وقت
طلوع سنبله با جدی با دلو بپرند دیگر برنیاید اما باید که ماه در حی بود واگر خواهند که خربزه شیرین
باشد تخم او را پیش از آنکه بکارند در میان شیر دخل هند چندانکه اثر هر دو در تخم ظاهر شود
و بعد از آن بکارند خربزه
آن بغایت شیرین
باشد واگر آن تخم را در میان
شاخ اشتر خار با جاج و آن
خاریست که ترکان درو
نشینند نهند چنانکه اهل خوارزم

کنند و بکارند شیرین تر باشد واگر خواهند که خیار بغایت دراز شود ظرفی را که سرش فراخ باشد
پر آب کنند و نزدیک خیار چنانکه میان او و میان خیار چهار انگشت باشد نهند چندانکه خیار بدو
نزدیک میشود و درازتر میرسد تا بغایت دراز شود واگر تخم او را معکوس نهند ثمره بسیار دهد
واگر تخم او را مغز در میان
شیر دخل نقوع کنند
و بکارند خیار شیرین خو
ش طعم باشد واگر
خواهند میوه از همه نوباوه
خیار بیارند تخم او را در دی
ماه در آبخانه ظرف بزرگ بکارند

و هرگه که آفتاب گرم می‌شود بیرون آرند و چون آفتاب فرو میرود بجای گرم نقل میکنند و بر وقت
آب میدهند و نگاه میدارند تا زمستان بگذرد و بعد از آن زمینی از برای آن مهیا کنند
و آنجا بکارند بزودی بزرگ شود و ثمره دهد واگر خواهند که ترب بزرگ شود چوبی بزمین فرو برند
مقداریکه

مقداریکه خواهند و چون بیرون آرند تخم ترب ناگاه بجای او نهند و بر بالای او سرگین
بریزند بمقدار آن چوب که غایب بوده باشد دراز شود واگر تخم او را بعسل نقوع کنند
و بکارند ترب شیرین باشد و تخم شلغم نیز هم چنین واگر تخم شلغم را که سال برآمده
باشد بکارند کرنب برآید و تخم کرنب نیز همچنین واگر شیر را در ایامی که قمر تحت الارض باشد
بکارند آنچه نباشد واگر
تخم بادنجان را بوقتی که کارند
پوست باز کنند و بکارند
بادنجانی که برآید نیک باشد
و باید زمین درو وقت وزرع
او نمناک نباشد و هرچه

تخم او را در زمین بیشتر فرو برند قوی تر و بهتر باشد واگر خواهند در دقتی دراز شود که ثمر با
فرو رفته باشد شیرین و خوش طعم بود واگر تخم خیار را یکجا دیگر بجا برند و بکارند آن مجموع از آفت
گرم ایمن باشند و تخم خرچرهم همین فایده دهد واگر تخم کاهو را پیش از آنکه بکارند در میان
نگاه نهند تا بوی آن گیرد و بکارند هیچ آفت بدو نرسد **فصل پنجم** در ادراکات
کونیه بعضی از اهل طبایع در وقت افزودن ماه گوسفندی بکشند را بگشنند و از شانه
او استدلال بروفایع امور و احوال سال کردندی و آنرا حجت دانستندی و آنرا با علم نجوم برابر دا
شتندی اما اکنون علما
بدان التفات نکنند
و از قبیل کهانت صرف
شمرند چه اصل که اعتماد را
شاید نداردو
آن هنید برانکه برشانه
بود گوه خواهند پس اگر از
برای مال و سود و زیان

احتیاط کنند و اگر سیاهی بینند دلیل افزودن مال و کند غذایی بود و بسیاری علف و چهارپایان واگر
بسپیدی آمیخته باشد گویند دلیل نقصان آنست واگر در پس کوه اثری که بنهر و بکثرات سیاهی باشد

گویند دلیل بی‌نظیری است از لشکر و جستن باد؛ اما اگر سیاهی اندک باشد زیادتی خطرها
نهند و اگر بجای سیاهی سرخی باشد گویند دلیل خون ریختن است و در آن لشکر دشمن را اگر
دیده شود جائی که خاکی و دارو سیاه بود گویند دلیل آبادانی و شادی است و اگر در روز رنجها در اثر بود که
باشد گویند دلیل است بر خرابی و فتنه و اگر در جای سوراخی باشد گویند دلیل است بر آنکه کسی
از اهل خانه او زنده کاشی به کند و اگر از شب تا جائی که فراخ است [illegible] قدری سیاهی باشد گویند
دلیل است بر رسیدن غایب به سلامت و اگر سپیدی باشد گویند زحمت بدو رسد و اگر بر کناره
شانه سوراخ خرد باشد گویند دلیل قحط و تنگی سال بود و اگر بر کناره شانه بمقدار دو انگشت سیاهی

باشد گویند آن سال باران
بسیار آید لیکن طعام تنگ
باشد و اگر سیاهی اندک باشد
اما بهار رسد گویند در آن سال
برف و باران در بهار بسیار باشد
و امثال این کلمات بسیار گفته‌اند

گفته‌اند اما چون پیش اهل علم اعتباری ندارد در آن اطناب نرفت والله اعلم بالصواب

فصل ششم

در اختلاج سبب اکثری در اختلاج آن بود که ماده ریحی در موضعی از مواضع بدن محتبس شده باشد
و طریق خلاص جوید و بواسطه آن از عضو و از آن موضع حرکتی محسوس شود و این معنی چون از طبیعت
بحسب ضرورت اتفاق افتد آنرا در وقایع چندان اثری باشد اما چون بعضی آنرا اعتبار کرده‌اند و از آنجا

بوقوع حوادث استدلال ساخته
و احکام بسیار نوشته چنانکه بعضی
مردم بوقت حدوث آن رجوع
بآن احکام کنند لاجرم خواستیم که این
کتاب از آن خالی نباشد بدانکه

و اگر کسی را نارک سر از جانب راست بجهد گویند بزرگی پیوندد و اگر جانب چپ باشد چیزی بدو رسد
و اگر پس سر از جانب راست بجهد با قومی خصومت کند و اگر جانب چپ باشد سفر کند و اگر
ابروی راست بجهد از عمل معزول شود و اگر چپ باشد شادی بدو رسد و اگر گوشه چشم راست
بجهد مقصود حاصل شود و اگر چپ باشد با کسی خصومت کند و ظفر او را بود و گفته‌اند که بدو چیزی رسد و اگر مژه

بالائین

بالائین از چشم راست بجهد غایبی بدو رسد و روزی حلال یابد و اگر چشم چپ باشد رسیدن غایب بود و گر حیلت بود و اگر همه چشم
راست بجهد غم و بیماری بود اما زود نیک شود و اگر چپ باشد شادی و خرمی بود و اگر دیده راست بجهد در زبان
مردم افتد و اگر چپ باشد روزی حلال بود و اگر رخ را و از جانب راست بجهد عزت و جاه و شادکامی بود و اگر
چپ باشد پشیمانی و خجالت از کرده خود و بعضی گفته‌اند رسیدن غایب بود یا زن خواستن و اگر میان روی راست
بجهد فرزندی بود خجسته و با سعادت و اگر چپ باشد دولت و مرتبه و اگر همه بینی بجهد توانگری یابد و اگر دیوار
بینی از جانب راست بجهد مهتری یابد و اگر چپ باشد غمی بدو رسد و اگر سر بینی از جانب راست بجهد
بیماری باشد با سلامت و اگر [illegible] از جانب چپ بود شادی و اگر همه سر بینی بجهد غمی بدو رسد
از مرگ کسی و اگر لب بالا بجهد غایبی با خبری از دور برسد و اگر زیرین باشد دشمن را قهر کند و اگر
زبان بجهد در جنگ و خصومت افتد و در میان گفته‌اند مراد رسد و هرچه گوید قبول افتد و هندوان
گفته‌اند که دوستان او بسیار شوند و اگر زنخ بجهد کسی او را جنگی بود کند و اگر گردن بجهد مال و نعمت یابد و اگر
از جانب راست بجهد بر نخ و اگر چپ باشد با رنج و اگر دوش راست بجهد مرتبه او بلند گردد و امر
دف کند و اگر چپ باشد شادی و عیش و اگر چپ باشد شادی [illegible] و اگر هر دو بجهد خصومت
باشد و اگر کتف راست بجهد مهتری و توانگری یابد و اگر چپ باشد بجنگ گرفتار گردد و اگر بغل راست
بجهد غمی بدو رسد اما زود رفع شود و در میان گفته‌اند او را اسیری آید و هندوان گفته‌اند
بر دشمن ظفر یابد و اگر چپ باشد کم شده باز آید و اگر ران راست بجهد از قبیل مال شادی بدو رسد
و اگر چپ باشد زحمت و رنج و اگر ساعد راست بجهد بر دشمن چیره گردد و مراد رسد و اگر چپ باشد
بزرگی و نعمت و اگر کف دست راست بجهد خواری بدو رسد و در خصومت افتد و اگر چپ باشد
در طلب رزق زحمت بیند و اگر بعضی از پهلوی راست بجهد سخن خوش شنود و اگر همه بجهد زیانی بود و اگر
[illegible] راست بجهد بدو کسی رسد و اگر چپ باشد چیزی سلامتی بود و اگر میان سینه بجهد عزیزی که غایب
بوده باشد بسلامت برسد و اگر از سوی راست باشد خصومت بود و اگر چپ باشد زنی بخواهد یا دشمن غالب گردد
و اگر همه بجهد از طرف پادشاه بشغلی موسوم گردد و اگر پستان راست بجهد دلیل تمام بجهد گویند سماع نیز بود و اگر چپ باشد
دلیل نیکی و دولت و صحت [illegible] بجهد دلیل بیزاری بود و اگر ناف بجهد دلیل شادی و توانگری و اگر ران راست بجهد خانه
بسیار بدو رسد اگر چپ باشد عزیزی که غایب باشد بیاید فرزند شود و اگر ساق راست بجهد در فراغ شود و اگر چپ باشد
چشمش محنت و شنعتی [illegible] شود که اول جدا رفت از معرفت الفاظ و دلالت آن و دوم
از معرفت [illegible] و هندوان این هر دو علم را [illegible] و هر که در این هر دو [illegible]
آنرا [illegible] خوانند [illegible] و گویند [illegible] این هر دو [illegible] است و [illegible]
[illegible] و گویند [illegible] است و [illegible] که مرد در [illegible] است و [illegible] از برای حاجات بدر آن [illegible]
روند و بعضی دعوی کنند که [illegible] و هر روز [illegible] آن ولایت خورد [illegible]

[illegible]

فصل اول

[illegible]

فصل دوم

[illegible]

[illegible]

فصل اول

[illegible]

فصل دوم

[illegible]

بهمان باشد و هیچ رنگی نشود یک قدح آب و آنرا بگیرند و قدحی دیگر کنند آب دیگر و در دریا بر آفتاب آب زلال در آمیزند در قدحی دیگر ریزند
نا زبیخ ... سوده و آب آن قدح همچنان صافی باشد **کوبتل** اگر ... چیزی بکوبند و در آب ریزند و در پیش ... کنند چون ... دیگر
... شده ... کرده دیگر ریزند همچو شراب ... بیرون آید ... خشک ... و در سر ... زنند در حال شراب شود ...
... شراب ... چنانچه ... سپید شود و ... رنگ ... بجنبانند ... و هیچ چون شود
... اگر خواهند ... برند ... آب گرم ... چون قوت بگیرد **واک** خواهند که ... سرخ ...
... از رسن ... باشند و ... گرم کنند ... آن رسن را ... کنند ... چون برآن خشت
نهند و چون خشک شود ... کنند و ... آن رسن سست شود ... چنانکه ... و لوان ...
... بس ... شود و ... بسیار ... باشد و ... آب ... کنند ...
... سنگ ... کنند ... آتش ... کنند ... آب ... زنند آن سنگ ... شود ...
باشد و الله اعلم بالصواب

اقسام علوم سامیه هست که آنرا سیمیا خوانند

و آن علمی است که انسان ... بران ... مخالف عادت ... باشد ... وصول ... این صناعت
... و اهل ... و ضلالت ... جهال و اهل ... اما ... بزرگ ... و حکم
من ... الجهال علی ... و من ... المستوجبین ... در فصل چند ... کتاب ...
علم ... **فصل اول** در فضیلت و شرف این علم
... آنکه ... جامع است ... کمال لذت و کمال قدرت ... بسبب ... کمال شود ...
... و فضیلت ... نهایت ... علوم است ... این علم ...
... عالم ملک و ملکوت ... روحانیات ...
... این علم ...
... فاعل ... روحانیات ...
... جسمانیات ... روحانیات
... جسمانیات ...
...
...
...
...
...
...
...

رفتند ... بود ... آب ... زیادت گشتی چنانکه ... آنکه ... ششم آنکه ...
بود که ... علم ... مهارت ... بر قوم ... وقع ...
... نقل است ... حکیم ... گفت
... مریخ ... حکیم ...
... مریخ ...
... ملک ... مریخ ... ملک ...
... مشغول ...
...
... ملک ...
...
... مریخ ... آفتاب ...
...
... مریخ ...
...
...
...
...
...
...
... مریخ ...
... مریخ ...
...
...
...
...
...
... **فصل دوم** در ...

اهل این صناعت رعایت پانزده شرط واجب دانند **اول** نفی شک و ریب از عمل چه با شک و تردد هیچ اثر ظاهر نشود [illegible]

[illegible]

دوم [illegible]

[illegible]

سیوم [illegible]

[illegible]

چهارم [illegible]

[illegible]

پنجم [illegible]

[illegible] خیر ما یعمل به العامل ما یخفی عن عیون البشر و یشرق فی الشمس عن عیون الناس حادثة بوجها نیها ارواح [illegible] **ششم** [illegible]

[illegible] **هفتم** [illegible] **هشتم** [illegible] **نهم** [illegible]

[illegible] **دهم** [illegible] **یازدهم** [illegible]

[illegible] **دوازدهم** [illegible]

[illegible] **سیزدهم** [illegible]

[illegible] **چهاردهم** [illegible]

[illegible] **پانزدهم** [illegible]

[illegible] **فصل سیوم** [illegible]

[illegible]

به فوق مشرق رسد تمام کند و چون از صورت فارغ شود نقطه‌ای از زر خالص در آن ثقب [illegible] حاصل کند و چون آفتاب به همان حالت
عود کند [illegible] و نگین را [illegible] ترکیب کند پس انگشتری [illegible] زر و سفید [illegible] پاک باشد [illegible]
[illegible] برج [illegible] هفت شب تبخیر کند [illegible]
[illegible] هفت شب بکند و غرض حاصل شود [illegible] در چشم مردم [illegible]
[illegible] سلاطین [illegible] **فصل دیگر** هم [illegible]
[illegible] وسعت رزق و حسن معیشت چون مشتری [illegible]
[illegible] میزان [illegible] قوس [illegible] مشرق [illegible]
[illegible] فوق الارض [illegible]
[illegible] مشتری [illegible] نقش کند [illegible]
[illegible] هفت شب تبخیر کند [illegible]
[illegible]
[illegible] **فصل دیگر** هم [illegible] آفتاب [illegible]
[illegible] سرطان [illegible] عقرب [illegible]
[illegible]
[illegible] صورت [illegible]
[illegible] آفتاب [illegible] تمام کند [illegible]
[illegible] فرع
[illegible] تبخیر کند [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **فصل دیگر** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

بعلی از دوازده [illegible]

[illegible] طالع کند [illegible]
[illegible]
[illegible] **فصل دیگر** هم [illegible]
[illegible]
[illegible] طالع [illegible] آفتاب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **فصل دیگر** [illegible]
[illegible] سرطان [illegible] سنبله [illegible] میزان [illegible]
[illegible] مشتری [illegible] زهره [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **فصل دیگر** [illegible]
[illegible] حمل [illegible] جوزا [illegible]
[illegible] سنبله [illegible] میزان [illegible] عقرب
[illegible] زهره [illegible] آفتاب [illegible]

[illegible]

[illegible]

... ايها الملك الكريم والسيد الرحيم مرسل
الرحمة ومنزل النعمة فاتح السعادات ومحصل المرادات ناظم مصالح البلاد ومعطى مناجح العباد
المتحرك بالحركات الابدية التى هى اسرع حركات الكواكب لاجل استحفاظ الاجناس واستبقاء
الانواع المفيض على كل انواع الاستطاع جامع الانوار الكواكب [illegible] والمعطى للانفصالات العلوية
وفاتلها المتفرد بتقسيم فلك منازل ثم جعل حلوله فى كل واحد منها سبيل النوازل مناظر كل ثابت فى
سيارة [illegible] من اطوار مدارج الكواكب [illegible]
طبيعة عناية للسافلات وعناية الكائنات من المنزل الى التربيع الاول طبيعتك الماء ومنه الى التربيع
الثانى طبيعتك الهواء ومنه الى التربيع الثالث طبيعتك النار ومنه الى المحاق طبيعتك الارض منزل
الامطار ويكون الفلقة فى معادن الاحجار مفتق الانهار مربع النبات والحيوان مزين الاحسان
المؤيد من عين العظيم العليم القدير اللطيف الخبير جلت عظمته وعلت كلمته تنقش المواد العنصرية بما
النقوش الروحانية وتصور النطف الانسانية بالصور [illegible] واحسن الانسان الى الاشكال
واحسن الخطاط [illegible] العلم والسخاء والطافة التى [illegible] بجمالك وتقصر عن ملاحظة جمالك
وكيف لا وانت خليفة النير الاعظم وواسطة الضياء الاكبر فى افاضة الخيرات على العالمين
والبدل الاقرب فى عالم الكون والفساد فاسالك يا واهب الكل ومانح العقل وبالذى
دونك وفوقك فى الافلاك [illegible] ان تسعدنى بعطايا [illegible] فانت
المخصوص بالرافة والمتعين لدفع الافة [illegible]

[illegible]

بسیار شنود و در ماه هفتم سایه او زیادت شود و در ماه هشتم زیادت زنان چنانکه ابو معشر گفت سایه مرد در ماه هشتم بهوا نزدیک
رسیده بود و در ماه نهم و دوام روشنائی قمر در چشم او بیشتر باید چنانکه بود بماه شود و بنگرد و باید که چیزی بخورد تا بر رسول و مرسل زیادت
در یکی روز نظر نکند چه اگر بیشتر بنگرد کور شود و در ماه دهم بر آن شب که فلک و آفتاب و ماه و کواکب را بخواب بیند و ماه جز در
بر عرضه کنند و در ده روز دهم دل او خوش شود و فرح و نشاط و عبرت گیرد که را بیدار شان کرده و در ملوک و امر و خلق جیله
و بر نظر کند هر صبح بشود و بر صاحب که در دفع شود و در شهر دهم بود دران روز زیادت و نقصان بشنود و بر خواب ببیند
و چنین یکسال تمام شود این علامات دیده باشد بدانکه مقصود او حاصل و قمر مسخر او گشت و چیزی برا انچه خواهد بر آید و در خواست
کند تسخیر عطارد چنین از تسخیر قمر فارغ شود و خواهد که تسخیر عطارد کند باید که سه روز روزه دارد و بعضی گفته اند در چهارشنبه باید
شنبه روزه دو فرس قربان کند و جگر بره در آن بخورد و از گوشت بخورد و در گوشت دست کوسفند و زبان او بخورد و بوقت اشتغال
تسخیر او قرار ترک نکند و چون بدان مشغول شود بگوید یا ایها النبی العظیم کل ما حصل لی من الخیر فهو منک و کل ما
یحصل من الشر عنی فهو منک انی محتاج الی ذلک الامر و هو بین عطارد تا بعد ان یحصل
ذلک منه او فاذن لی حتی اطلبه منه و باید که جامه او باطراف عطر او بود و زنگ او ابلق بود و بخور او از اطراف
در آن وقت که باطراف او بود بکند و شب عود و زر نیم در آن وقت و باشند و مکان که ما فی و چنین چیزی در یکی ماه و باید او دو
دیبت و دوام و مردم صاحب و طرز طلاوت در مجره رصاص بخور کند و چنین عطارد بدین شرف رسد بگوید ایها السید الفاضل النبیل
الناطق الفهم المناظر العالم بخفیات الامور المطلع علی سرائر الحکم الغامضة من کل فن الکاتب
الحاسب العالم باخبار السماء و الارض صاحب الجدال و المناظرات و الفهم و النطق صاحب الفکرة
و البدیهة و الذکاء الصدوق الصادق اللطیف بلطفک خفیف فلم یطلعه اللعین و استتر فلم یعرف
بالطبع انت مع السعود سعد و مع النحوس نحس و مع الذکر ذکر و مع الانثی انثی و مع النهاریة
نهاری و مع اللیلیة لیلی لونه نکوک و زجاجه فضلک مادحهم و شاکلهم باشکالهم اسئلک
بحق معطیک هذه المواهب و محلیک هذه المناقب ان یفیض علی قوة من قواک و یعطینی کذا و کذا
و در وقت آنکه باید که ساعت زنان محرم که بود منسوب بیت بیشتر بطلبید و باید که در وقت ساعت مسعود بود و متصل بود
و در جوزا باشد پس بکار دارد و شرف رسید و باقی عادات منسوب بود بحجه عقل و نطق و کتابت و فلسفه
و کهانت و نجوم و حساب و علوم مشکل و مغلقه و در آن کس که خواهد که اطلاع بر امور خفیه و بی زحمت بر آید و صنایعات
بد بعه و چشمها از آب طلب دارد که به ذات حق تعالی رواکرد و دانش و الله تعالی تسخیر زهره در بیان عمل بخور و عطر را مستفت
بوید و در وقتی که قمر بعطارد رسد و متصل بشد بمقارنه بیش روز اجتماع و باید که قمر متصل باشد بزهره و چنین شروع
کنند روز دوشنبه روزه گیرد تا روز پنجشنبه روزه دارد و کبوتر زرد رنگ ابلق بکشد و جگر او بخورد و مرا اینچنین بپوشد
و خود در ایلان و جواهر که دست و هر بپوشد و چادر ابر و مشک و عنبر و عود و گلاب خوش بوی کند و بستاند زر چوب
و مشک و سنبل و قسط و زعفران و لادن و کندر و چشنی و ورق صفصف و در اصل السوس و بر آوردن تا سر
و بهم سایکو بید و بگلاب عجین کند و بمجمره نقره کهنه بخور کند و مجلس شراب مهیا کند و مردان طرب و کوبندکان و زنده

و مرد بنده را که قواند صافی کنند و بر جوقه که برابر طلوع زهره بود بنشیند چنانکه طلوع کنند در نظر او باشد و بر بالش سبز تکیه کنند و باید که
جامه او را ... شراب زرد و طاوس و فرش و بهار و ریحان سبز باشد و خوردنی بریان گوشت سینه دران دو نهر
باشد و در مجلس را بدان روز بچنین مهیا دارد و در حین هست در روز و شب بشراب مشغول باشد و شب ستیم چون زهره
برابر بر خیزد و دو رکعت نماز کند و بگوید ایها السیدة العالیة الکریمة البهیة و السعیدة المسعدة الضاحکة
الحلوة العاشقة الجمیلة اللینة البهیة باحسن الصفات الرفیعة المحل الواسعة اللون الحسنة
الفصیحة و الجامعة ذات المحبة و الصباحة المسرة الموصوفة بهاجة العقل المذکورة بفرط الملاحة
ذات الاحوال اللطیفة و الالحان اللذیذة الموسیقیة المتزوجة بدلدا الجمال و البهجة صاحبة
الرای المتین و الفهم اسالک بالنور الذی لا ینقل و الکمال الذی لیس فوقه غرض یا لاسم
المبجل المجد ان تعطینی مطلوبی و باید که در اظهار عشق و محبت او کنند و در اشعار فارسی و عربی که در باب عشق باشد
بگوید تو بفرع بسیار کنند تا قبول او کردد و علامت آن باشد که اسباب لهو و بسیار گردد و مردان و زنان بدو میل کنند
بطلب و رغبت او را آیند و باز نوبتی دیگر مشغول شود و بهمه و بشرایط مذکوره قیام نماید و بعد از سه روز هر حاجتی از
حاجتها که بود منسوبست از لهو و طرب و زینت و صور نیها و خوب و حلاوت در نطق و مهارت در سخن و امثال آن
بخواهد تسخیر آفتاب چنین این عمل خواهد کرد باید که در موضعی باشد که با آفتاب منسوبست بجو بلاد ترک و نشان بود
و ظهور و امور دولت و جاه در فارس و بابل و آذربایجان و در وقت نهار ملوک و قصرهای آراسته و جامه حریر
برنگ زرد بپوشد و بخواهد قصری خود را بیاراید و تخت از زر مرصع بجواهر قیمتی بر سر نهد و سوار زرین مجوف در دو
دست کنند و انگشتری بهی از زر سرخ نگین یاقوت سرخ در انگشت کنند و بستاند زعفران و میعه و لک جملان و عود
و مویز و طلق سا و رنگ بید و بشیرکاه و عجین کنند و بخور زر قیمتی بخور کنند و چنین آفتاب بحمل رسد طالع وقت
را طلب کنند و باید که اسد باشد و زر و بخوس ثانی و از سعود در طالع و ساقط باشند و نظر سعود بهتر باشند و سه روز روزه
دارد و بعضی گفته اند که زر روز یکشنبه ابتدا کنند و تا یکشنبه بر روزه باشد و کوسفند قربان کنند و از جگر او بخورد و بوقت
افطار از گوشت خورد و از گوشت دل بره خورد و بسیار زنان نیز بنصیحه و جو و یک نوزاده بی که بعد و منسوبند بجو شیر و مشک
و فهم بسیار زنان بخواند و چنین این نیز ایشان تمام شود و دل آفتاب برجه شرف خود در رسیده باشد بهتر بود و در کرانه نزدیک وقت
ارتفاع آفتاب بود بهتر پس بخضوع و خشوع بایستد و بگوید یا ایها السلطان المستعلی و الملک المستولی الشدید
القادر و السند القاهر الذی خضعت لاشراقها اعناق الوجود و اسفر بطلعته صباح الجود
المتفرد باقصی العزة و العلاء و قصاری الرفعة و السناء المستمر من العالم العلوی
و الصقع الاعلی من امداد الفیض اکملها و من اسباب القوة و الجلال اجلها و اجملها
الذی ارتدی برداء الضیاء فی السرمد و تقمص قمیص النور فی الابد فری فی کل مظلم ضوءه
فاصبح مشرقا و انبساطا علی کل کثیف شعاع نوره فامسی موفقا فتجلی من الاشکال بافضلها
و تجلی من الالوان باجملها و احتوی من الخصال الکریمة علی احمدها و اسنوی

والعلو والفرد انيذان يعصلني الى ما اسئلك باحسن المغنى يا بهى الوجه يا نور الفلك

يا صاحب النواميس اجب دعوتي خضوعى لك [illegible]

[illegible] شیخ زحل [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] يا ايها السيل العظيم الاجل القاهر

الجبار القادر العظيم الشان العالى المكان الكبير [illegible] العقل [illegible] الفهم [illegible]

النظر [illegible] الغضب [illegible] الفضل [illegible]

و [illegible] اسألك [illegible] العلويات والسفليات [illegible]

تفعل كذا وكذا **فصل پنجم** در علوم عزایم و ادوار [illegible]

[illegible]

[illegible] عليك [illegible] عليك [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] الاصم [illegible]

[illegible] ورا در دولت [illegible]

[illegible] در رکعت اول [illegible]

[illegible] تبارک الذی بیده الملک و سوره والعصر [illegible]

و در شب [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] الذى له الاسماء الحسنى والصفات العليا [illegible] والبهاء [illegible]

[illegible] الذى هو [illegible] بكل مكان [illegible] بكل لسان [illegible]

[illegible] الذى سبقت [illegible] كل قبل [illegible]

[illegible] الرحمن الرحيم الذى ملأ كل شيء

[illegible] الذى لا [illegible]

والتحميد والتهليل الابد [illegible] الذى هو الحى القيوم يحيى

الموتى الذى قامت السموات والارض والخلق بامره [illegible]

الذى [illegible] الوجوه وخشعت له الاصوات [illegible] الصعاب [illegible]

[illegible] الذى [illegible] اهل السموات والارض [illegible]

[illegible] كل ضياء [illegible] الشمس [illegible] الذى [illegible]

الاعزة [illegible] كل شيء سلطانه وقدرته وملكه [illegible]

[illegible] العالم بكل شيء كان ويكون [illegible] الذى لا يعزب عنه [illegible]

[illegible] الذى انما امره اذا اراد شيئا ان

يقول له كن فيكون [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

از و جدا شود و اگر او بر تختهای رصاص نهند و در چهار گوشهٔ گشت زار آن تخته را دفن کنند هیچ آفتی بدان کشت نرسد و اگر از شکر و زعفران قرصهای زنند و آن مهر برایشان نهند و به با هر او از آن تناول کنند هرچه بشنود یاد گیرد و اگر در گوسفند مرضی پدید آید آن مهر بر بره گوسفند نهند و بر گردن قائد گوسفندان یعنی پیشرو ایشان بندند هیچ آفت بدان گوسفندان نرسد و در گاو همچنین الامر بر سه گاو بر نهند و اگر کسی خواهد که زن او یا غیر آن او را دوست دارد آن مهر بر گل نهند و این آیه که من ایاتهٔ ان خلق لکم من انفسکم ازواجا لتسکنوا الیها تا آنجا که یتفکرون برو خواند و آن را در آبی نهد که آب خورند اندازد و هرکه از آن آب خورد او را دوست دارد و اگر آن مهر بر سر صد زوج انگه خواهد در چشم خود کشد و در برابر او باستد در ساعت حبش او آید و اگر بر گل سفید نهند و در موضعی که او برای نشیند دفن کنند آن کس از عشق او بی‌قرار شود و اگر خواهد جنیان با او سخن گویند و دوست شوند در آن خاتم را زحقه بیرون آرد و بگوید یا معشر الجن القاتلین اجیبوا داعی الله بطاعة الله تحت حکم فی هذا الخاتم هرچه از ایشان پرسد جواب دهند و اگر نشنوند و نافرمانی کنند بگوید ما لکم لا ترجون لله وقارا و قد خلقکم اطوارا الم تروا کیف خلق الله سبع سموات طباقا و جعل القمر فیهن نورا و جعل الشمس سراجا بلکنگ هرچه پرسد جواب گویند و دوست او شوند و اگر آن مهر بر موم نهند و در زیر سر خود نهد هرچه خواهد همان شب در خواب بیند و اگر بر گل سفید نهند و در قفای آنکه خواهد او را در نکاح خود آورد و بیندازد بدان مراد رسد و اگرچه آن زن بغایت شریر باشد و اگر بر کندر نهند و آن را در کردن اندازد و قدری ازو پیش همه کس بیند طوعاً به وی هرچه درخواست کند اجابت کند و اگر آن مهر بر شمع سفید نهند و در وقت جنگ با خود دارد با هرکه بی نسبت کند ظفر یابد و اگر بر قبضهٔ کارد نهند و آن را در روی لشکری اندازد و بگوید شاهت الوجوه شاهت الوجوه صم بکم عمی فهم لا یبصرون همه وی بکریزند و چون خواهد احضار جن کند و جانی نرسد یا مصروعی را خلاص دهد این عزیمت بخواند بسم الله الرحمن الرحیم عزمت علیکم یا معشر الطارق السبع و دوس الجن والشیاطین والغیلان والتوابع بشدة جبروت الله وشدة بطش الله وشدة حول الله وقوته وعظمت الله المحفوظة بالقرآن المجید وبالدین العظیم الذی عادل به الخلائق ودالم بکل شیء وبا عظم عزائم الله وهو یغفر من کل شیطان رجیم عزیمت من الله ورسوله الی کل جن یومن بالله وملائکته وکتبه ورسله والیوم الآخر اجیبوا الا دواح والجن والشیاطین والغیلان والتوابع وابلیس جنوده جمیلا واستعجلوا ان کنتم ایاه تعبدون وهل الجن ای ربی انتم قال استعن علیکم یحیی فانکم ودعکم والی الاجنیاء ورسله ونبی الغار والنور والنیران وبا جری به القلم من عند الرحمن وبحق التوریة والانجیل والزبور والفرقان وبالذی سخر الشمس والقمر والنجوم کلها مسخرات بامره الا له الخلق والامر تبارک الله رب العالمین ومن کان منکم عاصیا عزائم فانی اعزم علیکم یحیی وجود کم وبعزیمة الله الذی عزم بها السموات والارض واطاعنا معشر الا اجیبوا کما اجاب النفر من الجن قالوا انا سمعنا کتابا انزل من بعد موسی مصدقا لما بین یدیه یهدی الی الصراط مستقیم یا قومنا اجیبوا داعی الله وآمنوا به یغفر لکم من ذنوبکم ویجرکم من عذاب الیم ومن لا یجب داعی الله فلیس بمعجز فی الارض ولیس له من دونه اولیاء اولئک فی ضلال مبین بسم الله ادعوکم علی بصیرة من حیث کنتم الا قبلتم بنورمنه والسلام من رب العالمین وقل رب

برحم والسلام

رحیم و کلام سید و رعد و برق و صاعقه و ما یقول و کیل و الله من ورائهم محیط انما تکونوا یأت بکم الله جمیعا ان الله علی کل شیء قدیر فوق تلک الخزینة وتلک المنارة بنص لحفظه من حول البحر جنیا یا مستودد یا جماعة بنی الشیطان یا بنی طالوت وانتم یا معشر الملوک الکبرة خاصه بنی جان وکافة من الاجن لیس من طاقة الا لله العلی العظیم ولا قوة الا ... سمعوا واجیبوا واطیعوا لما سمعتم من هذه الاسماء والمرغوبات المرهوبات التی من ساغ فیها ظفر ونجات من رفع عن لحاف و ... خسر به هلاک ... ویحلیل الاجل بخاتم سلیمان بن داود ... ابراهیم موسی ... جمیع الصحف والاسفار والکتب المنزلة بحق سلیمان ... وابی سلیمان ... بالعهد الذی طلعتم سلیمان اذ قلتم سمعنا واطعنا الا سمع کتاب عهد الا اجبتم وجئتم من حیث کنتم ... فیه ... واد خلوا فیه طاعة وانقلبوا حاجتی یا احیا شراهیا ... کتاب مسطور و رق منشور والبیت المعمور والسقف المرفوع والبحر المسجور والبیت الاعظم الذی ... بیت مکة ... حاضر شوند آنچه خواهد بکوید

در عقد و حل و ربیه بسم الله الرحمن الرحیم هذه براءة من الله العزیز الحکیم لفلان بن فلانة من شر جمیع الناس وانواعهم عامة ومن شر انسان ... فلان خاصة کیلا ... من الجن ... وجعلنا من بین ایدیهم سدا ومن خلفهم سدا فاغشیناهم فهم لا یبصرون ... ثم الوکیل نعم المولی ونعم النصیر ... و بعد آن را ... و دیگر ...

دیگر ... ازبرای عقد زبان وافروزان ... بسم الله الرحمن الرحیم ... مسئولون ما لکم لا تناصرون بل هم الیوم مستسلمون ... لا یتکلمون الا من اذن له الرحمن وقال صوابا صم بکم عمی فهم لا یرجعون ... لا یعقلون ولا یسمعون ولا یبصرون ولا یتکلمون اخسئوا فیها ولا تکلمون ... لم یبین ... عقدت لسان فلان بن فلانة ... فلان بن فلانة بسبع سموات وسبع ارضین وسبع بحور وسبع لیال وسبع ایام ... اللهم ... کیلا یذکره الا بخیر ... اللهم ... ولا یتکلمون الا ... یطقون ... وجعلنا من بین ایدیهم سدا ومن خلفهم سدا فاغشیناهم فهم لا یبصرون اولئک الذین طبع الله علی قلوبهم وسمعهم وابصارهم واولئک هم الغافلون ختم الله علی قلوبهم وعلی سمعهم وعلی ابصارهم غشاوة ... اللهم ... قلبه وسمعه وبصره وجمیع جوارحه کیلا یذکره الا بخیر ... علیه کیلا یذکره الا بخیر ... ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم ...

... بر بیاض ... اگر تواند در سرای آن کس حفره دفن کند ... ... وجون ... بر سر او نهند ... مکتوم ...

بتجربه کردم صحیح است ... **عقد شهوت مرد و زن** ... بر ... نویسند ... بسیار بر ... جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل ... اللهم ... کما ... این فلان ... قدیم دفن کنند ...

تا اگر خواهد بیت بد داند که کار است چه بادوام که آن بسته آیا باشد کشاده شود وجهی دیگر بنویسد برکاغذ
بروز آتمیس و دفن کند اخذت فلان بن فلانه عن اعضائه وجمیع جوارحه اخذته عن راسه ذی الاسنان و [illegible]
ذی الابصار و بدنه ذوات الاطراف و جسمه ذی الاخلاط و بطنه ذی الاکمار [illegible] ذوات الاظفار [illegible]
و دبره ذی الاوتاد و ساقیه [illegible] اذا [illegible] اخذه [illegible]
اوزع علیه قطرا [illegible] کذلک لا یستطیع فلان بن فلانه ان یطأ فلانه ابنه و لا
و لا یستطیع لها [illegible] و اگر [illegible] بنویسد [illegible] کاغذ دفن کند
[illegible] باشد [illegible] شمس لا شموس
[illegible]
[illegible] فلان ابن فلانه بنت فلانه [illegible]
وانه بسم الله الرحمن الرحیم الا تعلوا علی واتونی مسلمین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] که [illegible] کوزه [illegible]
[illegible] کوزه [illegible] بنهد [illegible]
[illegible] **وجهی دیگر** [illegible]
[illegible]
فلان ابن فلانه [illegible]
[illegible]
[illegible] بنویسد [illegible]
غسل کند [illegible] کاغذ [illegible] **وجهی دیگر** [illegible]
وارد بسم الله الرحمن الرحیم کتب الله لاغلبن انا ورسلی ان الله قوی عزیز وان هذا [illegible]
من ربی فاذا جاء وعد ربی جعله دکا وکان وعد ربی حقا وترکنا بعضهم یومئذ یموج فی بعض
بحق رسول الله صلی الله علیه واله وسلم ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم والعلم عند
الله الحلیم العلیم [illegible] که [illegible] از معرفت طرق استدلال بر وقایع جزوی از اشکال مخصوصه و کیفیت
[illegible] آن [illegible] در سه قسم [illegible] بیان کنیم ان شاء الله تعالی

فصل اول در بیان وضع و کیفیت [illegible] وضع او اما این علم مشهور چنانست که دانیال پیغمبر علیه السلام
بوده [illegible] این علم [illegible] بود که او چون [illegible] خلق را دعوت کرد هیچ کس بدو نگروید [illegible]

پس

پس او دیگر بعد از آن شهر بشهر دیگر رفت که او را نمی شناختند [illegible] حاصل کرده و در یک [illegible]
دکان بنشست و خطی چند [illegible] و از احوال گذشته و آینده مردم را خبر میداد و تمامت جنایات دزد و بدو
بردن آورد [illegible] و آوازه او بپادشاه آن اقلیم رسید او را طلب داشت و بر سبیل
امتحان چیزی پرسید پس چنان از هم چنانچه بود خبر داد و از وی درخواست کرد تا ملازم او باشد و او را آن
علم بیاموزد و [illegible] التماس او را مبذول داشت و او را با چهل کس از ملازمان او درس [illegible] تعلیم میداد
تا ایشان درین علم ماهر شدند چنانکه از تمامت غیبیات اخبار میکردند روزی [illegible] ایشان گفت
رمل بزنید و بنگرید که درین عصر هیچ کس هست که پیغمبری را [illegible] ایشان رمل زدند و احتیاط کردند و گفتند
هست گفت بنگرید تا در کدام اقلیمست احتیاط کردند و گفتند درین اقلیم گفت بنگرید تا در کدام شهرست
گفتند درین شهر گفت کدام محله گفتند درین محله گفت در کدام خانه است گفتند درین خانه گفت اکنون
[illegible] بنویسید کدام است ایشان صورت و شکل او را بنوشتند و نوشتها را برابر کردند همه
صفت او بود [illegible] گفتند پیغمبر تو باشد و در حال بدو بگرویدند و خلق را بمتابعت او فرمودند و در آن وقت
جمیع احوال خود بدین علم معلوم میکردند و در روایات آمده نقلست که از پیغمبر صلعم پرسیدند ما تقول فی خط الرمل
قال کان نبی من الانبیاء یخط فمن وافق خطه علم [illegible] و از عبدالله
عباس روایت است که گفت [illegible] قال ائتونی بکتاب من قبل
هذا او اثارة من علم ان کنتم صادقین [illegible] و وضع بر چهار نقطه است چنانکه ترکیب عالم کون و فساد از چهار عنصر
است برین وجه ⁝ نقطه اول را بادی خوانند و دوم را هوائی و سیم را آبی و چهارم خاکی [illegible]
عناصر و چون وضع او از مفردات بود و بعد از آن چون ترکیب کردند برین شکل [illegible] و جماعت نام نهادند
و بعد از آن جماعت [illegible] میکردند و بر طریق می افزودند تا شانزده خانه که حاصل ضرب چهار
در چهار است حاصل شد پس هر شکلی را که نقطه فرد [illegible] در اول باشد [illegible] آتشی
خوانند و اگر در آخر [illegible] خاکی و اگر در وسط باشد اگر بجای هوا بود هوائی و اگر بجای آب آبی
و اگر دو باشد [illegible] هوائی و خاکی [illegible] خاکی خوانند [illegible]
نقطه [illegible] آتش و آب [illegible]
چون [illegible] بود خاکی خوانند [illegible] **فصل دوم** در معرفت رمل زدن اول چهار خانه از خطوط
بنهد هر خانه چهار خط [illegible] نقطهها خطوط را شمرند و گفته اند باید که هر خطی کمتر از شش نقطه و بیشتر از ده
[illegible] و بوقت زدن [illegible] آغاز کند و از [illegible] آغاز کرده باشد [illegible] کند تا
[illegible] پس از آنچه در آخر خطوط [illegible] هر خطی خانه بیرون آید و آنچه اول زده باشد [illegible]
و بهمین ترتیب [illegible] شکل دیگر برابر آن بیرون آید [illegible] از اول [illegible]
در خانه پنجم [illegible] و از دوم [illegible] ششم و از سیم [illegible] هفتم و از چهارم [illegible] هشتم و بعد از آن از اول

دوم و از برای هر دو هم بیرون آرد چنانکه اول و دوم را با هم جمع کنند اگر فرد باشد فردی بنهد
و اگر زوج باشد زوجی و همچنین تا آخر و از سیم و چهارم همین ترتیب دهم بیرون آرند و از پنجم
و ششم یازدهم و از هفتم و هشتم دوازدهم و بعد از آن از نهم و دهم سیزدهم بیرون آرند و از
یازدهم و دوازدهم چهاردهم و از سیزدهم و چهاردهم پانزدهم پس از این شکل پانزدهم
میزان رسیده است و از اول شانزدهم بیرون آرند و اگر یکی از این اشکال که آنکه لحیان و الکمیس
و حمره و بیاض و کوسج و نقی الخد و عتبه الداخل و عتبه الخارج در پانزدهم افتد رمل خطا بود و از این
که زوج از دو فرد حاصل میشود و از دو زوج هم فرد حاصل نشود الا از زوج و فرد و چند آن نقطه که در امهات
باشد همچندان در بنات بود پس آنچه در بنات حاصل شود مساوی آن باشد که از امهات حاصل
شود و آنچه از نتایج بنات که آن یازدهم و دوازدهم حاصل شده باشد پس چنانکه سیزدهم نتیجه نتایج
امهات است و چهاردهم که نتیجه نتایج بنات مساوی یکدیگر باشند و چون این هر دو بضرورت مساوی
باشد نقاط شکل پانزدهم فرد نتواند بود و هرگاه که فرد باشد بضرورت خطا بود اما هرگاه که زوج باشد
لازم نیست که صواب باشد و باید دانست که مجموع نقاط اشکال شانزده گانه زیاده از نود و شش
و کمتر از آن نتواند بود زیرا که اشکال کمتر از رباعی و زیاده از ثمانی چنانکه بدان اشاره کرده شد نیستند
و آنچه متوسط اند یا خماسی باشند یا سداسی یا سباعی و رباعی یکی بیش نیست و آن جماعت است و خماسی
چهار اند عتبه داخل و عتبه خارج و کوسج و نقی الخد و سداسی شش اند قبض الداخل و قبض الخارج و نصرة الداخل
و نصرة الخارج و اجتماع و عقله و سباعی چهار لحیان و الکمیس و حمره و بیاض و مجموع این شانزده است و شانزده
را در وسط اشکال که شش است ضرب کنند نود و شش حاصل شود و اشکال رمل هر آنچه اول فرد باشد
و آخر زوج آن را خارج خوانند و هر آنچه اول او زوج بود و آخر فرد داخل و هر آنچه اول و آخر او فرد باشد
منقلب و هر آنچه اول و آخر او زوج باشد ثابت **فصل سیوم** در معرفت صور اشکال شانزده گانه
و طبایع و جهات ایشان **لحیان** صورت او یک فرد است و سه زوج بدین وجه **قبض الداخل** دو
زوجیت و فردی پس زوجی و فردی بدین نسق **قبض الخارج** فردی و زوجی پس فردی و زوجی بدین وجه
جماعت چهار زوج بود بدین وجه **کوسج** دو فرد و زوجی و فردی بود بدین وجه **عقله** فردی و دو زوج
و فردی بود بدین وجه **الکمیس** سه زوج و فردی بود بدین وجه **حمره** زوجی و فردی پس دو زوج بدین
وجه **بیاض** دو زوج و فردی و زوجی بدین وجه **نصرة الخارج** دو فرد پس دو زوج بدین وجه **نصرة الداخل**
دو زوج پس دو فرد بدین وجه **عتبه الخارج** سه فرد پس زوجی بدین وجه **عتبه الداخل** زوجی پس سه فرد بدین
وجه **اجتماع** زوجی پس دو فرد و زوجی بدین وجه **طریق** چهار فرد بدین وجه **نقی الخد** فردی و زوجی و دو فرد بدین وجه
و در ترتیب اشکالات و نسبت ایشان خلاف بسیار است اکثر ارباب این صناعت بر آنند که بدین
وجه است که نهاده شد و از این اشکال حمره و نصرة الخارج و نقی الخد و قبض الخارج آتشی اند و مشرقی و لحیان و عتبه

الداخل

الداخل و اجتماع و کوسج هوائی اند و جنوبی و بیاض و قبض الداخل و طریق و جماعت آبی و شمالی و نصرة الداخل
و الکمیس و عتبه الخارج و عقله خاکی و جنوبی **فصل چهارم** در معرفت مواجب اشکال و سعادت و نحوست
و دلالت هر یکی **لحیان** بمشتری تعلق دارد و از بروج بقوس و سعد است و دلالت کند بر نباتات و الوان سفید
که بسبزی زند یا زردی و بر کوههای بلند و بناهای عالی همچو قلاع و قصور و بر عقلیان و قاضیان و زنها و افراد
که دراز بالا و خوش لقا و پهن روی و کلان چشم و دراز موی و خوش خلق باشند و از معادن بر رصاص
و از مطعومات و حلاوات و از مشروبات بوهای خوش و چون در خانه ضمیر افتد چنانکه در آخر بدان
اشاره کرده شود ضمیر راستی کردن بود و در طلب حق و راستی باشد قاضی رفتن یا مشورت با صاحب رای
کردن یا سؤال از غایب و فرزندان و خویشان **قبض الداخل** بمشتری تعلق دارد و مذکر است و سعد و دلا
لت هم بر معدنیات کند و هم بر نباتات و رنگهائی که بزردی زند و چیزها که ترش و شیرین و بوهای
خوش و بر بازرگانان و قیاداران و بر مردمان کریم نهاد و طلب کنندگان حق و دراز بالا
و فراخ چشم و بزرگ سر و خوب صورت و چون در خانه ضمیر افتد سؤال از مال بود و از بستگی احوال یا از زنی
بکند یا چهارپای یا غایب یا طلب از کسی **قبض الخارج** بمریخ تعلق دارد و دلیل نحس و مذکر است و نحس
و دلالت کند بر معدنیات و بر چیزهای سرد و بر مردمان طیره و فاسق و دراز زبان و اهل ظلم و سیاه چرده
باشند و از بزرگ و باریک ساق و سیاه موی و سال خورده و اگر در خانه ضمیر افتد سؤال از نفس خود بود
یا از غایبی یا از چهارپای یا از کسی که خواهد کرد یا چیزی که از دست رفته باشد **جماعت** بعطارد تعلق دارد
و ممتزج است و دلالت هم بر معدن کند و هم بر نباتی و بر رنگهای کل و لشکرها و اهل بازار و جمعی که در مسجد
جمع شوند و مردمان دراز و فربه و فراخ چشم و بر باران و سیل و بر دریا و آبهای بزرگ و رعد و برق و اگر
در خانه ضمیر افتد سؤال از خیر یا شری بود یا سفری یا کسی یا کاروان که در راه باشند یا از لشکریان و
خصومت کردن ایشان یا از زن آبستن و خلاص او باشد **کوسج** بزهره تعلق دارد و از بروج بمیزان و سعد
است و دلالت کند بر چیزهای سرد و تر و رنگهای سفید و بر مواضعی که به همچو اصطبلها و بر مردمان کم ریش
و سبز رنگ و خوش روی و خوش خوی و بر خنیاگران و اهل مستی و اهل مکر و سخن چینان و اگر در خانه ضمیر
افتد سؤال از سعادتی بود که میرسد یا از ابتلائی که بر کسی نهاده باشند که حال او چون شود یا از زنان یا جای
با نزه و حجی یا آتشی یا بیماری یا از برای شریک و برادر رود دست یا از سفری یا از چهارپائی که از دور باشد
یا کسی که در بند فرزندان بود یا گنجی که خواهد بیرون آرد **عقله** بزحل تعلق دارد و از بروج بجدی و مذکر است
و نحس و دلالت کند بر چیزهای سرد و خشک و نباتی و بر نیلها و رنگهای سیاه و بر سفالها و قدیم و زندانها
و حصنها و صندوق و تابوت و کشتیها و بر مردمان فربه و بد کوتاه و کثیف و زنان آبستن و عود و هندوان
و کنیزکان سیاه و بر کسانی که محبوب باشند و اگر در خانه ضمیر افتد سؤال از بیماری باشد یا از زنان آبستن
یا از تزویج یا از غایب که بیاید یا از کسی که محبوب بود **الکمیس** هم بزحل تعلق دارد و از بروج بدلو و نحس است

و دلالت کند بر چیزهای سرد و خشک و بنائی و رنگهای سیاه و ترشیها و بویهای ناخوش و بر جاهای دلگیر و موا
ضع تاریک و زیرزمینها و بر مردان دون و بخیلان و دهقان و کدخدا و کسانی که باشند با سیاه و بزرگ لب
و بدخوی و کثیر حس و دراز گردن و باشد که دو دندان کج بود و اگر در خانهٔ ضمیر افتد سؤال از زمین بود
که خواهد عمارت آن کند یا از شرکت یا از تزویج کنیزک **حمره** بمریخ تعلق دارد و از بروج بحمل و عقرب و مذکرات و نحس
و دلالت کند بر چیزهای گرم و خشک و معدنی و رنگهای سرخ که بسیاهی زند و بر مواضع قصابان و سپا
سگان و مطبخها و بر مردمان سرخ و ازرق و تنگ چشم و میانه بالا باشند و چون آنکه دیگها چشم
اندک بود و دست و پای باریک و بر راه زنان و اهل فسق و اگر در خانهٔ ضمیر افتد سؤال از زن خواستن
بود یا از برای زری که خواهد قبض کند یا گنجی یا غایبی یا بیماری یا محبوسی **بیاض** بماه تعلق دارد و بسرطان و
مشتری و مذکرات و دلالت کند بر سعد و نبات و چیزهای سرد و تر و رنگهای سفید و باریک و بر مردان
سفید روی و خندان روی و خوش طبع و بزرگان و اگر در خانهٔ ضمیر افتد سؤال از بزرگی بود یا غایبی
یا محبوسی یا از حج و شراء بندگان یا از بضاعتی یا مالی که برسد **نصرة الخارج** بآفتاب تعلق دارد و از بروج
باسد و مذکرات و سعد و دلالت کند بر چیزهای گرم و خشک و بویهای خوش و مواضع بلند و بر سلا
طین و ملوک و رؤسا و معتبران که با تدبیر باشند و خردمند و تندخوی و تمام قد و تنگ دل و شهلا
چشم و سیاه موی و خردمند و اگر در خانهٔ ضمیر افتد سؤال از حاجت بود نزد پادشاه یا معتبران که
که بعجب باشد [illegible] و یا از سفری و نقل از غایب یا چهارپای که از دور رفته باشد و آنکه بسیار [illegible] شود و نیک باشد
نصرة الداخل بزهره تعلق دارد و بعضی بزهره و از بروج بثور و دلالت کند هم بر سعد و نبات و چیزهای سرد و تر
و شور طعم و رنگهای سفید که بسرخی زند و بر مساجد و مواضع عبادت و بر جوانان یا خرد و خوب صورت
و فقها و [illegible] و بهن دوش باشند و باریک [illegible] دراز بالا و اگر در خانهٔ ضمیر افتد سؤال از نکاح بود
و غایبی که برسد و یا از بهر طمع که بکسی دارد و یا از چهارپای یا از چیزی که از دست او رفته
باشد و خواهد که باز دست او آید **عتبة الخارج** بزحل تعلق دارد و مؤنث است و نحس و دلالت کند
بر سعد و نبات و چیزهای عفص و زرد رنگ و بر مواضع دود و خرده و خانهای خراب و کوچها و بر اهل
شر و فسق و جهل و میانه بالا باشند و بر ابرو موی بسیار بود و اگر در خانهٔ ضمیر افتد سؤال از دزد بود
بود یا از چیزی که از دست رفته باشد **عتبة الداخل** تابع لحیان است یعنی بمشتری تعلق دارد و سعد است
و تر و دلالت کند بر سعد و نبات و بر چیزهای گرم و رنگهای زرد و بویهای لطیف و البته نهایت خوش
و آبهای روان و برای [illegible] و سعادت و مردان نیک سیرت و زیرک و عاقل و میانه بالا باشند
و فراخ سینه و خوب صورت و تنگ چشم و بهن پیشانی و اگر در خانهٔ ضمیر افتد سؤال از نکاح
بود و یا از بضاعت و یا از سرایی که خواهد و در آنجا مسکن سازد یا از علم و شغلی که خواهد حاصل کند یا چیزها
که بمال تعلق دارد **اجتماع** بعطارد تعلق دارد و از بروج بسنبله و ممتزج است و دلالت کند بر چیزهای ترش

و رنگها بهم

و رنگها بهم آمیخته و بر مواضع نقش کرده و چیزها برای نوشته و بر مردمان اهل ادب و اطبا و خوش خو
و چرب زبان اما منافق و شریر باشند و دبیران و طوافان و مکاریان و منجمان و اگر در خانهٔ
ضمیر افتد سؤال از طلب کتابی بود یا از نقش کردن بر جایی یا از غایبی که نزد و بدو رسد یا از اجتماع قومی یا از
خصومت یا دوستی یا بجای یا محبوس [illegible] **طریق** بقمر تعلق دارد و از بروج بسرطان و مؤنث است
و سرد و تر و دلالت کند بر چیزهای نباتی و رنگهای سبز که بسیاهی زند و بویهای ناخوش و بر بازارها و راهها
و دروها و بردنی و نارنجها و بر مردمان دراز بالا و دراز گردن و کوچک سر و دیر [illegible] و بر ایلچیان و مکا
ریان و طوافان و منجمان و اگر در خانهٔ ضمیر افتد سؤال از سفر بود یا غایبی که بسفر باشد یا چیزی که از دست
رفته باشد **نقی الخد** بمریخ تعلق دارد و از بروج بعقرب و دلالت کند بر حیوانات و طعمهای شور و رنگها
اشقر و شمشیرها و بزرگ و بر جمعی که بر روی ایشان موی نباشد و اگر در خانهٔ ضمیر افتد سؤال از [illegible] بود
بود یا از تزویج

فصل چهارم در معرفت بیوت شکلها آنکه در اول رمل افتد خانهٔ نفس و مبداء کارها گیرند
و از آن استدلال باحوال او کنند و دوم را خانهٔ مال و معاش و معادن و قدوم غایب و دفینه و عطا
و فقر و غنا و سیم را خانهٔ برادران و خویشان و نقل و حرکت نزدیک و چهارم را خانهٔ ملک و اسباب
و عاقبت کارها و دفاین و [illegible] و منزل و مقام و پنجم را خانهٔ فرزند و مخلوق و خط و خبر و هدایا و تحف
و ششم را خانهٔ بیماری و بندگان و چهارپایان خرد و بند و زندان و ستوربان و هفتم را خانهٔ اضداد و
و زن و تزویج و شریکان و دزدان و غایبان و هشتم را خانهٔ موت و خوف و جنگ و جدال و میراث و نهم را
خانهٔ علم و دین و سفر و دهم خانهٔ پادشاه و دولت و جاه و رفعت و سعادت و امر و نهی و یازدهم خانهٔ
عشق و محبت و امید و طمع و دوازدهم خانهٔ دشمن و چهارپایان بزرگ [illegible] بدانکه اول و پنجم و نهم
و دهم را [illegible] و دوم و یازدهم را [illegible] سیم و هشتم را [illegible] چهارم

فصل پنجم در بیان معرفت
شواهد و کیفیت حکم شواهد اصل آنست که بدانند که هر شکلی با شکلی چه نسبت دارد از نسبت امتزاج و سعادت
و نحوست و دوستی و دشمنی چنانکه شکلی آتشی با هر شود بر آتشی و هوایی بر هوایی و بر آتشی و خاکی بر خاکی و هم آبی
و آبی بر آبی و بر خاکی و سعد بر سعد و نحس بر نحس مثلا اگر سؤال از نفس و خوشحالی و سلامتی باشد و خانهٔ
اول مناسب هفتم باشد گویند شاهد قویست و سلامتی بود و خوشحالی است و اگر سؤال از سفر باشد
و خانهٔ مناسب نهم باشد گویند شاهد قویست و سفر نیک باشد و اگر سؤال از کسب مال بود و نیز مناسب
دوم باشد شاهد قوی بود و مال و منفعت حاصل شود و اگر سؤال از عاقبت کارها و احوال و اشتغال
بود و چهارم مناسب دهم باشد شاهد قوی بود و عاقبت بخیر گذرد و نهایت احوال نیکو شود و اگر
سؤال از حصول مراد و دوستی باشد و پنجم مناسب یازدهم مراد حاصل شود و اگر سؤال از چهارپایان و بنده
گان و دشمنان و رفق [illegible] و ششم مناسب دوازدهم هم چنین و اگر بعضی مذکورات باشند حکم بقضیه
بود و بدانکه در شکلها حیله [illegible] کنند اگر در آن خانه آتشی بود حکم خطا کنند چنانکه اگر برسد که مال برسد یا نه

دیگر در خانهٔ یازدهم و یا نزدهم شکل داخل و سعد بود حکم کند که برآید و اگر خارج بود بر نیاید و اگر خارج
و سعد بود بعضی از آن برآید اما تمام نشود و اگر سؤال کند که این عقد میسر شود یا نه اگر خانهٔ هفتم سعد و داخل
بود تمام شود و اگر خارج و نحس تمام نشود و [illegible] قوی باشند و حکم [illegible] چنین بود و اگر سؤال
کند که غایب کی بیاید اگر هفتم خارج بود از آن موضع بیرون آمده باشد و الا نه **فصل ششم**
در بیان استخراج ضمیر و درین باب وجوه بسیار گفته شده و وجهی که اعتماد اکثر بر آنست آنست
که بنگرند تا شکل اول در کی مکررات اگر در دوم مکرر شود سؤال از معاش و مال بود و اگر در سیم سؤال از
خویشان و سفر نزدیک و برین قیاس و وجهی دیگر از اول و سیزدهم شکلی بیرون آرند و از هفتم و چهاردهم شکلی
و از این هر دو شکل پس اگر آن شکل [illegible] ضمیر از نفس بود و اگر قبض الداخل از مال و اگر قبض الخارج از برادران و [illegible]
و اگر جماعت از پدر و مادر و اگر کوسج از عشق و محبت و از فرزند و [illegible] از [illegible] زنان و [illegible]
چنانکه در فصل معرفت دلالات اشکال در آخر هر یکی بر آن اشارت رفته و وجهی دیگر آنکه از یکی
که در اول افتد و [illegible] خانه بیرون آرند و از این شکل سیم شکلی دیگر بیرون آرند و از آن ضمیر استخراج
کنند چنانچه یاد کرده شد و وجهی دیگر آنکه هر شکلی که فرد باشد نقطهها از او جمع کنند و [illegible] شانزدهم و از برای هر
شکلی دوازده طرح کنند و آنچه باقی ماند که با خر رسد خانهٔ ضمیر باشد و وجهی دیگر آنکه هر نقطه فرد را که در اشکال
رمال جمع کنند و از برای هر شکلی دوازده طرح کنند آنچه باقی ماند که با خر رسد خانهٔ ضمیر باشد و وجهی دیگر آنکه تمامت
نقطهها در رمل را جمع کنند و [illegible] اگر [illegible] پس از اول [illegible] از برای هر شکلی یک
نقطه می اندازند آنچه باقی ماند که با خر رسد خانهٔ ضمیر باشد **فصل هفتم** در بیان آنکه هر شکلی را در هر یکی از
خانههای شانزدهگانه چه حکم است **لحیان** اگر در خانهٔ اول افتد دلالت کند بر فرح و بشارت و
صلاح کار و بر آمدن حاجت و در دوم بر کسب مال و روزی و بر آمدن مراد و در سیم بر [illegible] و سفر
و زن خواستن و کسی که به وی [illegible] و در چهارم بر مادر و پدر و فتوح و شادی و در پنجم بر [illegible] و دوستی
و فرحی و هدیه و در ششم بر رفتن چیزی از مال و بر صلاح بیماری و بندگان که باز دست آید و در هفتم بر زنان
داخل او در هشتم بر نیکوئی عاقبت و [illegible] باشد که بیم مرگ باشد و در نهم بر سفر [illegible] و مانند آن و در دهم بر
عمل و دستگاه و علم و [illegible] و در یازدهم بر سعادت و یافتن امید از بزرگان و در [illegible]
بر سلامتی [illegible] و در سیزدهم بر راحت و سعادت و در چهاردهم بر تحویل امید و نیکوئی حال و در
شانزدهم بر حسن عاقبت و صلاحیت کار **قبض الداخل** مالی بود که [illegible] رسد و در دوم روزی
بود با غلام و چهارپای که رفته باشد باز بدست آید و در سیم از خویشان [illegible] راحت بیند و در
چهارم عاقبت [illegible] گذرد و از مادر و پدر بهره مند شود و در پنجم [illegible] در عمل و تجارت و در ششم
بغلام و دختر یا خویش و در هفتم یا [illegible] آنچه از دست رفته باشد و در هشتم منفعت از شرکا و از ازواج و
زنی دیگر [illegible] و در نهم میراث [illegible] و در دهم روزی از غایب یا از سفر یا از پادشاه
و در دهم

و در دهم بر خرد منفعت از بزرگی و در یازدهم [illegible] بود با کسی و قبض چیزی که از آن سعادت
یابد و در دوازدهم روزی بود یا غلامی یا چهارپای که بدو رسد اما مبارک نباشد و در
سیزدهم فایده یابد از کسی که از بزرگان بدو رسد و در چهاردهم قبض مالی بود به [illegible] و در
پانزدهم دلیل بود بر نیکوئی و در شانزدهم عاقبت بخیر حصول امید **قبض الخارج** در اول دلیل سفر بود
و بخت و سعادت و در دوم نقصان مال و در سیم دلیل سفر [illegible] و در چهارم دلیل بر نقل و رحلت
و [illegible] احوال [illegible] و املاک و اسباب و در پنجم بر [illegible] و سفر [illegible] و در [illegible] و در
ششم [illegible] نباشد و در [illegible] احتیاط باید کرد [illegible] معتقد اما [illegible] باید و در [illegible] حال باشد
و [illegible] خلاف کند و در [illegible] از هر چیز [illegible] خلاصی یابد و مالی از میراث یا وصیت در قبض
او آید و در نهم سفر بود یا [illegible] و در دهم مردی بزرگ بدو [illegible] و
در یازدهم [illegible] بود و [illegible] و در دوازدهم [illegible] چیزی بود از دست
دوستان و در سیزدهم [illegible] بود در سفر و کلام و کاری [illegible] اما آخر بصلاح آید و در چهاردهم
اظهار عداوت دشمن [illegible] امید از کاری که پیش دارد و در پانزدهم [illegible]
باشد از برای عاقبت و در [illegible] و تلف شده و در شانزدهم [illegible] نباشد **جماعت** در
اول سلامتی نفس بود [illegible] قبض [illegible] و در دوم روزی [illegible] و در سیم [illegible]
او و میان خویشان [illegible] دلیل بود [illegible] و در چهارم [illegible] و در [illegible] در
ملکت [illegible] و در پنجم کثرت فرزندان و [illegible] شود و در ششم [illegible] و در هفتم دلیل [illegible]
و شرکت و زن خواستن و در هشتم دلیل رسیدن مراد و [illegible] و در نهم
سفر [illegible] اما اگر سؤال از سفر بود آن سفر نیک باشد و در دهم دلیل بود بر [illegible] و در
یازدهم [illegible] مال و بسیاری دوستان و در دوازدهم کثرت دشمنان بود اما [illegible]
و در سیزدهم [illegible] از سفر و رسیدن مراد و کاری [illegible] و در چهاردهم دلیل [illegible]
[illegible] و در پانزدهم حصول مراد و در پانزدهم دلیل [illegible] و در شانزدهم [illegible] نیکوئی عاقبت **کوسج**
در اول فرح و [illegible] بود و در دوم [illegible] چیزی از دست [illegible] و در سیم
بر [illegible] یکی از خویشان و در [illegible] آوردن و در چهارم بر نیکوئی عاقبت و در پنجم بر [illegible]
احوال فرزندان و [illegible] و در ششم بر [illegible] و در
هفتم بر [illegible] و در هشتم بر خوردن و بلا و خوف و در نهم بر [illegible] فایده و در
دهم خوف از بزرگان و خصومت و در یازدهم بر اقبال و سعادت و در دوازدهم بر [illegible]
و در سیزدهم بر [illegible] از سفر [illegible] و رسیدن نامه و در چهاردهم بر اضطراب

و در امور اما فیروزی باید و در شانزدهم بر نیکویی عاقبت **عقله** در اول دلیل بود بر ثبات در
خانه و بر چیزی که از و ممنوع باشد تا غایت بیت و در دوم بر بازداشته و جاه و در و زی بدگویان
و در سیم بر نیکویی عاقبت و سرگردانی خویشان و در چهارم بر فوت شود و در باید یکی از خویشان
و در پنجم حصول فرزندی با مال و در ششم چارپایان گران با چارپایی و در هفتم انفصال بر زنی بلند با آتش
رفتن زنی و در هشتم پسندیده نباشد و در نهم تا خبر در سفر با توقف در نوبت و در دهم
به و حبس از حکام و بعضی گفته‌اند حرفه زر بود و در یازدهم اگر خواهد نیک باشد قوت و سعادت
بود و لا صفه آن و در دوازدهم چنین و در سیزدهم بیرون آمدن بود از بند و ضبط چیزی و در
چهاردهم سرگردانی و زحمت اما چیزی به دست آید و در پانزدهم ثبات کار و حصول مراد و در شا
نزدهم ثبات عاقبت کار خیر **انکیس** در اول عمر و جهانی بود و در دوم کسب نیک حاصل شدن
چارپایان و در سیم سؤال از برادران بود و در مشغول از برای انسان و در چهارم کاری مادر یا پدر را
از برای صنع نیک بود و در پنجم ناخوشی جیش و اگر خواهد نیک باشد بر وی ظفر باید و در ششم
چاری و ران بود و کوه باشد که بنده یا چارپایان بیرون رسد و در هفتم دلیل مشغول بود از قتل زنی
و در هشتم ضیافت از وطن و فوت بزرگی و در نهم سفر بود به دشواری یا رسیدن غایبی و در دهم نکبت
او باشد از پادشاه و افتادن از مرتبه و در یازدهم سقوط سعادت و در دوازدهم زیان رسیدن
از دشمن و گرفتار شدن و در سیزدهم زحمت از حکام و بعضی گفته‌اند بیرون آمدن از شقاوت و در
چهاردهم زیان اندک و ایمن شدن از ترس و در شانزدهم نیک باشد **حمره** در اول خوف و تهدید
و حیلت بود و در دوم رسیدن فایده از غایب و در سیم بر خصومت میان برادران و خویشان
و در چهارم ثبات ملک و در پنجم از زنی یا فرزند و در ششم غم یا خصومت و در هفتم نکاح زنی نیکو و در
هشتم نکبت و جنگ و خواری کشتن و در نهم سفر با خوف و در دهم خوف از حکام و در یاز
دهم مرگ و بدی دوستان و خطر از دشمنان و در دوازدهم بدی احوال و بعضی گفته‌اند بیرون آمدن
از غم بود و در سیزدهم اگر بیمار بود بیم باشد و الا که نخواهد حکم باید کرد و در چهاردهم و پانزدهم
و شانزدهم پسندیده نباشد **بیاض** در اول سؤال از نفس بود و رسیدن برادر یا خواهر و در چهارم بر
عاقبت نیک اما اگر بیمار بود پسندیده نباشد و در پنجم فرزندی بود یا مکتوبی و در ششم بیمار را خوف
بود و در هفتم بواسطه زن چیزی از دست برود و در هشتم نیک باشد و در نهم غایبی یا مسافری یا نامه
برسد و در دهم خیر و شر دست بود از بزرگان و در یازدهم یا نامه و چار نیک شود و در یازدهم
شغل بود یا منفعتی یا مکتوبی یا که برسد و در دوازدهم بگذارد و در سیزدهم خیر و شر دو مشکل
حال و در چهاردهم مرهم و در شانزدهم از دشمن و عاقبت بخیر **نصرة الخارج** در اول صحت

و قوّه حکم

و قوّه و حکم باشد و در دوم بنده یا کنیزی بود و در سیم و رفت اما اگر نیک شود و در سیم خوشنودی
از خویشان و برادران و در چهارم نیکویی عاقبت و در پنجم بشارت و رسیدن غایب با فر
زندان و در ششم شفا بیمار و در هفتم خواستن زنی بزرگ شود که از وفا بود و باید و در هشتم
نعمتی بود که از میراث برسد و درازی عمر و در نهم روزی و شرف از سفر و در دهم عمل
و دولت از بزرگان و در یازدهم سعادت دایم و اتفاق دوستان و در دوازدهم بیرون
آمدن از مشقتها و در سیزدهم خواستن بزرگان و در چهاردهم شود از جانب حکام و حصول امید
و در پانزدهم رفعت و جاه و در شانزدهم عاقبت بخیر **نصرة الداخل** در اول صلاح حال
نفس و بدن و در دوم روزی و کسب و در سیم تزویج و منفعت برادران و در چهارم عاقبت
خیر و صلاح حال و در پنجم معاشرت و کسب و خریدن چیزی که بدان خرم شود و در ششم بر
حصول چارپایان و اگر بیمار بود شفا یابد و در هفتم از شریکی یا زنی فایده رسد و در هشتم مال
و نعمت بود از میراث و در نهم روزی از سفر یا رسیدن غایبی یا بشارتی و در دهم حکومت
قدر و جاه و در یازدهم حصول امید و سعادت و رسیدن چیزی از دوستی و در دوازدهم
رسیدن از مشقتها و در سیزدهم فایده از سفر عالی و در چهاردهم سعادت و درازی عمر و حصول امید
و در پانزدهم برآمدن حاجتها و در شانزدهم عاقبت بخیر **عتبة الخارج** در اول سفر و زحمت
بود و در دوم با عیب و زیان مال و در سیم عداوت برادران و خویشان و در چهارم خرابی خانه
و بدی عاقبت و در پنجم فساد خانه و فحاشی و در ششم خوف بیمار و چارپایان و در هفتم
طلاق زن و خرابی ولایت و در هشتم دلیل موت و در نهم توسط حال سفر و در دهم توسط
حال عمل و دولت و در یازدهم عداوت دوستان و در دوازدهم جنگ و شکست و در
سیزدهم عداوت و سفر و گریختن از حاکمان و در چهاردهم عداوت دوستان و زیان در خرید
و فروختن و در پانزدهم و شانزدهم بر بدی عاقبت **عتبة الداخل** در اول خیری و سعادت
بود و زنی با چارپایان و در دوم روزی و فرح و در سیم توسط حال خویشان و در چهارم عاقبت
بخیر و در پنجم غایب نیک باشد و در ششم کنیزک حاصل شود و در هفتم زنی صالحه یا در
عقد آرد یا از و نفع بیند و در هشتم سلامتی از همه چیز و در نهم رسیدن غایب اما سفر دشوار
برآید و در دهم وجه و بزرگی و در یازدهم سعادت و در دوازدهم دشمنان
دوست شوند و در سیزدهم غایبی رسد و در چهاردهم با بزرگان پیوند کند و در پانزدهم و شانزدهم
سعادت بود و عاقبت بخیر **اجتماع** در اول کتابت بود و صورتها و اگر بسیار در واقع شود و گفته‌اند
خصومت باشد و در دوم مال و فواید بسیار رود و در سیم اجتماع با مادر و پدر یا مکتوب و اندیشه

ودر پنجم فرزند بود و طلب علم و مکتوب و رسیدن خویشی و در ششم بیماری کران
و حصول بنده یا چهارپای و در هفتم اجتماع بزن یا دوست و در هشتم پسندیده منفعت و در نهم
رسیدن غایب و در دهم خصومت رفتن پیش حکام و در یازدهم پیوستن بکسی
که از وی فایده یابد و در دوازدهم جمعیت خاطر بعد از پریشانی دلها بود که حضور بیت
باشد و در سیزدهم حصول مراد و در چهاردهم پیش آمدن کاری مشکل اما عاقبت بخیر گذرد
و در پانزدهم و شانزدهم عاقبت خیر و صلاح کار طریق در اول سفر باشد منفعت و در
دوم رفتن چیزی از دست
و در سیم سفر نزدیک و دیگران
برادر یا خواهر و در چهارم
خرابی خانه و ولایت اما
عاقبت نیک بود و در
پنجم سفر نزدیک بطرفی و صحت

و در ششم بیماری و تلف چهارپای و در هفتم خالی ماندن فراش طلاق زنان یا مردان و در
هشتم سلامتی بیمار و مسافر و در نهم سفر دور با سلامت و در دهم سفر از جهت بزرگان یا نزد
ایشان یا افتادن از جاه و مرتبه و در یازدهم سفر پسندیده و در دوازدهم سفری بی منفعت
و خصومت و در سیزدهم سفر نزدیک با سلامت و در چهاردهم فایده و سعادت اگر
سفر او نیک باشد و الا سفر دشوار و در پانزدهم و شانزدهم سفری دراز
و برآمدن حاجت و رسیدن غایب و عاقبت میانه بود نقی الخد در اول اتصال بود بزنی
و در دوم رفتن چیزی از زنان و حاصل شدن غلامی یا زنی و در سیم پیوستن بدوستی و در
چهارم عاقبت بخیر
و در پنجم عشق و محبت
و در ششم حاصل شدن
غایب و در دهم قرب
و مرتبه پیش بزرگان

و در یازدهم اتصال
بدوستی و در دوازدهم
احتراز

[illegible] بیرون آمدن [illegible]

و در دوم [illegible] چهارپای
و در چهارم [illegible]
و در یازدهم [illegible]

بر میانه بودن عاقبت

والله اعلم بالصواب

تمت

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی کشف علینا رموز الغیوب بحقه المبین وسترنا عن طریق الشک والرصد بروح
الیقین ولقانا مواجرا لطلب اسرار الجیب من نتایج الغیب الیقین والصلوة والسلام
علی محمد مبین آیات المبین ومعید الاعداد وعزیز المسلمین والمؤمنین وقوی بتأسیس العلم
والحکمة ومضعف آثار الدین وآله الذین تخایج لیسا خلل اقدامهم اوج العینین وقصرت من
وصف کمالهم السنة الواصفین فاجعلنا یا رب من اشیاعهم واتباعهم الی ارحم الراحمین
اما بعد چنین گوید مسکین با خلاص الحنین که مدت مدید وعهد بعید فرزند ارجمند محمد طول الله
عمره وزاد علاوة التحقیق ونهایت تدقیق استدعا رساله فارسی نمود از علوم غریبه
ورموز عجیبه مرتفعی که خلاصه این علم شریف در وی مندرج باشد از اصطلاحات واستخرا
جات احوال آینده که ثلثت واخفا ومغالطه والغازی باشد وفقیر در آن تعلل می نمود
زیرا که کشف این رموز مشابه آنست که عروسی در پرده عصمت وچادر عفت مخفی باشد
او را برهنه ساخته در بازار انظار مطموع النوار واغیار بزنند
علی الخصوص هیچ که چنین نکنند کشف رخ رنا ز این نکنند انبیا واولیا علیهم
السلام بدین جهت این علم را مخفی داشته اند بان تتلاعب ایدی الجهال فی الجمله هر چند
فقیر حقیر تعلل می نمود فرزند مبالغه ومغالبه بیشتر میکرد تا کلم وآن تما زمتم فرزند دانا آنکه
بجهة استی زه متوجه کلام الله ربانی وآیات سبحانی گشتم چون آینه بشدی از حضرت بار تعبد
دعوت فرزند را اجابت کردم وحاجتش را روا نمودم وبراوردم واز حضرت پروردگار عالم
باسم اعظم مسئلت نمودم که تا این نسخه را از نظر اشرار واغیار مخفی دارد والکس که خواهد
او را از الغاز واسرار از علی باشد وقدیر وبالاجابات جدیر ملتمس از ناظران این رساله وعا
ملان این مقاله آنکه مصنف را درین تصنیف چون قلم در دست کاتب در نهند واز کشف
این اسرار بر لوی اعتراض ننمایند زیرا که موحدان گفته اند خود کشف حکایت بدهم
از خود نسنند از ما وشما بهانه ساخته اند اقسم بالله الذی لا اله الا هو الطالب واجها
اسرار الالهی ذو وصلهی بهذه الرساله ونظر فیها فافهم اله کمیسه ارماثم بعط الا المستحقها

واله خبرا

واله خیرا حافظا وهو ارحم الراحمین بجهة آن این علم انبیا واولیا وسبب وصول مرام دنیا
وعقبی است ودر اسرار ربوبیت نزد مبین علم الا بنده کامل صالح مخلص پاکیزه که
حضرت حق سبحانه وتعالی او را درمیان بندگان مخصوص مولیه ومتوجه بتاریخ کرامت
گردانیده باشد چون حضرت ابو البشر آدم صفی الله ع درمیان سایر مخلوقات منظور
نظر عنایت حضرت قاضی الحاجات بوده صاحب این علم باشد که علم الاسما است
قال جل جلاله وعم نواله فی کتاب العزیز وعلم آدم الاسماء کلها نظم هر که دانا بعلم اسما شد
محرم سر حق تعالی شد ٭ از همه عالمان بود اعلم ٭ او بود در زمان خود آدم ٭ آدمی نیست آنکه
دانا نیست ٭ علم بهتر ز علم اسما نیست ٭ همه اشیا مطیع اسماء اند ٭ ور مسمی جدا نمی باشد
نام حق را مطیع زان شده ٭ که مسما از اسمال شده ٭ همه از این علم بهره ور گردید ٭ هر آن
خلق جهان گهر گردید ٭ او بود اصف در جهان خراب ٭ باز گفتیم این سخن در باب ٭
سر این علم بیشمار بود ٭ دانا آنکس که هوشیار بود ٭ گر مر مگر کار ور دی وان نقب
بشمار دردی وال ٭ هر چه خواهی مراد زو بیخواه ٭ علم تقوی همه و همراه ٭ هر چه در زمینها
بود موجود ٭ علم بهتر از این نمیدانی ٭ کار خوشتر از این نمیدانی ٭ علم جفر آنکه محیط علوم
او بود شمس فلکی چو نجوم ٭ حیثیه لطف حق بود دایم ٭ تکیه گه روز وشب صایم ٭
عرشی از وصف خلق بیرون است ٭ کس نداند که حال او چون است ٭ هیچ چیزی از او برون نبود
واو بچیزی درون نبود ٭ وصف او را اگر شمار کنم ٭ خواهم که فکر کار کنم ٭ سخن او برون
ز اوصاف است ٭ اثر او همه الطاف است ٭ هر که از حال جفر شد ناطق ٭ همچو جعفر
کسی شود صادق ٭ هر چه بر خلق دهر مکتوم است ٭ همه از وضع جفر معلوم است
گر شوی واقف از حقایق او ٭ محو گردی تو از دقایق او ٭ از او بسی نیره فرد بگذار
نابود نفع هر که را زین کار ٭ صدق وصبر وصلاح می باید ٭ علم جفر چون کسی شود به
شیوه مکر وحیله را بگذار ٭ نیک خو چون ائمة الاطهار ٭ هر که را علم این چنین باید
به تصنیفش همه یقین باید ٭ هست مکسر ادب مکسر ٭ تا زد دعا می نمود همیشه فقیر
آدمی هر چه طلب دارد ٭ در حصولش بس طلب دارد ٭ نیک اگر علم این چنین دارد
همه آفاق در نگین دارد ٭ هر چه خواهد بدو روان برسد ٭ فتح تا ببند از آسمان برسد
علم اسما که اصل از او است ٭ مبدء او وضع دو زنقیض ضد است ٭ از شرافت همین بس
است که او ٭ مبدء منتهاست با هر دو ٭ بهتر از علم جفر چیزی نیست ٭ خوشتر از علم جفر
چیزی نیست ٭ از کمال ظهور شد مخفی ٭ هم ز اشکار نور شد مخفی ٭ علم جفر ان اسرار است
عمدة کل علل اظهار است ٭ چون نبدا رد بکی زنظم کمال ٭ وصف او را مستکلم بیان فی الجمله طایف

و جواب این علم شریف بیش از آن است که بقلم ضعیف و زبان و لکن قند تحفیف ناتوان بیرامون
شده از آن توان گشت و در کشف اوته و احباب درین باب سبا بود و رغبت اطناب است و این فن
علم اسما کلمات الله العلی گویند و در افادت و نهایت منت چنانکه در کلام ملک علام واقع است
قل لو کان البحر مدادا لکلمات ربی لنفد البحر قبل ان تنفد کلمات ربی و لو جئنا بمثله مددا و حدیث صحیح نیز
درین معنی ناطق چنانچه در صحیحین واقع است علیکم بحسن الخط فانه من مفاتیح الرزق مراد
از کشف بیت و از حسن خط مراد بحسب حال کلمه است یعنی مفاتیح رزق است مسطور گشتن
و قسمتی که کلمه بصناعت حمیده مستحبه که از جمله شرایط و لازم اوست آراسته باشد و هم از امام
جعفر صادق ع منقول است که فرمود علمنا غابر و مزبور و نکت فی القلوب و نقر فی الاسماع
ان عندنا الجفر الابیض و جفر مصحف فاطمه ع و ان عندنا … الی آخر الحدیث و امثال این
حدیث بسیار است از طریق اهل بیت و غیره واقع است و نیز منقول است که مامون خلیفه نامه
و قاصد بخدمت سلطان العارفین امام الانس و الجن علی بن موسی الرضا فرستاد و مبالغه
بسیار کرد در قبول … امر خلافت و ولایت عهد و آن حضرت در جواب
او نوشته … الجفر و الجامعه تدلان علی ضد ذلک و انت تقول ما لیس علیک
فاصدق … والحمد لله رب العالمین … مناقب … ضعف
در لطایف جفر … حروف … که حضرت حق سبحانه و تعالی در فواتح سوره قرآن
بیان حروف مقطعه میکند و … آن مبین است که تا عالمیان بدانند که حروف مقطعه چه مقداری
عظیم است حقا … حق … شرح لطایف و غرایب این فن شریف است که مجلدات کتب
و تحقیق بیان آن … است که آنچه مذکور شد عاقلان را اشاره کافی است الحال سخن از مقصود
کوتهم بعون ملک المعبود ان الله یهدی من یشاء الی طریق الارشاد و هو ارحم الراحمین ای
مشتمله بر فصول و خاتمه و مقدمه در بیان تحقیق جفر و اصطلاحات که اینها از جمله ضرور در باب است
و فصول در بیان اعمال که باعث بر حصول مراد است و خاتمه در بیان استخراجات آینده و …
… رموزها منه والله اعلم بالصواب اما مقدمه اول در تحقیق معنی جفر و اصطلاحات که موقوف
علیه این کتاب است بدان ارشدک الله تعالی که جفر در لغت چاه روشن را گویند که … با
… در اصطلاحات ارباب کشف و اصحاب ذوق عبارت است از ینابیع فیض که از مجاری
فایض گردد باشند و منفجر شود در قلوب اصحاب شهود و ارباب وجود از تجلی …
غیبی و مکنونات لاریبی … باعتنا مع تخصیص … بکیفیه … زید الله
تعالی بجمیع الاحباب … و باب ثانی در بیان اصطلاحات که دانستن آن … از جمله ضروریات
است و … اصطلاح … بسط خوانند اول بسط عددی است و او بر دو نوع است یکی بر بسط حرف

ویکی بر بسط ترکه

ویکی بر بسط ترکیب و هر دو نوع است مستحسنت و معمول بها اما بسط حرفی چنان است که هر کلمه که خواهی
حروف او را منقطع کنی به این که هر یک از آن حروف چه عدد دارد و از عدد ابجدی استنطاق
کن عدد هر یک سوا جدا کن و حروف مستنطقه را جمع کن که بسط عدد حرفی است اما بسط عددی
ترکیبی آن است که هر چیزی را که خواهی عدد بگیر و مجموع را عدد جمع کن و استنطاق نما و حروف
مستنطقه را جمع کن که بسط عددی است و ترکیب بسط حرفی عبارت است از تلفظ کردن باز بر
هیئات و این بسط ظاهر است و این بسط را بسط لفظی و بسط ظاهر گویند بسط طبیعی عبارت است از آوردن
حروف که مرتبه و منقلب بود هر حروف را مطلوب بحسب طبیعت چنانچه حروف آتشی با هوایی ترتیب
است و حروف هوایی را آتشی و هم چنین حروف آبی با خاکی و خاکی با آبی ترتیب است
بسط عزیزی عبارت است از طالب بودن هر یک از حروف آتشی حروف هوایی را که هم درجه او
باشد و طالب بودن حروف آبی مر حروف خاکی را که هم درجه او باشد چنانکه حروف ا ه ط
… آتشی اند طالبند بر حروف … که بادی اند چنانچه الف اول با باء دوم همچنین …
بود حروف … که خاکی کنند بر چنانچه اول جیم طالب شد
دال دوم و همچنین تا آخر و این بسط عزیزی بغایت معتبر است معمول و اهل این فن است
و اعلم ان بسط طبیعی الامری ان العزیزیه و الطبیعی ترادف … ان لا فرق بینهما فی الصورت
ا ب ج د ه و ز ح ط ی ک ل م ن س ع ف ص ق ر ش ت ث خ ذ
ض ظ غ ناری هوایی … ترابی چنین است فهم کن اما بسط ترفعی بر … نوع است
اول عددی دوم حرفی سیم طبیعی اما عددی عبارت است از ترفع حروف مطلوب بحسب اعداد
که قایم … است از وضع ابجدی چنانچه هر یک از حروف مطلوب اگر در درجه آحاد است
بدرجه عشرات برند و عشرات … بدرجه مآت برند و مآت بالوف برند مثالش در بسط ترفع
در اسم محمد چنین است میم … مآت بردیم … استنطاق کردیم … شد باز ح
که … عشرات بردیم … استنطاق کردیم … میم دوم هم چون میم اول شد
و دال که … بردیم … استنطاق کردیم … از بسط ترفع محمد … حاصل
… اما بسط ترفع حرفی عبارت است از ارتقای هر یک از حروف ابجدی با …
… ما بعد با فاصله مثالش محمد را بسط ترفع حرفی کنیم برای میم … آوردیم
برای ح ط آوردیم و برای دال ه آوردیم پس حروف بسط ترفع … محمد این حروف … طن
ه اما بسط ترفع طبیعی عبارت است از ارتقای حروف بحسب طبیعت چنانچه حروف خاکی را تبدیل
کنند بحروف آبی و حروف آبی را بحروف بادی و بادی با آتشی و آتشی را بجای خود … اینکه
تبدیل … مثالش محمد را بسط ترفع طبیعی کنیم چون میم آتشی بود بجای خود کذاشتیم ح را بدل … آوردیم

دهم سابق را هم چون اول و بدل دال را هم آوردیم از حروف بعد اسم من زیر و اما بسط
تجامع عبارتست از جمع نمودن هر یک از حروف طالب و حروف مطلوب و تخصیص نمودن
از هر اجتماع مثالش محمد را طالب و جعفر را مطلوب قرار داده بسط تجامع کنیم هم محمد که ۹۲ است
با هم جعفر که ۳ است جمع کردیم ۳۳۲ شد استنطاق شد همان ن م حاصل شد بعد از ان
ع ح دم با ف ک ف و دال بار حاصل شد اول محمد را که طالب بود نوشتیم و بعد جعفر که مطلوب
بود نوشتیم بدین نوع ع ح م ح ع ف د پس بعد از اجتماع حروف طالب با مطلوب هر دو
با یکدیگر مضروب کردیم از حروف حاصل شد ح م ح ع ک ق در طریق عمل هر یک در اثر
دیگر شود و اما بسط تضارب عبارت است از ضرب نمودن هر یک از حروف طالب بعد مطلوب
و تخصیص حروف حاصل ضرب مثالش طالب محمد و مطلوب جعفر پس م را در ع ضرب
کردیم ۱۲۰ شد استنطاق کردیم ک ق شد باز ح را در ع ضرب کردیم ۲۴۰ شد استنطاق نمودیم
س ش شدم ثانی را در ف ضرب کردیم ۳۲۰ شد استنطاق کردیم ... شد پس دال بار را
ضرب کردیم ۸۰ شد استنطاق نمودیم ص ن شد با آنکه حروف مستحصله از بسط تضارب تجامع
عدد طالب و مطلوب که محمد و جعفر باشند بدین نوع است ک ق س ش ... جمیع را جمع باید
کرد و از آن تخصیص حروف نمایند این نوع که مذکور شد اگرچه غیر از صورت ... لیکن
طریق اول اهم و اکمل است و با جابت حصول مرادات اقرب اما بسط تواخی عبارت است
از طالب بودن حروف متشابه و متزاوجه متواخیه که قرین یکدیگر باشند در وضع ابجدی
که وضع بوم محفوظ ... است ... و این بسط تواخی را بسط ... متزاوج نیز گویند
مثالش محمد چون م صرف ... بود ... متزاوجه ... خود گذاشتیم ... از ...
بدلش ... آوردیم ... ثانی چون اول و دال ... بود بدلش را آوردیم پس جمیع حروف
بسط تواخی محمد این است ... علمای جعفر بسط تواخی را از جهة تسخیر قلوب الناس ...
اخوان و محبوب بودن در دل خلایق و اجلاب منافع و فواید و تحصیل حاجات عاجله نهایت
معتبر داشته اند چنانکه بعد از این بیان خواهد شد اما بسط تقوی عبارت است از قوت یافتن
حروف بجهة ضرب آن حروف در نفس خود با ظاهر حروف در ظاهر حروف یا ... باطن در ظاهر
و ما مثال هر یک را در اسم محمد آوردیم مثال ضرب باطن ... است در جهت ضرب کردیم
... شد استنطاقش ... شد ... ضرب شد ... شد استنطاق آن ... باز م ثانی چون م
اول ... شد باز دال که ... است ... ضرب کردیم ... شد استنطاقش ... شد جمیع حروف
مستحصله از بسط تقوی محمد بضرب باطن در باطن این است ... اما ظاهر در ظاهر
آنست که هر حروف را هر مرتبه که هست از مراتب ابجدی عدد آن حرف در عدد آن مرتبه ضرب کنی چنانکه

در مرتبه

در مرتبه سیزده است و خود ۴ است اما ۱۳ و ۳ را ضرب کردیم ۶۹ استنطاق کردیم طاس ف
باز ح ۸ است در هر ضرب کردیم ۶۴ شد استنطاق کردیم د س شد باز م ثانی شد م اول ضرب
استنطاق آن طاس ف باز دال که چهار است در ۴ ضرب کردیم استنطاق نمودیم ی شد پس
حروف مستحصله از بسط تقوی محمد بضرب عدد در مرتبه عدد مرتبه این شد طاس ق د ن ف
ی اما بسط تقوی محمد بضرب باطن در ظاهر چنان است م که ۴ است در مرتبه سیزده است
۴ در ۳ ضرب استنطاق ک شد باز ح ۸ است در مرتبه و عدد در ضرب دو استنطاق
کردیم و س شد باز م ثانی چون اول ضرب در استنطاق کردیم ک ش شد باز دال ۴ است
و ۴ ضرب و استنطاق کردیم و ی شد پس حروف مستحصله از بسط تقوی محمد بضرب باطن
در ظاهر این شد ک ش ... اما بسط تضاعف عبارت است از ... حروف
حروف بحسب اعدادی که قائم است بدین ... از وضع مقارنه مثالش محمد که ۹۲ است
تضعیف و استنطاق نمودیم ... شد باز ح که ... است تضاعف و استنطاق کردیم ... شد
باز م ثانی بطریق اول ... شد باز دال که ۴ است تضاعف و استنطاق کردیم ... شد پس حروف
مستحصله تضاعف و استنطاق محمد این شد ... اما بسط تکسیر عبارت است از
تخصیص حروف از حروف دیگر بنوعی که ... هر کسری که باشد حروف
حاصل کنند مثالش محمد که ۹۲ است نصفش ... ربعش ... ثمنش ۵ استنطاق نمودیم
ک ی ... شد باز دال که ۴ است نصف و ربع ... استنطاق آن ب ... پس حروف
مستحصله از بسط تکسیر محمد این شد ک ی ه ب ... اما آنکه بسط ... نیکوترین انواع
البسط خوانند ... عبارت است از امتزاج کردن اسم طالب و مطلوب هر چه باشند
مثالش طالب محمد مطلوب ... که اسم الله است امتزاج این چنین است ع م ل ح
ی م م و چون مطلوب جعفر باشد چنین ... ع م ف و بباید دانست همه جا در اعمال
جعفر اسم طالب بر مطلوب مقدم است الا آنکه مطلوب اسم خدا باشد از برای هر مقصود که خواهد
باید اسم خدا که مطلوب است مقدم باشد زیرا که ادب در حیث و باید دانست که در باب عمل
تمازج طالب را مطهر و منظف و مطلب داشتن از جمله لوازم است ... مزاج ... از اسمای
الهی نموده باشد و عمل کرده و بدان مواظبت داشته باشد و هم ضرور است در اعمال سعیده رعایت
... و نظرات ... که مناسب عمل بوده باشد و اگر سرعت حصول مطلوب خواهد باید
... و اگر ... خواهد در آن باشد ... و ساعات ... بسیار لازم است چنانکه
گفته اند ... الکواکب ... السعیده ... و ترک شهوات و شبهات
و تمامی مناهی الهیه در شرع ناروا باشد و چون بعمل مشغول شود برکف دست راست خود این آیه را

بخوانند که علی ان در بن عمل آن نسودی بیانه و ذالک سر الشفیعه بر افیغیه اینک فاحفظ عن الاغیار
و اسم بخورات لازم است لطیف از برای سعد و بالعکس از شر رعایت این همه شرایط لازم است

فصل در میان اعمال بسیط طبیعی و عزیزی و طریق استخراج اسما و ملائکه و اعوان و قسم و ترکیب
و اسماء الله و شرایط دعوات و قرائت و بطریق تعریف بر نهجی که مراد برآید بر ضمایر صافیه ازکیا الخفا
واضح و لایح باشد که غرض از اظهار بسیط طبیعی عزیزی است چون خواهی که بسیط خود را عمل کنی
اول باید که مدعا را اسمی که جهت آنرا امام کنی چون امام کردی بکیر حروف عزیزی هر یک از حروف
امام را و چون حروف عزیزی که غرض جدا کانه بنویسی که نام ملائکه این عمل است از آن حروف حاصل
آید بدان نوع که اگر حروف امام زوج است ۴۴ ترکیب کن و اگر فرد است ۵۵ نخ نخ
ترکیب کن چون ترکیب کردی کلمه ایل بر آن کلمات مرکبه الحاق کن که نام ملائکه این عمل
است و چون خواهی که اعوان این ملائکه را معلوم کنی بکیر حروف ملائکه را با حروف ابجد
و تکسیر کن صدر و موخر تا سطر اول حروف اسماء ملائکه است و سطر دوم را بکیر بنویس [illegible]
در سطر که عمل کردی اینجا نیز همان عمل کن یعنی در مزوجات ۴۴ و در مفردات ۵۵ ترکیب
کن و کلمه هوش لاحق کن بدان تا اسماء اعوان پیدا آید اگر چه اسماء اعوان
با کلمه هوش معروف میتوان دانست اما اگر الحاق کلمه هوش باسماء اعوان تمام
باشد بعد از معلوم کردن ملائکه اعوان استخراج اسماء الله و قسم و عزیمت و طلسم و ترکیب
کن هم بدان نوع که اصل امام را بکیر با حروف مفرزه و خالص کن چنانکه نیز تکسیر بکیر و مفردات
طرح کنی چون این کردی تکسیر کن آن امام را تا امام حاصل آید چون امام پیدا آمد با اصل
مقابله کن تا اگر غلطی واقع باشد باصلاح آری بعد از آن کمی حروف که بر طلب مراد در آن
نکته است و ترکیب کن که اسم اعظم این دعوات است و قسم است بر ملائکه و اعوان
و جمله این عمل بر تمامی سطور تکسیر را بکیر و ترکیب کن در مزوجات ۴۴ و در مفردات ۵۵
چون ترکیب بتحقیق رسید که طلسم این عمل است پس در سطور ملاحظه کن که کدام طبعی غالب
است او را بدان طبع باید رسانید اگر آتشی غالب باشد بر چیزی نوشته در آتش اندازد و اگر
هوایی بر هوا باید آویخت و آبی در آب انداخته بگذارد هر کس ده که خواهد و اگر خاکی غالب است
بعد از نوشتن در خاک دفن کنند تا باید این عملها را وقتی بجای آورد و بمصرف رسانند که هوا
وفق طبع مطلوب باشد کاهی که کلمات مرکبه را از سطور تکسیر مذکور را بعدد سطور تکسیر خوانده باشد
و همچنین خطاب بملائکه و ارواح و اعوان اعمال را نیز بعدد سطور تکسیر خوانده باشد و در حین
خواندن بخورات متعلق بزهره و مشتری و کواکب سعیده باشد باید سوخت اما دعوات کردن کیفیت
عملش آنست که در سطور تکسیر نظر کند اگر اسمی مطابق اسم مطلوب باشد منحصر و مطلوب باشد

که بدعوت

که بدعوت آن مشغول کردد و میخوانند چنانکه مراد حاصل شود و اگر چنانچه از ارکان الهی یافته شود که مطابق
اسم مطلوب باشد و در آن سطر از مواد حروف آن بسط اسمی که مطابق اسم مطلوب باشد
تعیین نماید بعد و اصل آن امام آن اسم را تلاوت نماید و خطاب کند بجهت حصول چون این نوع
عمل کند البته مقصود وی برآید مثالش که جلب القلوب را امام باشد بدین نوع ساال ب ال
ق ال د ب و چون این امام را بسط عزیزی کنیم چنین شود د ک اب ک د ک ه ا چون این حروف
عزیزی طاق است ۵۵ ترکیب کرده کلمه ایل لاحق او کردیم چنین [illegible] کرده
این اسم ملائکه جلب القلوب شد و چون حروف امام ملائکه را [illegible] تکسیر
صدر و موخر کنی د ک اب ک د ک ه ا چنین شود ا و ه ک ه ا ر ب ک چون این حروف طاق است
۵۵ ترکیب کن و کلمه هوش بدان لاحق کن چنین شود و دکهوش این نام اعوان ملائکه جلب
القلوب است جدا کنید در استخراج طلسم عمل و دفعت چنان است که حروف جلب القلوب
با حروف مفرزه جمع کن بدین وضع ج ل ب ا ل ق ل و ب د ک ا ب ل د ک ه ا و تخلیص کن
بدین نوع ج ل ب ا ق و د ک ه و این حروف تکسیر کنی امام حاصل آید بدین صورت ج ل ب
ا ق و ک ر ه [illegible]
و ل ا ل و ک ه ر و ق ب ج چون اصل این امام زوج است ۴۴ ترکیب باید کرد بدین نوع
که [illegible] کلمات
از تکسیر حاصل شده این طلسم سطر عمل کنید و چون کلمه [illegible] است این کلمات را [illegible] باید خواند و بگور
سوختن چون در این طلسم حروف آبی اکثر است باید این کلمات را بر سنگ سفید نقش کند باید در
آب اندازد بجهت جلب قلوب عموم خلایق نافع بود اما استخراج قسم بر ملائکه و ارواح و اعوان
از این تکسیر بدین صورت است ج ه ل ج ر د ل و چون ترکیب این ۴۴ کنیم چنین شود [illegible]
طلب [illegible] آن سنگ را در آب اندازد و بگذارد هر کس [illegible] عاشق وی شود اما این وقتی
شود که دعوت اسم مطابق عملش گفته بوده باشد بلکه هم چنین خطاب ملائکه و ارواح و اعوان را
باید بعدد سطور تکسیر کرده باشد و باید که در دعوت اسم که مطابق مطلوب است مبالغه نماید و در وجود
سازد و دوام بخواند که اصل عمل است و باقی همه متفرع بر آنست و باید ابتدای خواندن روز یکشنبه کند
هر روز بعد اسم عدد مطلوب و عدد یوم و عدد صاحب یوم و عدد برجش بخواند اما آخر هفته
بدین نوع مداومت نماید بالجمله شرط دعوت و قرائت بانواع است چنانکه در کتاب اعزه این فن
شریف واضح است بهر نوع که مناسب مطلب باشد بدان نهج مداومت نماید مراد حاصل کردد انشاء
الله تعالی اما خطاب جمله [illegible] ارواح ملائکه [illegible] که مذکوره بدین نوع باید کرد و ارد اسم الله
[illegible] علیکم یا ایها الارواح الروحانیات الطاهرات [illegible] یا ملائکه رب القوه [illegible] الا الله

هو المعقب القلوب سبرا المطلوب دعوت علیکم یادکا بکا بیت کابیل یا عبد بسم الله المذکور المزبور
فی الالواح و عزمت علیکم و اقسمت لکم بحق تمکم و مقیمکم و ذکرکم و تسبیحکم و تهلیلکم و مبا صحکم عندا ربه
لقاسا ان تمردو اما الاعوان نامر اسم فاعتنی الی حاجتی و بها ادکهکوش درکمیوش یادکا بکا جیل علیکم
باسم المقلب القلوب و بحق هذه الکلام جمیع رولوان نامر دان دهکهوش مسخر قلوب الخلایق و الناس اجمعین
من الرجال والنساء والغلمان والولدان و الانس و الجان و جلب القلوب فی جمیع الاکوان فی جمیع الا
ماکن والازمان و بحق الله الرحمن الرحیم یا اهل هذه العهد من الارواح واللیل نکهنه و الاعوان و الا لغای
و اجنا با و اجنادی ادرکو ناسا جمیع الاحوال و الازمان اجب یادکا بکا بیل یا رکا بیل سبعین مطبق فی
جلبا بیل غلبا بیل اجیبو یا ایها الارواح الروحانیات و یا ملائکة رب العزة یا ایها الاعوان اجیبوا
و اعینونا بسخیر القلوب الخلایق اجمعین و بحق اسم الاعظم جمیع دلود کی بهذه الطلاسم و بهذا
الکمات طلبا قورک رهیع رلکب وردق نیبع اردل ملکه یهود جرا الکرم حیده والادکی و فیع اجیبونا
بالله العزیز الله المقلب القلوب الرحمن الرحیم یا معشر الاعوان او بکلهوش ان لم تجیبونا تحصول
مرادی فسلط الله علیکم و کا بکا بیل رکهابیل یا بهالم شواظ من النار و نحس فلا تنتصران و یضربون علی وجوهکم
و ادبارکم ویسرعونکم اما النار و ان اجیبونی فیغفر لکم الله تعالی اما یوم القیامة ان لا تخافوا ولا تحزنو
وابشروا بالجنة یارک الله علیکم بحق هذه الکلام اجیبونی لحصول المراد العجل العجل الساعة الساعة
الساعة الساعة الساعة الساعة الرجا الرجا الرجا اجیبونی یوم ینادی المنادی من مکان القریب
یوم یسمعون الصیحة بالحق ذلک یوم الخروج اجیبونا یا ایها الارواح الطاهرات لحصول مرادی فی برکة الله
رب العالمین وهرچند که مبالغه بیشتر و خطاب ارواح و ملائکه نماید سود مندتر بود و اقرب
بحصول اجابت باشد والله اعلم در عمل بسط ترفع و طریق استخراج ملائکه و اعوان و علم
و دعوت و سایر متعلقات باید که عامل اولا امام سازد و آن امام را بسط ترفع نماید و حروف مقصد آن ترکیب
کرده کلمات لاحق کرده که ملائکه عمل شوند و حروف دیگر ملائکه الکبیر خیح مذکور ترکیب کرده کلمه هوش را لاحق
کن اعوان عمل اند اما استخراج قسم ارواح و احوال چنان است که اعداد امام را الکرفته حروف او
نادر ابرداشته ترکیب کرده قسم است و مراد از حروف اول و چهارم و هفتم و دهم است
و در هر سطر این چنین باید گرفت تا قسم بیرون آید و این قسم نادر است قوت تمام دارد و استخراج
طلسم در بسط عزیز گذشت فارجع الیه مثالش محمد که الرفعة والعزة اعداد امام است چون این امام سالم
منقطع کنیم چنین شود با اسم مهام و دال رفع ف وال ح زف چون این امام را بسط ترفع عددی کنیم
این صورت گیرد ف ف قی غ غ غ غ غ غ غ لاش غ غ ص و غ غ غ غ سبای لاش قی غ
غ غ چون این حروف بسط ترفع را تلخیص کنیم این ترتیب پذیرد ف قی غ لاش ص ق غ چون حروف
تکسیر زدیم چند ٢٢ ترکیب کردیم چنین شد فقیح نیب مشقد انیل رقانیل این اسما ملائکه بسط ترفع است